جلد اول

از

مآثر الامرا

تاليف

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان

بتصحيح

در درج دانشوري - دري برج هنر پروري - سخن سنج معني شناس
نكته رس والا قياس - دوربين عالي خيال - بلند بينش بے مثال - خلاق
بدائع معاني - سباق فرسان سخن راني - زيب افزاى دبستان دانش آموزي
وچمن پيراى بوستان فضائل اندوزي - مورد رحمت خداى كريم

مولوي عبد الرحيم

مدرس مدرسهٔ عاليهٔ كلكته

از طرف ايشياٹك سوسايٹي بنگاله

در مطبع اردو گائيڈ

واقع

كلكته

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

اذکار	صفحات
حمد و نعت	۱
تمهید که مولف مغفور این نسخه یعنی میر عبد الرزاق الحسیني الخوارزمي الاورنگ‌آبادي هنگام شروع بقید قلم آورده	۵
خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد بر سر اجزای فراهم آمده ابتداء نوشته	۱۰
احوال نواب صمصام الدوله شاه نواز خان خوافي شهید اورنگ‌آبادي رحمه الله	۱۴
دیباچهٔ میر عبد الرزاق بحوالهٔ صفحه (۵) ..	۴۱
مقدمه در فهرست کتاب	۴۲
حرف الالف هشتاد و پنج (۸۵) ترجمه ..	۴۲
حرف الباء بست و نه (۲۹) ترجمه ..	۴۴
حرف التاء شانزده (۱۶) ترجمه ..	۴۵
حرف الثاء دو (۲) ترجمه	۴۶
حرف الجیم هفده (۱۷) ترجمه ..	۴۶

اذکار			صفحات
حرف الخاء چہل و چہار (۴۴) ترجمه		..	۴۷
حرف الدال بیست و یک (۲۱) ترجمه		..	۴۸
حرف الذال شش (۶) ترجمه	..	..	۴۹
حرف الراء هشتاد (۸۰) ترجمه	..	..	۴۹
حرف الزاء چہار (۴) ترجمه	..	..	۵۲
حرف السین پنجاه و پنج (۵۵) ترجمه		..	۵۲
حرف الشین پنجاه و چہار (۵۴) ترجمه		..	۵۳
حرف الصاد نه (۹) ترجمه	..	..	۵۵
حرف الضاد یک (۱) ترجمه	..	..	۵۵
حرف الطاء دو (۲) ترجمه	..	..	۵۵
حرف الظاء دو (۲) ترجمه	..	..	۵۵
حرف العین سي (۳۰) ترجمه	..	..	۵۶
حرف الغین هفت (۷) ترجمه	..	..	۵۷
حرف الفاء پانزده (۱۵) ترجمه	...	..	۵۷
حرف القاف بست و نه (۲۹) ترجمه		...	۵۷
حرف الکاف نه (۹) ترجمه	..	..	۵۸
حرف اللام پنج (۵) ترجمه	..	..	۵۸
حرف المیم یکصد و پنجاه و دو (۱۵۲) ترجمه		..	۵۹
حرف النون پانزده (۱۵) ترجمه	..	..	۶۳

اذكار　　صفحات

حرف الواو پنج (٥) ترجمه ۶۳

حرف الهاء شش (٦) ترجمه ۶۳

حرف الياء هشت (٨) ترجمه ۶۳

* باب الالف *

اسمعيل بيگ دولدي ۶۴

اعتبار خان ناظر ۶۵

افضل خان ۶۵

ادهم خان كوكه ۶۷

اشرف خان مير منشي ۷۳

ابراهيم خان اوزبک ۷۵

آصف خان خواجه عبدالمجيد هروي .. ۷۷

اسكندر خان اوزبک ۸۴

الغ خان حبشي ۸۷

اعتماد خان خواجهسرا ۸۸

آصف خان خواجه غياث الدين علي قزويني ... ۹۰

اعتماد خان گجراتي ۹۳

امير فتح الله شيرازي ۱۰۰

اسمعيل قلي خان ذوالقدر ۱۰۵

آصف خان ميرزا قوام الدين جعفر بيگ ... ۱۰۷

اذکار صفحات

افضل خان شیخ عبدالرحمن ۱۱۵
اسلام خان چشتی فاروقي ۱۱۸
ابوالفتح خان دکني ۱۲۰
احمد بیگ خان کابلي ۱۲۶
اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني .. ۱۲۷
اعتبار خان خواجه سرا ۱۳۴
ابراهیم خان فتح جنگ ۱۳۵
اسد خان معموري ۱۴۰
اوداجي رام ۱۴۲
افضل خان علامي ملا شکرالله شیرازي .. ۱۴۵
اخلاص خان حسین بیگ ۱۵۱
آصف خان مشهور به آصف جاهي ... ۱۵۱
اهتمام خان ۱۶۰
اسلام خان مشهدي ۱۶۲
اصالت خان میر عبدالهادي ۱۶۷
امیر خان میر ابوالبقا ۱۷۲
اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان ... ۱۷۴
اعتقاد خان میرزا شاپور ۱۸۰
اله یار خان ۱۸۲

اذکار				صفحات
احمد خان نیازي	..	..	..	۱۸۵
آتش خان حبشي	..	..	..	۱۸۸
آله قلي خان اوزبک	..	..	..	۱۸۹
الف خان امان بیگ	..	..	..	۱۹۱
احمد بیگ خان	..	..	..	۱۹۴
اوزبک خان نذر بهادر	..	..	..	۱۹۵
اخلاص خان شیخ آلهدیه	..	..	..	۱۹۸
افتخار خان خواجه ابوالبقا		..	..	۲۰۰
ارادت خان میر اسحق		..	..	۲۰۳
اشرف خان خواجه برخوردار		..	..	۲۰۶
آله وردي خان	..	..	..	۲۰۷
اکرام خان سید حسین	..	..	..	۲۱۵
الله یار خان میر توزک	..	..	..	۲۱۶
اسلام خان میر ضیاء الدین حسیني بدخشي			..	۲۱۷
احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتح پوري			..	۲۲۰
اصالت خان میرزا محمد	..	..	..	۲۲۲
اعتماد خان شیخ عبد القوي		..	..	۲۲۵
آله وردي خان عالمگیرشاهي		..	..	۲۲۹
اعتقاد خان میرزا بهمن یار		..	..	۲۳۲

اذکار　صفحات

اسلام خان رومي ۲۴۱

اعظم خان کوکه ۲۴۷

افتخار خان سلطان حسين ۲۵۳

آتش خان جان بيگ ۲۵۵

امانت خان ميرک معين‌الدين احمد .. ۲۵۸

ايرج خان ۲۶۸

اشرف خان مير محمد اشرف ۲۷۲

آغر خان پير محمد نام ۲۷۴

ارسلان خان ۲۷۷

امير خان مير ميران ۲۷۷

امانت خان ثاني ۲۸۷

ارشد خان مير ابوالعلا ۲۹۰

اسمعيل خان مکها ۲۹۱

ابونصر خان پسر شايسته خان ۲۹۲

امان الله خان ۲۹۳

ابراهيم خان ۲۹۵

احسن خان سلطان حسن ۳۰۱

امير خان سندهي ۳۰۳

آصف الدوله جملة الملک اسد خان .. ۳۱۰

اذکار | صفحات

امير الامرا سيد حسين علي خان ۳۲۱
اعتقاد خان فرخ شاهي ۳۳۹
اعتماد الدوله محمد امين خان چين بهادر ... ۳۴۶
اخلاص خان اخلاص كيش ۳۵۰
امين خان دكني ۳۵۲
امين الدوله امين الدين خان بهادر سنبهلي ... ۳۵۷
اعتماد الدوله قمرالدين خان بهادر ... ۳۵۸
اميرالامرا غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ ۳۶۱
ابوالخير خان بهادر امام جنگ ۳۶۳
ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ ... ۳۶۵
آصف الدوله اميرالممالک ۳۶۸
اسمعيل خان بهادر پني ۳۷۰

* باب الباء *

بيرام خان خانخانان ۳۷۱
بهادر خان شيباني ۳۸۴
باز بهادر ۳۷۷
بابا خان قاقشال ۳۹۱
بهادر ۳۹۳
باقي محمد خان ۳۹۴

اذکار　　صفحات

اذکار	صفحات
پاینده خان مغل	۳۹۴
پیشرو خان	۳۹۶
بهادر الملک	۳۹۸
بیرم بیگ ترکمان	۳۹۹
بهادر خان اوزبک	۴۰۰
بیگلر خان	۴۰۱
بالجو قلیچ شمشیر خان	۴۰۴
بیدل خان سعیدای گیلاني	۴۰۵
باقر خان نجم ثاني	۴۰۸
بهرجي زمیندار بگلانه	۴۱۲
بهادر خان روهله	۴۱۵
پردل خان	۴۲۴
باقي خان چیلۀ قلماق	۴۲۷
پرتهیراج راتهور	۴۲۹
بهرام سلطان	۴۳۱
بهادر خان باقي بیگ	۴۴۴
بادشاه قلي خان	۴۴۷
بزرگ امید خان	۴۵۳
بهره‌مند خان	۴۵۴

اذکار				صفحات
باقي خان حيات بيگ	...	..	..	۴۵۸
بسالت خان ميرزا سلطان نظر		..	..	۴۶۱
بيان خان	..	..	..	۴۶۲
برهان الملک سعادت خان		..	..	۴۶۳

* باب التاء *

تردي بيگ خان ترکستاني		..	..	۴۶۶
تاتار خان خراساني	..	..	..	۴۷۱
ترسون محمد خان	..	..	..	۴۷۱
تولک خان قوچين	..	..	..	۴۷۵
تردي خان	..	..	..	۴۷۸
تر خان مولانا نورالدين	...	...	...	۴۷۸
تخته بيگ سردار خان	...	...	...	۴۸۱
تاش بيگ تاج خان	..	...	..	۴۸۲
تربيت خان عبد الرحيم	..	..	..	۴۸۳
تهور خان ميرزا محمود	..	..	..	۴۸۴
تربيت خان فخرالدين احمد بخشي			..	۴۸۶
تقرب خان حکيم داود		..	..	۴۹۰
تربيت خان برلاس	..	..	..	۴۹۳
تربيت خان مير آتش	..	..	..	۴۹۸

اذکار	صفحات
ترکتاز خان	۵۰۳
تیغ بیگ خان میرزا گل	۵۰۴

* باب الثاء *

ثاني خان هروي	۵۰۵
ثناء الله خان و امان الله خان	۵۰۶

* باب الجیم *

جعفر خان تکلو	۵۰۷
جلال خان قورچي	۵۰۹
جگمال	۵۱۰
جانش بهادر	۵۱۱
جهانگیر قلي خان لاله بیگ	۵۱۲
جگناتهه	۵۱۴
جان سپار خان ترکمان	۵۱۶
جادو راو کانتیه	۵۲۰
جهانگیر قلي خان شمس الدین	۵۲۴
جگراج عرف بکرماجیت	۵۲۶
جان نثار خان کمال الدین حسین	۵۲۷
جان سپار خان خواجه بابا	۵۳۰

اذکار	صفحات
جلال کاکر	۵۳۰
جعفر خان عمدة الملک	۵۳۱
جان سپار خان میر بهادر دل	۵۳۵
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم	۵۳۷
چورامن جات	۵۴۰
باب الحاء	
حاجي محمد خان سیستانی	۵۴۸
حسین خان تکریه	۵۵۱
حیدر محمد خان آخته بیگي	۵۵۴
حاجي یوسف خان	۵۵۷
حکیم مسیح الدین ابوالفتح	۵۵۸
حکیم عین الملک شیرازي	۵۶۲
حکیم همام	۵۶۳
حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري ..	۵۶۵
حکیم علی گیلاني	۵۶۸
حاکم بیگ	۵۷۳
حکیم صدرا	۵۷۷
حبش خان	۵۷۹
حیات خان	۵۸۳

اذکار	صفحات
حسام الدین خان	۵۸۴
حکیم حاذق	۵۸۷
حقیقت خان	۵۹۰
حسین بیگ خان زیک	۵۹۱
حسن علي خان بهادر	۵۹۳
حکیم الملک میر محمد مهدے	۵۹۹
حسین خان خویشگي	۶۰۰
حمید الدین خان بهادر عالمگیر شاهي	۶۰۵
حیدر علي خان بهادر	۶۱۱

* باب الخاء *

خضر خواجه خان	۶۱۳
خواجه جلال الدین محمود خراساني بجرق	۶۱۵
خواجه معظم	۶۱۸
خان زمان علي قلي	۶۲۲
خواجه جهان هروي	۶۳۰
خان عالم چلمه بیگ	۶۳۲
خانخانان منعم بیگ	۶۳۵
خان جهان حسین قلي بیگ	۶۴۵
خواجه شاه منصور شیرازي	۶۵۳

اذکار	صفحات
خداوند خان دکنی	۶۵۹
خواجه نظام الدین احمد	۶۶۰
خواجه شمس الدین خوافی	۶۶۴
خواجگی فتح الله	۶۶۹
خواجگی محمد حسین	۶۷۱
خواجه جهان کابلی	۶۷۲
خسرو بے	۶۷۳
خان اعظم میرزا عزیز کوکه	۶۷۵
خانخانان میرزا عبد الرحیم	۶۹۳
خدمت پرست خان رضا بهادر	۷۱۳
خانجهان لودي	۷۱۶
خان اعظم میرزا برخوردار	۷۳۲
خواجه ابو الحسن تربتي ملقب به رکن السلطنة	۷۳۷
خان زمان بهادر میرزا امان الله	۷۴۰
خواجه جهان خوافي خواجه جان نام ..	۷۴۸
خان دوران نصرت جنگ خواجه صابر نام ..	۷۴۹
خان جهان بارهه	۷۵۸
خواجه عبد الهادي	۷۷۲
خوشحال بیگ کاشغري	۷۷۳

اذکار			صفحات
خواص خان بختیار خان دکهنی	..	..	۷۷۴
خلیل الله خان	..	.. ..	۷۷۵
خان دوران سید محمود	..	..	۷۸۲
خان زمان میر خلیل	..	..	۷۸۵
خواجه عبد الرحیم خان	..	..	۷۹۲
خان زمان شیخ نظام حیدر آبادي	..	..	۷۹۴
خان جهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش میر ملک حسین			۷۹۸
خدابنده خان	..	.. ..	۸۱۴
خان عالم اخلاص خان	..	.. ..	۸۱۶
خان جهان بهادر کوکلتاش ظفر جنگ علي مراد			۸۱۷
خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم	..	..	۸۱۹
خدا یار خان	..	.. ..	۸۲۵
خان زمان میواتي	..	.. ..	۸۲۹
خواجه عبد الله خان	..	.. ..	۸۳۲
خواجم قلي خان بهادر	..	.. ..	۸۳۴
فهرست نامهای مردمان و قبایل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها (جلد اول)			۱ - ۱۶۱
غلطنامه جلد اول		. . . .	۱-۳



* بسم الله الرحمن الرحیم *

ستایش بیکران و نیایش بے اندازه مالک الملکے را سزد
که آثار پادشاهان نامدار و مآثر اُمرای کامگار نمونه ایست
از قدرت شامله و ارادت کاملهٔ او - فرمان فرمائے که احکام
بالغه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذرهٔ را
بے اقدار جلیل المقدار او حرکتے میسور نیست - و بے حکم
محکم او هیچ متحرکے را سکونے مقدور نه - انتظام بخشے که
بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی تبار زیب و زینت داده مهد
امن و امان ساخته - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینان
نسبت جوارح با دل بخشیده واسطهٔ انجاح امور عامهٔ برایا
گردانیده - نافذ الحکمے که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را
از مکمن عدم بعرصهٔ وجود آورد - بالغ الحکمتے که در خلقت
اشیا جهان جهان لطائف (که صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

گرایند) ودیعت نهان * لراقمه *   * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگي ده جنّ و آدم توئي * همه شه شهنشاه عالم توئي

و درود نامحدود برقافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام آلهي نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیاورد و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف رسیده رواج و روائي یافت * لراقمه *   * نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیان کین
بخیل رسل جمله تاج سر اوست * که ختم سري چون نبوت برو ست

و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکین ایوان حکم رائي و درے از معمورۀ همه دانئ او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچۀ عبرت و ناظران این تماشا گاه اعتبار مخفي نماند - که والد مغفور راقم این سطور میر عبد الرزاق (که مخاطب به صمصام الدوله گردیده) در ایامے (که بقطب پورۀ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر خیلے آگاهي بهم رسانیده (حتّی که احوال سلاطین تیموریۀ هندوستان و امرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب داني قسمے مهارتش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاکان خود ازو

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلهٔ اندیشیده بتالیف این نسخه (که مشتمل است بر احوال أمرای عهد پادشاهان مزبور) توجه مي‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے ازانها مسوده نموده و جمعے از تسوید به تبییض برده بود - پس ازان (که نواب آصف‌جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار سرکار خود مامور گردانید - و بعد نواب نظام‌الدوله شهید دیواني سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در پردهٔ التوا ماند - روزے محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخهٔ خوبے تمهید یافته - اگر اتمام مي پذیرفت - آن بزرگ بر زبان آورد که تو تمام خواهي کرد - بعد آن مبرور بوکالت نواب صلابت جنگ امتیاز اندوخته آخر سر در سر آن‌کار کرد - و خانه بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال قدرے اجزا بدست آمد - میر غلام علي آزاد سلمه الله (که با آن مغفور دوستي بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و پس ازان جزوے چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرمودهٔ آن بزرگ بخاطر مي خلید همواره بخیال آن سرگرمي داشت - تا آنکه

در سال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و دو هجري شروع نموده احوال تتمهٔ مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داد و تمهیدے (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیاضے

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار ترجمه (که آن هم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود *

کتبی (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبری تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بداونی - گلشن ابراهیمی مشهور بتاریخ فرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشی شاه عباس دارای ایران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازی - زبدة التواریخ تالیف نورالحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشی - جهانگیر نامه که جنت مکانی احوال دوازده سالهٔ خود نوشته - ذخیرة الخوانین تالیف شیخ فرید بهکری - مجمع الافغانی که کسی برای خانجهان لودی نوشته - پادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوری و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنبو - وقائع قندهار - عالمگیر نامه تالیف محمد کاظم منشی - مرآت العالم تالیف بختاور خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصة التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندوئی نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضے سوانح عهد عالمگیری که هندوئی نوشته مآثر عالمگیری تالیف مستعد خان محمد شافی - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالی - لبّ لباب تالیف خوافیخان تاریخ محمد شاهی - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکرهٔ

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علي خان آرزو - مرآت واردات
تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه
تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مولّف میر غلام‌علي آزاد
مرآت الصفا تالیف میر محمد علي برهانپوري - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے
بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفي نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین نامه بنای تقدیم
و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده
چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها
نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

للّه الحمد این نامهٔ طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد
و نود و چهار هجري باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین
صورت گرفت * * نظم *

قلم حدیقهٔ آراسته از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش‌گاه هر دانا
سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شکسته ناز ارم رشک جنة الماوی
۱۱۹۴
دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثرالامرا

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه
هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسیهٔ شوقے بتصفّح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتے دست میداد برخے بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتے فرا میگرفت - و لختے از احوال نوئینان بلند مرتبه تنبّه (۲) میشد - گاهے کلام حکما و اصحاب تُقی (۳) بصیرتے می افزود - و وقتے موزون سخنان شعرا اهتزازے می آورد تا آنکه در عشرهٔ ثالثهٔ سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغیّر رود) زمانه بکشاکش ملازم پیشگي افگند - و اوقات به تحصیل معاش صرف گردید - پس ازان ترفّه و تنعّم باشغال دیگر انداخت مساس صفحهٔ نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهے اندیشهٔ تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارمغانیئے بنوْرسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می سرائید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *

* چگونه حرف زنم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (۱۱۵۵) یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج عزلتے و انزوائے روی داد - که بظاهر آبستن هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان آسودگي و آسایش بوده این فرصت غیر متصور و فراغ نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سراپای دل گرفت

---

(۲) در [بعضے نسخه] تنبیهے (۳) نسخهٔ [ا] نُهي - یا اصحاب نُهیٰ باشد *

و کهنه تمنّا بتازگي گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع تحریر گردید - چه هر آئینے و روشے (که بخیال میگذشت) پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از صاحب کمالان معنوي و والا دستگاهان صوري رأساً و ضمناً و اصالةً و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب وهم برسم ایجاز و اختصار استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمي گرائید - و از قبیل اعلام معلوم مي شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختند که اگر از آغاز نخستین سال جلوس عرش‌آشیاني (که نصرت اکبر ازان ۹۶۳ منبي ست) تا زمان حال اُمرای والا شان و نوئینان بلند مکان (که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت خیر مآل مصدر اُمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی نیکنامي بستوده انجامي برده اند - و جوقے بباد بروت شوکت و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سري و گردن کشي وبال و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجي نگارش پذیرند و در ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادري نمایان و مردانگي شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد سالهٔ سلاطین ستوده شیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرآئینه بتازه نگارین صفحهٔ تالیف نقشے نو مي بندد - و این نامه را از مولّفات دیگران امتیازے

بهم میرسد - لهذا دل نوی گزین را بدین ترتیب غریب آئین داعیهٔ تصمیم یافت - و چهرهٔ مقصود بشگرف وجه روی نمود *

اگرچه درین وقت کتابے موسوم بذخیرة الخوانین (۲) تصنیف شیخ معروف بهکري متضمن احوال اُمرا بنظر رسید و اکثر مطالب آن ضمیمهٔ این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار سماعي مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب معتبرهٔ ثقات است رجحانے بدیهي و مزیتے ظاهر بران متحقق و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیاني (که منتهای مناصب امارت پنجهزاري گري بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه والا جاه دو سه کس بمنصب هفت هزاري پایهٔ عزت برافراختند) نوکري پادشاهي قدرے عظیم و منصبها اعتبارے سترگ داشته بسیارے در تلیل منصبے صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند بنابرین تا پانصدي آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشیاني و اواسط زمان خلدمکان (که کثرت مناصب و مراتب بمیان آمد) تا سه هزاري و صاحب طبل و علم بقید تحریر آورد و بعد ازان بنابر یساق پر مشاق (۳) دکن و افزایش نوکران و کم حاصلي ملک آن حلاوتها نماند - و رفته رفته این دایره وسیعتر گردید چنانچه درین زمانهٔ بے خیر و برکت (که بما هفت‌هزاري بهفت

---

(۲) نسخهٔ [ج] الخوانین (۳) در [بعضی نسخه] پر مساق *

و هشت روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب بسیارے شش هزاري و پنج هزاري سپاي خور شش و پنج چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشترے اسلاف
(۲)
(که بزاویه نشیني خمول فرسوده اند) به طفیلي داستان اخلاف گرامي رتبه بنام آوري جاوید زندگي اندوختند - و بسیارے ابنا و احفاد (که از بے رشدي بمناصب عالیه ترقي نکرده) در ذیل نیاگان بلند مرتبه بفروغ بیان چهرهٔ احوال افروخته - و جوقے بنا بر کمالے از کمالات صوریهٔ حسبیه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد و این نسخهٔ جامعهٔ کثیر الآثار **بمآثر الاُمرا** مسمی گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه براي هر یکے از آباي سامیه و اُمهات صافیه لقبے تعین مي یابد (چنانچه صاحبقران مراد از امیر تیمور است - و فردوس مکاني اشاره بظهیر الدین محمد بابر پادشاه - و جنت آشیاني عبارت از نصیرالدین محمد همایون و عرش آشیاني لقب عظیم جلال الدین محمد اکبر است و جنت مکاني ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیاني و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني شاه جهان است - و خلد مکان مراد از نفس نامی محي الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازي ست - و خلد منزل قطب الدین

---

(۲) در [بعضے نسخه] فرموده اند *

محمد معظم شاه عالم مخاطب ببهادر شاه است - و والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیانی حمیده بانو بیگم ملقبه بمریم مکانی - و اُم محترمهٔ خلد مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیرهٔ کلان ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند) بنابرین درین کتاب هرجا ضرورت داعی بود بنابر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضے جا محمد شاه پادشاه را بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامه الله بر سر اجزای فراهم آمده ابتداءً نوشتند

چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی الجمله نام شهرتے تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود راقم سطور آنرا ضمیمهٔ کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهے که اورنگ نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانبانی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب پیش دستی این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام برجهان پناهے که نظم و نسق کار امت بچه رونق پرداخت - و عالم جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخت - و آل فرخنده خصال که شاهزادهای والاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب که وزرای عالی مقدار اند *

اما بعد این کتابیست ممتاز و کارنامه ایست بے انباز تصنیف مورد تائیدات یزداني جامع کمالات انساني امیر بے نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه‌الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعے ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار مي‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقے که بتسوید درآمد قریب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پرے بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید و شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه‌الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمي نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علي متخلص بآزاد حسیني واسطي بلگرامي (که با مصنف علیه الرحمة دوستي لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بے نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتے ریشهٔ سراغ در شش جهت دوانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

---

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند *

مصنف علیه الرحمة سررشتهٔ تفحص بجائی رسید - و یوسف گم‌گشته چهرهٔ پیدائي وا نمود - طرفه شگفتگي بهم رسید - و عجب انشراحے دست داد - فی‌الفور آستین بترتیب و تبییض این مسوده برشکست و اوراق پریشان را شیرازهٔ جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخهٔ مجزا از کتب خانهٔ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد از بے احتیاطي اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان بهم رساند - بعد محنت تمام اوراق پراگنده فراهم رسید - لیکن ترجمهٔ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه (که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف درآمد و ترجمهٔ امیر الاُمرا سید حسین علي خان برادر قطب الملک از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمهٔ نواب آصف جاه و خلف او نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر در نیاورد - و تنگ چشمیِ روزگار فرصت نداد - جلالت شان این هر چهار امیر آفتاب‌نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامهٔ والا قدر از جملهٔ ضروریات - اتفاقا فقیر تراجم اربعه را در تالیف خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمهٔ قطب الملک و نواب (۲) آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید از سرو آزاد درینجا نقل افتاد - و ترجمهٔ امیر الاُمرا سید حسین علي خان هر قدر که

---

(۲) نسخهٔ [ا] بعینها از سروآزاد *

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سروآزاد انضمام پذیرفت
و بعضے تراجم دیگر ضروري درین اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ
ابو الفضل صاحب اکبر نامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد
و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ
سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیاني - و مصنف علیه الرحمة
در بعضے مواضع حوالهٔ مطلبي بزبان قلم میدهد - و محل حواله
ناپیدا ست - ازینجا مستفاد میشود که نامه طراز علیه الرحمة
تراجم عمدگان (۲) را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه
بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضے تراجم را
ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون
کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ
کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد
و صلوة باقي مانده بود - فقیر (۳) فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر
ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت
میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه
سبحانه تعالی *

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و
صلوات آیهٔ قرآني را تبرکا تاج عنوان ساخت *

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان شهید خوافي اورنگ آبادي رحمه الله تعالی

نام اصلی او میرعبد الرزاق است - و اصلش از اعیان سادات خواف - جدّ اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر پادشاه از خواف سرے بهند کشید - و در سلک عمده نوکران پادشاهي درآمد - پسرش میرک حسین در زمان جهانگیري نوکری درگاه سلطاني بامتیاز داشت - پسرش میرک معین الدین مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهاني بمنصبی عمده (۲) فرق امتیاز برافراخت - و در عهد عالمگیري بدیوانی لاهور و ملتان و کابل و کشمیر بنوبت سرفرازي یافت - و هنگامے (که صوبه داری ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نیابت صوبه داري بامانت خان ضمیمهٔ دیواني قرار یافت - و او باقتضای خطاب خود در کمال امانت و دیانت بسر مي‌برد *

وقتی در ایام دیواني حکم سلطاني بنام او صدور یافت - که فلان‌شخص را روانهٔ درگاه باید ساخت - امانت خان آن شخص را طلبیده تکلیف رفتن درگاه سلطاني کرد - آن شخص گفت اگر شما کفیل آبروی من میشوید میروم - امانت خان جواب داد که من بر شخصے که با پدر و برادران سلوک چنین و چنان

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار *

کرده باشد (یعني عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - مُنهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جایگیر (۲) و دیوانی خالصه عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظهٔ من نکرد - همین وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایهٔ امتیاز بخشید و نوعے شخصیت او ذهن‌نشین شد - که در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلي بهم رسید - ایامے (که پادشاه در هند بود - و صوبه‌داری دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود) دیوانی دکن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او دیواني را باستقلال تمام کرد - خان جهان بهادر اکثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان که یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصه سرفرازي یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] جایگیر و خدمت عزل کرد *

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت
خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود
و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت
سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامي - او بدیوانی
مالوه و دیوانی بیجاپور سرباندي یافت - شعر برجسته میگفت
و دیوانے فراهم آورده - ازو ست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم *
* چه ستم برقدح و جور بمینا کردم *
* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *
* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازي یافت - میر
حسن علي (٢) پسر کاظم خان مذکور پدر نواب صمصام الدوله
شاه نواز خان است - و نسب نواب صمصام الدوله از جانب مادر
بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر
حسن علي والد نواب صمصام الدوله در عمر بیست سالگي فوت کرد
و فرصت نشو و نما نیافت *

---

(٢) نسخهٔ [ب] حسین علي *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بحد کثرت رسید - و محلهٔ عظیمے ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانيِ دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمے از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانيِ دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعني دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین‌الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتے باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند بایں علاقه در ریعان شباب
از لاهور باورنگ آباد آمد - در آوائل بمنصبے از پیشگاه نواب
آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازی یافت - و بعد چندے بدیوانی
پادشاهی صوبهٔ برار مامور شد - و مدتے برین عهده قیام نمود
و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف جاه نوبتے
فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمکے دارد - چون محمد شاه والی
دهلی در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را
بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
دار الخلافه شد صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله
گیرا افتاد - نواب نظام الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
پادشاهی هردو سرافراز فرمود - و او هردو خدمت عمده را
باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بسرحد
کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معاودت برافراخت
مُغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
رای نواب صمصام الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
مینمود - چون جمّ غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتهٔ نواب
صمصام الدوله پیش نرفت - روزے که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب صمصام الدوله بر فيل رديف نواب نظام الدوله بود
چون فوج نواب نظام‌الدوله شکست خورد و مردم آصف جاهي (۲)
فيل او را حلقه کردند حرز الله خان نبيرهٔ سعد الله خان وزير
(که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که
نظام الدوله بخانهٔ پدر ميرود - شما کجا ميرويد (۳) - شرط رفاقت
تا وقتيکه بايد بجا آورديد - اکنون ازين مهلکه کناره بايد کرد
مشار اليه از فيل فرود آمده يکسو شد - و مدتي معاتب نواب
آصف جاه ماند - و انزوائي (۴) اختيار نمود - درين ايام بتحرير و تسويد
مآثرالامرا اشتغال ورزيد - و مدت پنج سال اوقات برين منوال
گذرانيد - آخر نواب آصف جاه در پايان عهد خود مطابق سنه
(۱۱۶۰) ستين و مائة و الف او را از عتاب بر آورد - و بدستور
سابق بديواني برار مامور ساخت - و عنقريب نواب آصف جاه
در گذشت - و نواب نظام‌الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
صمصام الدوله را از برار طلبيده بديواني سرکار خود بدستور
سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ ديواني را
(که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانرواي هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصف‌جاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴)
در [بعضي نسخه] انزوا اختيار نمود *

شاه جهان آباد کرد نواب صمصام الدوله را بدکن گذاشت - و وقت وداع انگشتري خود را بار عنایت کرد - و فرمود این مهر سلیماني ست - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نربده (۲) رفته بر طبق حکم سلطاني بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب صمصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این آلکا (۳) مصلحت نیست محمد علي خان پسر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموئي را باتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه نصارای فراسیس (۴) پهولجهري (۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانی خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوي چشم از انتظام کلي پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] نربدا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها مي نویسد اما در کتب لغت آلکا بالف آمده (۴) نسخهٔ [ج] نصارای فراسیس کفایت میکنند (۵) در [بعضی نسخه] پهلچهري - و در [بعضی] پهلچري - و در [بعضی] پهلچري - و در [بعضیجا] پهلچیري *

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزي از نواحی کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را باورنگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز باتفاق وقت با نواب (۳) صمصام الدوله از لشکر باورنگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشیني اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدرآباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده باورنگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا برگزید - تا آنکه نواب امیر الممالک باورنگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام‌الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونقی داد

---

(۲) یا کرپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب ٭

باوصف بے اسبابي طاسے بر بست - كه عقل عقلا را حيران ساخت - چه وقتي (كه وكالت باو مقرر شد) سركار نواب اميرالممالك عجب حالتي داشت - كه از بے زري نوبت بفروخت اثاث البيت رسيده بود - نواب صمصام‌الدوله نوعے حسن تردد نمود كه آب رفته بجوي آمد - و نسق بر هم خورده باز انتظام پذيرفت - سركشان حلقهٔ اطاعت در گوش و كج‌مزاجان غاشيهٔ راستي بر دوش كشيدند و امن عجيے در ممالك بهم رسيد - و رعايا و برايا در ظلال عدالت و انصاف طرفه آسودگي يافتند - و در عرصهٔ چهار سال مدت وكالت‌خود جمع و خرج ملك را برابر كرد - مي‌گفت سال آينده انشاءالله تعالى جمع بر خرج مي‌افزايد *

بالجمله بعد تقرر وكالت عنقريب رايات نواب اميرالممالك را در اهتزاز آورد - و بارادهٔ تنبيه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد و رگهو را مالش داده پنج لك روپيه پيشكش بر گرفت - و از برار رو بطرف نرمل كرد - سريا راو (۲) زميندار نرمل از عهد نواب آصف‌جاه پاى تمرد افشرده مكرر فوج سركار را غارت كرده بود نواب صمصام الدوله بحكمت عملي اورا مقيد ساخت - و ملك او را بضبط سركار عالي درآورد - و در سال اول از وكالت اين دو كار عمده بر كرسي نشاند - و ايام برشگال در حيدرآباد

---

(۲) در [بعضي نسخه] سريا راو *

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین
و مائة و الف نواب امیرالممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ
میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال
بحیدرآباد معاودت نمود - دریں ایام سلطان دهلي عالمگیر ثاني
برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصی
این مصرعه تاریخ یافت * ع *

۱۱۶۸
* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف
کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور (۲) را
محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده
پای جلادت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را
زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام الدوله
کرد - سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را
بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان سلطنت (۳) را متزلزل
ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن
استعانت زد - نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک
راو بالاجي برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد
و آتش کاری توپخانه بجائی رسانید که افاغنه رنگ باختند

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا ٭

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب صمصام الدوله در فکر
بر انداخت نصارى افتاد *

مخفي نماند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ برای
دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصارای
فراسیس ساکن پهولچهري مصاف داده شکست یافت - نصاری
به پهولچهري خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصاری باتفاق
افاغنه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند
و مظفر جنگ را بسرداري برداشتند - نوعی (که راقم ترجمه در سرو آزاد
مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند
و پا از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله
چیره شدند - و لذت ملک گیري دریافتند - بعضی ملک ارکات را (۲)
فراسیس بتصرف درآورد - و بعضی آن الکا را نصارای انگریز فراگرفت
و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعهٔ بندر سورت را گرفت
و هلمّ جرّا ابتدای بنای تسلط نصاری اینست * (۳)

القصه بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای
فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او
نصاری بصیغهٔ نوکري در رکاب نواب امیر الممالک شدند
و سیکاکل و راج بندري و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

---

(۲) در [اکثر نسخه] خیره (۳) نسخهٔ [ج] ابتدای تسلط نصاری *

و طرفه اقتدارے بهم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد
موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک
تاموري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک
گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او
عبدالرحمن است - پدرش خواجه قلندر بلخي در عهد نواب
آصف جاه از بلخ آمده اعتبارے پیدا کرد - و فوجدار مچهلي بندر
شد - و محاسبهٔ سرکار بر ذمهٔ او برآمد - و او در مچهلي‌بندر
با بعضے نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت
و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خورد سال بود
و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست
میداشت - و چون مظفرجنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاری را
بسرداری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمن را
(بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه
موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمن جوهرقابل بود ترقی عظیمے
کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله
حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب صمصام الدوله بعد انفصال معاملهٔ افاغنهٔ ساںور
خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیرالممالک باشارهٔ
نواب صمصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری
از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب (۲) رسیده شهر را محاصره کرد - قریب دو ماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمدة الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جایگیرات نصاری برهم خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندري و سیکاکول (۳) محالات جایگیر خود رخت بربستند - نواب صمصام الدوله برشکال در حیدر آباد بسر برده

و در سال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهته از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبهٔ بیدر جایگیرات الوک در تصرف داشت - و از بے سلیقگي و بے حیثیتي بتقدیم لوازم نوکري نمي رسید - نواب صمصام الدوله خواست که جایگیرات را ازو انتزاع نماید - رامچندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحي کرده حلقهٔ اطاعت در گوش کشید - و جایگیرات او سواي بهالکي بضبط سرکار عالي درآمد - نواب صمصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک باورنگ‌آباد آمد - و درین ایام فوجے را فرستاده قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاري (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داري را متوارث بودند) قلعه را گرفت

---

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضے جا] میکاکل •

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گردانی آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوشے که داشت ازو باز گرفت *

مجملا شرح واقعه اینکه - زر مشاهرهٔ سپاه بسیار بر ذمهٔ سرکار بود - مُغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو می نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه بلوای عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانهٔ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابے بظهور آمد که تا شام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنها مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات وا گذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعهٔ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن‌کرده مسلح از خانه برآمد - و رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتاباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالي درآمد - بعد چندے فوجے از سرکار تعین‌شد و قلعهٔ دولتاباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب صمصام الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلي بود اما گاه باشد که حق‌تعالی نظرکردهای خود را از نظر خلق مي‌اندازد و برای رفع مراتب اُخروي در دار الامتحان دنیا ببلائے مبتلا مي‌سازد مصداق این معني در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباري و بازاري ازو برگشتند و جز بگیر و بکش حرفے بر زبان (۲) نمي آوردند - اگر کسے بر جادهٔ وفا قایم بوده دوستی او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسلهٔ تلاشے جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زدم و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشئید مبانی آشتي مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پردازي

(۲) نسخهٔ [ب] زبانها *

و افسون کاري محاصرهٔ قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبهٔ برار از ایلچپور باورنگ‌آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولي عهدئ خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبیده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالهٔ فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادهٔ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گردید *

درین ایام بالاجي راو بارادهٔ مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهیر سي کروهئ اورنگ آباد رسیده بود) مرهته او را درانجا محاصره نمود - و قافیهٔ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهیر (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بسند کهیرا *

هلاکت را رهانید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد
(۲)
نواب آصف جاه داد شجاعت و جگر داري داد - و جمعے کثیر
اعادي را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب صمصام الدوله
درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمدة الملک
موسي بوسي و حیدر جنگ از کار جایگیرات خود فراغ حاصل
کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد
(۳)
رسیدند - و حیدر جنگ نواب صمصام الدوله را متواتر خطوط
نوشت - و آنقدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که
مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلي بهم رسید - و از مکر و بیم
غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزي از سندکهیر معاودت نموده
در حوالیٔ شاه گدهه رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید
و لشکر بهیئت مجموعي باورنگ آباد آمد - و سواد شمالیٔ
شهر مخیم شد *

نواب صمصام الدوله زمام اختیار خود را بکلي بدست
حیدر جنگ سپرد - و او براه چاپلوسیها در آمد - و دامے از مکر
و فریب بر چید - هرچند آشنایاني که بر خداع او آگاه شدند
بصراحت و کنایت بنواب صمصام الدوله خبر کردند باور ننمود
و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهیٔ آشنایان را در میزان

---

(۲) نسخهٔ [چ] جمعے اعادي را (۳) نسخهٔ [ج] خط نوشت *

اعتبار نسنجید - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادۂ خداع آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را نظر بند کردند - و بلشکر برده هر کدام را در خیمۂ علیحده جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یک خیمه مقید ساختند - و (۲) دور خیمه محافظان نصاری نشستند - و خانۂ نواب صمصام الدوله را دو بارہ آنچه جمع شده بود بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانے که فی الجمله استطاعتے داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمے بر سادات گذشت که واقعۂ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب آصفجاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستي اورا از صفحۂ روزگار بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

---

(۲) نسخۂ [ج] و در خیمه *

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب صمصام‌الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف جاه فوج سنگینی از برار در رکاب آورد - و رتق و فتق مهمات ملکي و مالي در قبضهٔ اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمي‌تواند نشست - در شکست نواب آصف جاه افتاد - و بانواع حیله سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب صمصام الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف جاه را ببهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گلکنده نگاه دارد - و میدان را برای جولان خود خالي سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر مي خندد *

سیوم رمضان قریب باسنوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین

و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصف جاه آمد نواب آصف جاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسپے سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موسي بوسي و دیگر اعیان لشکر

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهڑي پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت (۲) ما هم بنظر نمي آید - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان (۳) نام هندوئے از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدس سره است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبد شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت

۱۱۷۱

هر سه سید آیۀ کریمۀ (وجوهٌ یومئذٍ مسفرة) یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان

۱۱۷۱

سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتۀ عبدالرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیــر والا - دانش آگاه *

* ناحق شده کشته درکمین گاه دغا (۴) - وا مظلوماه *

---

(۲) نسخۀ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخۀ [ج] لچهمنان (۴) نسخۀ [ب] این غم جانکاه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران شنوید *
۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سید را - انّا للّـــه *

مخفي نماند که میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحي خان را بتقریبی یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را بعارضهٔ بیماري از خیمه در عمارت فرستادند - ازانجا که حیات هردو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هردو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالحي خان و میر عبد السلام خان نکتهٔ بخاطر راقم ترجمه القا شد که الاسماء تتنزّل من السماء - اسم حي و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسمّای خود را محفوظ داشت *

القصه بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسي بوسي و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او قایم مقام شد) قصد حیدرآباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندري و سیکاکل محالات جایگیر خود رفت - و عمدة الملک راه پهولچهري گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ درمیان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدودے جان بسلامت برد - و لچهمنان

قاتل نواب صمصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین جماعه دار (۲) فرقهٔ کاردیان (که با جماعهٔ خود بر نواب صمصام الدوله و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد) خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که بطرف پهولچهري رفت) چینا پتن (۳) بندر انگریز را محاصره کرد و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از ذات حیدر جنگ شد) نواب صمصام الدوله بگوش خود شنیده رفت *

نواب صمصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات داني تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعر فهمي - روزے با راقم ترجمه گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جمعدار (۳) در [بعضے نسخه] چینا پٹن *

* مرا براه محبت دو مشکل افتاد است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است *

مطابق معنیٔ ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذّر - و بخاطر من معنیٔ دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگرے اورا کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هردو امر بر عاشق ناگوار است - منشیٔ بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسي طور خاصے دارد - حیف که مُنشآت او جمع نشد - اگر تدوین مي یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ داني یکتای عصر مي‌زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریهٔ هند که نسّابهٔ این گروه بود - برهانش همین کتاب مآثر الامرا ست که قدر آنرا صاحب این فن مي‌شناسد - کتب خانهٔ عظیمے از کتب عربي و فارسي فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیدهٔ او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار و تمکین و کوچک دلي و غمخواریٔ خلائق و عدالت و حیای چشم و وفا و صفا و صدق و راستي - با صفت دروغ سخت ناخوشي داشت - و دروغ گو را اصلا در نظر اعتبار نمي آورد و زرے

که او را حاصل مي‌شد همان وقت ده يکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانهٔ ده يکي علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي يافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي‌نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه‌شنبه - و مدّعي و مدّعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینهٔ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد وقت استوا قیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطهٔ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي‌نشست - و در خلوت بکوچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعهٔ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

باقي نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنین بمن
آگاهي دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که روزے (که
وکالت را ازو گرفتند - و هنگامهٔ عجیبے برپا شد) من و جمعے
کثیر در خانهٔ نواب صمصام الدوله شب بیتوتت کردیم - (۲) مردم را
از فکر خواب نبرد - پگاه تر (که با نواب صمصام الدوله برخوردم)
گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نیز نقل کرد که نواب
صمصام الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه
گرفته شد - دو صد و کسرے زیاده قالین و شطرنجي برآمد
و روزے (که بقلعه رفتم) هیچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغیرے
بخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتے (که نواب نظام الدوله
بملک ارکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت) عمال
آن ملک حضور طلب شدند - و بعلاقهٔ دیواني بر در نواب
صمصام الدوله خیمه نصب کرده آنها را جای دادند - روزے از خیمهٔ
نواب صمصام الدوله برآمدم - شخصے دویده آمد - و گفت که
حاجي عبدالشکور عامل معزول میگوید - که من در اختیار
سزاولانم - از جا جنبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیع
کشید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن دور
از شیوهٔ مروت دیدم - رفتم - او از محاسبه و تقید سزاولان

---

(۲) نسخهٔ [ب] شب خواب بنوبت کردیم •

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم (۲) و گفتم حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرۂ عمال بر در حاضر است او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبۂ او معاف شود همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب در مقام انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا بر در خانۂ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرۂ عمال محاسبه دار طلب حضور شده میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(۲) در [بعضی نسخه] رفتم •

افتاد چه می‌بیند - پیر نود ساله منحني - پیراهنے در بر و دستار سبزے بر سر - و عصا و تسبیحے (۲) در دست - صورت ولایت و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزدیک (۳) خود طلبید و نشاند - و حرفها پرسید - و بر فرد محاسبهٔ او دستخط معاف کرد - و یومیه معین نمود - و سواري از سرکار خود عنایت نموده رخصت فرمود - مناقبی (که از نواب صمصام الدوله رنگ بست بیان شده) نمے از سحاب و پرتوے از آفتاب است حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت برین را بجلوس او مزین سازد *

پوشیده نماند که بعد از شهادت (۴) نواب صمصام الدوله چون لشکر بحیدر آباد رفت میر عبدالحي خان را همراه برده در قلعهٔ گلکنده نگاه داشتند - و میر عبدالسلام خان بنابر بیماري در اورنگ‌آباد ماند - او را بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و نواب آصف‌جاه ثاني بعد قتل حیدر جنگ شبدیز عزم جانب برار جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبیه جانوجي پسر رگهو بهونسله بربست - و با وصف قلت جمعیت این طرف و کثرت غنیم لوای فیروزي برافراخت - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ج] تسبیح (۳) نسخهٔ [ب] نزدیک طلبید (۴) نسخهٔ [ج] بعد شهادت نواب •

روی توجه بحیدر آباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکي جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان نمود - و در سواد حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولایت عهد نشست و زمام مهمات (۳) مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد

و پانزدهم ذیقعده سنه (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائة و الف میر عبدالحي خان را از قلعه برآورده از سر نو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد برآمدن از قلعه بخطاب پدر (یعني صمصام الدوله صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنایات گردید - و میر عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمد - و با اهل بیت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض میدارد فقیر عبد الرزاق الحسیني الخوارزمي الاورنگ آبادي که از مبادی سن رشد و تمیز الخ (۵) - انتهی کلامه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والای ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام (۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) یعني تا آخر آنکه پیشتر در صفحهٔ [۵] گذشت *

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمهای رقمزدهٔ کلک بانی این نسخه
بنابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - حتی المقدور
باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم
مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف
الحاق بشنگرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ
ومن هیچمدان - و این مجموعهٔ جلیل القدر بنقوش هفت صد
و سي ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار
این مدعا ست *

۸۵

حرف الالف - هشتاد و پنج ترجمه

اسمعیل بیگ دولدي (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق)
افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان
میر منشي - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید
اسکندر خان اوزبک - الغ خان حبشي (ق) - اعتماد خان
خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین علي - اعتماد خان
گجراتي - امیر فتح الله شیرازي - و کیفیت وضع تاریخ الٰهي
اسمعیل قلي خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ
افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتي فاروقي
ابوالفتح خان دکني - و بیان مذهب مهدویّه - احمد بیگ خان
کابلي - اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني - و احوال نورجهان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
اسد خان معموري - اودا جي رام - افضل خان شکر الله
اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام
خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا
اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان
پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق)
الله قلي خان ازبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
برادرزادهٔ ابراهیم خان - ازبک خان نذر بهادر - اخلاص خان
شیخ الهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
میر اسحق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله [ا] (۲) وردي
خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان
اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان
میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال
قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار
خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان
میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] الله وردي خان غرق - یا عرق - والله اعلم ٭

خان میرزا محمد اشرف - آغر خان پیر محمد (۲) (ق) - ارسلان
خان ارسلان قلي (ق) - امیر خان میر میران - و احوال
صاحب جي صبیهٔ علي مردان خان - امانت خان میر حسین - ارشد
خان میر ابو العلا (ق) - اسمٰعیل خان مکها (ق) - ابو نصر خان
پسر شایسته خان (ق) - امان الله خان نبیرهٔ الله وردي خان
ابراهیم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق)
امیر خان عبد الکریم - آصف الدوله جملة الملک اسد خان
امیر الامرا حسین علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي
و کیفیت گرفتاری محمد فرخ سیر پادشاه - اعتماد الدوله محمد
امین (۳) خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کیش (ق) - امین
خان دکني - امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلي (۴) (ق)
اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر (ق) - امیر الامرا غازي الدین
خان بهادر فیروز جنگ (ق) - ابو الخیر خان بهادر امام جنگ (ق)
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله
امیر الممالک (ق) - اسمٰعیل خان بهادر پني (۵) (ق) *

۲۹

حرف الباء - بیست و نه ترجمه

بیرام خان خانخانان - و احوال سلیمه سلطان بیگم - بهادر
خان شیباني - باز بهادر بایزید - بابا خان قاقشال - بهادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد اشرف (۳) در [بعضی نسخه] امین خان
چیني بهادر (۴) در [بعضی نسخه] سنبلي (۵) یا پنّي باشد *

پسر سعید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق)
پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
بیگلر خان - بالچو قلیچ (۲) (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني
و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زمیندار
بگلانه - و احوال آن اُلکا - بهادر خان روهله - پردل خان بیرام خان
باقي خان چیله قلماق - پرتهي راج راتهور (ق) - بهرام سلطان ولد
نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت
ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
نمودن سلطان محمد معظم (۳) - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۶

حرف التاء - شانزده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق)
ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردي خان (ق)
تر خان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داؤد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بالچوقلیچ (۳) در [بعضی نسخه] اعظم *

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر قلعهٔ ستاره - ترکتاز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

۲

حرف الثاء - دو ترجمه

ثاني خان هروي - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

۱۷

حرف الجیم - هفده ترجمه

جعفر خان تکلو - جلال خان قورچي (ق) - جگ مال برادر خرد راجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیر قلي خان لاله بیگ - جگناتهه پسر راجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان ترکمان - جادو رای کایتهه - جهانگیر قلي خان شمس الدین جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمي - جان سپار خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمدة الملک جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمکارم (ق) - چورا من جات (۲) *

۲۲

حرف الحاء - بیست و دو ترجمه

حاجي محمد خان سیستاني - حسن خان کهتریه (۳) - حیدر محمد خان آخته بیگي (ق) - حاجي یوسف خان (ق) حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازي (ق) حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري - و کیفیت

---

(۲) یا جورا من جات باشد (۳) در [بعضی نسخه] تکریه *

بغي خسرو - حكيم علي گيلاني - و حقيقت جنگ فيلان
در حضور عرش آشياني - و كيفيت حوضے كه حكيم مزبور ساخته
حاكم بيگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد روپ سنّاسي
حكيم صدرا مسيح الزمان - حبش خان سيدي مفتاح - و احوال
بعضے عادل‌شاهيه - حيات خان داروغهٔ آبدار خانه (ق) - حسام‌الدين
خان - حكيم حاذق گيلاني - حقيقت خان اسحٰق بيگ (ق) - حسين
بيگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگيرشاهي - و احوال
رضي الدين خان - حكيم الملک مير مهدي - و بيان عروض
استسقاى محمد اعظم شاه (ق) - حسين خان خويشگي - و احوال
شاه بيگ - حميد الدين خان بهادر عالم‌گيرشاهي (ق) *

٤٤

حرف الخاء - چهل و چهار ترجمه

خضر خواجه خان - و احوال سكندر سور - خواجه جلال الدين
محمود - خواجه معظم برادر مريم‌مكاني - خان زمان علي قلي
خواجه جهان هروي - خان‌عالم چلمه بيگ - خانخانان منعم بيگ
خان جهان حسين قلي بيگ - خواجه شاه منصور شيرازي
خداوند خان دكني - خواجه نظام الدين احمد - خواجه
شمس‌الدين خوافي - و تحقيق خواف - خواجگي فتح الله (ق)
خواجگي محمد حسين (ق) - خواجه جهان كابلي جهانگيري
خسرو بے اوزبک - خان اعظم كوكه - و كيفيت فوت سلطان مظفر
گجراتي - و ارتداد اكبر پادشاه - خانخانان عبد الرحيم - و احوال

میان فهیم - خدمت پرست خان رضا بهادر - خان جهان لودي خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن تربتي - خان زمان امان الله خواجه جهان خوافي (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جهان بارهه (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه عبد الهادي (ق) - خوشحال بیگ کاشغري (ق) - خواص خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادي - خواجه عبد الرحیم خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجهان بهادر کوکلتاش میر ملک حسین - خدا بنده خان پسر شایسته خان - خان عالم اخلاص خان (ق) خانجهان بهادر کوکلتاش خان علي مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان لتهي (ق) خان زمان میواتي - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجم قلي خان بهادر (ق) *

۲۱

حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عنایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودي دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان میرزا داراب - دربار خان رهله - دیانت خان دست بیاضي دیندار خان بخاري (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند خان - داؤد خان قریشي - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

خان بن مختار خان - دلیر خان داوزي (۳) - دلیر خان عبد الرؤف (۲) میانه (ق) - دیانت خان میر عبدالقادر - داؤد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي‌نقي - دهیراج راجه جی سنگهه سوائي (ق) *

حرف الذال - شش ترجمه
۶

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قراماذلو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت‌جنگ - ذکریا (۴) خان بهادر هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

حرف الراء - هشتاد ترجمه
۸۰

روپسي برادر زادهٔ راجه بهارهمل (۵) (ق) - راجه بهارهمل - رای سرجن هادا (ق) - رای لونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و ضوابط مستحدثهٔ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیاله (ق) - راجه رام چند بکهیله (ق) - رامچند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) رای بهوج (۶) پسر رای سرجن هادا (ق) - رای درگا سیسودیه (ق) رای رای سنگهه (۷) بهورتهیه - و کیفیت قلعهٔ دیوگدهه (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضی نسخه] داوزئي - اما گمان برم که داؤد زئي باشد (۴) املای صحیح زکریا ست بزای معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخه [ا] بهارامل (۶) در [بعضی نسخه] سیسودیه (۷) نسخه [ا] آیوگدهه *

رامداس کچهواهه - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر
راجه بهگونت داس کچهواهه - و کیفیت اُلکای اُدیسه - راجه
راج سنگهه کچهواهه (ق) - راجه رایسال درباري - رانا سکرا پسر
رانا اودي سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگت سنگهه (ق)
راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه راتهور (ق)
راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعهٔ کانگره - رای
گوردهن سورج دهج - راجه بر سنگهه دیو بندیاله (ق) - رستم
خان شغالي (۲) - رانا کرن پسر رانا امرا (ق) - راو رتن هادا پسر
راو بهوج (ق) - راو سور (۳) بهورتهیه (ق) - راجه بهارتهه بندیله (ق)
راجه جهجهار سنگهه بندیله (ق) - راجه روز افزون (ق)
رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوپ سنگهه
بدگوجر - راجه گج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه
رامداس نروري (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راو
امر سنگهه پسر کلان راجه گج سنگهه (ق) - رای مکند کایتهه (۴)
راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوجر (ق)
رشید خان انصاري - و کیفیت جلاله و نیاکانش - راجه
بیتهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیله (ق) - راو
ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

---

(۲) در [بعضی نسخه] شمالي (۳) در [بعضی نسخه] بوندیله (۴)
در [بعضی نسخه] کایت - یا کاتب باشد *

اندرمن دهندهيره (ق) - رام سنگهه ولد كرمسي راتهور (ق)
روپ سنگهه راتهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه
انروده گور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق)
رحمت خان حكيم ضياء الدين - و احوال فوت دارا شكوه
و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو كرن
بهورتهيه (ق) - راجه سجان (٢) سنگهه بنديله (ق) - راجه ديبي سنگهه
بنديله (ق) - راجه راى سنگهه سيوديه (ق) - راجه رام سنگهه
كچهواهه (ق) - رشيد خان الهام الله (ق) - راو بهاو سنگهه
هادا (ق) - رضوي خان سيد علي (ق) - رندولة خان غازي (ق)
روح الله خان اول پسر دوم خليل الله خان - روح الله خان
خانه زاد خان (ق) - راو (٣) داپت بنديله - و كيفيت كلاه پوشان
فرنگ (ق) - رامسنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهيله رام
ناگر (ق) - راجه مكم سنگهه كهتري (ق) - رعايت خان ظهير
الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سين
(ق) - راجه سلتانجي (٤) بنالكر - راجه گوپال سنگهه گور (ق)
راجه ساهوجي بهونسله (ق) - ركن الدوله (٥) سيد لشكر خان بهادر
نصير جنگ - راجه بير بهادر (ق) *

---

(٢) يا سبحان سنگهه باشد (٣) در (بعضى نسخه) راو داپپ (٤) يا
نبالگر باشد (٥) در [چند جا] بهوسله نوشته •

۴
حرف الزاء - چهار ترجمه

زين خان كوكه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان كوكه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵
حرف السين - پنجاه و پنج ترجمه

سيف خان كوكه - سيد محمود خان بارهه (ق) - سيد احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندي - و كيفيت مشيرى عرش آشياني - سيد حامد خان بخاري (ق) - سيد عبد الله خان پسر مير خواننده (ق) - سمانجي خان قرغوچي (ق) سيد راجو بارهه (ق) - سعيد خان چغتا - سيد قاسم و سيد هاشم بارهه (ق) - سيف خان سيد علي اصغر (ق) - سردار خان خواجه يادگار (ق) - سيد دلير خان بارهه - و كيفيت فيل سفيد (ق) سيد هزبر خان بارهه (ق) - سيف خان ميرزا صفي - سرافراز خان چغتا (ق) - سيد شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد صالح (ق) - سعيد خان بهادر ظفر جنگ (۲) - سردار خان شاه جهاني سرافراز خان پسر لشكر خان (ق) - علامي سعدالله خان - و كيفيت دولتخانهٔ خاص - و حقيقت قرار داد داشتن تابينان (ق) - سيد منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمديو پسران سورجمل سيسوديه (ق) - سيد عالم بارهه (ق) - سيد هدايت الله صدر (ق) سيد اختصاص خان بارهه عرف سيد صلابت خان (ق) - سيد

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظفرجنگ چغتا *

شجاعت خان بهادر بهکري (ق) - سعادتخان پور ظفر خان (ق)
سیادت خان میر زین‌الدین علي (ق) - سید مظفرخان بارهه و سید
لشکرخان بارهه - سبل سنگهه (۲) سیودیه (ق) - سرافراز خان پلولي (۳)
سید اختصاص خان سید فیروز خان (ق) - سید عزت خان (۴)
عبدالرزاق گیلاني (ق) - سید امیرخان خوافي (ق) - سربلند خان
خواجه رحمت‌الله (ق) - سیف خان فقیر الله - سیف الله خان
میر بحر - سید عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چیله
و کیفیت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سیادت خان سید
اوغلان (ق) - سیدي یاقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سید
لطیف (ق) - سید حسین خان بارهه (ق) - سید رستم خان
دکني (ق) - سعد الله خان هدایت الله (ق) - سید نجم الدین
علي خان بارهه (ق) - ستر سال بندیله (ق) - سعادت الله خان (ق)
سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ (ق) - سیف الدوله
سید شریف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفر جنگ (ق)
سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدین خان
بهادر ظفر جنگ (ق) *

۵۴

حرف الشین - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدین محمد خان - شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنبل سنگهه (۳) در [اکثر نسخه] بلولي

(۴) یا عرب خان باشد *

بداغ خان (ق) - شيخ گدائي كنبو - شيخ محمد بخاري ا ق)
شاه محمد خان قلاتي - شيخ احمد فتحپوري - شاه فخر الدين (ق)
شجاعت خان عرف مقيم خان عرب - شيخ عبدالنبي صدر
شيخ عبد الرحيم لكهنوي - شيخ جمال بختيار (ق) - شهاب الدين
احمد خان - شيخ ابراهيم پور شيخ موسى (ق) - شيرويه
خان (ق) - شيخ عبدالله خان - و مجملے از احوال شيخ محمد
غوث و شيخ بهلول - شيخ ابو الفيض فيضي - شهباز خان كنبو
شريف خان اتكه (ق) - شاهم خان جلاير - شاه قلي خان محرم
شيخ ابوالفضل مبارك - شير افگن خان علي قلي بيگ - شريف
خان اميرالامرا - شجاعت خان شيخ كبير - شمشير خان ارسلان بے
اوزبك (ق) - شيخ فريد مرتضى خان بخاري - شجاعت خان
سلام‌الله عرب (ق) - شاه بيگ خان ارغون - شاه نواز خان بهادر ميرزا
ايرج - شير خواجه (ق) - شهباز خان معروف بشيرو روهله (ق)
(۲)
شير خان تونور - شير خان تربتي - شاه قلي خان وقاص حاجي (ق)
شادي خان اوزبك (ق) - شجاعت خان شادي بيگ (ق)
شاه بيگ خان اوزبك (ق) - شير خان سيد شهاب بارهه (ق)
شيخ مير خوافي (ق) - شاه نواز خان صفوي - شمس الدين خان
پسر كلان نظر بهادر (ق) - شمشير خان حيات تربتي (ق) - شجاعت
خان رعد انداز بيگ خان (ق) - شهامت خان سيد قاسم بارهه

---

(۲) در [نسخها] تربين نوشته ه

شمشیرخان تربتي - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک حیدرآبادي - شایسته خان امیرالامرا - شجاعت خان محمد بیگ ترکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد خان خویشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه دراني (ق) شجاع الملک امیرالامرا (ق) *

حرف الصاد - ٩ نه ترجمه

صادق محمد خان هروي - صادق خان میربخشي - صلابت‌خان روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن خان میرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق) صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه میر خواني - صف شکن خان میر صدرالدین (ق) *

حرف الضاد - ١ یک ترجمه

ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - ٢ دو ترجمه

طیب خواجه جویباري - طاهرخان طاهرشیخ (ق) *

حرف الظاء - ٢ دو ترجمه

ظفر خان پسر زین خان کوکه (ق) - ظفر خان خواجه احسن الله (ق) *

٣٠

حرف العين - سي ترجمه

علي قلي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان خواجه بابا (ق) - عوض خان قاقشال (ق) - عبد الله خان فيروز جنگ - عزيزالله خان پسر يوسف خان (ق) - عاقل خان عنايت‌الله - و احوال ستي خانم (ق) - عبدالرحيم بيگ اوزبک (ق) عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امير الامرا و كيفيت هنگامهٔ اوزبكان در بلخ - عبدالله خان سعيد خان (ق) عسكرخان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحيم خان پنجمين پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنايت خان خوافي عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل مير عسكري (ق) - عزيز الله خان پسر سيوم خليل الله خان (ق) - علي مردان خان حيدر آبادي (ق) - عيسى خان مبين (٢) - عنايت الله خان (ق) عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزيز خان بهادر شيخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امير خان مير اسحٰق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي وردي خان ميرزا بندي (ق) - عماد الملک غازى الدين خان پسر امير الامرا فيروز جنگ (ق) *

---

(٢) در [بعضى نسخه] متين - و در (بعضى جا) مئين *

۷

حرف الغین - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و کیفیت اختراع سجده پیش عرش آشیاني
غیرت خان خواجه کامگار - غالب خان بیجاپوري (ق) - غضنفر
خان پسر الله وردي خان - غیرت خان محمد ابراهیم (ق)
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ - غازی الدین خان بهادر
غالب جنگ (ق) *

۱۵

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سکائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال
ملک عنبر - فدائي خان میر طریف - فدائي خان میرزا هدایت الله
فاضل خان آقا افضل (۲) اصفهاني - فیروز خان خواجه سرا (ق)
فتح جنگ خان روهاه - فاخر خان نجم ثاني (ق) - فیض الله خان
پسر زاهد خان کوکه - فتح جنگ خان میانه - فاضل خان شیخ
مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدر خان محمد
جمال الدین (ق) - فاضل خان برهان الدین - فضائل خان میر
هادي - فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي *

۲۹

حرف القاف - بیست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نیشاپوري (ق) - قتلق قدم
خان (ق) - قمر خان (ق) - قیا خان کنک - قطب الدین خان اتکه

---

(۲) در [چند نسخه] فاضل *

قاسم علي خان (ق) - قريش سلطان كاشغري - قاسم خان مير بحر - قطب‌الدين خان شيخ خوبن - قليج خان اندجاني - قاسم خان تمكين (٢) قاسم خان جويني - و كيفيت هوگاي بندر - قبچاق خان امان بيگ قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ اوزبك - قاضي محمد اسلم - قليج خان توراني - قاسم خان مير آتش - قباد خان مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر قوام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليج خان خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان كرماني - قطب الدين خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الملك سيد عبد الله خان قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدولة محمد انور خان بهادر *

حرف الكاف - ٩ نه ترجمه

كمال خان گكهر - كاكر علي خان (ق) - كنور جگت سنگهه كشن سنگهه راتهور - كاكر خان عرف جهان خان (ق) - كار طلب خان (ق) - گنج علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگهه كامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - ٥ پنج ترجمه

لشكر خان اكبري - لشكر خان مشهدي - لشكر خان جان نثار خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

---

(٢) در [بعضے نسخه] نمكين *

حرف المیم - یکصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بیگ - ملا میر محمد خان شیروانی - میر شاه ابو المعالی - محمد سلطان میرزا - مهدی قاسم خان - محمد قاسم خان بدخشی - محمد قلی توقبائی (ق) - محمد قلی خان برلاس - مجنون خان قاقشال - میر محمد خان مشهور به خان کلان - معین الدین خان فرنخودی (ق) - مهر علی خان سلدوز (ق) - میرزا میرک رضوی خان (ق) - محمد مراد خان پسر امیر بیگ (ق) - مظفر خان تربتی - میر معز الملک اکبری - میر علی اکبری موسوی - میرزا شرف الدین حسین محب علی خان پسر میر نظام الدین علی(۲) - معصوم خان فرنخودی میر گیسوی خراسانی - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شیخ حسن علائی - میر زاده علی خان (ق) - میرزا فولاد بیگ پسر خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تتوی - میرزا سلیمان - محب علی خان رهتاسی - میر ابو تراب گجراتی - میر شریف آملی - و تحقیق مردم نقطویه - میر مرتضی سبزواری معصوم خان کابلی - میرزا مظفر حسین صفوی - میرزا جانی بیگ ارغون - و احوال صوبهٔ تتهه - میرزا یوسف خان رضوی مادهو سنگهه کچهواهه (ق) - میر حسام الدین - مخصوص خان برادر خرد سعید خان چغتا (ق) - میر معصوم خان

(۲) در [چند نسخه] لفظ علی نیست •

بهکري - ميرزا شاهرخ - مير خليل الله يزدي - و احوال شاه
نعمت الله ولي - محمد قلي ترکمان (ق) - مهتر خان انيس (ق)
ميرزا غازي بيگ - ميران صدر جهان - ميرزا چين قليچ
ميرزا فريدون خان برلاس (ق) - محتشم خان شيخ قاسم (ق)
ميرزا علي بيگ اکبر شاهي - مير جمال الدين انجو - ميرزا
راجه بهار سنگهه (ق) - مير فضل الله بخاري - معظم خان
شيخ بايزيد (ق) - محمد تقي سيم ساز - ملا محمد تتهه
محمد خان نيازي - مظفر خان مير عبد الرزاق - مقرب خان
شيخ حسو - مرتضى خان انجو - مصطفى بيگ ترکمان (ق)
مهابت خان خانخانان - مختار خان سبزواري - مير محمد
امين ميرجمله - و کيفيت اصفهان - محلدار خان - مرشد قلي
خان ترکمان - و احوال مرشد قلي خان لله استجلو - مخلص خان
برادر کلان الله وردي خان - معتمد خان محمد شريف - ميرزا
رستم صفوي - موسوي خان صدر (ق) - مبارز خان رهله - مهيس
داس راتهور (ق) - مير سيد جلال صدر - و احوال ملا محمد
صوفي مازندراني - محمد زمان طهراني (ق) - مادهو سنگهه
هادا (ق) - ميرزا والي - مکرمت خان ملا مرشد - و کيفيت بلده
شاه جهان آباد - ميرزا حسن صفوي - مرتضى خان سيد نظام
معتقد خان ميرزا بيگي - ميرزا عيسى ترخان - محمد علي
خان محمد علي بيگ - مغل خان پسر زين خان کوکه - مير

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و کیفیت دهار و دکن
ملتفت خان - معمور خان میر ابوالفضل - مکند سنگهه هادا (ق)
معتمد خان محمد صالح خوافي (ق) - مبارک خان نیازي
میرزا ابو سعید - مصطفی خان خوافي - میرک شیخ هروي
مانوجي و پرسو جي - ملا علاء الملک - میر جمله (۲) معظم خان
و احوال سلطان شجاع - و کیفیت جنگ بهادر و آسام - میرزا نودر
میرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نایته
و تحقیق نوایت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - میرزا راجه
جي سنگهه کچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - میرزا سلطان
صفوي - میرزا مکرم خان صفوي - میرزا خان منوچهر - مهابت
خان لهراسپ - مبارز خان میر کل - مرتضی خان سید شاه
محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راتهور - میر سید محمد
قنوجي - و حکایت شیخ محمدي - ملتفت خان میر ابراهیم حسین
محمد امین خان میر محمد امین - مختار خان شمس الدین
مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان
حیدرآبادي - موسوي خان میر معز (۳) - محمد بدیع سلطان (ق)
مصطفی خان کاشي - و حکایت آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مکان (ق) - مخلص خان عالمگیري - مرتضی خان سید

---

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد سعید میر جمله معظم خان (۳) در
[بعضی نسخه] میرزا معز •

مبارک خان (ق) - محتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواري
میرزا صفوي خان (ق) - منور خان شیخ میران (ق) - مختار خان
قمرالدین - میرزا یار علي بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد
اسلم خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد
هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان
محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم
خان میر اسحٰق - میر ویس غلزي (ق) - محمد یار خان
پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق)
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال
مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله
حیدر قلي خان اصفهاني (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)
مها راجه اجیت سنگهه راتهور - و کیفیت فوت سلطان محمد
اکبر (ق) - میر احمد خان ثاني - و کیفیت هنگامهٔ محبوب خان
در کشمیر - معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد
غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)
موتمن الدوله اسحٰق خان (ق) - منهور خان خویشگي - محتشم
خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک
سر بلند خان - مها راجه جانوجي جسونت بنالکر (ق)
مجدالدوله عبدالاحد (۲) خان (ق) *

---

(۲) در [بعضی نسخه] عبد الصمد خان *

١٥

حرف النون - پانزده ترجمه

نیابت خان عرب (ق) - نور قلیچ (ق) - نقیب خان میر غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر بهادر (٢) خویشگي - نجابت خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق) ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق) نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق) نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

٥

حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق) وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

٦

حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق) هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

٨

حرف الیاء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق) یوسف خان ولد حسین خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

---

(٢) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته •

یاقوت خان حبشي - یوسف محمد خان تاشکندي - یکه‌تاز خان
عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمٰعیل بیگ دولدی

از اُمرای فردوس مکاني ست - در دلاوري و کنکاش مسلم وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود و بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید و اُمرا از میرزا عسکري جدائي گزیده هریک از قلعه پایان آمده خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشار الیه نیز شرف زمین بوسي دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشارالیه مقرر شد - و در ایام محاصرهٔ کابل او بهمراهی خضر خواجه خان بر سر شیرعلي نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفتهٔ میرزا از کابل بنابر غارت قافلهٔ ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت بنابر انسداد طرق (که مردم پادشاهي نموده بودند) نتوانست بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعین گردید - و در کتل سجاوند بشیرعلي مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم پادشاهي ظفرمند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیاني رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر تنگ حوصلگي زده جمعے کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد میرزا کامران روان شد موصی الیه هم از فریب خوردهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمعیل خرس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهئ شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* اعتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بخابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي عام افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کاردانی مشمول الطاف همایونی گشته در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش صاحب دیوان[۲] خرج گردید - یعنی بمساعدت طالع ارجمند بمشرفی بیوتات امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هجری میرزا کامران برادر خرد جنت آشیانی در مخالفت برادر بزرگوار (که زیاده بر پدر اشفاق و الطاف مرعی میداشت) بر دارالملک کابل استیلا یافت با متصدیان و ملازمان پادشاهی در مقام گرفت و گیر در آمده خواجه را نیز مقید ساخت - و بزجر و تعدی نقد و جنس بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پیش‌نهاد عزم پادشاهانه گردید خواجه بوالا منصب میر بخشیگری علم ترفّع می افراشت چون واقعهٔ ناگزیر جنت آشیانی بمیان آمد تردی بیگ خان (که ادعاء امیر الأمرائی داشت) باتفاق خواجه بانتظام مهمّات دهای پرداخت - ازانکه در جنگ هیموی مشهور خواجه بهمراهی سردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامے (که آن بقال فتنه ساز خود بر قول تاخت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شروانی (که برای شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردی بیگ خان قابوئے می جست) مسلک فرار اختیار نمود - چون أمرا انهزام خورده با هزاران خجالت و شرمساری بموکب اکبری (که از صوبهٔ پنجاب

---

(۲) در [اکثر نسخه] در سال نهصد ٭

بقصد محاربهٔ هیمو بسهرند (۲) رسیده بود) پیوستند بیرام خان تردي بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانید - و خواجه را با میر منشي (که گمان نفاق و زرداري میداشت) نظربند نمود - و پس ازان خواجه با میر منشي فرار نموده سفر حجاز اختیار کرد - و در سال پنجم اکبري بشرف آستان بوس استسعاد یافتند - و مورد افضال عرش آشیاني شده بپایهٔ والای امارت و منصب سه هزاري مرتقي گردید - مآل کار او و تاریخ فوتش بنظر شیرازه بند این پریشان اوراق نرسیده *

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم انگه است - که بفزوني عقل و درستي اخلاص نسبت قوي بعرش آشیاني داشت - از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت محرمیّت و اعتماد ممتاز بود - در برهم‌زدگي دولت بیرام خان شریک غالب گشته تمشیت مهام ملکي و مالي از پیش خود گرفت - و با آنکه منعم خان وکیل السّلطنت هم شد باستقلال تمام بکارها مي پرداخت - ادهم خان از اُمرای پنج هزاري ست ابتدا بمحاصرهٔ مانکوت در رکاب پادشاهي به بهادري و راد (۳) مردي بلندنامي اندوخته - آن قلعه ایست در کوهستان

(۲) نام سابقش سرهند است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبان‌زد روزگار گشت (۳) نسخهٔ [ب] دلاوري - و راد مردي بمعنئ دلاوري ست *

سوالک بر قلّهٔ کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر مي آید - سلیم شاه وقتی (که از مهم گکهران بر گشت) اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامنی باشد - مي‌خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهریست بزرگ - مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم - باندک توجّه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیّا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا درانجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجلش در رسید - در سال دوم سکندر سور درانجا متحصّن گشته آخر بزینهار گرائیده - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان متوهّم مي بود) محال هتکانتهه (۲) نزدیکی آگره مسکن طایفهٔ بهدوریه (که تمرّد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهرهٔ آفاق (۳) بود) بجاگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمرّدان آن نواحي سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال دو کار شگرف صورت گیرد - با چندے از امرا رخصت داد ادهم‌خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملي ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش عرش‌آشیاني آخر سال پنجم مبادی سنه (۹۶۸) نهصد و شصت

(۲) نسخهٔ [ج] هتهکانتهه (۳) نسخهٔ [ا ب] آفاق است *

و هشت هجري اورا با پیر محمد خان شرواني و اُمراء دیگر
بتسخیر ولایت مالوه (که بیداد گري و مدهوشي باز بهادر
مکرر بعرض رسیده بود) تعین نمودند - چون بنواحي سارنگپور
(که مستقرّ او بود) پیوست باز بهادر از مستي و بیهوشي
(که شب و روز درین کار بود) اندکے بخود آمده در مقام
پیکار نشست - پیوسته از طرفین دلاوران رزم آزموده بر آمده
لوازم نبرد بجا مي‌آوردند - تا روزے چپقلشے عظیم بمیان
آمد - باز بهادر شکست خورده بجانب خاندیس فرار نمود
ادهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانیده تمام اموال
و اسباب او را با پاتّران و کنیزان (که نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ
ایشان در آفاق امتیاز (۲) و اشتهار داشت) متصرف شد - و ازین
کامیابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفیسه (که اندوختهٔ
سالها بود) کلاه نخوت او کج شد - و نشهٔ (۳) غرورش افزود
هر چند پیر محمد خان نصیحت کرد سودمند نیفتاد - مملکت
مالوه باُمرا تقسیم کرده چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم همراه
صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعیش و عشرت مشغول
گشت - بخاطر عرش آشیاني گران رسید - اصلاح او اهم دانسته
در شازده روز از آگره ایلغار فرمود - و بیست و هفتم شعبان

---

(۲) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (۳) درفارسي نشه مي‌نویسند - اما
این لفظ که عربي ست در اصل نشوة است •

سال ششم وقتی (که ادهم خان بعزیمت تسخیر قلعهٔ کاگرون دو کروهی سارنگپور بر آمده میرفت) ناگاه موکب اقبال پیدا شد - بدریافت شرف زمین‌بوس مباهي گشت - عرش آشیاني یکسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گویند ادهم خان خیال فاسد در سر داشت - و بهانه مي جست - روز (۲) دوم ماهم انگه با مردم محل رسید - و پسر را از گران خواب غفلت هوشیار ساخته آداب پیشکش و ضیافت بتقدیم رسانید - و آنچه از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پاتّران بنظر اشرف گذرانید - عرش آشیاني برخے را باو مرحمت نموده بعد وقفهٔ چهار روز علم معاودت باگره افراشتند *

گویند چون عرش آشیاني لوای معاودت بر افراختند در منزل اول ادهم خان از سفاهت و بیخردي ماهم انگه مادر خود را (که صاحب اختیار محل بود) بران داشت که دو مغنّیهٔ حسینه از پاتّران باز بهادر مخفي بدو حواله نماید - که بنابر روارومي کسے بحال آنها نخواهد پرداخت - اتّفاقاً همان ساعت بپادشاه خبر رسید - حکم مقام فرموده مردم را بتفحّص برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد چون متفحّصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بیگناهان را بقتل رسانید - و عرش آشیاني اغماض فرمودند - لیکن همین سال باقتضای

(۲) نسخهٔ [ب] دهم - اما صحیح دوم است *

مصلحت ملکي حکومت مالوه به پیرمحمد خان باستقلال مقرر شد و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان اتگه بقرب و اعتبار لوای تفوّق و برتري افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش جواني و سیه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان خانخانان (که گرفتار همین بیماري بود) همواره بکهنه عیاري آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک مینمود تا آنکه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي اتگه خان و منعم خان با اُمرای دیگر مشغول مهمات سلطنت بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر رسید - همه بتعظیم برخاستند - اتگه خان نیم قیامے نمود - آن بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتگه خان شد - و اشاره بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آقسقال دولت تمام کردند و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خاصه بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیاني از خواب بیدار شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان بنظر آمد فرمودند که اي بچهٔ لادهٔ اتگهٔ مرا چرا کشتي آن گستاخ پیش دویده دستهای عرش آشیاني گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندکے تلاش واقع شده - پادشاه دست از چنگ او کشیده مشتے بقوت بر روی او زدند - که معلق (۲) بزمین افتاد - بفرحت خان خاصه خیل و بسنگرام هوسناک (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این دیوانه را بر بندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم (۳) شد که از بالای صفّه سر نگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفّاک هتّاک (۴) مطابق سنه (۹۶۹) نهصد و شصت نه هجري بقصاص مکافات رسید ۹۷۰ حسب الارشاد هردو نعش را روانهٔ دهلي ساختند - (دو خون شد) (۵) تاریخ است - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماري افتاده بود) شنید که ادهم خان چندین بے اعتدالي نموده پادشاه مقید کردند - مهر مادري برداشته اورا بملازمت آورد شاید پسر را وا رهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم اتگهٔ ما را کشت - ما هم اورا کشتیم - آن عاقلهٔ روزگار گفت خوب کردند - اما نمي دانست که بسیاست رسیده - چون بیقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

(۲) نسخهٔ [ب] معلق زنان افتاد (۳) در [بعضے نسخه] دیوانه سر را (۴) نسخهٔ [ج] هتاک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه درسنه (۹۶۹) بوه تاریخ [دو خون شد] که عددش ۹۷۰ است غلط نخواهد بود زیراکه تاریخ گویان فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند ٭

نگرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح
گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلی خاطرش پرداخته
رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواری نشست - و مرضی که
داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا
شتافت - عرش آشیانی مشایعت نعش او نموده رقّتها کردند
و باعزاز و احترام روانهٔ دهلی ساخته عمارت عالی حسب الحکم
بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشی *

محمد اصغر نام - از سادات حسینی مشهد مقدس است
و صاحب طبقات اکبری او را از سادات عرب شاهی شمرده
یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینی درین کلام نباشد - اما آنچه
علامی شیخ ابو الفضل اورا سبزواری نوشته لامحاله از تحریفات
نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت
و سر موئی از دقت یابی و موشگافی فرو نمی‌گذاشت - و در
خطاطی و خوش نویسی بهفت قلم آستاد - خصوص در تعلیق
و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل
ورزیده - در ملازمان جنت آشیانی انسلاک یافته بمزید قرب و عزت
درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میرمنشی امتیاز یافت - و پس
از فتح هندوستان بخدمت میرعرضی و میر مالی اختصاص
گرفت - و در قضیهٔ تردی بیگ خان (که با هیمو بقال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل بای داده راه گریز سپردند) او (که در امر جنگ مشیر و همداستان بود) نیز در فرار زده (۲) متهم بنفاق و بد دلي گردید - روزے (که بیرام خان تردي بیگ خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان بعلت گریز پائي مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري هنگامے (که عرش آشیاني از ماچهیواره باختتام مهم بیرام خان متوجه کوه سوالک بود) شرف آستانبوس دریافت ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافزایش منصب سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رایات پادشاهي از مالوه بخطاب اشرف خاني مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی خانخانان منعم خان دستوري یافت - در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم در بلدهٔ گور (که بنابر سمیّت هوا وبای عام شیوع یافته اکثر نوئینان عمده رهگرای فنا گشتند) رخت هستي بر بست - بدو هزاري منصب رسیده - و با کمالات دیگر موزون طبع بود - گاه گاهے اشعار صاف متین انشا میکرد ازو ست * * نظم *

* یا رب تو مرا بآتش قهـــر مسوز *
* در خانهٔ دل چراغ ایمـــان افروز *

(۲) در [اکثر نسخه] نیز بدر زده •

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *
* از راه کرم برشتـــهٔ عفـــو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره بنا کرده) گفته * * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *
* چاهے ز براى نفع مسکین و فقیر *
* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *
* گوئي (۲) آبے ز بقعهٔ خیر بگیر *

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اودهه مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در دور اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان اوزبک *

از آمراى جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا همراه شاه ابوالمعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور سرهرپور (۳) مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان

(۲) نسخهٔ [ج] گوید (۳) در [بعضی نسخه] ذرهرپور - و در [بعضی] به سرهرپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

خان زمان بحفظ آنحدود مي‌پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشياني آثار بغي خانزمان و سکندر خان ازبک بر روی روز افتاد - و اشرف خان مير منشي فرمانے مشتمل بر موعظت پيش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمي بر خورده گفت که ابراهيم خان آق‌سقال يعني ريش‌سفيد و قرب جوار است - او را رفته مي‌بينم - و باتفاق وی متوجه بارگاه خسرواني ميشوم - بدين اراده بسرهرپور رفت و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش خلاف افروزد - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائي شد *

چون منعم خان خانخانان با علي‌قلي خان‌زمان ملاقات کرده قرار بندگي ازو به تجديد گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار عليه مهمات سلطنت بود) رسيد خانخانان خواست که باتفاق او بخيمهٔ خان‌زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبيد - و قرار برين يافت که خان زمان والدهٔ خود و خان مزبور را با پيشکش لايق روانهٔ حضور نمايد - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطاني نهادند - و خان مزبور را تيغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانيدند - و پس از قبول اين معني و عفو جرائم خان زمان تيغ و کفن را از گردن او فرود آوردند - و چون بار ديگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري سلسله جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اوده شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاله گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو جرائم مشمول (۲) عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علي قلي خان‌زمان قصبهٔ سندیله در جاگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبهٔ مزبور بجاگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگي بمیان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجے از خان زمان آورد - و جنگ کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجید هروی *

از فرزندان شیخ ابوبکر تایبادي ست - که از صاحب کمالان (۳) وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (۷۸۲) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتایباد رسیده کس نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردي - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خدای تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگرے را بر شما

(۲) نسخهٔ [ا] بعفو تقصیرات مشمول (۳) نسخهٔ [ب] ابیادي - و در [بعضي نسخه] تایبادي *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهرکس از درویشان صحبت شد هر کدام را از خود در دل وهمے دیدم - مگر شیخ که من خود را در حجاب مي یافتم *

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جنت آشیانی انتظام گرفته بحسن رشادت و کاردانی در وقت نهضت هندوستان بدیوانیء سرکار همایونی سر بر افراخت - و چون کهن روزگار بجلوس عرش آشیانی رونق جوانی از سر گرفت خواجه بوفور کارطلبي از دیوانی بسرداری رسیده جامع سیف و قلم گردید و دران هنگام (که عرش آشیانی بتقریب هنگامهٔ بیرام خان لوای عزیمت پنجاب بر افراشت) خواجه بخطاب آصف خان سر افراز گشته بحکومت دهلي مباهات اندوخت - و بتدریج صاحب طبل و علم شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و چون فتو نام غلام عدلي (که قلعهٔ چنار را متصرف بود) اظهار تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهي آصف خان باتفاق شیخ محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولداریء سرکار کره مانکپور بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازي خان تنوري (۲) (که از اُمرای عمدهٔ افغان بود) مدتے در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بدر فرار زده با برخے بولایت پنه (۳) (که ملکے سمت

(۲) در [بعضی نسخه] تنور- و در [بعضی] سور (۳) در [بعضی نسخه] بهته - و در [بعضی نسخهای اکبر نامه] پته آمده ه

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان
در سال هفتم براجه رام چندر والی آنجا پیغام برگذارد - که
در سلک خراج‌گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد
راجه از سرمایگی (۲) نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آمادهٔ
پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را
بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که
مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ
قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائی (که مقرب بساط سلطنت
بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید
خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت
و مکنتی تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گدهه پیش گرفت
چه جنوبی ولایت پنه ملکی ست وسیع مشهور بگوندوانه - صد
و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستاني
زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گوند - که
قومی ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - پیشتر چندین راجها
بسر مي‌بردند - دریتوقت ریاست آنجا براني درگاوتي نام زنی
رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش
تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گدهه بلدهٔ عظیم آن ملک است
و کتنگه نام موضعی که بانضمام آن شهرت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده درسال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود رانی (که درانوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودے آمادهٔ جنگ شد - و گفت مذکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم در حوصلهٔ فطرت من گریختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - اعیان آنولایت سماجت از کار بردند که قرار داد جنگ مستحسن - اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت است - چندے بجاهای محکم بسر باید برد (۲) تا تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندے باین وضع گذرانید - چون آصف خان گدهه را متصرف شده دنبال نمي گذاشت راني سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هرکه خواسته باشد برود - جنگ من شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمحاربه رو آورد چون بیرساه پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را برآورده بمامنے رسانند - و چون خود زخمي گشت بمعتبرے گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر چورا گدهه (که قلعهٔ ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

(۲) نسخهٔ [ب] فراست ٭

ر دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم
ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آویزش چون بیرساه
مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد
فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده
نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیراه روی پیش گرفت - از
هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که
خان زمان شیبانی باتفاق امرای اوزبکیهٔ شرقی علم بغی برافراشته
مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف
خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیانی باطفای
نایرهٔ آن فساد بدان ناحیه پیوست او (۲) شرف ملازمت دریافته نفائس
غنائم گدهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بتازگی
مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان
سلطنت (که چاشنهٔ خور رشوتهای او شده بودند) دریغوقت از راه
طمع و حسد ذخیره اندوزی و خیانت ورزی او برمز و ایما میگفتند
سخن سازان دو رویه یکی را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند
و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه
حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهی گریخت - و در سال یازده
(که مهدی قاسم خان بحکومت گدهه تعین شد) آصف خان بهزاران
حسرت (۳) دل ازان ملک برداشته با وزیرخان برادر خود حسب الطلب

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابی ٭

خانزمان در جونپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول تجبر و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که خانزمان چشم بمال او دوخته بجدائي فرصت جو گردید - درین اثنا خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سر افغانان فرستاده وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بنابرین هر دو برادر موعد فرار قرار داده براه مانکپور هر یکے گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافته در آویخت - مردم آصف خان بهزیمت پراگنده شده خود دستگیر گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت آگهي یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد که آصف خان را (که بالای فیل مقید بود) از هم بگذرانند یک دو شمشیر حواله کردند - سر انگشت دست جدا شده بر سر بیني زخمے رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هر دو برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکره آمدند - آصف خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتي باگره فرستاد - تا بوسیلهٔ او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانهٔ پنجاب بود) وزیر خان را همراه بردهٔ در شکار گاه بملازمت عرش آشیاني رسانیده استشفاع تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان در کره مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(که عرش آشیاني بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشاني بکمال فدویت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بیاک از تغیر حاجي محمد خان سیستاني بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده در مهم رانا اودیسنگهه منقلای لشکر فیروزي باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیاني از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چیتور را بجیمل نامے (که سابق در قلعهٔ میرتهه بود) سپرده خود بزوایای کوهستان متواري گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (که بر فراز کوهے ست - و ارتفاعش قریب بیک کروه - و آن کوه میان دشت مسطحے ست که بلندي و پستي (۲) مطلقا ندارد - و از پایان دورش شش کروه - و جائیکه دیوار است سه کروه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران پر میشود چشمهٔ آبے بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبري قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر آصف خان مقرر گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بلند و پستے *

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جنت آشیاني مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب خاني امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت و در هنگامهٔ هیمو آنرا گذاشته در دهلي بتردي بیگ خان پیوست و بهمراهيِ او بسرداريِ جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران هر دو سو دل از جان برداشته باهم آریختند هراول و جرانغار پادشاهي شرائط مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده سه هزار کس از مخالف بخاک نیستي فرو رفت - درین هنگام (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بر تردي بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب برمیگشتند) حیرت زده براه تردي بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان ناچار از معرکه عنان تاب گشته در سهرند بملازمت عرش آشیاني رسید - و در فوج منقلا با علي قلي خانزمان بجنگ هیمو (۲) تعین گشت - و پس از فیروزي بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلي از دست برد اوباشان دستوري یافت - او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگاني خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جلدوی

(۲) نسخهٔ [ا] هیمون *

گردداند پسندیده بخطاب خانعالم علم افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روي سکندر خان سور (که مدعي ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آنولایت را مفت وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیاني عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداري اوده کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزي و فتنه پژوهي میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه‌سداد واگذاشت - اشرف خان میرمنشي از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغي برافراخته هر یک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیباني یکتائي گزیده در نواحي خیرآباد با میر معزالملک مشهدي (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار برآراست هرچند آخرها بهادر خان چیره دستي یافت اما اسکندر خان اول جنگ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغي و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اوده دم نخوت میزد)

محمد قلي خان برلاس با فوج گران بر سرش تعین گشته در اوده محصور نمود - مدتے از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در مکر و تزویر در آمد - و آشتي پیش گرفت - و چندے بدین حیل بسر برده با اهل و عیال بکشتی چند (که براي همین روز آماده مي داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من بر همان عهدم - عنقریب میرسم - چون زبانش با دل موافق نبود اُمرا از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را بقصبهٔ گورکهپور (که درانوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده نزد سلیمان کرراني حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر اُدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهي یافته بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجي شد - سپهسالار استمزاج پادشاهي نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایلغار کرده بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتدهم سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري همراه خود بملازمت پادشاهي آورده بذریعهٔ شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تیولداری سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب و کمر و شمشیر مرصع و اسپ با زین طلا سرافرازي یافته با خانخانان تعین گشت - و چون بلکهنو رسید بعد چندے مزاج عنصري او

از اعتدال طبعي بيرون رفته بر بستر بيماري افتاد - تا دهم جمادي الاول سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد تار و پود هستي او گسيخت از امراى سه هزاري بود *

* الغ خان حبشي *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار يافته بمرتبهٔ سرداري رسيد - عرش آشياني در سال هفدهم جلوس (كه متوجه احمد آباد بود) خان مذكور با جمعيت خود باتفاق سيد حامد بخاري پيش از امراى ديگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هيزدهم به تيول مناسب سرافراز گرديد و سال بيست و دوم بهمراهي صادق خان به تنبيه راجه مدهكر بنديله زميندار اوندچه تعين گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهاى مردانه كرد - و سال بيست و چهارم [چون راجه تودرمل و غيره براى دفع فتنهٔ عرب (كه آخرها به نيابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگيخته بود) مرخص شده] او نيز باتفاق صادق خان بكمك راجهٔ مذكور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شريك خان مزبور بود - در جنگي (كه چيتهٔ (۲) باغي كشته شد) سرداري جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعينات صوبهٔ بنگاله بود تا آنكه درگذشت پسرانش بجاگيرات سرافراز گرديده درانجا بسر مي بردند *

---

(۲) در [بعضي نسخه] چيته - و در [بعضي نسخهاى اكبرنامه] خبيطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهول ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدے که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان بر افتاد او در سلک ملازمان اکبري منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزي و بد نیتي یا از بیوتوفي و ناپروائي در معموري خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي دادند و در تحصیل خزانهٔ پادشاهي تا بتکثیر و افزونیِ آن چه رسد اهمال مي‌ورزیدند عرش آشیاني در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان اتگه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضای کارداني مکنون ضمیر پادشاهي دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاري اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتے بحسن تردد و لطف کفایت او قسمے که مرکوز خاطر عرش آشیاني بود کارخانهٔ عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامے (که ماندو بپرتو نزول رایات پادشاهي فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والیِ خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگي و فدویت نموده درخواست که صبیهٔ رضیهٔ خود را بحرم‌سرای سلطاني در آورد

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعے از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت بآگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس دریافت - پس ازان مدتے بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده بصدور مردانگی و شگرف پرستاری نفس (۲) نیکو خدمتی می افزود چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهی و کار شناسی اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیپالپور مالوه دستوری یافت - و از کار طلبی لشکر بصوب سیهوان برده چیره دستی نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابی و مقصود آرائی بیشترے را سررشتهٔ خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاری و هرزه درائی مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمی هرجاندارے را که خصی کنند ازان سرکشی فرو نشیند و مردم زاد را بر افزاید] اورا غرور افزوده از زیردستان اعتبارے نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

---

(۲) در [بعضی نسخه] نفش *

بدسلوکي پیش گرفت - و با این خوی نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوی بے آزرمي کردے - و حیله افروزي را تدبیر اندوزي نام نهاده حق نگذاردے - در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش (که عرش آشیاني بمملکت پنجاب انتهاض فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان روانهٔ حضور نماید - از خرد غنودگي پیشین راهها (که بروزگاران داده بود) سرانجام اندیشید - هرچند تهیدستي خود را نمودند دل نهاد حق گذاري نشد - صبحے مقصود علي نام نوکرے (که یک چشم بود) با برخے بدگوهران فرومایه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانید - برخے برانده او عرض احوال خود مي نمود برهم شده گفت که بر چشم کور تو باید شاشید - او بے توقف جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور (۲) شش کروهي آگره آباد کردهٔ اوست - تالاب کلانے و عمارتے ساخته مقبرهٔ هم برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

* آصف خان خواجه غیاث الدین علي قزویني *

پسر آقا ملای دوات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسپ صفوي از بازیابان مجلس شاهي بود - و دیگر پسرانش (۳) میرزا بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمهٔ ایران اختصاص داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

(۲) نسخهٔ [ب] اعتماد خان پور (۳) نسخهٔ [ب] و پسرانش *

سهروردي ست - كه از كمال اشتهار و نهايت كمال محتاج بيان
و توصيف نيست - او در نسب به محمد بن ابي بكر الصديق
ميرسد - و در تصوف انتساب بعم خويش شيخ نجيب الدين
سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شيخ الشيوخ
بغداد بود - و صاحب تصانيف رايقه (۲) - مثل عوارف المعارف
در سنه (۶۳۲) ششصد و سي و سه يا دو برحمت حق پيوست

خواجه غياث الدين علي بطلاقت لسان و كسب كمال اتصاف
داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان
وارد گرديد برهنموني بخت سعيد مشمول عنايت عرش آشياني
گشته به بخشيگري امتياز يافت - و چون در سنه (۹۸۱)
نهصد و هشتاد و يک در ايلغار نه روزهٔ گجرات و محاربه
با شورش افزايان آنجا (كه ميرزا كوكه را در احمد آباد محاصر
داشتند) خدمات مستحسنه بتقديم رسانيده بود بخطاب
آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الويهٔ
ظفر طراز پادشاهي بدار الخلافه او را بجهت تمشيت مهمات
بخشيگري آن صوبه (كه باستصواب ميرزا كوكه در رفاه و اصلاح
سپاه كوشد) مامور ساخت - و در سال بيست و يکم بصوبه
ايدر (كه مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعي
از امرا تعين شد - كه آن سرزمين را از خس و خاشاک

(۲) در [بعضی نسخه] لايقه ه

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس راتهور از غرور افزائي و تباه اندیشي با برخے از تهور گزینان از تنگنای کوهستان برآمده عرصهٔ مبارزت آراست - چپقلشهای سخت از طرفین جوهر زدای همت و مردانگي گردید - فوج هراول پادشاهي را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندي (که مقدمة الجیش بود) دران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - نزدیک شد که چشم زخمے عظیم رسد - آصف خان با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشرده بکارزار در آمد - مخالف باندازهٔ توانائي گرد پیکار انگیخته غبار آلود هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سیوم عرش آشیاني اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید (۲) قلیج خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهي گشته از چگونگي سپاه چراغ شناسائي افروزد - آصف خان کاربند حکم پادشاهي شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره از روی راستي و درستي مي پرداخت - تا در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل رسانید - از پسرانش یکے میرزا نورالدین است - که چون

---

(۲) نسخهٔ [۱] و بصوب دیگر قلیج خان ٭

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئے را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هر کرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقا یکے از رفقا بتقریبے کبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاه زاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان لودي ناخوانده در آتش انداختند - و الّا کس بسیارے بیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان هندي سلطان محمود والي گجرات بود - چون

---

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته
آرایش زنان باو حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه
و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - ازانجا
(که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهري اتصاف داشت)
بتدریج بپایهٔ امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد
و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغدر
برهان نام خادمے کشته شد و آن بد گوهر ببهانهٔ طلب سلطاني
دوازده امیر را نامهٔ زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیني
نرفته بامدادان یکجهتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن
شایان نیستي را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت
اعتماد خان برای تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام
خورد سالے را از اولاد سلطان احمد بانیٔ احمد آباد بر سریر
خلافت اجلاس داده بسلطان احمد شاه مخاطب گردانید
و زمام مهمات دارائي بقبضهٔ اقتدار خود در آورده جز نام
پادشاهي برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد
برآمده بسید مبارک بخاري (که از اعاظم أمرا بود) پیوست
و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارهٔ دشت
سرگرداني گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان
سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردي همواره با همدمان خود (۲)

(۲) نسخهٔ [ب] با مزدوران خرد •

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهی یافته پیش دستی نموده
از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه طفلی نتهو نام را (که ازان طبقه نبود) (۲) بحضور اُمرا آورده قرآن برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار اُمرا تصدیق نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را اُمرا میان خود ها تقسیم کرده هریکے مستقل گشت - و با هم در افتاده غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش آشیاني گریخته باز پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال سیف و سنان سلطان را گذاشته بدونگرپور شتافت - پس از چندے الف خان و جهجهار خان (که از اُمرای حبشیه بودند) سلطان را آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

---

(۲) در [بعضی نسخه] نتهو *

خان پیوستند - و ازو بے جہت متوہم گشته بقتلش پرداختند
اعتماد خان ازین ماجرا آگهي یافته سلطان را همراه گرفته
باحمد آباد آمد - چون امرا با یکدیگر کمر منازعت چست
بستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته
بهرونچ و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت (۲)
میجست) روزے از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادي
(که طرف راجح داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
نوشت - که نتهو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را
طلبیده بپادشاهي بر میدارم - امرائی (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کارے پیش رفت نمي‌شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازهٔ طاقت او بیرون است - بعرش‌آشیاني
ملتجي گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد چون به پتّن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرونچ شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

(۲) در [نسخهای صحیفهٔ اکبر نامه] بروچ آمده

دران نواحي سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهي گردید
اعتماد خان با دیگر آمرای گجرات دل در دولتخواهي بسته وجوه
دراهم و رؤس منابر را بنام اکبري مزین ساخته با امیران
و سرداران آندیار باستقبال بر آمده ملازمت حاصل نمود
چون چهاردهم رجب این سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهي
رونق گرفت بروده و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان
و دیگر آمرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمهٔ کاردانئ
خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید آمرای
گجرات (که بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
مدتی خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است
که بدستور سابق تسلطی بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار الملک
گجراتي از همه سبقت جسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهي
اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته
(۲)
چندے حوالهٔ شهباز خان شد - و درسال بیستم بنازگي مشمول
عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدو گشت - که آنچه
از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات)
بدیده وری او قرار گیرد - و در سال بیست و دوم چون بقافله سالاری
میر ابوتراب گجراتي مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (که
از دیر باز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

(۲) در [بعضی نسخه] نموده •

رفت - و پس از مراجعت پٹن گجرات باقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سر بلند گشته با جمعی از منصبداران رزشناس عمده دستوري یافت - هرچند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز (که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرو فراوان) چارهٔ خود سوان گجرات نیارستی نمود - امروز (که عنصري پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد] در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد درآمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر پرستاري در کمین جانگزائي بوده بمداراى ناهنجار خس پوش میشدند) ازو جدا گشته ببسیچ آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لوبهه کاتي (۲) روزگار میگذرانید) بسري برگرفته هر بشورش برداریم - هر چند کارآگهان باعتماد خان برگذاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میرود و اُمراي کمکي هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر بازداشته

---

(۲) نسخهٔ [ب] لوتهه کاتي - و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] لونیه کاتهي و در [بعضی] لونیه کاتهي *

اقطاع را روزے چند باور باید را گذاشت - یا لختے خزینه برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده بچستي و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ گدهي بیست کروهی احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه خیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدوازده کروه رسیده شهر را پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است) سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بےحقیقتي زده راهٔ بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پارهٔ کمکي سپاه و برخے مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

و خود با شهاب الدین احمد خان به نگاهداری ایستاده مردم را
بسرکردگی شیر خان پسر خود بکارزار شیر خان فولادی فرستاده
چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج
شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعین شده بود)
در پیوست - و اعتماد خان را در پتن گذاشته با شهاب الدین
احمد خان روانهٔ مقصود گردید - اعتماد خان مدتی در حکومت
آنجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت
دو هزار و پانصدی منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبری
او را چهار هزاری نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب
و نا درستی با قدرے آراستگی و سادگی و فروتنی معجون ساخته
گجراتی نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سرآمد آن گروه
گردانیده اند *

* امیر فتح الله شیرازی *

در حکمت نظری و عملی یکتای روزگار بود - اگرچه در دانش گاه
خواجه جمال الدین محمود و مولانا جمال الدین شروانی و مولانا
کرد و میر غیاث الدین منصور شیرازی فراوان شناسائی اندوخت
لیکن پایهٔ دانش ازانها بلند تر گشت (۲) - علامی ابو الفضل چنان
میگوید که اگر کهن نامهای دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد
* جبران رفتها آرزو نبرد * * نظم *

(۲) نسخهٔ [ج] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوري بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپري شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طالب عرش آشیاني بفتحپور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهي اختصاص یافته در کمتر زمانے بدولت مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت برآمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتي بازدواجش درآوردند - گویند بسه هزاري منصب رسید و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکي بلند رتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمات ملکي و مالي بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلے چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) برگذارد - پذیرفته شد - و درهمین سال بخطاب عضد الدوله ناموري اندوخته برهنموني (۲) راجي علي خان مرزبان خاندیس دستوري یافت - ازانجا بناکامي برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آندیار تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

---

(۲) در [بعضے نسخه] راجه علي خان *

بدن سلوکي پيش گرفت آن مهم نسقے درست نيافت - مير فراوان آزار يافته سال سي و يکم اندوهناک نزد خانخانان بگجرات شتافت *

گويند مير بسرانجام مهام دکن رخصت يافته بود - چون ميان اعظم خان کوکه و شهاب الدين احمد خان نقش صحبت درست نشست راجي علي خان از مشاهدهٔ نفاق اُمرا لشکر دکن را بخود متفق ساخته بمقابله بر خاست - هرچند مير خواست اورا براه آرد صورت نبست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد که او را بکمک برد - بنابر وجهي آن هم دست نداد - ازانجا ناصيه‌ساي آستان خلافت گشت - سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري وقت معاودت پادشاه از کشمير بعارضه در شهر ماند - حکيم علي را در تشخيص و تجويز لغزشے رفت صاحب بداوني گويد چون خود حکيم بود بمنع حکيم مصري ممتنع نشده چارهٔ تب محرق بهريسه نمود - و زندگي بسپرد در خانقاه ميرسيد علي همداني گذاشته بودند - بحکم پادشاهي برداشته بر فراز کوه سليمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند فرشته بود تاريخ يافته اند - عرش آشياني بفوت مير بسيار ۹۹۷
متاسف و اندوه گين شده بر زبان مبارک گذرانيدند (۲) - که مير وکيل و حکيم و طبيب و منجم ما بود - اندازهٔ سوگواري ما

(۲) نسخهٔ [ب] بر زبان گذرانيد *

که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوی این سودا فراوان سود کردے - و آن (۲) گرامي گوهر را بس ارزان اندوختے * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضي در مرثیهٔ او قصیدهٔ غرّا گفته - این چند بیت ازانجا ست * نظم *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *
* بر قد روح پیرهنے بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *
* بارے ست بر حیات و غبارے ست بر نشاط *
* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح‌الله (با آنکه در جمیع علوم عقلي و نقلي در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خود حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینهٔ درست کرد که از دور

---

(۲) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را *

و نزدیک اشکال غریبه مرئي میگشت - و آنکه بیک چرخ
(۲)
دوازده بندوق پر میشد نیز از اختراع او ست - صاحب بداوني
نوشته که میر دنیا دوستي بمرتبهٔ داشت که با این بزرگ رتبگي
دست از معلمي صبیان نمیکشید - بخانهٔ اُمرا رفته بپسران
ایشان رسمي علوم مي‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت
در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید
و در فنون پهلواني رستمي میکرد - و مشهور است که میر
با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت
این کثرت‌آرای وحدت‌گزین نمي‌رسیدم راهِ بایزد شناسي نمي‌بردم
میر در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالي هجري تاریخ الٰهي
وضع کرد - از دیرباز عرش‌آشیاني را اندیشه آن بود که در آباد بوم
هندوستان تازه سال و مه، بکار آید - که تاریخ هجري با کهنگي
از ناکامي آگهي مي‌بخشد - و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت
احبا ست - لیکن از انبوهي دانش‌وران رسمي که روائي تاریخ را
ناگزیري دین پندارند پیدائي نمي گرفت - میر و امثال او
(که بآئین الٰهي گرویدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین
بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمي گشت - بنای آن بر
زیج جدید گرگاني گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر میشدند ●

و سال و ماه شمسي حقيقي شد - و کبیسه از میان بر افتاد و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند *

* اسمعیل قلی خان ذو القدر *

برادر خرد حسین قلي خان خانجهان از امرای اکبري ست در جنگ جالندهر چون بیرام خان شکست خورده بر گشت مردم پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمعیل قلي خان را زنده بدست آوردند - و پس از انکه برادرش نوازش یافت او نیز بعاطفت پادشاهي اختصاص گرفته بهمراهی برادر مصدر کارها میشد و چون خانجهان در صوبه‌داری بنگاله رخت هستي بر بست او با اموال و اسباب برادر بحضور رسیده مورد الطاف گردید - و در سال سیم بمالش الوس بلوچ (که راه سرتابي سپرده مراسم اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان در آمد لختي بومیان تمرد پیش گرفته زود زینهاري گشتند - و سران آن طایفه غازي خان و وجیه (۲) و ابراهیم خان دولت ملازمت دریافتند - از پیشگاه خلافت آن آباد ملک بآنها باز گردیده و در سال سي و یکم (که راجه بهگونت داس را بعلت جنون از حکومت زابلستان بر گردانیدند) اسمعیل قلي خان بجایش قرار یافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بمیان آورده از نظر افتاد - حکم شد که بر کشتي نشانده از راه بهکر روانهٔ حجاز

(۲) نسخهٔ [ا] و جهیه - و نسخهٔ [ج] و جهتیه *

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاري رو آورد - اگرچه پذیرفته شد
لیکن ازانجا باز داشته بمالش یوسف زئي تعین گشت - ناگاه
از نیرنگي فلکي اقسام بیماریها بعلت فساد هوا در کوهستان
سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش
خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار
بر جلالهٔ روشاني (۲) بمرتبهٔ تنگ گرفت که او از تیراه بدین
کوهستان درآمد زین خان بتلافي پیشین خجالت (که در هنگامهٔ
بیربر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور
دستوري یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلاله بهر طرف
که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمٰعیل قلي خان که تهانه دار
آن دشت بود از آمدن صادق خان تباه سگالي پیش گرفت
و گذرگاه را خالي گذاشته روانهٔ درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته
بدر زد - ازین جهت اسمٰعیل قلي خان چندے معاتب گردید
و در سال سي و سیوم بایالت گجرات سرفرازي یافت - و چون
شاهزاده سلطان مراد در سال سي و ششم بدارائي مالوه دستوري
گرفت اسمٰعیل قلي خان بپایهٔ وکالت شاهزاده بلند نامي
اندوخت - اما بامور اتالیقي نیارست نیک پرداخت - سال
سي و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

(۲) در [نسخها اکثر جا] روشاني آمده - و نسخهٔ [ا] ررستانی - و اغلبکه
روستائي باشد ٭

سي و نهم بکالپي که در تیولش بود دستوري یافت - تا بآبادي جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گردید - گویند بسیار عیش دوست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف تمام بکار مي‌برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار میرفت مهر بر ازار بند آنها میکرد - آخر همه ستوه آمدند و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم‌قلي و سلیم قلي و خلیل‌قلي در عهد اکبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ *

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزویني مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان دارای ایران شاه طهماسپ صفوي وزیر کاشان بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه جد و پدر باریاب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبري سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ریعان شباب تازه از عراق وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علي آصف خان بخشي (که از مهم ایدر وا پرداخته بحضور آمده) ملازمت پادشاهي دریافت - عرش آشیاني بمنصب دویستي داخلي آصف خان سر افراز فرمود - او بکم منصبي راضي نشده ترک مجرای و آمد و رفت دربار نمود - این استغنا بر خاطر پادشاه گران آمده بحال تباه به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

معصوم داشت - و گناهگارے را که میفرستادند اغلب زنده بر نمیگشت) تعین کرد *

گویند مولانا قاسم کاهي ماوراءالنهري (که از کهنه شاعران بود و بکمال آزادي میزیست) در آگره بر خورده مستفسر احوال گشت چون معلوم کرد گفت تو نغزک جواني - به بنگاله مرو - میرزا گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت زینهار توکل برو مکن - که همان خدا ست که مثل امام حسین را در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقا میرزا چون به بنگاله پیوست خان‌جهان ترکمان صوبه‌دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر خان تربتي بجایش منصوب گردید - چندے نگذشته که بغي قاقشالان و شورش معصوم خان کابلي گرد نایمني دران ناحیه برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قلعهٔ ٹانڈه در آمده محصور گشت - میرزا همراه بود - چون اورا گرفته کشتند اکثرے رُفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئي و نکته سرائي ازان باز خواست رهائي یافته در فتح پور سیکري بسجود قدسي آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که بخواري و ناکامي بر آورده بودند - و او برهنموني اقبال باز خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهي پسندیده آمد در اندک زمانے بمنصب دوهزاري و خطاب آصف خان بر نواخته از تغیر قاضي علي بخشي بیگي بمیر بخشي گري علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب تاخت و تاراج (۲) و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (که اسمعیل قلي خان ترکمان بنابر خالي گذاشتن درهٔ که جلال‌الدین روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله خان اوزبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه آغاز فساد نمود - و افغانان افریدي و اورک زئي پیمان را گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد قلي افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشي تنخواه شد) آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد - و جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

(۲) در [اکثر نسخه] تالان *

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه رو بویرانی آورد آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری از تغیر رای پتر‌داس (۲) بدیوانی کل سر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده شاه زاده سلطان سلیم خیال بغی از سر وا کرده بتقریب تعزیت مریم مکانی بملازمت پدر بزرگوار رسید و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اشفاق گشت قرار یافت که صوبهٔ گجرات در تیول خود گرفته صوبهٔ آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاری امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیری رونق گرفت طلب حضور گشته باتالیقی شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تنبیه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجری هنگام انتهاض الویهٔ جهانگیری بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماری صعب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاری و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(۲) در [بعضی نسخه] متر‌داس ٭

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بعد فوت عرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه‌سازي و شورش‌طلبي در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم امرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق امرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشتند - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف‌خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهمم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

و اجرای مهام ملکي و مالي يد بيضا داشت - و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمعے بعد از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسے نگفته در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنم بگرفت با جام *
* چنین بے نقل دادن باده تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوسه زد تبخاله اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *
* صنم هر دم ز آب دیده آن شب *
* ز نقش بوسه شستے دامن لب *

این چند بیت نیز ازو ست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بسیار بزور (۲) ما نشیند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمي توان دید * با دلبر اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما *

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماري واپسین یکصد سهیلي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بسالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازو ست * * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

---

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته *

* کسے کہ باب سر دار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین کہ کوهکن از ذوق داد جان چہ سخن *
* همین کہ تیشہ بسر دیر زد سخن باقي ست *
* هزار بلبل شوریدہ خاک شد جعفر *
* هنوز رسم خود آرائی چمن باقي ست *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فایز گشتہ بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - کہ در همہ برادران عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفہ و بے محل یسیار میزد - در یساق پرینده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپہ سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان در مهم ججهار بندیلہ تعین گشت - چون قلعہ دار دهاموني در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعہ در شدہ دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران بہ ممانعت تاراجیان بقلعہ درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد کہ در یکے از برجها جمعے از مقهوران ظاهر میشوند - علي اصغر گفت کہ من رفتہ دستگیر میکنم - هرچند خاندوران منع نمود کہ شب است - درین قسم هجوم عام (کہ دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشتہ بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعہ بر آمد

(۴)
ناگاه گل مشعلی (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) بانبار بارت (که در ته برج بود) افتاده آتش گرفت - تمام آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت پرید - علي اصغر با برخی از همراهان و جمعی از غارتگران که بالای دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار بود از پهلوانان عجم - در هنگامی (که شیخ ابوالفضل بمهم سالاری دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے رو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او به نیروی پر دلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را با فوجی جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

---

(۴) نسخهٔ [ب] بفروغش مال مي‌کشیدند *

که در پتهري بود برفاقتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن باتفاق شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب بآب مانجرا (۲) با ملک عنبر در آویخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار داني درست اندیش روزگار شیخ بود - با آن همه ذخیرهٔ خاطر (که جنت مکاني را از جانب پدرش بود) در ایام فرمان روائی ایشان بزور خدمت و حسن پرستاري بل بمحض یاوري طالع و بختمندي خود را مورد التفات پادشاهي گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاري سرفرازي یافت و در سال سیوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگی بهار و پتنه از تغیر اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که شصت کروهی پتنه است بنازکي از پیش گاه خلافت و جهانباني بجاگیر او مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسي و غیاث بیگ را (که بخشي و دیوان آن صوبه بودند) با جمعی از منصب داران دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب نام مجهولے از مردم اوچهه (۳) در زیّ درویشي بولایت اجینه (۴) که در نواحی پتنه واقع است رسیده خود را سلطان خسرو وا نموده بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود متفق ساخت - و در کمتر فرصتے جمعے فراهم آورده بجناح استعجال

---

(۲) در [بعضی نسخه] مانچرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در [بعضی نسخه] اجنیه - یا اجینته باشد ٭

به پتّه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسي (۲) از آسیمه سري باستحکام قلعه نپارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلای داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کذار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردے سر رشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پای زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبدارانے (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامردان کوتاه اندیش گردند - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

* اسلام خان چشتي فاروقي *

شیخ علاؤ الدین نام داشت - از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست بوفور اخلاق مرضیه و فرزنی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشی جنت مکاني به منصب پادشاهي و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیرهٔ علامی فهامي شیخ ابوالفضل باو منسوب بود - چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري زینت پذیرفت بخطاب اسلام خاني و منصب پنج هزاري باند رتبگي یافته بصوبه‌داری بهار چهرهٔ مراد افروخت و در سال سیوم ازانتقال جهانگیر قلي خان لاله بیگ بصاحب‌صوبگی مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیاني عساکر گران و جنود سنگین بسری نوئینان عظام تعین یافت و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویهٔ سترگ بکار رفت تا آن فیهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدها مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهاني نامے به بزرگي بر آورده مکرر با افواج پادشاهي مبارزتها نمود - خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگهه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانید خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجي بسرداری شیخ کبیر شجاعت خان (که قرابت قریبه با خان مذکور داشت) با اُمرای کمکي از اکبرنگر ترتیب داده برسر او تعین نمود

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگی (که ماحی کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري علم امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و ڈومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالی نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي استادند - انعام میکرد - و تورک امارت را بجائی رسانیده بود که جهروکه (۳) درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي آورد - و فیلان را بجنگ مي انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمه خاص و عام و غسلخانه *

پیش او نان جوار و باجري و ساگ و خشکهٔ برنج سانهي
مي‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داری بنگاله
(۲)
بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم
شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زادهٔ
شیخ ابوالفضل میشد - مدتے تعینات دکن بود - در آخر عهد
جهانگیري بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه
داشت - باو نساخت - برادرانش همشیرهٔ خود را از خانهٔ او بردند
با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط
عهد اعلی حضرت بنابر وجہے از جاگیر و منصب دو هزاري
هزار سوار افتاده نقدي مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
مزار شیخ سلیم چشتي قیام مي نمود - در سال بیست و چهارم
درگذشت - برادر علاتی او شیخ معظم بتولیت روضهٔ مذکوره سرافرازي
یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
(۳)
سموگدهه (که با دارا شکوه درفوج التمش بود) در عین گرمیٔ
کارزار مردانه نقد هستي بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکني *

از اولاد میر سید محمد جونپوري ست - بسبب مصاهرت

(۲) نسخهٔ [۱] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخه] سموگره *

جمال خان حبشي بمراتب سترگ دنيوي متصاعد گرديده در شجاعت
و سخاوت علم اشتهار افراخت - گويند چون در عهد مرتضی
نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسين سبزواري که احمد نگر را
بود بخطاب ميرزا خان مخاطب گشته بمنصب پيشوائی آن دودمان
بلند رتبه گرديد از بد سرشتي و تبه رائي ميران حسين پسرش را
از دولتاباد برآورده باحمد نگر سرير آرا ساخت - و مرتضی
(۲)
نظام شاه را بتعذيب تمام روانهٔ عدم نموده زياده بر سابق علم
استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مفتنان مزاج طرفين را
از يکديگر منحرف ساختند - چون حسين نظام شاه از کوتاه فکري
و نا تجربگي کلمات تهديد آميز اکثر بر زبان راندے ميرزا خان
علاج واقعه را پيش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقيد ساخت
و اسمٰعيل پسر برهان شاه را (که او در آن وقت از دست برادر
خود مرتضی نظام شاه گريخته ملازم عرش‌آشياني بود) تخت‌نشين
آن مملکت نمود - و روز جلوس ساير اُمرای مغل را بقلعه
طلبيده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشي که
(۳)
منصبدار صده بود با ديگر دکني و حبشي اتفاق کرده بر دروازهٔ
قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسين نظام شاه را
نديده ايم - او را بنمائيد - ميرزا خان از غايت نخوت و استکبار

---

(۲) نسخهٔ [۱] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج]
منصبدار بود •

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کارے پیش نرفت
(۲)
ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه را بر سر نیزه کرده بالای برج
نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسے که برای او نزاع دارید
پادشاه ما اسمٰعیل نظام شاه است - برخے بمشاهدهٔ این حال
خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده
عنان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما
در معرض تلف است - بسعي او بلوای عام گشته بدروازهٔ قلعه
آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها
داخل قلعه گشته غریب کشی غریب نمودند - میرزا محمد تقي
(۳) (۴) (۵)
نظیري و میرزا صادق اردو بادي و امین اعز الدین استرابادي را
(۶)
(که هریک بمنصب پیشوائي و امیري رسیده دران عصر بکمالات
رسمي در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیارے از وضیع
و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا
خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده
سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوي مذهب بود) زمام مهمات پادشاهئ
اسمٰعیل شاه بقبضهٔ اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

---

(۲) در [بعضے نسخه] سر حسین را (۳) در [بعضے نسخه] نظري (۴) نسخهٔ [ج] ازدوبادي (۵) نسخهٔ [ب] عزالدین (۶) در [بعضے نسخه] و امرائي رسیده *

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار مهدوی جمع ساخت - دران هنگام این قوم از هر جانب باحمدنگر رو آوردند - سید الهداد (که از احفاد میر سید محمد جونپوری ست که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید الهداد بزهد و ریاضت و تقاوت و پرهیزگاری شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهمرسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید از عرش آشیانی رخصت گرفته بولایت موروثی درآمد - و بامداد راجه علی خان فاروقی و ابراهیم عادل شاه در حوالی روهنکهیره با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگی برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمٰعیل نظام شاه دستگیر گردید * ع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *
۹۹۹
بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانے نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

استمداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده ملکے از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علي آقا ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقا علي آقا کشته شد - سید ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه پرگنهٔ کوکاک مستمال نموده پس از چندے در مقام غدر شد - سید باقتضای وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور ایلغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامي داشته منصب پنج هزاري تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان به تیولداری مانکپور و صوبهداری الهآباد مامور گشته دران دیار نامے بشجاعت و مردانگي برآورد - و در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سیوم هجري در تهانهٔ کوتهلمیر بیمار گشته در پور ماندل در گذشت *

میر سید محمد جونپوري سر چشمهٔ مهدویه است - اویسي بود - از فراوان روحانیه فیض بر گرفته بر صوري و معنوي علم چیره دست آمد - برخے مرید و خلیفهٔ شیخ دانیال دانند - که خلیفهٔ راجي حامد شاه مانکپوري ست - حنفي مذهب بود در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجري از شوریدگی حال و غلبهٔ وقت دعوی مهدویت کرد - بسیارے بدو گرویدند

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوی برگشت
اما جمعی (که زمان صحو ادراک ننمودند) بر همان اعتقاد ماندند
جوقے بر انکه مراد او از (انا مهدیؐ) مهدی هادی ست
نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضے گویند که در واقعهٔ بسید نمودند
که هاتفے میگفت (انت مهديؐ) لهذا دانست که من مهدی
موعودم - و مدتے برین بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان
محمود کلان والی آنجا به نیایش بر خاست - از تنگ چشمی
زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان
راه بحجاز رود - در اثنای سفر بروي کشف شد (۲) که این محض
ابتلا بوده - بمریدانے که همراه بودند گفت حق تعالی خطرهٔ
مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت بر گردم همه را
ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت
و همان جا آسود - جهالهٔ ضلالت کیش بیشترے از افغان پنی
و لختی از قوم دیگر اورا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را
لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از مقتدای این طایفه
اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلهٔ ما نحن فیه
قواعد و اصولے چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود
ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

---

(۲) نسخهٔ [۱] اورا کشف شد *

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائي ست - و ابًا عن جدٍّ خانه زاد دودمان تیموریه
نیاکانش درین سلسله برتبهٔ امارت رسیده - جدش میر غیاث الدین
ترخان از آمرای صاحب تواني بود - مشارالیه مدتها در کابل
بمرافقت میرزا محمد حکیم گذرانیده - و داخل یکهای میرزا
بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب
و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس
از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسی اکبري استسعاد یافته
بمنصب هفت صدي کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه
(۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان
رضوي بجاگیر داران متفرقه تنخواه شد) مرحلهٔ آنها او بود
پستر چون همشیرهٔ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود
در آورد ثروت و مکنتے دیگر بهم رساند - و اعتبارے افزونتر
پیدا کرد - و در عهد جهانگیري درجه پیمای اوج امارت شده
به منصب سه هزاري و خطاب خاني علم اشتهار بر افراشت
و بحکومت کشمیر چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال سیزدهم
معزول شده بحضور رسید - و پس از چندے دور حیاتش
سپري گردید - چون مردانهٔ پردل بود و بفضل و کمال بهره‌مند
هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهي
و دلاور - سر آمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است که

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای
نام نیاگان خویش نمود - برخی اوضاع و اشیا را بنام او تا حال
در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است
احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش
(۲)
محمد مسعود نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده - دیگر
پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادئ جلوس
شاه جهاني باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار به منصب
دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال
دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداری جمو سر بر افراخت - و پستر
اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت
و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان
بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داری پایان بنگش یافته
در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده
در جایزهٔ جنگی که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب
بهادر ظفر جنگ و او باصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی *

(۳)
پسر خواجه محمد شریف هجري تخلص است - که در مبادی

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد
شریف هجري تخلص است *

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدين اوغلي تكلو
که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهدهٔ کارداني
و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جميع مهام براي رزين او
تفويض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را
صاحب اختيار خود ساخت - چون روزگارش سپري گشت پرتو
التفات شاه طهماسپ صفوي بر احوال او تافته بوزارت هفت سالهٔ
يزد امتياز يافت - چون آنرا بآئين شايسته سرانجام داد بوزارت
اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار
در گذشت * يكي كم ز ملاذ وزرا * تاريخ است - برادرانش خواجه
ميرزا احمد و خواجگي خواجه اند - اولين پدر ميرزا امين مولف
هفت اقليم است - كلانتري ري با تصدي خالصه (۲) داشت - طبعش
موزون بود - شاه از كمال عاطفت مي‌فرمود * * بيت *

ميرزا احمد طهراني ما * ثالث خسرو و خاقاني ما

و دومين نيز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور كه
در شاعري مسلم و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا
محمد طاهر وصلي تخلص - و ميرزا غياث الدين محمد معروف
بغياث بيگ - كه با صبيهٔ ميرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود
بعد فوت پدر غياث بيگ از ناسازي روزگار با دو پسر و يك دختر
بطريق فرار روانهٔ هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

(۲) در [بعضي نسخه] خالصات *

بمراتبهٔ انجامید که همگي دو استرسواري بود - که بنوبت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشي که بعرش آشیاني روشناس بود ازحال مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید (۲) معرفي نموده به ملازمت پادشاهي کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدي رسیده سال چهلم بدیواني کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاري و دیوانيء بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکاني رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتمادالدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیرالملک شریک دیوانيء سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري محمد شریف پسرش از نباه خردي با جمعي متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورد که زود گرد شگافته شد - و راز مخفي برملا افتاد - جنت مکاني او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائي یافت - چون دخترش مهرالنسا زوجهٔ شیرافگن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود چنانچه در احوال شیرافگن خان ثبت افتاد) خواستگاري بمیان آمد

(۲) در [بعضي نسخه] معرفتي نموده *

او بدعوی خون شوهر ایستادگی نمود - جنت مکانی بنابر آنکه قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب فرموده بسلیمه بیگم والده سببی خود بخشیده - روزے چند بناکامی گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجری بتازگی نظرفریب گشته کهنه خواهش نوی گرفت و دیرین آرزو تازگی پذیرفت - بهزاران سور و سرور بازدواج در آمد اولاً نور محل و ثانیاً نورجهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب این نسبت خاص اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاری هه هزار سوار و علم و نقاره بلندپایه گردید - و سال دهم بعنایت مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یکهزار و سی و یک (که مرتبهٔ دوم گاگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهی شد) چون حدود سبیا (۲) مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعهٔ کانگره متوجه گشت - روز دیگر بنابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ شده آثار یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت تشریف بخانهٔ اعتمادالدوله ارزانی داشت - وقت سکرات بود گاهے از هوش میرفت - و گاهے افاقت میشد - بیگم بجانب پادشاه اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید - او در چنین (۳) وقت این بیت

---

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخهٔ [۱] در چنان وقتی •

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي‌نوشت - و خوش‌محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش‌سلوک پسندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدو ملتجي شدے یا هفتهٔ محرائی او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جز رسي و نوشتن میگذشت - در دیوانی او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائی طبع و درستی سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

(۲) نسخهٔ [۱] مبین *

بود - پادشاه میگفت تا او بخانهٔ من نیامد زینت خانه و معني کدخدائي نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس و اسباب تزئین (۲) و تقطیع که معمول هند است اختراعي و ابداعي او ست - مثل دو دامني (۳) جهت پیشواز و پنچتولیه جهت اوڑهني و بادله و کناري و عطر و گلاب که بعطر جهانگیري موسوم است و فرش چاندني همه وضع او ست - و بمرتبهٔ پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود که جز نامے از پادشاهي بجهانگیر نماند - مکرر (۴) میگفت که من سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و في الواقع بغیر از خطبه آنچه لوازم فرمان روائي بود بیگم بعمل مي‌آورد - حتی در جهروکه نشسته مجرای اُمرا میگرفت - و سکه بنام او زدند * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *

* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت رقم مي یافت - حکم علیه عالیه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سي هزاري منصب محالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - جمیع خویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خاني و ترخاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] لباس تزئین (۳) در [بعضی نسخه] دو دامن (۴) نسخهٔ [ا] از پادشاه *

یافتند - هیره کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ بیگم بجای حاجي کوکه صدر اناث شد * * بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *
* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزے که بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این همه خوبیها آخر خمیر مایهٔ شورش و آشوب هندوستان گشت چه دخترے که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمے بچار موجهٔ فنا فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس صاحب قرآن ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانهٔ دو لک روپیه موظف ساختند - گویند بعد از جنت مکاني جز لباس سفید نپوشید و در مجلس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگي در لاهور ودیعت حیات سپرد - و در مقبرهٔ (که در حوالی روضهٔ جنت مکاني خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته مخفي تخلص میکرد - ازو ست * * نظم *

* دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم *
* بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *
* زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما *
* هول هجران گذرانديم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - و از صغر سن پادشاه پرستاري اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده بحضور آمد و هنگام نهضت پادشاهي از لاهور بکابل شریف خان امیرالامرا (که خسرو سپرده او بود) بنابر بیماري در لاهور ماند خسرو حوالهٔ موصی الیه شد - نامبرده ابتدا بمنصب در خور سرفرازي یافته سال دوم حویلی گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال پنجم به منصب چهار هزاري هزار سوار کامیابي اندوخت - و سال هشتم از اصل و اضافه بپایهٔ پنجهزاري دو هزار سوار لوای شادکامي برافراشت - و سال دهم باضافهٔ هزار سوار بر فراز بلندرتبگي برآمد و سال هفدهم به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار فایز شد چون بسیار پیر گشته بود بتفویض صوبه داری مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار بآسمان رسانید - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیمابین بآتش‌افروزی جمعی شعلهٔ فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهي طرح داده بیک سو مایل‌گردید - پس ازانکه موکب خسروي بنواحئ اکبرآباد رسید او چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگي بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت مکاني بب‍خشیگري و واقعه‌نویسئ احمدآباد گجرات مامور شد دران هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه‌دار آنجا چهار بخشي را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسي و زمانه سازي اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمجری میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعه قیام نمي‌نمائي - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او باعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمي آرد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده وضعي و سنجیده روزگاری میرزا استحسان نموده مهمات منصبداران بار را گذاشته حویلي و فیل و نقد از خود رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهماني درخانهٔ میرزا رفته جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس دستکي بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشي نمایند پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران (۲) تفریق فرموده بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانهٔ من این مبلغ بمیرزا برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاري برآورد - چون سلسلهٔ اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال نهم به منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و بخطاب خاني سرفراز گشته بخدمت بخشیگری حضور اختصاص یافت - و بتدریج به منصب والای پنج هزاري و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اوقیسه دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تلنگانه عازم بنگاله شد احمد بیگ خان برادر زادهٔ او (که بنیابت اوقیسه

---

(۲) نسخهٔ [۱] بر زمینداران *

مي پرداخت) بر سر زمیندار کورهه[2] رفته از سنوح این امر غریب به پپلي (که حاکم نشین آن صوبه[3] است) رسیده بنه و بار خود برداشته بکٹک (که دوازده کروه است) شتافت - و چون استعداد مقاومت درخود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده باوقیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر همت جولانگاه نگاهے بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه واقع شده سرسري نمي توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست و اگر توقف را اصلح داند بهرجا که درین ملک اقامت گزیند بدو مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهي از ڈهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرمودهٔ حضرت ترجمان احکام الهي ست - و جان و مال بندها بحضرت تعلق دارد - اما آئین نمک شناسي و حقوق تربیت پادشاهي سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود داده روی خجلت بامثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکمیت

---

(۲) در [بعضی نسخه] کرونبه - و در [بعضی] کردهه (۳) نسخهٔ [۱] این صوبه است ٭

که معلوم است چه مانده - نمي‌توان در کار وليِ نعمت تهاون ورزید - ناچار سر خود را پانداز سم ستوران موکب اقبال ساخته میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزاني باد
چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتے عظیم داشت ابراهیم خان بمقبرۀ پسر خود [که یک کروهیِ قلعه برکنار دریای گنگ (که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتے بفصل مذکور افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نوارّه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بپای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزول افگنده بهادران را به محاصرۀ آن محوطه برگماشت
پس ازانکه از درون و بیرون نیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان رهاله (بخابر آنکه آنطرف آب زه و زاد اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام باو پیوسته بود) از حصار برآمده عرصۀ کارزار آراست - جنگے عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهدۀ این حال تاب نیاورده جلو انداخت - درین تاختن سر رشتۀ انتظام از هم گسیخت - بیشترے همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودے پای همت

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي (۲) نشد و گفت که وقت من مقتضي این کار نیست - چه به ازین که جان در کار آقا سپري شود - هنوز سخنش تمام نشده بود که از جوانب هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال و اموال ابراهیم خان در ڈهاکه بود احمد بیگ خان خود را درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط شاهزاده درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در سال اول جلوس بمنصب عمده یافته حاکم ٹتهه و سیوستان گردید و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده پرگنهٔ جایس و امیتهي (۳) پورب بجاگیر او قرار گرفت - همانجا باجل طبعي در گذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیهٔ او حاجي حور پرور خانم (که خالهٔ نور جهان بیگم میشد) زندگي دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] راضي نشد که وقت من (۳) نسخهٔ [ب] امیتهي پورتي بجاگیر او *

* اسد خان معموري *

پسر عبد الوهاب خان عنايتي (۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموري ست - که در سخن طرازي و عبارت سنجي سليقهٔ درست داشت - و صاحب ديوان است - در عهد جهانگيري ابتدا بخشيِ قندهار شد - (۳) پس ازان که سلطان داور بخش پسر خسرو باتاليقيِ خان اعظم کوکه صاحب صوبهٔ گجرات گرديد او را ببخشيگريِ آن ولايت برنواختند - همانجا وديعت حيات سپرد اسد خان سپاهي‌دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به تتهه شتافت جوانان خوب ارغونيه نوکر کرده همراه گرفت و نامے بهمت و جوانمردي برآورد - و در پيشگاه سلطنت نيز (۴) پايهٔ اعتبار خويش برتر افراخت - و چون سلطان پرويز باتاليقيِ مهابت خان بتعاقب شاهزاده وليعهد رخصت يافت او هم در سلک کمکيان منتظم گشت -- مهابت خان بعد از رسيدن برهان پور او را بمحافظت ايلچ پور تعين کرد - چون ساير اُمرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل‌شاهي معين شدند او نيز همراهي برگزيد - ناگاه در جنگ بهاتوري (که مابين ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمے عظيم بعادل شاه رسيد و برخے اُمراى پادشاهي دستگير شدند - و خان مزبور کهوم و کيرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] عنائي تخلص (۳) نسخهٔ [اب] شده پس ازان (۴) در [بعض نسخه] سرمايهٔ اعتبار خويش ه

ازان معرکه بر آمده خود را به برهانپور رسانید - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نیل مقصود برخاست - و او از پیشگاه خلافت و جهانبانی ببخشیگری دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودي (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر مي‌خاست - و برای او قیام نمي‌نمود - بسیار اظهار ملالت کردے - و گفتے که برای مغلے بر مي‌خیزد - و برای من سید بر نمي خیزد - در مبادی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصرهٔ برهانپور مردم او در مواجههٔ مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بوده - ازانجا که صاحبقران ثاني دریای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداری لکهي جنگل باضافهٔ پانصدي ذات (۲) بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار معزز و مفتخر گردانید

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري در لاهور بساط هستي در نوردید *

* اوداجي رام *

از برهمنان دکن است - بهوشیاري و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداري ماهور تا مهکر بدست آورد - و به نیروي بخت بیدار و رشادت و کار طلبي نزد ملک عنبر اعتبارے بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالي از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگي نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر مي‌آمد بنابر شناسائي آن سرزمین صوابدید کارها براى او مفوض میشد - و او از نیک طینتي در کارسازي خلق کوشیده وسیلهٔ کامیابي عالمے میگشت - سال هفدهم جهانگیري پادشاه زادهٔ ولیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله وجههٔ همت ساخته از برهانپور بماهور رسید - امراى دکنیه را که چشم داشت رفاقت ازانها نبود رخصت فرموده احمال و اثقال زیاده را با فیلان حوالهٔ اوداجي رام نموده در قلعهٔ ماهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهي هم مساعي جمیله بکار مي‌برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم اُمرای پادشاهي را بکمک عادل شاهیه با ملک عنبر در موضع بهاتوري پنج کروهیِ احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاري سردار لشکر بیجاپور سررشتهٔ انتظام آنها گسیخت جادو رای و اوداجي رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومیِ اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهي افتاد - لشکر خان ابو الحسن و میرزا (۲) خان منوچهر و عقیدت خان بخشیِ دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامیِ این چشم زخم با آنکه جادو رای کانتیه عمده تر بود عاید حال اوداجي رام گشته بسوء تدبیر و گریزپائي زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمیِ بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتي کشا باستیصال خانجهان لودي تعین یافت اوداجي رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهیِ خانخانان مهابت خان در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد دیرین مرضے که داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

---

(۲) در [بعضی نسخه] میرزا جان منوچهر *

اوداجي رام با آنكه بحيله كاري و تزوير شهرت گرفته بود ليكن نامے بهمت و سخاوت برآورده - در فيض رساني خلائق تقصير نميكرد - و ازين رو سر آمد أمراى دكنيه بود - باوجود ضعف بنيه در پيرانه سالي بعشق و شاهد بازي حريص بود - زنے داشت مشهور براى باگهني - كه پس ازو امور زمينداري را بآئين شايسته سرانجام ميداد - چون مردم كار آمدني نوكر داشت بعد فوتش سپهسالار باقتضاى وقت (كه مردم او متفرق نگردند) جگ جيون پسرش را با وجود صغر سن سه هزاري ذات دو هزار سوار منصب تجويز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - و او چون بسن رشد و تميز رسيد از نظم و نثر فارسي و حسن خط بهرهٔ تمام بر گرفت و اوضاع اهل دكن را ترك داده برنگ أمراى هند معاش برساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهور در جاگير داشت پس ازو هر كه بجانشيني آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام مي‌ناميد - از غرائب اتفاق همهٔ آنها لاولد بودند - كار بمتبني (۲) افتاد - بلكه جگ جيون را نيز متبني مي‌شمارند - و چون بعد او نوبت بونكت راو رسيد آن حالت و منصب و آن دولت و جمعيت نماند - برسوم ديسمكهي اوقات ميگذرانيد - پس ازو دو متبنايش مادهو راو و شنكر راو قليل منصبے يافته محالات زمينداري سركار ماهور و باسم بينهما تقسيم يافت - و رفته رفته

---

۲ نسخهٔ [ج] كار به تبني افتاد •

از پیر شدن آنها و تسلط حکام (۲) دخل دیسمکي هم منقطع گشته اگر احیانا در مکانے گماشتهٔ دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و دومین فی الجمله در پرگنهٔ باسم دخلے دارد - و رسومي میگیرد *

* افضل خان ملاي ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش‌اندوزي مدتے بدرس و افادهٔ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر سورت رسیده وارد خطهٔ برهان‌پور شد خانخانان (که مقناطیس دلها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده بدیوانیِ سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان ناموري اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه بکرماجیت بمرافقت وکلای عادل شاهیه (۳) به بیجاپور شتافته او را بشاهراه عقیدت و فرمان‌برداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنهٔ دهولپور شاهزادهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخهٔ [ج] عادل شاه *

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را بپاسبانی آن تعین نموده - و پیش ازین استدعا آن پرگنه بسلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او شریف الملک دخیل کار گردید - و فیما بین بپرخاش انجامیده اتفاقا تفنگی بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت) زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) بآشوب گرائید - جنت مکانی هم (که زمام اختیار خود بقبضهٔ اقتدار بیگم سپرده بود) باغرای او (۲) از پسر ولیعهد دل دگرگون فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم قندهار از دکن طلب (۳) حضور شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باتالیقی میرزا رستم صفوی قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هر جا ازین مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمکي برای یساق قندهار روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد بمرور فتورے دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را وجههٔ همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که ببراهین عقلي خاطر نشین جنت مکاني نماید که این کنکاش محض خطا ست

---

(۲) در [بعضی نسخه] باغوای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرهٔ
ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین
بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد فتورے واقع شده باشد
اگر بگفتهٔ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان
چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز
تغیر شود - و باندر سورت که دروازهٔ مکه است عنایت فرمایند
که رفته مذروي شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار
شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردهٔ
آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب
نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل
خان نتیجهٔ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم
فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل
مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست
(که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم
خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهي باید شتافت
(۲)
یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصهٔ درین
اوراق هرجا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته
بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف
عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] قضیه ٭

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوري یافت
و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهانپور صلاح ندیده
براه تلنگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائي سپردند
میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده
جدائي گزید - شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان
مخاطب گشته با خان قلي اوزبک برادر کلان قلیج خان شاهجهاني
بدنبال فرستاد که تا مقدور بمواسا برگردانند - و الا سرش بیارند
او پای حمیت افشرده بکمانداري ایستاد - هرچند بسخن سرائي
و چرب زباني دلدهي نمودند موثر نشد - خان‌قلي را از پا درآورده
و سیدجعفر را زخمي‌ساخت - و خود هم مردانه جان درباخت و چون
شاهزاده همواره در صدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر
بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکشي
شایسته درسنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج سال بیستم جهانگیري
روانهٔ حضور ساخت - جنت مکاني از نا مهرباني افضل خان را هم
در حضور نگاهداشته بخدمت خانساماني مباهات بخشید - و سال
بیست و دوم (که انتهاض الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر اتفاق افتاد)
افضل خان بنابر صعوبت راه با کارخانجات زاید در لاهور ماند
و هنگام مراجعت سانحهٔ ناگزیر روداد - شهریار در لاهور خود را
بسلطنت موسوم‌ساخته افضل‌خان‌را وکیل و مدار علیه جمیع‌مهمات
گردانید - و چون او در باطن دولتخواهی شاهجهان مضمر داشت

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهي شد) بر گذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت فردوس آشیاني سریر آرای هندوستان گردید بیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوري و معنوي و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجداني و کار شناسي (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سر بلند گشته بخدمت میر ساماني بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساوجي بخدمت والا مرتبت دیواني کل و اضافهٔ هزاري هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * ۱۰۳۸ تاریخ است و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهي بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است ۱۰۳۸) نمود

(۲) نسخهٔ [ب] جمادي الثاني •

و از محل رکوب خلافت پناهي تا منزل خود (که بیست و پنج جریب مسافت داشت) اقسام اقمشه پاانداز کستردن - و در سال یازدهم بمنصب هفت هزاري سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضهٔ جسماني طاري گشته (۲) آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلی حضرت بعیادت بستر وقت او تشریف فرموده بذل تفقدات نمودند - دوازدهم رمضان سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري در لاهور ازین سرای پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند * ع *

* ز خوبي برد گوی نیک نامي *
۱۰۴۸

فاضل مهذب الاخلاق بود - اعلی حضرت مکرر مي‌فرمود که در بیست و هشت ساله ملازم پیشگي در حق هیچ کس از افضل خان سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتے داشت - آنچه گویند (با این همه علم و دانش اصلا بکاغذ نمي رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که بنابر عالي‌جاهي و بے‌پروائي باشد - بلے تمام اختیار بر دیانت رای ناگر گجراتي (که پیش‌کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال (۳) او مي‌کرد - چنانچه یکے از ظرفا بعد فوتش در مرثیه گفته که چون فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که جواب شما خواهد داد - مقبرهٔ او آنروی آب جون واقع اکبرآباد است

(۲) در [بعض نسخه] عمرش (۳) نسخهٔ [ج] چنانکه •

فرزندے ازو نماند - برادر زادۀ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسري برداشته بود *

٥ * اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب دو هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیواني صوبۀ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافۀ دو صد سوار کام دل بر گرفت - و سال چهارم بفوجداري اجمیر سرمایۀ سربلندي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (١٠٤٩) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم رو بعدم خانه نهاد *

٦ * آصف خان (٢) مشهور بآصف جاهي *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (١٠٢٠) هزار و بیست هجري صبیۀ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

---

(٢) نسخۀ [ا ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

و دختر زادهٔ میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در آوردند - و سال نهم بخطاب آصف خاني و اضافهای پی در پی بمنصب شش هزاري شش هزار سوار سر افتخار بر افراخت - و دران ایام که میان جنت مکاني و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متهم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکین خلافت بود منحرف ساختند * * بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *
* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بنابر وصول شاهزاده بفتح پور بر آوردن خزانه از قلعهٔ مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متهرا نه پیوسته بود که ارباب کنکاش بزم شاهي بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاري ست - شاهزاده که (۲) (همگي همت والای او بتحصیل رضاجوئی پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از انکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

(۲) نسخهٔ [ا ب] که شاهزاده را که همگي *

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام که روانه شدن شاهزاده بهبنگاله بتحقیق پیوست (۲) بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنارهٔ آب بهت از مساهله و مسامحهٔ او مهابت خان استیلا یافته جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد و رهائي از چنین دشمن قوي غیر متصور است - ناگزیر بقلعهٔ اٹک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بسرکردگی میرزا بهروز پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده با ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان تهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهي خاطر خود بعهد و سوگند را پرداخته روانهٔ درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

(۲) نسخهٔ [ج] در همان ایام •

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیالهٔ معتاد خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت گزید - غریب شورشے در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او باور نمیکرد بایمان غلاظ تسلي بخش خاطر او شده روانهٔ منزل پیش گشت بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را با اعظم خان میر بخشي (که هر دو رکن رکین سلطنت و مخل مدعای او بودند) مقید نماید - هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف‌خان عذرے خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعش جنت‌مکاني از عقب راهي‌شد - آصف خان بنارسي‌نام هندو مشرف فیل خانه را (که در تیزروي و سبک تگي شهرتے داشت) از منزل چنگیزهتّي بخدمت شاهجهان کسیل نمود - و چون وقت مقتضيِ تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتري مهر خود باو سپرد - تا سجلے باشد بر اعتماد - و آن‌شب درنوشهره بسر برده روز دیگر از کوه برآمده در بهنبهر نزول نمودند - و بتجهیز و تکفین پرداخته نعش را پیشتر فرستادند - تا در باغے (که بیگم آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم و متیقن وضیع و شریف بود (که این همه توطیهٔ استدامت دولت شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قرباني بیش نیست) همه

اُمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهي برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موی ریش و بروت ریخته و از تف آتشک آباه زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقی فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - وخود را بپای خویش بدام افکند - اُمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنجی خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به الّه وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشتهٔ ساهوکاران معلوم شاهجهان
شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش
آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت
(که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه‌خیز است) اگر داور بخش را
با دیگر شاهزادگان آوارهٔ صحرای عدم نمایند بصلاح قریب‌تر است
آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر (۲) سنه مذکور
داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست
و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را
با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی
برآورد - چون فردوس آشیانی بآگره رسیده سریر آرای هندوستان
گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد
اورنگ زیب (که نبسهٔ او می شدند) و سایر اُمرا از لاهور بآگره
رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته
بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ عمو سرش
بفلک برین رسید - و بپایهٔ والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب
هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تا آن وقت
هیچ امیرے بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان
(که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش‌اسپهٔ
درست‌یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزاری نه هزار سوار و جاگیر

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثانی ●

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولي مرحمت شد - و در آغاز سال پنجم از برهانپور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوري بتزک تمام و فوج سنگین دستوري یافت - و چون حوالیٔ بیجاپور مخیم عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان (۲) داماد ملا محمد لاري و خیریت (۳) خان عم رندوله خان حبشي از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتي قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانیٔ آن ملک و قلت آذوقه و کمئ کاه و هیمه در فوج پادشاهي آگهي یافته بدفعیه مي پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفشے بچهل روپیه مي ارزید و نعل بندئ یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکے آباد بود سرے کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشکال بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزے در مجلس خلوت آصف خان تقریبے شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکي نخواهد شد - این حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاري (۳) در [بعضے نسخه] خیرت خان ●

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئے
در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال
هشتم خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری ضمیمهٔ القابش
گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور
بکوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش‌خوری
اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی
میشد - و چون بیماری بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا
۱۰۵۱
می‌نمود - (زهے افسوس آصف‌خان) تاریخ است * در حوالی مقبرهٔ
جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارتے و باغچهٔ ترتیب
یافت - روزے که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلی
لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین
دهلي و آگره و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد
و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید
که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر
و پنج دختر او و حویلی لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تتمه
ضبط فرمود *

آصف‌خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده
لهذا در القاب (که برای او در دفاتر پادشاهی می‌نوشتند)
این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش‌آموز
طبیعت مشائیان) و او خوش‌نویس درست محاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل
می‌کرد - احتیاج برهنمونی کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در
سرکارش بود بعقل نمی‌گنجد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه
و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای
پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه
و اشربه بکار نمی رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را
در نمی‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل
پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین
منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت
فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده
اما ممتاز محل (که (۲) صبیهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگی
بشرف همخوابگی فردوس‌آشیانی در آمده چهارده نوبت متکفل
بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام
سلطنت والد ماجد نضارت بخش چارچمن زندگی بودند - سال
چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجری در بلدهٔ برهان پور
آن عفیفه را (که عمرش از سی و نه سال در گذشته بود) بمجرد
تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت
بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات
واپسیں ذخیرهٔ مدت دوری اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

---

۲) در [بعضی نسخه] لفظ که نیست ٭

در باغ زین آباد آنروی آب تبتي بامانت مدفون گردید * * ع *
۱۰۴۰
* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ است *

گویند محبتے مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکدهٔ عدم مدتها ترک ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن و اعیاد موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب بعمل آمد - و متروکهٔ آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) نصف به بیگم صاحبه و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان و ستي خانم صدر النسا نعش آن مغفوره را باکبرآباد برده جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق براجه مانسنگهه داشت و ارثاً براجه جیسنگهه رسیده بود) دفن کرده روضهٔ رفیعه بکمال طراحي و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سي موضع از حویلی اکبرآباد و پرگنهٔ نگرچند (۲) بحاصل یک لک روپیه از قرار دوازده ماه و محصول دکاکین و سرای متعلقهٔ آن مقبره که دو لک روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - سال اول جلوس بمنصب

(۲) در [بعضي نسخه] مکرچند *

هزاري دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم [چون الکهٔ دکن معسکر پادشاهي گردید - و سه فوج بسرداري سه امیر جهت مالش خان جهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني (که اورا پناه داده بود) تعین یافت] او بهمراهي اعظم خان بداروغگي[^۲] توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (که اعظم خان بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان بمدافعه پا قایم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ کوه او باتفاق بهادر خان روهله از پیش‌قدمان بوده مصدر تردد نمایان گردید - و پس ازانکه اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش‌نهاد همت ساخته جانب جامکهیري راهي گشت او به تسخیر قلعهٔ تانگي نامزد شده در گرفتن آن نیکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتیاز یافته بوه تهانه‌داري جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دویست سوار سربلندي پذیرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - و سال نهم (که اعلی‌حضرت نوبت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداري سه عمده بگوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد) او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهي خان دوران دستوري پذیرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخیر بتفویض

[^۲]: (۲) نسخهٔ [۱] و داروغگیٔ *

قلعه‌داري آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنايت نقاره كوس شادماني نواخت - و سال سيزدهم ازانجا عزل يافته حسب الالتماس شاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر حاكم دكن به تهانه داري كهيرله مضاف برار لواي امتياز برافراشت - و سال چهاردهم از دكن بحضور شتافته بمرحمت خلعت و اسپ و فيل به تهانه داري غوربند از تغير همت خان طبل شادكامي زد - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعهٔ غور (۲) بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد كه سلوك خوب با مردم آنجا ندارد سال بيستم تغير شده در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در گذشت *

* اسلام خان مشهدي *

مير عبد السلام (۳) مخاطب باختصاص خان است - از ديرين ملازمان ايام شاهزادگي فردوس آشياني ست - در ابتدا سمت منشي‌گري داشت - در سنه (۱۰۳۰) يكهزار و سي سال پانزدهم جهانگيري (كه الويهٔ شاهي مرتبهٔ ثاني باصلاح مهمات دكن باهتزاز آمد) مير بوكالت دربار مامور شده به منصبي درخور و خطاب اختصاص خان سرافرازي يافت - در هنگامے (كه مزاج جنت مكاني از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند) بخدمت شاهي پيوسته در گردش فلكي از ركاب شاهي انفكاك

---

(۲) نسخهٔ [ا] غوري (۳) نسخهٔ [ج] مير عبد الله مخاطب *

نجست . و پس از انکه قلعهٔ جنیر مطرح اقامت شاهي گردید
(چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگاني ازین جهان فاني
بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی واي عهد او محمد عادل شاه
رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت
چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت
بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
بیش بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشي گری دوم و عرض
مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون
اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي لوای عزیمت بدیار جنوبي
برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت
هند بوده) مامور شد - و چون شیرخان تونور ناظم گجرات سال چهارم
بساط هستي در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاري
و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ
۱۰۴۳
میر بخشي گري تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله
دستوري یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش
کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد
(۲)
مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض دو پهر پانزده حصار

(۲) نسخهٔ [ج] قلاع آنها که یکروز *

مفتوح گشت - و گرفتن سري گهات و ماندو - و تهانه‌نشين شدن تمام محال کوچ‌هاجو - و بدست افتادن پانصد سفينهٔ آنها در سال يازدهم پيرايهٔ وقوع گرفت - و مانک راى برادر مرزبان مگهه (که باستقلال حکومت چاتگام داشت) از استيلاى مردم رخنگ ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) (۲) هزار و چهل و هشت در جهانگيرنگر معروف بڈهاکه بخان مذکور پيوست - و در سال سيزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسيده بوصول رتبهٔ رفيعهٔ وزارت ديوان اعلى چهرهٔ برتري افروخت - و چون خاندوران نصرت‌جنگ صاحب صوبهٔ دکن کشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهرهٔ کاميابي افروخته بمرزبانیء آن ولايت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافهٔ مناصب خوش‌دلي اندوخته بهمراهي تعين گشتند *

گويند چون خبر فوت خاندوران رسيد اعلى حضرت باسلام خان فرمود که کسے را براى صوبه‌داري تجويز نمايند - او بخانه آمده با مشيران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنين فرموده - بعد از تامل راني آنچه بخاطر ميرسد نام خود بايد گرفت - گفتند اين چه راى صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باچه بحکومت دکن نميدهد - گفت مسلّم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه براى

(۲) در [اکثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترک گفته *

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبی عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسی را بجهت دکن برگزیند - سوای غلام دیگری بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسی نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسي و راست اندیشی اسلام خان بر همگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد انتهاض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و ساير مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغی طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگي دریافته تر و تازگي دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلی حضرت ازین ماجرا آگهي يافته نظر بر دیرین بندگی او اغماض نمود - و در خور هرکدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانی مالوه سرافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در مهمات پادشاهي حریص بود - نمي‌خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختي مي‌کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمي داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادي همتی گماشت - و ذخائر قلاع را بکفایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسپ و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سواری اسپ نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعي بلیغ مي کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفي خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاري دو صد سوار سر افرازي یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیاني همراه سلطان محمد اورنگ زیب بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستر ببخشیگري و واقعه‌نویسی دارالخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - آخرها متصدی بندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش ارادهٔ سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدی
٥٠ سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیانی
بخشی‌گری و واقعه نویسی برهان پور و داروغگی کرکیراقخانهٔ آنجا
یافت - و در عهد عالمگیری مکرر متصدی بندر سورت و بخشی
و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید
ششمین میر عبدالرحمن سال شازدهم عالمگیری بحجابت حیدر آباد
دستوری پذیرفته چندے بخشی و وقائع‌نگار بلدهٔ اورنگاباد بود
و مدتے بآخته بیگی‌گری و داروغگی عرض مکرر می‌پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادی *

پسر میر میران یزدی ست - که با پدر خویش میر خلیل‌الله
در سال دوم جهانگیری از حادثهٔ قالانی رخت ناکامی بدار الامن
هندوستان کشید - یعنی مزاج شاه عباس ماضی صفوی از میر
انحراف یافته بر سر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت
احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپای فرار بادیهٔ
غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جانے بسلامت بدر بردن
مفت خود میدانست پسر زادها عبدالهادی و خلیل الله را
بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت
هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان‌عالم بسفارت ایران دیار
اختصاص یافت جنت‌مکانی از کمال التفات و مهربانی باحوال
میر میران در نامهٔ نامی اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالي جاه از فرط مروت و مردمي آن هر دو هجران دیدهٔ جفا کشیده را روانهٔ هند ساخت - و پس از تلثیم سدهٔ خلافت و جهانباني بسرچشمهٔ افضال جنت مکاني دامن احوال آن دو غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شو یافت *

میر عبدالهادي در سال سیوم شاهجهاني بخطاب اصالت خان مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید پرستاري و جانفشاني پایهٔ اعتبار بر افراخت - و در سال پنجم بهمراهي یمین الدوله بمالش عادلشاهیه و پی سپر ساختن مملکت بیجاپور رخصت یافت - چون بحوالي بهالکي رسیده قبل نمودند اهل آن مکان از کوتاه نظري روزانه بسر دادن توپ و تفنگ پرداخته در تاریکي شب از طرفے که مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت خان (که از پیش قدمان این فوج بود) از جلادت و جسارت فراز قلعه برآمده بالاي چوبین تختے (که در زیر آن ادوات آتشبازي گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشے بآن آلات در گرفت - و با آن تخت اورا بهوا برده بمکانے که انبار کاه بود افتاد - پارهٔ از دست و رویش بباروت سوخته - اما بپاسباني لطف ایزدي از آسیب هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات پانصد سوار و بخدمت بخشي گري فوج متعینهٔ شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوري یافته) سر بلند گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهي بمرتبهٔ کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقي متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بروات بنیابت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثاني به تفویض صوبه‌داري دار الملک دهلي باذن پایگي یافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطهٔ ضبط صوبه افزوني جمعیت ناگزیر ست) بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و خلعت خاصه چهرهٔ کامیابي برافروخت - و چون جگتا (۲) زمیندار موء (۳) از ناسپاسي سر خودسري برافراشت از پیشگاه خلافت سه فوج سي هزار سوار ازان جمله یکے بسرداري اصالت خان تعین گردید - خان مذکور بمحاصرهٔ نور پور پرداخته هر روز اسباب تضئیق محصوران آماده تر میگردانید چون قلعهٔ موء (که قوي اعتضاد جگتا بود) بسعي بهادران منصور مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبے راه گریز پیموده آن مکان را بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران دیگر رو به تسخیر تاراگده آورد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هبزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشي گري از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلخ پیش‌نهاد همت پادشاهي گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

---

(۲) در [بعضی نسخه] چگتا (۳) نسخهٔ [ج] مور *

هرچه تواند بتصرف آرد - و اصالت خان با برخی از منصبدار

و احدي در مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و پنج هجري رخصت کابل یافت - که از چغتا و دیگر الوسات حوالی کابل و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج توران دیار آگهي گرفته راهے که دشوار گذار نباشد اختیار نموده به تصفیهٔ طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه و پس از تعین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهی امیر الامرا از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردد - چون (۲) بکلهار رسید ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه آذوقه بقصد تاخت (۳) خنجان و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته بنواحی اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال اهالی آنجا غنیمت گرفته احشام علي دانشمندي و (۴) ییلاق (۵) کرمکي با خواجه زادها اسمعیل اتائي و مودودي و قاسم بیگ میر هزارهٔ اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب بلخ دستوري یافت خان مذکور بسرکردگی فوج طرح دست راست

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکلها رسید (۳) نسخهٔ [ج] جیتهان (۴) در [بعضے نسخه] ییلاق (۵) نسخهٔ [ج] کرنکي ٭

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعجال راهي شده در توسیع مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر پادشاهي ببلخ در آغاز سال بیستم باتفاق بهادر خان روهله بتعاقب نذر محمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان آوارهٔ بادیهٔ فرار گردانیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده علم معاودت افراخت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته استیصال اهل تمرد و فساد به نخستین واگذاشته کار سپاه و خزانه و احوال پردازی رعایا بدومین باز گردید - و در آخر همین سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي لبچاک با پنج هزار سوار الملانان باشارهٔ عبد العزیز خان والی بخارا از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب درهٔ کز و شادمان (که چراگاه دواب لشکر پادشاهي بود) آواره گردد - اصالت خان مالش آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بکام سرعت روانه گشت وقتی بمخاذیل رسید که اینها پارهٔ مواشی آن حدود رانده میبردند رستمانه با مخالفان در آویخته بسیارے را بر خاک هلاک انداخت و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقیة السیف پرداخت - چون شب پردهٔ ظلام افکند در درهٔ کز فرود آمد - و بجهت تجدید وضو چلته را بر کند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید و بهمان کوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دو هفته بساط حیات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده بسلسلهٔ جنبانی بخت کارفرما از حقیقت ورزي و رفا سرشتي مصدر کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت مي یافت - و مرتقی مدارج علیا مي گشت - اصالت خان در زمان خویش بحسن سلوک و نیکو معاشي شهرت تمام داشت - و در مروت و حیای چشم یکتای روزگار بود - حرف درشت بر زبانش نرفته - و در شکست کسے نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم ملتفت خان و بهاءالدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان ترقي نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسي و معامله داني سرآمد برادران بود - و بارجمندي و بختیاري ممتاز اخوان - بحضور پدر در عرصهٔ تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدي رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید در عهد جنت مکاني بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافته بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان تعین گشت - و در سال دوم شاهجهاني چون مرتضی خان انجو صوبه‌دار ته‌ته رخت هستي بربست خان مزبور باضافهٔ پانصدي ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدارالخلافه بهتیولداري سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن (۲) تعین شده چندے در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق خان بضبط الکاي سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر شاد خان بار دیگر بصاحب صوبگي تتهه اختصاص گرفت - و همانجا در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پیمانهٔ حیاتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا که بر کوه مکاني جنوب رویهٔ قلعهٔ بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته و اصلا در حواس و قوایش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگیري بخطاب میرخان معروف بود - اعلیحضرت بافزایش الف بخطابش یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدي شاه جهاني ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلیحضرت در گذشته - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري ششصد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءالدین خان درجهٔ اعزاز پیموده - نبیره اش میر ابوالوفا نامي که در آخرهاي زمان خلد مکان داروغگي جانماز خانه ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و بحدت فهم و درستي استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ آباد دکن ٭

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالمگیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می‌آید - صبیهٔ خان مرحوم درخانهٔ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادهٔ مرقوم را از دختر شاهنواز خان صفوي فرزندے نمیشد - اعلی حضرت در سال سیم آن عفیفه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که دران وقت صاحب صوبهٔ آن ولایت بود در آرند *

* اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمهٔ عراق است خشک شدن بحیرهٔ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم‌النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرتے گرفته بروشناسی جنت‌مکاني امتیاز یافت - و بعدآن بوسیلهٔ یمین‌الدوله آصف خان ترقي کرده به منصب عمده و خدمت خانساماني افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهي و جز رسی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانساماني

بصوبه‌داري کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشي‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور باگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بعالي‌میربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بناظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفر قدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباهات افراشت - و بسرکرده سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور برشکال را در دیول‌گانون گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر بر نیامده اردو در مچهلي‌گانون (۲) گذاشته شبگیر نمود و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ج] منچهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد - خانجهان
درین فرصت بر کوه بر آمد - و پای همت افشرده تلاش و تردد
نموده آخرالامر راه فرار سپرد - اگرچه از جنگ چندین فوج سنگین
بدر رفتنش دشوار می‌نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخے راجپوتیه
در جانفشاني تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهي که زیاده بر سي‌کروه
نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال‌گرفت - و پس ازانکه
او در پناه دولتاباد خزید اعظم‌خان بمالش نظام‌شاهیه رو آورد - هنگامے
که بسه کروهی دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
(که بدشوار کشائي و فزوني‌اسباب قلعه‌داري در دکن مشهور - و برفراز
پشتهٔ واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت
دیگر واگذارد - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند
و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعے بخندق در شده دست نهب
و اسر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیري
و دلاوري شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
در یک جانب آن دریچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل
و کلند شگافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد
و طرز قلعه داري هم خوب نیست - دل بکشایش حصار برنهاد
و بازو بجرأت و جسارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهدهٔ
کار طلبي و پیکار گزیني بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی‌الاخری سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد سیدي سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتبارراو و شمس عم ملک بدن و جدهٔ مادری نظام شاه با همگي عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوي مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رونق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجي گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهي انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوري (که بوسیلهٔ شما اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل مي‌شوم که دیگر او پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقا روزے گروهے (۲) از مخالفان هجوم کرده بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي را زخمي ساخته دستگیر کردند - و بسیارے از لشکر پادشاهي قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چتکوبه (۳) و بهالکي و بیدر رفت - که شاید تلافیء جسارت آنها نماید - بنابر فقدان آذوقه و علیق برگشته از کنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه بارادهٔ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزے کهی مخالف هجوم کرده (۳) نسخه [ب] چتکوبه - و در [بعضی نسخه] جتکوبه ٭

برآمده بجانب قلعهٔ پرینده شتافته اند) عنان عزیمت بدان سمت منعطف گردانید - و قلعهٔ مذکور را گرد گرفت - چون ببیست کروهی آن گیاه نمانده بود بے نیل مدعا برخاسته بدهارور در آمد (۲) - و در همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیحضرت فرمود که درین یساق از تو دو کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد التجای مقرب خان نبایستے بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر پرینده صورت‌پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان‌مذکور بخطای خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن ازو چنانچه باید نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی بصوبه‌داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت الهآباد نامزد گشت و در سال نهم بنظم صوبهٔ گجرات تعین شد - و چون منکوحهٔ شاهزاده محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوي درگذشته بود در سال دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري صبیهٔ اعظم خان را برای شاهزاده خواستگاري کردند - سلطان زین العابدین از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبي بر سر زمیندار جام (که

(۲) نسخهٔ [ج] بدهار درآمد *

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده
بذوانگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستئ نخوت
بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي
برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد
راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر
وا پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری
اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود
و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت
صوبه داری کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل
سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست
سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم
سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني
۱۰۵۹
انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) مستفاد مي‌گردد
در باغی که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور
اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست * * ع *
۱۰۵۸
* بهشت نهم بر لب آب جوی *
مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي‌کردند - احوال هر یکے
جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف
داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشددے مي‌کرد - در سلطنت

تیموریه باصدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالي از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانے برفعت و اعتلا ناموري داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

* اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتمادالدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یمین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاني بخوش طعامي شهرهٔ آفاق بودند - اما او درین امر از هرسه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیري بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار بر افراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیري از برهان پور برای او مي بردند - در ایام صوبه‌داری او حبیب چک و احمد چک (که سرهاي بیمغز آن شوریشتان بدعوی ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم برانگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کالکیهای پرقاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کرک که جانوریست وحشي ماکول‌اللحم (که در ولایت قرا تبت (۲) بهم‌رسد) و قالینهای شال باف خوش تماش و خوش طرح (که گزی بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داری بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجی آراسته کسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایاي درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتنه دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را بیک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

---

(۲) نسخهٔ [ج] قراتیت ه.

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادي و فراخي و فزوني محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمی مساوي ست) نیز بعهدهٔ اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبهٔ بنگاله بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار بر آمده بآهنگ احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود که نظم صوبهٔ اودهه باو قرار گرفته فرمان بصدور پیوست که هر جا رسیده باشد بعد از وصول بتعلقه شتابد - و در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجري اعتقاد خان از بهرایچ روانه شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجي سرای دنیا را پدرود نمود گویند اول کسے (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت) سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیري - و خواجه ویسي دیوان سلطان پرویز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی خان مذکور بود - چون پسند طبع دقت آفرین اعلی حضرت افتاد خان مشار الیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر بوده در سال شانزدهم بعلي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام مرحمت شد *

* آله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکاني از کمکیان بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتي تفویض یافت او فوجے را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

(۲)
لوحاني (که دران حدود سرخود سري و تمرد مي افراخت) کسیل نمود - سرداري برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار ترازو گردید و هر فوجي مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فیل مست جنگي را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهي تاخت - و آن را زیر و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پای همت افشرده دست و بازوی نبرد بر کشاد و پس ازان (که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگلگونهٔ جان‌نثاري چهرهٔ رادمردي بر افروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات در کشید *

آله یار خان پس از جان‌فشانیٔ پدر مورد نوازش جنت‌مکاني گشته بمرور ایام پایهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالي‌جاه و سر آغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلي (که از مشاهیر بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداري و کار فرمائي مفوض بخان‌مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم (۳) درخت کفر و ضلال فرنگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] نوهاني (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

(که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برافگنده بجای[2] ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافهٔ سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در صوبهداری اسلامخان باتفاق برادرش میر زینالدینعلي سیادت خان بولایت کوچهاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال مخاذیل آشامیان[3] (که در اعانت مرزبان ولایت مذکور کوشیده محالات سرحد پادشاهي را بجبر و قهر متصرف شده بودند) مساعی جمیله بکار برده بسیارے ازان تفسیده دلان بادیهٔ ضلالت را از سرچشمهٔ انتقام سیراب ساخته بدستبردهای قوي سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه خلافت بمنصب سه هزاري سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده در سال بیست و سیوم آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستي بربست - صاحب اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر و تیول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضے نسخه] آسامیان ٭

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر
سر برافراخت - پستر بخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال
بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اوديسه
مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار
مي پرداخت - هنگامي (كه شجاع از مقابل عالمگیر شاه روگردان شده
ببنگاله رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخانان بےثبات
گشته دست و پای بیحاصل میزد - و در سال دوم عالمگیري بجهت
گذرانیدن برشکال در ٹانده طرح اقامت انداخت) چون شنیده
(كه رشید خان در مقام سرکشي و خلاف است - و مجموع زمینداران
آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و ميخواهد با نوارهٔ
پادشاهي بمعظم خان پیوندد) لهذا مهین پسر خود زین الدین را
با سید عالم بارهه تعین نمود - تا او بعد از وصول بجهانگیرنگر
تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون
روزے او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه
انداخته از هم گذرانیدند (۲) *

* احمد خان نیازی *

پسر محمد خان نیازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف
داشت - و بجمیع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت مکاني
چون رحیم خان دکني (كه از امرای نظام شاهیه بود) با جنود

---

(۲) در [بعضے نسخه] گذرانید *

فراوان برسر ایلچپور آمده آنرا جبرا و قهرا بدست آورد با آنکه فوج گران از جیوش پادشاهي دران حوالي نبود احمد خان در آغاز شباب از جلادت فطري و تهور ذاتي با مردم قلیل مکرر بآن متصرف و متغلب عرصهٔ مصاف بر آراسته بآویزش نمایان و دستبردهای شایان اورا از شهر بر آورده علم نامآوري برافراشت و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات پادشاهي مساعی مشکور بکار برده در ایام محاصرهٔ دولت آباد بهمراهی خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهانپور بکتل روهنکیره (۲) رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را (که فی الجمله کسل مزاج داشت) با بهار (۳) سنگهه بندیله در ظفرنگر گذاشت - اتفاقا هردو سردار با معدودے نزدیک قصبهٔ فرود آمده سپاه خود را همراه خانزمان راهي ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشي (که بعادلشاهیه پیوسته بود) بهیئت مجموعي که بر سر خانزمان میرفت آنها را با مردم قلیل در میدان خالي یافته بےمحابا ریخته بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بندیله نوعے پای ثبات افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنی او بسیار بکار آمدند - چنانچه مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

---

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنکهیره (۳) نسخهٔ [ج] پهار سنگهه *

پرینده روزے (که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگي نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید (۲) او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سج وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس ازان بعنایت نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - پسثر بفوجداری گلشن آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سر زمین بود بهمعنانی سرور و انبساط عنان عزیمت بدان دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي گشته بصیانت قلعهٔ احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *

جاگیرے (که در وجه علوفهٔ کسے تنخواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم مي‌آورد دست متصدیان سرکارش بباز یافت آن نمي رسید - و باوجود اسباب دولت و بزرگي با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساري و خدا شناسي بسر بردے - و از بسیاري عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتي‌برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادي قصبه کوشیده طرح باغے انداخت - و بتاسیس مسجدے عالي و مقبرهٔ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلواة زیارتگاه خلائق بود - درین ایام غیر از اجداث کهنه نه از قطان نامے و نه از مساکن نشانے مانده *

* آتش خان حبشي *

از اُمراي حکام دکن ست - در عهد جنت‌مکاني بدرگاه پادشاهي ملتجي شده بمنصب درخور سرافرازي یافته پس ازان (که سریر خلافت بجلوس فردوس آشیاني زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار امتیاز اندوخته سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهي گشت) بانعام بیست و پنجهزار روپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال خانجهان لودي و تادیب نظام الملک دکني بهمراهي شایسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکیان صوبهٔ دکن انتظام یافت دور محاصرهٔ دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان و پسر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - بستر بحضور
رسیده سال سیزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه کام دل
برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل‌پور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي
حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر
پرتاب زمیندار پلاؤن[۲] لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید
سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید
و ظاهرا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده
یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه
(۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري بملک عدم شتافت *

* الّه قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از قزاقان و یکه‌تازان توران‌دیار
بوده - اصلش از الوس المان - نامش جتي[۳] - در جنگی سینه را
تاخته ازان وقت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار یافت - النگ
در ترکي برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد
حاکم بلخ بود - وکهمرد[۴] را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول
داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچي و غارتگر
بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار
میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا] پلامون (۳) در [بعضی نسخه] جیتي (۴) در
[بعضی نسخهای اکبر نامه] کمهرد - و الله اعلم *

شرلو را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقي نامے بسپه سالاري برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاري مي نمودند) حصارے اساس گذاشته تهانهٔ خود قایم نمود - و بر سر آن میان او و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر در کابل حکم راني مي‌کرد) در سال نوزدهم جهانگیري محاربهٔ عظیم واقع شد - ارزبک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند النگ توش چنگ رسا (۲) خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعهٔ هایلهٔ جنت مکاني در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد خان از فرصت طلبي بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشید النگ توش بقصد تلافيِ مافات در قتل و غارت سکان حوالي کابل تقصیر ننمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد و اقبالش رو بادبار آورد تیول النگ توش را بے سابقهٔ تقصیر تغیر نمود - و به سبحانقلي پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آله تلي پیش ازانکه نذر محمد خان امام قلي خان برادر کلان خود را خلع نموده سمرقند و بخارا را ضمیمهٔ بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده به مددگاري بخت بارادهٔ بندگيِ درگاه پادشاه از ماوراء النهر

(۲) نسخهٔ [۱] سرچنگ رسا •

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسي پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ اٹک تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاري سرفرازي یافت - چون غریب نوازي و خاندان پروري شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیاني بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاري بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدي سرمایهٔ عزت اندوخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب‌صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونی سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابًا عن جد حلقهٔ ملازمی سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگي داشته - علي شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب قراني بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (که بتبدل (۲) احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقهٔ او راه

---

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگي گشت - چون بساط حیات در نوردید امان بیگ بمرور دهور احیای طریقهٔ پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحب‌قران ثاني انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت بیدار و پای‌مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعهٔ قندهار (۲) در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتی مدید و زمانی ممتد دران حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبههٔ ناموري افروخت - و درآخر همین سال سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سیوم هجري رخت زندگي ازین سپنجي سرا بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قلندر بیگ که شش صدی شاهجهاني بود - بعد نخستین محاربهٔ دارا شکوه (که نزدیکی عماد پور متصل سموگدهه اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد تفضل عالمگیري بخطاب خاني و قلعه داری کایان مضاف صوبهٔ بیدر سرفرازي یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت (۳) این خانواده گویا باب قلعه داري قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدة العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پستر بحراست احمد نگر

---

(۲) در [بعضی نسخه] قندهار دکن (۳) نسخهٔ [ب] این خانوادهٔ باب قلعه داري *

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداري و قلعه داري ظفر آباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داري گلبرگه یافته با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمةالله علیه بر سر لختی (۲) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش (۳) (که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان (که خطاب جانباز خاني یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرج شده آخر در دژبانی نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپري شده - اما نامور و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خاني یافته پس ازان به بیگلر خان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکر (۶) فیروز گده مفتوح گشت قلعه داري آنجا نامزد او شد سالے نکشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادوني شده - و میرزا معالي قلعه دار گلبرگه - ازانجا

(۲) در [بعضی نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکهر (۴) نسخهٔ [ا] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بیکاپور - و در [بعضی جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [ا] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیر *

بحکومت قندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان‌الدین قلندر است
که از مدتها قلعهٔ داری ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر
محض است - و بهمان چاردیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده
ساخته اند درساخته *

* احمد بیگ خان *

برادرزادهٔ ابراهیم خان فتح‌جنگ است - هنگامیکه صاحب‌صوبگی
بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اُودیسه می‌پرداخت
در سال نوزدهم جهانگیری مشار الیه بر سر زمیندار کردهه (که
رایت سرکشی و سرتابی برافراشته بود) شتافت - ناگاه بے سابقهٔ
آگهی ورود موکب شاه جهانی از دکن براه تلنگانه دران دیار
اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلی (که
حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود
نمی‌یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکتک (که ازانجا
دوازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت
تحصن نداشت نتوانست پای همت افشرد - ببردوان با صالح بیگ
فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت
در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهی اتفاق افتاد) خان
مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت
هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدوخورد
بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کار شناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردي مردانگي و دلیري گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوب در رسید - مشارالیه چارهٔ بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه سریر فرمان روائي هندوستان بوجود کرامت آمود صاحبقران ثاني زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداري سیوستان کامیاب عزت شد - و پس ازان به نیابت یمین الدوله آصف خان بحکومت ملتان سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید بجاگیرداري پرگنهٔ امیتهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداري بیسواره و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخے امور چندے بے منصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیشگاه الطاف خسرواني ببحالي منصب سابق چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکري عبدالله

---

(۲) نسخهٔ [ب] امیتهي *

خان بهادر فیروز جنگ فراغبالی داشتند - بهنگام اقامت جنیر در جرگهٔ ملازمان دولت‌توامان صاحبقران ثانی منخرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هندوستان نگین‌دان آن یگانه گوهر خاتم جهانبانی شد انوار نوازش پادشاهی بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هر کدام بمنصب مناسب چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران وقت که مهابت خان خانخانان از حضور لامع‌النور بصاحب‌صوبگی دکن شرف دستوری یافت آنها نیز بهمراهی تعین شدند - اعلی‌حضرت بالمواجهه در بارهٔ پرداخت هر دو ارشاد فرموده بدلخواه تیول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی‌الغایت میکوشید یولم بیگ باجل طبعی بساط زندگی در نوردید - نذر بیگ بخطاب اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب‌الالتماس شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و قلعه داری اوسا از تغیر مبارک خان نیازی کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه داری مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعین صوبهٔ احمدآباد گجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری صبح زندگی او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راح ریحانی خوگر و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر ازانکه سپاه را بقرار ضابطه نگهداشتی

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت و در مقامات فرمان باری برهان‌پور (که نیم‌کروهی شهر واقع است) اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونی رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیجا ملازم رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار وخس مخالفان سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاص گرفته بهمراهی شایسته خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکنه (۲) که در تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس ازان بتعلقهٔ کوکن که مسکن وماوای مرهته است شتافت - و پیوسته با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش محمد والي بخطاب ارني مخاطب گشته روزے چند بخشيِ فوج محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داریِ فتح آباد دهارور و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداریِ بیر و پستر

(۲) نسخهٔ [۱] چاکنه ٭

بمحافظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادئ وصول رايات
آصف جاه بولايت دکن احوالش بکمال پريشاني رسيد - بے مهري
روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسے که اين سلسله را
برپاي دارد نمانده *

* اخلاص خان شيخ الهديه *

پور کشور خان شيخ ابراهيم بن قطب الدين خان شيخ خوبن است
که احوال او بقلم درآمده - شيخ ابراهيم سال اول جلوس جنت مکاني
بمنصب هزاري سه صد سوار و خطاب کشور خان امتياز يافته سال
سيوم بقلعه داري رهتاس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور
آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار نوازش پذيرفته
بفوجداري اجينه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان
با عثمان افغان (که بجانب اوديسه علم نخوت مي افراشت) دليرانه
جان در کار ولي نعمت درباخت - شيخ الهديه بمنصب درخور
سرفرازي يافته سال هشتم جلوس فردوس آشياني همراه پادشاهزاده
محمد اورنگ زيب بهادر بهشت گرمي افواج متعينه جهت تنبيه
ججهار سنگهه بنديله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي يافته بقلعه داري کالنجر مباهات
اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش
بتسخير بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب
دو هزاري هزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بيستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت
شاهزاده مذکور به بدن و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار
علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم
از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت
ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال
بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار
سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي
و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت
دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست
و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي
گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از همچشمان تفوق جست
و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت
و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور
معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته
نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در
محاربهٔ عادلخانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران
برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سي و یکم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش
بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجه ابو البقا *

برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زادهٔ مهابتخان خانخانان - لکهنؤ جاگیرداشته در سال هیزدهم شاهجهانی بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال میرخان (که در خانه‌جنگی صلابت خان و امر سنگهه کشته شد) سر بلند گردید - و پستر بفوجداری اکبرنگر رخصت یافته بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت - و در سال بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکنی در جنگ قزلباشیهٔ قندهار (۲) شجاعت و مردانگی خود بر همگنان روشن ساخت - هنگامی که فوج قزلباش بر میمنهٔ رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عنان حماست از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزهٔ حسن‌ترددد از پیشگاه خلافت و جهانبانی باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون فروغ رشادت و کار طلبی از ناصیهٔ احوال آن خانه زاد لایق‌العنایت تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمسی باضافهٔ پانصدی و عنایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم بهمراهی مهین بادشاهزاده محمد دارا شکوه تعین یساق قندهار گردید حسب‌الالتماس آن شاهزاده بافزونی پانصدی ذات مباهی گشت

(۲) نسخهٔ [ب] قزلباش قندهار •

و در سال بیست و هشتم بصوبداري و فوجداري چوراگڈهه مضاف صوبهٔ مالوه تارک افتخار بر افراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب منشور مطاعه شایسته خان صوبه‌دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران و منصبداران‌تعینات آنصوبه از مالوه راهي‌شده بلشکرشاهزاده ملحق گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي‌داد خان انصاري متعین شد - و پس‌از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب‌الحکم پادشاهي افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده در سال سي و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون بحوالی قلعهٔ بیدر رسید سیدي مرجان قلعه‌دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل شاه بود - وازسي‌سال بحفاظت آن قلعه مي‌پرداخت) با قریب هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان میرجمله در ده روز توپها را بکذار خندق رسانیده برجے را (۲) بضرب توپ خراب ساختند - اتفاقا روزے که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضی نسخه] برجي را ٭

قلعه‌دار عقب برج مذکور جرے عظیم کنده و آنرا بباروت و بان وحقه آموده خود نزدیک بدان آمادهٔ مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او با دو پسرش در هم سوخت دلیران کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاده - روز دوم جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفاي پانزده گز در سنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در عرض بیست وهفت روز بکمال آساني مفتوح گردید - و دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و بارت و دیگر مواد قلعه‌داري و دو صد و سي توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد معظم دومي خلف خود را با افتخار خان در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بهمعناني اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصرام نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونت به باند و بسمت مالوه تعین گشته مجموع تیولداران برفاقت او مامور گشتند - خان مذکور از چستي و چالاکي پیش از همه براجه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز امرے (که در مخیلهٔ هیچکس نمیگذشت) بمنصهٔ شهود آورد

و در مبادي سال سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز می کشید امادهٔ جنگ و پیکار گشت - افتخار خان با جمعی از منصبداران در میسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که در برانغار عالمگیری بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت و بترکتاز جرأت دواسپه بجانب عدم تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زاده نقشبندی بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر می نمود پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحق *

سیومی پسر اعظم خان جهانگیری ست - در عهد فردوس آشیانی پس از فوت پدر بمنصب نهصدی پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکی روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت خان و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرافراز گشته بداروغگی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگی مفتخر گردید - و در همین سال بمنصب دو هزاری هزار سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت فوجداری سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان بخدمت عرض وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار کام دل اندوخت - در اواخر عهد

اعلی حضرت بنابر وجهے از منصب معزول گردیده چندے بازیرا گذرانید - در همان ایام سریر فرمانده‌ي بوجود زیبنده نمود عالمگیري زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول رایات پادشاهي (۲) بمستقرالخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر منصب سابق چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در همان ایام انتهاض الویهٔ ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان‌آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه‌داری اودهه معین شده بمرحمت نقاره و بافزایش پانصدي پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکني خوی دیرینهٔ فلک ناتوان بین است) کامے چند در ساحت کامراني بر خنگ مراد نرانده بود که سکندري خورده از پا درآمد - یعني بعد دو ماه و چند روز شهر ذي‌الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ازین سپنجي سرا در گذشت - اولا دختر میرزا بدیع‌الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر در خانه داشت - ثانیا بصبیهٔ زاهد خان کوکه عقد بیوگاني بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشدے و روشناسیئے داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سي

---

(۲) نسخهٔ [۱] پادشاهي بنفس *

و سیوم عالمگیري بفوجداری چاکنه (۲) مامور شده پستر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداری نواح اورنگ آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بنامورې علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداری مندسور مالوه تعین شده در عهد خلدمنزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداری دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *
* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سیر درگذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پستر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداری دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیرباز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داری گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

(۲) نسخهٔ (ا) جاکده - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصوف داشت (۴) نسخهٔ [ا] ترجنایلي *

بود - و وقت معاودت قریب باورنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید - فنون سپاهگري را بسیار ورزیده درین پیرانه‌سالي هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسي حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگي ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داری گلبرگه مي پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجه‌زادهای نقشبندي ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیهٔ خود را بخواجهٔ مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجهٔ مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزهٔ خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سررشتهٔ بندگي بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس‌آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار ذخیرهٔ اندوز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوي شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه‌داری اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خلده‌کان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* آله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دودهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقي منتهي میشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار (۳) از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گیر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهی او وا رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد - (۴) چندے در برهانپور بعیاري و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت مکاني را بدین امر شغف وتولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - آلهوردي‌خان بخطاب معتقد خاني وخدمت قراول بیگي اختصاص گرفت - و نقش بندگیِ او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلی افتخار مي اندوخت - و تور کلاني که مدار شکار قمرغه بدانست

---

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردید (۵) در [بعضی نسخه] طراري *

(که آن را بار[۲] گویند) از تصرفات او ست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامی ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعهٔ پادشاهي - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شنقار شدن جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار مراتب دولتخواهي و استرضای خاطر یمین‌الدوله را کما ینبغي بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهي ساخت - چون همراه آصف جاهي بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب الله وردي خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصرهٔ پرینده بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر امرای دیگر همین قسم کاربند تقید مي‌شدند فتح بآساني صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعهٔ دولتاباد دکن مضرب خیام پادشاهي گردید یرلیغ جلال بنام الله وردي خان (که بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمنیر و جنیر شتافته بود) بصدور پیوست - که بانفتاح حصون نظام‌الملکیه (که در سمت قلعهٔ چاندور و دهرپ[۳] واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

(۲) نسخهٔ [ب] یاور گویند (۳) نسخهٔ [ا] دهرب ٭

و دو قلعه را بهوجبل نایكواري و شش قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کنهر راو (۲) قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دو هزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و پستر حصار کاچنه (۳) و ماچنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ رولہ (۴) و جوله و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سر زمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعے از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بگشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] کنهیر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاچنه و ماچنه (۴) نسخهٔ [ب] اوله و چوله - و نسخهٔ [ج] اوله و جوله ٭

آندیار است - و در استواري پای کمے از دولتاباد نمي‌آرد) بست
چون بموجب پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیهٔ خان مشار الیه
هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاري و لک روپیه انعام آن حصار
دشوار کشا را (که تسخیر آن بے مددگاري اقبال میسر نیست) سپرده
در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیارے از معاقل
منیعه و موائل رفیعهٔ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهي
بر دست اولیای دولت قاهره (۲) کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم
این معني را منظوم ساخت * * نظم *

* شاها بخت کشور اقبــال گرفت *
* تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت *
* چل قلعه بیک سال گرفتي که یکیش *
* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجمله خان مزبور در سال دهم بفوجداري بیسواره و لکهنو رخصت
یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلي خان فوجدار متهرا در
اثنای تاخت بر یکے از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله وردي خان
به تیولداري آنجا سر برافراخته بانتقام کشي از سرکشان آن ناحیه
دستوري یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاري
ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگي دارالملک دهلي از
تغییر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازهٔ انتهاض

(۲) نسخهٔ [۱] اولیای قاهره *

شاه صفي پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه با اُمرای رفیع‌مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوري یافت و بوصول خبر درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري باجل طبعي زندگي بسپرد) از کابل معاودت نمود آله وردي خان نیز بهمراهئ این لشکر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف آئین اخلاص و نمک خوارگي از وی سر زد و از بیباک مزاجي زبان که باختیار نداشت سرباري گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنکرپور بجمع سي و چهار لک دام در وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسیلهٔ نخستین پادشاهزاده ببحالئ منصب سابق مباهي گشته در سال هیزدهم به تیولداری ایلچپور کامروائي یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم‌دکن در تمام صوبهٔ برار بحکم راني پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باوی برار نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال بیست و یکم بسعادت استلام سدهٔ سنیه فایز گردیده گورکهپور جاگیر یافت - و چون بعلت قندهار میان شاه عباس ثاني و فردوس‌آشیاني سررشتهٔ اتحاد و یگانگي انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس اسپ عراقي از بندر عباسي ببندر سورت (۲) رسیده رقمي از شاه ایران

(۲) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسیده •

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپے چند ملازم آلهوردي خان
(۲)
میرآتش مي‌برد - کسے مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که
(۳)
خان مذکور برخے از تنسوقات با مکتوبے مصحوب او فرستاده که
چنین رقمي حاصل نمود - ازانجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه
و مخالف از آئین بندگي دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از
کرم عام و فتوت فطري باز او را بتغییر منصب و جاگیر تادیب نموده
حکم شد - که بلا توقف از کابل برآرند - تا در شاهجهان آباد رفته
بخانهٔ خود اقامت گزیند - و بنام متصدي سورت فرمان رفت
که اسپان و همگي مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول
(۴)
و مسلسل بفرستند - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش
پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطے لباسي با برخے ارمغاني
بقللرآقاسي والي ایران گذرانده رقمي حاصل نموده - لهذا در سال
(۵)
بیست و هشتم حسب الالتماس شاهزادهٔ کلان بتازگي مشمول عنایت
پادشاهي گردیده بمنصب پنجهزاري و تیولداري سرکار جونپور از تغیر
مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال
و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم در انزوا گذرانید اما از
شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت
و در هر وزن سال هزار اشرفي مي‌یافت - چنانچه تا هنگام اندوزي

(۲) نسخهٔ [ا ب] برایش مي برد (۳) در [بعض نسخه] یا مکتوبے
(۴) نسخهٔ [ج] بفرست (۵) نسخهٔ [ب] و نهم •

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومي خلف خلافت در بنگاله مسلک خودسري پیش گرفته بر سر پتنه لشکر کشید الهوردي خان که سد راهش نمي توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع پاشنه کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال آزمون کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از توالي و تواتر آوارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بناندہ کشد الهوردي خان از معامله فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیرے که بتکاپوي گریز از سطوت جیش عالمگیري امان یابد لامحاله با دد و دام صحرای رخنگ محشور خواهد گردید - برهنموني خرد باراده پیوستن بجنود پادشاهي از همراهي او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد - و چون بسیارے از مردم شجاع از بهبود حال و امید مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند و چون الهوردي خان جوقے از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعے ازان جانب برسر او آیند بمدافعه پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیرے اندیشید - و خبرهای غیر واقع که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم را تعین کرد که دور حویلی اورا گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند و سراج الدین جابري دیوان خود را فرستاد که بلطائف وعده و وعید مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که ساختهٔ او بود ارکان ثبات جمعے (که با آله وردي خان گرویده بودند) بسستي گرائید خان مزبور ناچار بر قول و عهد نااستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهی سراج الدین روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش شجاع بردند - آن تبه رای اورا بر فیلے نشانده همراه بشهر آورده دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال اورا متصرف شد *

آله وردي خان پسران رشید داشت - هر یکے بمنصب عمده رسید چنانچه بجای خود رقم‌پذیر خامه گشته - اما با پدر نمي ساختند مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدے بود که هرچه از ابتدای طفلي بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاح و هزل بر طبیعت آله‌وردي خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئي و فحاشي کشیده * حتی که این شیوهٔ نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانی نماند) این سلسله بواسطهٔ این رویهٔ نا ستوده یادگار روزگار است - با این همه آله وردي خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ایمه هر سال بر مي‌آورد - و از ماحصل جایگیر عشرے جدا کرده خیرات میداد - در دوستي یکتای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا مي‌آورد - از اهل دفتر بےاعتماد گردیده خود سررشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي‌نوشت - و در ساحت دهاي سرائے و باغے احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

* اکرام خان سید حسن *

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجداری بگلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگي بخلد مکان فردوس‌آشیاني بر سبیل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان‌پور عزیمت صوبهٔ مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگڈهه رو داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگهه

(که سرکردگی برانغار تعلق باو داشت) نرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعین یافت] نام برده باتفاق سیف خان در هراولي مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامے (که پادشاه باراده جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه‌داری مستقر الخلافه از تغیر رعد انداز خان چهره عزت بر افروخت و پستر ازانجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري دیده تماشائي را از گلزار هستي درپوشید *

* الله یار خان میر توزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمره ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه شرف همرکابي داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر تردداد نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خاني نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهي بملتان جهت اخراجات فوجے (که بسرکردگی خلیل الله خان بنابر تعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار چهره افتخار بر افروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایهٔ مباهات

افروخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي در پیچید *

* اسلام خان میر ضیاء الدین حسین بدخشي *

والا شاهي قدیمي خلد مکان است - عمرے در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگي بدیواني سرکار شاهي چهرهٔ اعتبار مي‌افروخت - چون استیلای دارا شکوه بنابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے انجامید (که از احکام سلطنت هرچه میخواست متمشي میساخت) شاهزادهٔ فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي‌قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهین خلف خود را با نجابت خان برسم منقلا از اورنگ‌آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت دیواني قیام داشت) نیز بمرافقت سلطان دستوري یافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایهٔ وصول ببلدهٔ مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ (۲) فرمانداري را (که نیم کروهي شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رایت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامے (که رستم خان دکني عرصهٔ نبرد بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح نیازي را •

با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه وار بجنگ و پیکار در آویخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت اُفتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظم امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و انعام سي هزار روپیه مطرح انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراولی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسري و سروری برانغار نخوت میفروخت) از نفاق اندوزي و غدر اندیشي راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین‌گرمی پیکار فیلی که او بران سوار بود بصدمهٔ بان رم‌کرده افواج برهم‌خورد - و اکثر مردم‌را پای‌استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیهٔ مردم را (که قدم استقلال افشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند) قوي‌دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمراهی سلطان محمد (که با معظم خان میرجمله و جمعی از امرا بتکامشی شجاع معین شده) دستوري یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامي دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه ٹانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهدهٔ او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالمگیري شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آوارهٔ

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنک کشد در همان ماه اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب بدمعاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم ببحالی رتبهٔ سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبهداری کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب پادشاهي بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره (که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج‌هزاري سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد رایت بالذنامي افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنی کشمیري تاریخ فوتش یافته * مصرع * * مرد اسلام خان والا جاه *
۱۰۷۴
در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه‌الله (۲) (که خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدے عالي (۳) نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز شد - تاریخ بنای آن یافتند * * باني اسلام خان بهادر *
۱۰۵۸

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساختهٔ اوست - خلف الصدقش همت خان میر بخشي ست - و از بناتش یکی با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگاني داشت - میر مشار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص شده دران حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستي بر بست بالجمله اسلام خان خالي از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع نکته بارش تراوش میکرد - این دو بیت ازو مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون مي زند *
* مردم چشمم ز گریه غوطه در خون مي زند *
* وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *
* لشکر آه من از دل خیمه بیرون مي زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوري *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت سال چهارم بافزوني دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب دوهزارئ هزار و دویست سوار سربلند گردید - و سال هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمی افواج متعینه جهت تادیب

جهجهار سنگهه بندیله (۲) معین شد - و سال نهم در حینی (که دگن مضرب خیام سلطانی بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ جنیر و سنگمنیر دستوری یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر بتهانه‌داری آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش فسادپیشگان مضافات پرگنهٔ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم در تسخیر قلعهٔ مؤ مصدر ترددات شده پستر همراه پادشاه زاده دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامرانی بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار لوای افتخار بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم چون بعرض رسید (که او بذابر فزونیِ ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه بیتهل داس (۳) که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سی و یکم مشمول عاطفت گشته بمنصب سه هزاری دوهزار سوار آب رفته بجو آورد و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

(۲) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضی نسخه] بتهل داس و در [بعضی] پتهل داس ٭

تعین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه داری پتنه و خطاب اخلاص خان سربلندي یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در کومکیان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعین شده بود) قرار یافته ازانجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عنایت گردیده بود) او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع از میدان وغا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولتخواهي افشرده اواخر سال ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بمهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجري رخت هستي بسرمنزل بقا کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از پیشگاه خلدمکان بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدي ست - که از اعاظم سادات آن بقعهٔ مقدس است - و ابا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضهٔ قدسیهٔ امام ثامن ضامن علي بن موسی رضا (۲) (علیه و علی آباءه السلام و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ثامن و ضامن *

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي يافته صبيهٔ شاهنواز خان صفوي را بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوي (که بعد از فوت اسلام خان بصیانت آن ولایت تعین شده بود) وکالت و اتالیقی شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت و خویشي با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بر افراخت شاهنواز خان او را سر فوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگدهه فرستاد مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطهٔ سلاطین ایران بکار برده در رکوب و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران پادشاهي (که بدعوی خواجه تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند) یکدفعه از وی رمیدند - پس ازانکه براه و روش هند آشنا شد در تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگدهه را فیصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان مفوض گشت او را تعین آن صوبه نموده بفوجداري و تیولداری

مندسور بر نواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداري ماندو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادلشاهیه محکوم گشت میرزا نیز برطبق امر اعلی بتعیناتي شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و توطیهٔ دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبے بهرناحیهٔ ممالک محروسه پدید آمد - موميالیه در دکن ماند - پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلدهٔ برهانپور لواي توجه بجانب مستقرالخلافهٔ اکبرآباد برافراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطاي توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافهٔ پانصد سوار کامیاب مباهات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با ساير پردگیان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جهتے گوشهٔ عزلت برگزیده (۲)
در سال سیوم بتازگي مورد عنایت خسروانه شده بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداري مرادآباد از تغیر قاسم خان سر افرازي یافت - و در سال هفتم باضافهٔ هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضهٔ صعب بر مزاج او طاري گشته مدتے علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري روزگار حیاتش سپري شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

(۲) نسخهٔ [ج] خسرواني ‌‌•

(۲)
در سال چهاردهم عالمگیری تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاری
چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید
و کابلی بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را بار پیوند بیوگانی دادند
زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و ا
دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضو
داشت - و از راست‌گفتاری و درست کرداری بمزید اعتماد و مزیت
اعتبار علم اشتهار می‌افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیری
از دکن باگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدی بمنصب هزار و
پانصدی سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهی بود
بعد از جلوس بمنصب عمده درجه‌پیمای اوج امارت گردید - و در
سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون
بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهی
و معامله فهمی موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت
قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه می‌نشست
(۳)
و اکثر در جناب خلافت حرف او مسموع و عرض او مقبول بود
اما برای هیچ کس کلمة‌الخیر نمیگفت - و باب فیاضی و فیض‌رسانی
مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطانی و پندار اوستادی پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخهٔ [ج] حضرت •

(۲)
اعتنا بشان مردم نمی‌کرد - تعلي و تبختر زياده مي‌نمود - و از غايت تفقه و تقشر نهايت تشدد و تعصب داشت *

سعيدای سرمد (كه اصلش بقولے يهود و بروايتے ارمني ست و بعد اسلام حكميات را در خدمت مير ابو القاسم تندزي (۳) گذرانيده بعنوان تجارت از كاشان به تهه وارد گشته مفتون هندو پسرے شد و هرچه داشت يغمائي ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشت) چون بدهلي آمد صحبت دارا شكوه (كه بمجانين حسن اعتقاد داشت) با وی در گرفت - پس ازانكه كار پردازان تقدير زمام امور جهانباني (۴) بقبضهٔ اقتدار عالمگيري سپردند ازانجا (كه نيت حق طويت پادشاه مذكور مصروف پاس ملت غرا و حفظ ظاهر احكام شريعت بيضا بود) بملا عبد القوي حكم شد كه اورا طلبيده تكليف لباس نمايد چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عريان مي‌باشي - گفت شيطان قوي ست - و اين رباعي خواند * * رباعي *

* خوش بالائے كرده چنين پست مرا *
* چشمے بدو جام برده از دست مرا *
* او در بغل من است و من در طلبش *
* دزد (۵) عجبے برهنه (۶) كرده است مرا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] تعبس و تجبر (۳) نسخهٔ [ا] قندرسكي - و نسخهٔ [ب] قندزكي (۴) نسخهٔ [ب] زمام جهانباني بقبضهٔ (۵) در [بعضے نسخه] دزه عجبے (۶) نسخهٔ [ا] گفته است *

ملا باتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اورا که مستلزم انکار معراج است دستاویز کرد * * رباعی *

* آن کو سر حقیقتش باور شد *
* خود پهن‌تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *
* سرمد گوید فلک باحمد در شد *

و راست (۲) آنکه عمده سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا مثل او مجذوب برهنه چندین هرزه گویان در هر کوچه و برزن می گردند *

بالجمله ملا عبد القوی در احتساب امر معروف و نهی منکر دست قوی داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تیغ جسارت یکی از مجاهیل ترکمان قلندر منش کشته گردید و این سانحه خالی از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت خان بایلچی گری نزد شاه عباس ثانی فرمانروای ایران‌دیار رفته بود از ناسنجیدگی و کلفت وضع خود آداب سفارت بآئین پسندیده بجا نیاورده وحشت افزای آن شاه سودائی طبع آشفته دماغ گردیده دیرین دوستیها را غبار آمای نقاض خاطر گردانید - و کار از طرفین بفوج کشی انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل چند مغلی ترکمان بی سر و پا را بمظنهٔ جاسوسی گرفته بحضور فرستاد

(۲) در [چند نسخه] و راستی آنکه *

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکے ازان چند کس را (که ترکمان سپاهي وضع بود) بے علاقهٔ بند و زنجیر بخلوت طلبیده تفتیش احوال مي‌نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده خود را بخادمے (که در بیرون اسلحهٔ او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي برگشت - و ضربتے کاري بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش نمود - نزدیکان اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافي خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور (که فیمابین محرر و آن مرحوم رابطهٔ (۲) تمام بود) در جذب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردد - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران بود - که آن گروه بشوخي و سرگله زدن از امرا بزور زر بستانند - و بهوا مي‌پرانند - ازین مرد هم مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش بساحت دهلي افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندرے چند فراهم آورد - و هر روز بباغے با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته بعضے بکیمیا گري و جوقے بدزدي و رهزني متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیري او

---

(۲) نسخهٔ [ج] ربط تمام •

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامے که در خواب بود زنده بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که بکدو (۲) خیاره گردید - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال بازماندهای او افکند و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود *

* اله وردي خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر اله وردي خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاج و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقلید اسلاف از سر سخریت و مضحکه فرا نمي استد - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

(۲) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید *

جدا قطره زن عرصهٔ روزگار بود - بیاوری بخت و حسن سعي مورد الطاف اعلی حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزاري دو صد سوار سرفرازي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت قراول‌بیگي که ازثی اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافهٔ منصب یافته بفوجداری جانبی (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون باغ نور منزل بموکب عالم‌گیري نضارت یافت اول حکمی (که از مکمن خاطر پادشاهي بمنصهٔ نفاذ رسید) تعین مشار الیه است بفوجداری متهرا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که بانطاع دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن قیام مي‌نمودند) مختل و نامنتظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته طریق بغي و عصیان پیموده بودند - او بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخته رخصت پذیرفت (۳) - و پستر بافزونی منصب و خطاب الله وردي خان عالمگیر شاهي بلندنامي یافت - و در سال سیوم از فوجداری متهرا تغیر شده بفوجداری گورکهپور تعین‌گشت - و در سال هفتم جبهه سای آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهي گذرانیده مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

(۲) نسخهٔ [ج] جانپي (۳) نسخهٔ [ج] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ آلهاباد شتافت - و در سال دوازدهم سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجري همانجا بساط حیات در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت دستے باند داشت - و خالي از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب دیوان است - ازو ست * بیت *

* کمتر ز عاشقے نتوان بود در طلب *

* صد تیشه میخورد که رساند لبی بلب *

و با این خوبیها با پدر نمي ساخت - مشهور است که چون الله وردي خان بنابر جهتے بغضب سلطاني در آمد و اعلی حضرت سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید (۲) - و بدر ساخت پدر که همیشه شاکي بود زبان شکوه درازتر (۳) ساخت - جعفر باعتذار در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهي ممکن نبود البته دیگرے باین امر اقدام مي‌نمود - دران وقت ما را جای رونمودن نمي‌ماند و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علي خان

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فرازتر •

بفوجداری متهرا دستوري يافت اورا فوجدار نواحی اکبرآباد ساخته
باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خاني يافته
بهمراهی محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بیجاپور سال بیست
و نهم مردانه شربت واپسین نوشید *

* اعتقاد خان میرزا بهمن یار *

پسر یمین الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده مشرب
لا ابالي منش فراغت دوست عشرت گزین بود - ایام زندگاني را (۲)
به بهین‌آئین بسر برده اسباب ثروت و مکنت آنچه باید مهیا داشته
داد عیش میداد - با فوج و فوج کشي کارے نداشت - در کمال
آسودگي و بیغمي شبے بروز و روزے بشب میرسانید - در میربخشیگري
هرگاه میخواست بتمارض از رکاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا
بساط آرامش و تن‌آساني مي‌گستردـ - و گاهے بتقریب ملاقات برادر
خود شایسته خان سرے بدکن مي کشید - و گاهے بهمین بهانه
بولایت بنگاله مي‌شتافت - اوضاع مخترعه و کلمات متنوعهٔ او بسیار
بر زبانها ست - نظر بر حقوق نیاکان عالیشان او و انتساب او بخاندان
خلافت (چه اعلی حضرت و چه خلدمکان) از برخے تکلیف نوکري
مرفوع‌القلم داشته در مراعات خاطرش میکوشیدند - و در سال دهم
جلوس فردوس آشیاني به منصب پانصدي دویست سوار عز و (۳)
افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عالیقدر باضافهٔ مناسب

---

(۲) نسخهٔ [ج] زندگي را (۳) نسخهٔ [ا] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره (۲) محفوف عواطف خسروانه بود در سال نوزدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میر بخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم رسانید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز (۳) نزول سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه شصت هزار روپیه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروي ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازي ببحالی منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعی طمع و اغراض

(۲) در [بعضی نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ [ب ج] بفر نزول سعادت پذیر *

نفساني در كمال استغنا و بےپروائي پرداخته ذخيرة ستوده نامي اندوخت - و بعد از جنگ داراشكوه در مقام سموگدهه كه شكارگاهے ست مشهور باحراز ملازمت عالمگيري كامياب امتياز گرديده در سال پنجم باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري هزار سوار مطرح انظار عنايت خسروانه گشت - و در سال دهم برحمت علم اختصاص يافته بديدن برادر كلان (كه دران ايام ناظم بنگاله بود) از پيشگاه سلطنت مجاز گرديد (۲) - و مدتے دران ولايت بعيش و كامراني اوقات گذرانيده در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري بسير عالم بالا شتافت - خدايش رحمت كناد - عجب مرد راست و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستي و فقير دوستي بكمال داشت *

گويند روزے بديدن مجذوبے كوچه گرد بے سر و پا شتافته بود چون اين حركات منافئ سطوت امارت است پادشاه ازروی تعرض پرسيد كه كسے آنجا از بندهای پادشاهي هم بود - عرض كرد كه يكے همين سياه روی بود - و ديگر همه بندهای خدا بودند - پسرش محمد يار خان نيز در خوبيها يكتای زمان بود - احوالش جدا به تحرير آمده - و دختر او فاطمه بيگم زوجهٔ مفتخر خان بن فاخرخان نجم ثاني همو آخرها پيش خلد مكان اعتبارے داشت و صدر النسا بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] برخصت ممتاز گرديد *

* اقضي القضات قاضي عبد الوهاب *

نبيرهٔ شيخ محمد طاهر بوهره است - كه در پتن گجرات سكونت داشت - تحلّي بفضل و كمالات يافته بحرمين شريفين شتافت و بشيخ علي متقي (رحمه الله) پيوست - و مريد شد - و در ورع (۲) و تقوي و فن حديث يگانهٔ روزگار گرديد - چون بوطن اصلي معاودت (۳) نمود بدعتهائي (كه اعتقاداً و عملاً در قوم خود شايع بود) برداشت و در شكست گروه مهدويه پيروان سيد محمد جونپوري ميكوشيد و حسب وصيت شيخ خود مداد بجهت طلبهٔ علم راست ميكرد و در وقت حل كردن آن تدريس مي نمود - ميگفت كه يكي از ديگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غريب اللغت حديث از تاليفات مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ميان اجين و سارنگپور مالوه جمعے در اثناى راه برو ريخته كارش باتمام رسانيدند گويند عهد كرده بود كه تا سياهي تشيّع و بدعتهاى ديگر از دل قوم خويش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشياني داخل گجرات شده با شيخ ملاقات نمود دستار را بدست خود برسرش پيچيد - و گفت ايفاى نذر شما بر ذمهٔ من است - و ميرزا عزيز كوكه را بحكومت آنجا نامزد ساخت شيخ بياورى ميرزا اكثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے (كه ايالت آنجا بيكے از امراى ايران باز گرديد) آن جماعه باعانت او

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوي (۳) نسخهٔ [ج] بوطن اصلي ٭

بناژگي سر خلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بگشاد - و بعزم دار الخلافهٔ آگره کمر بست - و با وصف منع سید وجیه الدین گجراتي ممتنع نشد - و رسید آنچه رسید - نعش اورا از مالوه بنهرواله (که عبارت از پٹن است) آورده بخوابگاه نیاگانش سپردند *

قاضي عبد الوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشیاني مدتے بخدمت افتای پٹن که مولد اوست مي پرداخت - هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانتظام مهام صوبهٔ دکن مامور گردید) قاضي بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بر سریر فرمان روائیِ هندوستان بخدمت جلیل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضیِ مذکور متمشي شد از پیشینیان کسے را باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهي آنهمه مصروف پاس امور دینیه بود که نظم و نسق مملکتے بدین وسعت جز بحدود و سیاست شرعیه بکار نمي رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات ثار بزر (۲) مي فروختند - قاضیِ حضور (که بزهد و تدین خود را وا نموده در تمشیت امور جزوي و کلي لوای انا و لا غیري مي‌افراشت) اُمرای عمده ازو حساب بر میداشتند و از حسد چون کباب مي‌سوختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] تماز بزر مي فروختند - و در [بعضے نسخه] ناز بزر مي‌فروختند - اما صحیح ثار است که بمعنیٔ قصاص و داد قتیل باشد *

و با این همه میگویند که قاضي در اخذ و جر ید طولی داشت و زرهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکي و شوخي شهرت داشت) هنگامے (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالي دارالخلافه بدرخواست مساعده روزے چند فررکش نمود) دران اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگره خریدهٔ قاضي با مال تجار باحمدآباد میرود - از قاضي دل‌پري (۲) داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانکه بعرض پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضي سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گردید - و سید علي اکبر قاضیٔ لاهور بنیابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهاناباد داعیٔ اجل را ابیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بریا نبود - از ترکهٔ پدر (که لک اشرفي و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دامے نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسي زیست میکرد

---

(۲) نسخهٔ [۱] دل بري داشت *

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا بر بینه و شواهد نمي‌نمود - و بیشتر ارخای عنان میکرد - تا مدعي و مدعی‌علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد پادشاه ازو استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضي جواب داد - و در سال (۲) بیست و هفتم بتوفیق فطري آلهي جذبه در ربود - مستعفي خدمت گشته از تعلقات دنیوي دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهي و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عنان توجه از طرفی که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابو سعید خویش قاضي عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه‌اش مالید - و تکلیف قضا و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چندے رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جذاب آلهي مسئلت مي‌نمود که باز آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - بارادهٔ آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید بار مفوض گردد

(۲) در [بعضی نسخه] در سال هفتم *

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقي مستدعي بود که آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفے (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمهٔ حق بر زبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- دریں‌سلطنت دوصد سالهٔ تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئے نگذشته (۲) - پیوسته در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارثی قصبات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندیه و گفتهٔ زمیندارانِ کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان‌قضات با علم و عمل حدیثے وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضیٔ بهشتي هم مگر قاضیٔ بهشت باشد اندازهٔ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] و درحالت قضا ●

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهي بصرف آورده آخرکار خرقهٔ درویشي پوشید - و در اورنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمٰن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود درگذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمدآباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوي بود - درعهد خسرو زمان رخت هستي نه‌کرد - از پسران قاضي عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - روزے پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یکے ست - اولین باحتساب لشکر مامور بود - و دومین بدارونگیهای حضور مي پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالي خان که خوگر شراب و شیفتهٔ راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداری ملکاپور برار (که هیزده کروهی برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش درگذشت *

(۲)

باید دانست که بوهره بزبان هندي بمعنی تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکے از صلحای فضلا

---

(۲) نسخهٔ [ا] هندوي *

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کنبایت است) جمعی از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از أمرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخے ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکے از صلحای فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي نمایند - و خمس مال را بسادات مدینهٔ منوره مي فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل میدهند - که بفقرای قوم خود تسمت (۲) مي نماید *

* اسلام خان رومي *

حسین پاشا ولد علي پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره مي پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي نمود - محمد عم او بتقریبے از وی رنجیده باستانبول رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخے بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي نماید *

بد سلوکي و ناشایستگی اطوار برادر زاده ظاهر ساخت - و استدعای اقطاعی نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروري نماید - ابشر بحسین پاشا نوشت - که محلی از لواحق بصره بوی باز گذارد بعد ازانکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شد و محمد را بدلجوئي نزد خود نگاهداشت - چون محمد باتفاق برادر خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالي آغاز نهاد حسین پاشا هردو را بند نموده روانهٔ هندوستان نمود - اینان بلطائف الحیل برکنار لحسا از جهاز بر آمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد ازروی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با قزلباش و وفور خزانهٔ او وا نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانهٔ مزبور بشما عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوري گرفت - که از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوجے بهنبرد او فرستاد - یحیی چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت ندارد) راه مطاوعت سپرده باو پیوست - و حسین پاشا از شنیدن این خبر آسیمه سر شده (۲) عیال و اموال خود را به بهبها (۳) که از مضافات

(۲) نسخهٔ [ب] سراسیمه شده (۳) نسخهٔ [ب] منسوبا *

شیراز است برده بقزلباش ملتجي گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکي مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۲) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمراني آن آلکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم‌الشان هندوستان طریقهٔ ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیري نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقي‌نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان روای ملک (۳) روم بنابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنموني اقبال تصمیم عزم

---

(۲) نسخهٔ [ا] هبها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم ٭

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این ارادهٔ دولت آمادهٔ او در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان پذیرفته خلعت با پالکي و ماده فیل حوالهٔ گرز بردار شد - که در راه بآن غربت‌گزین دیار اماني و آمال رسانیده امید وار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بحوالیٔ دار الخلافهٔ شاهجهان‌آباد رسید بخشي‌الملک اسد خان و صدرالصدور عابد خان تا لاهوري دروازهٔ شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشي پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازت بوسه دادن تخت و مساس دست پادشاهي بر پشت او سرش از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل قیمت بیست هزار روپیه و ده سر اسپ پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک روپیه نقد و دیگر انواع عطایا سرافرازي یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب اسلام خان بلند نامي اندوخت - و حویلیٔ رستم خان دکني (که منزلے سخت عالي بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم و یک منزل کشتي (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه مي‌آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني و دیگر پسر او علي بیگ بخطاب خاني و هزار و پانصدي ممتاز گشتند - و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد و معافیٔ (۲) خوراک دواب چهرهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ده ماهه و معافیٔ •

مراد افروخت - و پستر بتفویض صوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی و ریاست از جبههٔ روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی والا پایهٔ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن‌این‌مرز و بوم گردد - او بنابر وجهه در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل می‌نمود و بلیت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب بر طرف شده و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته (۲) بسرداری فوج هراول همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهیه و نبیرهٔ بهلول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری در عین ترازو بودن جنگ با غنیم جائی که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در بارود افتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماری بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علی بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام فنا صید خویش *

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداریٔ •

اورا زندگي مهلت نداد - و الا كاركردگي و خدمت طلبي با پرداي و درست انديشي جمع داشته مصدر كارهاي نمايان ميشد - بزرگي و عمدگي باو ميزيبيد - طبع موزونے هم داشت - ازوست (۲) * رباعي *

* يكچند كه سير بينوائي كرديم *
* بر درگه كبريا گدائي كرديم *
* برديم برسم هديه لختے ز جگر *
* تا با سگ درست آشنائي كرديم *

و بعد فوتش افراسياب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و مختار بيگ (كه با متعلقان پدر در سال هيزدهم باوجين رسيده غايبانه بمنصب هفتصدي صد سوار سرافراز شده بود) بمنصب هزاري چهارصد سوار سر بر افراختند و اموال خان متوفي سه لك روپيه و بيست هزار اشرفي (كه در اوجين و شولا پور ضبط شده بود) بپسرانش معاف گشته حكم شد كه مطالبهٔ پدر را جواب كنند - و پس ازان افراسياب خان بفوجداري دهاموني مامور شده در سال بيست و چهارم بفوجداري مرادآباد از انتقال فيض الله خان كامياب مراد گشت - و در همين سال مختار بيگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسرواني گشته در سال سيم بفوجداري و قلعهداري مندسور رايت افتخار افراشت - و در سال سي و هفتم بحراست چكلهٔ مرادآباد مامور شد - و پس ازان

(۲) نسخهٔ [ج] داشت رباعي •

بفوجداري ماندو و ازان بعد بحکومت ایلچپور متعین گردید - و در
سال چهل و هشتم بصوبه‌داري کشمیر درجهٔ اعتبار پیمود *

* اعظم خان کوکه * (۲)

معروف بفدائي‌خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان
بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور
بمزید رشادت و اعتبار ناصیهٔ احوال افروخت - ابتدا بداروغگي
عدالت فایز شده و پستر بمرافقت سفیر بیجاپور بایصال برخي
عطایای صاحبقران ثاني بعادل شاه والي آنجا مامور گشت - و در
سال بیست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در سال
بیست و سیوم بخشي‌گري احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار و بخشي‌گري
منصبداران کابل و داروغگي توپخانهٔ آنجا مفتخر گردید - و در سال
بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکي بر خود
بالید - و پس ازان داروغگي فیول خاصه و پستر داروغگي افیال حلقه
نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگي
گرز برداران تحصیل مباهات نمود - و از تغیر تربیت خان میرتوزکي
باز ضمیمهٔ کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زاد پروري باضافهٔ
پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائي
خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

بقبضهٔ اقتدار عالمگیری درآمد) بوسیلهٔ نسبت کوکلتاشی مشمول الطاف پادشاهانه شده هنگامے (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد سواد دارالخلافهٔ دهلي از فر نزول جهانباني نضارت تازه یافت) اورا بعطای نقاره باذن آوازه فرموده بهمراهیٔ امیرالامرا شایسته خان بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از لکهنؤ بجناح استعجال طي منازل نموده ارادهٔ لحوق بپدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش از امیرالامرا بجانب بوریه (۲) شتافته آگهي یافت - که سلیمان شکوه میخواهد - که باعانت پرتهي سنگهه مرزبان سري‌نگر از گذر هردوار گذشته سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیراني از وصول خان جلادت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سري‌نگر در آمد فدائي‌خان معاودت نموده ناصیه‌سای آستان‌خلافت گردید - و رخصت یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعین شده) پیوسته ضمیمهٔ جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویهٔ عالمگیري بعزیمت ملتان بقصبهٔ قصور پرتو نزول افکنده بود) حسب الطلب بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه‌دار اوده بفوجداری آنجا و گورکهپور دستوري یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پوربه *

در عین تکامشي و گرمیِ هنگامهٔ جنگ و جدال که با عم داشت از میر اهتمامیِ معظم خان ستوه آمده بشجاع پیوست - و پستر رقوم ادبار و بیدولتي از سیمای احوالش برخوانده قرین ندامت و تنبه بمعسکر پادشاهي (جع القهقری نمود) معظم خان حسب الحکم خدائي خان را با فوجی بحراست و خبرداریِ آن شاهزاده تا صواب اندیش روانهٔ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف شکن خان بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطهٔ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن طرف دریای نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخی ازانها در موضع دهکوت (۲) موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف بآن روی (۳) آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه بمقتضای جهالت مسالک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده تهانهٔ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانهٔ مذکور در کنار دریای چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه پرداخته عرصهٔ آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بندوبست آن سرزمین نموده بغضنفر خان (که بفوجداریِ آنجا معین شده بود) سپرده معاودت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ب] ونکوت (۳) نسخهٔ [ب] بآن روی دریا *

(۲)
از لاهور بدار الخلافه چون عرصهٔ شکارگاه کانوادهن مضرب خیام پادشاهي گشت فدائي‌خان بمالش مفسدان توابع پټنه جالندهر (که از راه نا عاقبت بیني سر فساد برداشته بودند) معین‌گردیده کاربند حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد سوار سر بر افراخت - و در سال دهم بفوجداري گورکهپور باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بلندرتبگي یافت و پستر صوبه داري اودهه نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم بحضور رسیده بصاحب صوبگي لاهور اعلام سرافرازي بر افراخت چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحي پرداخت - و پستر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین‌ایام سال هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهي گردید فدائي خان از تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیمای اوج بلند نامي گشته با فوج شایان و سامان فراوان مرخص گردید - و بهراولي آغر خان بمالش افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کنان از پشاور بجلال آباد رسید - و ازانجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان زیاده از مور و ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزارے سخت واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم باو هم رسد - مردانه پای

---

(۲) در [اکثر نسخه] کانو و آهن *

تجلد افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهانهٔ
گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ
دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ
آنقدر سنگ فیل ربا از تلهای کوه مي‌غلطانیدند که عرصه بر لشکر
پادشاهي تنگ گردید - بمحض تائید ایزدي چندان تلاشهای دلیرانه
بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائي
خان بهمعنانی فتح و نصرت بجلال‌آباد رسیده در احداث محکمها
و تعیین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از
مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او
مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات
بذروهٔ اعلی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
بنظم عمده صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم
چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت
صوبهٔ بهار از تغیر وکلای شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان
مشار الیه رهگرای عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع‌الاخر (۲) سنه (۱۰۸۹)
هزار و هشتاد و نهم هجري بآخرت سرا شتافت - حویلی خان مذکور
واقع لاهور از مکانهای عمدهٔ آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران
آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائي خان یافته)

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني ٭

اخواش بجای خود رقم پذیرفته - دومي پسر صفدر خان داماد
خانجهان بهادر بود - در سال سي و سیوم (۲) عالمگیري در فوجداري
گوالیار برکدهي (۳) تاخته به تیر بندوق درگذشت *

* افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان اصالت خان میربخشي‌ست - چون پدرش سال بیستم
شاهجهاني در بلخ جهان‌گذران را پدرود نمود پادشاه قدر شناس نظر
بر نیکو خدمتیهای آن بندهٔ کار طلب تلاش منش پسرانش را منظور
نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی
توپخانه سرافرازي یافت - و در سال بیست و دوم بداروغگی داغ
از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم
بفوجداري میان دو آب سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال سي
و یکم باضافهٔ سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار
کامیاب دولت گردید - و بهمراهي مهاراجه جسونت (که بصلاح‌اندوزي
دارا شکوه حقیقة بمقابل شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر تعین
شده) رخصت مالوه یافت - در همان ایام آن شاهزادهٔ نصرت نصیب
بهمعنانی اقبال از دریای نربده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه
صد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامی راجپوت
علف تیغ عالمگیري شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت)
جمعی از کمکیان بموکب عالمگیري پیوسته بسیاری جان بدر بردند

---

(۲) نسخهٔ [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کولی تاخته *

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان روائی هندوستان بجلوس عالمگیري تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر ماهیت او خالي از فروغ آگاهي نبود) بانواع التفات پادشاهي مفتخر گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخار خان چهرهٔ مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگي و ازاصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت میر ساماني خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پی بمزاج پادشاهي برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بپادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشیني و طبیعت پرستي بفریب خوشامد گویان از جا رفته ارادهٔ خود رائي و خود آرائي دارد - لهذا او را متعمد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین درخور وقت بزبان او حواله رفت - موصی الیه خود را جلد و چسپان رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافي بود و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبي جوابے سر نزد - و برائت ذمهاش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتے عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتبارے که داشت مورد برطرفی منصب و خطاب شده گرز بردار تعین شد - که اورا از دریای اٹک در گذراند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول التفات گشته بنظم صوبهٔ کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستر از کشمیر معزول شده دران هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوري یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري همان جا بساط هستي در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادي و عبدالباقي بحضور رسیده خلاع ماتمي یافتند - و در عهد خلدمنزل یکے از انها بخطاب امانت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانه‌داري مي‌پرداخت - درین عهد کمال افلاس و فلاکت (۲) سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاه بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و [illegible] پیمانهٔ [illegible] لبریزگردید - و دیگرے بخویشي معمور خان [illegible] خطاب تفاخرخان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه‌دار [illegible] حارس بیجاپور شده مدتها دران ویرانه بسر برد

(۲) در [اکثر نسخه] بکمال افلاس ٥

و درسے از آسودگي و جمعيت بر احوال پر اختلالش نکشود . همانجا زندگي بسپرد *

* آتش خان جان بيگ *

پسر بختان‌بيگ روزبهاني ست - که سال اول جلوس خلدمکان در جنگ محمد شجاع جان‌نثار گرديد - نام برده در حين حيات پدر بدولت روشناسي پادشاه فايز بود - سال بيست و يکم بخطاب آتش خان لواى ناموري افراشت - و سال بيست و پنجم از تغير سلاح‌خان بخدمت ميرتوزکي چهرهٔ امتياز بر افروخت - برادرانش يکے منصور خان - که چندے بميرآتشي دکن مامور بود - پستر حارس اورنگ‌آباد گرديد - دومين يوسف خان - که در عهد خلدمکان بفوجداري قمرنگر عرف کرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبهٔ حيدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اينها در دکن باقي *

مجملے از کيفيت پاپرا بزبان قلم ميدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلدمکان (۲) (که رستم دل خان بني مختار صوبه‌دار حيدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمايه پيادگان فراهم آورده بر کوهے ملجاى خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي بر مسافرين و رعاياى آنطرف (۳) دراز کرد - فوجداران و زميندارن نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف *

این امر نزد ونکت رام زمیندار پرگنهٔ بولاس (۲) سرکار ایلکندل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقي نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدي او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائي یافته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري کنده (۳) سرکار بهونکیر (۴) که جای قلب واقع شده با سروا نامي مفسد پیشه دمساز گشت - ردرانجا گڈھے ساخته علانیه بتاخت و تاراج مي پرداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را فوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پردل خان نامي جماعه دار پیادگان همراهي خود در فنون سپاه گري بسفاهت پیش آمده جنگ یافک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعهٔ تاریکنده پرداخت - و تا ورنکل و بهونکیر میدوید - و ابواب بلا بر روی سکنهٔ آن نواح مي کشود *

خلدمنزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان روزبهاني را صوبه‌دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده در وقتے (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] بولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] تري کنده (۴) در [بعضے نسخه] بهونکز *

بعد زن و خورد او را منہزم ساخت - و در کلپاک تہانہ قایم نمو
درین ضمن خسرپورۀ پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاہپ
محبوس و در شکنجۀ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر رو
جنس خوردني برای او مي برد) هیچکس ماذون نبود که پیش ا
برود] بدست زن خود (۲) چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
خویش و چند محبوس دیگر بریده روزی (که آن شقاوت آثار برای
شکار ماهي بیرون شاہپور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای
نگهبان محبوس‌خانه و دروازۀ قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک
اشارۀ این معني کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان
با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاہپور آویز و ستیز غریب
روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر
بیوسف خان رسید اول میرزا علي کار پرداز خود را تعین نمود
و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرۀ تاریکنده
پرداخت - پس ازان جهاندۀ قول استاد نمود - هر که از قلعه
بر مي آمد انعام مي یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعۀ مزبور
بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

---

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود •

پادشاه فرستان * * بیت *

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروي *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافي راستي منش درستي آئین - دیده ور حقیقت بین - فقیر مشرب غني مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق صاحب مروت بلند وفاق - سعادت سیمای عالي فطرت - صافي ضمیر والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت و سماحت - نیکو رای خیر اندیش - کم کینه و مهر بیش - اصل موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلدهٔ هرات دار السلطنت (۲) خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامي قدر خویش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفق رنجیده بر سبیل تهاجر بقصبهٔ خواف (که آلکه ایست مختصر ازان مملکت و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهرهٔ آفاق اند) سرے کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و روسای آن مکان بود) نظر بر قدم شناسائي نیاکان باستمالت و دلجوئي پرداخته در خانهٔ خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد صبیهٔ خود را بحبالهٔ عقدش در آورد - ناگزیر مشار الیه

---

(۲) در [بعض نسخه] که دار السلطنت *

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان (که خواجه شمس‌الدین محمد خوافي مشهور خلف رشید خواجهٔ مذکور در ملازمت عرش آشیاني پایه افزای بزرگي و اعتبار گشت) میرک کمال ولد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین نزد تغائی خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي میگذرانید (۲) درین جا نیز با یکے از بنات سادات همشهری خویش پیوند بیوگاني نمود - میرک عطاءالله ازان عفیفه متولد شد - که در یساق بلخ بخشیٔ پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز داشت - بنابر وجهے از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب هفت‌صدي سرافراز گشته اولا ببخشي‌گری احدیان متعینهٔ کابل و پستر بدیوانی صوبهٔ پتنه تعین یافت - همان جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیاتش به تندباد اجل خاموش گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکاني بمنصب سلطاني و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بکارداني و معامله فهمي سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاه زاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون اُدیپور مضرب خیام شاهي گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین گشت مشار الیه ببخشي‌گري و واقعه نویسی (۳) کوهلمیر مامور شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] همسری خویش (۳) نسخهٔ [ب] کوپهلمیر - و در [بعضی نسخهٔ] کوهنسلمیر ٭

و پس ازان ببخشي گري دکن سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و بعد
از جلوس صاحب قراني بتفويض ديواني دکن امتياز يافت - و ازان
وقت تا امروز (که زياده بر صد سال است) اين کار ارثي اين
خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپيه و عطای خلعت
و اسپ مباهي گشته بعنوان سفارت با ارمغاني يک لک و بيست
و پنج هزار روپيه نزد نذر محمد خان والي بلخ بموافقت پاينده بے
سفير خان مذکور رخصت يافت - و در نامهٔ پادشاهي القاب مومی اليه
بفقرهٔ سيد صحيح النسب و پسنديده حسب مصدّر گرديد - و بعد
معاودت از توران ديار بنابر جهتے معاتب گرديد - چون فوت نمود
ورثه در مطالبهٔ سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ
ديرين آشنائي مرعي داشته باعانت خويش برات آنها حاصل کرد
خلف ارشد آن مرحوم ميرک معين الدين احمد مذکور در ريعان
شباب بود - بعد تحصيل علوم رسميه بنوکري پادشاهي فايز گشته
در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پيش گاه خلافت
ببخشي گري و واقعه نويسي صوبهٔ اجمير چهرهٔ رشد ميان همسران
بر افروخت - و پس ازان اغلب که بتقريب کارے بدکن شتافت
چنانچه شيخ معروف بهکري در نسخهٔ ذخيرة الخوانين (که در
سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحرير در آورده) مرقوم ساخته - ميرک
معين الدين پسر ميرک حسين خوافي (که حقيقت پدر و پدر کلان
ايشان در بزرگي و قبيله داري از آفتاب بزرگ تر است) درين حوالي

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر میبرد - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجری از پیشگاه فردوس‌آشیانی بخدمت دیوانی و بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبهٔ ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضیع و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر برراستی و درستی و صلاح و تقوی (که پیرایهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - دوکروهی شهر باغی و حویلئی طرح کرده - که بکوٹلهٔ میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیری بدیوانی صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت مسمی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین مسمی ست - بلکه این را ازو هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کمیاب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایهٔ علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزونی و زیادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقهٔ زندگانی ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالمگیري از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و از تغیر عنایت خان بدیواني خالصهٔ شریفه و عنایت دوات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شازدهم اسد خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت مي پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش مي رسانیدند ازانجا [که همم ارباب دیانت (که بےشوب ریا و غرض باشد) مصروف احقاق حق و بهبود ولي نعمت است] اصلا از لومت لایم خوف (۲) و ترس ندارد - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم طمعی خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا میکردند - چون اینجا سفارش وقعے نداشت و هرچه متضمن کفایت سرکار و رفاه خلق الله مي بود بے تحریک محرکے بعمل مي آمد قطعا تیغ شان نبرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش دست پرداختند ازانجا (که بسبب سفارش پیوسته دل نگران و برای استعفا بهانه جو مي بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال مستعفي گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش دست موجب استعفا نمي گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کارداني بر لوحهٔ

(۲) در [بعض نسخه] خیف و ترس •

خاطر پادشاهي مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنهٔ لاهور و قلعه داری آنجا (۲) تفویض یافت - و هنگام رخصت دیوانی صوبه نیز ضمیمه گشت - هرچند از قبول کار مالي ابا آورد پادشاه فرمود که پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سوای حویلی خواني پوره متصل چوک کلان حویلي و حمام طرح نموده که مشهور عالم است - در سال بیست و دوم هنگامے (که سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي بود) بتفویض دیوانی صوبجات دکن خلعت امتیاز یافت - ازان بعد تا امروز این دیواني اکثر درین دودمان مانده چون سال بیست و پنجم خجسته بنیاد اورنگ آباد بورود موکب پادشاهي فیض آمود گردید حویلی نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که بالفعل حاکم نشین آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گذهی هرسول را که دو کروهی شهر است خرید نموده بطریق ملتان ببودباش خود بیاراید - پادشاه حویلی ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجویز فرمود - آن مرحوم باستعارت راضي نشده از سرکار والا ابتیاع نمود چنانچه آن هم بکوتله اشتهار گرفته *

اوائل سال بیست وهفتم چون نهضت پادشاهي بجانب احمدنگر تصمیم یافت ازانجا (که پیش‌نهاد خاطر ممالک پیرای خلیفهٔ زمان تسخیر بیجاپور و حیدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمین

---

(۲) در [بعضی نسخه] صوبهٔ نیز *

احتراز لازم شمرده فرد استعفای نوکري (که سر دست داشت)
گذرانید - پادشاه قدر شناس متفرس گشته همراه نگرفت - و بصدراست
خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماهے سال (۱۰۹۵) هزار
و نود و پنج هجري طایر روح پر فتوحش بسیر هوای (۲) حدیقهٔ جنان
پرواز نمود - جنوبی شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور
حمامي واقع شده) آسود * سید بهشتي شد * ۱۰۹۵ تاریخ این واقعه
یافتند - حقیقةً اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که
بتحصیل حسنات صوري و انخار مثوبات معنوي زندگی ابد دارند)
از مرسومات است * * بیت *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامي (که درویش صاحب کمال بود)
اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما مي‌طلبند این بابای پیر دارد
و اشاره بآن شناسا دل مي‌نمود *

خوافي خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول
انصاف پژوه است) آورده - که دیانت دار واقعي (که ترقی خویش
ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد
و در حکومت او ضررے مالي و جاني باحدے نرسیده) بجز امانت
خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

(۲) نسخهٔ [ا ب] بسر هوای *

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده برای سرکار غیر از مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قلیلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سرداد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان دو لک روپیه از نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهي گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم‌الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعین شده دامے وصول نا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند همین‌قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعریف دیانت او مي‌کرد - عرض نمود که مثل من خاین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال ولي نعمت را بر باقي‌داران معاف مي‌نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانهٔ آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این منصب قلیل (که زیاده بر دو هزاري نبوده) بوضع غریب نشسته بما امور که در دایرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجید اگرچه همه حکم پادشاهي بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت که خلاف مرضی آقا ست استعفای نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه نظر بر بے غرضي و راست مزاجی او بتغافل میگذرانید *

---

(۲) نسخهٔ [ب] مروت •

از مخلص خان بخشي نقل كنند كه ميگفت امانت خان طرفه جا در مزاج خلد مكان داشت - دران هنگام (كه بلدة اورنگ آباد بقدوم پادشاهي زينت پذيرفت) شاهزاده معز الدين عرضي نمود كه كار خانجات ما بسبب قلت مكان بيرون شهر افتاده درين برشكال بوسيده مي‌شود - حويلي‌هاي سنجر بيگ متوفى كه حمامش مشهور آن شهر است (كه بناز كي داخل نزولي شده و هنوز (۲) ورثه اش برنيامده) براي نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم پروانگي فرمود - ناشنيده انگاشت - باز عرضي شاهزاده از نظر گذشت بمحمد علي خان خانسامان (كه در قرب و اعتبار سهيم و شريك نداشت) حكم شد - كه باامانت خان سزاولي نموده آن مكان را بكسان شاهزاده حواله نمايد - آن حق‌پرست باين هم اعتنا ننمود - تا آنكه روزے در سواري (كه هر دو در جلو بودند) محمد علي خان عرض كرد كه براي حويلي مرشد زاده هرچند سزاولي نموده بجائے نرسيد پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذكور بےمحابا عرض كرد كه هرگاه درين برق و باران بشاه زاده جا بهم نمي رسد مردم سنجر بيگ را كجا سر و سايه پيدا مي‌شود - من بر خود مي ترسم كه كل و كورے چند دارم - فردا اين روز برآنها ست - معا فرد استعفاى نوكري گذرانيد - كه اين كار بديگرے مقرر شود - پادشاه سر فرو برده هيچ نگفت *

(۲) در [اكثر نسخه] شده هنوز *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة الاسلام[(۲)] (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب‌آباد روزگار (که‌بیک بست وکشاد مژه چه‌خاندانهای عظیم‌الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

---

(۲) در [بعضی نسخه] شرعیه *

و آبرو دیوانیء دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقهٔ حادثهٔ روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است - در حیات پدر برشادت وکارطلبي نامے برآورده مصدر بهادري و بردلي گردید - و در خدمت داروغگیء توپخانهٔ دکن بکارداني و بیغرضي شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهاني در قلعه داریء احمدنگر درگذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و خطاب خاني و محافظت قلعهٔ مذکور سرافراز ساختند از همت فطري و کرم ذاتي مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگردپیشه نگهداشت - و جویای نام گشت - و از سعادتمندي و نیک‌اندیشي قرض پدر را بر ذمهٔ خود گرفته بپرورش خویش و تبار همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داریء پاتهري مضاف صوبهٔ دکن نوازش یافت - و پستر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکي چهرهٔ افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه با لشکر گران بیساق قندهار مامور شد بخشیگري بخان مزبور تفویض یافته بعطاي علم تارک مباهات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداریء جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علي (۲)
عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی
میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته)
رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعهٔ بیدر اورا باتفاق
نصرت (۳) خان و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجي
بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث
عارضه بمزاج اعلی‌حضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که
همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده امرای
کمکي‌را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه
ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان
پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده
بوزیر خان نایب برهان‌پور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته
نگاهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون
بظاهر بادهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای
قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که
زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از
دریای نربده بدست قاصدان شاهزاده ایرج‌خان این بیت نوشته داد
ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعضی نسخه] نصیري خان *

* صد شکر که از قربده پایاب گذشتیم *

* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکے از محلات شرقیه دستوری یافت و در ایام جنگ باشارهٔ دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته روانهٔ مستقر الخلافه شده بود - نتوانست خود را بر وقت رسانید - و پس ازان (که کوس کامیابی عالمگیري بلند آوازه شد - و داراشکوه پی سپر دشت فرار گردید) خان مذکور ناصیهٔ خجالت بر زمین ضراعت گذاشته باستشفاع عمدة الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشار الیه بصوبه داری مالوه رخصت یافت - ایرج خان نیز درسلک کمکیان آنصوبه انسلاک گرفت و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه (۲) مضاف صوبهٔ مسطور سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگدهه (۳) تعین یافت خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتي دران مهم مورد عنایت پادشاهي گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدي دو هزار سوار چهرهٔ دولت افروخت - پس ازان مدتے بتعیناتی دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهسلیه - و نسخهٔ [ب] بهسله (۳) نسخهٔ [ج] چاندرا و دیوگدهه ٭

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - ببیست و سیوم رمضان آغاز سال بیست و نهم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و ششم هجري بساط حیات در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است) مدفون گشت - متصل آن سرائی و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه کنار رود خانهٔ (که از میان مي‌گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار مي بود ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب گردن اعتبار بیش از دیگران بر مي‌افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده درگذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقي نکرد - میر مومن خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن‌علي خان بهادر عالمگیر شاهي بصوبه‌داري ایلچپور مي پرداخت - کلان‌تر پسران او میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پوره را بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم (۲) مامای صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بیگم تا وصال *

از برادر خویش بفرزندي گرفته بازدواج او در آورد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستي ته کرد همه چیز بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگي گذرانیده راه و رسمے داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست * * بیت *

* نقشے که بر زر است ندانید سرسري *

* این گرد نامه ایست که حاضر کند پري *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چاندا بود - آخرها پریشان شد و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سر زده بسمت کرناٹک شتافت چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبي خان میانه در بالاگهات کرناٹک گذرانید - پستر بپایان‌گهات رفته درانجا پیمانهٔ هستیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالي هم خالي از حسن صورت نبود - با راقم محبتے داشت - غفرالله له *

(۲)

* اشرف خان میر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهدي ست - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باحتواي فضائل انسانیه معروف - هنگامے (که پدر عالي‌قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور مي پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد

---

(۲) نسخهٔ [۱] میرزا محمد اشرف *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگی داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگی کتاب خانهٔ سرکار والا پیرایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمانروائی اعلی حضرت است) بخدمت دیواني و بخشي گری فوج سلیمان شکوه (که باتالیقی میرزا راجه جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگذهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجهان ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان مذکور از مرافقت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه بصوبه‌داری (۲) کشمیر از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني بلاند نامي گرفت - و در سال دهم از تغیر رضوي خان بخاري بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحبه خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کشمیر ه

و خدمت خانساماني والا مرتبه گرديد - مدتے بدان کار پرداخته در سال بيست و يکم بواقعه‌خواني مامور شد - و چون سال بيست و چهارم همت خان مير بخشي در گذشت اشرف خان مسند آرای بخشيگری اول گرديده بدرست فهمي و ملايمت کارها بتقديم رسانيد و نهم ذي‌القعده سال سيم (۲) سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري (که پنج روز از فتح بيجاپور گذشته بود) شمع زندگی آن شرافت نشان خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهيزگاري و نقاوت آراستگي داشت - و از بسکه ذايقه اش چاشني‌گير نعمت تصوف بود مثنوی مولانا را انتخاب نموده بمطالعهٔ آن التذاذ وافر مي برد رتبهٔ خطوط نسخ و شکسته و تعليق و نستعليق را بدرجهٔ کمال رسانيد اصاغر و اکابر از شکسته نويسی او سر مشق درست قلمي مي‌گرفتند پسر نداشت *

* آغر خان پير محمد نام *

از اُمرای عهد خلد مکان است - نسب اين قوم بآغر نام (که از اولاد يافث بن نوح عليه السلام بود) منتهي مي‌شود - لهذا بدين لفظ ملقب گشته اند - اکثر اين مردم بجوهر جرأت و جلادت موصوف در هرجا علم جانفشاني برافراشته نامے بجگرداري برآورده اند وقت سلطنت فردوس آشياني حسين قلي نامے (که ازين فريق با تمن خود بنوکری پادشاهي امتياز يافت) بمنصب هزار و پانصدي

---

(۲) در [بعضے نسخه] سي و يکم *

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نمود
نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسرداري قبيله (۲) قرار گرفته همراه
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب
بنگاله تعين گرديد - و در معارک آنجا داد دليري و دلاوري داده
ترددات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشکر پادشاهي را عبور
از آب گنگ بايستي کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که
بقراولي لشکر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول
ميرفت) اسپ را بآب زده همين که بالاي آن کنار برآمده چپقلش
عظيم روداد فيل مستے (که پيش روي فوج خصم بود) آمده اورا
با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي
بضرب شمشير کار فيلبان را ساخته بجاي او نشست - درين ضمن دلير
خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان
برگرد وي گرديد - نام برده گفت فيل براي آن خداوند گرفته ام
بمن اسپے از اسپان کوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم
بشما مبارک - و دو اسپ خوب جهت وي فرستاد *

بالجمله موما اليه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه
خانخانان بمهم آشام شتافت - و کارهاي دست بسته بتقديم رسانيد
با آنکه خانخانان از ترددهاي او راضي بود اما چون منلان او شيوة

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

تعدي براهل دیهات بکار برده خلل درنسق مي‌افگندند و ممانعت پیش نمي‌رفت في‌الجمله در حق او تغافل داشت - ازین جهت خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان گرفته روانهٔ حضور گردید - اگرچه خانخانان این‌ماجرا بپسر خود محمد امین خان که میربخشي بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانید ولهذا آغرخان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغیرمنصب معاتب ماند اما باز ببحالی منصب مورد نوازش گشته در کمکیان صوبهٔ کابل انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتنبیه افاغنهٔ خیبر(که فساد پیشگان مقرري اند) گام سعي فراخ‌تر زده دقیقهٔ از زد و کشت و تخریب اماکن و مساکن آنها فرو نگذاشت - سال سیزدهم طلب حضور گردیده بیساق دکن (که سیوا بهونسله سر تمرد برداشته بود) نامزد گشت - درانجا نیز جوهر مردانگي بر روی روز افگنده مکرر بر سر افواج مرهته تاخته هزیمت داد - پستر حسب‌الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته سال هفدهم باز بمهم افاغنهٔ کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم بتهانه‌داری جگدلک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم براه داری کابل و عطای نقاره کوس امتیاز برنواخت - و سالها در دارالملک بکارهای پادشاهي سرگرم ماند - سال سي و پنجم (که پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس‌از وصول بنواح اکبراباد مردم جات (که دران ایام شیوهٔ سرکشي و قطاع الطریقي داشتند) بر سر قافله

ریخته چند ارابهٔ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیري گرفتند - نام برده بدریافت این خبر بر گدهي آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصرهٔ گدهي دیگر پرداخت درین ضمن گولي بندوق بار رسیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجري بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثاني ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامے به بلند رتبگي بر آورده بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر الله‌وردي خان اول است - ارسلان‌قلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشي بفوجداري بنارس سرفرازي یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداري سیوستان صوبهٔ تتهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاري نهصد سوار ازان جمله هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بفوجداري سلطان پور باهري (۲) نامزد شده منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهلم باضافهٔ پانصدي درجهٔ تصاعد پیمود - تتمهٔ احوال او مسموع نشد *

* امیر خان میر میران *

پسر خلیل الله خان یزدي ست - والدهٔ مکرمه او حمیده بانو

(۲) نسخهٔ [ب] ملهري *

بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ یمین الدوله آصف خان است
در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب
هزار و پانصدی پانصد سوار چهرهٔ امتیاز برافروخته بخدمت
میر توزکی سرفرازی یافت - و در سال سی و یکم چون خلیل‌الله
خان بصوبه داری دهلی اختصاص گرفت اورا بخطاب میرخانی
برنواخته بهمراهی خان مذکور تعین نمودند - و در عهد خلد مکان
بعد فوت پدر باضافهٔ منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو
پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان
میر بخشی بمالش فیهٔ طاغیهٔ یوسف‌زئی مامور گشته سردار اورا
با جمعی بنواحی شهباز گدهه (که نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود
او مواضع حوالی آن را غارت نموده در فضای کوه کره مار (۲) درآمده
چند قریهٔ دیگر را آتش‌زده بخاک برابرساخت - و با مواشی بسیار
باشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان
بداروغگی منصبداران جلو جبههٔ اعزاز افروخت - و در همین سال
از انتقال الله وردی خان عالمگیر شاهی بصوبه داری الهاباد قامت
مباهات برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار
دو اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده
سعادت ملازمت اندوخت - و بنابر جهتی روزی چند بسلب منصب
معاتب گردید - و در همین سال ببحالی مورد انظار عاطفت گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کره باره *

و چون در سال هفدهم از پیشگاه خلافت و جهانباني فوجداري ایرج باو نامزد گردید بعلت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف شده گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگي مشمول عواطف خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجهٔ پیمای علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و درانجا بمالش عالم و اسمٰعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت گوله مساعي موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهي بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق کابل مرخص شد *

(۲)
از دیر این مرز و بوم بسکونت‌گزیني گروها گروه افغان بلغاک خانهٔ شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیاني - که هر جوقے بخود سري و فتنه گري گردن افراخته و از عصیان‌منشي باهم یکتائي گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهي بقصد استیصال آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی‌سپر سم ستوران داشت چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابي تمام بآن جمع نا فرجام راه یافت هرچند بسیارے بزوایای ناکامي و بیغولهای گمنامي در ساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغي و فساد آن اشرار بالکلیه واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده به نیروی شمشیر زني

---

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
(۲)
کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرور و عبور موکب فردوس‌آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهي (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزي نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاري نمي‌دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنی بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بخلد مکان رسید بنابر
سستي و فراغت دوستی صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهي دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و أمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفی
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهي بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بنفس درست

(۲) در [بعضی نسخه] بتوالي و تواتر عبور موکب ٭

و رای صائب خود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می‌باشند)
(۲)
بند و بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه‌داری امیر خان
(۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموری برافراخت - و ابتدا
بهراولی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجی بسرکردگی خان مذکور بر لمغانات کمیل نمود - و آغر خان
دران نواحی افغانان کشی زیاده نموده با ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلی درین حالت (که مردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخی
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگی برآمده بی وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و دو ساله
هرگز چشم زخمی باو نرسید - و هیچ زبونی و بد عملی نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

---

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ ] مشتم *

متعصب بود - و زرهای بسیار بفضلا و صلحای ولایت ایران میفرستاد بدارالخلافه در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید - امیرے بود تمام‌دانش خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخهٔ تدبیرات کلیه و جزویه اگر از حاشیهٔ ضمیرش بردارند سزاست - فکر حکمت آمیزش سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکی برآورد - و سبابهٔ نبض شناس زمانهٔ او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست ستمگران بر پشت عجز بر بست - و کوششهای پای برجای او هرزه گردان کوی رهزنی را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر (۲) از ستم برکند - باخذ اقبال والا دولتی - که هرچه ریاض اندیشه‌اش نهال (۳) تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحهٔ ارادت او جز نقش مراد ننشست - و بر صفحهٔ امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست سرگروههای افغان را (که سر خود سوی یکدگر و گردن از فلک برتر (۴) می‌افراشتند) چنان بربقهٔ استمالت کشید که بابای آرزومند گشتند و آن وحشی نژادان رمیدهٔ آشنائی را چنان صید اخلاص و دوستی نمود که خود را بفتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای درست اندیشی او سران آن‌قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یکی باصلاح کار خود بصوابدید او توسل می‌جست *

---

(۲) در [بعض نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخهٔ [ج] بلندی اقبال والا دولتی (۴) نسخهٔ [ا ب] سرکردهای *

گویند نوبتی کم طایفهٔ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقهٔ چند روزه برداشته حاضر شد - حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیر خان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشگي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هرطایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفهٔ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکري مغل ناچاریست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر رای او عمل نموده باو پیغام کردند - او ایستادگي کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعهٔ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگرباره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

هر یکی از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعبدالله خان ممنونیها نوشتند - زوجهٔ محترمه اش مشهور بصاحبجي دختر نیک اختر علي مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطهٔ کارشناس بود - بیشتر در مقدمات ملکي و مالي شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشي و معامله فهمي کارهای عمده متمشي مي نمود *

گویند شبی از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتی دیوان کابل بود - و دران ایام بدیواني خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امری رویداد - که امیرخان درگذشته - و ملکی (که مهیای هزار شور افزائي و فتنه انگیزي ست) خالي مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فسادی سر کشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک را بسته بصاحبجي ست - تا او هست احتمال تخلل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبرهٔ کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداري پردازد *

گویند چون برآمد و درآمد (۲) ازان کوهستان پر شر و شور صوبه داران را خالي از دشواري نیست لشکر سرداری مرده چگونه بسلامت بر مي آید - صاحبجي فوت امیر خان را چنان مخفي کرد

(۲) در [اکثر نسخه] برآمد درآمد *

که اصلا صدائی و ندائی بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طي منازل مي‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمده بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتی ممتد کشید) صاحبجي زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته بافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزي و رهزني کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ننهید - و الا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامی بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخی ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جواني روزی چوڈول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهي (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستي از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالي از شرارت نمي باشند - و غرور خاصگی پادشاهي سرباري بود) هرگز ممنوع نگردید - و بی محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چوڈول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوڈول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان صرافے (که متعلق چوتولش بود) بر جسته بحجرۀ آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزے چند از غیرت هندوستان زائي بتهاجر و ناخوشي پرداخت اعلی حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخرطوم پیچیده بعالمے مینمود کدام آبرو مي ماند *

بالجمله امیرخان را از صاحبجي فرزندے نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجي هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت بر نواخت - و پس ازانکه دو سال بعد فوت امیر خان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانۀ حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پستر بخابر تفتیش مال امیر خان حکم رفت - که صاحبجي نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهي شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف مبالغهای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسر کلان امیر خان بخطاب میرخاني و منصب هزاري شش صد سوار سرافرازي یافته با صبیۀ بهره مند خان میر بخشي کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف الدوله بناظم صوبۀ لاهور چندے مامور بود - دیگرے از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داری پتنه شتافته پستر به بخشیگری پادشاهزاده عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحق امیر خان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموری برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثاني از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پتنه رفته - و سیف خان که بفوجداری پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گری دکن فایز گشته *

* امانت خان ثاني *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خوافي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس از رحلت آن آگاه‌دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمن حضرت خلدمکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة)(۲) بقیهٔ همه اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بودند گویند روزے پادشاه قدر شناس بدار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدارے (که این طایفه از عضوضت

---

(۲) در [بعضی نسخه] من برکة البرامکة بقیته همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجای بقیته القیه نوشته *

و گزندگي قاطبهٔ شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطت آئین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه‌زادان بامثال این مردم ننگ و غیرت خود بای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت او تمام چوکی آنروز ازین‌فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون کاردانی خان‌مشار الیه دل‌نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سي و یکم (که بلدهٔ بیجاپور بنزول ظفر شمول موکب سلطاني رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال سي و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموري اندوخت و بدیوانیٔ صوبهٔ دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سي و سیوم رایات فیروزي آیات از قصبهٔ بدري (که هفده کروهي شمالیٔ بیجاپور است) باهتزاز آمده سواد قطب آباد کلکله (۲) مضاف تورکل (۳) (که جنوبیٔ بیجاپور بمسافت دوازده کروه بر کنار دریای کشنا ست) مضرب خیام نصرت اعتصام گردید خان موصی الیه از دیوانیٔ بیجاپور بدفترداریٔ تن از تغیر حاجي شفیع خان پایهٔ اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سي وششم از تغیر معمور خان بحراست خجسته‌بنیاد جبههٔ کارداني افروخت - و باضافهٔ سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ اعزاز پیمود

(۲) نسخهٔ [ب] کلکه (۳) در [بعضی نسخه] نورکل *

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتاتی رکاب از انتقال خواجه عبدالرحیم خان تفویض یافت - و درین ضمن مکرر بقلعه‌داری ارک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدي‌گری بندر مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را بشگرف کاري و نیک اندیشي متمشي گردانیده بکفایت سرکار والا و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته بفزونی منصب تحصیل شادکامي نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترقیات سترگ دنیوي در بارهٔ او مظنون خلائق بود - بسموم بے‌مهری فلک بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه (۱۱۱۱) یکهزار و یکصد و یازده هجري بگل چیدنی باغ همیشه بهار جنان خرامید - بیرون معمورهٔ مذکور متصل شهر پناه مدفون است چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصبیهٔ عفیفهٔ محمد مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والدهٔ راقم حروف است در مقامات کاملاً در عین شباب بشیوع وبای جان‌ربا در گذشت پسر ایشان کمال‌الدین علي خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدي‌گری محالات خجسته‌بنیاد تیول آصف جاه مامور است - دومین میر سید محمد ارادت مند خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص داشت - در عهد خلد مکان به بیوتاتی خجسته بنیاد و در عهد خلدمنزل بدیوانی برهان پور چهرهٔ امتیاز افروخت - سیومین میر

سید احمد نیازمند خان - که بکرات دیوانی بوار سرانجام داده در اوائل عهد خسرو زمان ببنگاله شتافت - جعفر خان ناظم آنجا بسابقهٔ محبت و احسان والد مرحومش قدوم او را باعزاز تلقي نموده بداروغگی نواره (که عمده ترین خدمات آن صوبه است) نامزد ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافهٔ منصب امتیاز بخشید - و بعد از سپري گشتن او بفوجداري محالات آن صوبه مي پرداخت - در سال (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت داعي حق را لبیک اجابت گفت - چهارمین میر محمد تقي قدویت خان - که عمهٔ حقیقی این نگارنده باو منسوب است - در عهد خلدمنزل ببخشیگري برهان پور سرافرازي یافت - در حادثهٔ میر احمد خان ناظم آنجا (که در جنگ مرهته شهید شد) اکثر متصدیان آن بلده بگرفت و گیر آمدند - هریکي برنگ و رنگ از چنگ آن فرقهٔ بد آهنگ رهائي جست - او از ساده لوحي خود را بدبود وا نموده مبلغي خطیر داد - و استخفافي برخود نپسندید - اخلاف همه باقي ست *

* ارشد خان میر ابوالعلا *

همشیره زاده و خویش امانت خان خوافي ست - مدتها تعینات صوبهٔ کابل ماند - در سال چهل و دوم جلوس خلد مکان بحضور رسیده از انتقال کفایت خان بخدمت دیواني خالصه سر عزت برافراخت - و بپیشهٔ امانت و دیانت و حسن رسائي در کارها قسمي

در مزاج پادشاه جا کرد که محسود اقران گردید - ازانجا (که فلک ناتوان‌بین چهرهٔ دستی کسے را بدیدهٔ رضا نمي‌بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانهٔ مراد مردم میزند) روزے چند بفراغت نفسے نکشید - و بآسوده‌دلي دمے چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - ازو دو پسر مانده بود یکے میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمٰعیل خان مکها *

سابق نوکري سه‌بندي در ضلع کرناتک حیدر آباد میکرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمکان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعهٔ خنجي (۲) مامور گردید - سال سي و هفتم چون در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگي کشید ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت وقت دیده افواج و اضراب را از مورچال طلبداشت - نام‌برده (که آن طرف قلعه جای مورچال او بود) زود نتوانست رسید - سنتا کهورپره و غیره مقاهیر (که در

(۲) نسخهٔ [ب] خنچي *

انتهاز قابو بودند) درمیان آمده با ری بجنگ پیوستند - ازانجا که جمعیت او قلیل بود زخمی و اسیر مرهته گشته یک سال مقید مانده بسعي اچم نایر (که از سابق شناسائي داشت) (۲) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصي یافته سال سي و هشتم بعتبه بوسی خلافت آئینهٔ بخت را جلا داد - و باضافهٔ هزاري ذات و خدمت راه داري از اندي تا مرتضی آباد (۳) فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقهٔ فوجداری اسلام گدهه عرف راهیري از تغیر عبدالرزاق خان لاري مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بغي‌شاه‌درک رایت بلند رتبگي برافراشت - خاتمهٔ احوالش بنظر نیامده *

* ابونصر خان پسر شایسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان از تغیر لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغي بعرصهٔ ظهور آورد - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابران اسد خان بطلایه جانب تالاب پهکر مامور شد) او نیز بهمراهی خان مذکور دستوري یافت - پستر قوربیگي شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس ازان بنظم صوبهٔ کشمیر شتافته سال چهل و یکم ازانجا تغیر گردیده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سر افتخار برافراخت - و بوجهي از منصب افتاده سال چهل و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخهٔ [ب] از مندي تا مرتضی آباد *

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ اعزاز
اندوخت - بعد ازان چندے تعینات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل
و نهم بصوبه‌داري اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
دو هزار و پانصد سوار آئینهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر
سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبیرهٔ آله وردي خان عالمگیر شاهي‌ست - پدرش غالبا امان‌الله (۲)
خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداري نواحي
آگره تعین‌گردیده خطاب خاني یافت - و در سال بیست و دوم
بفوجداري گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه
شربت وایسین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب
هزاري پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب
امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیري بجگرداري و جانبازي
خویش پیش آمده بمرتبهٔ امارت اوج پیما گردید - چون در آغاز سال
چهل و هشتم پادشاه جهان آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت
از کشایش قلعهٔ راجگدهه وا پرداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا
(که چهار کروهي قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سیوا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امان‌الله است *

ر که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای ترده کار بتحصیل مجرای خود زرسه بمستحفظان قلعه می‌رسانیدند - و آنها تسلیم قلعه می‌نمودند - و این ماجرا بے کم و کاست بپادشاه میرسید چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام صاحب اهتمام عنایت شد - مگر این قلعه - که بزور مردانگی و ضرب شمشیر بدست اولیای دولت قاهره آمد - تفصیل این اجمال آنکه تربیت خان از جانب دروازه بمورچال دوالی نشست - و محمد امین خان بهادر از جانب دیگر راه برآمد بر محصوران مسدود ساخت - سلطان حسین مشهور بمیر ملنگ از طرفی و امان‌الله خان از سوئی کمر جانفشانی بربست - تا آنکه پانزدهم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۵) یکهزار و یکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان از طرفی که بود چند نفر پیادهٔ ماولیه (۲) را تحریض بران کرد که اولا یکی ازانها وداع جان گویان تا سنگچین قلعه رسیده حال بعضي کمند بر سنگی محکم نمود - تا بیست و پنج نفر ازان جوق بمدد کمند بالای کوه الوندمانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازهٔ گرفت وگیر در دادند خان مزبور و عطاءالله خان برادرش و چندے دست از جان شستها پاشنه کوب در رسیدند - و حمید الدین خان (که هر جانب کمین فرصت جویان می‌گشت) بشنیدن این‌خبر بوضع پیش‌رفتها ریسمان در کمر بسته بعقب رسید - و دفعةً کفار را که بمقاومت برخاستند

(۲) نسخهٔ [ب] مالیه را ٭

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خریده امان طلبیدند
قلعه بفتوح الغیب نامي گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي
دو صد سوار دو اسپه فرق اعتبار افراخت - و ازان بعد مورد اعطاف
خسرواني گشته همواره بتلاشهاي شایان در تقدیم امور ماموره انواع
تحسین و آفرین مي‌اندوخت - و باضافهای پی‌در پی چهرهٔ مباهات
مي‌افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزهٔ نیکو خدمتي بعطای
نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان بهمراهی
محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه
زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاري برداشت - و حیات مستعار را
پدرود نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علي مردان خان است - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پیشگاه
صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ
کامراني افروخته سرمایهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و یکم
پدرش درگذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار
لوای بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در میمنهٔ فوج
داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه اندیشي
رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه
آن پادشاهزادهٔ نخوت وغرور آماده از نابخردي و بیدانشي باشتهار

عارضهٔ اعلی حضرت خطبه و سکه در ممالکت گجرات بنام خود نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل می‌اندیشید و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالمگیری و مواعید کاذبهٔ عرقوبی آن مدبر پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام‌خیال مسلوک میشد) بر مواد پندار او افزوده غره تر ساخت - با آنکه پس از جنگ داراشکوه و خلع اعلی حضرت و سلب اختیار ایشان زمام رتق و فتق سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالمگیری در آمد - لیکن آن سرشار نشهٔ بیخردی و نادانی پی باصل کار نبرده بندهای پادشاهی را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده بر مناصب و مواجب و انواع دلجوئی و استمالت جانب خود می‌کشید - ازین جهت جمعی کول همراهی او اختیار کردند - چون خلدمکان ازان اجتماع ناسفید و از حرکات بے اندازهٔ آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب و فتن متفطن گشت در لباس دوستی کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزے (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامی معسکر اقبال گردید) مراد بخش از رفاقت پهلو تهی نموده با بیست هزار سوار (که فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیارے بطمع جاه و حشم از لشکر عالمگیری نیز جدا شده بدو پیوستند - و جمعیت او سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کسے فرستاده مستفسر وجه تخالف و تقاعد از مرافقت شد - او پریشانی را عذر خواه آورد

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهي گزید - چون ظاهر قصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا (که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر مي‌افزاید) از میان بردارد لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارهٔ ملکي را بهانهٔ طلب ساخت - هرچند خیر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر مي‌نمودند) سر باز زدند آن ساده لوح محض واهمه پنداشته گفت - با وصف عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلماني دور است * ع * * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود * دوم شوال سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده بود (۲) که خلد مکان بغتةً باظهار درد شکم قلق و اضطراب بجائی رسانید که در شکارگاه خبر بار رسیده آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنکاش ملکي پردازند - او بکمال بے تکلفي یراق وا کرده بخواب رفت خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سایر

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان •

عراق را برداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعی در رسید - از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتی دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من درست اخلاص نرد دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلا در بنای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن اوباشی چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشي و بدمعاشي بافراط کشیده - روزے چند پا در دایرهٔ انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دلیرخان و شیخ میر روانهٔ دارالخلافه گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنجهزاري داشت - و عمدهٔ دولتش بود) با دو سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقتی خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یکے بملازمت پادشاهي رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده‌گاه خجالت جبهه سای سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جهتے از منصب معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل الله خان بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکرخان بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکري کرده منزوي گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر قوام الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس‌ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع بنگاله سرفرازی یافت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکهٔ فسیحه (۲) بشاهزاده محمد اعظم درمیین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت او از تغیر سپه دار خان بنظم الهآباد شتافت - و پس‌ازان بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مزبور بمحافظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او خیلی موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدرخواست خود حضور طلب گشته بود) بقدر و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتی میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعین شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او (۳) داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید *

گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهی میگرفت) فورا بشاهزاده مبارکباد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالمگیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه (۴) سروکار می‌افتد - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد

(۲) نسخهٔ [ب] محمد معظم (۳) نسخهٔ [ج] ننموده بود (۴) نسخهٔ [ج] سروکارے افتاد *

محمد عظیم الشان بسبب نا خوشي بنگاله ارادهٔ اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگي او منظور داشته غایبانه واسطهٔ کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بارسال فرمان صوبه داري کابل و عنایت خطاب علي مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمي که بایست ازو صورت نگرفت - لهذا صوبه داري آنجا بناصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهره (که سي کروهي لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهي گذشته بود (۲) که باجل طبعي در گذشت - خلف رشیدش زبردست خان است (۳) - که در ایام صوبه داري پدر خود در بنگاله بررحیم خان نام افغانے (که سر فساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب رو داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیري بنظم صوبهٔ اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبهٔ اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگرے یعقوب خان است که در عهد خلدمنزل بنیابت آصف الدوله صوبه‌دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خاني امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

---

(۲) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخهٔ [ج] زبردست خان است که احوالش علیحده تحریر یافته و دیگرے یعقوب خان است که ه

نگینے یمنی گذرانده بود - که جرم ذاتی او نقش الله و محمد و علي
اُفتاده - هرچند پژوهش رفت که شاید عملي باشد آخر باتفاق
مبصران مشخص شد که اصلي ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد مراد خان است - از
روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبي درخور سرفراز - سال پنجاه
و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے
بشجاعت بر آورده - و اُمرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت
بکام‌بخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادهٔ
درم مد نظر داشت نام‌برده را ببخشي‌گري او بر نواخته در بارهٔ
خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواري آمد
و رفت دربار اهتمام قرار واقع مي‌کرد - محمد اعظم شاه مکرر
شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت‌النسا
بیگم همشیرهٔ اعیانی خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که
تدارک شوخی آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است
پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه
مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي‌نمائیم
پس ازین شاهزادهٔ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب
بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعهٔ پریندہ چون خبر ارتحال
پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقي کوشيده بعد رسيدن بيجاپور سعي جميله بکار برد - که سيد نياز خان قلعه دار کليد سپرده بملازمت پيوست - شاهزاده اورا بمنصب پنجهزاري و خطاب احسن خان و خدمت مير بخشيگري سربلند گردانيد - و چون شاهزاده از بيجاپور کوچيده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنکيره (که باز بتصرف پيرما (٢) نايک زميندار رفته) آمد در تسخير آن هم خان مذکور ترددات بتقديم رسانيد - پستر پسر شاهزاده را بطريق توره همراه گرفته بر سر کرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب ارکات (که داؤد خان پني بفوجداري آنجا مي پرداخت شتافت - و دقيقهٔ از دقائق خيرخواهي شاهزاده فرونگذاشت - و با قلت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات طريق جانفشاني پيمود - و باز بشاهزاده ملحق گرديد - پس از رسيدن بچهار منزلي حيدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (که صوبه‌دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکيم محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپايهٔ وزارت امتياز داشت) با حسن خان شيوهٔ حسد (که خانه براندازِ دولتهاي کهنه است) ورزيده هميشه شاهزاده را حرفهاي بے اصل رسانيده خاطر او را از خان مزبور متنفر مي‌ساخت دران ايام (که مابين خان مذکور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهي شاهزاده بيش از پيش مرعي بود) تقرب‌خان ظاهر نمود که اينها در فکر و مشورت

---

(٢) در [بعضي نسخه] هرما •

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه طلبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي سپرد) قبول این معني نکرد - این مقدمه در سنه (١١٢٠) هزار و یکصد و بیست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري در صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانهٔ خود را پر ساخت - پدرش نیز در ایالت تته بمتقاضی (٢) اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاکانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

(٢) نسخهٔ [ب] بمقتضای اجل *

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن صد سالگي هم از توالد و تناسل باز نايستاده - مير عبد الكريم کوچک ترين برادران است - ازانجا [که براى خدمت حضور سلاطين (که معبر بخواصي ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر شايستگي ندارند] مشار اليه در بدو حال بخواصي اختصاص گرفت و پس ازان بسردارى خواصان سرافرازي يافت - و چون عروج دولت و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدير بود در سال بيست و پنجم (که بلدهٔ اورنگاباد بقدوم سعادت‌لزوم پادشاهي خجسته بنياد گرديد) مومى اليه منظور نظر تربيت خسرواني گشته بخدمت داروغگى جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و پستر خدمت امانت هفت چوکي بانضمام جا نماز خانه يافت - و چون پيش آمد و ترقى او مرکوز خاطر پادشاهي بود داروغگى نقاش‌خانه نيز تفويض پذيرفت - و در آخر سال بيست وهشتم بتقصيرے معاتب شده از داروغگى جانماز خانه معزول گرديد - و چون در سال بيست و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والى تلنگ را زده و برداشته بلدهٔ حيدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار اليه خلعت و جواهر بپادشاهزاده و امراى عظام متعينه ارسال يافت - چند کسے ديگر هم از روشناسان (که هر کدام بکارے مامور شده بود) با هم يکتائي ورزيده براه اُفتادند - چون بچهار کروهى حيدر آباد رسيد شيخ نظام حيدرآبادي با جمعيتے ريخته همراهان را

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیج خان ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتی (که با مخالف داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگري و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئی پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کروره گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کرورگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کروره گنج (که فراواني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز •

آبدار خانه نیز بار مفوض شد - و در سال سي و ششم بخدمت توپ رانبت داروغگي خواهان از انتقال انور خان پسر وزیر خان شاهجهاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري سر عزت برافراخته در تقرب و مزاج داني محسود اماثل شد - و در سال چهل و پنجم بخطاب خانه‌زاد خان تحصیل ناموري نمود - و پس ازان از کمال عنایت بافزایش لفظ میر بر خانه زاد خاني چهرهٔ عزت افروخت - و بعد آن بخطاب میرخان مخاطب گردید - و در سال چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثي پدرش امیر خان سرباوج ناموري سود - و درانوقت بر زبان پادشاه گذشت که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه در جناب اعلی حضرت فردوس آشیاني پیشکش کرده بود - شما چه مي‌گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزے گذرانیدید که دنیا و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافزوني پانصدي از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري کامیاب دولت گردید - و در اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابي حضور تفوق مي اندوخت - در مآثر عالم گیري آورده که در مقامات دیوا پور سه کروهي واکنکیره انحرافے بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رومیداد - ازانجا (که سن بنود رسیده) پاے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزے درین ایام در نهایت ضعف زیر لب میگفتند * * بیت *

* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصـــورت زندگاني *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته و آن این است * * بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار نمت - اشاره رفت نوشته بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند توانائي بخش توحے عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیت شما مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

[که پادشاه برای ملاحظهٔ دمدمه (که برابر کنگرهٔ قلعه برده بودند) سوار تخت روان تا کنار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه (که دران وقت داروغهٔ جانماز خانه بود) هنوز پا بعرصهٔ اعتبار نگذاشته بداهة مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زودي مي‌شود * ۱۰۹۹
بر پارچهٔ کاغذے بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بفال نیک برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع *
* فتح قلعهٔ گولکنده مبارک بادا * ۱۰۹۹ تاریخ یافته
از پیشگاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار و خون آرائي آماده داشت کله گوشهٔ نخوت بر سر بےنیازي کج میگذاشت - و با کم منصبي از جمیع نوئینان بلند مقدار یکسر و گردن برخود مي‌بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند نگاه درست بجانب کسے نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت آن چنان برکرسي نشست که عمدها دست‌نگر و منت پذیر او بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسے (که پالکي باو از سرکار پادشاهي عنایت شده) دیگرے از پادشاه‌زاده و امرا پالکي سوار در گلال بار نیاید] پس از چندے جملة الملک اسد خان و او (که درانوقت ملتفت خان بود) باجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند بعد ازان بهره‌مند خان و مخلص خان و روح الله خان مجاز گشتند

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال می‌کردند - دیده و دانسته نگاه می‌داشت - و در پرده قدغن استیعاب حصص (۲) ارز می‌نمود و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف از مخلص و مخالف بافزونی مناصب کام دل اندوختند او نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - نا چار بقلعه‌داری اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها وا رست منعم خان خانخانان (که در اهلیت و مروت یکتای روزگار بود) از دیرین بزرگداشتها صوبه‌داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بنابر استقلال سادات بارهه رهنی بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد عنایت‌الله خان و حمیدالدین خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

(۲) در [بعضی نسخه] حصص از سر می‌نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت
بقبضهٔ اقتدار سادات بارهه در آمد او را از تغیر افضل خان
صدرالصدور خدمت صدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک
بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و برگوشهٔ
مسند خود مي‌نشاند - در همین ایام داعي حق را لبیک اجابت
گفت - پسرانش هیچ‌کدام رشدے نکرده با اندوختهٔ پدر بسند نمودند
مگر ابوالخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عاصم
در عهد پادشاه مرحوم خطاب خاني یافته جمعیت و دستگاه داشت
و همراه خان مزبور بسر مي‌برد - میر ابوالوفا نبیرهٔ ضیاءالدین خان
برادر کلان امیرخان نسبت بپسران او نامے داشت - و در اواخر عهد
خلدمکان بداروغگي جانماز خانه درجهٔ اعزاز مي‌پیمود - و قابلیت
و استعداد او ذهن‌نشین پادشاه بود - چنانچه روزے عرضه داشت
پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم‌نمیشد
پادشاه بیاض‌خاص بمیر مذکور حواله نمود. که ما دوسه رمز واضح‌نوشته
گذاشته‌ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - مشار الیه
بیلوري دقت نظر و سرعت فکر رموز مذکورهٔ مسطوره (۲) باستخراج آورده
مضمون عرضه‌داشت را نوشته گذرانید - و درجهٔ استحسان یافت *

* آصف الدوله جملة الملک اسد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قرامانلو ست - نواسهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] رموز مسطوره باستخراج *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین‌الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در همسالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گری دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالمگیري مزین شد مشمول عنایت گشته مدتها سرگرم بخشي گری دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیرهٔ پان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم مي‌کرده باشد - و در همین‌سال از بخشیگری دوم معزول گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب خدمت (۲) میر بخشي‌گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي‌الحجه سال شانزدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین تر از مهر دیوان اعلی مهر خود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دوات مرصع کار و خدمت جلیل القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بانتساب خدمت *

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معاتب گردید - و تا تعین صوبه‌دار نظم مهمات آنجا بدلیر خان نامزد گشت) جملة الملک با لشکر فراوان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن‌گدهه مضاف صوبهٔ اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهي بمالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتزاز آمد جملة الملک را با شاهزاده عظیم‌الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتبهٔ خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه‌گاه زربفت و سوزنی چکن‌دوز مربع نشین چاربالش استقلال گردید * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است ۱۰۹۷

و پس از کشایش قلعهٔ گلکنده باضافهٔ هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاري هفت هزار سوار مرتقي شد - و سال سي و چهارم بتنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعهٔ نندیال عرف غازي‌پور و نظم و نسق بالاگهات کرناتک حیدر آباد تعین گشت - جملة الملک بعد تصرف نند یال در کرپه (که سرحد کرناتک است) چهاوني داشت پادشاهزاده محمد کام‌بخش از حضور بانتزاع قلعهٔ واکنکیره

دستوري يافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او
بامتثال حكم جهان‌مطاع بكمك جملة الملك عنان توجه انعطاف
داد - پس از وصول موكب شاهي بكريه سال سي و هفتم حكم رسيد
(۲)
كه هردو بكمك ذوالفقار خان (كه محاصرهٔ خنجي دارد) متوجه شوند
بعد از رسيدن آنجا بنابر لختي دواعي ميان پادشاهزاده و جملة الملك
رنجشے واقع شد - و بسعايت بدسگالان فتنه‌پژوه سرگراني و آشفتگي
طرفين گرمي گرفت - جملة الملك بدست آويز مراسلات مخفيهٔ
(۳)
پادشاهزاده (كه با راى قلعه‌نشين بوساطت بعضے نا عاقبت انديشان
درميان داشت) بحضور نوشته مجاز گرديد - كه راو دلپت بونديله
شب و روز حلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان
سواري و ديوان و آمد و شد مردم بيگانه نشود - درين اثنا از جاسوسان
قلعه‌رو متحقق گشت - كه كام‌بخش بناسازي و رغم جملة الملك در
شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بكنكاش ذوالفقار خان
و ساير سرداران لشكر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبيده گستاخانه
بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظربند ساخت - و از خنجي برخاسته
(۴)
حسب‌الحكم كام بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنكر
توقف ورزيد - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ كدورت اسر
پادشاهزاده راهمهٔ بسيار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

---

(۲) در [بعضے جا] خنجي نوشته (۳) نسخهٔ [ا] كه با راماى
قلعه‌نشين (۴) نسخهٔ [ج] سكهر - و در [بعضے نسخه] سكر ٭

بسلامگاه رسید ملتفت خان داروغهٔ خواصان قریب تخت استاده بود آهسته خواند * * ع * * در عفو لذتیست که در انتقام نیست * پادشاه فرمودند که بجا خواندید - اجازت قدمبوس داده معفوف عواطف ساختند *

و چون خلدمکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده هجري پس از اقامت چهارساله در اسلام پوري معروف ببرمپوري بعزیمت حق‌طویت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب اُلکهٔ سیوای بهونسله قدم جهان کشا در رکاب یکران گیتي نورد گذاشت نواب قدسیه زینت النسا بیگم را با خدمهٔ محل همانجا نگاهداشته اسد خان بحراست و حفاظت تعین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی مهم کهیلنا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانهٔ اقبال آشیانه شرف اندوخته بخطاب امیر الامرا چهرهٔ امتیاز افروخت - و فتح الله خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگهه بسرکردگی او تعین تسخیر آن قلعهٔ فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسلے عارض مزاج امیرالامرا گردید حکم عنایت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیوان عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) براه رو برآمده در کتهره بتفاوت یکذرع زینهٔ حجره بنشینند - تا سه روز نشست پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلدمکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که خلد منزل مخاطب به بیگم‌صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون قسیم فیروزي از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه مروت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه نوازش طلب حضور ساخت - برخے باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما در دکن مي‌بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود مي‌نمودند بعد ملازمت بخطاب نظام‌الملک آصف‌الدوله و خدمت وکالت (که در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد) و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده وزیر اعظم بالاستقلال[۲] بود) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است بشاهجهاناباد رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

---

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال •

کامراني نواخته زيستے گوارا و عافيتے مهيا داشت - چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسيد و ذوالفقار خان راتق و فاتق خلافت گرديد مراتب نوکري از ميان برخاست - دو سه باري که بدربار رفت پالکي سواره بديوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه در مخاطبات عمو مي گفت - پس ازانکه جهاندار شاه از آگره شکست خورده گريخت و يکسر بخانهٔ آصف‌الدوله رسيد خواست تا ديگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکار زار پردازد - ذوالفقار خان نيز رسيده درين‌کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد تجربه کار کهنه روزگار و نيک نفس عافيت طلب بود) راضي نشده بپسر گفت - که معزالدين بادمان خمر و انهماک لهو و لعب و سفله نوازي و نا قدر شناسي قابل فرمان روائي نمانده - چه لازم که چنين کسے را بطرفي برده فساد تازه برپا و فتنهٔ خوابيده بيدار کنيم - و باعث خرابيِ ملک و تضيع (۲) عالم شويم - خدا عالم است که مآل کار بکجا منجر شود - هرکه از نژاد تيموريه سريرآرا گردد ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز اورا مقيد ساخته بقلعه فرستاد - و ندانست‌که تقدير بر تدبيرش ميخندد - و اين مآل‌گزيني و عاقبت‌انديشي موجب افناي جان‌شيرين پسر و زوال آبرو و دولت موروثيِ او گردد - اما چون استطلاع بتقدير و ديده‌وري بسرائر آن مقدور بشر نيست آدم بيچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] و تصديع عالم •

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت
یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه
هند با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه‌زده باعتماد او
بخانه‌اش در آید - و استشارهٔ احوال خود کند - اورا گرفته بدشمن
دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیری تاب قطره و پویه
نداشت بآنها وا میگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان
میکشید می‌شتافتند - وخود زیاده بر آنچه کشید می‌کشید - بهر
تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش
بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفی سر کشند - و فتنهٔ نو برخیزد
معرفت میر جمله سمرقندي باستمالت نامهای پیاپی بنام پسر
و پدر بانواع نوازش و چاپلوسي دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن
ساخت - گویند سادات بارهه (که درین امور شریک مصلحت پادشاه
نبودند) تا اینجا نمي‌دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعرصه
خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند
که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضررے بحال شما عاید نگردد
چون کار کنان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید
مرقومهٔ پادشاهي غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها
کسر شان خود دانستند - میر جمله چون از پیغام سادات مطلع شد
شتابان تقرب خان شیرازي را نزد آصف‌الدوله فرستاد که اگر استرضای
پادشاه مطلوب است زینهار بقطب‌الملک و امیرالامرا متوسل نشوید

گویند که تسم قران هم درمیان آورد - هرگاه پادشاه بباره پلۀ دهلي رسید
آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانینت تمام رفته ملازمت نمودند
پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش
گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت
برخے امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال
در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار
خان را قسمے که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد
خان را محبوس ساخته خانه‌اش بضبط در آورده چیزے نگذاشتند
و صد روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهي قرار یافت - در
جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین‌علي
خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان
دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در مجي
و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد
و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر
نود و چهار سالگي ازین دار پرملال درگذشت - چنین امیر نیک‌طینت
کم آزار و متحمل - با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که
با زیردستان برفق و مدارا و با همچشمان بشان و تمکین باشد)
در امرای قریب‌العهد دیگرے نگذشته - از ابتدای نشو و نما
بکامیابي و کامراني بسر برده همواره بطاس مراد درششے (۲) میزد

(۲) نسخهٔ [ج] درشش میزد ‌•

نراد دغاباز فلک دست آخر بار کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمهٔ حلوائے بکام نریخت که صد نوالهٔ زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *

* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملةالملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل و هفتم بعد تسخیر قلعهٔ کندانه (۲) موسوم ببخشنده بخش باراده انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرهٔ ا‌ر عروج در زمین پستے واقع شد - و خیمهٔ عنایت‌الله خان دیوان خالصه و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای سراپردهٔ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان بر خیزید - که خیمهٔ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب است اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین مثل بهم رسد - او تند ترک جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نمود این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملةالملک پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

(۲) نسخهٔ [۱] کهندانه •

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اند کے مکث کرد - حکم شد
که بخانهٔ عنایت الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا دران وقت
عنایت الله در حمام بود - جملة الملک آمده در دیوانخانه نشست
او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز
پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاقت
و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغي ننمود
و در مهرباني و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیرآسمان بوده‌اند
گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل
بدان وفا نمي‌کرد - و بسبب بواسیر دایمي بے ضرورت بر زمین
جنبیدن - همیشه در خانه بمهد نشیني میگذرانید - سوای
ذوالفقار خان عنایت خان نام پسرے از بطن نول باٸي (۲) مخاطب
بزباني داشت - خط را خوب مي‌نوشت - بدارو‌غگی جواهر خانه
و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن
حیدرآبادي را بعقد او درآوردند - اما بارباش وضعي افتاده سوداٸے
بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار روي بیش گرفت
همواره از سوانح دهاي نالش او بعرض میرسید - در همان حالت
درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندارشاه خطاب اعتقادخان
و منصب عمده یافته بود - برادرش میرزا کاظم از همنشیني رقاصان
وبزم سازنگیان یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده (۳) باتبع اسالیب

(۲) نسخهٔ [ا] نول بالي - و نسخهٔ [ج] نول باى (۳) نسخهٔ [ا] شایگان ٭

درهای رسوائی بروزگار خود می‌کشود *

* امیرالامرا سید حسین علی خان * (۲)

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود مذکور شود - قطب الملک وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود و سید حسین‌علي خان بمنصب امیرالامرائی تارک مباهات بآسمان می‌سود - اینها از اعاظم سادات بارهه اند - و اکابر شرفای هند - هردو برادر فرقدین فلک سیادت و نیرین سپهر امارت بودند - متحلي باکثر شمائل سنیه - و خصائل رضیه - خصوص سخاوت و شجاعت که ازین دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائی (که طراز صفحهٔ دوام باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادی ایام عروج تا منتهای بخوبي و نیکنامي بسر بردند - و از آبیاری عدل و احسان عرصهٔ هند را رشک فردوس برین ساختند - لیکن در اواخر ایام دولت راه غلط پیمودند - و تا روز قیامت داغ بدنامي با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزیز بود - اینها مدةالعمر جانفشانیها نمودند - و لوازم دولتخواهیها بتقدیم رسانیدند - پادشاه چشم از حقوق پوشیده در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همین خیال در سر داشت آخر این رای سقیم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هردو برهم خورد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

قاضي شهاب الدين ملك العلما (قدس سره) در مناقب السادات
مي فرمايد - كه امارت (۲) صحبت سيادت خلق محمدي ست
و سخاوت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد كه سيد صحيح النسب
ازين ملكات بهرهٔ وافي داشته باشد - و احيانا بحكم نفس اماره اگر
مرتكب عصياني شود آخر كار سببي رو ميدهد كه باعث نجات اخروي
مي گردد - مصداق اين كلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - كه
مظلوم ازين عالم رفتند - و غازهٔ شهادت بر رو ماليدند - نام اصلي
قطب الملك حسن علي ست - و نام اصلي اميرالامرا حسين علي
شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا
اگرچه برادر خرد قطب الملك است اما در سخاوت شجاعت
و علو همت و تمكين و [illegible] از برادر كلان فايق بود - در عهد خلد مكان
بحكومت رنتهپور و آخرها بفوجداري (۳) هندون بيانه مي پرداخت
چون برادرش بعد رحلت خلد مكان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم
گرديد سيد حسين علي خان با فوج شايسته در حوالي دهلي دولت
ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل
ترددات گشته بمنصب سه هزاري و عنايت نقاره سربلند گرديد
و بوساطت شاهزاده عظيم الشان بنيابت صوبه داري عظيم آباد پتنه
رخصت يافت - در اواخر عهد خلد مكان صوبه داري بنگاله بسپهدار

---

(۲) نسخهٔ [ب] كه آثار صحبت سيادت (۳) نسخهٔ [ج] هندول
بيانه مي پرداخت ٭

خان مخاطب باعزالدوله (٢) خانجهان بهادر از تغیر شاهزاده عظیم‌الشان مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم‌الشان (که بنیابت پدر در بنگاله بود) طلب حضور شده بپتنه رسید - چون مدتها بخودسري گذرانیده و نسبت ببرادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستي میکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درین اثنا خبر کشته شدن عظیم‌الشان رسید - در ربیع‌الاول سنه (١١٢٣) ثلث و عشرین و مائه والف خود سریر آرای سلطنت گشت - و سید حسین علي خان ناظم پتنه را بوعدهٔ عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین جهت سید حسن علي خان ناظم الهٰ‌آباد نیز طریق رفاقت سپرد در کمتر زمانے افواج کثیره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه تا رسیدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین‌علي‌خان در روز جنگ (که در حوالي مستقرالخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد) باتفاق حسن بیگ صف‌شکن خان (که نایب صوبه‌داري اوتیسه بود) و زین‌الدین خان پسر بهادر خان روهیله بمقابل ذوالفقار خان (که توپ و ضرب‌زن بسیار پیش رو چیده ایستاده بود) اسپان تاخته بزنجیرهٔ توپخانه در آمد - چون عرصهٔ وغا بر خود تنگ دید بآئین ناموس پرستان هفت پیاده گشته بزخمهای طاقت ربا بزمین افتاد

---

(٢) نسخهٔ [ج] بعزالدوله ٭

و آن در سردار با جماعهٔ دار بسیار مردانه زندگي سپردند - حسین علي خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروزجنگ و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خدمت عمدهٔ میربخشیگري کوس بلندمرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین به تنبیه اجیت سنگهه راتهور (که لوای سرکشي و تمرد در موطن خود مي‌افراشت) مامور گردید - تا میرتهه هرجا تعلقهٔ او بود لکد کوب تاراج و پی‌سپر غارت ساخت - راجه از بیم‌ناکي به بیکانیر بدر زده باستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا نقل کنند این ست که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم مخلوط اند و رعایای تعلقهٔ اولین بهراس رو بفرار میگذاشتند بتاراجیان حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآباد مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این را دیده (۲) معرفت رعایای جیسنگهه قول گرفته مي‌آمدند - همان وقت سزاولان تعین میشدند که بتاراجیان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته‌اند مسترد سازند اصلا درین حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام در دیه جمع میکردند - بعضی ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ نقصانے بما نشده راجه چون خرابی خود دید ازمآل کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهی سنگهه پسر کلان خود بحضور

(۲) نسخهٔ [ج] این راه دیده •

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرف آن‌دیار دوله نامند) مستدعی عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهی شده هرکه باو رجوع می‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر می ساخت امیرالامرا بمصالحه راضي شده کنور را همراه گرفته باستعجال مراجعت کرد - و فوجے جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقي رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشانزده کروهی میرتهه رسید معتبران راجه با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند و استدعای مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغی از راستي ندارد - و بحیله‌وری می‌خواهند نگاه دارند - تا راجه باحمال و اثقال بدر رود) حسین علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه واقعي ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند اچهای لشکر بمجرد دیدن این‌حالت بر دیرهٔ آنها دویدند - جنگ در پیوست - هرچند مردم بممانعت تعین شدند اما اچها همه را بچشم زدنے بتلف جان و مال درآوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بےاراده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش‌ازان بشنیدن این‌ماجرا فرار نموده بود ناچار امیرالامرا بمیرتهه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت و پس از رسیدن دهلي تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد حسین علي خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت بدستور ذوالفقار خان بنام داؤدخان مقرر شود - پادشاه بگفتهٔ مشیران دمساز راضي نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصومت‌آمیز درمیان آمده بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتي قرار یافت که میرجمله اول بصوبه‌داری پتنه رهگرا گردد - بعدازان امیرالامرا (که عزل و نصب کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت روانهٔ دکن گشته وقت رخصت بالمواجهه عرضه کرد که اگر در غیبت من میرجمله بحضور رسید (۲) یا بقطب الملک قسمی دیگر سلوک شد در عرض بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگهه سوائي صوبه‌دار آنجا ازسرراه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیرالامرا بحضور نوشت - که این حرکت او اگر برطبق اشاره است حکم شود از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک پیش خواهدگرفت - چون ابتدای سلطنت واسطهٔ جان‌بخشي داؤد خان سادات شدند و بتازگي امیرالامرا نیابت صوبه‌داری برهانپور از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] مسلوک شد *

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبی شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علي خان در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلی (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت توافق ملاقات لازم - و در شکل تخلف روانهٔ حضور (۲) باید شد - از ما مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته گشت - و جنگی بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان رسیده بود مردانه در آمده متصل امیر الامرا دیگر باره بجنگ در پیوسته نقد جان درباخت - امیر الامرا پس ازین فتح صولت افزا (که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را اقامت جا ساخته فوجی بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه کهندو دیهاریه (۳) سیناپتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قلعها

---

(۲) در [بعضی نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] کهرو و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه ء

احداث کرده تهانه قایم مي‌نمود - و باخذ چوتهه شورش‌آمای آن ضلع بوده قافلها را بتاراج مي‌برد) تعین کرد - او در پرگنهٔ بهانبیر (۲) با اشقیا دوچار گشته بآویزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین و رسمے که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده (که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت که ناگاه آن نبه کاران بهیئت مجموعي چنان گرم و گیرا هجوم آوردند که ذوالفقار بیگ (که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود) با جمعے کشته گشته باقي فوج یغمائي شد - هرچند سیف‌الدین‌علي خان و راجه محکم‌سنگهه بمالش آن‌گروه شقاوت‌پژوه تعین شدند و تا بندر سورت شتافتند و پس ازان محکم‌سنگهه تا ستاره (که مسکن و بنگاه ساهو سنت) دقیقهٔ از نهب و تاراج فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافیء این شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نگرفت نظر بر اسباب ظاهر (که وفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند و شجاعت فطري حسین علي خان داشت) مي‌بایست شرذمهٔ ضالهٔ مرهته بسرچنگهای رسا و مالشهای مستوفي سر حساب میشدند لیکن [چون پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض بدستور داؤد خان در باب مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبیء دکن حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته) بایما و صراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهانبور •

صحبتی تازه و نزاعی نو بر می‌انگیخت - که هر ساعت صدای بگیر و ببند بگوش میرسید - و او از تنهائی و بیمناکی ترغیب آمدن ببرادر می‌نوشت] لا علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته در سنه (۱۱۳۰) یکهزار و یکصد و سی هجری معرفت سنکراجی (۲) ملهار و محمد انور خان برهانپوری مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم تاختن و تاراج ممالک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و دیسمکهی شش صوبهٔ دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ممالک (که راج قدیمش می نامند) حواله نموده گماشتگان (۳) اورا همه جا شریک و دخیل ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت اما نظر بمآل زیانی سترگ اندوخت - و نیل بدنامی برچهرهٔ حال خود تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفض اسلام عیاذا بالله درین کار منوی و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یکی بده رسید و هر روز سر ببالیدگی کشید - اما منصف دوربین در می‌یابد که درین کار غامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه با مرهته (۴) و ایفای عهد و پیمان برواقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک همه دراعی انتهاض امیرالامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد بزبانها شایع گشت - پادشاه بخیال محال و سد راه شدن امیرالامرا

(۲) نسخهٔ [ا] شکراجي - و نسخهٔ [ب] شنکراجي (۳) در [چند نسخه] گماشتداران (۴) نسخهٔ [ج] مسالمه با مرهته ‌•

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازي و کاربردازي اعتقاد خان بتازگي شاه و وزیر نرد (۲) ولا باهم باختند) پادشاه اخلاص خان را (که با هردو برادر اخلاص مند گفته میشد) باصلاح مزاج حسین علي خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستي تازهٔ شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثاني مي‌کشید) باز برهم زدگي مسموع شده غرهٔ محرم سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک با فوج دکن و مرهتهٔ بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت (۳) نمود - و معین‌الدین نام مجهول الحالي را بپسري شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهي [illegible]زیت بپادشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور مي‌آرم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالي دار الخلافه جانب لاث فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر بآهنگ بلند گفت که من از نوکري پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفي چند با شروط و عهود پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلها کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزادهٔ جعلي سوار

(۲) نسخهٔ [ب] نرد دغا (۳) نسخهٔ [ب] نهضت نمود •

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت بار عنایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچکس را درانجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیرباد جان و آبروی خود گفتن مباشر امرعظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکوسیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم‌خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگهه سوائي (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکري رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها بر خاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پخته‌کاری راجه رتن‌چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلے ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر ببادهٔ کامیابي لبے تر ساخته شورابهٔ بیمرادي در کشند - و گامے چند بمقصود شتافته ره سپر ناکامي گردند) مساهلهٔ سترگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که دولاے عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

سریر آرای هندوستان نگشتند - اگر یکے بدیگرے سر فروتني و انقیاد فرود مي‌آورد یا امیرالامرا (که بعلو شان و جلالت قدر وعزمے بلند و همتے بجا و شجاعتے مفرط و دانشے درست شهرت تمام داشت - و بصولت و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت و زمانهٔ دراز دولت در خانوادهٔ ایشان امتداد مي‌گرفت - چنانچه باستاني نامها از احوال گذشتگان آگاهي مي بخشد - بالجمله بنابر هنگامهٔ جهیله (۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه و قطب الملک از فتح پور باگره معاودت نموده تا انفصال قضیه اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله (۲) رام سر استکبار مي‌خارید حیدر قلي خان با محمد خان بنگش تعین گشته بوساطت راجه رتن چند (۳) بآشتي و مصالحه خاطر ازان طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشے نو بر صفحهٔ روزگار کشید نظام الملک بهادر فتح‌جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلي ممتاز امرای عالمگیري ست) استشمام رایحهٔ غدر و عناد از سادات نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانے دلاور خان بخشي امیرالامرا را (که با فوج چیدهٔ جرار بتعاقب بود) و عالم علي خان برادر زاده و متبنای حسین‌علي خان را (که بنیابت صوبه‌داري دکن مي‌پرداخت - وبا فوج مرهته و متعینهٔ آنجا بعزم‌قتال باستقبال رسیده)

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهیله رام (۳) نسخه [ج] مساهه ه

بآویزشهای پی‌در پی دست‌خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب حالتي بحسین علي خان رو داد - نمي‌دانست که مآل کار بکجا خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیرے مي اندیشید برخے گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان صوبه داریٔ دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور و تدریج بتلافي و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید مبارک خان بخاري قلعه دار موروثیٔ دولت آباد با آنکه از طرف حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت زن و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنکاش بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبراباد کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسے نشدند اما مقلب القلوب نوعے صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازیٔ ماست) آلهي این کشتي غرق شود باهم مي‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین (۲) بهادر بخابر قرابت قریبهٔ خود با نظام الملک متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست ازو هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغری را (که از ترکان دوغلات بود - وجد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی بود - و چندے بفرمان‌روائی کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیری ایشها را میر گویند) بران داشت که منتهز قابو گشته بکید و حیله بقطع رشتهٔ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا محل و سعادت خان نیشاپوری (که از فوجداری هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان همراز گشته بود) دیگرے ازین شر (۳) سرآورده آگهي نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شبی (که حامل این سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي باميرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه ام - که کسے بکارد زند- و اصلا التفات نکرد - بهر تقدیر

ششم ذی‌الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سي و پنج کروه عرفي‌ست) مخیم عساکرگردید اعتماد الدوله ببهانهٔ تهوع و برهم زدگی دل به پیش‌خانهٔ حیدر قلي خان میرآتش فرود آمد - و حسین علي خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکي‌سوار راه خانه گرفت - همین که

(۲) نسخهٔ [ج] امین خان بهادر (۳) در [بعضی نسخه] سر برباد داده *

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زبانی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستی و چالاکي خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دویده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد بادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هر یکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت (۲) خان که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بےحاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزر بفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

---

(۲) نسخهٔ [ب] غورث خان *

دید که سیدالشهدا ثالث ایمهٔ اثناعشر کرام (علیه و علی آبائه السلام)
خطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودند که * بلغ وعدک - وغلب عدوک *
۱۱۳۲ ۱۱۳۲
پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت
تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطي بلگرامي (رحمه الله)
قصیدهٔ غرائے در مرثیهٔ حسین‌علي خان گفته - تا تاریخ درینجا
ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلا ست عیان از جبین هند *
* زد جوش خون آل نبي از زمین هند *
* شد ماتم حسین‌علي تازه در جهان *
* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *
* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *
* این است نوبهار گل آتشین هند *
* گیتي چرا سیاه نگردد ز درد غم *
* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *
* نیلي ست زین معامله پیراهن عرب *
* وز خون گریه سرخ شد ست آستین هند *
* رستم نشان حسین‌علي خان شهید شد *
* از خنجرے که بود نهان در کمین هند *
* آن صفدرے که از قلم تیغ بارها *
* تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند *

* منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
* کز روی فخر بود بدانش (۲) یمین هند *
* هند از شهادتش تن بےروح گشته است *
* یعنی که بود او نفس واپسین هند *
* عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه *
* افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
* گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تغاور شد ست غم *
* اینها نصیب ماست زغثّ و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بذاتش *

* بر رغم این جماعهٔ مغصوبه بین هذن *

* سال شهادتش قلم واسطي نوشت *

۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هذن *

حق این‌است که در قریب‌العهد کم امیرے باین خوبي گذشته - باکثر ستوده خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام وکثرت اطعام سرکار او مشهور است - اجرای بُلغور خانها از غلهٔ خام و پخته و احداث مجلس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن نموده که تا حال جاري‌ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت مي‌نمود - پیش از آمدن (۲) دکن زر مهم سازي نمي‌گرفت - پس‌ازان محکم‌سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمیِ مداخل و افزونیِ خرج مزاجش را برین آوردند - معهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصدیِ بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفیِ باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافیِ اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - روزے پگاه‌تر او را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن‌نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله اُفتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم •

---

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن •

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشمیري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتياز داشت و در ايام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخسير رسيد داخل کشتنيها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان بخشي او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان يافت - و داخل يساولان ترک گرديد - چون محمد امين خان بخشي دوم بمالوه رخصت يافت (تا شايد سد راه اميرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف ميکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعين گشت با دهن دريدگي و زبان درازي که داشت فايده نکرد - سر ديوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولي کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بے محابا عرض کرد - که اگر درين وقت اغماض شود هيچ نمي ماند - پادشاه گفتند چه بايد کرد - گفت بندده حکم شود که رفته بگويد - همين وقت کوچ نمايد - والا بخشيگري تغير فرمودند شما ابلاغ حکم کنيد - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - اين جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسيلهٔ هم وطني صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بيشتر مورد عنايت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات باره و تسلط و اختيار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استيصال آنها مينمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

بجائے نمیرسید - روزے وکالت خان قابو یافته بپادشاه درین مقدمه چندان بنیرنگیِ افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتی شیرازهٔ تسلط آنها از هم مي پاشد که فرخ سیر (که لوامع دانش و تمیز فرونشانده بود) اصلا بکنه کار پی نبرده فریفتهٔ او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزاري ده هزار سوار برآورد و بخطاب رکن‌الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه باو مرحمت نمي‌شد سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن‌آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن دولت سادات سربلند خان از پتنه و نظام‌الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد و مها راجه اجیت سنگهه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند و با هریکے هرروز صحبت مشورت منعقدمیگشت - اگر کسے اظهار مینمود (که اگر بیکے خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب‌الملک میکاهد و بمرور رخنے تمام بحال او راه (۲) خواهد یافت) میفرمودند برای وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست - امرا [که از پیش‌آمد چنین مرد کم اصلے (که بهرزه گوئي و بد وضعي شهرهٔ عالم بود) (۳) دل بري داشتند] کي بوزارت او راضي بوده دل‌نهاد کار میشدند ناچار پهلو تهي میکردند - و في‌الواقع چه طور سودائي بود - ارتکاب

---

(۲) نسخهٔ [ب] راه یابد (۳) در [بعضی نسخه] دل بري داشتند ٭

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کني ازین کس باشد - و وزارت و دولت نصیب دیگرے *　　* بیت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *

* چون غرهٔ شوال که عید رمضان ست *

و غریب‌تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثرے را بتغیر جاگیر و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر یکے پرداخته ممنون خود میساخت - و این فکرهاي لاطایل و کنکاشهای باطل که * مصرع *

* نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها *　　مفصل چون بقطب‌الملک میرسید او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام کرده بحسین علي خان امیرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیرالامرا آگاه گشته از سر نو بفکرالتیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ قطب‌الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد درمیان آورد - از طرفین تدارک مافات قرار یافت - هنوز ماهے نگذشته بود که بطفل مزاجي و کم حوصلگی پادشاه این‌همه مراتب آشتي نسیامنسیا گردیده غبار کدورت و ناخوشی طرفین بیش از پیش تهیج گرفت وبکرات همین صحبت رو داد - بعضے امرای تجربه کار کناره گزیني را وقایهٔ آبرو فهمیده خود را کشیدند - و چون امیرالامرا از دکن رسید پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دریافت - اما اوضاع

پادشاهي و برهم‌کاري مردم ديده توقع اصلاح برداشت - و بفکر ديگر افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقريب ملازمت ثاني قطب الملک را باتفاق اجيت سنگهه ببند و بست قلعهٔ ارک فرستاد - غير از اعتقاد خان کسے از مردم پادشاهي در قلعه نماند - قطب‌الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنايتيها سر کرد - محمد فرخ سير هم بر آشفته جواب ميداد - تا آنکه منجر بحرفهاي خشن شده - اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فريب ميانجي‌گري نمايد - چون از طرفين سررشتهٔ اختيار از دست رفته بود سيد عبدالله خان اورا مخاطب بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند و اعتقاد خان جان بدر بردن غنيمت دانسته راه خانه گرفت قطب الملک شب باحتياط تمام در قلعه گذرانيده صبح نهم ربيع‌الآخر پادشاه را مقيد نمود - و تا آن‌وقت بر هيچ‌کس معلوم نبود که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند اعتقاد خان باظهار فدويت با جمعيت خود سوار شده در بازار سعدالله خان بمقابل فوج امير الامرا خر حمله نموده دست و پاي بيحاصلي ميزد - که نوبت جلوس رفيع الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را بخفت تمام دستگير ساخته خانهٔ اورا بضبط در آوردند - و بباز يافت جواهر نفيسه (٢) (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت و خواري ميکشيد - فرخ سير را بعد سلطنت شش‌سال و چهار ماه

---

(٢) در [بعضے نسخه] جاگير و منصب که باو •

سوای یازده ماه فرمان‌روائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهی خود داخل‌کرده بود) از سلطنت خلع نموده بالای‌ترپولیهٔ قلعهٔ ارک که جای تنگ و تاریک است محبوس نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب‌الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علي خان داد که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ‌سیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزے مي‌خواست مي‌گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال او گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن‌خود‌میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي‌رساندند چون‌این‌خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح ملکي‌دوبار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه‌کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگرای فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون‌پادشاه مي‌بردند طرفه بلوای‌عام واقع شد - دو سه هزار مرد و زن شهر خصوص اچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه‌کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *

سبحان الله مردم درین مقدمه حیدري و نعمت اللهي شده اند

یکی میگوید *	* رباعي *

* دیدي که چه با شاه گرامي کردند *

* صد جور و جفا ز راه خامي کردند *

* تاریخ چو از خرد بجستم فرمود *

۱۱۳۱

* سادات بوی نمک حرامي کردند *

دیگرے گفته *	* رباعي *

* با شاه سقیم آنچه شاید کردند *

* از دست حکیم هرچه آید کردند *

* بقراط خرد نسخهٔ تاریخ نوشت *

۱۱۳۱

* سادات دواش آنچه باید کردند *

اما پر ظاهر است که در ازای حقوق پادشاهي قدیما و جدیدا (که بر ذمهٔ خانه زادان موروثي ثابت و متحقق است - سیما در حق این دو برادر که در نوکري بآقائي رسیدند) صدور این حرکت قبیح ازینها (که ظلمے صریح بود با کفران نعمت که هر یک بانفراده در رذالت و شناعت تام تمام بود) نه حق حقیق است - حاشا وکلا - بلے اینها هم طرفه خدمتے بتقدیم رسانیدند - که ببذل جان و ایثار مال کوتاهي نکرده پادشاه هندوستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این حق است - بل اداي حق است - و مقتضاي نمک خوارگي - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه مي‌فرماید
آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسور واجب نیست - منفعت خویش
جدای نفس انساني شده - اگر سبقت درین امر نمیکردند بتلف
جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم حفاظت ازین بلیه
میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
بکار عمدهٔ سرحدے اکتفا مي‌نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین
ذمائم است نگذاشت - و دریخوقت مدعیان باین هم کی میگذاشتند
بهر تقدیر اگر باعل کار را نگرند خود محمد فرخ سیر مادهٔ فساد
سلطنت خود گشته از بے‌تجربگي و ناپخردي غلطها ازو سرزد - اول
منصب والای وزارت را (که اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه
در عهد عرش‌آشیاني تا زمان خلد‌مکان (که بآغاز و انجام دستور العمل
سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقي نرسیده
اقل مرتبه بدیواني صوبه یا متصدي‌گری پادشاهزادهٔ نامزد نگشته
بایستے باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدرداني
و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بایستے
بگفتهٔ سخن سازان خود غرض (که در پردهٔ دولتخواهي کار هزاران بدخواه
آماده مي‌کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
برای او دریغ نکردند - و آینده نیز بے‌موجب ازانها بداندیشي متصور
نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دید از خود دید - و هرچه کشید
از خود کشید - قلم جولاني شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون امیرالامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک (۲) بشاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصهٔ روزگار بدر رفته در گوشهٔ انزوا بناکامي بسر مي‌بردند) پرداخت - ازانجمله اعتقاد خان را ببحالیِ منصب خوشدل ساخته مبلغی بمدد خرج و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش ننشست - زیاده بچند کروه رفاقت ننموده بدهلي بر گشت و تا زیست منزوي بوده باجل‌طبعي درگذشت - هرچند بسخاوت و جلادت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم‌فرصتیِ دولت خود عالمےرا کامیاب ساخت - با این‌همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند * نکته * دولت مزیل عیب نمي‌باشد * بیت *

* غني از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *

اما پ * که زر نتواند از روی محک بردن سیاهي‌را *

بلکه مُظهر آنست * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *

* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

* اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر * (۳)

پسر میر بهاءالدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن ترجمهٔ قلیج خان عابد خان پیرایهٔ ترقیم یافته - میر بهاءالدین مدتها

---

(۲) نسخهٔ [ا] و قطب‌الملک (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

بجا نشینی بزرگان خود می‌پرداخت - چون انوشه خان والی اورگنج
با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر
باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن
برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سي و یکم جلوس خلدمکان
بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید
و بمرحمت منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني سرمایهٔ
ناموري اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر تلاع وتنبیه
غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعینااتي بدست آورد - و سال چهل و دوم
چون قاضي عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور
رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتري
زمرد میناکار نقش بلند رتبگي درست کرد - و در هنگامی (۲) [که موکب
پادشاهي بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخر النا موسوم شده)
متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد
سوار امتیاز یافته تعین گشته که از کتل انبه‌گهات بتل کوکن (۳) شتافته
ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان
مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده
پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانید
و در جلدوی آن بخطاب بهادري بلندآوازه گشت - و سال چهل و هشتم
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و دوصد سوار چهرهٔ

(۲) در[بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در[بعضی نسخه] بتلکوکن *

کامیابي برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره
و تعاقب زمیندار آنجا (که وادی فرار پیموده بود) خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و دوصد
سوار چهرهٔ بخت را نور آگین ساخت - و پیشتر به تنبیه مقاهیر
مامور شده چون سالم و غانم برگشت سال پنجاه و یکم باضافهٔ سهصد
سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز بر افراشت - و چون همراه
سلطان کام بخش تعین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلدمکان
شنیده بے اطلاع احدے (۲) ازانجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا
نا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزادهٔ مزبور جانب هندوستان
متوجه بود) جدائي گزیده باورنگاباد آمد - و پس ازان (که خلدمنزل
ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه
بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسرواني
بهندوستان بتفویض خدمت فوجداری مرادآباد قامت قابلیت
آراست - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعے بمهم کرد دامن
همت بر کمر عقیدت زد - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر
رسید بوساطت قطب الملک و حسین علي خان دولت ملازمت
دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب
اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشي گری دوم درجهٔ اعتلا
پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبهٔ مالوه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بے اطلاع ازانجا •

دستوري پذيرفت - و چون دران ايام حسين علي خان از دکن روانهٔ بارگاه خلافت شده کسے را نزد خان مذکور (که متصل اجين بگردآوري جمعيت سرگرم بود) پيامهاي لطف آميز رعب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطاني راهيء دارالخلافه شد ازين جهت بپاي عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گرديد درين ضمن (که حسين علي خان بدارالخلافه رسيده محمد فرخ سير را مقيد گردانيد) خان مذکور با جمعيت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفيع الدرجات ببحالي منصب قديم و بخشي‌گريء دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے ميان او و حسين علي خان صحبت برهم شده بنقاض باطن انجاميد - و چون حسين علي خان در اوائل سلطنت فردوس‌آرامگاه بعنوانے (که در احوالش بذوک خامه گذشته) کشته‌گرديد و غيرت‌خان همشيره زاده‌اش طريق گستاخي پيموده جيب زندگي را بچنگ اجل در داد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و يک کرور و پنجاه لک دام بطريق انعام و تسليم تعلقهٔ وزارت و خطاب وزير الممالک بوالا پايهٔ امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و صد و سي و سه هجري رخت زندگاني را ته کرد - اميرے بود شجاعت نشان و سير فکر - رفقا خصوص مغليه را در کارسازيهاي معاملات (که خود هم ميگرفت) رعايت ميکرد - در کم‌فرصتيء ايام وزارت

از نوکران پادشاهي هرکه شکایت بےجاگیري پیش او برد از محال پانبانّي (۲) جاگیر او مقرر کرده چوبدار خود را محصل نموده سند جاگیر تیار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسرش اعتمادالدوله قمرالدین خان است - که ترجمه‌اش علیحده نوکریز خامه شده *

* اخلاص خان اخلاص کیش *

هندو پسرے بود از قوم کهتري بلي (۳) - نام اصلي او دیبي داس نیاکانش قانون گوئي قصبهٔ کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصلهٔ چهل کروه است) داشتند - نام برده از سن صبي بکسب علوم مشغوف بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوتي نسبت شاگردي داشت بوساطت او ملازمت خلدمکان حاصل نموده باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کمے سال بیست و پنجم مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح‌الله خان میربخشي از تغیر یارعلي بیگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف‌الدین واقعه‌نویس کچهري خانسامان و بستر امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر (۴) و سال سي و نهم امین و فوجدار پرگنهٔ اندور از تغیر محمد کاظم شد و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر

---

(۲) در [بعضی نسخه] پانپاني (۳) نسخهٔ [۱] تالي (۴) در [اکثر نسخه] صوبهٔ بدره

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش دستی روح الله خان خانسامان چهرهٔ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنایت نام او بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بے تقصیری پرداخته پروانگی گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی یکهزار سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط بلندمرتبگی گسترد - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقهٔ مذکور پیش میرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمي گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده کنایه میکردند که الحال کشاف و مشکوة درمیان آمد - امور دنیوی موقوف باید داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود درخواست هیچ یکی رد نمیشد - خان مزبور (که در متصدي گري بسختي و دقت زبان زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم نوازی پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان بد نامی تحقیق این امور تبیع نسبت بخود دانسته تکلیف آن باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست ازان کشید - و مستعد خان محمد ساقي (۲) برین کار مقرر گردید - و در

(۲) در [بعضی جا] محمد شافي نوشته ٭

وقت جهاندار شاه ذوالفقارخان دیوانی تن بر تعلقهٔ سابق افزوده
با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامهٔ دار و گیر
بلند شده بود - و بعضے امرا نظر برو نیز داشتند) قطب الملک
و حسین علي خان پاس رابطهٔ قدیم مرعي داشته اورا بوطن خود (که
(۲)
قصبهٔ جانسهته باشد) روانه نمودند - پستر بپادشاه عرض نموده
اسناد بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طلبداشتند - اگرچه
بخاطر وارستگی مزاج بنوکري راضي نبود اما بمبالغهٔ هردو برادر آمده
ملازمت نمود - و بخدمت میر منشي‌گري و تحریر تاریخ متضمن
واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر
بمنصب هفت هزاري ترقي کرد - و در عهد فردوس آرامگاه نیز
بخدمت مذکور مي‌پرداخت - مرد مزاج گرفتهٔ دربار دیده بود
غیر از لباس سفید نمي پوشید - گویند درکم منصبي نیز عمدها
عزت او مي‌کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده
به پادشاهنامه موسوم‌کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشید *

* امین خان دکني *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق
(۳)
فرید برادر دیگر مقدمة الجیش و هراول برادران خود خان‌عالم
و منور خان بود - تلاش و ترددے در خور نام و نشان خانوادهٔ خویش
بسیار نمود - چون روزے چند از حیاتش باقي بود سالم ماند - گویند

(۲) یا جانسهته باشد (۳) در [اکثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر ه

وقتے (که خانعالم و منور خان بمقابلهٔ عظیم‌الشان عنان سبک ساختند)
آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم
روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
(۲)
نگاه کردند بنگلهٔ شاهزاده بنظر درآمد - برگشته با سي سوار پروانه وار
خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقیه ایست از دودهٔ
شجاعت و بردلي مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیر
مباهي ساخت - و پس ازان بفوجداری سرا (که عبارت از کرناتک
(۳)
بیجاپور است - و آن آلکائیست وسیع زر خیز) مامور گردید - و چون
پیوسته بدان سرکار ولایات متصرفهٔ زمینداران متفرق است هر کدام
بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهي ادا مینماید - ازانجمله
میسوریا (که مرزبان سرزنگ پتن است - و آن مملکتیست بجمع افزون
از چهار کرور روپیه - و در دکن هیچ زمیندارے باعتبار ساز و سرانجام
و بسطت ملک و وفور خزائن سهیم و نظیر چه که بعشر عشیر آن
نمیرسد) پیشکشے مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازهٔ زور خویش
قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبي بفوجکشي مي‌انجامد
(۴)
چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجے گران بسرداری دلوا (که
عبارت از بخشي لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقی فریقین

(۲) نسخهٔ [ب] مردانه وار (۳) در [بعضے نسخه] نامور گردید (۴)
نسخهٔ [ب] بسرداري واوای •

و کوششهای مردانهٔ طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلاور پای ثبات افشرده نزدیک بود که نقدجان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسردار (۲)
رسیده بکوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند و دردستها بصري و سرداري بشناختند - پستر بخان مذکور فوجداري کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلي خان دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل یافته هنوز خود در بالکنده محال تیول قدیم خویش بود - که از آمدآمد امیرالامرا حسین علي خان از کوته اندیشي بخویشتن داري زده استقبال را اختی بمکث انداخت - امیرالامرا پس از فراغ جنگ داؤد خان از همراهان خویش اسد علي خان جولاق را (که جد او از ترکان علي مردان خاني بود) بضبط برار فرستاد - و بعد ازان که ملازمت دریافت صوبهٔ مذکور بدو را گذاشت - و چون عوض خان بهادر از حضور بحکومت آنجا تعین گردید خان مزبور بایالت ناندیر شتافت - و از آزوري و بےانصافي باغوای زمینداران پرگنهٔ (۳)
بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندهاتا (که پدرش کانهوجي سرکیا از مرهتهای پنجهزاري بود - و در عهد خلدمکان مصدر کارها

(۲) یا بکوعدم باشد　(۳) نسخهٔ [ب] ماندها نام که ۰

شده) پرخاش بیجا سرکرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر مالش جگپت یلمه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بومي دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که مکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهی دیگر (که یاور اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح مرهته قرار یافته نیل این بدنامي بر ناصیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبی حکام و مرزبان چوتهه متعذر الوصول باشد امیر الامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائی اشقیا هم از برخی جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشت و خواند امیر الامرا تن باین عار و ننگ نداد ودر ادای چوتهه تهاون صریح بکار برد - آن صوبه از تغییر او بمیرزا علي یوسف خاني (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالی واقع شده بود) بتقریب شادی صبیهٔ خود بدالکنده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگپت بوسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاري خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که درین انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بهروزش سپري شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

بباد داده آخرها رهائي يافته ببالكنده نشست - پس ازان سيد عالم‌علي خان بهادر در ايام صاحب‌اختياري دكن مجددا اورا ببحالي صوبهٔ ناندير مستمال ساخته در جنگي (كه با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسرداري دست راست تعين فرمود - آن نابكار تيره روزگار بخلاف سپاهي پيشگان و نام آوران دست بكار نبرده تماشائي گرديد و خط بطلان بر كارنامهاي نياگان خويش كشيد - اگرچه بعد فتح فتح‌جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در ديدها نماند - در همان ايام (كه عوض‌خان بهادر بنابر شلتاقش در مقدمهٔ بازگردانيد برار دل پري داشت (۲)) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خويشگي‌را بجايش نصب نمود - او بمجرد استماع اين‌خبر نزد نواب فتح‌جنگ (كه دران وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما روي نيافت - برگشته بقصبهٔ پربني (۳) محال جاگير خود (كه دوازده كروهي پتهري سمت) آمده فروكش نمود - و در محلات مشروط ناندير مزاحم عمل (۴) گرديد - هرچند خان منصوب در اصلاح كوشيد از جهالت و ناداني براه نيامد - و آخر كار خود را در قيد او داده مدتے زنداني ماند - چون پسرش مقرب خان (كه در احوالش نيز اشعارے باين سرگذشت رفته) بنوكري سرفراز گرديد باستشفاع او رهائي يافته ديهات پنجاه هزار روپيه از بالكنده باخراجات او مقرر شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] دل بري داشت (۳) نسخهٔ [ب] پرمني (۴) در [بعضي نسخه] عامل ٭

و مدتے دست نگر پسر بسر بردہ چون از دست او بجان آمدہ بود
در سال ششم محمد شاهي خود را بخجستہ بنیاد رسانیدہ دست
التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بہادر زدہ ببحالی جاگیر
و منصب امیدواریہا اندوخت - درین اثنا آصف جاہ از هندوستان
قدوم فرمود - و جنگ مبارزخان درمیان آمد - باقتضای وقت استمالت
تازہ یافتہ کمر رفاقت بمیان عزیمت بربست - و بتہیۂ سرانجام
روزے چند در شہر ماندہ برآمد - چون از ادبار زدگي و ذلت کشي
پی در پی عقل و هوش باختہ مسخ شدہ بود از خام خیالي ورق
برگرداندہ راہ برگردانید - وبایلغار و شبگیر بمبارزخان (کہ مخفي وپنہان
سلسلۂ جنبان عہد و پیمان شدہ بود) در پیوست - روز جنگ بے آنکہ
تلاش و ترددے ازو سر زند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحۂ
روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک في سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین
و مائة و الف *

* امین الدولہ امین الدین خان بہادر سنبهلی *

از شیخ زادهای قصبۂ مذکور است - کہ از دارالخلافہ شرقی
شمالي واقع شدہ - نسبتش بہ تمیم انصاري میرسد - خان مذکور آغاز
ملازم پیشگي بنوکری جهاندار شاہ عز افتخار (۲) اندوخت - و در عہد
محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عہد فردوس آرامگاہ
پیش آمد نمودہ بپایۂ میر توزکي مرتقي شد - و رفتہ رفتہ بمنصب

---

(۲) در[بعضی نسخہ] عز و افتخار *

چهار هزاري و پستر بپایهٔ شش هزاري شش هزار سوار و خطاب امین‌الدوله و عطای محال سنبهل بکامل (۲) سه لک روپیه در تیول لوای ناموري برافراخت - مشغوف یار باشي و عیش پرستي بود - در همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانهٔ ملک عدم گشت عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - ا پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشانے داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر است - اواخر عهد خلدمکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدین خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیگری احدیان مرتقي گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ بمهم کرد تعین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد کشته شدن حسین‌علي خان (که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق مردم بارهه بر لشکر پادشاهي هجوم آورد) نام برده آثار دلاوري بظهور رسانیده پستر بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري دوم از گذاشتن پدر خود و داروغگي غسل خانه ضمیمهٔ تعلق احدیان مدارج ترقي پیمود - و چون پدرش بدار القرار شتافت اگرچه برای وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب حضور گردید او باضافهٔ منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندي

(۲) در [بعض نسخه] بکابل *

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود
کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریبی بدکن معاودت
نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سي و هفت
هجري بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار
در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو
مرهته در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندوران هریکے با فوج
علیحده تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهیله (که
آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - اما برغم
عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت
پادشاهي آورد - و دفعهٔ سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت
باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار بارادهٔ مقابلهٔ احمد شاه
دراني (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه
مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا باو رسید
و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجري بدار
باقي پیوست - فراغت دوست بود - و بحسن خلق و شیوهٔ تواضع
و فیض رساني نامے بنیکي بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید
روادار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي
بتصرف آمده بود) قیمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانید
و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایام (که آصف جاه بدارالخلافه میرفت) نظر
بکلان سالی او با وصف وزیر بودن برای خدمت او بر می‌خاست
بعد درگذشتن او پسرش میرمنو چابک دستی بکار برده با چند هزار
سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمی از میدان برداشت که راه
وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند
مخاطب شده صوبه‌دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و
یکصد و شصت و دو هجری (که شاه درانی از کابل متصل لاهور وارد
شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادرشاه
از سیالکوت و گجرات و اورنگ‌آباد و پرسرور (۲) چهار محال (۳) پیشکش خود
مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۶۵) یکهزار و یکصد و شصت
و پنج هجری باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بنفاق
آدینه بیگ خان و کورامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمت
پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود
معین الملک سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری
روزے بشکار رفت - و طعام خورده درد احشا بهم‌رسید - از اسپ فرود
آمده خواست قي کند - نشد - و دست هم اجابت نکردید - ناگاه
جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بنام پسرش (که دوساله
بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستولي بر مهمات
بود - ازین جهت رفقا متنفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخهٔ [ب] از ننهه و سند و سیالکوت (۳) نسخهٔ [ا] بر سرور *

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعني مادر طفل مزبور عاید
شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را
قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه
سپاه پاي استقامت او از جا رفت - و کار ببیگم رجوع گرفت - پس
ازان میرزا جان نامي جماعه‌دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح
منجر شد - بستر عمادالملک بر لاهور دویده بیگم را بقید آورد
چنانچه در احوال عمادالملک مفصل پیرایهٔ نگارش پذیرفته - و پسر
دیگر اعتمادالدوله انتظام‌الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه
بتعلقهٔ وزارت از تغیر صفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۶۷) هزار
و یکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گردید
و یکے از پسرانش فخرالدوله است - که یک سال قبل از تحریر
وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه مي‌گذراند - بحال
محرر این اوراق مهرباني دارد - دیگر اخلاف هم ازو باقي مانده *

* امیرالامرا غازي‌الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام‌الملک آصف جاه و برادر اعیاني ناصر جنگ است
نام اصلي او میر محمد پناه - پیوند خویشي با قمرالدین خان وزیر
داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس‌آرامگاه گذاشت - درانجا
نشو و نما یافته ابتدا ببخشي‌گري احدیان سرفرازي پذیرفت - و در
سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش
بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشیگري سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقهٔ مزبور بپایهٔ بلند رتبگي بر آمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میر بخشي بود - پستر تعلقهٔ مرقوم و خطاب امیر الامرائي بنام او قرار یافت پس از شهادت ناصرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلچی شاه دراني رسیده بود) صفدر جنگ ماهار راو هولکر را حسب ایمای پادشاه بوعدهٔ مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهای شاه را قبول نموده ایلچي را رخصت نمود . صفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضي ساخت که صوبه داري دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از تقاضای زر موعوده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه‌داري دکن و خطاب نظام‌الملک سر عزت برافراخت - پستر سند صوبهٔ خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها در عین برسات گل ولای صوبهٔ مالوه طی کرده وارد بلدهٔ برهان‌پور گردید - پستر باورنگ‌آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قي کرد) مطابق سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بملک بقا پیوست استعداد علمي داشت - و آخرها همتی در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازي‌الدین خان ثالث است - که خطاب عمادالملک یافته و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج (۲) میرسد - وطن اصلي بزرگانش (۲) میرپور (۳) سرکار خیرآباد (۴) اوده است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادي زبان زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدمکان بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدي سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادي‌آباد ماندو و صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام‌الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده موافقت او گزید - چون مرد سپاهي کار دیده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي و خطاب خاني و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداري نبي نگر (۵) عرف آتنور توال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري آن امیر بے نظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم قلي خان قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب‌الدین علي خان پنکوري بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام‌برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ‌الدین خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاکانش (۴) در [بعضی نسخه] راهر پور یا رامهر پور (۵) در [بعضی نسخه] بنی‌نگر عرف آتنور *

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته ترددی نمایان بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره رایت اعتبار برافراخت و گاهی بفوجداری گلشن آباد و لختی به نیابت خاندیس و چندے بخدمت فوجداری سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل ناصرجنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد شد - و در عمل مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندی پذیرفت - و در عمل صلابت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار سربلندگشته بخطاب امام‌جنگ مخاطب شده در جنگے (که وقت دیوانی راجه رگهناتهه داس با مرهته رو داد) سرکردگی مثل هراولی داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقرهٔ

قلیلے مطابق سنه (۱۱٦٦) هزار و یکصد و شصت و شش هجری پا بعدم سرا گذاشت - مرد جری بود - در گفتگو بے‌باک - مناسبت بمذکورات علمی هم داشت - سالے (که بابو نایک نام سردار مرهته جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرنانک حیدرآباد بآن سمت شتافت) او با فوجے از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق انورالدین خان تعلقه دار کرنانک مذکور و عبدالنبی‌خان فوجدار کرپه و بهادرخان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه تاختن او بر فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمے (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر برنخاست) زبان‌زد خاص و عام است - دو پسر
ازو باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت
داشت - در جواني درگذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر
خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله
آصف جاه است - و بمنصب پنج‌هزاري پنج هزارسوار و علم و نقاره
و دیوانداري محال یلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق
کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش
خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیش‌گاه
فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اوده مامور گردید - و به تنبیه مفسدان
آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و
پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکومک علي وردي خان ناظم
صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد
پتنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس وچناده باومرحمت شد - چون
ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفي کومک رسانید
او بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه
و شش هجري حسب الطلب بحضور آمده بانضمام داروغگي توپخانه
چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجري صوبهٔ اله‌آباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه دراني از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته نبرد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه دراني معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردوس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر پري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلی (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضای اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدهٔ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد ازانجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقهٔ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم‌رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیما گشته نایب صوبهٔ

اوده گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ
افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل
جات برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست
فاحش یافته سنه (١١٦٣) هزار و یکصد و شصت و سه هجري
بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ آله آباد
و اوده گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ
فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي‌اپا
سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت
مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت
بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه‌ایست از کوه
کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ
صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه دراني از لاهور
بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ
زر خطیر همراه گرفته سنه (١١٦٥) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري
بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
سلطنت بود) با قلندر خان ایلچي شاه دراني دار و مدار کرده اورا
برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای
مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانه‌اش وارد گشته بود اورا ازهم
گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه
بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده روزے چند خانه‌نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید بے رخصت برآمده بر دو کروهی بلدهٔ مزبور توقف گزید - و هر روز فساد در قدکشیدن بود - تا آنکه صفدرجنگ شاهزادهٔ جعلي را بتوزکي برداشت - و احمد شاه تعلقهٔ وزارت از تغیر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عمادالملک بمحاربهٔ صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ درمیان بود - آخر بوساطت انتظام‌الدوله بقرار بحالی صوبهٔ الهآباد و اوده صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقهٔ خود عازم گردیده هفدهم ذي‌الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري درگذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید محمد - درحین حیات پدر بخطاب خاني و اسم صلابت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون ناصر جنگ شهید برای دفع فتنهٔ مظفرجنگ متصل بندر پهلچري شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افاغنه کشته شد ازانجا (که او نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) برمسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگهناتهه داس (که مدار مهمات او بود) (٢) جمعے از کلاه پوشان فرانسیس را (که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهي نموده رفیق ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (١١٦٤) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (٣) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (٤) اما مرهته بدستاویز اسناد او اکثر ملک خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته‌بنیاد کشیده گرفت کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام‌الدوله آصف‌جاه (که از سابق بنام‌ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت ناچار اورا بکنجے برنشاند - و در حبس‌گاه مطابق سنه (١١٧٧) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که نگهبانانش کشتند •

(٢) نسخهٔ [ب] فراسیس (٣) در [بعضے نسخه] سال دوم آن که (٤) در [بعضے نسخه] در گذشت •

* اسمٰعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغهٔ جماعه داري میگذرانید - صبیهٔ او بسرمست خان منسوب بود - و او پسر عظمت خان است - که در جنگ سید دلاور علي خان (۲) در بروی فیل عضدالدوله عوض خان پیاده شده جان‌نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبهٔ جاگیر داري مرتقي گشتند - اسمٰعیل خان با هزار سوار بشیوهٔ ارثي در سرکار صلابت‌جنگ و نظام‌الدوله آصف‌جاه نوکر بود - چون طالعش عروجے داشت رفته رفته بنیابت نظامت و متصدي‌گری محالات صوبهٔ برار (۳) چهرهٔ عزت برافروخت - چون با جانوجي بهوسله (که دران وقت تعلقه دار صوبهٔ مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت داشت بکچ‌دار و مریز نقش عمل داري را درست ساخت - و مدتها راتق و فاتق مهمات آنجا ماند - آخرها بنابر اعتیاد (۴) بمکیفات دماغش از کار رفته آثار خود سري بعرصهٔ ظهور در آورد - و این معني باعث وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود و سالے (که جهت تنبیه پسران رگهوجي بهوسله سمت ناگپور نهضت نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین باذل مکان را توطیهٔ اصلاح شمرده خود را با جمعیت قلیل متصل لشکرش رسانید التفات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخهٔ [ب] عوث خان (۳) در [بعضی جا] بهونسله نوشته (۴) نسخهٔ [ب] ازدیاد مکیفات ●

خود برگردد - درین ضمن فوجی (که بر سر او تعین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سي چهل سوارے (که دران وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بمیدان نبرد تاخته صفوف برقندازان را برهم زده درمیان فوج سواران درآمد - بهر که میرسید شمشیرے حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ درافتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان‌آفرین سپرد - پسرانش (۲) صلابت خان و بهلول خان مورد ترحم شده محال بالاپور و بدنیره بي‌بي و کرنج کانون صوبهٔ برار بجاگیر یافتند - و با جمعیت بنوکري مي پردازند *

* حرف الباء *

* بیرام خان خانخانان *

بچند واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعاظم طوائف ترکمان قراقوئیلو ست) میرسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهان‌شاه (که بسلطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علي شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تاحال آن ولایت بقلمرو علي‌شکر مشهور است پسرش (۳) پیر علي بیگ در زمان حسن پادشاه آق قوئیلو (که باستیصال

---

(۲) در [بعضي نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخهٔ [ب] میر علي بیگ *

قراقوئیلو پرداخت) بحصار شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا
روزے چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده
منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا
کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمٰعیل صفوي
از عراق بر آمده در بدخشان سکونت گرفت - و ازانجا نزد امیر خسرو
شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علي
بیگ (که پدر بیرام خان باشد) ملازم بابر پادشاه گردید - بیرام خان
در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم
مي‌نمود - در شانزده سالگي بخدمت جنت آشیاني آمده روز بروز
در ظل عنایت تربیت مي یافت - تا بسعادت قرب و مصاحبت
و امارت رسید - و در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جان‌سپاریها کرده سنبل(۲)رویه
افتاد - و براجه مترسین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود)
در قصبهٔ لکهنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت
در راه مالوه بار پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جاب
خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریبي برزبانش گذشت - هر که
اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است
هرکه اخلاص دارد خطا نخواهدکرد - و از نزدیک برهان‌پور بهزار گونه
بیقراري باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات
راهي شد - در راه ایلچي شیر خان (که از گجرات مي‌آمد) آگاه گشته

---

(۲) در [بعضے نسخه] سنبهل *

کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت وجثه نمودے داشت) (۲) همراه گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتي و جوان‌مردي بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را از ناشناسي از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام‌خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمي‌سازد - سلطان محمود گجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد و ازانجا بولایت هردوار شتافته بعزم ملازمت جنت آشیاني رهگرای ولایت سندهه گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در وقتي [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون (که بر کنار آب سندهه واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش (۳) بر جنگ‌گاه افتاد - که فوج پادشاهي با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبي ست - و چون ظاهر شد که بیرام‌خان است غریو از مردم

---

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش *

برخاست - و در سفر عراق عمدهٔ ملازمان وفاکیش بود - شاه ایران هم
اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه
عالي قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیاني گاهی بزم جشنی ترتیب
میفرمود وگاهی طرح شکارے مي انداخت روزے (که صحبت چوگان بازي
و قبق اندازي بود) اورا بخطاب خاني سرفراز کرد - بعد معاودت از
عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنیان همایوني نزد
میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که
نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم
بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش
آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد -درانوقت هر دو منشور
گذرانید - و چون جنت آشیاني بعد فتح قندهار (که بموجب وعدهٔ شاه
بقزلباشیه سپرده) ارادهٔ تسخیرکابل مصمم کردند مأمنی برای اهل وعیال
ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا ازانها گرفته حوالهٔ بیرام خان نمودند
و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوي طرفین است - باز حواله
کردیم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعضی فتنه سازان از
جانب بیرام خان سخنان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار
آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد
نوازش شد - و در یساق هندوستان عمدهٔ جمیع سرداران و پیش قدمان
معرکه او بوده به نیروي شهامت و جسارت فتحهای نمایان کرد
خصوص در جنگ ماچهیواره - که بسرداري خود بمردم قلیل با افاغنهٔ

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغیره پرگنات جاگیر یافته بخطابهای عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند) اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتالیقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سور , انتظام مهام صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر روز جمعه (که عرش‌آشیانی در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای او تفویض یافت و بخطاب والای خانخانان کوس‌ناموري بلندآوازه ساخته درمخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج با سلیمه سلطان بیگم (که جنت آشیاني در حیات خود با بیرام خان نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیهٔ میرزا نورالدین محمد و خواهرزادهٔ جنت‌آشیاني ست میرزا پسر علاؤالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجه‌زادهٔ چغانیان (۲) شهرت دارد - و نبیره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ایشان بیواسطه فرزند خواجه علاؤالدین - که خلیفهٔ خواجه نقشبند اند - صبیهٔ شه بیگم دختر علي شکر بیگ جد سیوم بیرام‌خان (که در خانهٔ سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ این نسبت گیتي ستاني دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] جغائیان *

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون داشته مخفي تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * * شعر *

* کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام *
* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش‌آشیاني بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیري فوت کرد *

سبحان الله باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائي و معامله داني و وفور اخلاص و عقیدت امورے چند از نیرنگیِ تقدیر بر لوحهٔ ظهور نقش‌بست - که مزاج عرش‌آشیاني ازان بزرگ منش منحرف گشت - و في الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان‌بیني و خود غرضي یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را بر گردانیدند - و خوشامد سازان خانه برانداز طبع آن امیر کهن سال را از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه روزے بیرام خان بکشتي سیر دریای جون میکرد - یکے از فیلان پادشاهي از جوش مستي بآب درآمده بطرف کشتي دوید - اگرچه فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمے که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند او حفظ تورہ نکرده فیلبان را گردن‌زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه بر آشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش‌آشیاني از آگره ببهانهٔ

شکار روانۀ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطلب امرا احکام فرستادند و شهاب‌الدین احمدخان باستصواب ماهم انگه بتمشیت مهمات ملکي مامور شد - خانخانان میخواست خودرا بملازمت رساند - عرش‌آشیاني پیغام فرستادند که درین‌مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیاید - برخے برانند که پادشاه بعزیمت صرف شکار بر آمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم‌انگه بشوق ملازمت مریم‌مکاني ارخاي عنان بدهلي نمود - هیچ از جانب بیرام‌خان غبارے برحاشیۀ خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخنے (که موجب بے‌التفاتي شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم‌خان و مادرش ماهم انگه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهي منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائي نمي‌یافت - لیکن چون گفته اند * * شعر *

* هرچند باغیار عنایت نظرے هست *
* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن‌نشین ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادي خود اثاثۀ سلطنت را بالامرای عمده روانۀ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آوازۀ فوج

پادشاهي بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهي ازو جدا شدند
او هم تمن توغ و علم و نقاره و ساير ادوات امارت مصحوب حسين قلي
بيگ همشير زادهٔ خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد تعاقب (۲)
شده بودند) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - براى چه
تصديع ميکشيد - مرا از مدتها زيارت عتبات عاليات نصب العين همت
بود - الحال سر رشتهٔ روائى مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نيز
برگشتند - چون راى مالديو راجهٔ جودهپور سر راه گجرات بود و با خان
نزاع داشت از ناگور به بيکانير شتافت - و راى کليان مل زميندار آنجا
بقدم اخلاص پيش آمده لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - درين اثنا
شهرت يافت که ملا پير محمد از گجرات رسيده بتعاقب مامور
شد - فتنه انگيزان مزاج بيرام خان بر شورانيدند - و تواي مخالفت
داده بپنجاب عنان تاب ساختند - و باز بفريب کلپتره سرايان
تيره بخت پرده از روى کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در
جمع مردم کوشيده بامراى اطراف نوشت - که ارادهٔ سفر حجاز
داشتم - ليکن چون معلوم شد (که ماهم انگه و غيره مزاج پادشاهي را
منحرف ساخته آوارگى مرا بخود نسبت ميدهند) لهذا بخاطر
رسيد که يک دفعه سزاى بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم
و ملا پير محمد شرواني را (که درينولا علم و نقاره يافته متعهد
اخراج من گشته) در يابم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نامزد شده بودند *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان باعلان رسید عرش آشیانی اتکه خان را مثقلا ساخته خود هم متعاقب از دهلی برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن اتکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد محاربهٔ (۲) سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائی ست مستحکم درکوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنیس (۳) پناه جست - چون میمنت وصول موکب اکبری بنواحی کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلایر از لشکر پادشاهی کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمیٔرزد که باعث خون این قسم جماعه شوم - بتاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیانی منعم خان را با امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعهد درست طمانینت افزای خاطر بیرام خان شده بملازمت بیارند - در ماه محرم سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت سال پنجم خانخانان بحوالی اندر رسید - جمیع امرا پذیرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد رو پاک در گردن انداخته سر بپای پادشاهی گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیانی

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

از کمال رأفت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره (که در بر داشتند) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون بشهر پتن متعلقهٔ گجرات (که پیش ازین بنهرواله موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی خان فولادي حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند ازان جمله مبارک خان لوحاني (که پدر او در جنگ ماچهیواره بقتل رسیده بود) انتقامے بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دخترے که ازو بود همراه قافلهٔ بیرام خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین رهگذر هم افغانان شورشے داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور بیرام خان بسیر کولابے (که سیرگاه آن شهراست - و بسهس لنگ شهرت دارد - چه هزار بتخانه دو رویهٔ آن حوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتي آن جاهل چنان وا نمود که برای دیدن آمده وقت ملاقات خنجرے حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت کلمهٔ (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهار شنبه بنیت شهادت ازسالها ناغه نمي کرد - چنانچه در زمان استقلال یکے ازسادات ساده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه

غمخواري ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودي *

القصه از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت

و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعی از فقرا قالب خونین اورا

برداشته حوالی مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک

سپردند - و بعد ازان بسعي حسین قلي خان خانجهان بمشهد (۲)

مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاریخ این واقعه

گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتی در خواب دریافته

گفته بود * * بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *

* در راه شد از شهادتش کار تمام *

* در واقعه هاتفی پی تاریخش *

* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵)

نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار

درست سلیقه بود - تصائد غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد (۳)

و آنهارا جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانی (که بیرام خان درقندهار

بود) جنت آشیاني این رباعي نوشتند * * رباعي *

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علي خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد غرا دارد - و در اشعار اوستادان دخلهای بجا ه

* ای آنکه انیس خاطر محزونی *
* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *
* بی یاد تو من نیم زمانی هرگز *
* اما تو بیاد من محزون چونی *

* بیرام خان در جواب نوشت *　　* رباعي *

* ای آنکه بذات سایهٔ بیچونی *
* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
* چون میدانی که بیتو چون میگذرد *
* چون می پرسي که در فراقم چونی *

گویند شبی همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلتی دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانی زبان باید کرد - دریں فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفهٔ او بداهة خوش آمد تحسین نمودند (۲) *

صاحب طبقات اکبري نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان بیرام خان بمنصب پنجهزاري رسیده صاحب علم و نقاره شدند حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرمودند *

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر
بر اسباب ظاهر حقے عظیم برین خانوادهٔ عالیهٔ تیموریه ثابت کرد
درچنین تخالل ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامے نگرفته بود
که از میان رفت . و پادشاهزاده خوردسال ناتجربه کار - سوای پنجاب
تمام ملک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی
سلطنت لوای انا ولاغیري مي افراشتند - و درهرگوشه وکنار واقعه طلبان
طبل مخالفت مي زدند - امرای چغتیه (که دلده اقامت هندوستان
نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان قابو یافته در کابل
خطبهٔ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن
تدبیر صایبه و فکر رضیهٔ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را
استقرارے بهمرسید - عرش آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع
مهام مفوض بدو داشته قمهما ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار
باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم
نترسد - واین مصرع خواند * 　　　　* مصرع *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده ترشد خار خار حسد
در دلها شکست - ناتوان بینان حسد پیشه (۲) به شقیقه سازي و نمامي
دروغ و راست را باهم مي بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج
پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

---

(۲) نسخهٔ [ج] نفاق پیشه *

خود دیگرے را بچشم اعتبار نیاوردہ اعتنا بشان آنها نمی‌کرد
اما بدمظنگي و توهم بخود راه دادہ بود - که زود از جا در می‌آمد
پس از برهمزدگي هم خانخانان اصلا ارادهٔ بغي نداشت - بمجرد
ابلاغ پیغام پادشاهي (که میر عبداللطیف قزویني آورد) اثاثه و اسباب
امارت بحضور فرستادہ ارادهٔ سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین
نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راه نوشتند - که نگذارند بسلامت
بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمے (که در هیچ مرتبه
نبودند) برانداختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابي نازش
نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواري برآرند (۲) - مردن
بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار
و نکال او گردید * نکته * آدمي‌را خویشتن بیني وحب جاه بروز بد
مي‌نشاند - و در مهالک و آفات مي‌اندازد - ازین‌است که حب دنیا
راس الخطایا ست * * بیت *

* آفت سر و برگ هوس‌آرائی جاه است *
* سر باختن شمع ز سامان کلاه است *

* بهادر خان شیباني *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلي‌خان - و از امرای
پنجهزاری اکبري ست - در وقت نهضت الویهٔ همایوني بتسخیر
هندوستان زمین‌داور بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسرشتي

---

(۲) در[بعضی نسخه] برانند *

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اوباش واقعه طلب گرد آورده آمادهٔ جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتی (که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه می پرداخت) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجی شد - و حسب طلب او فوجی از قزلباش رسیده ناگهانی بر سر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کارے نساخت - رو بگریز آورد - چون نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتے (که عرش آشیانی بمحاصرهٔ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلی خان برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیارے از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اورا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطهٔ تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر خان در دهلی بحضور رسیده بصوابدید ماهم انگه منصب بزرگ وکالت حوالهٔ او شد - چندروزے نکشید که اتاوه به تیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت ورزید) اورا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرهار فرستاد - که ازان راه بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیانی فوجی بسرداری میر معز الملک مشهدی تعین کرد - هرچند بهادر خان

در عجز زد و گفت مادرم با ابراهیم خان اوزبک بحضور شتافته عفو تقصیرات من و برادرم شد میر معز الملک قبول ننموده بجنگ درآمد - اگرچه سکندرخان (که با او همداستان بود) رو بفرار گذاشت اما بهادر خان بر قول میر معزالملک ریخت - شاه بداغ خان (که از امرای سپاهي منش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت رو آورد چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافي این حرکت در تراخي افتاد - و ازانجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا الویهٔ پادشاهي درین ضلع ظلال افگن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که عرش‌آشیاني بسیر قلعهٔ چناده (۲) توجه فرمود علي قلي خان مساهله نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب درآمده برسر او ایلغار نمود - و باشرف خان (که در جونپور بود) حکم رفت - که مادرش را مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهي یافته بتعجیل تمام برسر جونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونپور و بنارس را یغمائي کرده تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب صفح جرائم خانزمان و بعجز و ضعیف‌نالي منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار هجري همراه برادر از کمال بے آزرمي و ناحق شناسي با عرش‌آشیاني عرصهٔ مبارزت پیمود - چون باباخان قاقشال بر فوج

(۲) یا بسوی *

خانزمان حمله برو بهادر خان مقابل گشته اورا برداشت - ناگاه اسپش تیر خورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهدهٔ این حال متفرق گشتند - دلاوران فوج فیروزي بر سرش هجوم آوردند - وزیر جمیل بیگ (۲) (که متصدي منصبدار آن وقت بود) از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا دیگرے باو رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاني فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه و فساد شدید - گفت الحمدلله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی خود مجزوم نبود - والا حرف ندامتے بر زبانش میگذشت - بالحاح دولت خواهان درهمان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت این مطلع ازوست * بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *
* گویا بمن خسته ره جنگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند بسجاول خان مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه بر گرفت مشار الیه را (که از امرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چندے

(۲) نسخهٔ [ج] وزیر بیگ •

(۲)
ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج‌کشي نمود - او پناه براجهٔ دونگر پور برد - آخر سلیم شاه اورا بعهد و پیمان پیش خود طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان در زمان عدلي بتازگي حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعي درگذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطهٔ تصرف در آورده فوجي بر سر گدهه (که ملکیست وسیع) کشید - و از راني درگاوتي (که ریاست آن ولایت مي‌نمود) شکست یافته بتلافيِ آن نپرداخت - و مشغول بعیش و عشرت شد - و بنای دولت خود را بر آب و باد گذاشت یعني بمرتبهٔ شیفتهٔ باده پیمائي و نغمه آرائي گردید که شب از روز نشناخته غیر ازین در امر بهیچ کارے نمي‌پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدرے معین و زمانے مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرمووده‌اند - و بنغمه دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوي بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامي را که بدل ندارد

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناخوش برخاسته *

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ متي (۲) نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتي - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر دو کروهی سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسے اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بردند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در[بعضے نسخه] روپ منې - یا روپ بتي باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجست و جوی روپامتي (که زخم کاري داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکامی بازبهادر مردانه درکشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شرواني تفویض یافت باز بهادر (که درجنگلهای مابین خاندیس و مالوه (۲) آواره میگشت) فوجی فراهم آورده بآویزش درآمد - بتازگي از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاگده با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فراوان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نربده مي گذشت - از اسپ جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیردار مالوه دل از دست داده باگره رفتند - بازبهادر بفراغ خاطر مجددا مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبري بود) با جمعی از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - بازبهادر پیش از وصول جنود پادشاهي پای ثبات بلغزش داده رو بفرار آورد - و از رعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه نزد بهرجي زمیندار بگلانه رفت - و ازانجا درگجرات بچنگیزخان و شیرخان

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگلهای خاندیس و مالوه *

گجراتي توسل جست - و پس ازان بنظام الملک دکني رو آورد
و همه جا خسران زده گشته برانا اودي سنگهه پناه برد - و در سال
پانزدهم عرش آشياني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنويد
عواطف اميد وار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري
سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رسيد
باز بهادر و روپ متي هر دو بر پشتهٔ (که در حاق وسط تالاب اجين
افتاده) آسوده اند *

* بابا خان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد امراي قاقشاليه در عهد عرش آشياني
او بود - در جنگ خانزمان دستبردے نمايان و سبقتے شايان بکار
برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستين يورش
گجرات شهباز خان مير توزک در ترتيب يسل اهتمام مي نمود
آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار باو درافتاده بدرشتي
پيش آمد - پادشاه بجهت تاديب او و اصلاح ساير بيراه روان سياست
عظيم فرمود - و در همان ايام به نيکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي
گرديد - پس از کشايش بنگاله (که سرکار گهوراگهات در تيول قاقشالان
مقرر شد) بعد فوت مجنون خان قاقشال اگرچه سري بنام پسرش جباري
بيگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال آن طايفه بوده) بازگرديد
چون در ترويج و رواني آئين داغ از پيشگاه خلافت قدغنها بکار رفت
متصديان سخت گير دکان طمع و آز بر چيده از بے پروائي و اغماض

سردار تابین باشیها را (۲) بقیمت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپیه بطریق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلا او بتدارک نپرداخت - چون بهمین دواعي در سال بیست وچهارم معصوم خان کابلي با چندے از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میجست) با برخے جاگیرداران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باتفاق خالدي (۳) خان سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتي شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بافواج پادشاهي زد و خورد نموده هر مرتبه بناکامي درآمد - تا آنکه بعجز گرائیده زینهاري گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبهٔ بهار مي شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتنان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبهٔ بهار برآمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده تباه کاریرا از سرگرفتند و آخرکار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در تانده محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختے زمانه بکامیابي برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

---

(۲) در [اکثر نسخه] تابین باشیها را قیمهٔ سرمورے (۳) در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] خالدین خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال در عین چیره دستي به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز دو سیر گوشت دران ریش گاه نهاده طعمهٔ جانور ساختی - و میگفت که نمک حرامي مرا بدین تباه حالي نشانده - و درهمین حالت در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشي ست که چندے عمل‌گذار سرکار ترهت بود سال بیست و پنجم جلوس عرش‌آشیاني (که امرای بهار گرد ناسپاسي بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختي مال خالصهٔ پادشاهي را صرف سپاه نموده علم‌بغي برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرد گویند این بیت در سکه قرار داده بود * 　　* بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *
* پسر سلطان پدر سلطان زهے سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفتهٔ معصوم خان کابلي رفت (که آن شوریده مغز را باندرز ره گرای یک‌جهتي گرداند) او از بے آزرمي پدر را بزندان فرستاد پدر باندک زمانے بسرداری او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر بر پتنه رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستي افتاد بهادر در ایام هنگامه پردازی اهل طغیان از حوالی ترهت برآمده بسیارے معموره بر گرفت - و سرکار حاجي‌پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان فوجی را بر سر او فرستاد - و چپقلش نمایان رو داد - و دران آشوبگاه پیمانهٔ هستی او سال بیست و پنجم اکبري مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري لبریز گردید *

* باقي محمد خان *

کوکهٔ عرش آشیاني و برادر کلان ادهم خان است - مادرش ماهم انگه - که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده - در ایامی (که عنان رتق و فتق مقدمات سلطنت باختیار او بود) شادی کدخدائی خان مذکور شروع نمود - پادشاه بنابر خاطرداشت او دران عشرتخانه تشریف بردند - خان مزبور بپایهٔ سه هزاري رسید - از تاریخ شیخ عبدالقادر بداوني معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت گدهه‌کتنگه (که بجاگیر خان مزبور مقرر بود) داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* پاینده خان مغل *

برادر زادهٔ حاجي محمد خان کوکي پسر بابا قشقه برادر کوکي‌ست - که از امرای عظام فردوس مکاني بوده - حاجي محمد در اکثر یورشها با رکاب همایوني شرف اختصاص داشت - در مهم بنگاله بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح صوبهٔ مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت و شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را برین پاه آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهي رو نمود پادشاه از نواح ٹٹهه و بهکر شده کارے نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بنابر نفاق میرزا عسکري پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجي محمد از میرزا عسکري جدا شده بموکب همایوني پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطاني مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشي او سمت ظهور یافت او را (۲) با برادرش شاه محمد (که در بدآموزي و بےاندامي استاد بود) گرفته عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجي محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگارے مي‌باید - روز قبق اندازي او قبق زد - و از پادشاه جلدو گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبري همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهي ادهم خان بنابر فتح مالوه تعین گردید - و سال نوزدهم بهمراهي منعم خان خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست (۳) و دوم بهمراهي راجه بهگونت داس به تنبیه رانا پرتاب دستوري

---

(۲) نسخه [ب] سال (۳) نسخه [ب] بهگوانداس *

یافت - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتي رداد) سردار هراول بود - سال سي و دوم اقطاع در گهورا گهات یافته بدان صوب مرخص گردید *

* پیشرو خان *

مهتر سعادت نام از غلامان جنت آشیاني ست - که شاه طهماسپ دارای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در خدمت آن پادشاه گذرانده - و پس از ارتحال آن مغفور درخدمت عرش آشیاني بکارها پرداختي - سال نوزدهم پادشاه او را بنابر گذارش بعضی مراتب بامرا بصوب بنگاله تعین نمودند - چون عجلت لازمهٔ این کار بود او کشتي سوار بر راه دریای گنگ روانه گردید - و پس از رصول بحدود تعلقهٔ گجپتي (۲) (که از زمیندارن نامور صوبهٔ بهار بود) بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور (که محکم ترین ماوای گجپتي بود) بتسخیر درآمد و او کنج نشین زاریهٔ خمول شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیه رستگاري بخشید گویند مردم بسیارے (که بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند) اکثرے را روانهٔ نیستي سرا گردانید - خان مذکور را نیز بهمین ارادہ حوالهٔ کسی نمود - داش یاري نکرد - بدیگرے سپرد - او هر چند صرف قوت نمود شمشیر از نیام بر نیامد - تا چار باشارهٔ گجپتي (که دران وقت سراسیمگي داشت) بر فیل با خود نشانده روان شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] جگپتي *

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان انداخت - فیل اندکے برو زده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - وازان صدای مهیب هر یکے از فیلان بناحیتی شتافت - فیل سواری خان مذکور به بیابانے رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بستهٔ خود در گلوی فیلبان انداخته بافشرد - فیلبان بفراوان سعي خود را بپایان انداخته نجات خود درگریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش گزید - خان مذکور خود را بزیر افگند - و پس از افاقه رو براه آورد درین ضمن سوارے از منتسبانش (که بجستجوی او مي گردید) دوچار شد - و او را براسپ خود سوار کرده راهي گشت - سال بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیده بملازمت پیوست - بعدچندے باندرز گوئی نظام الملک دکني (که دست از آمیزش مردم کشیده بزاویهٔ تنهائي بسر مي برد) دستوري یافت - و سال بیست و چهارم آصفخان ملازم او را با تنسوقات بحضور آورد - پستر بنصیحت گذاري بهادر خان پسر راجي علي خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون در نگرفت و پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ مزبور فرمود روز مفتوح شدن مالي گدهه تردد شایسته نمود - و تا سال چهلم اکبري بمنصب سه صد و پنجاهي رسیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت جهانگیري گردیده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سرمایهٔ عزت اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري رخت سفر بمنزل عقبی برد

پادشاه نظر بحقوق او خدمت یک پیشخانه بپسر او مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتی بنوکری سلاطین دکن گذرانیده پستر بدرگاه عرش‌آشیاني ملتجي گشته غاشیهٔ بندگي بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعهٔ پونار مضاف صوبهٔ برار بر دست او کشایش یافت - آن قلعه ایست بر تلے بنا نهاده سه طرف او آب ندي ست - که هرگز پایاب نمي‌شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون تردد شده نامے براد مردي بر آورد سال چهل و ششم (که اورا باتفاق حمید خان بنگاهبانی ملک تلنگانه گذاشتند) ملک عنبر فوجے از ملک (۲) برید همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها با کم جمعے بغرور مردانگي پای مقابله افشردند و در کنار دریای مانجرا آویزش درگرفت - و بقضای آسماني شکست بر اینها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفراوان سعي از آب گنگ برگذشته به پناه (۳) گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیري بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافهٔ منصب و عنایت فیل ممتاز شد - وقت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او این مصرع بود * مصرع *

* مقبول دوست هرکه شود ، بهادر است *

---

(۲) نسخهٔ [ا] ملک نرید - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳) در [چند نسخه] به بناگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - و دران وقت از عمدهای دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی رستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نربده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم بیگ را بسرداری جمعی در کنار آب گذاشته خود ببرهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نربده رسید رو بروی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگربزی و حیله زد - و بوساطت راز رتن خانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپلوسی نوشت و خواند نموده سلسله‌جنبان آشتی گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهدهٔ بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت‌پذیر نگردد فرزندان مرا سیاست فرمایند - و برطبق آن قسمهای غلاظ در میان آورد - چون آوازهٔ صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاونے رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان تحت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانهٔ برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بردوان مخیم شاهی گردید صالح بیگ برادر زادهٔ آصف خان جعفر

فوجدار آنجا با وصف حصار خام متحصن گشت - عبد الله خان بلوازم محاصره پرداخته کار برو تنگ ساخت - ناچار بر آمده حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد - و سرکار بردوان بجاگیر بیرم بیگ مرحمت شده بتاسبق آن الکا رخصت گرفت چون شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله بیهار شتافته آن مملکت را بدست آورد بیرم بیگ از بردوان رسیده بحراست صوبهٔ بهار اختصاص گرفت - پس ازانکه شاهزاده را بحوالی بنارس تقابل و مواجهه با لشکر پادشاهي اتفاق افتاد و وزیر خان بایالت بهار تعین گشت بیرم بیگ حسب الطلب بدولت حضور کامیابي اندوخت - روزے (که سلطان پرویز محمد زمان بخشي خود را از دریا گذرانید) بیرم بیگ خاندوران مامور شد - که قابو یافته دستبردے نماید - او از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نیاورده باندک مایه مردم در جائی (که دریای گنگ و جون بهم پیوسته) بر سرش تاخته زخمها برداشت - و جان را رایگان در باخت - پسرش حسن بیگ از عرصهٔ نبرد زخمي برآمده پس از چندے او نیز در گذشت *

* بهادر خان اوزبک *

ابوالنبي نام از بزرگ زادهای توران است - در عهد عبدالمومن خان بعمدگي رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از کشته شدن خان مزبور هرچند باقي خان بدلاسا پرداخت بدستاویز عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمت عرش‌آشیاني دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعنایت کمر خنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگیري چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی‌خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعین گردید - و سال پنجم از تغیر تاج خان فوجداري صوبهٔ ملتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب بهادر خاني امتیاز اندوخته از انتقال میرزا غازي بحکومت قندهار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و پستر باضافهاي متواتره بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کرده استعفاي تعلقه‌داري قندهار نمود - گویند چون آمدآمد فوج داراي ایران بر زبانها افتاد نام برده از بےپروائي (۲) بودن خود قرار نداده دولک روپیه در مهم سازي متصدیان پادشاهي صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبهٔ اکبرآباد جاگیر یافته رایت کامیابي برافراشت - هنگامي (که رایات شاهجهاني از اجمیر متوجه اکبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهي پیوست - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

* بیگلرخان *

سعدالله نام خلف سعید خان چغتائي اکبري ست - مشار الیه از اُمرا زادهاي خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(۲) در [اکثر نسخه] بے پروگي *

و شیرینی گفتار شهرتے داشت - و در چوگان بازي و فنون سپاه‌گري گوی مسابقت از امثال و اقران مي‌ربود - در زندگی پدر بر شادت و اعتبار نامے برآورده - عرش آشیاني در سال چهل و ششم دخت میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگاني پیوند داده - دماغ عالي داشت و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطهٔ شاه زادها بکار مي‌برد وهمواره جویای نام مي‌بود - چون پدرش فوت کرد باوجود کم‌منصبي نوکران عمدهٔ پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیري بخطاب نوازش خان سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم (۲) هجري سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیام جنت مکاني گردید علاج مهم کهنهٔ لنگ رانا (که از دیر باز انجام نمي پذیرفت) منحصر در تعین شاهزاده شاهجهان دانسته آن اقبال‌مند را با عساکر قاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکي بود چون اودیپور (که مقر رانا ست) اقامتگاه شاهي گردید نوازش خان با برخے از امرا تعین کوبنهلمیر (۳) (که درون کوهستان واقع شده) گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک روپیه یک آثار بهم نمي‌رسید - عالمے از بےناني جان داد - دران وقت خان‌مذکور از فرط همت و مروت با صدکس هرروز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بیست و دو هجري (۳) نسخهٔ [ج] کوپنهله یر و نسخهٔ [ب] کونبهال میر - و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] کوتهلمیر آمده والله اعلم ٭

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات مي‌نمود - چون زمانهٔ آشوب طلب میان جنت مکاني و شاهزادهٔ ولي‌عهد غبار رنجش و ناخوشي برانگیخته محبتها را بعناد و کینه بدل ساخت و مزاج طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهي با معدودے از لاهور روانه شده تا وصول بدهاي جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان نیز از تیول خود (که در صوبهٔ گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین اوقات آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول انواع الطاف گردید - و بهمراهئ عبد الله خان (که بکار فرمائی فوج هراول مامور بود) تعین شد - اتفاقا بمجرد تلاقی فوج پادشاهي و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهاني جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این اسپ تاختن برای جنگ است - مشار الیه با برخے از منصبدار (۲) و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقاش نمایان بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادري برآورد - و بیش از پیش مطرح عنایات خسرواني گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداري و تیولداری سرکار سورتهه و جوناگدهه و منصب دو هزاري دو هزار و پانصد سوار علم مباهات بر افراخت - و مدتها دران دیار باعتبار و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونئ هزاري

---

(۲) در [اکثر نسخه] منصبداران ●

ذات سرافرازي يافت ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري (۲) وديعت حيات سپرد - و در باغ سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد *

* بالجو قليج (۳) شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليج خان جاني قرباني ست - سال هشتم جلوس جنت مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار رسيده و سال نهم بپايۀ دو هزاري هزار و دويست سوار كامياب شده تعين صوبۀ بنگاله گرديد - و پستر مدتها متعين صوبۀ كابل مانده در سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرۀ افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مكاني نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غبار فتنه بلند ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلدۀ مزبور بودند) پيغام تهديد انجام فرستاد و اينها بمقتضاى وفاداري سرباز زدند نام برده (كه درين مردم بود) نقش وفا پژوهي او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه شد - سال دوم باشارۀ لشكر خان ناظم با جمعے برسر ضحاك و باميان (۴) رفت - اوزبكان برعب قلعه را خالي كرده رو بفرار نهادند - سال سيوم همراه سعيد خان در مالش كمال الدين روهله پسر ركن الدين (كه

---

(۲) نسخۀ [ب] سي و نه هجري (۳) در [بعضے نسخۀ اكبرنامه] بالچو قليج (۴) در [بعضے نسخه] ضحاك باميان *

در عهد جنت مکانی بمنصب چهار هزاري سربلند گشته پستر از فتنه سکالي دران نواح سر استکبار برداشته بود) حسن مجرا بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار و خطاب شمشیر خان بلند رتبگي اندوخت - سال چهارم تهانهٔ هردو بنگش بار مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري پا به نیستي سرا گذاشت حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتقا پذیرفته سال هفدهم جلوس اعلی حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعیدای گیلانی *

شعر را خوب میگفت - در عهد جنت مکاني بهندوستان آمده در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافت - و در زمرهٔ شعرا منسلک گردید - و در عهد فردوس آشیاني بوسیلهٔ معامله فهمي و کارداني بخطاب بے بدل خان امتیاز گرفته مدتها بداروغگی زرگر خانهٔ سرکار والا اختصاص داشت - و سریر مرصع (که موسوم بتخت طاؤسي بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه (که سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانی رایج ماوراء النهر است) صورت اتمام یافته - در جلدوی آن اورا بزر سنجیدند - الحق تختی بدان قیمت و زیبائي در هیچ زمانے و عصرے

جلا افروز دیدهٔ تماشائي نشده - و امروز در هیچ اقلیمے نظیر و مثالش یافته نمیشود *

* بیت *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد احول

چون بمرور ایام اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانهٔ پادشاهي فراهم آمده در آغاز جلوس بر ضمیر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائي نیست - پس در جائے بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن آن نتائج بحروکان بهره برگیرند و هم کار سلطنت را فروغے تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه (که اندرون محل مي‌باشد - و دو کرور روپیه قیمت آنست) از جواهرے (که در کارخانه بود) قریب سه کرور روپیه ازین جمله ببهای مبلغ هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بےبدل خان حواله فرمود تا بیک لک توله طلای ناب (که در صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن) تختے بطول سه گز و ربع و عرض (۲) دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز بسرکار (۳) خود مرتب نماید - سقف آن از درون بیشتر میناکار و لختے مرصع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه بر افراشته - و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل بجواهر زواهر و میان هر دو طاؤس درختے مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جملهٔ یازده

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعضی نسخه] بسرکار خود *

تختهٔ مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تختهٔ میانگی (که پادشاه دست گذاشته تکیه‌زده می‌نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد ازان میان لعلی ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوي برسم ارمغان بجنت مکاني ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلی‌حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ ومیرزا الغ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده نام‌خود بران مرتسم‌ساخت - جنت‌مکاني نام‌خود را با نام عرش‌آشیاني نقش‌فرمود - و پس ازان اعلی‌حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجي محمد خان (۲) قدسي * اورنگ شهنشاه عادل * تاریخ یافته - و مثنویئ در تعریف آن گفته - ازانجا ست این بیت * بیت *

* رساند گر فلک خود را بپایش *
* دهد خورشید و مه را رو نمایش *

و بیدل خان نیز یکصد و سي و چهار بیت گفته - که هر مصراع دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سي و دو بیت ما بعد آن تاریخ جلوس برمي‌آید - و هرمصراع باقي نود بیت تاریخ نهضت کشمیر از اکبرآباد (که در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل و سه واقع شده) و معاودت بآگره و جلوس بر تخت‌طاؤسي ست

(۲) نسخهٔ [ج] محمد جان قدسي ٭

و این رباعی مشهور نیز از نتائج طبع بے‌بدل اوست * 　　* رباعي *

* آني که سریرت آسمان پایه بود *

* بر ملک جهان عدل‌تو پیرایه بود *

* تا هست خدا تو نیز خواهي‌بودن *

* زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلدمکان باهتمام امینا بموجب حکم خلیفهٔ زمان دیگر بر ترصیع و ترتیب تخت طاؤسي افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگذشته - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه نادر شاه ساحت دار الخلافهٔ شاهجهاناباد را بفروغ جبروت خود شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمهٔ غنائم هندوستان ساخت *

* باقر خان نجم ثاني *

این‌سلسله بمیرزا یار احمد اصفهاني میرسد - او ابتدا بمصاحبت میرنجم‌گیلاني (که وکیل السلطنت شاه اسمٰعیل صفوي بود) نامے برشادت و کارداني بر آورد - و چون امیر نجم در گذشت شاه زمام امور وکالت بقبضهٔ اقتدار او سپرده بنجم ثاني مخاطب ساخت و رتبهٔ اورا از جمیع اُمرای عظیم الشان در گذرانید * 　　* مصرع *

* نجم ثاني که نباشد بدوکونش ثاني *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب در صد گوسفند هر روز صرف شیلان او مي‌شد - و هزار تاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر بارچي‌خانهٔ او مي‌کشيدند - در يساق ماوراء النهر با آنکه جريده شتافته بود سيزده ديگ نقره در مطبخ او بار ميشد - و چون شوکت و عظمت امير نجم‌ثاني بدرجهٔ اعلی رسيد و نخوت و جبروتے بدو راه يافت متعهد فتح توران گشت - شاه بطريق کمک همراه فردوس مکاني (که از تسلط اوزبک دست ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود نجم ثاني از آب آمويه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت سلاطين اوزبکيه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند امرای قزلباش (که باو در مقام نفاق و خيانت (۲) بودند) در محاربه تساهل بکار بردند - ناگزير امير نجم پای ثبات افشرده کوشش فراوان بتقديم رسانيده دستگير گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد و هيزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانيد - گويند پدر باقر خان مدتے ديوان خراسان بود - از فلک زدگي تفرقه باحوالش راه يافت باقر خان با کمال بے ساماني بهند آمد - چون جوان با حيثيت بود در ملازمان عرش آشياني انتظام گرفته بمرور بمنصب سه صدي امتياز يافت - و برخے برانکه در عهد جنت مکاني از ولايت رسيده روز ملازمت دويستي پنج سوار منصب تجويز شد - اتفاقا دران زمان خانجهان لودي تازه بعرصه آمده از پادشاه پرسيد که اين جوان کيست - جنت مکاني تمام احوال نجم ثاني بيان کرد - خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] خباثت •

عرض کرد که حیف با این شناسائي این منصب - بنابران بنهصدي سي سوار سرافرازي یافت - ازانجا (که در طالع مسعودش تزوج و صعوبه مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زاده نور جهان بعقد ازدواج او در آوردند - و دفعة ابواب دولت و رفعت بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب دو هزاري و حکومت ملتان با فوجداري آب علم خان اختصاص یافت - و او از کارداني و کار طلبي جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودائیان و ناهر (۲) (که مابین ملتان و قندهار عالمے ست دیگر) پیشکشها گرفته صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و باقرآباد ملتان بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنایت بخطاب فرزند مخاطب مي‌نمود - در هنگامهٔ شاهزاده شاهجهان صوبه دار اوده بود - با فوجے آراسته خود را بحضور رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در آخر زمان جنت‌مکاني بصوبه‌داري اُدیسه نامزد گردید و دران اُلکا کارهای نمایان بمنصهٔ ظهور آورد - در سال چهارم شاهجهاني بکهیره پاره (۳) دو کروهي چهتر دوار (۴) (که تنگنائے ست مابین اُدیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش بمرتبه ایست که اگر جمع قلیلے از تفنگچي و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد و آن طرف کهیره پاره بفاصلهٔ چهار کروه منصور گدهه قلعه - که منصور

---

(۲) نسخهٔ [ا] وناهر که (۳) نسخهٔ [ب ج] بکهیر پاره (۴) نسخهٔ [ج] چهتر دوار*

نامي غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خود موسوم گردانید) فوج کشیده از نهب و غارت آنحدود دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون بحوالی قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنیم را رهگرای هزیمت ساخت و قلعگیان از مشاهدهٔ جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت و زنهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتے در صوبه داری أدیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر بسر مي‌برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکي و بیداد با رعایای أدیسه معزول گشته چون بحضور رسید در سال ششم بصاحب صوبگی گجرات سر برافراخت - و پس ازان بناظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و درانجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري باجل طبعي درگذشت *

در شجاعت و مردانگي بے همتا و در فنون سپاهگري سرآمد اهل روزگار بود - در تیر اندازي ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه در روزنامچهٔ خود مي‌نویسد - که شبے در حضور من باقر خان شیشهٔ نازکے سپید در روشنئ مشعل نگاهداشته بقدر پر مگسے از موم چیزے ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنجے و بروغاغلے گذاشت و از تیر اول غاغل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سیوم موم را از شیشه برگرفت - که اصلا تکانے بشیشه نرسید - گویند باقر خان بشنیدن آواز کرنا ازان جهت که رستم مي‌شنید بسیار محظوظ بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزے حکیم رکنای

کاشي بدیدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکیم گفت نواب سلامت رستم گاه گاه کرنا مي‌شنید - باقرخان در نظم و نثر و خط امتیازے تمام داشت - و دیوانے ترتیب داده - ازوست * * شعر *

* سوی چمن خرام و بریز آبروی گل *
* تا بعد ازین نگه نکند کس بسوی گل *
* آن غنچه نیست کز حسد روی چون مهت *
* گردیده است غصه گره برگلوی گل *
* باقر اگر رود بگلستان بغیر دوست *
* خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل *

میرزا صابر پسر رشیدش در آغاز جواني درگذشت - و احوال فاخرخان پسر دومش جداگانه تحریر یافته *

* بهرجي زمیندار بگلانه *

از هزار و چهار صد سال مرزباني این دیار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اینها خود را از اولاد راجه جیچند راتهور (که راجهٔ قنوج بود) میگیرند - و هرکه حاکم این ملک بود بهرجي نامند - درسوالف ایام صاحب سکه بودند - و چون میان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف (که نیرو بیشتر مي‌دیدند) اطاعت گونه میکردند - از مدتے پیشکشي گجرات شده والیان خاندیس بنابر قرب و جوار دستبردے مي‌نمودند در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (که ملک گجرات بحوزهٔ تصرف عرش آشیاني درآمد - و عرصهٔ دلکشای بندر مبارک سورت مهبط

رایات پادشاهي گشت) بهرجي بملازمت رسیده میرزا شرف الدین حسین یزنهٔ پادشاه را (که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش درین حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید . و مورد نوازش گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره باداي پیشکش پادشاهي راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه‌داران دکن حاضر میشد *

چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگرجانب بگجرات پیوسته میانهٔ ملک پادشاهي ست شاهزاده محمد اورنگ زیب در ایام صوبه‌داري اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته) با مالوجي دکني و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسي بتسخیر بگلانه تعین فرمودند - بعد محاصره بجدکاري بهادران فیروزه‌مند بارے قلعهٔ مولهیر (۲) (که حاکم‌نشین آنجاست) بتصرف درآمد بهرجي مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلی‌حضرت اورا بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بر نواخته بر طبق التماس او پرگنهٔ سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق وطن مرحمت شد - و ملک بگلانه داخل صوبهٔ خاندیس گشت - و رامگیر (۳) (که مضاف بگلانه است) از تصرف سوم دیو (۴) داماد بهرجي نیز مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجي واگذاشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) یا رامگدهه باشد (۴) یا شوم دیو باشد •

(۲)
ده هزار روپیه پیشکش هر ساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بیرم شاه
پسرش را اعلی حضرت بشرف اسلام در آورده بخطاب دولتمند
خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنهٔ
(۳)
پونار خاندیس برسم انعام مکرمت فرمود - تا عهد خلد مکان زنده
بود - دران قصبه عمارات عالي مطبوع بتکلف ساخته - تا حال
آثار او باقي ست * بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار پدید است صنادید عجم را *

(۴)
بگلانه ملکی ست بیشتر کوهستان - طول صد کروه - و عرض سي
(۵)　　(۶)
شرقي کالنه و ندر بار - غربي سورت - شمالي تپاپي و بندهیاچل
(۷)
جنوبي سنبهاچل - که بالای او ناسک و غیره واقع است - سابق
سه هزار سوار و ده هزار پیاده مي بود - و دو شهر عظیم داشت
انتاپور - و چنتا پور - دریندولا دهے بیش نمانده - هفت قلعهٔ نامي
(۸)
دارد - و همه کوهي - ازان دو بس نامور - مولهیر موسوم باورنگ گده
(۹)
بیک کروهي قصبهٔ دارد آباد - آب موس روان شصت کروه عرفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیرم ما - و نسخهٔ [ج] بیوم شاه (۳) در [اکثر نسخه]
پورنار خاندیس (۴) نسخهٔ [ج] فایده ه بگلانه ملکی ست (۵) در
[بعضی نسخه] نذر نار - (۶) در [بعضی نسخه] پتلي - یا تبتي باشد (۷)
نسخهٔ [ب ج] سهیاچل (۸) نسخهٔ [ج] باوزبک گده (۹) در [بعضی
نسخه] موسن ه

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان گدهه مرتفع ترین قلاع و قلهای آنجا ست * بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *
* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگدهه و جواهیر(۲) و بیسول(۳) و نانیه(۴) و سالوته(۵) - این مرز و بوم بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه می نمایند - همگی سی و دو پرگنه از قدیم می نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله(۶) *

پسر دریا خان داؤدزئی ست - در زندگی پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چوایر (۳) نسخهٔ [ج] پیسول - یا پیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] ناتیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله *

بدولت روشناسي شاهزاده شاهجهان چهرهٔ امتیاز افروخت - و چون
پدرش ساحت بیوفائي پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان
دست توسل بفتراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رکاب
اقبال انفکاک ننمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار
سوار سرافراز گشته به تیولداري سرکار کالپي و مالش سرکشان آن
مرز و بوم دستوري یافت - چون در نخستین سال جلوس ججهار
تیره روزگار بغي ورزیده باوندچهه متحصن گشت و افواج قاهره
از هر جانبي بملک او رو آورد عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر
خان از جانب کالپي (که مشرق رویهٔ آن سر زمین است) در آمده
بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک مي سود)
سر سواري یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده
هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خود با پیاده فیلي
صف‌شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوي دروازه دوید - و بیاوري
آن اهرمن نهاد درهم شکسته تطره زنان بقلعه در آمد - و هندوان
سیه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگونهٔ
فتح بر چهرهٔ دلاوري کشید - در جایزهٔ این تردد نمایان و فتح شایان
بنوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهي اعظم خان
ناظم دکن باستیصال خانجهان لودي تعین گردید - چون اعظم خان
ایلغار نموده در راجوري ببر بر سر خانجهان رسید او با معدودے
همگي سه صد و پنجاه سوار برآمده بمتانت و استقلال روانه شد

هرگاه جمعی از عساکر پادشاهي باو قریب مي‌رسیدند بر گشته به تیر اندازي آنها را باز میداشت - چون بکوه راجوري برآمد بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانیده با برادر زادهٔ (۲) او بهادر خان (که منصب هزاري داشت - و به بردلي و مردانگي استظهار وی بود) درآویخته در کشش و کوشش کار نامهٔ دلیري و دلاوري بر روی کار آورد - که روکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما چون از قلت همراهان آخرکار کار به تنگي گرائید پیاده شده هر مرتبه پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر رو و پهلو برداشته بود) بزمین افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زد که من یاد و پسر دریا خانم - خانه‌زاد شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس ازانکه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعهٔ قندهار بارادهٔ تاخت بهالکي و چتکوبه (۳) کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد (که هنگام نزول تا برپا شدن خیام افواج بجای خود قیام نموده هرفوج با چند سردار بنوبت یک کروه دور از لشکر ایستاده خبردار باشند - تا مردم اردو کاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان مزبور (چون اثرے از غنیم ظاهر نبود) سررشتهٔ احتیاط از دست وا هشته با قلیلی از لشکر گاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیهی دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده برادر زادهٔ بهادر خان (۳) در [بعضی نسخه] چنکوبه *

نزدیکی بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشئ خود از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهی یافته با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - رندوله خان عادلخانی با تمام مخاذیل هجوم آورد - و امرا دست جلادت کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان فرود آمده دل بر جانفشانی نهادند - شهباز خان (که از امرای سه هزاري بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان تاشکندي از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور مقید نگاهداشت - چون یمین‌الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت عادلشاهي مامور گشته بحوالئ بیجاپور رسید عادل شاه هردو را رها نمود - بهادر خان باستلام سدهٔ خلافت جبهه افروز گشته باضافهٔ منصب و افزونئ اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگي بجاگیرداریِ کالپي و قنوج و مضافات آن محال سربلندي یافت خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه[2] (که در شدت و کثرت از سایر متمردان آن دیار اشتهار دارند[3] - و از رعیت تا سپاهي آنجا بےسلاح نمي‌باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده بر قابه بسته فتیله روشن ساخته بشغل خویش مي‌پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتي مطلقا نمي پردازند[4] - و دران هنگام در مقام بیرگانون که استوار ترین

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملکونه (۳) در [بعضی نسخه] اینجا (۴) نسخهٔ [ا] مرگانون - یا پیرگانو باشد ٭

جاها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده‌سری بشورش‌انگیزی درآمدند
و یکبارگی از ادای مراسم رعیتی سر باز زدند) (۲) بهمعنانی تائید
ایزدی همت گماشته دفعةً بر سر آن بد عاقبتان ترکتاز نمود - غریب
کارزارے فیمابین در پیوست - بهادر خان سپر حمایت آلهی بر سر
کشیده بدیواربست رسید - مقاهیر پای کمے نیاورده دست از جلادت
و تهور بر نداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آویختند
و جمے غفیر بدستبرد پردلان سر باختند بقیة السیف رو بفرار گذاشتند
بهادر خان بتخریب آن‌مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین
گونه فتحے (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ‌کس نشده بود)
نقش خان ظفرقرین بر رفق دلخواه درست نشین گردید - و پس
ازین در تعاقب راجه ججهار سنگهه بندیله در همراهی عبدالله خان
فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعی جمیله بکار برد - چون آن‌مدبر
از گدهه و لانجی گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که
پاشنه‌کوب او میرفت) چون کوفتے داشت نیکنام عموی خود را
با معدودے پیش فرستاد - که اورا بخود مشغول سازد - ججهار
از مشاهدهٔ جسارتش برگشته اورا درمیان گرفت - نیکنام بزخمهای
منکر با هفت کس درمیان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق
خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه
پریشان روزگار را چون بنات‌النعش متفرق ساخت - وچون از عبدالله

---

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعنانیٔ تائید ایزدی ٭

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بندیله مساهله و تهاون سرزد
در سال سیزدهم بهادرخان بتبدیل داری اسلام‌آباد وقلع وقمع آن‌شقاوت‌گرا
رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بپادشاه خاطر نشان
کردند - که بتبدیل کهنه را روهیل‌کهنه کردن صلاح ملکی نیست - زود
معزول گردید - بعد ازان در مهم جکتا (۲) و تسخیر مؤ داد شجاعت
و جلادت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان
مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر
میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - ودر سال
بیست و دوم (۳) بصوبداری ملتان تعین شد - و ازان رو (که فصل ربیع
بی‌جاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب اورا در
مطالبه مجری دهند - ودر یساق بلخ بهراولی شاهزاده مراد بخش
جوهر زدای آئینهٔ همت و مردانگی گشت - چون شاهزاده بپای‌کتل
طول (که سرحد قلمرو پادشاهي و ملک بدخشان است) رسید اصالت
خان با بیلداران سرکار پادشاهي و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا
علي‌مردان خان از بلوکات (۴) کابل جمع‌آورده بود) تعین‌شد - که تا سرا بالا
مقدار یک کروه بارتفاع دوگز پادشاهي و سرا زیر (که بدخشان رویه
است) تا نیم‌کروه بعضے جا دو و نیم کروه کمابیش برف از سر راه
برداشته باطراف بیندازند - و کوچهٔ (که شتر با بار بگذرد) بسازند

---

(۲) یا چکتنا باشد (۳) نسخهٔ [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضے
نسخه] از ملوکات کابل ●

و باقي را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون این کار ازانها متمشي نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادر خان باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیادهٔ خود را ببرداشتن برف و کشودن راه واداشت - لشکریان بهر دست‌افزارے که یافتند برف را کنده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادرخان تا یک کروه (که برف بسیار بود) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون شاهزاده سایهٔ وصول انداخت نذر محمد خان والی توران ببهانهٔ سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر خان حسب‌الاشارهٔ شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد قریب ده هزار سوار اوزبک و المان (که برسر نذر محمد خان جمع شده بودند) بآمدآمد فوج پادشاهي از بیم نهب و اسر با عیال و اموال راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوق (۲) قلیل آمادهٔ کارزار گشته بچهار کروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که گاهے آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے آویز و ستیز جلو گردانیده باندخود رفت - و ازانجا روانهٔ خراسان گردید - بهادر خان اگرچه بافزونی منصب سرفرازي یافت اما درین حال (که وقت تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان گرفتار میشد) آن خان شهامت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت ٭

سست همتی همراهان یا بمصلحتی دیگر کار بند نگشت - ذخیرهٔ خاطر پادشاهي گردید *

چون شاهزاده مراد بخش دلنهاد اقامت آن ولایت نشده بے اجازت صاحبقران ثاني عازم کابل گردید صوبه‌داری بلخ و پاسبانی آن الکا بعهدهٔ بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر خان در هراولي در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند) کارنامهای مردانگي و بهادري برساخت - درهنگام مراجعت ازان مرزوبوم چنداولی اردو باهتمام او قرارگرفت - و درگذرانیدن اردوتعبهای بسیار کشید - چون بکتل تنگ‌شر (۲) (که دومنزلی هندو کوه است و نشیب دشوار نورد دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام شب تا دو پاس روز دیگر مي‌بارید - بصد محنت بقیهٔ اردو و لشکر ازان گریوه گذرانید - دزین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز استاده ماند - هزارهٔ تنگ چشم فراخ آز بآرزوی ربودن مال بیش از بیش بر مردم اردو هجوم مي‌نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرای ناکامي میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف نموده همگي پس‌ماندگان را پیش راهي ساخت - و بعد ازان خود گذشت - از دشواری راه و شوریدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور

(۲) نسخهٔ [ج] تنگ شتر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] تنگ شیر *

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید
اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد
ذوالقدر خان (که حفاظت خزانهٔ پادشاهي بعهده اش بود) بنابر
سقط شدن بار بردار برجا مانده - بهادر خان شتران خود و از هرکه
باقي مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تتمه بر اسپان
و اشتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد وخورد نموده بعد
از شاهزاده بفاصلهٔ چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق ترددهای شایستهٔ نمایان بتقدیم
رسید لیکن باظهار برخی خاطرنشان اعلی حضرت شد که در تعاقب
نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین
نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپي
و قنوج از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) درعوض سي لک
روپیه مطالبهٔ سرکار بخالصهٔ شریفه ضبط نموده اورا آزرده دل ساختند
و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهی شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده در محاصرهٔ آن حصار استوار
(۲)
ر بروی دروازهٔ مالوري مورچال قایم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري بعروض ضیق‌النفس از شهر بند زندگي
برآمد - شاهزاده و جملة‌الملکي سعدالله خان از تابینان او (که دو هزار
سوار بودند) هرکدام را (که شایستهٔ بندگي درگاه داشتند) بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] مالوای *

و علوفهٔ درخور مقرر نموده جمعے را خودها نگاهداشتند - و باقي را دیگر امرا - اعلی حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاري پانصد سوار - و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصبی سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال بپسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهي جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانید که غبارے (که از کجرویهای پدر بخاطر اعلی حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادرخان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره‌اش نمایان بود - یکے از پسرانش عزیزخان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیري در محاصرهٔ واکنکیره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائي در خطاب سرمایهٔ افتخار اندوخته *

* بِردل خان *

بیرا نام (۲) پسر دلاور خان برنج (۳) است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثاني ست - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص وافي و وفای صافي بدوام خدمت و نیکو پرستاري در دل شاهزادهٔ ستوده سیر جا کرده در جرگهٔ معدودے (که از سایر ملازمان شاهي بمزیت قرب و اعتبار سر امتیاز مي‌افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار فرق مباهات

(۲) نسخهٔ [ج] پیرا نام (۳) نسخهٔ [ب] بریچ و نسخهٔ [ج] بریج *

بر افراخته بفوجداري ميوات دستوري يافت - و پستر جونپور در تيول او مقرر گرديد - سال چهارم با پسر خود بيرا از جونپور آمده در خطهٔ برهان پور بتقبيل آستان خلافت چهرهٔ تفاخر بر افروخت و چون دران هنگام عساكر فيروزي در استيصال نظام شاهيه و تسخير آن مملكت تعين بود ضميمهٔ آن لشكر منصور گرديد - و خودش باضافهٔ سواران منصب بقدر ذات مورد عنايت گشته پسرش نيز از اصل و اضافه بمنصب هزاري و خطاب پردل خان سربلندي يافت اما فلك دير مهر زودگسل نگذاشت كه چندے در فراخناي ثروت و دوست كامي (۲) گام كشاده زده گوي كامراني فرا برد - در همين سال رخت زندگاني ته كرد *

پردل خان از عاطفت و قدر شناسي (كه سلاطين اين سلسله را مصروف احوال خانه زادان ديرين خدمت مي باشد) باضافهاي متواتر در سال دهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و تهانه داري بنگش پائين از تغير راجه جگت سنگهه عز افتخار اندوخت - و در سال هفدهم بحراست قلعهٔ بست از انتقال عزيزالله خان رخصت يافت - و در سال بيستم باضافهٔ هزار سوار بر جمعيتش افزودند چون شاه عباس ثاني داراي ايران تسخير قندهار پيشنهاد همت ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (كه هنگام تفويض علي مردان خان اين ولايت را باولياي سلطنت والا منزلت

(۲) نسخهٔ [ا ب] دولت كامي *

بقلعه داری بسمت مي پرداخت - و قلیچ خان آن حصار را بغلبه
و استیلا ازو گرفته امان داده بود - و (رخصت ایران نموده) بکشایش
قلعهٔ مذکور نامزد گردانید - محراب خان حصار نو را (که بحکم
اعلی حضرت متصل قلعهٔ قدیم بنا شده) (۲) ازغایت استحکام کشایش‌پذیر
نیافت - کشودن حصن کهنه آسان دیده بتقسیم مورچال پرداخت
پردل خان در محاذی آن جابجا از خویشان بنگهبانی آن گذاشته
خود از همه جا آگاه مي‌بود - و بضرب توپ و تفنگ آتشے در خرمن
حیات مخالف مي‌افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز
نیران قتال اشتعال داشت - از هر دو جانب لختے مقتول و برخے
مجروح میگشتند - چنانچه از تابینان خان مذکور (که همگي ششصد
سوار بود) سه‌صد کس و از قزلباش اضعاف آن رهگرای دار فنا شدند
آخرالامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري
پردل خان دلنهاد بندگي گشته بدل‌بستگی زندگانی مستعار عهد
و پیمان گرفته محراب خان را دید - وآن نا انصاف رصمت نقض
عهد برخود پسندیده از جملهٔ سه‌صد کس (که با او مانده بودند)
چندے را (که بسپردن یراق ایستادگي‌نموده دست بحربه کردند)
بقتل رسانید - و اورا با بقیهٔ مردم و عیال مقید گردانیده نزد شاه
بقندهار آورد - و شاه اورا بهمراه خود بایران‌دیار برد - اگرچه احوال
پردل‌خان بعد رفتن ایران و مآل حالش (که بکجا انجامید) معلوم

(۲) در[بعضی نسخه] متصل قلعه بنا شد •

نیست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه وا رست - اگر بهندوستان مي‌آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینهٔ او هدف سهام مطاعن گشته از درجهٔ اعتبار و روزگار ساقط مي‌گردید *

* باقی خان چیله قلماق *

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بیاوری طالع مسعود نیکو پرستاري و حسن خدمتگاری او دلنشین اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزاري هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر وجنات احوالش تافته‌بود در سال دهم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب دو هزاري دوهزار سوار و مرحمت علم و اسپ و فیل اختصاص یافته بفوجداری چهاتره (۲) (که پرگنه ایست از مضافات اندوچهه در بندیل‌کهند) چهرهٔ عزت (۳) برافروخت - چون این مملکت از دست ججهار سنگهه منتزع گشته مضرب خیام پادشاهي گردید آن پرگنه (که نهصد قریه بحاصل هشت لک روپیه داشت - و بنزاهت فضا و فراوانی انهار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته (۴) باسلام‌آباد موسوم گردید - درین ولا باقي خان بفوجداری آنجا مامورگشت - و خان مذکور در برانداختن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جنهره (۳) نسخهٔ [ج] سرعزت بر افراخت (۴) نسخهٔ [ج] تعین گشته *

مفسدان آن دیار مصدر تردداست شد - چون چنپت[(۲)] بندیله نوکر راجه ججهار سنگهه پس از نیست و نابود شدن او و پرتهیراج پسرش را دست مایهٔ فساد ساخته مواضع ارندچهه[(۳)] و جهانسي را در معرض تاخت و تاراج آورده سر بشورش برداشت عبدالله خان فیروز جنگ بجاگیرداری اسلام آباد و استیصال آن شقاوت بنیاد تعین گشت و چون بدانجا رسید خواست باقي خان (که سابق در مالش آن تباه سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بتازد - خان مذکور از کار طلبي متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام میرسانم - فیروز جنگ از تن آساني خود نشتافته بوی باز گذاشت باقي خان در سال سیزدهم برسم ایلغار غافل بر سر مخاذیل ریخته هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - چنپت[(۴)] دست و پای زده جان بسلامت بدر برد - و پرتهیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم بداروغگی غسلخانه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و پستر بحراست قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد فرق افتخار بر افراخت - و در آخر سال بیست و هفتم در تیول خود باري متعلق صوبهٔ آگره رخت هستي بربست - محالات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش سردار خان و باقي خان در عهد عالمگیري از ناموران روزگار بودند احوال هر یکی بقلم آمده - گویند باقي بیگ در آغاز حال بکوتوالي

---

(۲) در [بعضی نسخه] چنت یا جنپت باشد (۳) نسخهٔ [ج] اوندچه
(۴) نسخهٔ [ب] چنت سنگهه دست و پای زده ه

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله (۲) یزدي (که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا مي‌پرداخت] مامور شد - و چون بابای مذکور بمشار الیه وقعے نمي نهاد و اعتبارے نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت است و باقي بهانه *

* پرتهیراج راتهور *

از والا شاهیان فردوس‌آشیاني ست - در ایام فترات بحاضرباشي پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از کارطلبي انتظار دیگران نکرده با چند سردارے (که درین باب سبقت جسته بودند) در حوالی دهولپور باو رسیده وقت زد و خورد برسم راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت اورا بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل برنواخت - سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت الله خان یزدي *

سک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داری دکن
ابت خان او در تعیناتیان صوبهٔ مذکور قرار یافته از اصل
بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت
یام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد جرأتهای نمایان بظهور آورد
سوارے از فوج اهل دکن (که کاسهٔ سرش بمغز پندار آگنده بود)
ارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
شد - و بضرب شمشیر کار او باتمام رسانید - سال هفتم باضافهٔ
سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات
بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگهات
ی دولتاباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور
ه ساهو بهوسله و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
مصدر ترددات نمایان گردیده سال دهم باضافهٔ یکصد سوار
گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای
ه محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او
ت قلعهٔ دولت‌آباد سر مباهات برافراشت - و سال هیزدهم
، و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود
زدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقي خان بحراست
ن بپردازد - سال بیستم در ایامے (که دارالسلطنت لاهور مضرب
محموزاني بود) او برطبق حکم یک کرور روپیه از خزانهٔ اکبرآباد
ه بحضور برد - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک روپیه (که همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعین گردیده پیشتر راهي شد سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بکومک علي مردان خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و ازانجا همراه رستم خان بمقابلهٔ فوج قزلباش دامن همت برکمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم باپادشاهزاده مذکور بمهم مسطور راهي گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم پای جلادت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بتسخیر قلعهٔ بست رفت - سال سیم نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار وشصت و شش هجري رخت هستي بخیستي سرا برد - رام سنگهه برادرش و کیسري سنگهه (۲) پسرش بمنصب قلیل سرفرازي داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والی بلخ است - چون نبذے از احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختي از احوال نیاکانش درینجا

---

(۲) نسخهٔ [ب] کهري سنگهه *

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانترش امام قلي‌خان پسران دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جاني سلطان بن یارمحمد خان اند - که
(۲) (۳)
عم زادهٔ حاجم خان والیِ اورکنج دارالملک خوارزم بود - یارمحمد خان پس از گرفتن طایفهٔ اردس ولایت شیر خان را از آبایش بغلبه
(۴)
و استیلا بے سامان و سرانجام برآمد - یا بسبب سلوک ناهنجارے که از حاجم خان دید - بای التقدیر چون بماوراءالنهر آمد سکندر خان پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته صبیهٔ خود را (که همشیرهٔ حقیقیِ عبدالله خان بود) در حبالهٔ نکاح او درآورد - و ثمرهٔ این پیوند زود بعالم شهود پیوسته بجاني خان موسوم
(۵)
گردید - ازو پنج پسر بعرصهٔ وجود آمد - دین محمد خان که از همه کلان بود - و باقي محمد خان - و ولي محمد خان - و پاینده محمد سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در تون و تایق و سایر ولایت قهستان مي گذرانیدند - الیم سلطان همانجا درگذشت - هنگامے (که میان عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظهٔ حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمي‌نمودند - چون نوبت ایالت توران بدو رسید هرکس‌را از خویشان و اقربا (که مظنهٔ رشد وشایستگی امور دنیا داشت) ازپا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

---

(۲) در [بعضے نسخه] الیم سلطان (۳) نسخهٔ [ب] خاني سلطان (۴) نسخهٔ [ج] اروس (۵) نسخهٔ [ج] و ثمرهٔ این پیوند بعالم شهود •

با یار محمد خان نیز بے‌روشي سرکردہ از بلخ اخراج نمود - و جاني خان‌را گرفته محبوس ساخت - این‌برادران در خراسان طبل مخالفت زدہ سر خودسري برافراختند - تضارا عبدالمومن‌خان در سنه (۱۰۰۶) هزار و شش با لشکرعظیم باراده یورش خراسان از بخارا روانهٔ بلخ گردیدہ شبے بتیر یکے از اوزبکیه (که از کمین تعزیت (۲) دل شکستگان کشاد یافته بود) نیستي‌گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را غنیمتے شگرف شمردہ کلاہ شادماني برتارک اقبال نهاد - و از جائے که بود بهرات رسیدہ آنرا متصرف گشت - و ولي محمد خان را بریاست مرو تعین‌کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نمودہ هر سرے سردارے و هر درے در بارے گشته بود تا چار اوزبکیهٔ خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش‌آشیاني در یافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حرمین شریفین رخصت یافته بقندهار رسیدہ بود - که فلک این توطیهٔ دولت بر انگیخت - و هنوز دین‌محمد خان گامے چند بخواهش نرفته بود که شاہ عباس صفوي (که در کمین انتزاع ملک موروثي خود بود) بقصد پیکار لشکرے ترتیب دادہ بهرات آمد - برخے خیر اندیشان دوربین بار گفتند - که بر سر خراسان (که الکاي صد سالهٔ قزلباش است

---

(۲) در [بعضے نسخه] فریب دلشکستگان •

و پارهٔ آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب آنکه با پادشاه قزلباش اظهار درستي نموده مهمات ترکستان را (که ارث قدیم است - و از شایستهٔ سریر آرائی خالي ست) انتظام دهیم و بعد از ضبط آن ولایت اگر از روی اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان پردازیم مضایقه ندارد - دین‌محمد خان بتحریک جوانان پرخاش جو (که لذت حکومت آندیار از مذاق ایشان بیرون نمیرفت (۲)) و ازین رو (که در ایام حیات عبدالله خان وهرج و مرج خراسان با بعضی از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل و آسان انگاشت - در رباط بریان (۳) حوالی پل سالار (۴) (که چهار فرسخی هرات است) تلاقیِ فریقین دست داد - نبردے عظیم در گرفت شکست بر اوزبک افتاد - نزدیک پنج و شش هزار کس از بهادران لشکر او کشته شده رو بهزیمت گذاشت - چون بماروچاق رسید بسبب جراحات ضعف مستولي شد - رفقایش در گوشهٔ بجهت استراحت فرود آوردند - کارش درانجا سپري گشت - و بقول جمعی بیکی از احشام سپاه (۵) خیمه‌نشین پناه برد - آن‌جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پاینده محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیگ خان صوبه دار آنجا اورا مقید ساخته نزد عرش‌آشیاني فرستاد - اورا بحسن بیگ شیخ عمري

---

(۲) نسخهٔ [ب] نرفت (۳) یا رباط پرنان باشد (۴) نسخهٔ [ج] پل مالار (۵) در [بعضی نسخه] سیاه ٭

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیچ خان صوبه‌دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان‌فاني را پدرود نمود - و ولي محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین‌محمد خان آگهي یابد از معرکه با سي چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامے [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناری درویش (که همواره در کوکنار خانها بفقر و نامرادي بسر مي برد) پنداشته بقطع رشتهٔ حیاتش نپرداخته بود - و بعد ازو بر مسند خانی توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه ذي شوکت خالي یافته لشکرکشي نمود و در محاربهٔ او از باقي محمد خان آثار جلادت و پردلي بسیار بظهور آمد پیرمحمد خان در ازای نیکوخدمتي زمام ایالت سمرقند در قبضهٔ اقتدارش نهاد - باقي محمد خان پس از چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته‌تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خاني خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال ازسمرقند برآمد - پیر محمد خان ازین خبر موحش بےآرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقي محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتني درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال و قتال (۲) مفتوح

---

(۲) نسخهٔ [ب] قتال و جدال ٭

گردانید - تا روزے باقي محمد خان خود از حصار برآمده بر قول
پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گریز زخمي
گرفتار گشته همان ساعت بامر باقي محمد خان بقتل رسید - باقي
محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانباني
جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگي بلخ و بدخشان را نیز
بحوزهٔ تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار
بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران
پیش گرفت - باقي محمد خان مقدم اورا باعزاز و اکرام تلقي نموده
بر مسند خاني نشاند - و سکه و خطبه بنام او کرد - و چون بعد
دو سال دریافت [که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان
و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جاني خان اند)
سرگرم است] دست اقتدارش از حکم راني کوتاه ساخته پدر خود
جاني خان را بجای او گرفت - و بعد ازان (که یار محمد خان
و جاني خان رخت هستي ازین سپنجي سرا بر بستند) باقي محمد
خان سکه و خطبهٔ خود کرده پایهٔ قدر و منزلت او باوج ثریا رسید
و اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا کشید - پس ازانکه در سنه (۱۰۱۴) هزار
و چهارده روانهٔ دار العقبی گردید فرمان فرمائي بولي محمد خان
باز گشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف
آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان
خود امام قلي سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالي‌قدر بسر برده آخرالامر بمقتضای جواني و باغوای هم‌نشینان جاهل سر از انقیاد پیچیده پا بر جادهٔ خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلچی‌ایران عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام رمیدگي و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجهٔ ده بیدي و محمد باقي قلماق (که از قبل ولي‌محمد خان حاکم سمرقند بود) و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او درانجا مي بود - و از اوضاع نکوهیدهٔ ولي‌محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام‌قلي خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند رسد - ولي‌محمد خان بعد از آگهي بدین‌معني (۲) از بخارا لشکرے فراهم آورده سر راه برینان گرفت - بعد تقارب چون امام‌قلي‌خان را طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز درمیان آورد - ولي‌محمد خان نیز نمیخواست که کار بقتال و جدال نانجامد - ناگاه از قضای فلکي شبي دو سه خوکے از نی‌زار بیرون آمده در اردوی ولي محمد خان درآمدند - مردم فریاد زنان از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلهٔ عظیم برخاست که امام قلي‌خان شب خون آورد - مردم در سرا پردهٔ ولي محمد خان جمع شدند - اصلا اثرے ازو (که دران وقت بسبب بدمطلنگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] آگهیٔ این معني •

از مردم خویش با چندے از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بکنار کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و برخے برانند که این اراجیف ناشي از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان عمدهٔ او (که از کور نمکي و زرپرستي چشم‌کوتاه بین ازحقوق ولي‌نعمت پوشیده روز ناکامیِ صاحب را هنگام کامیابي مي‌پنداشتند) آوازهٔ شب‌خون انداخته بےمحابا روی امید بمخالف آوردند - باي‌الحال ولي‌محمد خان چندے نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان ببخارا رفت - درانجا هم روی بودن در خود ندیده بناکامیِ تمام روانهٔ ایران گشت *

امام قلي خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت و بمسند خاني بر آمد - و بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان ارزاني داشت - وآی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله خان را (که نخست در حبالهٔ عبد المومن خان بود - و بعد ازو در تصرف ایشم خان‌قزاق - و پس ازان در ازدواج پیرمحمد خان - و ازان پس در عقد نکاح باقي‌محمد خان - سپس منکوحهٔ ولي‌محمد خان و در اوزبکیه به نیکو روئي و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولي محمد خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیها اورا در قلعهٔ چار جو که بر کنار جیحون است گذاشته بود) طلبیده ارادهٔ هم صحبتي نمود - چون او راضي نمي‌شد دست بدامن قاضي و مفتي زده حیله وچاره میجست - هیچ‌کس اقدام ننمود - مگر قاضیئے دنیا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولي محمد خان شعار رفضه اختيار نموده از دايرهٔ مسلماني بيرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهيزگار زوجهٔ غير مطلقهٔ عم زنده را بنکاحے (که در هيچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولي محمد خان (که باصفهان رسيده) شاه عباس ماضي استقبال نموده با آنکه او از ناداني برسر اسپ ملاقات نمود شاه کوچک دلي و گرم اختلاطي بسيار کرده مراسم مهمان نوازي از دست نداد *

* ع * * گفت آمده پادشاه توران *
۱۰۲۰

تاريخ اين واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش مي افزود ولي محمد خان منقبض بوده نمي کشود - پس از چندے (که مجلس سرود و صحبت بآخر انجاميد - و تدابير جهانداري بميان آمد) شاه گفت که امسال رومي برسر تبريز آمده - دفع آن لازم است - سال آينده خود مرافقت نموده جناب خاني را بر مسند موروثي مستقل ميکنم - خان گفت - که اهمال و دير بر نمي تابد - هنوز مقدمات امام قلي خان استحکامے نگرفته - و کومک قزلباش موجب توحش اوزبکيه خواهد شد - اتفاقا دران هنگام خطوط سران اوزبکيه (که او از شومي نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشيماني از گذشته و خدمتگاري و جانسپاري در آينده رسيد - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسيده بمعاونت بعضے از امرا

(که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافي بودند) بخارا را بے جنگ بدست آورد - امام قلي خان از بخارا فرار نموده بقرشي آمد - و آي خانم را درانجا گذاشته بسمرقند رفت - ولي محمد خان از غرور کامیابي بفرمان طبع عجول در مقام کینه توزي و انتقام کشي (۲) در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفتهٔ اهل خلاف و نفاق کرده رو بتعاقب برادر زادها آورد - بدو فرسخي سمرقند تلاقي فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده خود را عقب کشیدند - او دریں مرتبه عار فرار بخود نتوانست قرار داد - با همگي دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امامقلي خان زده زخمي در میدان افتاد - اورا برداشته پیش امامقلي خان آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان‌دم ازین عالم بعالم‌دیگر فرستاد و سلطنت توران بے شریک و سهیم بر امام قلي خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس از سي و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري نا بینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش‌نهاد همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبهٔ از حسن سلوک او راضي بودند که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است باوجود نابینائي بسلطنت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] در مقام کینه توزي درآمد *

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضي بود ناچار اورا بسمرقند
در آورده خطبه بنامش خواندند - نذرمحمدخان اورا (که میخواست
از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه
نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش
بود) رخصت همراهي نداده اندوختهٔ او را بالتمام بتصرف درآورده
امام قلي خان بآزردگی (۲) تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائي
و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب پانزده (۳) کس از اوزبک
و غلام ره نوردي اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثاني و مشاهدهٔ
مهمان‌نوازی او بطواف کعبهٔ معظمه (۴) مشرف گشت - و بمدینهٔ منوره
رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلای نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر
هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دومش بتفصیل
بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود مي‌شتابد - که چون شاهزاده
مراد بخش در ماه جمادی الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش
بحوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان‌قلي سلطان با برخی از اکابر
و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزي اثر شدند - شاهزاده اصالت خان
میربخشي را بآوردن آنها فرستاد - و امیرالامرا علي مردان
خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

(۲) در [اکثرنسخه] بآزادگئی تمام (۳) در[بعضی‌نسخه] پانصد کس (۴) نسخهٔ [ج] مکرمه ٭

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالی‌شان کوشند - که هرگونه امدادے و اعانتے (که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل‌کوش مطلوب باشد) از قوت بفعل می‌آید - و تا بندوبست آن عالی‌قدر موکب ظفرطراز پای‌آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کارگذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون دولت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بیجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بباغ مراد شتافت و قدرے جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبحان‌قلی و قتلق سلطان راه فرار سرکرد - و چون این‌خبر بپادشاهزاده رسید بهادر خان روهله و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بند وبست آن مملکت (۲) و ضبط اموال آن خان گریزپا پرداخت - همگی دوازده‌لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هرچند قدر اندوختهٔ او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود برکاغذے نوشته درانجا میگذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او مجملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامهٔ اوزبک و المان وقت فرار و گریز قلیلی

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن ملک *

بخروج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) ازروی نقل دفاتر (۲) ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکواة) قریب یک کرور و بیست لک خاني رایج آن ولایت (۳) است - که سي لک روپیه باشد ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلي خان - و چهارده لک روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهاني در بلدهٔ بلخ خطبه بنام صاحبقران ثاني بلند آوازه گشت - بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده درارک بلخ نزد عیال او بودند) با ازواج و بنات خان مذکور نظربند گشته روانهٔ حضور شدند - چون بحوالي کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان پذیره شده بملازمت پادشاهي رسانید - بهرام سلطان بمنصب پنجهزاري هزار سوار و بیست و پنجهزار روپیه نقد و دیگر انواع عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدرشناسی پادشاه زمان برفاه حال و خاطر آسوده میگذرانید (۴) - و چون نذر محمدخان بار دیگر بولایت موروثي متمکن گردید برحسب طلب او متعلقانش در سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) نسخهٔ [ج] آن ولایت که سي لک روپیه (۴) نسخهٔ [ب] خاطر آسودگي مي‌گذرانید ٭

بیست و سیوم روانهٔ بلخ شدند - بهرام سلطان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضي برفتن توران دیار نشد و تا زمان عالمگیري در خور حال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگي را باختتام رسانید *

* بهادر خان باقي بیگ *

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کارداني و نیکو خدمتي جا در خاطر شاهزاده نمود - و بافزوني اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقران و همسران در گذرانید بهزاري ذات و چهار صد سوار منصب داخلي سرافرازي یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب‌الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندوخته بحراست صوبهٔ گجرات بعنوان نیابت شاهزادهٔ بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان (۲) تحصیل ناموري نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم اورا از داخلی شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهي منسلک گردانیده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و ارسال علم پایهٔ اعتبار برافزودند هنگامی (که شاهزاده مهم قندهار بعهدهٔ خود گرفت - و صاحب‌صوبگی دار الملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزت خان *

یافت) بندوبست آن‌ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامي یافت - و در صوبه‌داری کابل با لشکر تعیناتی‌صوبه بدورنبو و نغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را (که ازروی‌تمرد ادای مال واجب نمي‌نمودند) مالش داده جمعے را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم‌کابل ازو صورت نگرفت - و این‌کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سیم حکومت کابل برسم اصالت برستم خان فیروز جنگ اختصاص‌گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول‌شاهزاده بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت قریب باختتام زمان سریرآرائی فردوس‌آشیاني پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه‌داری بهار نامزد گردید و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ شجاع تعین‌گشته بود) دستوري یافت - اگرچه اتالیقي و کارگذاري بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگهه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پتنه تعاقب امیرخان نموده باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از الدآباد گذشته در نواحی موضع کره شکست پدر سامعه کاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست و ششم ٭

و جان خراش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا راجه و دلیر خان از کهنه عملگي از موافقت او پهلو تهي کردند - ناچار خواست که دهلي رویه رفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت الهٓ آباد تافت - و درانجا نیز از سراسیمگي و وحشت زدگي اقامت ننموده زوائد کار خانجات و برخے از پردگیان خویش در قلعهٔ الهٓ‌آباد گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طي مراحل مي‌نمود و گامے بناکامي میزد - و در هر منزل جمعے جدا شده مي‌رفتند و هر روز سلک جمعیتش از هم مي‌پاشید - تا آنکه از لکهنؤ برگذشته بهندینه (۲) رسید - و چون در هرگذرے (که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد) قبل از وصول او بدان‌گذر کشتیها را ازین روی آب بآن‌طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمي‌یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد این که در برابر هردوار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت مرزبان سري‌نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مرادآباد گذشته بسرزمین چاندي (که محاذی هردوار و متصل سرحد ولایت سري‌نگر است) رسیده شخصے را باستعانت و استمداد نزد مرزبان مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج عالمگیري بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل بر فرار نهاد - و کوه سري‌نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمدینه ●

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سري‌نگر رسید مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولایت ما جای مختصرے ست - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسپ نیست - اگر میل بودن اینجا دارند (۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري‌نگر در آیند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آله‌آباد بیمار شده کوفت مهلکے داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزي و وفا کیشي نمي‌خواست وا ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد *

* پادشاه قلي خان *

مشهور بتهور خان سپاهي نقش (۳) صاحب داعیه بود) با عنایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خوافي بود چون سال بیست و دوم جلوس خلدمکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که درهمان ایام در گذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب عالم‌گیري مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافه خان مذکور بخدمت فوجداري اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس ازانکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بجوده پور سر طغیان

(۲) در [اکثر نسخه] دارند (۳) یا نفس باشده

برافراشتند راجسنگهه نامي از نوکران راجه جمعیت نامعدود فراهم
آورده با تهورخان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعي درپیوست
و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوته رسید - از کشتها پشتها
نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت بلندآوازه ساخته
راجسنگهه بانبوه نا محصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب او
در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند
و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلدهٔ مبارک بقدوم
اشراق‌لزوم پادشاهي مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دو زنجیر
فیل بر نواخته بضبط ماندل و غیره پرگنات تعلق رانا تعین فرمود
و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون
ماندل مضرب سرادقات خسرواني شد او بخطاب پادشاه قلي‌خان
درجهٔ ناموري پیمود - پس ازان بهمراهي شاهزاده محمد اکبر ومالش
راجپوتیهٔ راتهور بجانب سوجت و جیتارن تعین‌گردید - چون عرصهٔ
زیست بر راجپوتیهٔ شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها
لکد کوب عساکر پادشي گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرکاه جز
استیصال و سرنگونی آنها دست بآساني بر نمیدارد - بفریب کاري
و گربز بازي در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام
باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب صفح جرائم توسل
جسته هم تحریک بترغیب بغي نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد
رفاقت گشتند

گویند شاهزاده باشارهٔ والدهٔ خویش نواب بائي آن یاره در ایان کلپتره گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع آورده همان سر کلافه وا کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از ناتجربگي و ولولهٔ شباب و سلسلهجنبانیِ احباب خانهخراب گول خورده کمرعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سر بسته آگهي یافته بپادشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خلد مکان آن را محمول بر حسد برادري و رشک همچشمي داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامي وا کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلا خلشے در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتانٌ عظیم * شما را خدای جل شانه همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزے چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداریِ درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائي و عطای خطاب و اضافهٔ منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهي [مثل پادشاه قلي خان (که در بیراه روي و بدسگالي رهنما بود) تهمت زدهٔ خطاب امیرالامرائي و منصب هفت هزاري گشته برخےرا (که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمور خان) بند برپا نهاد] یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

همگي به هشتصد سوار نميرسيد) اما در مآثر عالمگيري آورده که جمعيت بندهای حضور از اهل خدمت و غيره زياده بر ده هزار سوار نبود - ازين نازلهٔ ناگهاني تشويشے و تشتتے غريب بر اهل اردو در آورد همان زمان بمير آتش جهت مورچال پيرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که بايلغار خود را برساند - و مکرر بزبان خلافت بيان ميگذشت - بهادر وقت خوب يافته است - دير چرا کرده - از اجمير برآمده در موضع ديورای سرادق اقبال نصب گرديد - وچون شاه عالم با ده هزار سوار نزديک رسيد بنابر احتياط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - جريده با دو پسر خويش ملازمت نمايد - چون شازده هزار سوار بمجلا رسيد به ترتيب فوج مسترشد شدند - درين وقت اکثرے مثل کمال الدين خان پسر دلير خان و مجاهد خان برادر فيروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته بعسکر[(۲)] پادشاهي پيوستند - تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري زياده بر يک پاس شب گذشته بعرض رسيد پادشاه قلي خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسيده بلطف الله خان داروغهٔ غسل خانه حکم شد که بے يراق بيارد - آن خون گرفته (که بظاهر ارادهٔ فاسدے هم مضمر خاطرش بود) بر ديوڑهئ غسل خانه رسيده در کشودن يراق مبالغه بسرحد لجاج رسانيد لطف الله خان رفته عرض نمود - ميگويد خانه زادم - هيچ گاه بے يراق

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعساکر پادشاهي ٭

نیامده‌ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردد هراس
برو غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامي زنجیر پای او شد
همین که قدم از تقاتهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو
خاص و چیلها برو ریختند - و بسکه چلقد و زره زیر آن در بر داشت
زخمها کم کارگر افتاد - یکے زخمے بحلقومش رسانید - فتنهٔ دماغش
خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگي نمود بعرض
رسید که ظاهرا بسازش اکبر بارادهٔ فاسد آمده - پادشاه بر آشفته
شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیاید - درین وقت
یکی از یساولان یا خدمه (۲) دستے بر سینهٔ آن اجل رسیده زده مانع شد
او طپانچه برویش فروکوفته برگشت - اتفاقا پایش بطناب بند شده
افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش
بریدند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن
زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود
اما خوافي خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که
از کهن سالان کار شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر
فوج قراولی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشت
و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از بازگشت بر آستانهٔ عالمگیري
وجهے دیگر در آمدن پادشاه قلي خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت
با غیرت دامن‌گیرش شد - که در وا کردن اسلحه پای جهالت

---

(۲) در [بعضی نسخه] خدمتیه *

افشرد - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بفاصلهٔ یک و نیم کروه از دولتخانهٔ پادشاهي رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شبی عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیرے انگیخته فرمانے بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشي نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قراولي بکار بردند اما بایستے آنها را هراول نمود - تا از هر دو طرف بر سر تیر مي ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

بالجمله شاه‌عالم بتعاقب تعین شد - و جماعتے (که باکراه و اجبار (۲) در بیراه روي و بدسگالي‌هم پائي‌نموده بودند) هریک در مکانے معین مقرر گشت - و قاضي خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امروهه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفهٔ وقت مهرکرده بودند) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفي بقلعهٔ گذهه (۳) پتهلي فرستادند و هرچند پادشاه قلي‌خان بباغي مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادي بمرور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و دوم بخطاب تهور خاني سرافرازي یافته بهمراهيِ همت (۴) خان بهادر تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خلدمنزل خطاب خاني یافته) در سال

---

(۲) در [بعضے نسخه] بے اکراه و اجبار (۳) نسخهٔ [ب] گذهه بیهلي
(۴) نسخهٔ [ب] محمد خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلعه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیری بمنصب شایسته سرفرازي یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدارا شکوه ملحق گردد) تعین گردید - و بستر خطاب خاني یافته سال اول جلوس (که موکب سلطاني پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیهٔ مقابلهٔ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چاتگام بسعي او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ ترقي پیمود - آن مکان سرحدے ست از متعلقات زمیندار رخنگ که از توم مگهه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهي مي آمدند - و باسر و نهب مي پرداختند بعد تسخیر داخل صوبهٔ بنگاله گردیده - سال سي و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری الهآباد لوای بلند مرتبگي بر افراشت - و بستر ناظم صوبهٔ بهار شد - و سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنج هجري از متاع خانهٔ هستي آستین برافشاند - گویند بسیار عالي دماغ بود

موسوي خان ميرزا معز فطرت تخلص (که داماد شاه نواز خان صفوي بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبيعت) در ايام صوبه داري او بديواني بهار مامور گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ايوان حويلي ناظم حوضچهٔ مختصر بود و آب جاري داشت ميرزا بے اختيار دست دران کرده يک دو بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذکور ازين حرکت (۲) کبيده شکايت او بحضور نوشت - و بپاس خاطر او ميرزا از ديواني آنجا معزول گرديد *

* بهره مند خان *

مير بخشي عزيز الدين نام - پدرش ميرزا بهرام چهارمين خلف صادق خان مشهور - که يزنهٔ يمين الدوله آصف خان بود - وقتے که او فوت کرد ميرزا بهرام (که کم سال بود - و از برادران خردتر) بمنصب پانصدي صد سوار سرفرازي يافت - و بعد ازان هم چندان ترقي نکرد گاهے بداروغگي زرگرخانهٔ والا و گاهے بخدمت بکاولي نامور گرديده بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار رسيده بود - هنگامے (که برادر کلانش عمدة الملک جعفر خان بصاحب صوبگي بهار رخصت يافت او نيز تعين آن صوبه شد - چون در سال سيم ازدواج سليمان شکوه نخستين خلف دارا شکوه با صبيهٔ او مقرر گشت از پتنه طلب حضور نموده جواهر و مرصع آلات و ديگر اشيا مجموع بقيمت يک لک و پنجاه هزار روپيه اعلى حضرت بطريق جهاز عنايت فرمود

(۲) در [بعضے نسخه] کشيده *

پس ازان مکفوف‌البصر گشته مدتها در دار الخلافه منزوي بود دو پسر داشت - عزیزالدین و شرف الدین - نخستین در سال دهم عالمگیري بخطاب بهره مند خان ناموري اندوخت - چون جوهر قابل داشت و رشادت و کارداني از ناصیهٔ احوالش نمایان بود خدمات حضور را بآئین شایسته بتقدیم رسانید - کم خدمتے بود که بتصدي آن مامور نگردید - از داروغگي فیل خانه ببخشي گري احدیان سرفرازي یافته آخته بیگي گشت - و در سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان بمیرآتشي چهرهٔ مباهات افروخت - و در همین سال دار الخیر اجمیر منزل‌گاه پادشاهي بود - و خان مذکور آن روی تالاب اناساگر (۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سایهٔ درختے نشسته بود - برق اُفتاد - خان جسته در حوض اُفتاد - چند ساعت بےخود مانده بهوش آمد - و در سال بیست و چهارم میرتزک شد بعد ازان از تغیر لطف الله خان بداروغگي غسل خانه اختصاص گرفت - و پس ازانکه موکب پادشاهي بدکن آمد و سواد احمدنگر مضرب خیام گردید خان‌مذکور (که با وصف متصدي‌گري شایستگي سرداري داشت) مکرر بتاخت اشقیا دستوري یافت - چون در سال بیست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعي در گذشت بخشي الملک اشرف خان بموجب حکم رفته اورا بحضور آورده بخلعت ماتم پرسي تسلي یافت - و بجملة الملک اسد خان نیز

(۲) در [بعضی نسخه] رانا ساگر ه

بعلاقهٔ همشیره زادگی آن‌مرحوم نیمه آستین‌که در بدن بود عنایت شد
و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح‌الله خان (که مرتقی مرتبهٔ
بخشي‌گری اول شده) ببخشي گری دوم سرمایهٔ افتخار اندوخت
و چون جملة‌الملک اسدخان بتسخیرقلعهٔ خنجي (۲) دستوري یافته بود
وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سي و ششم از انتقال
روح‌الله خان مرحوم بمیر بخشي‌گري رایت مباهات افراخته بمنصب
چهار هزاري دو هزار سوار امتیاز یافت - و بستر بدرجهٔ پنج هزاري
سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درین مدت مرارا به تنبیه غنیم
شتافته در سال چهل و پنجم چون مروان گدهه (که دو کروهی
کهتانون است) بحسن سعي فتح الله خان بهادر مفتوح گشت
و ظاهر آن مقر چهاونی پادشاهي گردید لشکرے گران بسرکردگی‌خان
بخشي‌الملک بتسخیر قلعهٔ ناندگدهه (۳) (که بنام‌گدهه موسوم) و چندن
و مندن (که بمفتاح و مفتوح (۴) چهرهٔ شهرت آراست) تعین گشت
و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزے
چند بدست آورده معاودت نمود - و در سال چهل و ششم بعد
کشایش قلعهٔ کهیلنه پنجم جمادي الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد
و چهاردهم هجري برحمت حق پیوست - چون دختر جملة الملک
امیرالامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب یرلیغ پادشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنجي - و در [بعضی نسخه] چنچي (۳) نسخهٔ [ج]
اندکر که بنام کر (۴) نسخهٔ [ج] فتوح •

محمدکام‌بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل‌خستهٔ او متسلي گشت - خان متوفی پسر نداشت - یک صبیه‌اش بخانهٔ محمد تقي (۲) خان بني‌مختار بود - که پسراوست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمهٔ داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگرے بخانهٔ میر خان پسر کلان امیر خان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلدمکان هزاري شش‌صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف‌الدوله چندے صوبه‌دار لاهور شده پس ازان بقلعه‌داری کالنجر (که از قلاع نامی صوبهٔ الهٔ‌آباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیرے بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مهذب‌الاخلاق کریم‌الصفات خوش‌ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنتے بزبانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشي‌گري و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سالهٔ شاهجهاناباد بدهند لک روپیه پیش کش مي‌کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمي‌ارزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزهٔ این همان وقت است که بشهر خود روم و شهریار خود باشم - بالاتر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشي‌نیست که در جائے (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقي خان *

* باقي خان حيات بيگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم عالمگیري بخطاب حیات خاني سرفرازي یافت - و در سال بیست و هشتم بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی غسل خانهٔ شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان نادرلتخواهي شده بر بے التفاتي افزود و مشیران شاهي را (مثل مومن خان نجم ثاني داروغهٔ توپخانه و ملتفت خان بخشیِ دوم - و بخدرابن دیوان) اخراج فرمود با وصف این شاهزاده متنبه نگشته در محاصرهٔ حیدر آباد با ابوالحسن (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پیغام و نامه وا کرد - همگي سعیش آنکه این عقده بدست او انحلال پذیرد - و نزد پدر والاقدر مجرای قلعه کشائي بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن سعي را بر محامل نکوهیده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف ساختند - روزے در خلوت از حیات خان ازین مقوله استفسار رفت هرچند او بمبالغه بے تقصیری شاهزاده وا نمود موثر نه افتاد فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نماید که شیخ نظام حیدرابادي امشب ارادهٔ شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روی لشکر بفرستد که بامداد طریق جسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآنطرف خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خیمهٔ شما باشد - فردای آن

(که هیزدهم جمادی‌الآخر سال بیست و نهم جلوس بود) شاهزاده
با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم بدربار آمد - دران
وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن
فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد
در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب
سلاح کرد - و گفت که چند روزے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمهٔ
(که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن
معزالدین ارادهٔ دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - اثاثه
و کوکبهٔ دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطهٔ ضبط
در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل‌سرا در آمد - و های‌های
گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک
برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان
مورد نوازش پادشاهي بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده
سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موروثی پدر باقي خان
امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافهٔ پانصدي بمنصب دوهزاري
فرق عزت برافراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد
(که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها
خزائن و جواهر پادشاهي دران مصون و محفوظ است بر جمیع امکنهٔ
هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از
واقعهٔ ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

هر که پیشتر باکبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفي و روپیه و عرفي و غریب‌نواز (۲) سوای طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقولی نه کرور روپیه و بروایتی سیزده (۳) موجود بود) پیشکش نماید - و هرچند متبادر بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان تقدیر نامهٔ شاهي را بنام نامی بهادر شاه معنون ساخته بودند هرآئینه معدات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد) ازین خبر دو اسپه تاخته خود را باگره رسانید - باقي خان از تسلیم قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال تعین نمود - چند گولهٔ توپ بمسجد بیگم هم رسید (۴) - آخر شاهزاده مفید ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالت در آمده عرضداشت باقي خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - دران هنگام رایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدارالخلافه نزول نموده بود که ازین مژده تقویتها افزود - و بعجلت عجیل بمستقرالخلافه رسید باقي خان با مقالید قلعه و خزائن بآستانبوس استسعاد یافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عنایات خسروانه مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجالت چهار کرور روپیه از خزانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرفیء غریب نواز (۳) در [بعض نسخه] و هرچند بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخهٔ (ا) چند گوله بمسجد بیگم هم رسید •

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئینان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و در ماهه بنو ملازم و لختی باندرون محل و برخے بدرویشان و محتاجان داده دو کرور روپیه را بصرف در آورد و خان مذکور را بدستور سابق در قلعهٔ آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلاک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر بر افراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خان بر نواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشي‌گری رساله (که بنام سلطان عالي تبار قرار یافته) رایت امتیاز بر افراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدهٔ دیر طلبي (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفي شد - و در عهد جهاندار شاه بسعي ذوالفقار خان ببحالی منصب و جاگیر سابق

سربلندي اندوخت - و در عصر محمد فرخ سير حسين علي خان رابطهٔ قديم ملحوظ داشته بخشي‌گري فوج تعيناتي خود (كه به تنبيه راجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر كرده همراه گرفت پستر در سفر دكن هم همراهي حسين علي خان گزيده مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و يكصد و بيست و هفت هجري در جنگي (كه با داؤد خان پنّي (۲) متصل بلدهٔ برهان پور رو داد) نقد جان در باخت و در مكان ملكي خود واقعهٔ محلهٔ سنواڑهٔ بلدهٔ مذكور مدفون گشت باآشنا پرستي نامي بر آورد - و توفيق كلمة الخير بسيار داشت - پسر كلانش ميرزا حيدر نام داشت - بدستگيري حسين علي خان بعد پدر بخدمت بخشي‌گري مذكور قرار يافت - و پس از سادات ترک روزگار نموده گوشهٔ انزوا گزيد - و پسر دومش (كه بخطاب پدر مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرر اوراق او را ديده - ازو دو پسر (كه باقي ماندند) بمنصب و جاگير قليل بسر مي برند *

* بيان خان *

شيخ فاروقي‌ست - و چون فاروقيان خانديس بلفظ خاني زبانزد بمنصب دو هزار و پانصدي رسيده تيول در ملک دكن داشت و بنوكري مي پرداخت - وضع درويشانه داشت - مريدانش قايل بخارق عادت وي اند - با سيد عبد الله خان قطب الملک آشنائي قديم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) (۳) هزار و يكصد و بيست و نه هجري

(۲) نسخهٔ [ب] پني (۳) در [بعضي نسخه] بيست هجري *

امیرالامرا حسین علي خان از دکن بارادهٔ (۲) دستگیر ساختن محمد
فرخ‌سیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار
و یکصد و سي هجري فوت نموده در حویلیِ خودش واقعهٔ محلهٔ
فاضل پوره بلدهٔ اورنگاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر
مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان
است - که آخر بیمین‌الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب
عمده مرتقي گردیده بقلعه داریِ بیدر چهرهٔ عزت برافروخت
مرد زنده دل تانع بقسمت بود - و در یار باشي یدطولی داشت
در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجري داعیِ حق را
لبیک اجابت گفت - بیرون بلدهٔ حیدرآباد طرف فتح دروازه
مدفون است *

* برهان الملک سعادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسویِ نیشاپوري ست
ابتدا بمنصب هزاري در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت
و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد
خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني داشت - و در ابتدای
جلوس (که غلا رو داد) کرور گریِ گنج نیز ضمیمه یافت] نیابت
کروري گري بدو مفوض شد - پستر بفوجداریِ هندون بیانه مضاف
صوبهٔ اکبرآباد (که مکان روز (۳) طلب است) سربلند گردیده ببرانداختن

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زدن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضی نسخه] زورطلب *

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطلبي برآورد - و باضافهٔ پانصدي مرتقي گشت - و چون نواح اکبرآباد موردلشکر فردوس آرامگاه شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان بهادر در مشورت کشتن حسین‌علي خان شریک غالب بوده در شورش سید غیرت خان (۲) بارهه و دیگر رفقای حسین علي خان حماهای پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب بهادري و عطای علم و نقاره لوای برتري افراشت - پستر در جنگ فردوس آرامگاه با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد کشته شدن حسین علي خان بعزرگي (۳) برداشته بود) بسرداری میسره قرار یافته وقت زد و خورد ترددات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب برهان‌الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داری مستقر الخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - چون چورامن جات (که از پیش‌آوردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج پادشاهي مقتول گردید و پسران او گدهای موطن خود را استحکام داده سر خودسري برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده هرچند در قلع و قمع آنها دقیقهٔ فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

---

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بذورکي •

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داري مزبور تغیر شده بداروغگي توپخانهٔ حضور ضمیمهٔ آن نظم صوبهٔ اوده (که روز طلب مقرري‌ست) طبل شادکامي نواخت - و دران صوبه از داشتن فوج بسیار و توپخانهٔ فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نسقي (۲) او بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه وارد هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابلهٔ او متوجه شد) او عقب مانده بود - بطي منازل طولاني خود را رسانید - چون اسباب (۳) او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدریافت این معني دویده بر سرآنها ریختند - او بمجرد استماع این‌خبر باوصف ممانعت پادشاه و اهل کنکاش شتاب زدگي بکار برده با جمعیتي که حاضر بود به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میداني طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهای دیگر بر گشته بزد و خورد پرداختند - او زخمي شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان شیر جنگ برادرزادهٔ برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک دویده پیش انداخته درلشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسر نشد باین‌نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازي در آمده ضعف پادشاه خاطرنشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که مبلغي از دار الخلافه مي‌دهانم - پس ازانکه فیمابین فردوس آرامگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] خوش نصیبئ او (۳) نسخهٔ [ب] چون بار و بهیر لشکر ॰

ء مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق
پ خان جلایر بشاهجهان‌آباد رود - لهذا نام برده بدارالخلافه
برای شاه جا درون قلعهٔ پادشاهي مقرر کرد - و نهم ذي‌الحجه
ادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذي‌الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱)
یک صد و پنجاه و یک هجري نام برده بهمان زخمها بمالک فنا
ی - بالجمله امیرے بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروري
وش داشت - پسرے ازو نماند - صبیهٔ او با ابوالمنصور خان
ب بود - احوالش جداگانه زینت ترقیم پذیرفته *

* حرف التاء *

* تردي بیک خان ترکستانی *

بقدم بندگي و دوام خدمت جنت‌آشیاني اختصاص داشت
فتح گجرات بحکومت چانپانیر مامور گشته - چون میرزا عسکري
بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیهٔ
د راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندري گذشته
ـر چانپانیر آمد او با وصف رصانت و متانت قلعه و کثرت
زنی سرانجام قلعه داري همت بای داده در ماندو بجنت‌آشیاني
ست - اما او با همه اعتبار و دیرین مرافقت در اصل تهي‌مایهٔ
هر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که در عالم ملازم پیشگي بهتر
ن راس المال نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت‌ورزان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم درآئین نمک خوارگي
بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بے آزرمي بخود گوارا
نمود - چنانچه روزے هنگام ره پیمائی ولایت راو مالدیو اسپ
خاصه برای سواری پادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود
ندیم کوکه اسپے (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را
بشتر برنشاند - و پس از وصول رایات همایوني بامرکوت چون عسرت
و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابے را (که بدولت پادشاهي
بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای
پرشاد حاکم آنجا او را با جمعے دیگر (که تمولے داشتند) گیرانیدند
و معهذا از انصاف دوستي اکثر اموال را بآنها باز داده برخے
بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه
عراق تردي بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار
جدا شده بمیرزا عسکري پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداري
بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشترے را بشکنجه هلاک
ساخت - و از تردي بیگ خان مبلغے خطیر برگرفت *

چون جنت آشیاني از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت
وتشویر بآستان‌بوس رسیده بهمان مرتبهٔ امارت فایزگشت - و در سنه
(۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا
سلطان او را بتیولداری زمین‌داور بر نواخته بجهت انتظام آن‌حدود
رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هفتم ربیع‌الاول (که همایون پادشاه در دارالملک دهلي در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین آمد - و ازین عالم انتقال نمود * * مصرع *

۹۶۲
* همایون پادشاه از بام افتاد *

تاریخ است) (۲) تردي بیگ خان (که نقش امیر الامرائي بر لوحهٔ خاطر مي نگاشت) خطبه بنام عرش آشیاني خوانده ادوات و اسباب سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبري (که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسیل نمود - و باین نیکو بندگي درجهٔ استحسان یافته بمنصب پنجهزاري ممتاز شد و باتفاق امرای دهلي بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته برسر حاجي‌خان (که از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نارنول سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب مي‌کشود) رفته آن الکا را ازو مستخلص ساخت - و تا میوات بتعاقب او شتافته بسیارے از ارباب تمرد را مالشے بسزا داد - و مراجعت نموده امنیت افزای دهلي گردید *

درین اثنا هیمو (۳) بقال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا درقصبهٔ ریواري (۴) بصد خواري در پس کوچها نمک میفروخت - و بحیله‌وري

(۲) این تاریخ یك سال کم است (۳) نسخهٔ [ج] هیمون (۴) در [بعض نسخه] ریوازي *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگوئی مردم روشناس گشت) چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلي رسید وکیل و سپهسالار صاحب اختیار گشته بنیروی جرأت و زر پاشي کارهای عظیم متمشي ساخت - اول بسخت رای خود را نامیده باز براجه بکرماجیت مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل مي‌نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر داشت - واقعهٔ ناگزیر جنت آشیاني شنیده با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلي رسیده در حوالیِ تغلق آباد فرود آمد - صوابدید بیشتر امرا (که بنابر آشوب او از اطراف و نواحي نزد تردي بیگ خان فراهم آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهي باستحکام برج و بارهٔ قلعه باید پرداخت - تردي بیگ خان بدلدهي و همت افزائي همه‌را آمادهٔ پیکار ساخته دوم ذي‌الحجه سال مذکور عرصهٔ نبرد آراست و بکوششهای مردانه فوج مخالف را برداشت - اکثرے پی گریختها شتافتند - و برخے بنهب و غارت پرداخته - تردي بیگ خان با جمعے معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشهٔ برآمده بر سرش ریخت - افضل خان خواجه سلطان علي و اشرف خان میر منشي از بے‌همتي و ملا پیر محمد شرواني (که بیرام خاني بود - و شکست هنگامهٔ سپه سالاریِ او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردي بیگ خان زیستن بعار را بر فروشدن بناموس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنین پیش رفته بر عکس شد - و در قصبهٔ سهرند باردوی پادشاهي (که باستیصال هیمو رهگرا بود) ملحق گشت - و چون بیرام خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه بود و او نیز خود را سپه‌آرای پادشاهي قرار داده برانداختن بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه بود درین وقت (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته آمد) طرح دوستي انداخته بخانهٔ خود طلبید - و اورا در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او کارش تمام ساختند * * بیت *

* کسے را که دیدي تو در جنگ پشت *
* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیاني بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیري غیر از دولت خواهي امرے دیگر نبوده - تردي بیگ خان درین جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصي و نفاق او معلوم همگنان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلي متمشي نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمنده ام میدانستم که حضرت از عطوفت ذاتي مجوز نمیشدند - عرش آشیاني بتقاضای وقت عذر خانخانان پذیرفت - اما چون سردار عمدهٔ قدیمي بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغتا نیز کینهٔ

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتارخان خراسانی *

از امرای اکبري ست - بمنصب هزاري رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتے در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجري به نیستي‌سرا در شد *

* ترسون محمد خان *

خواهرزادهٔ شاه محمد سیف‌الملوک است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسپ صفوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلدهٔ هرات قشلاق نموده فوجے تعین فرمود که او را مستاصل ساخته آن الکا را مجددا بتسخیر در آوردند ترسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سر آمد گشت - چون عرش آشیاني با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عنان عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) با دلے فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنے ازین قسم میرسید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شده

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - تُرسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتنی و ضعیف نالی گذارش نمود - تُرسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان دلپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعاودت رخصت نیافت - بَیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهی یافته بعرش آشیانی دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضعی که باشد فریبی و غدرے دران مطوي ست - لهذا تُرسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه فرمود - که اورا از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس دوستی هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختی در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - تُرسون محمد خان را با حاجی محمد خان سیستانی همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود ناگور بر گشتند - پس ازان تُرسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایهٔ امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامی یافت - زمانی حکومت بهکر بنام او قرار گرفت و وقتی باایالت پٹن گجرات تعین گشت - در سال بیست و سیوم ازانجا تغیر شده در سال دیگر بفوجداری جونپور رخصت یافت و ملا محمد یزدي را (که از مشاهیر فضلای آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخی تیولداران صوبهٔ بنگ و بهار

سرتابي نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را باتفاق امرای عقیدتمند بصوبهٔ بهار رسانیده در مالش بهادر خان بدخشي (۲) و عرب خان (که ازان گروه ضلالت‌پژوه بودند) کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودي از ناحق‌شناسي بیراه روي گزید ترسون محمد خان بهمراهی شهباز خان عرصهٔ نبرد آراست - چون سال بیست و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امرای نمک‌حرام مامور گردید ترسون محمد خان نیز بهمراهي نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی مردانگي بر کشاد *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلي (که سرگروه ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهي پیوستند] کوکلتاش ترسون محمد خان را بجانب گهوڑا گهاٹ بنگاه قاقشالان روانه نمود تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان ببندوبست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنکه معصوم خان عاصي بسیارے شورش طلبان را فراهم آورده از ولایت بهاٹي در رسید - و ممالکت پادشاهي‌را تا هفت کروه ٹانڈه یغمائي ساخت - و جمعے‌را بتاراج حواشي تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنبو برهنموني همت از پٹنه بآهنگ سزای بدسگالان راهي گشت - امرای بنگاله و ترسون

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهادر بدخشي *

محمد خان بدو پیوسته هنگامهٔ کارزار با مخالف گرم ساختند - در کمتر زمانے فیروزي چهره برافروخت - معصوم عاصي باز بولایت بهاتي پناه برد - شهباز خان [باراده آنکه عیسی مرزبان آن سر زمین (که پیوسته بزبان حرف یک جهتي میراند) اگر درینولا معصوم خان را بسپارد هرآئینه یک‌رنگي او پیدائي گیرد - وگرنه پاداش نادرستي پا بگذارش گذارد] (۲) بدان مرز و بوم رو آورد - چون ساحل دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آندیار است) معسکر گردید و آویزشها بمیان آمد سنارگانون بدست افتاد - و بکتراپور (که بنگاه آن بومي ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلشے معصوم خان ثبات و شکیب پای داده نزدیک بود که دستگیر شود - درین هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - امرای پادشاهي برکنار برهم‌پتر (که بزرگ دریائےست از ختا مي‌آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس مي‌نهادند از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمي پذیرفت - ترسون محمد خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتے درآید - و غنیم را دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی‌سپر راهے (که بمخالف نزدیک بود) گردید - معصوم خان ازین آگهي با جمعے انبوه تیزدستي نمود شهباز خان محب علي خان را با لختے دلاوران بکمک تعین کرد و مسرعے را دواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - باورش

---

(۲) نسخهٔ [ب] نادرستي بگذارش ه

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گروهے از سردار جدا ساخته‌اند
آخر بفراوان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زندگی
بے پروائي گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست
(۲)
آورد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ بر نگرفته بود) درنگ نکرده
باردو شتافت - درین اثنا فوجے نمودار شد - سررشتهٔ دور بیني
از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهماني شد - تدےچند
رفته بود که شورش غنیم عرصهٔ ایمني را غبار آما گردانید - هرچند
هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک گام سرعت
برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضي نشد - و با دلے همت قرین
رو بکارزار آورد - برخے سامان نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه
بیش از پانزده کس همپائي نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي
برآراست - و بسرنوشت آسماني زخمي دستگیر شد - معصوم خان
از در دوستي در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از
اخلاص سرشتي بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند
جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آقسقال دولت را
از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم
این سانحه واقع شد *

* تولک خان قوچین *

از امرای بابري ست - پس ازان برکاب همایوني پیوسته - چون

---

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ بر نگرفته بود *

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامی (که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پردغا نزدیک کابل رسید و امرای نفاق پیشه بدو پیوستند) جنت آشیاني چار ناچار عنان عزیمت بجانب ضحاک و بامیان (که اکثرے از اخلاص سرشتان در انصوب بودند) منعطف ساخت - اورا با چند نفر دیگر برای خبرگیري کابل رویه روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک برنگشت حسن خدمت او منظور نظر سلطاني گشته بمنصب تور بیگی سربلندي یافت - در مهم هندوستان ملتزم رکاب خسروي و مصدر شایسته پرستاري بود - پس از فوت جنت آشیاني چون بیراه روی شاه ابوالمعالي بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبري در فکر دستگیر ساختن او شده روزے بتقریب ضیافت طلبداشتند - او چون دست بشستن دراز کرد تولک خان (که بچستي موصوف بود) از پس در آمده هردو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد نموده این کار را بپیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتی کابل بسر مي برد - سال هشتم جلوس اکبري غني خان پسر منعم بیگ خانخانان (که در کابل راتق و فاتق مهمات بود - و سبکسري و آشفته رائي در اصل فطرت داشت) مستی جواني و حکومت علاوۀ آن گردیده روزے بے هیچ تولک خان را با آنکه از روشناسان صاحب اعتبار بود گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد - او بسعي بعضے مردم صلاح اندیش مخلصي یافت - اما پس ازین روداد

در موضع بابا خاتون (که بجاگیر او مقرر بود) فرو‌کش کرده فرصت انتقام میجست - روزت غني خان بتقریب استیصال قافلهٔ بلخ از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزلے ست دل کشا) بزم باده نوشي آراست - تولک خان با جمعے از خویشان و نوکران بسر وقت او رسیده در حالتے (که بے خود بود) او را با شگون پسر قراچه دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه وا پرداخت - و باراده گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده در موضع خواجه اواش (۲) (که دو کروهي بلدهٔ مزبور است) فرود آمد چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد شدند بگرفتن بعضے محالات مصالحت نموده غني خان را گذاشت او بمجرد رهائي جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل آب غوربند لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین و چندے دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت عرش‌آشیاني پیوست - و بیافتن تیول در صوبهٔ مالوه سرمایهٔ آسودگي اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان خانخانان تعین گردید) او نیز پیوسته باشارهٔ خانخانان بر سر سید دولت (که در کهنبایت مصدر هنگامه بود) رفت - و اورا سزا داده

---

(۲) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] خواجه رواش ٭

فیروز مند گردید - پس ازان بلشکر سلطانی ملحق گشته در جنگ سلطان مظفر گجراتی تعینات مثل جرانغار و شریک ترددات مبارزان بود - پس ازان بهمراهی قلیچ خان بتسخیر بهرونج (۲) روانه گردید - سال سیم (که لشکر مالوه بکومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد) او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زندانی گردید پس از رهائی در کومکیان صوبهٔ بنگ و بهار قرار یافته سال سی و هفتم جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگهه تقویت افزای فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری رخت هستی بر بست *

* تردی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت عرش آشیانی گشته بمنصب در خور مورد تفضل گردید - پستر همراه شاهزاده سلطان دانیال بمهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگی بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضی بے اعتدالیها از نظر افتاده سال چهل و نهم (۳) باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار و انعام پنج لک دام امتیاز اندوخت *

* ترخان مولانا نورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - رضوی ست - پدرش

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ب] و ششم *

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات بامور شرعيه قيام مي‌نمود مولانا بفضل و كمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بهيئت و هندسه و اصطرلاب شوق مفد بود - همراه قاضي برهان خوافي بملازمت فردوس‌مكاني استسعاد يافت - و صحبتش با جنت‌آشياني كوك گشته از جماعهٔ نديمان و مجلس نشينان بزم همايوني گرديد و در سفر عراق ملتزم ركاب بوده بيست سال در ملازمت آن پادشاه عالي جاه بسر برد - گاهے پادشاه ازو استفادهٔ علوم ميكرد - و گاهے او از علم رياضي خصوص اصطرلاب از جناب همايوني (كه درين فن مهارت تمام داشت) استفاضه مي‌نمود - طبعش موزون بود - ديوانے دارد - ازوست * * بيت *

* چون دست ما بدامن وصلت نميرسد *

* پاى طلب شكسته بدامان نشسته ايم *

بمناسبت اسم نوري تخلص ميكرد - و اورا نوري سفيدوني ميگفتند سفيدون قصبه ايست از توابع دهلي - چون مدتے در جاگيرش بود بدان شهرت گرفته *

عرش آشياني در ايام فرمان روائي خود بنابر خدمات سابقه و لاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيد - و پرگنهٔ سامانه (كه در تيولش بود) از جانب او مير سيد محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت در سال دهم شيرمحمد ديوانه (كه در اصل از خدمتگاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطهٔ حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتبارے بهم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیحقیقتي شده در درگاه پادشاهي منظور نگشته از چندے دران قصبه بسر مي‌برد) روزے نایب مولانا را بخانهٔ خود مهمان ساخت - در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهاني تیر را در کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته اوباشے چند فراهم آورد - و در حوالئ آن ولایت دست نهب و غارت دراز ساخت - مولانا همت بدفع او گماشت - همین (که مقابله اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنهٔ درختے رسیده افتاد - جمعے پیادها دستگیرش ساختند - مولانا فورا بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخاني یافته بود و معنئ ترخاني نداشت این قطعه گفته * نظم *

* ز روی مکرمت وز راه احسان *
* بترخان داد خاني شاه عادل *
* ازین منصب سرافراز جهان شد *
* میان خلق و در ملک و اماثل *
* ازین خاني همین نامےست بروی *
* ازین نام کلان او را چه حاصل *
* ز ترخاني هم او را شکوهٔ هست *

* بفزد خسرو دانای کامل *
* که غیر از خان خشکی می‌نماند *
* ز ترخانی تری گردد چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبرهٔ جنت‌آشیانی بدو مفوض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد *

* تخته بیگ سردار خان * (۲)

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگی (که میرزا را بافواج عرش آشیانی رو داد) مصدر دلیری گشته نامی براد مردمی برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعتبهٔ سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت گردید - پس ازان بتعیناتیِ صوبهٔ کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگهه و زین خان کوکه در تنبیه گروه یوسف زئی و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سی و نهم بهمراهیِ شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر بتهانه‌داریِ پشاور سرافرازی اندوخته بارها گروه تاریکی را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خانی رایت ناموری افراشت - و پس از جلوس جنت‌مکانی چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعهٔ قندهار بعرض خسروانی رسید او را بمنصب دو هزاری

(۲) در [بعضی نسخه] تحته بیگ - یا پخته یا بخته باشد *

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بيگ بکومک شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوري شد - تا رسیدن اينها چون فوج قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود او از تغیر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري در انجا ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب قلیلی سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال سیم جلوس بملازمت عرش‌آشیاني کام دل اندوخته منظور نظر عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبهٔ پنجاب سرفرازي یافت سال سي و یکم بهمراهی راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال سي و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت سال چهلم خود اورا بمالش عیسی خیل دستوري دادند - اگرچه دست و پای جنبانید اما چون رنجوري داشت چنانچه باید کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعهٔ مؤ (که یکی از حصون معظمهٔ زمینداران کوهسار شمالی صوبهٔ پنجاب است) باتفاق آصف خان تعین شده مصدر تردد گردید - و از راه مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبهٔ پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامي بخدمت بخشي‌گري آن صوبه مامور گشته
مرخص شد - که فوجے از قلیچ خان صوبه‌دار و دیگر جاگیرداران
آن نواحي را مثل حسن بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ
خان کابلي یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزاولي نماید) او انتظار
دیگران ننموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسیده بتهانه‌گاه آنها
رفت - قضا را وقتے (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای
آن شقي نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت
جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر
بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري سربلندي یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل
بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان
خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت
نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد
پستر باضافهٔ منصب کامیاب شده بصوبه داري ٹتهه چهرهٔ عزت
برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري
همانجا بخلوتکدهٔ بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري ست
مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي یافته اواخر

---

(۲) نسخهٔ [ب] ٹتهان یا بتهان باشد *

عهد عرش آشیاني بپایهٔ هفتصدي رسید - پس ازانکه جنت مکاني
در سال سیوم جلوس صالحه بانو صبیهٔ قایم خان را بعقد ازدواج آورده
بپادشاه محل مخاطب ساخت کار اینها ببلندي گرائید - عبدالرحیم
سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سربلند گردید
پستر بپایهٔ هفتصدي چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم
بفوجداری پرگنهٔ الور لوای امتیاز بر افراشت - سال نهم باضافهٔ
پانصدي پانصد سوار رتبه اش بر افزود - پسرش میان جوه نام
(که پادشاه محل بفرزندي بر گرفته بود) سالے (که مهابت خان
بر کنار دریای بهت نسبت بپادشاه مصدر گستاخي شده) او را
بعدم سر افرستاد *

* تهور خان میرزا محمود *

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشیاني وارد
هند گشته بمدد بخت سعید بدولت روشناسی آن شاه والا دستگاه
و منصب پانصدي فایز گردید - و پس ازانکه نوبت فرمانروائي
بجنت مکاني رسید اتفاقا روزے شیرے بتفنگ زده بحضور والا
آوردند - بتقریبے در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شیر
بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جوانان قوي بازوی
پر نیرو باشارهٔ پادشاهي بزور تمام شمشیرها زدند - غیر از خطے ظاهر
نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسرواني در خواست - که
اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آرم - چون حقیر جثه

بود پادشاه فرمود - بسم‌الله ببینم - میرزا چنان بسبکدستي سر شیر را جدا ساخت - که از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود شیر بدونیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت‌کماني یگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هیچکس را درین امر با وی سر همسري و دعوی برابري نبود - زور آوران زمانه بسرپنجگی او زیر دست - و بالا دستان سیر قوت (۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسي جهانگیر قلي خان پسر میرزا عزیز کوکه از گجرات کمانے آورده بود - که مردم پر زور هرچند مي‌خواستند بکشش درآرند چله از روی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه اورا بشیخ کمان مخاطب فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کنند - جنت مکاني در جهانگیرنامه (که خود انشا نموده) درج فرمود - در حالت تحریر آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسرواني پایهٔ عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیکے از فوجداریهای سرحد پنجاب مامور گشته درانجا جنگے مردانهٔ رستمانه نموده بچیره‌دستي لوای استیلا برافراشت - و در جایزهٔ آن بخطاب تهور خاني سرافرازي یافت - و در (۳) عهد اعلی‌حضرت خلل دماغ بهم رسانیده رو بدیوانگي کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان‌حالت درلاهور درگذشت

---

(۲) در [بعضی نسخه] تیز قوت (۳) در [بعضی نسخه] بهم رسانیده بدیوانگي *

نستعلیق جلي را بغایت خوب مي‌نوشت - و در قطعه نویسي ید بیضا مینمود - و لطائف نکات ازو سر میزد - و نقلهای رنگین و حکایات شیرین ازوی مي آرند - گویند روزے مجلس آراست - و مردم را بضیافت طلبداشت. آقا رشیدا (که همشیره زادهٔ میرعماد مشهور است و در خط نستعلیق استاد) دران انجمن حاضر بود - و با یکدیگر گرم حرف - خان بیکبارگي بحجره در رفته بعد از ساعتے شمشیر علم کرده بر سرآقا رسید - و گفت شنیده ام که تو ازشاگردیِ من انکار میکني - رعب تمام بر آقا مستولي شد - بالحاح گفت - خانم آخر چه میفرمائي - گفت بحضور اعزه بگواهيِ اینها خطے باعتراف شاگردي بنویس - آقا بگفته اش کام و ناکام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم ظریفش (۲) امان یافت *

* تربیت خان فخرالدین احمد بخشي *

در عهد جهانگیري از ولایت توران وارد هندوستان گشته بمنصب پادشاهي امتیاز یافت - و درکم منصبي بدولت روشناسي فایز شده از امثال و اقران پایهٔ اشتهار برتر افراخت - و در هنگامهٔ شهریار بهمراهيِ آصف خان یمین الدوله نیکو پرستاري بتقدیم رسانیده شایستهٔ عنایت پادشاهي گردید - پس از سریر آرائيِ اعلی حضرت بخطاب تربیت خان سر عزت برافراخت - و در سال ششم اورا بسفارت توران برگزیده با وقاص حاجي ایلچيِ نذر محمد خان واليِ آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ظریفش *

رخصت نمودند - و جواب نامهٔ خاني با تنسوقات هندوستان بقیمت
یک لک روپیه مصحوب خان مذکور سمت ارسال یافت - و سال
هشتم مراسم پیغام‌گذاري به بهین آئین بجا آورده بتلثیم عتبهٔ خلافت
چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همین‌قدر شترنر و ماده
با دیگر اشیا برسبیل پیشکش گذرانید - ازان میان مصحفے بود بخط
شاد ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا ابن جهانگیر میرزا پسر
امیر صاحب قران - که بخط ریحان در کمال حسن و لطافت نوشته
و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشاراليه
آن را در بلخ بدست آورد - اعلی حضرت بنابر یادگار بزرگان
انبساط تمام فرمود *

گویند تربیت خان چون بدان‌دیار شتافت ترک لباس هندوستان
نموده تا معاودت بهندوستان لباس‌متعارف آنجا اختیار کرد - چنانچه
بهمان دستار ازبکي ملازمت نمود - اعلی حضرت را بسیار خوش
آمد - در همین ایام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
سوار و خدمت آخته بیگي سرفرازي یافت - و چون سال نهم حین
مراجعت از دکن ماندو مخیم سرادقات پادشاهي گشت تربیت خان
با جمعے برسر زمیندار جیت‌پور (که بتمرد و سرکشي میگذرانید)
مامور گردید - خان مزبور اورا مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس
خلافت آورد - و در سال دهم باضافهٔ پانصدي ذات و بخشي‌گري دوم
از تغیر معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلي خان بصوبه داري کشمير اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران ديار بسبب باران بے هنگام درياى بهت طغيان نمود و سيلاب غلات فصل خريف را زده مواضع بسيار را خراب ساخت و پراگندگي و بےنوائي باحوال قطان و سکان آن ولايت راه يافت خان مذکور بتيمار داري عجزه و مساکين (که لازمهٔ چنين اوقات است) چنانچه بايد نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملکت از سلوک او چين شکايت بر جبين و اظهار نارضامندي بر زبان داشتند - بنابرين معزول شده بحضور رسيد *

صاحب ذخيرة الخوانين آورده که چون اعلى حضرت را داعيهٔ تسخير بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربيت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (که بندارگي از کيفيت آنديار آگهي يافته بود) (۲) بے محابا عرض کرد - که زنهار عزيمت آن مملکت نفرمايند - که آنجا اسپ و آدم از مور و ملخ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرماى آنجا نمي‌توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزے از ملا فاضل کابلي هم (که از فحول فضلاى وقت بود) از روى مسئله در انتزاع ملک موروثي از دست سلاطين چنگيزيه (که بتغلب متصرف اند) پرسش بميان آمد - گفت که جنگ با مردم آنجا (که همه مسلمانان دين دار اند) بے حجت شرعي مورث وبال و نکال است - پادشاه ازجا درآمده فرمود که هرگاه مقتداى زمانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] يافته بود عرض کرد *

چنین فتوی دهد و بخشي سرکار سپاه را از برف و سرما ترساند چگونه مهم متمشي‌شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را از بخشي‌گري تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ گشته در گذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد از بخشي‌گري صوبه‌دارکشمیر شد - و مهم بلخ سال‌نوزدهم درمیان‌آمد دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعین تاریخ فوتش بنظر نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشي شده باشد یا پیشتر هم داعیهٔ تسخیر بلخ بپادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور بخشید - که فوج هندوستان اصلا دران سرد سیر دل نهاد اقامت نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاري واگذاشتند - اعلی‌حضرت بعد از مشاهدهٔ این‌حال تحسین رای‌تربیت خان فرموده پسرانش را برنواخت - و از جانب آن‌مرحوم ذخیرهٔ خاطرے که داشت رفع‌نموده بپسر کلانش میرزا محمد افضل (که در سوارکاري وتیراندازي یکتا بود) ملتفت گردید - گویند بر اسپے که حرون چمنده مي‌بود پدر اورا سوار میکرد - مردم گفتند که امروز و فردا دست و پای این پسر مي‌شکند گفت بمیرد یا شه‌سوار شود - مشار الیه از انشا و علم مجلس هم بهرهٔ داشت - و بمیرزائي و پاکیزه وضعي میگذرانید - خاندوران ناظم دکن بنابرآشنائي پدرش همراه خودگرفته - و پس‌از فوتش اسلام‌خان نیز اورا قابل رفاقت دانسته بدکن برد - و بفوجداري پتهري تعین

نمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) اورا فوجدار نواحی دهوندا پور ساخت - پانصدي پانصد سوار منصب داشت - و در سال بیست و پنجم درگذشت - پسر دوم فقیرالله سیف خان است - که براسه مذکور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال حذاقت و تجربه کاري در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضي بمحرمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطبای شاهي گردید و بعد از انتقال آن جم جاه بسعایت جمعی (که ازو ذخیرهٔ خاطر داشتند) از شاه صفي (۲) سلوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس ثاني (که در سن صبا بود) هم رعایتی نیافته از بودن ایران دلگران میزیست - ظاهرا ارادهٔ حج را نموده و ضمنا احرام دریافت زمین بوس آستان صاحبقران ثاني برمیان جان بسته از عراق براه بصره عازم گردید و به بندر لاهري فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه بادراک ملازمت پادشاهي شرف افزای روزگار خود شده بمنصب هزاري و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست روز بیگم صاحب (۳) (که الفت حضرت اعلی بآن قدسي نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي (۳) نسخهٔ [ج] صاحبه *

از خدمت پادشاهي بخوابگاه خود میرفت - ناگاه گوشهٔ دامن بشمع (که در ایوان سر راه (۲) افروخته بودند) رسید - و چون لباس پردگیان حریم عزت در کمال نزاکت مي‌باشد و روغنهای معطر بران مالیده میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس در گرفت - اگرچه چهار خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نائره چستي تمام بکار بردند اما چون برخشهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عفیفه با اضلاع هر دو طرف و هردو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگي خود متکفل امور بیمار داري گشته اول بمعالجهٔ روحاني پرداخته از روز اول تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باهل احتیاج تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغ خطیر از زر نقد در وجوه خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین‌المال (که برذمهٔ محبوسان طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار روپیه (که سالے سه لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکهٔ (۳) زمان بارباب استحقاق میرسیده باشد - پستر بعلاج جسماني توجه گماشته هرجا (که طبیبے و جراحے بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا سعادت اندوختند*

حکیم داؤد (که آمدنش در چنین اوقات از مغتنمات بود) در ازالهٔ بعضے امراض (مثل لزوم تپ ولینت طبع و تهیج اطراف چشم

---

(۲) نسخهٔ [ج] در دیوان سر راه (۳) در [اکثر نسخه] ملکة الزمان ●

که در ابتدای الم جراحت رو نموده) معالجات صایب بتقدیم رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافهٔ هزاري دوصد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسرواني پیرایهٔ اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمشارالیه مفوض گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامي اندوخت و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزاري هشتصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم در معالجهٔ اکبرآبادي محل کمال قدرت طبعی او پرتو ظهور افکند - و باضافهٔ پانصدی دیگر با انعام سي هزار روپیه فایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب معتبر چهار هزاري سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون در سال سي و یکم بعارضهٔ ناملایم حبس بول مزاج اعلی حضرت از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویهٔ باردهٔ مدره بسلس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمے از حکمای مسیحا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسی تقرب خان شیرخشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت (۲) از دارالخلافه متوجه اکبرآباد شده بخوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب خان بمنصب والای پنج هزاري کوس بلند رتبگي نواخت - و پس ازانکه سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس عالمگیري زیب و زینت یافته

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري •

اعلی حضرت را در قلعهٔ آگره بگوشهٔ انزوا برنشاندند ازان رو (که تقرب خان در معالجهٔ اعلی حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سي هزار اشرفي بتازگي کامیاب مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و تدبیر (۲) اعادهٔ صحت تام تعین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بنابر جهتے مورد عتاب عالمگیري گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد و چندے در گوشه نشیني بسر برد - و در آغاز سال پنجم تپے باشتداد بر مزاج خلدمکان طاري گشته بناتوانیِ عظیم کشید - بدین تقریب تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج از وی ننمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجري پیمانهٔ عمرش لبریز گشت - عواطف پادشاهانه محمدعلي خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار نوازش یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهي محسود عمدها بود و نامے بزرگي برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان برلاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت. و بدولت روشناسي فایزگشته بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [ا] تدابیر *

خدمت میر توزکي سر بر افراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت قلعهٔ دار السلطنت لاهور و منصب هزاري سرفرازي یافت - و در سال بیستم مجددا میرتزکي یافته مامور گردید - که تا غوربند رفته هرکدام از تعیناتیان بلخ را [که بشاهزاده محمد اورنگ زیب (که بنظم آن مملکت انتهاض فرموده) نرسیده باشد] سزاولي نموده برساند و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و باضافهٔ پانصد سوار مباهات اندوخته بدستور سابق سرگرم عهدهٔ خود گردید - و در سال بیست و سیوم بهمراهیٔ سعدالله خان از مهم قندهار معاودت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب تربیت خان چهرهٔ ناموري افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر مرشد قلي خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و ششم بداروغگیٔ توپخانه ضمیمهٔ میرتزکي سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در سال بیست و نهم بمرحمت علم و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار بر نواخته بحراست صوبهٔ اوڈیسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع دستوري یافت - و در سال سي و یکم بافزایش سواران منصب و عطای نقاره و تفویض صوبه داریٔ اودهه اختصاص گرفت - و در ایام تخلل سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل بملازمت عالمگیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از بر افراختن رایات عالمگیري از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور باضافهٔ هزار و پانصدي دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار

سربلند گشته بنظم مهام بلدهٔ طیبهٔ اجمیر معین شد - و پس ازانکه دارا شکوه در آوارگي سرے بگجرات کشیده پرو بال رفتهٔ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمیر گشت تربیت خان قبل از وصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالمگیري (که بعزم رزم رهگرای اجمیر بود) پیوست - و پس از چهره نمائي شاهد فتح و ظفر خلدمکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمیر منصوب ساخت - و درسال سیوم بصاحب صوبگي دارالامان از تغیر لشکر خان دستوري یافت *

و چون شاه عباس ثاني فرمان رواي ایران آقا (۲) بیگ پسر قلندر سلطان چوله تفنگچي آقاسي را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ایلچي‌گري با نامهٔ تهنیت سریر آرائي بدرگاه پادشاهي فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته درهمان سال رخصت انصراف یافت ازانجا (که جواب نامه رسمے ست مستمر و معهود - خصوصا میان سلاطین ذوي‌الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبیله است) تربیت خان را (که از امرای عمدهٔ صاحب ثروت و سامان بود) باضافهٔ یکهزار سوار برنواخته با ارمغانی شایسته ببهای زیاده از هفت لک روپیه از نوادر و رغائب مملکت هندوستان درسال ششم بسفارت ایران زمین مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ایران بود) ادراک صحبت

---

(۲) نسخهٔ [۱] بوداق بیگ *

پادشاهي نمود - از ناهنجاري نقش صحبت درست نذشست
تربیت خان (که از سنجیده وضعي و معامله فهمي بهره نداشت)
سبک سریها بکار برد - شاه هم [که دوام شرب مدام ضمیمهٔ مستی
جواني و غرور حکم راني داشت - و سامان قوای دماغش (که چراغ
کاشانهٔ خرد است) دستخوش آشفتگي گشته خالي از جنون و خبط
نبود] خود نمائیها و بلند پروازیها (که زیبندهٔ بزرگان و بزرگ منشان
نیست) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است
قابل تحریر نیست •

بالجمله تربیت خان بعد از کشیدن خفت وذلت پس از یکسال
از فرخ‌آباد اجازت معاودت یافته روانهٔ هندوستان گردید - و بر خلاف
ایلچیان زمان جنت‌مکاني و فردوس‌آشیاني مثل خان عالم دولدي
و صفدر خان آقاسي (که بعنوان پسندیده بتقدیم این امر عظیم القدر
پرداختند) مبطل فوائد رخشوري (که تاسیس مباني مصادقت
و تشئید ارکان موافقت میان خواقین رفیع‌المکان است - و آن مستلزم
آسایش جهان و جهانیان بود) گردید - بل نتیجه بر عکس داد - که
الفت اسلاف را بکلفت اخلاف بدل‌ساخت - وکار بسپه‌کشي جانبین
انجامید - شاه بعداز رواندشدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعین
نمود - و خود نیز در تهیهٔ اسباب رزم شد - و چون این احوال از نوشتهٔ
خان‌مذکور (که داخل حدود ممالک پادشاهي شده بود) بخلدمکان
رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقا شاه غرهٔ ربیع‌الاول این سال‌سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعارضهٔ خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساختهٔ تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالیِ مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهي گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه‌داریِ اوڈیسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اوده از تغیر فدائي خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگیِ منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم صوبهٔ بهار سر مباهات بر افراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداریِ ترهت و دربهنگه منصوب گردید - و در سال بیست وچهارم بفوجداریِ جونپور تفاخر جست - وآخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري همانجا بساط هستي در پیچید - هدایت‌الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمي یافت حکایتے (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهرا همین تربیت خان باشد گویند روزے اعلیٰ حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابي مي‌نمود - بخار تر دود آسا (که از رود خانها و آبگیرها برمي‌آید و بهندي کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسے بخواند - تربیت خان عرض کرد *　　　　* بیت *

* قدم نا مبارک و مسعود * گر بدریا زند بر آرد دود *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بنی مختار است
(۲)
به پردلی و جان بازی* در اواخر عهد خلد مکان جبههٔ پیش آمد
بر افروخته در عرصهٔ نامورِی گوی مسابقت از اقران ربود - در سال
چهلم بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار سرفرازی یافته
از برهم پوری (که دران وقت مضرب خیام پادشاهی بود) به تنبیه
مفاهیر کوه مهادیو مامور گردید . و بتجویز خان مسطور دزندی راو
(که آرردا خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدی یافته بتهانه داری
آن کوه تعین گشت - و بعد ازان بمیر آتشی علم اقتدار افراشته در سال
چهل و دوم جهت برداشتن چهاونیء غنیم مرخص گردیده بافزونی
پانصدی عزت اندوخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال
اشقیای دکن پرداخته سالم و غانم برمی گشت - و در تسخیر قلاع
مرهته بمورچال پردازی و دمدمه سازی کارنامها بر میساخت - چون
در سال چهل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد
و یازده هجری پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوری
بآهنگ کشایش حصون سیوای بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران
(۳)
عزیمت را بجولان درآورد و از مرتضی آباد مرج گذشته تهانهٔ میسوری
معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کار بند مورچال

---

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاری (۳) نسخهٔ [ب ج] مسوری *

بسنت‌گدهه (که قلعه ایست بمسافت سه کروه از میسوری در خلال جبال) گردید - و از کار طلبي در دو روز کار دو ساله پیش‌برده مردم توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازي باز نمي‌ایستادند پیش خانهٔ پادشاهي سر دریای کشنا (که پای قلعه بتفاوت کروهے میرود) برپا شد - همان روز محصوران جان بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکلید فتح موسوم گشت - میر عبدالجلیل بلگرامي * کوه کفر شکست * تاریخ یافت
و ازانجا موکب پادشاهي بانتزاع قلعهٔ ستاره (که بر کوهے ست آسمان‌رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سیوا ست - چنانچه امروز مکان راج و حاکم‌نشین نبیره اش راجه ساهو ست) متوجه شد بیست و پنجم جمادي‌الاخری نیم‌کروهی پای قلعه دایرهٔ خسروي گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه‌گیري و عدو سوزي مورچال روان ساخت - و غریب واقعه رو داد - خان مزبور بفاصلهٔ سیزده ذراع از دیوار حصار دمدمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برجی برساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید قلعه‌گیري نیست از پای همان زینه روان‌کرد - و عجب مصالح بصرف آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینهای چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهي ست بارتفاع سي گز (که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) درینصورت هم یورش صورت نبست - لهذا از جناب خلافت فتح‌الله خان بهاشایقی

روح الله خان مامور شد - که مورچالے دیگر روان کند - تربیت خان نمي‌خواست که دیگرے در مقابل او مصدر کردن شود - بتدارک سستِ فکرهای خویش (که در کار زینه بردن نموده بود) تدبیرے درست اندیشیده طاقے در سنگچین قلعه حفر نموده از طرفے چهارده گز و از طرفے ده‌گز بدرازي دیوار خالي‌ساخت - درمیان محصوران وبهادران (که دران طاق چوکي میدادند) پردهٔ بیش نبود - لیکن از طرفین هیچکس آن یک‌ذراع زمین‌را نمي‌توانست بپای جرأت پیمود - قرار بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه یورش وا شود - چنانچه پنجم ذی‌القعده (که چهار ماه و چند روز از محاصره گذشته بود) یک‌فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه افتاد - و جمعے‌کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیلهٔ دیگر را آتش زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم منتهز یورش - سوای عماه و فعلهٔ مورچال مخلص خان و حمیدالدین خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین طرف افتاد - سوای احشام بکسریه و کرناتکي و مارلیه دو هزار بهادر کار آمدني پیکار گزین بکار آمدند - و طرفه‌تر اینکه (۲) درین حشر و نشر پیادهٔ چند بالای دیوار بر آمدند - و فریاد میزدند که بیائید این جا کسے نیست - بر لشکریان بمرتبهٔ ترس استیلا نیافته که کسے پای تهور و جگرداري درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریاد قلعگیان

---

(۲) نسخهٔ [ج] آنکه •

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را بآب تیغ شستند *

و غریب‌تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحلها افتاده و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش وا سوختگي داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ و خاک متعذر است - و سوختن در دین بدآئین آنها واجب) مرحله را (که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه سعي چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدّر بشگرف کاري اقبال پادشاهي بعد نه روز ازین واقعه سیزدهم ذی القعده سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگي چهار ماه و هیزده روز کشید) قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل آن در جای دیگر بقلم آمده - و در مورچال پرناله و پون گدهه (که متصل هم اند) کار نامهٔ برروی کار آورد که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را مجوف کرده راهے برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت و بمفاصلهٔ چندگام نشیمنے (که بیست نفر کاري دران توانند نشست) طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهب نسیم باشد - و روشني آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشاند که بضرب بندوق محصوران را نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه را

زیر برجی (که مضرب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالي‌کرد که جمعی از بهادران دران چوکي میدادند - و آسیبی از حقه و متوالهٔ غنیم بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیلش برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزے کیف ما اتفق قلعه بدست آورده بود دیگر سران بپاس خاطر میر آتش (که درین امر عام انا ولا غیري مي‌افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان رقم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعجز گرائیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلنه باضافهٔ پانصدي امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادري او قلعهٔ کندانه موسوم ببخشنده بخش مفتوح گشت - ودر سال چهل وهشتم در جایزهٔ گرفتن قلعهٔ راجگده باضافهٔ پانصدي دوصد سوار بمنصب سه هزار وپانصدي هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگی توپخانهٔ دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمهٔ میر آتشی حضور گردید و چون خان مزبور بضلع‌داری بني‌شاه گده و محي‌آباد تا دریای بهیمرا مامور بود نیابت توپ‌خانه بمحمد اسحق پسرش مقرر گشت و پس ازان بخطاب بهادري امتیاز یافته بعد فتح واکنکیره باضافهٔ دوصد سوار و عطای نقاره باذن آوازه گردید - و درسال پنجاهم بمالش مرتابان سمت رحمان‌بخش مرخص گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهدهٔ او وا گذاشت

گویند روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا (که در تفنگ اندازي بے نظیر بود) فیل را پیش رانده در تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالي نمود. هردو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگے بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحق در حیات پدر رشادے داشت - پس ازان خطاب تربیت خاني یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود در هنگامهٔ نادر شاه عرض و مال او مفت دستخوش تاراج نسقچیان شاهنشاهي گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* ترکتاز خان *

نیاگانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهي پیوست - و بمنصب در خور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تنبیه مرهته مامور گردید و عمش خواجه خان (که نسبت دامادي با سیادت خان سید اوغلان داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولدگشته خود را بوضع مرهته ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوهٔ قزاقي (که باصطلاح اهل دکن برگي گري گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتی دکن انسلاک داشت - در جنگ عالم علي خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطني با آصفجاه ساخته اصلا مرتکب حرکتے نشد - آصفجاه

پس از وقوع فتح تلقي باحترام نموده رابطهٔ قدیم را بیکرنگی (۲) تازه دو بالا گردانید . تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجري دیدهٔ تماشا بین را بر بست . سه پسر داشت کلاني خواجه محمد - که در عمل آصفجاه بخطاب خاني نامور شد و در وقت ناصر جنگ بخطاب پدر و در عصر صلابت جنگ بخطاب قوي جنگ (۳) بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاري رسید - مدتها بقلعه داري احمدنگر مي پرداخت - بوجهی قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرد بعروض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجري بعالم بقا شتافت - مرد یار باش و خوش خلق و کمال دوست بود و باخط خوب میل خاطر بسیار داشت - با محرر اوراق هیچگاه سر رشتهٔ دوستي از دست نداد - دو پسر دیگرش یکی خواجه حمید خان دوم خواجه شریف خان (که هردو بمنصب و جاگیر میگذرانیدند) پیش از برادر کلان درگذشتند *

* تیغ بیگ خان میرزا کل *

او و دو برادر کلانش میرزا فقیر الله و میرزا گدا هر سه همشیره زادهای بیگلر خان میرزا احمد اند - که دیوان سلطان بیدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقلعه داری بندر سورت سر بر افراخته - پدر اینها از منصبداران کم پایه بود - بعد فوتش میر نعمان خان پسر دوم خواجه عبد الرحیم خان بیوتات پرورش اینها کرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] یکسوئي تازه (۳) در [اکثر نسخه] قوت جنگ *

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت تغائی خود میگذرانیدند میرزا فقیرالله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدا بیگ خان و چون بیگلر خان مذکور درگذشت (ازانجا که نسبت دامادی هم باوی داشت) بخطاب بیگلر خان و تفویض قلعه داری بندر مذکور سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوری و طالع یاوري در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز گردیده بتقرر متصدي گری بندر مزبور جبین بخت را روشن ساخت و مدت مدید راتق و فاتق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهي وبلندهمتي نامے بر آورد - چون سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري جهان را پدرود نمود تعلقهٔ متصدي گری آنجا بمعین الدین خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خویش خواجه عبدالرحیم خان مذکور بعلاقهٔ دامادی بیگلر خان کلان مقرر شد - در حالت تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر معین الدین خان (که بخطاب قایم الدوله سر بلندي دارد) بنام دخیل است * گل بخاک افتاد * تاریخ فوت تیغ بیگ خان است *
۱۱۵۹

* حرف الثاء *

* ثانی خان هروی *

از امرای پانصدی اکبري است - موطنش هرات - و نسبش بطایفهٔ

ارادت میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسے را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائي و محبت ما مشروط است باینکه سخنان اوباش در حق ما نشنوي - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمي ایشانند - و پس ازانکه همراه افواج پادشاهي جهت استیصال علي‌قلي خان زمان دستوري یافته در عرضداشت خود این بیت بپادشاه نوشته * بیت *

* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم *
* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رسالهٔ منظوم ساخته - و این رباعي (که در هر مصراع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارد) ازوست *

* رباعي *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *
* هشیار درون رفت و برون آمد مست *
* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *
* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

* ثناء الله خان - و امان الله خان *

پسران ضیاء الله خان بن عنایت الله خان عالم گیري - ضیاء الله خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهي بود - سال چهل و هفتم بدیواني اکبرآباد ممتاز گردیده - از نام بودها اولین بمصاهرت

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه‌داري حيدرآباد
بعمادالملک مقرر گرديد هردو همراه او وارد بلدهٔ مزبور شده
عيشے مهيا و روزگارے برحسب متمنّا داشتند - اولين بفوجداري
سيکاکول مامور گرديده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس
فردوس آرامگاه کشته شد) دست رجوع بخدمت نظام الملک
آصفجاه داده ابتدا بصوبه‌داري بيجاپور چهرهٔ عزت برافروخته
درانجا از دست اودا چوهان شکست فاحش يافته پستر قلعه داري
پريندده داشت - بسيار شوخ طبع و رند مشرب بود - بوقت موعود
جهان گذران را وداع نمود - و دومين مدت مديد در قيد حيات
بحيدرآباد نشسته اوقات بسرمي‌برد - آخر او هم در گذشت - بسيار
ميرزا منش بود *

* حرف الجيم *

* جعفر خان تکلو *

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدين أغلي تکلو
در هنگام نهضت جنت آشياني بايران ديار حاکم هرات و للهٔ سلطان
محمد ميرزا پسر کلان شاه طهماسپ صفوي بود - شاه فرمانے (که
دستور العمل ارباب مروت و فتوت تواند بود) در آداب ضيافت
و مهمانداري جنت آشياني باو نوشته اند - و مشار اليه نيز کماينبغي

بمراعات لوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد) پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان بدستور پدر للهٔ میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشهٔ نخوت و استکبار کج نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فروگذاشت - شاه در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوجی بسرکردگی معصوم بیگ صفوي (که وکیل‌السلطنت بود) تعین فرمود- اتفاقا دران‌ایام قزاق خان استسقا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان محمد در قلعهٔ اختیار الدین حصاري گردید - عساکر شاهي بهرات درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت در گذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدر هم اعتبارے داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیاني آورد - و مورد عنایت و رعایت گشت - و در سنه (۲) (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه (۳) در تعاقب خانزمان شیباني همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان [که صفح جرائم علي‌قلي خان (بشرط آنکه تا الویهٔ ظفرطراز اکبري درین حدود است از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه بسیر قلعهٔ چنادہ انتهاض فرمود] خان زمان از عجلت زدگي و تنگ ظرفي از آب عبره نمود - عرش آشیاني باصغای این خبر خود بر سر او ایلغار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

(۲) در [اکثر نسخه] و چون در سنه (۳) نسخهٔ [ب] سه هجري ٭

رسانيده بعضے کشتيهای اورا (که از اموال مالامال بود) بدست آورده درجهٔ استحسان يافت - و بمنصب هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچی *

نديم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشياني بود - پانصدي منصب داشت - سال پنجم اورا براى آوردن تان‌سين کلانوت (که در خوانندگی کبت و دوهرپد (۲) سرآمد دانايان فن موسيقي بود - و پيش رامچند بگهيله راجهٔ بهته (۳) بسر مي‌برد) با نامهٔ استمالت نزد راجهٔ مزبور فرستادند - نام‌برده او را با پيشکشهای راجه بحضور پادشاه آورد - سال يازدهم چون بعرض رسيد (که او بجوانے صاحب حسن مبتلا گرديده) اين معني در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو جدا ساختند - نامبرده لبريز سبک سري شده شبے آن جوان را همراه گرفته فرار گزيد - چون اين حقيقت بعرض رسيد ميرزا يوسف خان رضوي با جمعے بتعاقب او مامور گرديده گرفته آورد - مدتے در جلوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت شده آب رفته بجو آورد - هميشه در يورشها ملتزم رکاب پادشاهي بود پستر بکمک لشکرے (که بتسخير قلعهٔ سوانه از مضافات صوبهٔ اجمير مامور بود) دستوري يافت - سال بيستم جلوس بآن حدود رسيده نبرد نمايان بظهور رسانيد - و چندر سين راجهٔ مارور از دست مردم

(۲) دهرپد بدون واو نيز گويند (۳) در [اکثر نسخهای اکبر نامه] پنه *

پادشاهي كنج خمول گزيد - درين ضمن شخصي خود را دليوداس (كه در جنگ ميرزا شرف الدين حسين در حدود ميرتهه مضاف صوبهٔ اجمير مقتول گرديد) ظاهر ساخته بخان مذكور پيوست - كه بتوسل او راهي ببارگاه سلطاني يابد - چون دران ايام جست و جوي چندرسين همه را مطمح نظر بود روزي آن تزوير پيشه ظاهر ساخت كه نام برده در جاگير كلا پسر رام راي برادر زادهٔ خود مختفي گرديده - بنابران فوج پادشاهي بر سر منازل كلا رفت - او بدر انكار زده شمال خان قورچي را بخود يكي ساخته در استيصال آن تزوير پيشه اهتمام نمود شمال خان او را روزي بخانهٔ خود آورده در تدبير گرفتن شد - او بپازوي مردانگي ازان مضيق رهائي جست - و پس ازان كينه در دل گرفته روزي خانهٔ جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چندكس به پيكار در آمد - او بي ساز جنگ بآويزشهاي مردانه مطابق سنه (٩٨٣) نهصد و هشتاد و سه هجري نقد زندگي سپرد *

* جگمال *

برادر خرد راجه بهارامل اسمعـ(٢) - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بكام شد هر يكي از خويشان او بمدارج دولت مرتقي گشتند مشاراليه نيز بعواطف سلطاني اختصاص پذيرفته سال هشتم بمحافظت قلعهٔ ميرتهه سربلندي يافت - و سال هيزدهم (كه عرش آشياني بصوب گجرات ايلغار فرمود) او بمحافظت اردوي كلان نامزد شد

---

(٢) در [بعضي نسخهٔ اكبرنامه] بهارمل *

بمنصب هزاري رسيد - پسرش کهنکار[(۲)] (که با عم خود راجه بهارامل در اکبرآباد بسر مي‌برد) در هنگامهٔ ابراهيم حسين ميرزا راجه او را با جمعے بدهلي فرستاد - سال هيزدهم پيش از نهضت موکب پادشاهي بگجرات رخصت يافته در حوالئ پٽن باردوی سلطاني پيوسته سال بيست و يکم همراه کنور مان سنگهه بمالش رانا پرتاب دستوري پذيرفته پستر تعينات صوبهٔ بنگاله گرديده با شهباز خان سرگرم کارهای پادشاهي بود - در هنگامے (که خان مذکور ناکام از ملک بهاٽي برگشت - و راه دارالملک ٽانده گرفت) در اثنای طريق نام‌برده باتفاق چندے ديگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گري باز گشته مي آمدند) در چار شده باهم آتش پيکار افروختند - دران ميان نوروز بيگ قاقشال ازان مردم راه عدم پيمود - و ديگران مسلک فرار در پيش گرفتند *

* جانش بهادر *

از يکهای ميرزا محمد حکيم بود - بعد از فوت ميرزا همراه پسرانش سال سيم بدرگاه عرش آشياني رسيده دولت آستانبوس دريافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسپ و نقد سرمايهٔ شادکامي اندوخت - و در همان ايام همراه زين خان کوکلتاش بمهم الوس يوسف زئي دستوري پذيرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهي افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

(۲) نسخهٔ [۱] کنکار *

نام‌بردهٔ جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بمهم تاریکیان اولا با کفور مانسنگهه و ثانیا با صادق خان و ثالثا بکومک زین خان نامزد گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سي و پنجم (که خانخانان بتسخیر قلعهٔ قندهار قرار یافت) اورا در همراهیانش بر نوشتند - ازانجا (که مهم مذکور درتوقف افتاد و خانخانان بکشایش تتهه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکوبندگي گشت - سال سي و هشتم همراه خانخانان بدارگاه سلطاني آمده بعتبه بوسي چهرهٔ امتیاز افروخت - و بستر بمهم دکن تعین شده آخرها در رامپوري مي‌بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (١٠٠٩) هزار و نه هجري بدرد شکم وداع زندگي کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب پانصدي داشت - پس ازو برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار بودند - پسرش شجاعت خان شادي بیگ است - که احوالش جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلي خان *

لاله بیگ کابلي - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش نظام قلماق چراغچي بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طلبیها مورد الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس از فوت میرزا بخدمت عرش‌آشیاني رسید - عرش آشیاني اورا بشاهزادهٔ کلان سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوي داشت وکارهای نمایان ازو تمشي یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب باز بهادر برنواخت - و در روزے چند صاحب طبل و حشم
گردانید - و چون شاهزاده بسرير فرمان روائی هندوستان برآمد اورا
بوالا پایهٔ منصب پنج هزاري برآورده بخطاب جهانگير قلي خان
و تفويض ايالت صوبهٔ پتنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم
پادشاهي سمت نفاذ يافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از
صوابدید خان مذکور سر پیچد تقلش در دست او سپت) طرفه رعب
و صولت جهانگیر قلي خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام مرزبان
کهرکپور (٢) (که از عمده زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان
عرش آشیاني با حکام صوبهٔ بهار مطیع و منقاد بوده دست از
خدمتگريهای پادشاهي باز نميکشید - چنانچه راجه تودرمل او را پسر
خوانده بود) دریفولا تاب تحکم جهانگیرقلي خان نیاورده آمادهٔ پیکار
گردید - خان مذکور با جمعیت شایان برسرش شتافته آویزش نمایان
نمود - و پس از گیرو دار صعب سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ دشت عدم
گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزي بر افراشت - و در سال دوم سنه
(١٠١٦) هزار و شانزده هجري از انتقال قطب الدین خان کوکه (که
بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگي بنگاله
بالند پایگي یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا
پرداخته (٣) از قرار واقع بمهمات آنصوبه وا نرسیده بود که سپاه اجل
بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سنه (١٠١٧) هزار

---

(٢) نسخهٔ [ج] کهورکپور یا گورکهپور باشد (٣) در [اکثر نسخه] نپرداخته ٭

و هفده هجري درگذشت - بدینداري وحق‌پرستي شهرهٔ تمام داشت و در احراز مثوبات بسیار میکوشید - و یکصد حافظ نوکر داشت که در سفر و حضر چند قرآن شریف ختم نموده ثواب آن را باو مي بخشیدند - و خود هم نماز بسیار با وظائف و اوراد میخواند و با این همه صلاح و تقوی قسي القلب بود - اصلا نرم‌دلي و ترحم نداشت - در عین نماز و تسبیح از اشارهٔ تازیانه زدن و حلق کشیدن و کشتن گنهکاران که معتادش بود خود را باز نداشتي - و یکصد کرنائي ملازمش بود - که هرگاه جنگ ترازو میشد یکدفعه همه را میکشیدند که زهرهٔ گواران و روستائیها مي‌ترقید - و یکصد غلوله انداز کشمیري (۲) نوکر بود - که هیچ پرنده بر سرش نمي‌توانست پرید - همه را بغلوله میزدند *

* جگناتهه *

پسر راجه بهارامل است - که احوال او جداگانه پیرایهٔ ارتسام پذیرفته - راجه او را با دو برادر زادهٔ خود بطریق یرغمال نزد میرزا شرف الدین حسین (که هنگام تعلقه داری اجمیر زرے بر سر راجه مقرر کرده بود) نگاهداشت - پس ازان (که راجه ادراک ملازمت عرش‌آشیاني نموده بجلائل عاطفت اختصاص گرفت) بقدغنهای متواترهٔ پادشاهي جگناتهه از دست میرزا رهائي یافت - پس ازان مورد الطاف بیکران گردیده هم در رکاب خسرواني و گاه در تعیناتی

(۲) نسخهٔ [ج] کشمیر نوکر بود *

کنور مانسنگهه برادر زادهٔ خود بتقدیم خدمات مي پرداخت - سال بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهي مقابله نموده بعضے سرداران را پای از جا رفت) مشار الیه قدم همت استوار کرده داد مردانگي داد - رامداس پسر جیمل (که از ناموران مخالف بود) بضرب دست او رهگرای وادی نیستي گردید - سال بیست و سیوم تیول در صوبهٔ پنجاب یافته بدانصوب دستوري پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائي گرفت و نهضت سلطاني بدانصوب تصمیم یافت و جمعے برطبق حکم پیشتر روانهٔ آن سمت شدند مشار الیه نیز بدین خدمت مامور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج نهاده بود) با جمعے کثیر تعین گردیده بنگاه او را یغمائي ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشار الیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سي و چهارم تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سي و ششم (که شاهزاده سلطان مراد بایالت مالوه تعین گردید) او بهمراهي شاهزاده اختصاص یافته سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان برکاب شاهزادهٔ مزبور بمهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعتبهٔ خلافت رسید - چون بےحکم آمده بود چندے بار نیافت - و وقتے (که پادشاه

ازدکن معاودت فرمود - و نواحی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام گردید)
او پیشتر حسب الطلب از برهانپور رسیده بود - چون قلعهٔ مذکور
بدو تعلق داشت روزے (که پادشاه متوجه سیر شد) او بآئین فدویان
تقدیم مراسم نیاز و نثار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستر
باز بدکن دستوري یافت - و در سال اول جلوس جنت مکاني همراه
شاهزاده سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - چون شاهزاده بنابر
هنگامهٔ بغي خسرو باگهه پسر رانا را همراه گرفته روانهٔ آگره شد
نامبرده را با تمامی لشکر درانجا گذاشت - و در همین سال بدفع دلپت
بیکانیري (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم
جلوس بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سربلندي یافت - و پسرش
رام چند بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار سر بلند گردیده
بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکے راجه منروپ است
که در ایام فترت ملتزم رکاب فردوس آشیاني بود - پس از جلوس
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و اسپ با زین نقره
و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباهي گردید - سال سیوم
بهمراهی راجه گجسنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین
شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگهه
بمنصب در خور سربلندي یافت *

* جان سپار خان ترکمان *

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکاني ست - مدتهای ممتد

در تعیناتیِ صوبهٔ دکن گذرانید - و از کار طلبي و مردانگي در تقدیم
خدمات پادشاهي بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده
پرویز با وصف طول مکث در برهانپور و تعین امرای عمده با افواج
گران و صرف خزائن موفور اصلا رو براه نگرفت بلکه دنیاداران دکن
خلع ربقهٔ اطاعت نموده سیما ملک عنبر که محالات بالاگهات را
قاطبةً متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهام آن
مملکت شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهاني
ممتاز گشته) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آوازهٔ صولت شاهي
هوش ربای دکنیان شده آنها دوش فروتني و سرافکندگي بزیربار
بندگي درآوردند - و دست تصرف عمال متعلقهٔ پادشاهي کوتاه
داشته عهدهٔ خراج سپاري و مال‌گذاري برذمهٔ انقیاد و فرمان‌برداري
گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعینهٔ
دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانه‌داري و فوجداري
نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط تهانهٔ
جالناپور و مضافات آن (که بیست وپنج‌کروهیِ دولتاباد است - و دران
وقت عمدهٔ تهانهای بالاگهات بود - و بسیارے از منصبداران پادشاهي
با تابین و جمعیت خود تعین آن مکان مي‌شدند) روانه ساخت
و پس ازان چندے از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست
تصرف بمحالات پادشاهي دراز کردند - و ببالاگهات اکتفا نا کرده
تا برهانپور رایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبهٔ ثاني یساق

دکن را وجهۂ همت گردانید - و در آغاز شازدهم سال جهانگیري خطۂ
برهانپور را بورود موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش
و مالش نظام‌شاه وملک عنبر معین گشت - و پس از زد وخورد نمایان
و آویزشهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزي نصیب بندهای
شاهي میشد) ملک عنبر بتازگي تماشاگر چهره نمائی شاهد اقبال
شاهزاده گشته از کجروي رو برتافت - و از در ندامت در آمده
دست عجز بدامن استیمان در آویخت - هریکے از سران و سرداران
تا انقضای موسم برشکال در محالے از محالات بالاگهات گذرانید
جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت جا برساخت - و چون
از سرنو تقسیم تهانجات سربرزد مشارالیه را باضافۂ منصب برنواخته
بتهانه داری بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع
بهاتوري مضاف احمدنگر میان ملک عنبر و ملا محمدلاري سپه‌سالار
و وکیل‌السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والی آنجا اورا در محاورات
و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت
تقدیر ملا کشته شد و سررشتۂ انتظام فوج گسیخته گشت امرای
پادشاهي (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر
خان که باحمدنگر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به تیول
خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب
ارتحال جنت مکاني خانجهان لودي ولایت بالاگهات را بنظام شاه
را گذاشت - و نوشتها بنام امرای پادشاهي (که در تهانجات بودند)

فرستاد - که آن محال را حوالهٔ وکلای نظام شاه نموده به برهان پور آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشتهٔ خانجهان گردیده نزد او شتافت روزے چند نگذشته بود که میمنت جلوس صاحبقران ثاني بچهار دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت کورنش دریافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار بآسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر قلي خان بصاحب‌صوبگی الهآباد مرخص گردید - اما بمقتضیات سپهر دوار (که هر کونے بفسادے پیوسته است - و هر عشرتے بحسرتے آغشته - بادهٔ کامیابی این جا خمار ناکامي در پی دارد - و زلال صافی عیش کدورت در ته - قدحے پر نشد که تهي نکردند - و صفحهٔ تمام نشد که ورق برنگردید) در همین سال پیمانهٔ عمرش لبریز گشت امام قلي پسرش هزاري چهار صد سوار منصب داشت - در سال سیوم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان ناظم دکن روزے (که بر بالاگهات در چنداول عادلشاهیه و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت خان سردار فوج پهلو تهي‌کرد) او با چندے از ناموران روشناس عمده دل بجانفشاني نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جاوید اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادرے هم داشت - مرتضی قلي نام - هزاري شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج نیستي خزید ●

* جادو راو کانتیه * (۲)

خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن مشهور ازان قوم است (۳) از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبهٔ ثانی سال شازدهم جهانگیری پادشاهزاده ولی‌عهد شاهجهان صاحبقران ثانی سرزنش و مالش دنیا داران دکن را (که سر از اطاعت و انقیاد پیچیده دست تالان و تصرف بممالک پادشاهی دراز کرده بودند) وجههٔ همت عالی‌نهمت ساخته بعون رای صایب و نیروی شمشیر آبدار آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمة الجیش عساکر دکن بود) برهنمونی اقبال بزمین‌بوس شاهزادهٔ فتح نصیب تارک افتخار برافراخته بمنصب پنجهزاری ذات و سوار تحصیل بلندپایگی نمود - و با پسران و نبائر و دیگر منتسبان به‌بیست و چهار هزاری پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن تنخواه یافته در نهایت رفاهیت و جمعیت کمکی صوبه‌داران آن‌ولایت بود و همواره بتقدیم خدمات پادشاهی می‌پرداخت *

و چون سال سیوم جلوس شاهجهانی ساحت برهانپور بسایهٔ اعلام جهانکشای پادشاهی مورد امن و امان گردید جادو رای نکبت‌گرای از ناسپاسی و حق ناشناسی رو از بندگی آستان خلافت نشان برتافته با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون او میدانست (که بیوفائی لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائی ملازم جوهر

(۲) نسخهٔ [۱] کانلهیه (۳) در [بعضی نسخه] جادون *

آن بدجوهر) در صدد آن شد که او را بدست آورده چندے در زندان مجازات نگاه دارد - و باین انداز اورا نزد خود طلبید - چون هنگام پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت ناگاه جوقے از کمینگاه برآمده دست ببستن (۲) برکشادند - آنها تن به بند و اسیري ندادہ تیغها از نیام کشیدند - و هردو طایفه با یکدیگر در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا (۳) و راگهو و ایسونت راي نبیرۀ جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائي (۴) زنش (که مدار کارهای آن خسران زده برو بود) از دولتاباد گریخته بوطن خود سندکهیر (که پرگنه ایست مضاف مهکر برار نزدیک بجالنه پور که جادو راو درانجا قلعۀ ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه در دلجوئي و استمالت آنها سعي نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت و خجالت بدرگاه پادشاهي ملتجي گشتند - ازانجا (که جرم‌پوشي و عذرنیوشي شیوۀ رضیۀ سلاطین‌عالیجاه است) جرائم عظیمۀ آن گروه عفو پژوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته درسلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان باعظم خان ناظم دکن (که بر بالاگهات سرگرم استیصال خانجهان لودي بود) سمت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجي‌گری دنت جي نام (که سرانجام معاملات جادو راو باو مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

---

(۲) نسخۀ [ا] دست بستن (۳) در [بعضے نسخه] اچلا (۴) در [اکثر نسخه] کرجای زنش ٭

پیش خود طلب داشته برای هر یکے منصبے عمده تجویز نمود و از پیشگاه فرمان روائي بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سي هزار روپیه برسم مدد خرج و تنخواه تیول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و بحالی محال جادو راو بدستور سابق مشمول عواطف خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سدهٔ سلطنت دریافتند بهادر پسر جادو راو بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره مباهي گردید - و جگدیو راو برادر جادو راو بمنصب چهارهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت و پتنگ راو بمنصب سه هزاري ذات هزار و پانصد سوار (که سابق برادرش ایسونت راو مقتول داشته) سرفرازي یافته بخطاب جادو رای (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیتوجي[2] بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قتیل بود) سربلند گردید - و در سال پنجم جگدیو راو مذکور از هم گسیخت - و چون بهادر جي در سال هشتم رخت هستي بر بست دتاجي پسرش بمنصب سه هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - و چون او در عهد عالمگیري بهمراهی داير خان در جنگ مرهته بکار آمد پسرش بخطاب جگدیو رای و منصب عمده سرافرازي یافت - و پستر از پسران او مان سنگهه در وقت صوبه داری منصور خان روز بهاني با فوجے قلیل بمحافظت و حراست اورنگاباد مي پرداخت - منزلے

(٢) نسخهٔ [ج] پتهورجي ٭

برسر تالاب احداث نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو رای رسیده چون ساهوجي بهونسله پدر سیوای مشهور بدامادی جادو رای (۲) در نظام شاهیه نامے برآورد ازان وقت این سلسله را پا درمیان - خواهر راجه ساهوی حال بجگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش در جنگے (که میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بحوالی شکرکهیره محال تیولش اتفاق افتاد) ازین طرف جدا شده بمبارز خان پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگرے منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگهه نامي (که همشیره زادهٔ راجه (۳) ساهو ست) با عم زادهای خود در سند کهیر برسوم زمین‌داری سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاکانش متعلق است) میگذرانید و بملاحظهٔ وطن داري نمیرفت - درین ولا از تنگی معیشت ناچار شده شتافت - این سندکهیر پرگنه ایست سي کروهي از اورنگاباد مضاف سرکار مهکر صوبهٔ برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو مقتول است - و شش هفت کروهی قصبه موضعے ست ازان پرگنه مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعهٔ مستحکم و آبادی آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادی معتبر دارد که قصبهٔ در جذب آن ویران است *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهر زادهٔ ساهوی حال (۳) نسخهٔ [ج] در سندکهیره برسوم زمینداري *

* جهانگير قلي خان *

شمس الدين مشهور بميرزا شمسي مهين خلف خان اعظم ميرزا عزيز كوكلتاش است - چون ميرزا كوكه در ايالت گجرات از چيرگي واهمه از بندر بلاول (كه نزديك سومنات است) بجهاز آلهي درآمده بحجاز شتافت بجز شمسي و شادمان ديگر پسران و اهل و عيالش همرهي برگزيدند - عرش آشياني از كمال نوازش شمس الدين را بهزاري منصب سرفراز گردانيد - و چون از ساير برادران بدانش والا و خرد متين امتياز داشت و به نيكو منشي و پسنديده وضعي متصف از عهد عرش آشياني تا عهد اعلى حضرت همواره مورد نوازش خسرواني بوده بذيكي و نيك نامي ايام حيات بانصرام رسانيده و در زمان اكبري بپايهٔ دو هزاري بر آمد - چون سال سيوم جهانگيري صوبهٔ گجرات از تغير مرتضى خان بخاري به تيول خان اعظم مقرر گشت ازانجا (كه مزاج پادشاهي از خان مذكور اندك كبيدگي داشت و بنابر جانب داري خسرو از طرف او مامون نبود) قرار يافت كه خود در حضور باشد - و جهانگيرقلي خان (كه خانه زاد رشيد و فهميده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطريق نيابت پدر بحراست آن مملكت پردازد *

مشهور است كه ميرزا كوكه زبان باختيار نداشت - حرفهاى بيصرفه گفتي - خصوص در وقت استيلاى غضب خود را نتوانستي نگهداشت - حتى پاس حضور پادشاهي ننمودے - روزے واقعهٔ

ر داد - که جنت مکاني بجهانگیر قلي خان فرمود - که تو ضامن پدر میشوي - عرض کرد که ضامن مال و جان (٢) او هستم - اما ضامن زبان او نمي‌توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رایت توجه بجانب پتنه برافراشت (٣) - و عبدالله خان فیروز جنگ با راجه بهیم بطریق منقلا روانهٔ آله‌آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جهانگیر قلي خان مقاومت را از حیز قدرت خود بیرون دیده بر سبیل استعجال از جونپور برآمده در آله آباد بمیرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پیوست و بعد ازان بتفویض ایالت آله‌آباد معین (٤) گشته پس از سریر آرائی فردوس‌آشیاني اگرچه از صوبه‌داری آله‌آباد معزول گردید اما ببحالی منصب سابق کام دل اندوخته از تغیر بیگلرخان ولد سعید خان بنظم سورتهه و جوناگڈهه مرخص شد - در سال پنجم سنه (١٠٤١) هزار و چهل و یکم هجري همانجا روزگارش سپري گشت - اعلی حضرت بمقتضای خانه‌زاد نوازي پسر رشیدش بهرام را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفرازي بخشیده بجای پدر منصوب فرمود - او جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود آباد کرده *

---

(٢) نسخهٔ [ب] مال و جان اویم (٣) در [بعضي نسخه] برافراخت (٤) نسخهٔ [ب] تعین گشته *

* جگراج عرف بکرماجیت *

پور راجه ججهارسنگهه بندیله است - سال اول جلوس شاهجهاني بمنصب هزاري هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سالی پس ازین خانجهان لودي از اکبرآباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک بندیله رسیده بتعلقهٔ دیوگدهه درآمده داخل سرحد نظام الملک گردید و افواج پادشاهي (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست رسید پادشاه را مظنهٔ کلي شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن افواج سرکار از راهبري و غلط نمائي نام برده است - سال چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بصوبهٔ مالوه شتافته با کمال سراسیمگي بعزیمت کالپي در ملک بندیله درآمد) مشارالیه بجهت رفع بدنامي و دفع شرمندگي پدر خود کمر همت چست بسته دوید - و بچندادل (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگي بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - مردم بندیله خانجهان تصور کرده برو هجوم کردند بکرماجیت سر دریا خان را بریده روانهٔ حضور نمود - و تدارک مافات بآئین شایسته بعرصهٔ ظهور رسانید - بپاداش آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندي اندوخت - پستر عوض پدر بدکن رسیده همراه خانخانان (۲) و خانزمان سرگرم ترددات بوده در جنگها

---

(۲) نسخهٔ [ب] خانجهان •

گاهی بمیمنه و گاهی بچنداول مامور گردید - و در محاصرهٔ قلعهٔ دولتاباد و قلعهٔ پرینده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاري بظهور آورد - و سال هشتم بنوشتهٔ پدر خود (که بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گده از حضور متوهم شده بود) راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه دار برهانپور باستماع خبر فرار او با جمعی بتعاقب او شتافت - و چندکس را بخاک هلاک انداخت - او زخمي شده براه غیرمتعارف طی مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهي همراه پدر عرصه پیمای وادیٔ فرار گردیده بتفصیلی (که در احوال جهجهار سنگهه مرقوم شده) مطابق سنه (١٠٤٤) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسید درچون سال پسر او هنگام تعاقب اسیر افواج پادشاهي گشته *

* جان نثار خان *

جنیریٔ قدیمي کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگذاران ایام پادشاهزادگیٔ شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بنارسي مشرف فیلخانهٔ جهانگیري (که در سرعت سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت مي برد) باشارهٔ یمین الدوله بمجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست روز نوزدهم ربیع الاول (٢) سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت هجري بجنیر دکن رسید و خبر

(٢) نسخهٔ [ب] ماه ربیع الاول *

(٢)
ارتحال جنت مکاني ازین دار فاني بعالم جاوداني رسانید ازانجا (که عزم صاحبقران ثاني در مهمات سلطنت و جهانباني درنگ و اهمال بر نمي‌تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بیست و سیوم ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافهٔ آگره گردید - و جان نثار خان را با فرمان محتوي بر انواع لطف و عنایت و بحال داشتن منصب و جاگیر و صوبه داري دکن بدستور سابق نزد خانجهان لودي روانهٔ برهانپور فرمود - تا او را بعواطف شاهانه مستمال ساخته برسرائر ضمیرش (که ناصافي و بي‌اخلاصي او مظنون بل مجزوم بود) آگهي یابد - چون بخمس [illegible] رسیده بود پس از وصول فرمان جوابے داد که سرش بباد داد - و خان مذکور را بے عرضداشت رخصت کرد - مشار الیه در احمد آباد بسعادت ملازمت رسیده در روز جلوس بمنصب دوهزاري ذات هزار سوار
(٣)
و مرحمت علم و نقاره و انعام فیل و پانزده هزار روپیه نقد کام دل
(٤)
اندوخت - و در سال سیوم از انتقال دیانت خان دست بیاضي
(٥)
بقلعه داري احمد نگر اختصاص گرفت - و بعطای چهل هزار روپیه برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور رسیده باضافهٔ پانصدي پانصد سوار فرق افتخار برافراخته بفوجداري لکهي جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجداري سیوستان مرخص

---

(٢) نسخهٔ [ج] دار فنا (٣) نسخهٔ [ج] علم و انعام نیل (٤) در بعضی نسخه] دشت بیاضي (٥) نسخهٔ [ج] اختصاص یافته بعطای •

گردید - و چون سال یازدهم قلعهٔ قندهار بمسخر اولیای سلطنت شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک جنود را بدانجا رسانیدند خان مذکور نیز از تعلقهٔ خود شتافته سرگرم تقدیم کارها شد - و بهمراهی قلیج خان صوبه‌دار قندهار در کشایش قلعهٔ بست شریک تردد گردید - و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر منصبش افزوده از سیوستان ببهکر رفته از تغیر یوسف محمد خان ببندوبست آنجا پرداخت - و در همین سال رخت هستی بربست *

صاحب ذخیرة الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیارے از دختران زمیندار (۲) از قوم سیمجه و سوده خواستگاري نمود و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تمرد و مفسده نماند - پس ازان (که حیات مستعار را پدرود نمود) هر یکے از زمینداران دختر خود را از خانهٔ او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرحد سیوستان پیوسته - والّا فوتش در حکومت سیوستان نشده - کمالایخفی - پسرش میرزا حفیظ الله (که بنابر قدم خانه‌زادي مکرر در طفلي مورد عطایای اعلی‌حضرت گردیده) در عهد خلدمکان بخطاب بسالت‌خان چهرهٔ عزت افروخت - و در ایام محاصرهٔ بیجاپور بخشی فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - چندے بدان امر پرداخته - گویند بتجرع ادمان داشت - امیر پنجهٔ (۳) اجل گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سمجه (۳) در [بعضی نسخه] امیر سرپنجهٔ اجل •

* جان سپار خان خواجه بابا *

برادر زادهٔ نقیب خان قزوینی ست - در عهد جنت مکانی خطاب جانباز خان یافته بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی بملازمت پیوسته ببحالی منصب سابق کامیاب گردیده سال سیوم از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدی ششصد سوار مرتقی گشت - مدتی بفوجداری مندسور مامور بود سال هیزدهم مطابق سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج هجری (٢) بنهانخانهٔ عدم شتافت - از فهرس ده سالهٔ دوم شاهجهان‌نامه دریافت میشود - که موصی الیه بخطاب جانسپار ... منصب دو هزاری هزار سوار سربلند گردیده - اگرچه سال این واقعه بنظر نیامده *

* جلال کاکر *

پسر دوم دلاور خان است - از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - تا آخر عهد جنت مکانی بپایهٔ هزاری ششصد سوار رسیده پس ازان (که بست و کشاد امور خسروی بکف قدرت فردوس آشیانی در آمد) سال اول باضافهٔ پانصدی صد سوار خرسند گردید - و سال سیوم در هنگامهٔ کمال الدین بن رکن الدین روهله با سعید خان مصدر کارها شد - سال دوازدهم (که دارالسلطنت مقر اعلام ظفر ارتسام گردید) او بمرحمت خلعت و خدمت فوجداری جمو از تغیر شاه قلی خان مرمباهات برافراخت - سال سیزدهم (که سلطان مراد بخش با جمعی

---

(٢) نسخهٔ [ب] فهرست - و هردو صحیح است *

بتوقف در بهيره[2] مامور گشت) او را نيز در تعيناتيان شاهزاده
برنوشتند - سال چهاردهم بافزوني سه صد سوار و عنايت اسپ
نوازش يافته داخل كومكيان دكن شد - سال هيزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار لواى اعتبار برافراشت - مدتها
در دكن گذرانيده سال سيم با ميرزا خان منوچهر براى وصول تتمهٔ
پيشكش ذمهٔ كوكنا زميندار ديوگدهه بدان صوب شتافت - و پستر
حسب التماس سلطان اورنگ زيب بهادر بفوجداري و تيولداري
نصيرآباد و غيره توابع صوبهٔ خانديس سربلندگرديد - و پس ازانكه
سكهٔ سلطنت بنام خلدمكان رونق پذيرفت سال چهارم او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر خدمت فوجداري
هوشنگ‌آباد مضاف صوبهٔ مالوه جبين بخت را نورآگين ساخت *

* جعفر خان عمدة الملك *

خلف الصدق صادق خان مير بخشي و همشيره زادهٔ و خويش
يمين‌الدوله آصف خان است - فرزانه بيگم مشهور به بي‌بي جيو
زوجهٔ محترمهٔ اوست - از مبادئ نشو ونما حديقهٔ احوالش بآبياري
مرحمت پادشاهي نضارت و طراوت بے اندازه داشت - و همواره
بحسن عقيدت و لطف خدمت منظور انظار خسرواني بود - چون
پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ‌زيب بهادر را بتعزيه
فرستاد - كه اورا بفزوني الطاف خاقاني تسليه بخشيده با برادران

---

(٢) نسخهٔ [ب] بهير *

بشرف بساط بوس مشرف گردانند - چون بسعادت حضور فایز گردید باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار سر برافراخت - ازانجا (که عاطفت اصلي تقریبی و سببی نمیخواهد و عنایت دلي بهانه‌جو مي‌باشد) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم پادشاهانه فروغ‌آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال نهم خان مذکور جواهر و اقمشهٔ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي متاع یک لک روپیه بپذیرائي در آمده او را بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس ازانکه روزے چند بنابر جهتے معاتب گشته مجددا مشمول عواطف بیکران گردید - و در سال نوزدهم بصوبه داري پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال بیستم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از تغیر خلیل الله خان چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال مکرمت خان بصاحب صوبگي دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد رخصت یافت و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ تتهه از تغیر سعید خان مباهي گردید - و در سال سیم بحضور رسید - و چون خدمت والامرتبت وزارت از معظم خان بنابر وجهے عزل گردید در سال سي و یکم خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرصع چهرهٔ مزید اعتبار (۲) برافروخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل مضرب خیام عالمگیري گشت جعفر خان (که در خدمت اعلی‌حضرت

(۲) نسخهٔ [ج] چهرهٔ اعتبار ٭

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهی بسعادت زمین بوس فایز شد
و پس از جلوس اول (که در باغ اعزآباد واقع سواد شاهجهان‌آباد
شد) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (۲) (که
تاخیر دران منافی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه
گشت - و مراتب و مراسم (که لازمهٔ سریر آرائی ست) بجلوس
ثانی حواله شد - بعمدة السلطنه جعفر خان صوبه داری مالوه
تفویض یافت - و باضافهٔ یک هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصبش
از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر
داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال
یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان گل‌زمین بدارالخلافه در منزل
پانی‌پت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری جبهه سای عتبهٔ
خلافت گشت - از کمال قدر شناسی بخدمت والای وزارت اعظم
(که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه اوفی بود)
برنواختند - چون آن زبدهٔ امرای منیع الشان برکنار دریای جون
منزلی عالی دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای
امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفت
مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار
مراسم پا انداز و نیاز بجا آورده پیشکشی گران از غرائب و نوادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] گردید ٭

بنظر انور در آورد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد
و یک در شاهجهاناباد بیماری خان مذکور باشتداد و امتداد کشیده
جهان گذران را پدرود نمود - خلد مکان دو مرتبه درین ایام اولا بجهت
عیادت و ثانیا جهت تعزیت بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف
فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانهٔ
نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسه بجا آرند - و بتسلي
و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ موی الیهما پردازند
و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها توره در خور حالتش
فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور
عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید
و انواع نوازش و خاطر داري و برآوردن از سوگواري بر اقران امتیاز
یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمي مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخرین به نیک نفسي و خیر اندیشي
شهرهٔ آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت
خوش وضعي و عالي‌دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند
بپارچهٔ سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضي دهار صوبهٔ
مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشي
از سوت بسعي تمام بهم رسانیده جامه وارے چند مرتب ساخت
که تهانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگي بعنوان
نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - خوش تحسین شده گفت که

بسيار كنده است - صرف نتوان كرد(٢) - قاضي از راه ادب عرض كرد
كه باب فرش چاندني دانسته جرأت نموده ام - بسيار خوش شده
حكم قطع چاندنيها نمود - و از حدّت شامه و ذائقهٔ او نيز حكايتها
ميكنند - گويند روزے هندوانه نزد او آوردند - كه در كمال شيريني
و شكنندگي بود - محظوظ شده گفت - به ازين خورده نشد - اما
بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد كه هندوانهٔ كوكن بود - كه
دران ولايت ريزه ماهي در خاک آغشته بپاليزها ميدهند *

* جان سپار خان *

پسر سيوم مختار خان سبزواري ست - مير بهادر دل نام داشت
هنگامے (كه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بعزم سلطنت قرين فتح
و اقبال از دكن ركضت فرموده لوای عزيمت بجانب مستقر الخلافه
افراشت) مشاراليه با برادر كلان خود مير شمس الدين مختار خان
ملتزم ركاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هيجا (كه آن شاه
نصرت نصيب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
جان سپاري و فدويت بتقديم رسانيد - بعد از جنگ دارا شكوه
از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشته بخطاب
جانسپار خاني نامور گرديد - و ازان بعد بكارهاى بيرونجات مامور
شده ساحت نيكو خدمتي را باقدام همواري و حسن سلوک پيموده
نقش روز بهي خود را بنشاند - در سال بيست و چهارم بقلعه داري

---

(٢) نسخهٔ [ب] صرف نتوان كرد *

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح حیدرآباد خان مذکور بفوجداری ظفرآباد می پرداخت - و چون موکب عالمگیری بعد بند و بست آن الکای نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد بیدر را مضرب خیام گردانید ابوالحسن والی تانگ (که از غایت انهماک در عیش و عشرت گاهی در پانزده ساله حکومت خویش از شهر حیدرآباد غیر از مسافت یک کروه بمحمدنگر گلکنده سفرگزین نشده بود - و سواری هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه‌نشینی نمود و در حقیقت خلدمکان‌هم از اوضاع او (که منافی مزاجش بود) ذخیرهٔ خاطر داشت - چنانچه سلوکی (که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرعي نشد - حتی بمواجهه هم نطلبید - از اول روز نظربند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور (که بفوجداری بیدر میپرداخت) مامور شد - که اورا بدولتاباد رساند که تا بقیهٔ عمر با تبعهٔ خود بفراغت بگذراند - و پس ازان بصاحب‌صوبگی حیدرآباد (که مملکتی ست زر خیز و آباد خصوص (۲) دران وقت که سلسلهٔ قطب شاهیه مساعی جمیله در معموری آن بکار برده بودند) رایت بلند پایگي بر افراخت - و او بحسن عمل و نیکو معاملگي مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته خان امیرالامرا و عاقل خان خوافي کمتر صوبه‌دارے یکدفعه این مرتبه حکم راني کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یکهزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خصوص که دران وقت سلسلهٔ *

و يکصد و سيزده هجري منزل بوادي خاموشان گزيد - خلف رشيدش رستم‌دل خان است - که احوالش بجای خود رقم‌زدۀ خامه گرديد *

* جان نثار خان *

خواجه ابو المکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - در ايامے (که سلطان محمد اکبر اسباب بغي و مواد طغيان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت منش با فوج بسيار عزيمت خلاف با پدر والا قدر پيش‌گرفت) چون دران وقت خبر فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه ميرسيد خواجه ابوالمکارم از جانب شاهزاده بقراولي (۲) رفته با قراولان سلطان دوچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدين تقريب با پادشاه روشناسي حاصل نمود و پستر بمنصب نهصدي و خطاب جان‌نثار خاني عز امتياز اندوخته در يساق رامدره همراه شاهزادۀ مسطور تعين‌گشت - و در محاصرۀ ساتکانو (۳) ترددات نمايان بظهور آورده سند بهادري را بسکۀ زخم اعتبار داد - چون شاهزادۀ مذکور بموجب حکم ازانجا معاودت نموده برسر ابوالحسن قطب شاه تعين گرديد او نيز بهمراهيِ شاهزاده نامزد گشت - و بر طبق ايمای پادشاهزاده بتسخير (۴) گلهي‌سرم پرداخته تهانه نشين ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهزم گردانيد و در محاصره و يورش گلکنده چهرۀ رادمردي بگلگونۀ زخم بياراست

---

(۲) در [بعضےنسخه] با قراولان رفته (۳) در [چند نسخه] ساپگانو (۴) يا گذهيء بيرم باشد *

و سال سي و سیوم عالمگیري بعطای خنجر با دسته و ساز یشم برنواخته به تنبیه غنیم لئیم دستوري یافت - و در سال دیگر بعنایت خلعت و فیل از اقران تفوق جست - چون مکرر مصدر آثار کاردانی نمایان گردیده بود پادشاه بدو نازش میفرمود - پستر (که با سنتا کهور پره درموضع کرناتک مقابله صورت بست) از بدمددی تقدیر شکست بر فوج پادشاهي افتاد - خان مزبور زخمي شده جان بدر برد - پس ازان بفوجداري و قلعه‌داری گوالیار سر برافراخته گوشهٔ قناعت گزید *

چون خلد مکان بجنت خرامش نمود هرچند که او از قدیمان بهادر شاه و امیدوار ترقي بود اما اعظم شاه را قریب المسافت دیده از بے پروگي (۲) باعظم شاه و سلطان محمد عظیم عرضداشتها نوشت که من باراده فدویت عزیمت رسیدن بجناب دارم - اما طرف مقابل برای بردن من فوجے تعین نموده - هرقدر زود جمعیت و باربردار رسد خود را برسانم - درین ضمن رسیدن بهادر شاه باکبرآباد معلوم نموده جریده خود را نزد بهادر شاه رسانید - ازانجا (که پادشاه را بیشتر مظنون آن بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پیش محمد عظیم رسیده باشد) (۳) این معني خلاف مرضي شد - و بعد مقتول گردیدن محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحهٔ جبین او لایح گردید پس از توقف بملازمت پیوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره کوس ترقي بلند آوازه ساخت

---

(۲) در [بعض نسخه] از بے پردگي (۳) نسخهٔ [ب] اعظم *

پس ازانکه خلدمنزل بسيرگاه جنت شتافت خان مزبور روز جنگ
با فرخ سير پادشاه در ميمنهٔ جهاندار شاه بود - پستر ملازمت فرخ سير
دريافت - چون حسين علي خان ناظم دکن بتعلقه رسيده با غنيم
بقرار چهارم حصهٔ مال و ده روپيه سر صد ديسمکهي طرح صلح افکند
و اين معني موافق مزاج سلطاني نيامد جان نثار خان (که مزاج گرفته
و صحبت ديده و با عبدالله خان سيد ميان برادر خوانده بود) در
سال ششم جلوس بصوبه داري برهان پور رخصت پذيرفت - که
حسين علي خان را حرف معقول فهمانيده براه راست خواهد آورد
پس از وصول بگذر اکبرپور حسين علي خان بعد دريافت احوال او
(که جمعيتي با خود ندارد) فوج فرستاده پيش خود بخجسته بنياد
طلبداشت - هرچند بظاهر جوشش بسيار از فرستادن طعام هرروزه
و تعظيم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب ميگفت اما در
دخيل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضاى
فصل ربيع بدين شرط دخيل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را
ببرهانپور فرستد - و خود همراه وى باشد - چون حسين علي
خان عزيمت دارالخلافه نمود ازانجا (که از خان مزبور خاطر جمعي
نداشت - و مردم برهان پور از داراب خان استغاثه هم نمودند)
بجاى او سيف الدين علي خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه
گرفت - بعدازان مآل کارش معلوم نشد - دو پسر داشت - يکي داراب
خان - و دومين کامياب خان - هردو در جنگ عالم علي خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - دومین در زد و خورد زخمي گردید و اولین (که داماد خانجهان بهادر کوکلتاش عالمگیري بود[۲] - و صبیهٔ جان‌نثار خان که خواهر وي باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدین خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس‌آرامگاه بفوجداري سرکار کرهٔ جهان‌آباد مضاف الهآباد مامور گردید - و هفت سال درانجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونت سنگهه زمیندار آنجا مقتول گردید *

* چورامن جات *

جات قومیست فتنه سرشت گران جان و فساد پیشهٔ سنگین‌دل اگرچه بعنوان کشاورزي در سرزمین پنه[۳] قیام دارند و باحداث مواطن معموره و گذه‌بهاي رضیه پرداخته اند اما همواره از حوالي اکبرآباد تا حدود صوبهٔ دهلي بقطاع الطریقي و رهزني گذرانند - مکرر فوجداران پادشاهي دست خوش استیلاي آن‌سرتابان‌گشته نقد جان بر افشاندند - چنانچه در عهد اعلی‌حضرت مرشد قلي خان ترکمان فوجدار متهرا و مهابن و کامان پهاري[۴] در اثناي تاخت بر یکے از مواضع مستحکم آن مرز و بوم برسیدن تفنگ جهان را پدرود نمود بارها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهي مالشے بسزا یافته جان و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندے یکے ازان قوم

(۲) نسخهٔ [ب] عالمگیري‌ست (۳) نسخهٔ [ب] پتّنه (۴) در[بعضے نسخه] کامان بهاري *

دست تمرد از آستین فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم بیباکي برافراشته بریاست و سري آن فرقهٔ ضاله ناصیهٔ شهرت برافروزد در زمان عالمگیري کوکلا جات نامي بخیره سري و شورش انگیزي رعب افزاي اطراف و جوانب گردید. و قصبهٔ سعید (۲) آباد را (که نزدیک متهرا ست) بآتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبي خان فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (که مسکن آن بیدادگران بود) تاخته بسیارے را به نیستي سرا فرستاد - در اثناي جنگ تیر بندرق بمقتلش رسیده درجه پیماي شهادت گردید خلد مکان از جانب مستقرالخلافه اعلام فیروزي افراخته حسن علي خان بهادر را بفوجداري متهرا سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانهٔ آتشبار کمسیل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعي و دلاوري آن مطرود را با سنگي مفسد بهمراهي او اسیر نموده بحضور فرستاد بقهرمان جلال پادشاهي بندبند آن دو راجب القتل جدا جدا گردید پسر و دختران بد اختر جهت تربیت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیله بیش منصب روشناس درآمد و پسرش فاضل نام حافظ شد - که نزد خلد مکان حفظ دیگرے آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون رایات پادشاهي بتسخیر قلاع دکن ظلال افکن آندیار گردید این طایفهٔ مفتن قابو طلب از سستیهاي عمل حکام (که قدرے

---

(۲) در [اکثر نسخه] سعد آباد *

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاري پیچیده بودند)
(۲)
یکسر سلسلهٔ انقیاد گسیخته بهوای تسلط طوفان بلا انگیختند
و بسرکردگی راجه رام نامي مطرود بسیارے از پرگنات را بضبط تعدّي
در آورده دود از دمار قوافل و مترددین بر آوردند - ناموس عمده
رسوائي اسیري و بےحرمتي کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت
و خواري چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بیني
کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرجنگ
از دکن تعین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر
بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سي و دوم آن شقي حربي بزخم
بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحي از فساد شقاوت نهاد او پاک
شد - سرش بحضور رسید - و پس ازان در سال سي و سه شازدهم
جمادي الاول سنه (۱۱۰۰) یکهزار و یکصد هجري باهتمام شاهزادهٔ
(۳)
جوان‌بخت گڈهي سن‌سني (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بود)
از دست کفار نکبت آثار (که پیروان آن ضلالت شعار بودند) منتزع
گشت - معهذا قلع و قمع این‌گروه صورت نبست - و استیصال واقعي
بر روی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام بپادشاه
اسلام میرسید - در سال‌سي و نهم مهین پور خلافت بهادر شاه بمالش
و تعریک آنها مامور شد - و پس‌ازان چورامن بغبار انگیزی هنگامهٔ
رستخیز علم کشیده طالع حرام نوشکي طرفه امدادش نمود - چون

(۲) در [اکثر نسخه] بدعوای تسلط (۳) در [بعضی نسخه] سن سني *

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال حشرے از حرامي و دزد فراهم آورده حوالی فتنپور بامید غارت جانب مغاوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست احد الفریقین در آئینهٔ شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه و جواهر (٢) نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان او بعمرے نیندوخته بودند در طرفة العین بدست آورد - دران هنگام (که خلدمنزل بعد از معاودت دکن باجمیر به تنبیه کروی نکوهیده خو نهضت پیمائي فرمود) چون مرور موکب پادشاهي از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل اندیش از تقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل خود کشود - و داغ تمرد را از چهرهٔ احوال خویش زدود - و بهمراهی محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سکهان (٣) تعین یافته بود) مامور گشت - پس ازان با عمدةالملک خانخانان (که کرو را در لوهگدهه متصل کوه برفي میان (٤) جبال دشوار گذار محاصره نمود) دامن جهد بکمر پرستاري بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان روائي در زاد بوم خویش بشیوهٔ مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرد و سرکشي افزود - بتاخت و تاراج رنگ نا ایمني تا فنای دار الخلافه ریخت . بعهد فرخ سیر

---

(٢) در [بعضی نسخه] بر خزانهٔ جواهر نیز (٣) نسخهٔ [ب] سنگهان

(٤) نسخهٔ [ب] کوه برفي میان •

راجه دهيراج جيسنگهه سوائي برسرش لشكر كشيد - و سيد خانجهان
خالوی قطب الملک با فوج شايسته از حضور بكومک شتافت - آن
مطرود در قلعهٔ تهون (٢) متحصن گرديد - چون بعد محاصرهٔ يک ساله
و آويزشهای سترگ عرصهٔ تردد بران حيله‌گر تنگ گشت دست
انابت بدامن توسل قطب‌الملک كرده استدعای عفو جرائم و التماس
سرفرازي از منصب (٣) به تقبل و تعهد پيشكش نمود - و با آنكه
خلافت مرتبت راضي بدان نبود برغم آن راجه اصرار ورزيده اورا
طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاه يكبار باكراه حكم
ملازمتش فرمود - و ديگر ببار يابي مجاز نگشت - اما بميامن
التفات سيد عبدالله خان بمنصب عمده سرفرازي يافته از حضيض
رهزني باوج امارت برآمد - او هم سلسلهٔ اتحاد و يک جهتي سادات
بارهه بخود استحكام داده خويش را از عقيدت كيشان جانفشان
وا مي‌نمود - و دران وقت (كه امير الامرا خاقان زمان را برداشته
بعزم دكن روانه گشت - و قطب‌الملک بدار الخلافه شتافت) او در
سلک همراهان اميرالامرا انتظام يافت - و پس از كشته شدن آن
سردار شهامت آثار مخافقانه در لشكر پادشاهي روزے چند گذرانيد
ميخواست كه بباروت‌خانهٔ پادشاهي آتش درزند - يا كاران (٤) توپخانه را
پيش انداخته ببرد - از هوشياري عمله و بندوبست مير آتش ميسر

---

(٢) در [بعضے نسخه] بهون (٣) در [بعضے نسخه] سرافرازيُ منصب (٤)
نسخهٔ [ب] تا كاران ٭

نیامد - چون قطب الملک باراده رزم قریب رسید آن تبه‌کار چند
قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهي قزاقي کرده باو
پیوست - و روز جنگ دستبرد عظیم به بهیر و بنگاه پادشاهي نمود
و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانه را
نمیگذاشتند که حلق‌تشنهٔ خود را بدم آبے رسانند - و هرکه بی آب
میرفت خانه‌اش بآب میرسید - و مردم (که کنار آب جمنا بر تل
ریگے جمع شده بودند) یک قلم دست‌خوش تاراج او گشتند - حتی
که دفتر صدارت هم بغارت رفت - و از زیاده سري جنگ‌کنان بجائے
رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته دو سه تیر بجانب او
انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالي شلک برگردانیدند - و چون
آثار شکست معاینه نمود در حوالي اردو براه دهلي ساير و داير
گردیده بر هزیمت یافتگان راه گریز بست - و بهرکه دستش رسید
آنچه باقي‌مانده بود را کشید - و پس ازانکه رسن‌زندگیش بکشاکش
اجل گسسته‌گشت محکم سنگهه و غیره پسرانش بقلعهای مستحکم
هنگامه آرا شدند - ربآتش بیداد و ستم تر وخشک سوختند - سعادت
خان برهان‌الملک ناظم اکبرآباد با آن همه جلادت و جسارت و فرط
کار طلبي مالش آنها نصب‌العین همت نموده مساعي جمیله بکار
برد - لیکن تیغ او نبرید - و بزور بازویش خار بن فساد برکنده نشد
خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و توپخانهٔ پرشر و شور (۲)

(۲) نسخهٔ [ب] پرشرر ه

رخصت فرمود - راجه نخست بجنگل‌بري پرداخته باتفاق مبارزان مغوليه و افغان در سه قلعچه را گردگرفت - و در فرصتي کمتر از دو ماه (که بآويزش و شبخون بسيارے از طرفين بجانستاني و جانفشاني نيک نامي اندوختند) کار بر محصوران تنگ‌تر ساخت - درين اثنا بدن سنگهه نامي يکے از بني‌اعمام آنها بمنازعت و مخاصمت وطن جدا شده براجه پيوست - و در کشايش گدهي رهنمائيها کرد و آنها يکباره ازين بيم و ترس استقلال باختند - و بباروت خانهٔ خود آتش داده بدر زدند - گدهي‌هم بتصرف در آمد - اما از خزائن (که شهرهٔ آفاق بود) نشانے نيافتند - چون زميندارئ آنجا بصوابديد راجه ببدن‌سنگهه مقرر شد محکم‌سنگهه هم ايلي‌برگزيده بوسيلهٔ مظفرخان برادر خان‌دوران بحضور آمده تک و دو بسيار نمود - بجائے نرسيد ازان وقت بدنا و مکانش ذيک اشتهار يافت - تا الآن پا از دايرهٔ اطاعت و انقياد بيرون نگذاشته - و اظهار نوکري مي‌نمايد - چنانچه در سنه (١١٥٠) يکهزار و يکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از پيشگاه سلطنت و جهانباني بگوشمال باجي راو رخصت يافت) يکے از خويشان خود با فوجے شايسته همراه کرد - از مردم او در جنگ بهوپال‌مالوه تردد دليرانه بروي کار آمد - اگرچه بپاسداري منصب و نام نوکرئ پادشاهي رويهٔ قديم خود دزدي و رهزني‌گذاشتند اما تسلط بجائے رسانيده اند که از پنج‌کروهئ دارالخلافه تا چهارم بخش صوبهٔ آگره هم برسم زميندارئ و هم بعنوان جاگيرداري و هم بطريق

اجاره متصرف‌اند - دست برداشته بهٔ‌تیولداران میدهند - و بےمحابا (۲)
از مترددین راهداري خاطرخواه میگیرند - هیچکس بفریاد نمیرسد
سبحان‌الله صوبه‌داران این‌همه ننگ بدعملي بر خود نمي‌پسندیدند
کار سلطنت هندوستان بکجا انجامید *

چون بدن سنگهه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلي شتافت
پسرش سورجمل قدم بر وسادهٔ نیاکان گذاشته استقلال‌کلي بهم رسانید
و متمردانه بضبط محالات نواحي همت گماشته محالات خالصه
و جاگیر مردم همه متصرف شد - از بلدهٔ شاهجهان‌آباد تا بهادرر (۳)
و از محالات متعلقهٔ کچهواهها تا کذار گنگ (که آن طرف متعلق
بروهلها بود) هیچکس را نگذاشته اکثر پرگنات میان دوآب و در
سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري قلعهٔ اکبرآباد هم
بقبضهٔ اقتدار در آورد - و در ایامے (که خسرو زمان شاه عالم باقتضای
وقت در نواح صوبهٔ بهار و الهٔ آباد تشریف داشت) بدست‌آویز
مخالفت بر محالات سرحدے کینهٔ نجیب خان بدل گرفته فوج
برو کشید - و متصل شاهجهان‌آباد تلاقی فریقین دست داد - هرچند
با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینی او کار خود
کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه
نام برده با معدودے برای ملاحظهٔ مردم خود (که بگرد گرفتن
نجیب خان تعین‌بودند) بر آمده منزل بمنزل میگردید - درین‌ضمن

(۲) در [بعضی نسخه] و همانا (۳) نسخهٔ [ب] بهدورر *

جماعهٔ از همراهیان خان مزبور (که او را میشناخت) با صد جوان برادری خود ناگفته کارش تمام گردانید (۲) - پس از جواهر سنگهه پسرش بجای پدر متمکن شده باراده تدارک فوجی بر شاهجهان آباد برد و چندے هنگامه داشت (۳) - آخر بوساطت ماهاراو مرهته پای صلح بمیان آمد - و در سنه ( ) (۴) با راجه آنیر بدسلوکی آغاز نموده بجنگ مقابله پرداخت - و شکست یافت - پس از برادرانش بجای اسلاف بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستی نموده اینها را از بن و بیخ برکند - یکی از اولاد اینها بر قلیلی متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجی محمد خان سیستانی

نوکر عمدهٔ بیرام خان بود - و خان با وی همواره طریقهٔ مصاحبت و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک جمعی از مفتنان از جانب بیرام خان (که بحکومت قندهار می‌پرداخت) سخنان غیر واقع بجنت آشیانی رسانیدند - پادشاه از کابل متوجه آن حدود شد - و پس از وصول بدان دیار یقین کرد که آنچه گفته‌اند در حق او از صدق پرتو ندارد - بعد انقضای زمستان

(۲) در [بعضی نسخه] باتمام رسانید (۳) نسخهٔ [ب] و چند روز هنگامه داشت (۴) در [جمیع نسخها] بیاض است *

قندهار را بدو مستقیم و مسلم داشته لوای معاودت برافراخت - اما بنابر احتیاط حاجي محمد را (که همواره مردم ازو گمان فتنه اندوزي داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیلهٔ بیرام خان بخطاب خاني و مراتب علیه ترقي و تصاعد نمود - و در سال اول اکبري (که پادشاه از عرصهٔ جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلي رویه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را باحاجي محمد خان سیستاني و دیگر امرا بمدافعهٔ سکندر شاه سور و انتظام صوبهٔ پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شکست تردي بیگ خان در حوالی دهلي سرمایهٔ آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گویند بظاهر خودرا از نصیریان پادشاهي وا نموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسکندر سور مقدمات نوشته اغوای برآمدن از کوه سوالک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجي محمد خان سیستاني گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجي بد اخلاصی ملا یقین شد اورا بقین و شکنجه پاداش نموده نیمهٔ تن اورا در زمین کرده بعضے از زرهای او (که گور کردهٔ دست بخل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجري مزاج خانخانان از ملا پیر محمد شرواني (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منحرف شد اسباب امارت ازو گرفته بقلعهٔ بیانه فرستاده - و منصب وکالت بحاجي محمد خان تفویض نمود - درهنگامے (که مزاج عرش آشیاني از بیرام خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدهلي الملک

دهلي سایه گستر گردید) اول بیرام خان (که تغیر مزاج پادشاهي نسبت بخود میشنید) وقعی نمي‌نهاد - و چون آخر یقین او شد (که واقعي عرش‌آشیاني اورا از نظر انداخته) دست بدامن‌تدبیر زده حاجي محمد خان را با دیگر امرا بحضور فرستاده - و لوازم فروتني و نیازمندي بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد - چون حاجي بدرگاه رسید طبع پادشاهي بر آشفته دیده مصلحت خود را از جواب بیرون دانست - و رخصت نیز نیافت - پس‌ازان(که بیرام‌خان دست بدامان استیمان زده از کوه سوالک برآمد و شرف ملازمت دریافته بسفر حجاز مرخص‌گردید) عرش‌آشیاني حاجي‌محمدخان‌سیستاني‌را با ترسون محمد خان همراه داد - که بدرقه شده تا اقصای ممالک محروسه از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند *

گویند روزے در اثنای راه بیرام خان بحاجي گفت - که مرا مخالفت هیچکس آنقدر کوفت نکرد که بیوفائی تو - این همه حقوق قدیم را فراموش کردي - حاجي محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوی اخلاص و افزونی تربیت جنت‌آشیاني و آن همه مراحم و اشفاق عرش‌آشیاني بغي‌نموده شمشیر کشیدید - و رو داد آنچه رو داد - من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد بیرام خان خجالت کشیده هیچ نگفت - حاجي‌محمد خان تا حدود ناگور رسانیده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز همیشه در رکاب پادشاهي بوده در معارک هیجا کارهای مرد آزما بتقدیم رسانیده

بمنصب سه هزاري اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الويۀ پادشاهي بتسخير چيتور (٢) از قلعۀ گاگرون (كه سرحد ولايت مالوه است) بدفع پسران سلطان محمد ميرزا (كه از سركار سنبهل گريخته دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهي شهاب الدين احمد خان تعين گشته در سركار ماندو جاگير يافت - و در سال بيستم كمكي بنگاله گشته در جنگ داؤد خان كرراني (كه تذبذبے بمباني همت اكثرے راه يافته بود) بخانخانان منعم خان همپائي ورزيده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (كه در سوالف ايام دارالملك بنگاله بود) طرح آبادي نموده (٣) رنگ سكونت ريخت عالمے از وضيع و شريف بعلت سميت هواى آنجا گام سپر ممر عدم گرديد - حاجي محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (٩٨٣) نهصد و هشتاد و سيوم رخت زندگي بربست *

* حسين خان تكريه *

خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامۀ احوالش بطغراى رفاقت و نوكري محمد بيرام خان خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح قلعۀ مانكوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف چهار ماه و چهارده روز (٤) نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (٩٦٥) نهصد و شصت

---

(٢) نسخۀ [ج] جيت پور (٣) در [اكثر نسخه] آباه ي طرح نموده . (٤) نسخۀ [ج] بتوقف چهارده روز *

ر پنج اعلام انتهاض بجانب دهلي برافراشت حسين خان بحراست
و حکومت لاهور چهرهٔ امتياز برافروخت - روزے در ايام حکم رانی
خود هندوئے طويل اللحيه را مسلمان پنداشته تعظيم نمود - پس ازان
(۲)
تدغن ساخت - که هنود بجامهٔ خود نزديک بدوش عياري بدوزند
و آن بکسر اول پارچهٔ باشد زرد - که جهودان بجهت امتياز بر دوش
خود دوزند - و آنرا بهندي تکري ميگفتند - لهذا بتکريه شهرت يافت
در هنگامے (که مزاج پادشاهي از بيرام خان منحرف شده - و مردم فوج
(۳)
ازو جدا شده در قصبهٔ جهجهر برکاب خلافت انتساب پيوستند) غير از
حسين خان تکريه و شاه قلي خان محرم ازمعتبران رفاقت کيش ديگرے
با وی نماند - و پس از برهم زدگی دولت آن امير پسنديده شيم
در سلک ملتزمان سدهٔ سلطنت در آمد - و در سال يازدهم (که
مهدي قاسم خان از حکومت گدهه دل برداشته از راه دکن بحجاز
ميشتافت) حسين خان بمشايعت قدرے راه پيموده برگشته چون
(۴)
بقصبهٔ سيواس مالوه رسيد غوغای ميرزايان باغيه برخاست - ناچار
بقصبهٔ مذکور باتفاق مقرب خان (که تيولدار آنجا بود) تحصن جست
(۵)
بعدازان (که مقرب خان همت پای داده دست باچه گرديد) حسين
خان بدر آمده ابراهيم حسين ميرزا را ديد - هرچند او تکليف رفاقت
کرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامے (که عرش آشياني بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ج] غباري (۳) نسخهٔ [ب] جهجور (۴) در [بعض نسخه]
سرواس (۵) نسخهٔ [ب] دست پاچه •

استیصال خانزمان شیبانی متوجه بود) شرف ملازمت دریافت
چون بازار قدردانی گرمی داشت و تهور و جلادت و خدمت گزینی
و کار طلبی او دل نشین پادشاه گشته محفوف انواع عنایت گردید
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی
پایهٔ والای امارت بخشیده بمنصب سه هزاری برآوردند - ازانجا
(که بادهٔ دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا برنتابد) خودرا
نتوانست نگاهداشت - در محال تیول خود دست تعدی و ستم
برکشاد - و پا از اندازه فراترگذاشت - چون سال نوزدهم الویهٔ سلطانی
بعزیمت شرقی دیار باهتزاز آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد
ساخت - روزے عرش آشیانی مستفسر احوال او گردید - که درین یورش
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائے بر مزاج یابس او استیلا
یافته بتاخت زیردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - چون مہمے
درمیان بود کسے به تنبیه او تعین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
پس از فتح پتنه و حاجی پور هنگام معاودت رایات پادشاهی بآگره
آن درماندهٔ طبیعت سودائی خویش در عرض راه باردو رسیده بار
مجرا نیافت - از دیوانگیها خیرباد اسباب دنیا گفته قلندری برگزید
عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیرے از ترکش خاصه
بدو عنایت شد - که باعتضاد آن جاگیر خود را (که بخالصهٔ شریفه
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتگی مزاج همان

شیوهٔ ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحي دست جرأت دراز ساخت - تا روزے غارت کنان بصوب بسنت پور (۲) (که از سرکار کمایون است - و صیت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال انداخته بود) شتافت - ازانجا (که جبین مآل بدکاران بقشقهٔ نکال نقش پذیر است) آن رشته گسل تدبیر درآن سرزمین جنگ بے تزک کرده شکست یافت - و زخمی تیر بندوق (۳) برگشت - پیش ازین مکافات بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطهٔ زخم کاري از بدمستي قدرے بهوش آمده لیکن از آوازهٔ سطوت این فوج هشیارتر گشت - و اوباش بد گوهر از گرد او پراگنده شدند بسعي هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدهه مکتیسر (۴) بکشتي درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید که بوسیلهٔ آن سپهسالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید تیز دستان عرصهٔ آگاهي در حوالی قصبهٔ بارهه رسیده بدست آوردند و حسب الحکم بآگره در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف خان در عهد جنت مکاني در جرگهٔ امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بیگی *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضای

---

(۲) نسخهٔ [ج] کماپون - و در [بعضی جا] کماؤن آمده (۳) نسخهٔ [ج] تیر و بندوق برگشت (۴) نسخهٔ [ا] مکتیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطانی
مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ (که اسپ سواری
همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایهٔ
مفاخرت اندوخت - و هنگامی [که موکب همایونی برای اطفای فتنهٔ
میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان
بناکامی بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ آب رسید] او با اکثری از
یکهای عقیدت منش بخدمت هراولی معزز گردیده پیشتر از لشکر
فیروزی برلب سیاه آب (۲) (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است)
منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف در خود ندیده برو
شبخون آورد - او پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای
نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر قندهار و یورش
هندوستان فتراک دولت سلطانی را از دست نداد - پس ازانکه
شاهد مقصود جلوه‌گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازی یافته
چهرهٔ کامیابی افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازی خان
سور پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم
در سر داشت حیدر محمد خان عهود و مواثیق درمیان آورد - و چون
غازی خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ
بی‌انصافی اورا از هم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدی خلاف مزاج
معدلت سرشت جنت آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیاه آبه •

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامهٔ هیمو بقال بتردي بیگ خان پیوسته سرداری دست چپ بدو تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش‌آشیاني خود را رسانیده بهمراهی علي قلي خان شیباني جهت سزا دادن هیمو دستوري یافت - بعد ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریبی بکابل رفت و چون پس از بےدخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب احرام عتبهٔ خلافت بست اورا برای اعانت پسر خود غني خان (که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا گذاشت . و پس ازانکه از کوتاه حوصلگیها صحبت فیمابین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور صدور یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندوبست کابل مرخص گردید) حیدر محمد خان نیز بهمراهی او تعین شد و پس ازانکه منعم خان شکست یافته بعتبهٔ خلافت پیوست او نیز رسیده بتعیناتی منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهی خان‌کلان عرف میرمحمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود) شرف اختصاص پذیرفت - بپایهٔ دو هزار و پانصدي رسیده بود - میرزا قلي برادر او در وقتی (که همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگی (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمي شده از اسپ جدا گردید - و پسرش دوست
محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم
جلوس هر دو بهمراهی منعم خان خانخانان جهت تسخیر بنگاله
تعین گردیده در چهاونی جنت آباد عرف گور (که در سوابق ایام
دارالملک بود - و پستر ویران شده آب و هوای آنجا سمّیت حاصل
نموده عالمے خرمن هستي را بباد فنا داد) این دوبرادر نیز مطابق سنه
(۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري سفرگزین ملک نیستي شدند *

* حاجي یوسف خان *

ابتدا در رفاقت میرزا کامران بوده در عهد عرش آشیاني سال
دوازدهم جلوس همراه قیا خان جهت معاونت میرزا یوسف خان
(که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحي غبار
فتنه برداشته) تعین گردید - و سال هفدهم بعد تسخیر گجرات
باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهیم حسین میرزا دستوري یافت
و چون حکم پادشاه برای برگردانیدن افواج صادر شد مشار الیه نیز
در جنگ سرمال (۲) خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته در سال
نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله یافت - و درجنگ
گوجر مصدر ترددات پسندیده گشت - سال بیستم در شهر گور
بنگاله (که به بدهوائي معروف است) در ایامے (که خانخانان منعم
خان چهاوني درانجا نمود - و صورت وبائے بهم رسید - و اکثر امرا

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] سرنال آمده *

بعدم خانه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعيء حق را لبیک گفت - از امرای پانصدي ست *

* حکیم مسیح الدین ابوالفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلاني ست - که در حکمت نظر و نالهٔ بینش فراوان داشت - و سالها صدارت آنولایت بدو مفوض بود - چون گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوي درآمد و خان‌احمد والیء آنجا ازمعامله‌نشناسي بزندان افتاد مولانا از حقیقت اندوزي و راست کیشي در شکنجه و بند قالب تهي ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم نور الدین (که هر یکی بجودت طبع و حدت فهم در علوم رسمي وکمالات صوري ممتاز زمان بودند) از وطن دوري‌گزیده بار غربت بدیار هند کشود - و سال بیستم بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخته هرسه برادر بمنصب درخور سرفرازي یافتند *

چون حکیم ابوالفتح شایستگیء دیگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و بنبض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقي‌نموده سال بیست و چهارم بصدارت و امینيء صوبهٔ بنگاله تعین‌گردید - پس‌ازان(که امرای قاقشال سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان برداشتند) حکیم و بسیارے از دولت‌خواهان پادشاهي بقید افتادند او روزے قابو دیده خود را از فرازقلعه انداخت - و بدشوار روي و آبله پائي بماهنے رسیده احرام حضور بست - چون بآستان بوس

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده براقران و امثال خود رجحان گرفت اگرچه در منصب از هزاري فراتر نرفت اما در رتبه از پایهٔ وزارت و وکالت درگذشت - چون سال سیم راجه بیربر بکمک زین خان کوکه (که بمالش الوس یوسف زئي مامور بود) دستوري یافت حکیم را نیز بسرداري فوجے جداگانه کمکي ساختند - لیکن اینها حساب یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو روئي و خود رائي کار بجائے رسید که راجه دران شورش‌گاه فروشد - حکیم و کوکلتاش بفراوان خستگي ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندے معاتب ماند در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامے (که انتهاض الویهٔ پادشاهي از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات دمتور باجل طبعي در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین خوافي بحسن ابدال برده درگنبدے (که خواجه بنا کرده بود) بخاک سپرد - چون پیش ازین سانحه روزے چند علامه امیر عضد الدوله شیرازي هم فوت کرده بود حرفي ساوجي این تاریخ یافته * * بیت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *
* رفتند موخر و مقدم رفتند *
* تا هر دو موافقت نکردند بهم *
۹۹۷
* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیاني (که عنایت مفرط بحال او داشت) هم بعیادت سایهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش قرین تاسف

و اندوه گشته وقت نزول بمحسن ابدال بفاتحه ترويح روح او فرمود
حكيم دقيقه شناس هوشيار مغز بيدار دل عالي فطرت بود - فيضي
در مرثيهٔ او گويد * * بيت *

* تقريرش ازحقائق تقدير ترجمه *
(۲)
* تدبيرش از مآثر اقبال ترجمان *

در مهم سازى خلائق خود را معاف نداشتي - و هرچه ازو ظهور يافتي
بميزان خرد سنجيده نمودے - كريم الصفات و محسن زمان و بكمالات
يگانهٔ روزگار بود - و ممدوح شعراى وقت است - خصوص ملا عرفي
شيرازي - كه اكثر قصائد غرا در مدح او گفته - اين قطعهٔ يكے از
قصيدهٔ اوست * * قطعه *

* آسمان گفت ندانم كه حلول از چه نكرد *
* صورتش پيشتر از صورت عالم بمحل *
* زانكه چون روز ارادت ز افق سر بر زد *
* صبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل *
* زين سخن جوهر فعّال برآشفت و بگفت *
(۳)
* كاى تنك بهره ز فهم رصد علم و عمل *
* بيم آن بود ز خاصيت يكتائى او *
* كه هيولا نه پذيرد صور مستقبل *

و برادرش حكيم نورالدين قراري تخلص كه فاضل سخن‌طراز بود

---

(۲) در [اكبرنامه] دفاتر اقبال (۳) نسخهٔ [ب] رصد و علم و عمل ٠

و شعر را خوب میگفت - ازوست * * بیت *

* چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام تیرے *

* که آنم مي کشد گر بعد صد سال دگر میرم *

شگرف شورشے فروگرفت - حسب الحکم اکبري به بنگاله رفته بود ترقي ناکرده درگذشت - مقولهٔ اوست - که اظهار همت نزد دیگرے اظهار طمع است - ملازم بازاري نگاهداشتن خود را بدخو کردن است بر هر که اعتمادے کني معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا گفتے - و حکیم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو بر کناره داشتے - احوال حکیم همام جدا تحریرپذیرفته - و برادر دیگر نیز حکیم لطف الله نام (۲) (که از ایران رسیده بود) بوساطت حکیم ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافته بمنصب در صدي سرفراز گردید - و زود رخت هستي بربست - و پسرش حکیم فتح‌الله صاحب حیثیت وقابلیت بود - چون جنت‌مکاني بدو بے‌التفات بود روزے دیانت خان لنگ اورا ببدادولتخواهي منسوب ساخته عرض نمود - که در اثنای بغي سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت آنست که ولایت پنجاب را باد داده این مبحث را کوتاه سازند فتح‌الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نورالدین پسرعم آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(۲) نسخهٔ [ج] نام از ایران رسیده بوساطت •

از قید برآورده بسلطنت بردارد) متفق و همداستان گشت - اتفاقا
در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سربسته بپادشاه
رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم
فتح الله را تشهیر کرده واژونه خرسوار منزل بمنزل می آوردند
بعد ازان مکحول گردید *

* حکیم عین الملک شیرازی *

در علم رتبهٔ عالي داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش
از جانب مادر بمحقق دواني منتهي میشود - از ابتدا ساز صحبت او
با عرش آشیاني کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود
در سال نهم جلوس اورا با منشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که
در احمد آباد سر ببزرگي برداشته بود) (۲) فرستادند - او با پیشکش
خان مزبور برگردیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که
دلاسا نامه (۳) بنام اعتماد خان گجراتي برد) اورا باتفاق میر ابو تراب
بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرقي شده) او
از ملتزمان رکاب بود - پستر جهت رهنمائی عادل خان بیجاپوري
بدکن تعین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندوخت
پس ازان بفوجداري حدود سنبهل مامور شده سال بیست و ششم
(که عرب بهادر و نیابت خان و شاهدانه (۴) با جمعي از ناسپاسان غبار

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر خود سري (۳) نسخهٔ [ب] تسلي نامه (۴) در
[بعضي نسخه] دیانت خان ٭

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قلعهٔ بریلي‌را مستحکم
ساخته بجمع جاگیرداران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم
و امید خواستند که حکیم را همداستان سازند نه پذیرفت - و بحسن
تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج
پادشاهي پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران‌گرد و پیش جویای
پیکار شده غنیم را غبار آلود دشت هزیمت ساخت - و در همین
سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سي و یکم ببخشیگری
صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار برافروخت - پستر همراه خان اعظم بمهم
دکن رفت - چون خان مذکور پرگنهٔ هندیه جاگیر او را تغیر داده بود
بے طلب سال سي و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد
دریافت کیفیت پروانگی کورنش دادند - و ببحالی پرگنهٔ مذکور
نوازش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهلم مطابق
سنه (۱۰۰۳) یکهزار و سه هجري بعدم‌آباد شتافت - شعر میگفت
و دوائي تخلص میکرد - این بیت ازوست * * بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در ربود *
* بوالعجب خواب پریشانے که تعبیرے نداشت *

بمنصب پانصدي رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلاني ست - همایون نام داشته - چون
بملازمت عرش‌آشیاني استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون‌قلي

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام ناموري اندوخت - در خط شناسي و شعر فهمي یگانهٔ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکي لختی آشنا - پارسا گوهر شگفته پیشاني شیوا زبان ندیم منش - اگرچه بمنصب ششصدي و خدمت بکاول بیگي اختصاص داشت اما در مصاحبت و قرب پادشاهي پایهٔ بلندتر مي افراخت - در سال سي و یکم چون کارآگاهي و اخلاص مندي او ذهن نشین عرش آشیاني شده بود به پیغام گذاري و رخشوري نزد عبدالله خان والی توران رخصت یافت - و میران صدر جهان مفتي را برای پرسش سانحهٔ ناگزیر پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود رخت هستي بسته) همراهش دادند - و از فرط عنایت در حق حکیم این فقره در نامه مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان هوا خواه عمدهٔ محرمان کار آگاه حکیم همام را (که مخلص راست گفتار و مرد درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری اورا بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما اورا آن نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطه بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعي باشد گویا فیمابین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و در غیبت او عرش آشیاني مکرر فرمود - که تا حکیم همام رفته خوردني لذت ندارد و بحکیم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از جدائی او بیشتر از ما دل نگراني داشته باشید - مثل حکیم همام کجا

پیدا میشود - در سال سي و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل باریک‌آب حکیم همام از توران‌دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیاني در غمگساري او بدین کلام دلنواز تسلي‌بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مارا ده * بیت *

* از حساب دو چشم یک تن کم *

* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري بتپ دق در دو ماه پیمانهٔ زندگي حکیم‌همام لبریز گشت - دو پسر داشته - اول حکیم‌حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد اعلی‌حضرت بمنصب هزاري امتیاز یافته بخشي‌دکن گردید - مهابت خان در صوبه داري خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(۲)

* حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري *

از بابریان این سلطنت بوده سپاهي نقش و کار طلبیها داشت چون در سال سي و چهارم عرش‌آشیاني پس از فراغ سیر کشمیر بعزیمت زابلستان از ولایت پکهلي (که ولایتي سمت سي و پنج کروه طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربي کشمیر) میگذشت سلطان حسین خان پکهلي - ال ازنژاد قارلوغ (که صاحبقران وقت مراجعت بتوران چندے ازان قوم را بپاسباني این ملک گذاشته بود) ادراک

(۲) نسخهٔ [ج] حسن بیگ بدخشي *

شرف ملازمت نموده بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت را باقطاع حسن بیگ داده ارزا بمالش آن بومي رخصت فرمود - حسن بیگ بشهامت و پردلي چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد و چون در سال سي و پنجم بحضور رسید پکهلي وال باز سر از گریبان شورش و فساد برآورد - و از خام کاري خودرا سلطان نصیرالدین نام نهاده پکهلي را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجددا با فوج حضور تعین گشته سزای شایسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولایت بنگش نیکو پرستاریها بتقدیم رسانیده بمنصب دوهزار و پانصدي سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبري روهتاس در جاگیر یافته بمحافظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیري طلب حضور گشته چون بمتهرا رسید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم (٢) ذي الحجه سنه (١٠١٤) هزار و چهارده هجري از ارک آگره فرار نموده) دوچار او شد - حسن بیگ (که از جانب جنت مکاني مطمئن نبود و ازین طلب استشمام رایحهٔ بے عنایتي مي نمود - و در اصل هم سرشت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بفسون و تملق سلطان خسرو از راه رفته قرار بهمراهي داد - و با سهصد جوان بدخشي رفیق طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بیاه خسرو با جمعے (که فراهم آورده بود)

---

(٢) در [بعضے نسخه] هشتم *

در مقابل فوج پادشاهي پای ادبار افشرده باندک زد و خوردے شکست یافت و بحال تباه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدو پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) آوارهٔ دشت ناکامي گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسپ و آدم دران ولایت کمي نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان مي‌تواند شد فردوس مکاني و جنت آشیاني بیاوری کابل فتح هندوستان کرده اند معهذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در رهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدني فراهم مي‌آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزاني دارند چندے بروزگار در ساخته منتهز فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مند عنان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهي شد - از قضا بر ساحل دریای چناب اسیر سرپنجهٔ مکافات گردید - درانوقت موکب جنت مکاني در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزول داشت - سیوم صفر سنه (١٠١٥) هزار و پانزده هجري خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتورهٔ چنگیزي بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو درمیان میلرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه‌گوئي و ژاژخائي در آمد - چون غرض او

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل و محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده واژونه بر دراز گوش نشانده تشهیر نمایند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار پاس زنده نماند - و دومین بعد یک شبانه روز چون زندگي داشت بشفاعت باریابان از غضب سلطاني (که نمونهٔ قهر آلهي ست) رهائي یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعهٔ ارک دو رویه دارها نصب گشته جمعی را (که با خسرو طریق مرافقت پیموده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند و از دوطرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجرا میکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة * پسر حسن بیگ اسفندیار خان در عهد اعلیحضرت بمنصب هزار و پانصدي رسیده (٢) سال شازدهم درگذشت *

* حکیم علي گیلاني *

در فنون و علوم خصوص در طب و ریاضي مهارت تام داشت - و از حذّاق اطبای وقت بود - گویند در کمال پریشاني و افلاس از ولایت بهند وارد گردید - و بدستیاري بخت مسعود در سلک ملازمان عرش آشیاني منتظم گشت - روزے بحکم آن پادشاه عالي جاه بنابر

(٢) نسخهٔ [ج] رسیده درگذشت *

امتحان چند قارورۀ بول مریض وصحیح و گاو و خر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - ازانوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب ومصاحبت پادشاهي اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسري و مساوات با عمدها مي افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علي عادل شاه والی آنجا استقبال نموده باعزاز فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (٩٨٨) نهصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرهنگ آورده (که حکیم علي گیلاني با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - دریفوقت حکیم عین الملک شیرازي بسفارت آمده بود - که بسبب واقعۀ ناگزیر بدون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامي شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع مي نماید *

(٢)
چون سانحۀ قتل علي عادل شاه خالي از غرابت نیست بر لوحۀ بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشتی - و آخرها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائي داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آزرمي و فرومایگي پذیره شده

(٢) در [اکثر نسخه] از غرائب نیست *

در خلوتکدهٔ ظلمت آمود با یکے که کلان‌تر بود دست ناسزا خواهش دراز نمود - آن پارساگوهر از پاک‌دامنی و ناموس‌دوستی تن در نداده بدشنهٔ (که از دور بینی با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدی رضائی تخلص

تاریخ این واقعه * شاه جهان شد شهید * یافته *
٩٨٨

القصه حکیم علي در سال سي و نهم شگرف حوضے برساخته که راهے از درونهٔ آن بکاشانهٔ میرفت - و شگفت آنکه آب ازین برکه بدانجا در نمیشد - مردم فروشده براه پژوهي فراوان رنج بردے و بسیارے آزار یافته از نیمهٔ راه برگردیدے - عرش آشیاني بتماشای آن خرامش فرموده خود آهنج درآمد فرا پیش گرفت - در کنج حوض سرے بآب فرو برده دو سه زینه پایان رفته بدان خانه در آمد بسیار بتکلف آراسته - در غایت روشني جای ده دوازده کس است فرش خواب ورخت پوشش مهیا - و حاضری طعام موجود - چند جلد کتاب در طاقها گذاشته - هوا نمي‌گذاشت که یک قطره آب اندرون درآید - و چون پادشاه لختے درنگ فرمود غریب حالتے برمردم بیرون رو آورد - تا سال چهلم حکیم بمنصب هفتصدي رسیده بود - وعلاجهای دست بستهٔ او موجب حیرت عالمیان میشد - آخرها (که بعرش آشیاني اسهالے عارض شد) هرچند تدابیر بکار برد مفید نیفتاد - پادشاه غضب‌آلود باو گفت که تو پساري ولایت بیش نبودي - پاتابهٔ غربت را اینجا وا کردي - ما ترا باین مرتبه رسانیدم - تا روزے بکار آئي - و از

نهایت خشم دوتکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزے از کیسه برآورده در کوزهٔ آب انداخت - فورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها موجود است - اما چه فایده که اینجا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای اضطرار و اضطراب بیماری مبالغه فرمود - که هرچه شدني ست خواهد شد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال در طبیعت بهم رسید - اما وجعے در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار ادویهٔ مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتي کرد - تادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیاني گویند گرانبار نام فیلے در سرکار جنت مکاني بوده - که دیگر فیلے (که مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلخانهٔ پادشاهي نشان نمیدادند - مگر آپروپ نام فیل سلطان خسرو - که نیز درجنگ سرآمد بود - لهذا عرش آشیاني فرمود - که این هردو کوه گران سنگ را باهم بجنگ اندازند * * شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتي ز سر تا پای جنبید *

و رن‌هتن (۲) فیلے از حلقهٔ خاصه بکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکے ازانها چیرگي نماید و فیلبان نتواند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه است - عرش آشیاني در جهروکه نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

(۲) در[بعضے نسخه] رن‌تهون *

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقا فیل گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند طپانچه را بکمک آرند - جمعے از مردم شاهزاده مانع آمده سنگے چند بجانب‌ار انداختند - فیلبان که بجسارت پیش راند سنگے برشقیقه‌اش (٢) خورده چند قطره خون بر سینه‌اش چکید - باریابان حضور بآب و تاب وا نموده مزاج پادشاهي را بشورش آوردند - عرش‌آشیاني بسلطان خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خود رفته بگوئید - که شاه بابا میفرمایند - که در حقیقت همه فیلها از شما ست - این بے‌اعتدالي چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا اصلا آگهي نیست - و بزدن فیلبان راضي نبوده‌ام - سلطان خرم گفت اگر چنین است من رفته فیلان را بآتشبازي از هم جدا میسازم چنانچه هرچند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه رن هتن نیز عاجز شده با آپروپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم برگشته کیفیت را بعنوان ملائم بعرض رسانیده فی‌الجمله وحشت مزاج فرو نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائي و ژاژخائي درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایرهٔ غضب عرش آشیاني باشتعال آمد - و همه شب از تب بے‌تاب گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تام نمود - طرف صبح جالینوس‌الزماني حکیم‌علي را طلبیده فرمود - که هرزه گوئی خسرو

---

(٢) در [چند نسخه] انداخت ٭

مزاج ما را برشورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تپ باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماري حکیم علي تجویز تبرید کرده بود جنت مکاني پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها پدرم را کشتي - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت‌مکاني هم بسیر حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفرج بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب دو هزاري سرفراز فرمود - حکیم بعد از چندے بساط هستي در نوردید - گویند قریب شش‌هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربهٔ اهل استحقاق مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال‌پانزدهم جهانگیري بر جمعے از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمهر قاضي ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعي رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عهدهٔ آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون خاین خایف مي باشد حرف آشتي با سادات درمیان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه (۲) افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدولهٔ جهانگیري ست - در عهد جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] رتبه *

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر یکی بخانی و ترخانی رسید مشار الیه نیز صاحب حشم (٢) و طبل گشته بدلند پایهٔ امارت برآمد زنش خدیجه بیگم بهمشیرگی نور جهان بیگم در غایت اعزاز و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلی حضرت در قید حیات بود و باعتبار یمین الدوله (که برادر کلانش بود) در توقیر و تبجیل او فوت و فروگذاشت واقع نشد - همواره بانعامات پادشاهی کام دل می اندوخت فردوس آشیانی در سال بیست و چهارم یکدفعه بعطای سی هزار روپیه او را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگ مرد مغلی خالی از فضل و کمال نبود بفراغت دوستی و تن آسانی میخواست بخود سری بگذراند - جنت مکانی بپاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور بار معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندے حکومت متهرا بمشار الیه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش این که اچهد (٣) روپ اسرم سناسیئے بود مرتاض موحد - نزدیک معمورهٔ اوجین در گوشهٔ صحرائے از آبادی دور پشتهٔ واقع شده - دران سوراخے کنده مسکن ومامن داشت - دهن سوراخ (که راه درآمد و برآمد است) پنج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - او دو دست خود را دراز ساخته بدرون در می آورد - آنگاه سر - بعدازان مثل مارے خود را بدرون می انداخت - و وقت برآمدن نیز بهمین دستور حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریا و نه کاهے - که در هوای سرد بزیر

(٢) نسخهٔ [ج] طبل و حشم (٣) نسخهٔ [ب] اجهد - و نسخهٔ [ج] اجد ٭

اندازند - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع
پارچهٔ کرپاسي داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیده - هر روز
دو مرتبه بدریا درآمده غسل کرده - وظرفي از مس بجهت آب‌خوردن
در دستش بوده - در تمام شهر اوجین هفت خانهٔ برهمن (که
صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد درویشي وقناعت بآنها دارند)
اختیار کرده - روزے یکبار بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت‌نفر درآمده
بروش گدایان مي‌ایستاد - وآنها پنج‌لقمهٔ خوردني از آنچه براے‌خود
مهیا میکردند برکف دستش مي‌نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتے
کند فرو مي برد - بشرطیکه دران خانه زن حائض نباشد - و طوئے
و مصیبتے و ولادتے واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را
سرب ناسي خوانند - سرتارک همه *

چون در سال یازدهم بلدهٔ اوجین مطرح رایات جهانگیري گردید
جنت مکاني بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب
نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم
تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکهٔ عالي مصطلحات
تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود
جنت مکاني را کمال حسن اعتقاد باو بهم‌رسید - و او بعد چندے
از اوجین بمتهرا (که از اعاظم معابد هنود است) نقل نموده برکنار
دریاي جمنا بآئین خویش یزدان پرستي مي‌نمود - جنت مکاني
چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود دران مکان

1880

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهي اثرے تمام مي بخشيد - براي هرکه میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانی بسیار داشت - باوجود تعصب دیندارِي تنها پیش او رفته در باب خلاصیِ خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه بپادشاه گفته بر سر مهرباني آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرون گشته حکم شد - که بکورنش مي آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آساني گرفت - ازین که پادشاه وقت بار معتقدانه در خوردے رجوع خلائق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کارے نداشت و از شادي و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مخل حکومت پنداشت - روزے آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفت - هرچند بخاطر داشت بیگم تلاني بعنوان دیگر نقش نبست اما از نظر افکنده بعزل خدمت وسلب منصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه دراکبرآباد منزوي گشته نزدیک نخاس آنجا باغے بطراوت و نضارت (که رشک گلشن کشمیر بود) طرح افکنده درانجا بمشغلهٔ علم مي پرداخت - تا آنکه باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا نورالدهر نیز اعتنا بمنصب پادشاهي ننموده از دولت مادر و خالهای خویش روزگارے مهیا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبي گذرانید *

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازي ست که در عهد شاه طهماسپ فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامي گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده‌اند - نسبش بحارث ابن کلاره (که شرف ملازمت جناب ختمي مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکي در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجهٔ مرضی (۲) ید بیضا مي‌نمود - علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات اورا در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند - اطبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثهٔ کتب طب در خدمتش مي‌نمودند - اما چون بتوسعهٔ مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوري و حذاقت علم اشتهار برافراخته در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبري وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح الزمان و منصب سه هزاري پانصد سوار سرفرازي یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاجدان نسپرند) اختصاص گرفت - و در سال چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنموني هدایت و بدرقهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] مرض •

توفیق بزیارت حرمین مکرمین چهرهٔ سعادت نور آگین ساخت و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهري رسید - و در سال هشتم باستلام پیشگاه خلافت و جهانباني ناصیهٔ بخت برافروخت و چهل اسپ عربي (که در بصره و نواحیِ آن برای پیشکش خریده بود) بنظر درآورد - و بدرجهٔ قبول رسید - ازان جمله دو اسپ یکی بوز و دیگرے طرف (که حسن منظر ونیکوئیِ لون وتناسب اعضا با تیزگامي و باد خرامي فراهم داشتند) سرآمد طوائل پادشاهي گشته نخستین بپادشاه پسند و دومین بتمام عیار موسوم گردید - و حکیم بتفویض منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته بحکومت بندر مبارک سورت و پرگنات آن دستوري یافت *

و چون حکیم در مذهب امامیه مقتدا بود وکمال‌تقاوت و طهارت داشت انجام کار از ملازم پیشگي استعفا جسته در دارالسلطنهٔ لاهور با دلے آسوده و خاطرے شاد گوشهٔ انزوا برگزیده داد عیش میداد اکثرے در لاهور و تابستان در خطهٔ کشمیر بسر میبرد - و گاهے (٢) حسب‌الطلب بحضور نیز میرسید - چون در ازالهٔ امراض بیگم صاحب (که بجهت آتش‌زدگي بهم رسیده بود) کوشیده در سال هیزدهم باضافهٔ ده هزار روپیه بسالیانهٔ پنجاه هزار روپیه کامیابي اندوخته رخصت انصراف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (١٠٦١) هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هستي ازین جهان بربست

(٢) نسخهٔ [ج] صاحبه *

طبع موزون داشت - مسیح اللّهي تخلص مینمود - این شعر
ازو ست * * بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *
(۲)
* گوئي ثمر پیشتر از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هریکی را بخدمتی مقرر نموده
از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مستغرق کار بود - و لمحهٔ
فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت
زنان را تا شغلے پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند
در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدي مفتاح حبشي از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظامشاهیه
است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز
بقلعهداری قلعهٔ اودگیر (که حصارے ست در کمال متانت و استواري
از سنگ و صاروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت
صاحب قران ثاني ولایات نظام شاه بی سپر افواج پادشاهي گشته
رفته رفته همگي حصون و محالات مسخّر اولیای دولت اعلیحضرت
گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادلشاه بیجاپوري
برای گرفتن اسمعیل برادر زادهٔ خود (که دران قلعه محبوس بود)
هرچند تدابیر بکار برد و سیدي مفتاح را بلطائفالحیل مستمال

(۲) در [بعضی نسخه] پیشترش باغ *

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمٰعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زادهٔ محمد قلي قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوتے (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعهدار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد ازو پسر دوم محمد را بسري بردارند) محمد پس از مسند نشیني درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمٰعیل را (که دران ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائي یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمٰعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدي مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار ایلي بعادل شاه نماید بے سر و سردار بپشتگرمی قلعهٔ استوار سر نخوت و بزرگي مي افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و ششم هجري خاندوران بهادر بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلادت و حماست برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدي مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در سلک بندهای درگاه منخرط سازند من قلعه را مي سپارم - خان مذکور چون ملتمسات اورا قبول نمود او آرزوهای دیگر (که شایستگی

پذیرائي نداشت) درمیان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج تلعگیان بصرف آمده بود لهذا سیدي مفتاح تدبیرے انگیخته بخاندوران اظهار اطاعت و نوکري نمود - و برای ملازمت روزے معین ساخت - و در اثنای آن دروازهای قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهي آمد و شد نموده آنچه مي‌بایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازها بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران نقبي را (که سر بپای برج شیر حاجي کشیده بود) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نیافت اما سیدي مفتاح از عاقبت بیني جز اطاعت چارهٔ ندیده نزد سردار آمد - و بعد محاصرهٔ سه ماه و کسرے قلعه تسلیم نمود - و اسمٰعیل نبیرهٔ ابراهیم عادل شاه را که زنداني بود حواله کرد *

سیدي مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانباني بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار دواسپه سه‌اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات خسرواني گشت - و به تنخواه تیول جید سرمایهٔ دولت اندوخته همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن پاس عزت و احترام اورا فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل وشمائل عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبي داشت اما خالي از اهلیت نبود علما و صلحا را بسیار دوست داشتے - و خدمت کردے - و بایصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشیدے - و در نوکري پادشاهي

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن اورا با جمیع امرای دکنی بهمراهی میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگدهه تعین نمود - و چون شاهزاده در سال سیم متوجه گلکنده گردید دران مهم نیز خود را رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز (که درویشے بود در قصبهٔ پتهري) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه مي‌نمود - و چون بابای مذکور ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبرهٔ او دران قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - پرگنهٔ وکلور سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات عربستان را درانجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاري پیش مي‌آمد و کتب بسیار قیمتي از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان وجیه نمایان بود - شاه عالم بهادر درهنگام صوبه داری دکن التفات بسیار بحالش میکرد - او زمینداری پرگنهٔ مذکور خریده با جاگیر داري جمع ساخت - در عهد عالمگیري در گذشت - پسرانش منصب قلیل یافتند - دیهات پرگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتے بدر تمرد زده بخون سري بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر قسوره جنگ بمحاصرهٔ مسکن آنها پرداخته سیدي حسین را (که کلان تر آنها بود) گرفته مقید نمود - پستر بحکم نظام الملک آصفجاه

مخلصي يافته بر سركار خود شتافت - و پس ازو زمينداري مذكور تعلق باولادش دارد *

* حيات خان *

داروغهٔ آبدار خانه و سركردهٔ (۲) خدمتگاران اعلى حضرت بود بفزوني اعتماد و وفور محرميت و دوام حضور اختصاص داشت مدتها بداروغگي دولتخانه (كه جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگي چيلها و داروغگي خواصان مي پرداخت - غالبا اين همان حيات خان است كه در عهد جنت مكاني نيز بداروغگي آبدار خانه مامور بود - و روز شكار شير (كه از انيراي (۳) سنگدلي گرده بسيار بظهور رسيد و پادشاهزاده شاهجهان بكومك او متوجه شده شمشيري بشير حواله نمود) او نيز بهمركابي پادشاه اختصاص داشت - سال ششم جلوس فردوس آشياني بمنصب هشتصدي دو صد سوار رسيده و سال پانزدهم هزاري دو صد سوار گرديده سال هيزدهم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزوني پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهرهٔ كامراني افروخت - بستر بداروغگي گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بيستم باضافهٔ دو صد سوار و پستر بداروغگي مردم جلو و افزوني دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافهٔ پانصدي ذات و سال بيست و يكم بافزوني پانصدي ديگر بمنصب سه هزاري

(۲) يا سرگروه باشد (۳) در [بعضى نسخه] آهنراى *

هزار سوار سرفرازي يافت - سال بيست و سيوم بافزايش دو صد سوار
و سال بيست و چهارم بعطای علم و پستر باضافهٔ سه صد سوار
بمنصب سه هزاري هزار و پانصد (۲) سوار سربلندي اندوخت - و سال
بيست و نهم (۳) بعنايت نقاره طبل شادماني برنواخت - و سال سيم
(كه سنين عمرش بهفتاد رسيده بود) بنابر عروض مرض فالج
از دولت باريابي محروم گرديد - پادشاه بآئين بنده پروري ديهات
بيست لک دام از حوالي مستقر الخلافه بطريق سيورغال باو عطا
فرموده بر منصب پسر و نبيره اش افزود - و خدمات حضور (كه
باو متعلق بود) بديگران تفويض پذيرفت - سال سي و يكم بيست
و هفتم شعبان سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري در بلدهٔ
مذكور بديار خاموشان منزل گزيد *

* حسام الدين خان *

ميرزا حسام الدين حسن نبيرهٔ ميرزا غياث الدين علي آصف
خان است - پدرش نظام الدين علي نام داشته - موسی اليه مرد
عياش بے پروا بود - و در عنفوان جواني بكمال استغنا ميگذرانيد
بنابر قرابتي (كه اين سلسله را با يمين الدوله آصفجاهي ست)
بعد جلوس اعلی حضرت سرگرم تقديم خدمات پادشاهي گشته مدتے
در دكن بكارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزاري

---

(۲) نسخهٔ [۱] سه هزار و پانصدي هزار سوار (۳) در [بعضی نسخه]
بيست و ششم

پانصد سوار سرفرازي يافته ببخشيگرى دكن قامت اعتبار خويش بر آراست - با آنكه از ديانت و بيغرضي از آميزش مردم آزادانه ميزيست اما از روى دانش و فهميدگي نوعے حسن سلوک سر كرد كه زبانها بتحسين گويا گشت - صوبه‌داران دكن باعزاز و احترام با او پيش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطهٔ ترقى او شده كارداني و ديانت مشار اليه را با خدمت طلبيها دل‌نشين اعلى حضرت ساخت - در سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار و خطاب خاني سرمايه اندوز عزت و افتخار گرديد و در سال بيست و يكم بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرفرازي يافته بعزل بخشيگرى دكن و تفويض حراست قلعهٔ اودگير محكوم و مامور گشت - چون ميخواست (چنانكه در دانش و كار شناسي شهرت گرفته بشجاعت و مردانگي هم نامے بر آرد) دران ناحيه دست جرأت و جسارت از آستين همت بر آورده[٢] تا سرحد گلكنده بسركش افكني و متمرد گدازي قيام ورزيد - و در پيشگاه سلطنت از متصديگري برآمده نقش سري و سرداري نشاند - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سر برافراخت - و در سال سيم از قلعه‌دارى اودگير تغير شده بفوجدارى تلنگانه از انتقال هادي داد[٣] خان انصاري سر عزت بر افراخت *

---

(٢) نسخهٔ [ج] بر كشاده (٣) در [بعض نسخه] ديدار خان - و در [بعضے] ديداد خان - يا ديدار خان باشد *

معلوم نیست که صوبه‌داری برار چه وقت بخان مزبور قرار یافته جز این که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان چون آن شاه اقبالمند در تعاقب دارا شکوه از آب بیاه گذشت صوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان بسید صلابت خان مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگده بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشار الیه با اشتغال دنیوي همواره اوقات را بعیش و طرب میگذرانید - و اصلا بکوچهٔ فکر و اندوه (۲) گذر نداشت - در فن موسیقي بسیار ماهر خوش محاورهٔ بدیهه‌گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائي بهر علم داشته که بوقت تقریر عاري نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده قطعه نویس بےنظیر بود - و نهایت شیفتهٔ صید و شکار - و کثیرالاولاد بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت‌الله - که از سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت عالمگیري بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس بخطاب سهرابخاني و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش خسرواني بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزاوار خان است

(۲) نسخهٔ [ج] اندوه و فکر *

که از فوجداری الند (۲) و تلنگه (۳) بحراست قلعهٔ بیدر امتیاز یافته در عهد
خلد منزل ضعف بصر طاری گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت
پسرش میر نظام الدین علی حسام الله خان مدتها در قلعه‌داری اودگیر
گذرانیده در ایام بےضبطیهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه
(که قومے اند موسوم به بیدر بدال هندي) زد و خورد داشته پسران
جوان او دران آویزشها فروشدند - پس ازو پسر خردش خطاب
پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه‌داری آنجا مي پردازد - و چون
شجاعت و جرأت ارثي دارد با آنکه فرقهٔ ضالهٔ مرهته بهر جانب
و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه ازو سر حساب اند
و في الجمله درین زمانه احیای نام نیاکان خود مینماید - این هم
از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده
و هنوز سلسلهٔ او پا برجا ست *

* حکیم حاذق *

پسر حکیم همام گیلاني ست - ولادت او در فتحپور سیکري بعهد
عرش آشیاني واقع شده - و هنوز حدیث السن بود - که پدر درگذشت
چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را
بتحصیل لختے کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت
و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحذاقت نام برآورد - و در زمان
جهانگیري برشادت و اعتبار چهرهٔ بختوري برافروخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] للند و نلنکه (۳) نسخهٔ [ب] ملهکه *

چون سریر سلطنت بجلوس فردوس آشیانی زیبی دیگر یافت بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار سر برافراخت - و در همین سال برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلي خان والی آنجا سلسله جنبان صداقت و وداد شده عبدالرحیم خواجه (۲) جویباری را بعنوان حجابت نزد جنت‌مکانی فرستاده بتحریر آورده بود - که شاه عباس صفوي روابط قدیمه را منظور نداشته قندهار را از تصرف اولیای دولت برآورد - لائق آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکرے گران و سامانے درخور بتسخیرآن معین گردد - ما نیز با لشکر ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه دولتخواهي ست بتقدیم میرسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند ازان ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه دراثنای این گفت و شنود قضیهٔ ناگزیر جنت‌مکاني رو نمود - خواجه در مبادی جلوس شاهجهاني از دارالسلطنهٔ لاهور بدارالخلافهٔ اکبرآباد آمده سعادت بار اندوخت - و در همان نزدیکي بدبرین مرضے که داشت درگذشت - ارسال نامهٔ دوستي و تعین رخشور ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمائیء عرش‌آشیاني برسم رسالت نزد عبدالله خان اوزبک رفته بود) با ارمغان یک لک و پنجاه هزار روپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس از معاودت در سال چهارم خدمت عرض مکرر (که بعضی تقریر

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم خان •

و مزاجداني محتاج است) از تغیر حکیم مسیح الزمان بدو تفویض یافت - و پستر بتوالی‌اضافها بمنصب سه هزاري پایهٔ برتري برافراشت و بعد ازان بظاهر وجهی از منصب افتاده در اکبرآباد گوشهٔ انزوا برگزیده بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردید - و در سال هیزدهم بافزایش سالیانه از اصل و اضافه چهل هزار روپیه آسودگي اندوخت و سال سي و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستي در پیچید - صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بسیار تند مزاج با رعونت و تبختر بود - از خویشتن بیني و بر خود غلطي طرفه پندار داشت - رباعی میر اللهي همداني (که از سخن سنجان خوش فکر است - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفته نقش صحبت درست نشست[2]) مشهور است *　* رباعي *

* دایم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد *

* در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد *

* صحبت بحکیم‌حاذق‌ازحکمت نیست *

* با لشکر خبط رو برو نتوان شد *

هرچند طبابت را درست نورزیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج مینمودند - چندے در نگارش مآثر صاحبقران ثاني

(۲) نسخهٔ [۱] نشست *

قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون دیگر منشیان سخندان بدان کار پرداختند او دست کشید - شعرش صاف و درست است سخن سازی پیشین را طرز تازه گویان آمیخته - خالي از حلاوت نیست - لیکن او خود را به از انوري میدانست - دیوانے در کمال تزئین (۲) مرتب ساخته (۳) در قاب مرصع گذاشته هرگاه بمجلس مي‌آورد هرکه بتعظیم آن بر نمي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي میکرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته میخواندند - این بیت او مشهور است * بیت *

* دلم بهیچ تسلي نمیشود حاذق *
* بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم *

* حقیقت خان *

اسحق بیگ یزدي - ابتدا خانسامانی سرکار ممتاز الزماني داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشیاني چون آن عفیفه از دار فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه اورا (که مرد کتخدا منش بود) بخدمت دیوانی بیگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت تفتیش دفائن ججهار سنگهه باغي (که بقتل درآمده بود) با مکرمت خان و باقي‌خان چیله جانب دیئا تعین یافت - و بحسن تفحص ایشها بیست و هشت لک روپیه از چاههای آن نواحي برآمده داخل سرکار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري صد سوار

(۲) نسخهٔ [ا] ترنین (۳) نسخهٔ [ج] مي آوردند *

چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان مخاطب گردیده بخدمت عرض مکرر از تغیر عاقل خان عنایت الله نامزد شد - سال سیزدهم باضافهٔ صد و پنجاه سوار و سال شازدهم بافزونی پانصدی و سال هیزدهم بافزایش پنجاه سوار از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار ترقی پذیرفت - پس ازان پانصدی اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سه صد سوار عز امتیاز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه منصب او بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن رسیده بود پادشاه او را از کارها باز داشته بگوشه گزینی آرامش بخشید - و سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (١٠٧٤) هزار و هفتاد و چهار هجری در حالت انزوا کنج نیستی گزید *

* حسین بیگ خان زیک *

خواهر زاده و خویش علی مردان خان مشهور است - چون سعید خان ناظم کابل حسب الاشارهٔ علی مردان خان بقندهار پیوست رعایا و سکنهٔ آنجا را در موافقت متردد یافت - دانست که با افواج قزلباش در حوالی بست بند و بست واقعی صورت نخواهد گرفت علی مردان خان را با جمعی در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار اورا بسرداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصهٔ نبرد آراست فوج ایران بر مردم علی مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزل راه یافت - اما سعید خان بر وقت خود را رسانیده مخالفان را آوارهٔ

بادیهٔ هزیمت ساخت - موصیٰ الیه بهمراهی علي‌مردان خان سعادت ملازمت صاحبقران ثاني دریافته بنوازش خسرواني اختصاص گرفت چون آثار کارداني از وجنات احوالش ظاهر بود اورا از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته‌بیگي (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت توزک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع و اضافهٔ منصب تارک عزت بر افراخت - و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت صوبه داری کشمیر و خطاب خاني و باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عطای علم و فیل مباهي فرموده بدانصوب دستوری دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان دوآب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم هجري مقرر شده بود) رخصت یافت - و در سال سي و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میرتوزکي کامیاب گردید - و در جنگ سموگده خان مذکور میر اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود - داراشکوه توپخانهٔ خود را بسرداری برقنداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانهٔ پادشاهي را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامهٔ نبرد پایه‌کمي از یکدیگر نیاوردند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دارا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیري باز گردید مشار الیه نیز
بتقبیل عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - در سال جلوس بفوجداري
بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال
هیزدهم بفوجداري جونپور سرفرازي یافت - و در سال نوزدهم آخر
سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجري ودیعت حیات سپرد
پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهي بوده
نخستین هفتصدي شده در گذشت - و دومین بتعیناتي کابل تعین
شده درانجا ترقي نموده بخطاب ناصر خان ناموري اندوخت
چنانچه احوالش جدا برشتهٔ تحریر درآمده *

* حسن علي خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله وردي خان مشهور است - چون
چهره‌اش در مهابت و صلابت مانا (۲) بشیر ببر بود در طفلي اورا میرزا
باگهه میگفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان
نمایان - و ازسائر برادران بامتیاز (۳) شایان بود - و همواره برضامندي
و همراهي پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده
شجاع پای بے اعتدالي پیشتر گذاشت - و آله وردي خان با پسران
طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که
فیمابین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه
خلافت با بسیارے از بندهای پادشاهي بمقابلهٔ او رفته بود) اتفاق

---

(۲) در [بعضی نسخه] بشیر و ببر بود (۳) نسخهٔ [ب] باعتبار *

افتاد - و شجاع شکست یافته راه بنگاله گرفت] حسن علي از پدر جدا شده بلشکر پادشاهي ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یکي از منصبداران پادشاهي و نوکرانش ترک همراهي گزیده راه مقصود سرکردند) مشارالیه بوساطت راجه جیسنگهه احراز سعادت آستان عالمگیري نموده باضافهٔ پانصدي و افزایش سواران بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب خاني مورد انظار عاطفت شد - و در همین سال هنگام توجه عالمگیري بجنگ کهجوه (٢) بافزوني پانصدي و خدمت توش بیگي عزت اندوخت - و بعد از جنگ دوم داراشکوه چون دارالخلافه بنزول موکب پادشاهي رونق یافت ضمیمهٔ قوش بیگي گري فوجداري نواحي شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنگهه (٣) باو نامزد گشت و چون دوام التزام رکاب پادشاهي ناگزیر عهدهٔ قوش بیگي گري ست خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار اعطاف خسرواني مي‌بود - و در سال نهم بداروغگي ملازمان جلو نیز اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهاض الویه از مستقرالخلافه (٤) اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداري متهرا و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار سر بلند گشته بفوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

(٢) نسخهٔ [ب] کهچوره (٣) نسخهٔ [ب] کهرتسنگ - و نسخهٔ [ج] کیرلسنگ - یا گوردي سنگهه باشد (٤) نسخهٔ [ا] بمستقرالخلافه ه

خان مزبور در قتل و اسر آن شور انگیزان و تاخت و تاراج مواطن آنها
غایت جهد و دلاوري بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قلعهای
استوار دقیقهٔ از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره
بر محال زمینداري مستقل گردانید - و کوکلا جات شقي را (که
علت کشته شدن عبدالنبي خان فوجدار و سبب نهب و غارت پرگنهٔ
شادآباد او شده بود) با سنگي مفسد همراهيء او گرفتار ساخته بحضور
فرستاد - و بقهرمان پادشاهي در بادافراه اعمال زشت بند بند (۲) آن
دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حوالهٔ
جواهرخان ناظر شد - و آخر دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیله
بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظي شد
که نزد خاص مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود
و باستماع قراءت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده)
سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزهٔ این حسن تردد بعطای
نقارهٔ کوس شادماني نواخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الهآباد تعین
گشته در سال بیستم بصوبهداري اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال
بیست و یکم ازان جا معزول شده بحضور رسید - و در سال بیست
و دوم (که مرتبهٔ اول رایات پادشاهي بجانب اجمیر افراشته شد)
خان مذکور بهمراهيء خانجهان بهادر جهت ضبط جودهپور و غیره
ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

(۲) در [بعضی نسخه] بند از بند ٭

موکب پادشاهي بعزم گوشمال از اجمير باوديپور توجه نمود فوجے گران بسرکردگیٔ حسن علي خان به تنبيه و تعاقب رانا با سامان شايان و مصالح فراوان تعين يافت - درين مهم از مشاراليه کارهای عمدهٔ دست بسته شده مصدر خدمات شايسته گرديد - تا آنکه روزے از دره گذشته برسر رانا تاخت آورد - و او نتوانست خود را جمع کرد خيمه و اسباب گذاشته بدر زد - خان شهامت نشان بتخانهٔ پيش حويلیٔ رانا را با يکصد و هفتاد و دو بتخانهٔ ديگر واقع نواحیٔ اوديپور مسمار ساخته بحضور رسيد - و بخطاب بهادر عالمگير شاهي ناموري اندوخت - و پس ازانکه رايات پادشاهي ظلال افکن ساحت دکن گشت حسن علي خان بهمراهیٔ شاهزاده محمد اعظم (۲) بمحاصرهٔ بيجاپور مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامهٔ دار و گير و معرکهٔ زد و خورد گرم و آويزشها بافواج نواحي پی درپی بود قحط و غلای عظيم بر لشکر رو آورد - ازين جهت در سال بيست و نهم حکم بنام پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدين منوال است دست از محاصره باز کشند - و با افواج بحضور (که درانوقت سواد شولاپور مضرب خيام پادشاهي بود) بيايند - پادشاهزاده مجلس کنکاش با عمدهای آزمونکار آراست - اول حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي مورد التفات گرديد - که سرانجام مهم يساق موقوف بر اتفاق بندهای پادشاهي ست - بدين مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] اعظم شاه ه

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ رصین و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان مومی الیه پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت در برخاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را بنابر بواعث شتی تاب و توان (۲) استقامت نماند کام و ناکام بے حکم اعلیحضرت دست از محاربه برداشته راهگرای حضور شده بود آنچه برخلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد ازان دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه تادیهٔ جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنوید - محمد اعظم با دو پسر و بیگم تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آرند - و تجهیز لاش فرمایند رفقا را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و ملت قضای آسمان است - دیگرگون نمیگردد - و بمیامن استقامت پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکرگران و رسد غله از شمار فراوان رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و درهمین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن علي خان بهادر شد - چون او گرم محاصرهٔ بیجاپور بود و ترددهای پسندیده مي نمود رضي الدین خان شیخ رضي الدین (که از اشراف بهاگلپور بهار است - و مهمات خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [۱] توان و استقامت •

خان مذکور و افواج پادشاهي متعلقهٔ او سرانجام میداد) به نیابت متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوای عالمگیري منخرط بود سه روپیه یومیه مي‌یافت - چون در اکثر فنون هم دست داشت سپاهگري و عملداري و ندیمي و از هرجا خبرداري علاوهٔ آن بوساطت قاضي محمد حسین جونپوري محتسب حضور کمالاتش بعرض خلد مکان رسیده یکصدي منصب یافت - و رفته رفته بیاري طالع و حسن سلیقه باعانت و امداد حسن‌علي‌خان برتبهٔ امارت و خاني فائز گردید - و پیشکار همه کار سرکار (۲) خان مذکور گشته در استیصال جات متهرا و مهم رانا کارهای‌نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبهٔ مسطور بنیابت خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت *

و چون محاصرهٔ بیجاپور بامتدادکشید همت پادشاهانه برجوشیده بر زبان‌گذشت - که ما زمرهٔ سلاطین از مراتب دنیوي فائدهٔ که داریم تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان یکے حاصل‌کند - میسر نیامد به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمي خیزد - از شولاپور رایات عزیمت بدان طرف درجهٔ پیمای تسخیر گشت - چون کارها درگرو اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود وهفت هجري رسولپور سه کروهي بیجاپور مطرح خیام ظفر ارتسام گردید

(۲) نسخهٔ [ج] همه کارهٔ سرکار *

و چهارم ذی القعده سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن علي خان بهادر (که بیماري شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت گوی شجاعت و سپهداري از اقران مي ربود - در خیر خواهي خلائق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم و خیر الله ترقي نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدي - وطنش اردستان است - سالی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود) او همراهي گزیده بمنصب هزاري سربلند گردید - و رفته رفته بخطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار چهرهٔ بختوري افروخت - و سال سي و هفتم (که محمد اعظم شاه را بنابر عروض بیماری استسقا نوبت بآن رسید که دورهٔ آستین نزدیک بچهارده گره تنگي میکرد - و دورهٔ پایچهٔ پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجهٔ شاهزادهٔ مذکور دستوري یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور پادشاه از بس محبت پدري خیمه برای شاهزاده در گلال بار نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء بیگم همشیرهٔ حقیقي شاهزادهٔ مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه میخوردند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که برای معالجهٔ شاهزاده تعین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

نمود - پس ازانکه شاهزاده را شفا رو داد باضافهٔ هزاري ذات بپایهٔ چهار هزاري تصاعد پذیرفت *

صاحب مآثر عالمگیري زباني پادشاهزاده (که پیش پدر گفت) مي‌نویسد - روزے (که شدت مرض بنهایت رسید - و مردم مایوس گردیده واهمهٔ ترکیدن بدن داشتند) ناگاه بین‌النوم والیقظه شخصے نوراني نمودار شده گفت - توبهٔ نصوح بکن - شفا خواهدشد - چنانچه توبه بعمل‌آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و در طشت کلان دفع گردید - و هفت حصه از ورم برطرف گشت - روز دوم آزاد ولي شیخ عبدالرحمٰن درویش نوشت - که جناب مرتضوي فرموده اند امشب توبه دادم - شفاي عاجل روزي میشود *

* حسین خان خویشکي *

پسرکلان سلطان‌احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب‌الطلب عالمگیر پادشاه از قصبهٔ قصور (که موطن خویشکیان است) عازم حضور گردیده رخت هستي بر بست - دو برادرش بایزید خان و پیرخان خود را بموکب پادشاهي رسانیده بمنصب سرفرازي یافتند و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکوي نیفتاد - اگرچه منصبي‌بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه دیگران را بعرق ریزي سعي و تلاش بدست آمدے او را باضعاف مضاعف آن در خانه نشیني میسر بود - پیوسته بر وسادهٔ ریاست آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت علم انا و لا غیري

مي افراشت - بصوبه داران لاهور سر حساب فرود نیاورده چیزے دست بر داشته از تیول آنها (که دران حوالي بود) میداد - و هر چند خود را دیوانه وضع و سودائي مزاج وا مي‌نمود اما بکارها هشیار بود ادب خاندان قدسیهٔ سیادت را کماینبغي بجا مي‌آورد - و از احترام و اکرام سادات دقیقهٔ فرو گذاشت نمیکرد - بمجذوبے مشهور ببنگ گرویده بود - هرچه میگفت میکرد - ابا نمي‌آورد - و تا نشسته مي‌بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت اند - او الحمدلله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت از بنگ زئي ست (۲) - ناگاه جنونے بر دماغش ریخت - و طبعش را بشورش آورد - مدتے زنجیر بپا داشتند - آخرها صحبت حسین خان با وی که * ع *

* دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید *

در گرفت - و دران ربودگي و سلب احوال لختے گفتهای او پرتو صدق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بنگ زئي از اولاد شیخ بنگ اند - که بقول جمهور پسر خویشکي ست - و برخے نبیرهٔ شیخ الاسلام شیخ مودود چشتي دانند اما باتفاق مرید وتو شوریاني بنگ وتو زئي ست - و به پیر کبار زبانزد قوم است - و شوریان نام پدر او ست - که پسر خویشکي ست اورا سه پسر بود - وتو و حسین و خلف - نخستین را جاذبهٔ شوق

(۲) در [بعضے نسخه] بتبک - و در [بعضے] تنک *

آلهي دامنگير وقت گرديده بطلب مرشد برآمد - و چون بپاي سعي نشيب و فراز بسيار نورديده بقصبهٔ چشت رسيد بخدمت خواجه مودود چشتي [كه خواجه معين‌الدين سنجري (قدس سره) بدو واسطه بار ميرسد] پيوست - چهرهٔ مقصود نقاب بر كشود مدتها بپرستاري آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تكميل بمعاودت وطن مالوف مجاز گرديد - اما او بعد رحلت شيخ بمواد خويش رو آورد - و بسيارے از مردم كوه و جملهٔ خويشگيان و جمعے حلقهٔ مريدي او بگوش كشيدند - از كمال مريدانش شيخ بتك اسمت - كه عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا كرده كه تا قيام قيامت از ارباب معرفت و ولايت اولاد تو خالي نباشد لهذا اكثرے درين قوم صاحب كمال بودند - و اين شعبه هم به پير زادگي مشهور *

نقل كنند كه لباس پير وتو سياه بود - چون شيخ بتك بدرجهٔ كمال مرتقي گرديد آنرا بدو بخشيده خود بلباس سفيد متلبس (۲) گشت - ازين است كه بتك زيان هرچيزے سياه را بر خود مبارك دارند - بخلاف وتوزيان كه آنها مشوم انگارند - و لواي خويشگيها كه سياه و سفيد مي باشد اشعارے دارد بتبرك هر دو بزرگوار *

بالجمله حسين خان در قصبهٔ قصور و اطراف و جوانب آن كوس خود سري و خود رائي مي نواخت - و بجاگير داران عمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملبس - و در [بعضي نسخه] ملتبس

و غیر عمدۂ آن ناحیه جز بسرتابي و گردن کشي جواب نمیگفت
تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند - و پستر پرخاش
و منازعت شاهزادها بمیان آمد - اصلا بتلاش و تردد (که ناگزیر چنین
اوقات است) پا بیرون نگذاشت - و بهمان شیوۂ نکوهیدۂ خویش
سرگرمي داشت - چون اوائل عهد فرخ سیر نظم صوبۂ پنجاب
بعبدالصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل
اخلاص و یکجهتي برانگیخته برای ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم
فوجداری لکهي جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف
زیاده بر خود تنیده مواد تمرد و فساد را بیش از پیش آماده
گردانید - و چون ناظم دید (که زر لکهي جنگل را هم مثل زر قصور
باعیده تن بحرف حسابي در نمیدهد - و حاصلے غیر از ندامت
و پشیماني نیست) قطب الدین روهله را بر تعلقه اش تعین نمود
با او نیز کجگرائي پیش گرفته کارشکنیها میکرد - و بدان بسند ننموده
آخرها بر سرش فوج کشید و جان و مالش را دست خوش غارت
ساخت - معهذا عبدالصمد خان چندے بتغافل گذرانید *

(۲)
چون بے اعتدالیهای او از حد در گذشت بند و بست آن ضلع را
نصب العین همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد
و بحسین خان نوشت - که قصور و حوالي آن بتو ارزاني ست - دست
تصرف از دیگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] از حد آدمیت درگذشت *

استقبال نمود - برخے برانند که سادات صاحب مدار سلطنت او را بتطمیع صوبه‌داري لاهور تحریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند - و جوقے گویند که قطب الملک بنوشتهٔ سید حسن خان بارهه صوبه‌دار لاهور (که از راه قصور رفته بر سر شیخي و خیره سري او آگهي یافته) بعبدالصمد خان نوشت - که دست ازو بر ندارد - و زرے هم براي نگهداشت سپاه بر خزانهٔ لاهور تنخواه کرد - بهر صورت نزدیک قصبهٔ جوهني (که سي کروهي لاهور و هیزده کروهي قصور است) ششم جمادی‌الاخری سال دوم محمد شاهي تلاقي فریقین روداد جنگے صعب و زد و خوردے سخت واقع‌شد - افاغنه مستانه خود را بر توپخانه زده ازان آتش شرر بار درگذشتند - پس از چپقلش نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان پسر علي خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کریم قلي خان بخشيِ فوج دلیرجنگ) مردانه جان برافشاندند - آغرخان دیده مغول (که باتفاق عارف خان چیله در میسره بود) دو چار حسین خان گشت - و با شصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پاي ثبات افشرده بخانهٔ کمان درآمده دست و بازو بتیر دوزي برکشاد - حسین خان ازو دست برداشته بر دلیر جنگ حمله برد - آویزشے قیامت زا پدید آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیاورده برمانیدند نزدیک بود که چشم زخمے بدلیرجنگ رسد - عمدها مثل جاني خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و آغر خان بار دیگر

خود را رسانیده صدای داروگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبان
حسین خان کشته گردید - و درویش مزبور (که با او در سواری فیل
شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستي برافشانده
جهان را درچشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمي
بود مغلان فیل او را نشانهٔ تیر و گلوله نموده از پا در افکندند *
و کان ذلک فی سنة الف ومائة و ثلثین من الهجرة النبوية *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیرهٔ باقي
خان چیله قاماق شاهجهاني ست - از امداد روزگار و یاوری طالع
در آخر عهد خلدمکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق
دولتخانهٔ پادشاهي و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدو مفوض بود
با این همه تیر روی ترکش خلیفهٔ زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه
در حوالیِ اردو و دور دستها بمالش و تنبیه اشقیا تعین میگشت
و هرجا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته
سالم و غانم مراجعت مي‌نمود - و بانواع تحسین اعزاز مي‌اندوخت
ازین بود که به نیمچهٔ عالمگیري زبان‌زد عوام شده - در بدو حال
چون پدرش مورد عنایت خسرواني بود او نیز بدولت روشناسي
و دوام خدمت و حاضرباشي اکتساب سعادت مي‌نمود - و باقتضای
خانه‌زاد نوازي در سال بیست وهشتم از تغیر پدر بخدمت داروغگی
خاتم بندخانه سرفراز شد - و درانوقت (که پدرش از اهتمام خاني

بهسردار خاني ناموري يافت) او باضافهٔ دوصدي بهمنصب چهار صدي پنجاه سوار ممتاز گرديد - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت داروغگي فيلخانه بر خود باليد - و چون در پيشگاه خلافت منظور نظر پيش آمده او شده بود متواتر اضافهٔ منصب مي يافت - چون در مقامات ايكلوج او بآوردن سنبهاي تبه‌كار (كه بحسن‌سعي خانزمان حيدرآبادي با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گرديد مشاراليه آن محبوس زندان ناكامي را حسب يرايغ پادشاهي از دو كروهي بهادرگده (كه لشكرگاه بود) تخته كلاه نموده و رفقاى اورا لباس مضحكه پوشانيده شترسوار دهل كوبان و نفيرزنان در تمام اردو تشهير نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي و سيوم بخطاب خاني كامراني اندوخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت كوتوالي و ديگرخدمات كمر فرمانبري بربست - و درين‌ضمن بعطاى جيغهٔ مرصع و انعام فيل سر برافراخت - و مكرر بهتنبيه غنيم مرخص گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقا چند كسے از ملازمان معزالدين با فضل علي خان ديوان سركار ايشان ناملائم پيش آمدند - و از اوباش وضعي‌كار بپرخاش رسانيدند - حكم‌شد كه حميدالدين‌خان رفته آن جماعت را پاداش اعمال در كنارنهد - چون خان مذكور بر سر آنها رفت از هجوم و غوغا فيل سوارى خان مومي‌اليه رمخورده از معركه بدرآمد - و تا يک كروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقا جوالهاى كلان (كه در گنج انبار مي‌كنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از برابر آن

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر سواری دیگر خودرا بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت دو هزاري ارتقا گرفت - و در همین سال سنتای تبه‌کار قاسم‌خان و خانه‌زاد خان و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گذهی ده‌مندیري محصور نمود خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوري یافت - متصل ادوني بامرای تاراج زده ور خورده بلوازم ضروري امداد نمود - درین ضمن آن شقي همت خان بهادر را برشکسته راه خرابهٔ (۲) خود گرفته بود - خان مذکور تعاقب نموده اورا از ملک پادشاهي برآورد - چون بحضور رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامي برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی جواهرخانه نیز اعتبار یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلاص خان (که در آویزهٔ غنیم درجهٔ شهادت یافت) بخدمت آخته‌بیگي و عطای کمرو متکای مرصع مطرح الطاف خسرواني گشت - و درین میان مرارا بآوردن رسد و تعریک مفسدان رخصت یافته خاطرخواه پادشاهي بامر ماموره پرداخته درجهٔ استحسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه‌گیریها نیکو خدمتي و جانفشاني بتقدیم رسانیده نقش بهادري و پردلی خود کرسي‌نشین ساخت اما در تسخیر راجگدهه (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

---

(۲) نسخهٔ [ب] زاد خرابهٔ خود *

عادل شاهیه در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته)
گردد نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میرآتش
بر پشت پشتهٔ محاذی زاویهٔ مثلث آن قلعه (که زبان دانان این کار
آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آوري مهیا کردند - ودمدمه
بر کوه فرازے بر بسته بسنگ چین رسانیدند - و با آنکه محصوران
در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهي نمیکردند بهادران برفراز
برجے (که بر نوک سوندهٔ مذکور بسته بودند) برآمده درون دیوار
آمدند - آنها از مشاهدهٔ این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب
گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (۱۱۱۵)
هزار و یک صد و پانزده هجري چنین چهار قلعهٔ سر بفلک کشایش
یافته به بني شاه گدهه موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب
سه هزار و پانصدي دو هزار سوار رسیده بود) در جلدوی این
(۲)
حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و در تسخیر پورنا
هم بقدم سعي و تلاش منهج جانفشاني پیموده خود ریسمان درکمر
بسته داخل قلعه گردید - و بنوازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار
بفلک سود *

بالجمله اواخر زمان عالمگیري در عرصهٔ دربار رایت انا ولا غیري
مي افراشت - و در جذب قرب و اعتبار خود دیگرے را وقعے
نمي گذاشت - اگرچه امیرخان هم در قرب و منزلت پای کمے

(۲) نسخهٔ [ب] تورنه - و در [بعضی نسخه] تورنا *

نداشت اما بعدازو بود - و عنایت الله خان هرچند در دوام حضور بایذها نمیرسید اما باعتبار تصدی امور ملکي و مالي در اعتبار دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگیر در فضای احمدنگر اول پاس از روز جمعه بیست و هشتم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۸) هزار و یکصد و هیژده هجري (که پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم از فرمان‌روائي و نود و یک سال و سیزده روز از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهیز و نماز نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (که بجانب مالوه رخصت یافته) از اصغای این سانحه از بیست و پنج کروهي اردو برگشته مراسم عزا بجا آورده روز دیگر نعش را بردوش گرفته تا بیرون دیوان عدالت مشایعت کرده بمزارات متبرکه (۲) معروف بروضه (که معموره ایست بمسافت هشت کروه از خجسته بنیاد و سه کروه از دولتاباد) روانه نمود - خان مذکور (که دقیقهٔ از جزع و فزع فرونگذاشته بود) مویه‌کنان پا پیاده با نعش راهي گشت و بر طبق وصیت آن مسافر ملک بقا در صحن مقبرهٔ أسوهٔ ارباب یقین شیخ زین‌الدین (رحمه الله) مدفون گشت - از آیهٔ کریمهٔ *

۱۱۱۸
* روح و ریحان و جنة نعیم *

تاریخ ارتحال مستفاد میشود - و خلدمکان لقب یافته آن موضع بخلدآباد موسوم گردید - خان مذکور لباس درویشي در بر کرده

(۲) در [اکثر نسخه] متبرکات ٭

جاروب کشی مرقد ولي نعمت و پیر و مرشد خود اختیار نمود و دران مکان برای سکونت خود طرح حویلي انداخت - که هنوز بنام او زبان‌زد است *

(۲)
و چون محمد اعظم شاه از احمدنگر باورنگ‌آباد رسید بر قبر پدر گرامي‌قدر رفته باداى مراتب فاتحه پرداخت - و دست حمید الدین خان گرفته همراه آورد - و دلجوئیها بکار برده برتبهٔ سابق اختصاص بخشید - و در سفر هندوستان (که باراده جنگ بهادر شاه ناگزیر وقت افتاده بود) همراه گرفت - گویند چون در عرض راه خبر رسید (که محمد عظیم از جانب شرقي باکبرآباد آمد) بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلای عظیم بآگره نازل شد خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز جنگ پس از دار و گیر بسیار آثار هزیمت معاینه نمود - بعد ازانکه ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکنار کشید - و زخم تیرے هم دران وقت رسید - پستر از گوالیار آمده بآبیاری مرحمت بهادر شاه زنگ رفته برو آورد - و بعطای عصای مرصع و خدمت میر توزکی اول و داروغگی گرز برداران بانضمام آن چهرهٔ مباهات برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگیري ممتاز گشت - و تا انجام عهد خلدمنزل باعزاز و اکرام گذرانید *

چون فلک نیرنگ ساز لوحهٔ روزگار را برنگ آمیزئ حکمرانئ

---

(۲) نسخه [ب] بر سر قبر *

جهاندار شاه بیاراست و کمبتین مراد ذوالفقار خان نیز بر تختهٔ وزارت و اقتدار دوشش آورد بکین توزی دیرین (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکنجهٔ انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه بفرو رفتن آن جفا کیش از عقوبات قید و حبس وا رست اما در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار یا بپاس ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبهٔ پنجاب اختصاص یافت) همراه خود گرفته - هنگامے (که بعد استیصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) راقم این سطور تماشائي بود - منتهای سواري خان مذکور با یک پالکي و چندکس معدود راه مي‌پیمود - و پژمردگي و فلک زدگي از حالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش پر و بال تازگي برکشود - و در عهد خسرو زمان بوسیلهٔ همان قرب عالمگیري بعرصهٔ پیش آمد خرامیده بمنصب عمده و داروغگی گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتے بود - تا بوقت موعود درگذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نیست *

* حیدر علی خان بهادر *

گویند نیاکانش بعبد الله صاحب مدني رحمة الله علیه (که یکے از بزرگان قریشي نسب مشیخت حسب بودند) میرسد - در آغاز

سنه (۱۱۶۵) یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجري استقلال تمام بهم رسانیده متصدی امور ریاست ملک میسوریه گشت و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مسخر فرموده لوای دولت و حکومت برافراخت - قلمرو که حاصلش شش کرور روپیه بود از کریه تا کوزپال (۲) و از کلیکوت تا دهاروار که فاصلهٔ بعید دارد بزور بازوی خود متصرف شده بزیر نگین تحکم داشت - چون کلاه پوشان (۳) انگریز بملک او درآمدند سواران را از پایان گهات کرناتک فرستاده لدکوب تالان گردانید - و بصلح خاطرخواه رفع نزاع نمود - پستر (که در خانهٔ مرهته صورت نفاق پیدائي گرفت) او ابتدا باسترداد تهانجات خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقهٔ آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت پستر بمحاصرهٔ چیتل درک (که مکان زمیندارے ست) پا افشرده بدست آورد - و درحال تحریر (که سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري ست) بر سر کریه ایلغار نموده قلعهٔ سدهوت و کنجي کوت و غیره محالات را متصرف گشته عبدالحکیم خان میانه حاکم آنجا را قید نموده همراه خود بسري رنگ پتن برد - خزانهٔ بسیار و آمدنی فراوان دارد - جواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثیر نوکر بهمرسانیده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده میطلبد - توپخانهٔ زردزد مهیا کرده ضابطه دارد - که بعد فرود آمدن لشکر بگرداگرد بهرهای

---

(۲) در [بعضی نسخه] کوپزبال - و نسخهٔ [ب] کوریال (۳) در [اکثر نسخه] کلا پوشان بدون هاء ٭

بندوقچیان می‌نشاند - که اجنبي بے پروانگي نتواند در شد *

حرف الخاء *

* خضر خواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغلستان است - ملخص طبقات اکبري گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیاني پیوست بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامے (که از بے‌مهری سپهر روز ناکامي پیش آمد) پهلوی همت از موافقت تهي ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت میرزا عسکري در قلعهٔ قندهار محصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشید خضر خواجه خان نزدیک بمورچالے (که مخیم پادشاهي بود) خود را از قلعه انداخته و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشیاني افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهي گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحلي بود بسعادت مصاهرت این دودمان عالي نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیرهٔ آن پادشاه عالیجاه را بازدواج او در آوردند بمیامن این نسبت منیف بمدارج امیرالامرائي متصاعد گردید *

چون سر آغاز جلوس اکبري باطفای نائرهٔ استیلای هیمو عرش آشیاني از پنجاب (۲) رایت عزیمت دهلي برافراشت خضرخواجه

---

(۲) در [بعضی نسخه] ازین جانب رایت *

خان را با فوجے شایسته بنظم اشتات صوبهٔ پنجاب گذاشته مدافعهٔ سلطان سکندر سور (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهند از چنگ بهادران همایوني بدر جسته بکوهستان سوالک پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مفوض فرمود - سلطان سکندر که جویای فرصت بود هنگامهٔ هیمو را غنیمت پنداشته جمعے با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت پنجاب رو آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجي محمد خان سیستاني را بحراست بلدهٔ لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصبهٔ چمیاري رسید و فاصله بین‌الفریقین ده کروه ماند خان مشارالیه دو هزار کس گزیدهٔ خود را از لشکر جدا ساخته بطریق مقدمه پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست نداده رو برو شد - و جنگے عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضرخواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بے ستیز و آویز بلاهور معاودت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت سکندر اندکے تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت غیرے زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیاني پس از استیصال هیمو تلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات دانسته لوای معاودت به پنجاب برافراخت - گویند چون این یورش تصمیم یافت عرش‌آشیاني از دیوان لسان‌الغیب تفاؤل نمودند این بیت برآمد *   * بیت *

* سکندر را نمي بخشند آبے *

* بزور و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویهٔ پادشاهي سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقر معهودش بود) کشیده در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بششماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای قدوم یکے از عمدها نمود - که بتسلی خاطر او پردازد - بوسیلهٔ شمس الدین خان اتکه (۲) و پیر محمد خان شرواني (که آنها را بمبلغے گرانمند راضي ساخته بود) ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید - و اتکه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازي خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه (٩٦٤) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درانجا بعدمخانه فروشد *

* خواجه جلال الدین محمود خراساني بجوق (۳) *

ابتدا نوکر میرزا عسکري بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهي یافته بابا دوست

(۲) نسخهٔ [ب] شمس الدین محمد خان (۳) در نسخهٔ [ب] این لفظ نیست *

بخشي را نزد او فرستاد - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آورد
خواجه این دولت را مغتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - وهرچه
از نقد و جنس در بساط خود داشت پیشکش نمود - جنت آشیاني
میر سامانئ سرکار خود بار مفوض فرمود - چون بعد معاودت عراق
و فتح قندهار خواجه از مردم میرزا عسکري طمع کرده بود بمیر
محمد علي گیرانداند - در سنه (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که
جنت آشیاني شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنین (که در تیول
شاهزاده قرار یافته بود) رخصت کرد - تا در آداب ریاست و حکمراني
ورزشے بهمرساند] خواجه را همراه داده جمیع مهمات را برای رزین او
حواله کرد - و ازان باز پیوسته مورد عنایت و نوازش بوده مصدر
امور شایسته مي‌گردید - چون خواجه پادشاه قلمي بود و تواضع
بے تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر برکشیدهای دولت
همایوني اورا دوست نمیداشتند - و با این‌حالت عیب هزل ومزاح
(که بد ترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و بامیران زمانه
مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباس ظرفگي و ظرافت
(که نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هیچ کس
نبود که خلشے از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت *

در مبادئ سریر آرائی عرش‌آشیاني خواجه بمنصب دو هزار
و پانصدي امتیاز یافته بحکومت غزنین رخصت گرفت - ارباب غرض

فرصت دانسته هم خاطر منعم خان خانخانان را (۲) (که راتق وفاتق دارالملک کابل بود) شوراندند - و اندیشهٔ انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده اورا در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام کینه‌کشي شنوده باندیشهٔ دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان که پادشاه بنابر حداثت سن اختیارے ندارد - و بیرام خان در نهایت استیلا - چه هرگاه در زمان جنت آشیاني بجهت حرفی نا ملائم (که ازو رسانده بودند) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچشمان ستم پیشه چه شماتتها که نخمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائي پیش او نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت (۳) که از بندگی این سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعی را پیش او فرستاد - و بعهد و پیمان نزد خود طلبیده مقید ساخت و بعد ازان که نشترے چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشمش تباه نشد - پس از چندگاه اورا کور دانسته دست ازو باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گویان باراده هندوستان بنگش رویه روانه شد - منعم خان آگهي یافته چندے از تیز روان عرصهٔ تفحص را فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده

(۲) نسخهٔ [ج] منعم خان را (۳) در [بعضی نسخه] راه نیافتی ه

گرفتار بند و زندان ساخت - و در سال سیوم شبے جمعے را تعین کرد - تا خون آن هردو بیگناه را ریختند - بیرام خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیانی از استماع این قضیه خروش باطنی نمود - چون هنوز پردۀ بے اختیاری برنداشته بود مکافات آنرا بمنتقم حقیقی حواله فرمود *

* خواجه معظم *

برادر اعیانی مریم مکانی ست - از عنفوان حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - اکثرے مصدر حرکات ناملائم میشد جنت آشیانی بپاس خاطر مریم مکانی بمدارا می‌گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردی میخواست بمیرزا کامران پیوندد - پادشاه آگهی یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدی (که منصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان درمیان آورده وقت افطار روزۀ رمضان با جمعے بیباک بخانه‌اش درآمده (٢) آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت واپسین افطار داد و از قهرمان پادشاهی اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم درانجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان بار یافته به تیولداری زمین داور امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوی رایحۀ نداشت این نسبت صوری داری بیهوشی آن بدمست بے اعتدال شده بارها

(٢) در [چند نسخه] سرزده در آمده *

خود را مصدر امور ناشایسته مي‌ساخت - تا آنکه در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامها پرداخت - اما بعدفتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت آشیاني مقیدنموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دربار عرش آشیاني (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے برسر او دویده اورا زیر مشت و لگد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش آمده دست بکارد برد - باز اورا اخراج کردند - بگجرات رفته چندے به تباه حالي بسر برد - و بکمال پریشاني بدولت ملازمت پادشاهي سر بلندي یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت *

ازانجا (که نهاد او بےاعتدالي سرشته بودند) بتازگي آئینه دار زشتیِ اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو رو نمود - و پس از برهمزدگیِ دولت او خواجه بوسیلهٔ آن انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بصد بے اعتدالي بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (٩٧١) نه صد و هفتاد و یک روزے بي بي فاطمه (که اردو بیگي جنت آشیاني بود - و در محل عرش آشیاني نیز پایۀ اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانۀ خواجه بود و پیوسته از نا جنسي و بدخوئي او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بپرگنۀ تیول خود برود - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئي و بد گماني که در طینت او سنت یقیني سنت که قصد آن عفیفۀ بیگناه کند - و مکرر این حرف بر زبان آورد - و در ینجا از ترس پادشاهي مرتکب این امر نمیشود - اکنون که اورا بجاگیربرد حال چه خواهد بود - عرش آشیاني بر ضعیف نالي آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانۀ خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه ملازمت کند نصیحت کرده عاجزۀ ترا از بردن مانع خواهیم آمد *

چون عرش آشیاني کشتي سواره از جون عبور فرمود بجانب خانۀ خواجه معظم با مخصوصے چند (که از بیست کس زیاده نبود) روان شد - و چون ناهمواري خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از مقدم پادشاهي آگاه سازند چون او معلوم کرد (که پادشاه باین روي آب گذشته اینها را فرستاده) بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمي آیم - خشم آلود خنجر در دست متوجه حرم سراي خود شد - و کار زهره آقا (که

از حمام برآمده درجامه‌خانه لباس‌تازه مي‌پوشيد) بدان خنجر تمام‌كرد و سر از روزنهٔ خانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ بلند گفت - كه من خون او ريختم - رفته بگوئيد - چون برين ستيزه پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشيده بخانهٔ او درآمد - آن‌ديوانه شمشير حمائل كرده و دست بقبضهٔ شمشير زده رو برو پيدا شد عرش آشياني بعتاب فرمود كه اين چه روش است - دست بر قبضهٔ شمشير داري - اگر حركت دهي دانسته باش كه چنان بر سر تو خواهيم زد كه روحت بپرواز آيد -آن ديوانه دست و پا گم كرد - حضار بگرفتن او پرداختند - و چون ازو پرسيدند (كه خون آن بيچاره را بچه گناه ريختي) آن‌سفّاک زبان بسفاهت و هذيان بركشاد - تاآنكه بلكد و مشتے چند او را خاموش گردانيدند - و موكشان و لكدزنان دريا رويه روان كردند - و هرچند بآب غوطه ميدادند سخت جاني نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - اگرچه يقين بود (كه درين ورطات قهر بلطمات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلي و سخت جاني زنده ماند - پادشاه اورا بقلعهٔ گواليار فرستاده محبوس ساخت - و بمريم‌مكاني ظاهر نمود كه در قصاص خون زن بيگناه خود بقتل رسيد - آن عفت سرشت نيز تحسين فرمود - پس ازان دران محلس ماليخوليا برو زور آورد - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه بر پشتهٔ كه واقع شده مدفون گرديد - بعد ازان بدهلي آوردند *

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیاني نسبت تخوّل منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکے در تاریخ او گوید * نظم *

* خواجهٔ اعظمے معظم نام *
* که ازو بود دهر را زیور *
* زن خودرا بکشت و کشت اورا *
* از غضب شه جلال دین اکبر *
* سال فوتش ازو چو پرسیدم *
* در زمان گفت آن خجسته سیر *
* بے رخ آن بت جهان افروز *
۹۷۱
* گشت آخر شهادتم اکبر *

* خان زمان علیقلی *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شیباني ست - در جنگ جام با قزلباش پیوسته رتبهٔ امارت یافت- در حین معاودت جنت آشیاني از عراق با دو پسر خود علیقلي و بهادر بملازمت رسیده درتسخیر قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بنابر مخالفت هوا وبائی در اردو طاري گشته بسیارے مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان ازانجمله بود - عليقلي همواره در معارک ترددهای شایسته مینمود - خصوص در فتح هندوستان مساعیِ جمیله بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمده رایت بلند نامي برافراخت - چون قنبر نام دیوانه درمیان دوآب و سنبهل (۲) جمعے را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت کشوده بود عليقلي خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتے بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامے (که سریر سلطنت بجلوس اکبري زینت تازه گرفت) عليقلي خان با شاهي خان (که یکے از سرداران عمدهٔ افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه هیمو بجانب دهلي آگهي یافت آنرا اهم دانسته روانهٔ دهلي گشت هنوز نرسیده بود که تردي بیگ خان شکست خورد - درمیرتهه شنیده بطرف پادشاه راهي شد - عرش آشیاني هم بخبر نخوت آرائیِ هیمو (۳) از پنجاب مراجعت نموده بود - عليقلي خان ملازمت دریافت و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقا درپانيپت جائی (که محاربهٔ گیتي ستاني با سلطان ابراهیم لودي شده بود) تلاقیِ فریقین رو داد - محاربهٔ عظیم بمیان آمد - ناگاه تیرے بچشم هیمو رسید - فوجش دل بای داده رو بهزیمت گذاشت

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر نخوت آرائیِ هیمو ٠

وصول موکب اکبري با بیرام خان قریب بناوردگاه شده بود که مژدهٔ فتح رسید - امرای پیش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي یافتند - علیقلي خان بخطاب خانزماني و اضافهٔ منصب و جاگیر بلند مرتبه گردید - پس ازان در حدود سنبهل اورا فتوحات عظیمه رو داد - و اکثر متمردان آن‌نواحي‌را تا لکهنؤ ایل گردانید - و صاحب ثروت و مال و اسباب و افیال (۲) گشت - و سال سیوم شاهم بیگ ساربان پسر (که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بهمین جهت در قورچیان جنت‌آشیاني منسلک بود - و از مدتها خان‌زمان عشقے که از طغیان طبیعت بود با وی مي ورزید) از حضور گریخته نزد مشار الیه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خبثاء ماوراء النهر پادشاهم گفته کورنش و تسلیم بجا مي آورد - و امثال این حرکات شهرت یافته موجب آن شد که حکم طلب او صادر گردید و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساربان پسر مناشیر صدور یافت اصلا اعتنا نکرد - و این ابتدا سمت که بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي از جانب علي‌قلي خان غبارے نشست - برخے تیول اورا بمردم تنخواه کردند - و از خود سري و بے آزرمي برسر (۳) استبداد آمد - بیرام خان از بزرگ منشي اغماض کرده بفکرش نیفتاد اما ملا پیر محمد خان شرواني (که وکیل خانخانان و صاحب‌اختیار سلطنت بود) با خان زمان ناخوشي داشت - سال چهارم تتمهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] اقبال (۳) نسخهٔ [ب] اشتداد آمد ه

محالات او نیز گرفته بامرای جلایر تن نمود - و او را بجونپور (که دران حدود افاغنه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند) نامزد ساخت *

خان زمان برج علي نام نوکر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح دربار فرستاد - روز اول پیر محمد خان (که در قلعهٔ فیروز آباد مي بود) با برج علي خشونت سرکرده آخر گفت که از برج قلعه بزیر اندازند - تا سرش خورد شکست (۲) - خانزمان دانست که بداندیشان ببهانهٔ شاهم بیگ میخواهند اورا مستاصل سازند - لاجرم اورا از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسیع را بمحاربات عظیمه نظمی شایسته داد - چون بیرام خان از میان رفت افغانان آنحدود فرصتی خیال کرده پسر عدلي را بشیر شاه مخاطب ساخته بسري برداشتند - و با لشکری گران و پانصد فیل بر جونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصهٔ مبارزت آراست غنیم چیره گشته تا کوچهای شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده کار از دست رفته را پیش برد - و هنگامهٔ آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فیلان نامي بدست آورد - لیکن ازین فتوح آسماني (که هدیهٔ غیبي بود) بحضور نفرستاده بدر ترفع و استکبار زد - عرش آشیاني در ذي القعده سال ششم انتهاض سمت شرقي فرمود - خانزمان در قصبهٔ کره (که برکنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

(۲) نسخهٔ [ا ج] خورد و شکست *

عتبهٔ سلطاني رسیده نفائس آن حدود با فیلان نامي پیشکش گذرانید - و رخصت یافت *

و درین سال فتح خان پتني (۲) و غیره پسر سلیم شاه را دستمایهٔ فساد گردانیده در ولایت بهار لشکرے عظیم فراهم کرده محالات خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون جنگ صف صلاح وقت ندید کنار دریای سون قلعهٔ اساس نهاد و استحکام داده نشست - افغانان بر سرش رسیده در آویختند ناچار فوجها ترتیب داده بر آمد - بمجرد تقابل آنها فوج پادشاهي را برداشته درهم نوردیدند - خان زمان (که در پناه دیوار قابو داشت) دل بمرگ نهاده بیکے از برج قلعه رفته توپے سرداد - بسرنوشت آسماني بفیل حسن‌خان پتني رسید - و شورش عظیم در لشکر افتاده مردم رو بگریز نهادند - و فتحے (که در خیال نمي‌گنجید (۳)) نصیب خانزمان گردید - چون دنیا حکم باده دارد * * مصرع *

* آنچنان را آنچنان تر میکند *

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق ولي نعمت نشناخته سال دهم باتفاق امرای اوزبک علم طغیان بر افراشته با تیولداران آندیار در آویخت - چون صیت وصول موکب پادشاهي قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک غازي‌پور بر نشست عرش‌آشیاني بجونپور رسیده منعم خان خانخانان را بر سر او تعین

(۲) نسخهٔ [ب ج] پني (۳) نسخهٔ [ج] نمي‌گنجد *

فرمود - آن ترک صاف دل از ساده لوحي ضعیف نالي مزورانۀ او
پذیرفته استدعای صفح جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان
(که حسب التماس وی از حضور بطمانینت و استمالت شتافته بود)
کشتي سواره باهم دریافتند - خان زمان از حیله و تلبیس ملازمت
بخود قرارنداده ابراهیم خان را (که آقسقال اوزبکیه بود) با مادر خود
و فیلان نامي روانه ساخت - و مقرر شد که تا معاودت پادشاهي ازین
دیار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود رای خیره روی انتظار
مراجعت نکشیده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود
نمود - عرش آشیاني بمنعم خان عتاب کرده خود ایلغار فرمود
خان زمان ازین آگهي خیمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان
از سرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصیراتش
بخشش یافت - و میرمرتضی شریفي و مولانا عبدالله مخدوم الملک
نزد خان زمان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دادند *

و پس ازان (که عرش آشیاني بنابر دفع شورش میرزا محمد حکیم
متوجه لاهور شدند) خان زمان (که نافش بفتنه بریده بودند) باز سر
بعصیان برداشته خطبه بنام میرزا محمد حکیم خواند - و سرکار اوده
بسکندر خان و ابراهیم خان داده بهادر خان برادر خود را در
کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خود
تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و میرزا یوسف خان را (که
جاگیردار آنجا بود) در قلعۀ شیرگدهه چهار کروهي قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیاني از پنجاب باستعجال باگره رسیده شرق رویه روان شد - خان زمان آگهي یافته چون گمان مراجعت پادشاهي بدین سرعت نداشت این بیت خواند * بیت *

* سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند *

* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب درمیان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادر خان بمانکپور رفته ازانجا در حدود پرگنهٔ سنگرور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود پادشاه از قصبهٔ بریاي ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ فیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگي صد سوار بود) نیم کروهي دایرهٔ مخالفان رسیده شب توقف نمود مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که منقلا بودند) متواتر خبر مي‌فرستادند - اتفاقا دران شب خان زمان و بهادر خان در کمال غفلت بباده پیمائي اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهي و قرب وصول را میگفت واهي مي‌انگاشتند - صبح دوشنبه غرهٔ ذي الحجه سال (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف خان بر میسره جای یافته در عرصهٔ قریهٔ سکراول از مضافات الهٔ آباد (که بفتحپور موسوم شده) بخان زمان رسیدند - پادشاه بر فیل بال سندر میرزا کوکه را در عماري نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا خان قاقشال در حملهٔ اول مخالف را از جا برداشته تا صف خانزمان برد - یکی از گریختگان بآسیمه سري بر خانزمان خورد - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزيمت آورد - پادشاه درين وقت بر اسپ سوار شدند - چون کار ناحق‌شناسان بناکامي ست (۲) بهادر خان دستگير گشته فوجش رو بگريز آورد - خانزمان در جاي خود ايستاده استفسار احوال برادر مي‌کرد - که ناگاه تيرے باو رسيد - و تير ديگر باسپش رسيده بزمين آمد - در پيادگي تير از بدن خود ميکشيد - که فيلان تول پادشاهي در رسيد - سومناتهه فيلبان فيل (۳) نرسنگهه را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعيان سپاهم - مرا زنده پيش پادشاه ببر - که ترا رعايت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان ميگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فيل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ايستاده گفت - که هرکه سر مغلے از مخالف بيارد يک اشرفي بگيرد - و هرکه سر هندوستانيئے بيارد يکروپيه - يکے از تاراجيان سرش جدا کرده بود - ديگرے در راه باميد اشرفي ازو گرفته آورد - گويند ارزاني نام هندوئے (که صاحب اختيار خان‌زمان بود - و در خيل اسيران ايستاده ملاحظهٔ سرها ميکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پاي سمند دولت پادشاهي انداخت - که سر علي قلي همين است - عرش‌آشياني از اسپ فرود آمده سجدهٔ شکر کردند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان درين وقت دستگير گشته (۳) نسخهٔ [ب] فيل برسنگهه را ٭

و سر هر دو برادر بآگره و دیگر ممالک فرستادند * 　　* قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *
* که خود دشمنان ترا سر نباشد *
* سخن بر سر دشمنت قطع کردم *
* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

۹۷۴
فتح اکبر مبارک * تاریخ یافته اند - و دیگرے گفته * 　　* قطعه *

* قتل علي قلي و بهادر ز جور چرخ *
* جانان مپرس از من بیدل که چون شده *
* جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان *
۹۷۵　(۲)
* آهے ز دل کشید و بگفتا دو خون شده *

خان‌زمان از امرای پنج هزاري و صاحب نام و شکوه بود - در همت و جود و سپاهگري و سرداري یکتائي داشت - با آنکه اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز ازان جا بوده مذهب امامیه داشت - اصلا تقیه نمیکرد - و موزون طبع بود - سلطان تخلص مي‌نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه امین الدین محمود مشهور بامینا - در فن سیاق

---

(۲) این تاریخ یک سال زیاده است اما چون حادثهٔ قتل ایشان در ماه ذی‌الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست و یمکن که آهے کشیدن، کنایه باشد از اخراج یك بطریق تعمیه *

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست می‌نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات مو شکافی میکرد در سفر عراق ملتزم رکاب همایونی بود - پس ازان همواره مشمول عواطف پادشاهي گشته چندگاه ببخشیگری شاهزاده محمد اکبر اختصاص یافت - چون سریر فرمانروائي بجلوس اکبري فر و بها گرفت بمنصب هزاري و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار مهمات سلطنت برای رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت هندوستان مي افراشت *

چون عرش آشیاني بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیباني او را بهمراهی منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته بدار الخلافهٔ آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات آنحدود وا پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند) مظفر خان از قصبهٔ اناوه ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد یافت - و شرح دو روئی امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود خواجه جهان معاتب‌شده مهرکلان پادشاهي (که پیرایهٔ حال و افتخار روزگارش بود) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیلهٔ مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که رایات پادشاهي بکشایش حاجي پور و پتنه باهتزاز آمد) خواجه بواسطهٔ انحراف مزاج عنصري در جونپور توقف گزید . چون عرش آشیاني بهمعناني فتح و نصرت مراجعت

بجونپور نموده متوجه آگره شد روزے درین منازل فیل مست
بجانب خواجه دوید - پایش بطناب بند شده افتاد - وحال او بیکبارگي
تباه گشت - اوائل شعبان سال مذکور سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد
و دو در حوالي الهنو بساط زندگي در پیچید - میرزا بیگ سپهري
تخلص (که شاعرے خوش طبع بود) برادر زادۀ خواجه است - چون
سرمایۀ توکلے بهمرسانیده بود رو از ملازمت تافته منزوي گشت
در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سپهري بارباب
استحقاق پنهاني چیزے میداد - شعر اوست * بیت *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن *
* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمه بیگ *

پسر همدم کوکه است - که کوکلتاش میرزا کامران بود - از یاوري
طالع و مساعدت بخت منظور عواطف جنت آشیاني گشته
خدمت سفرچي گري داشت - چون در سنه (۹۶۰) نهصد و شصت
میرزا کامران را میل کشیده هردو چشم اورا از بینش معزول ساختند
میرزا از کنار دریای سنده التماس سفر حجاز نمود - جنت آشیاني
بوداع میرزا با جمعے از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزاني داشت
میرزا بعد لوازم احترام این بیت خواند * بیت *

* کلاه گوشۀ درویش بر فلک ساید *
* که سایه همچو تو شاهے فکند برسر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان راند * * بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است *
* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمي و مهرباني بود) رقتها فرموده بتودیع پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هرکه از ملازمان میرزا همراهي گزینند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي کردند - بچامه بیگ کوکه (که باریاب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروي - یا پیش ما مي باشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفا داري را بر لذات (۲) صوري مقدم شناخته بعرض رسانید - که لایق بحال خود چنان مي بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - جنت آشیاني حرف وفاداري اورا بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حوالهٔ او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعهٔ ناگزیر میرزا بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته درکمتر زماني بمنصب سه هزاري و خطاب خانعالم سرمایهٔ افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشیاني باستدعای خانخانان [که داؤد کرراني را (که بدعوی دیار بنگ و بهار علم اشتهار مي افراشت)

(۲) نسخهٔ [ب] لایق خود *

در حصار پتنه محاصره نموده بود] بحوالی آن ورود فرمود و پس از ملاحظهٔ اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجي‌پور را (که آن قلعه ایست محاذی پتنه - و دریای گنگ بعرض دوکروه تخمینا بهزاران جوش و خروش درمیان‌این دو شهر میگذرد) از اسباب‌کشایش آن حصار دانسته فوجے بسرکردگی خانعالم تعین نمود او کشتي سواره بالا رویه بجانب دریای گندک رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیها برآمده برخش جولاني در آمد - بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مردآزما فروشده قلعه مفتوح گشت - خانعالم مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاله هم (که در تصرف داؤد بود) بے جنگ کشایش یافت و او باوڈیسه رفته دم نخوت میزد خانخانان سپهسالار بهراولی خانعالم باستیصال آن بدخصال بدانحدود رو آورد - بیستم ذی القعده سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در مقام تکروئي (۲) مضاف اوڈیسه تقابل فئتین روداد - خانعالم از ریعان شباب و افزونی شهامت سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و تیز جلوي‌کرده دور تر شتافت - و گروه اوقچي دست بکار برده معرکهٔ زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بےراه روي بر آشفته درشت گویان بعقب برگردانید - و هنوز آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوجر خان مقدمة الجیش مخالف (که فیلان تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سباع دندان

---

(۲) در [بعض نسخه] نکروئي ‌•

و سر و گردن آنها بسته طرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسیده اسپان فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب روی همت برگشت و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سررشتهٔ جمعیت گسیخت خانعالم (که بر اسپ آزمودهٔ بیهراس سوار بود) پای ثبات افشرد و داد مردانگي داده بسیاری را علف تیغ بهادري ساخت - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زین بر زمین آمده و باز بچستي خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیلی مست عربده‌ناک رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو مي اندازد که درین ناوردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانیء مرا بپادشاه عرضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمي تخلص میکرد - این قطعهٔ مشهور ازوست * قطعه *

* ای که کردي بهرزه ریش سفید *
* یک بیک میکني ز بهر نمود *
* بزیان دادهٔ جواني را *
* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانخانان منعم بیگ *

از عمده‌های دولت جنت‌آشیاني ست - پدرش بیرم بیگ (۲) نام داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامي ریخت جولانگهی جز ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] میرم بیگ *

سند بنظر همایوني نیامد - روزے چند سایهٔ وصول بحوالیِ بهکر انداخت - و ازانجا برخاسته قلعهٔ سیهوان (۲) را محاصره نمود - میرزا شاه حسین حاکم تهته پیش آمده بانسداد طرق و بازداشت رسد غله پرداخت - اکثر عمدها بے رخصت بدر زدند - منعم‌خان (که سرکردهٔ (۳) همه بود) نیز خواست خود را با فضیل بیگ برادرش بکناره کشد پادشاه از روی احتیاط اورا مقید فرمود - و هرچند در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني نبود اما بعد معاودت از ایران دیار همواره در قرب و منزلت مي افزود - او هم مراتب دولتخواهي پاس میداشت - زمانے [که جنت‌آشیاني باستطلاع و استشراف احوال بیرام خان (که سخن چینان حسد کیش از خود غرضي خلاف واقع وا نموده بودند) متوجه قندهار شده در حین مراجعت خواستند ایالت آنجا بمنعم خان نامزد نمایند] او عرض نمود که چون یورش هندوستان پیش‌نهاد خاطر است تغیر و تبدیل این هنگام باعث تفرقهٔ لشکر است - بعد از فتح مقتضای وقت بعمل خواهد آمد - لهذا قندهار بر بیرام خان بحال ماند - در همان ایام سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در کابل باتالیقیِ شاهزاده محمد اکبر امتیاز اندوخته در ازای این عطیه جشنے آراست - و پیشکشهای لایق گذرانید - چون در آخر همین سال بتسخیر هندوستان انتهاض الویهٔ همایوني واقع شده شاهزاده محمد حکیم را (که یک ساله بود) در کابل گذاشته

(۲) نسخهٔ [ب ج] سهوان (۳) نسخهٔ [ج] که سرگروه برهمه بود *

جمیع مهمات آن ولایت برای زین خان مذکور مفوض گردید - او مدتها فراهم آور پراگندگیهای آن ولایت بود - در هنگامے (که خاطر عرش‌آشیاني از بیرام خان منحرف شد) حسب‌الطلب در ذی‌الحجه سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم جلوس در منزل لودهیانه (۲) (که پادشاه در تعاقب بیرام خان بودند) شرف ملازمت دریافته بمنصب وکالت و خطاب خانخاناني سر افتخار برافراخت و در سال هفتم (که اتکه خان بتیغ بے اعتدالی ادهم خان شهادت یافت) منعم خان (که در خفیه مغوي بود) مغلوب واهمه شده فرار نمود - عرش‌آشیاني اشرف‌خان میر منشي را فرستاد - که باستمالت و طمانینت کوشیده برگردانید - روزے چند نگذشته که باز بهمان توهم بعزیمت کابل از آگره بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد تکاپوی شش روزه در پرگنهٔ سرور (که بجاگیر میر محمود منشي بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیهٔ احوالش دریافته خواهي نخواهي مقید ساخت - چون دران نواحي سید محمود خان بارهه (که از امرای عظام بود) نیز جاگیر داشت ازین قضیه مطلع شده معلوم کرد که خانخانان است - وقت را مغتنم دانسته آداب مردمي بتقدیم رسانید - و باعزاز تمام بملازمت پادشاهي آورد عرش‌آشیاني بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون پسرش غني خان (که از جانب پدر بنظم و نسق کابل مي‌پرداخت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] لودهانه •

از مستی جوانی و ریاست و بد مصاحبی سود خود بزیان دیگران اندیشیده به ستیزه کاری نشست و باحوال میرزا محمد حکیم هم تفقدے نمیکرد ناچار ماه جوجک (۲) بیگم والدۀ میرزا و هواخواهانش باتفاق فضیل بیگ کور و ابوالفتح پسرش (که از حکومت برادر زاده پیوسته پیچ و تابے داشت) کمر همت بسته دروقتیکه غنی خان از سیر فالیز برگشته می‌آمد دروازۀ شهر بررویش بستند - او چون دید (که سعی پیشرفت نیست - و احتمال دستگیر شدن‌است) دل از کابل برداشته راه هندوستان گرفت - بیگم وکالت میرزا نامزد فضیل بیگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسیم جاگیر و تجویز خطابهای عمده بمیان آورد - و پس از چندے بستم نیرنگهای ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولی و غیره کارش در مستی بانجام رسانیده فضیل بیگ را نیز گرفته کشت *

چون برهم زدگی کابل بعرش آشیانی رسید منعم خان‌را (که مشتاق آندیار بود) اتالیق میرزا محمد حکیم نموده در سال هشتم با فوجے شایسته بطریق کمک رخصت فرمود - که هم انتقام پسر کشد و هم تدارک خرابیها نماید - منعم خان حسابے از کابلیان برنداشته بےآنکه کمک ملحق شود باستعجال روانه شد - بیگم (که ولی اتکه را باستشمام غدرے بعدم آباد فرستاده حیدر قاسم کوه بر را وکیل قرار داده خود بتمشیت امور می پرداخت) باستماع این خبر

---

(۲) در[بعضی نسخه] چوچک *

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمد - و متصل جلال‌آباد تلاقی فریقین شد - شکست بر منعم خان افتاده اسباب و اثاثهٔ امارت بغارت داده از اندیشهٔ ناکسی غنیم هیچ جا توقف مناسب ندیده بملک گکهران درآمد - و عرض داشت نمود - که روی آمدن حضور ندارم - یا رخصت مکه شود - یا درین ضلع جاگیر مرحمت گردد که سامان خود درست کرده بملازمت رسم - عرش آشیانی از کمال قدردانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طلبید - او مجددا بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بحراست دارالخلافهٔ آگره می پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقهٔ هر دو برادر از جونپور تا کنار آب چوسا بدو تفویض یافت *

خانخانان در همین‌سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان‌کررانی حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکه و خطبهٔ پادشاهی در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود - او از امرای سلیم شاهی بود هنگامیکه بنگاله بدست شیرشاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان نامی (که قرابت قریبه داشت) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه او بریاست عامه سر برآورده درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه و سکهٔ آنجا بنام خود کرد - و عدلی مشهور را (که دعوی سلطنت هندوستان میکرد) بجنگ کشت - و پس از مدتے بمرگ طبعي (۲)

---

(۲) یا طبیعي باشد *

درگذشت - برادر خردش جلال‌الدین قائم مقام او گردید - تاج خان کررانی (که با برادران از عدلي گریخته به بنگاله اقامت نموده بود) گاهی با او مخالفت و گاهی موافقت میکرد - چون او نیز بعدم فرو شد ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت - و بعد ازو ببرادرش سلیمان خان منتقل گشت *

پس از صلح خانخانان اودیسه نیز برگرفته راجهٔ آنجا را بغدر کشت - و در سنه (٩٧٩) نهصد و هفتاد و نه رخت هستي بر بست پسر کلانش بایزید جا نشین شده از زیاده سري خطبهٔ آندیار بنام خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پرخاشها روداد - چون از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیري آمد هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) از رنجیده برخی د بران داشت که اورا از هم گذرانیدند - لودي خان (که نفس ناطقهٔ آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسري برداشت و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوجر خان کررانی (که میر شمشیر خود را میگرفت) در صوبهٔ بهار پسر بایزید را بکلاني بر آورد باهم مخالفت کردند - لودي با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه گشته بمکر و تزویر گوجر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار کمر بست از دریای سون گذشت داؤد بنابر توهمی که از لودي بهم رسانیده بو[د] او را از میان برداشته در قلعهٔ پتنه متحصن گردید - پس از امدا

محاصرهٔ عرش‌آشیاني حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم
سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره برکشتیهای کلان (که بتازگي
ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردي در آمدند - با آنکه در راه
لختی کشتیها طوفاني شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز ورود
رایات پادشاهي بسواد پتنه گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل
متوجه پتنه گردید در گنگداس پور (۲) بسید میرک اصفهاني جفري
باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت
استخراج کرد * * بیت *

* بزودي اکبر از بخت همایون *
* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیاني گرفتن حاجي‌پور را (که آن روی آب گنگ مقابل
پتنه واقع شده) موقوف‌علیه فتح پتنه دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود
پس از کشایش آن داؤد سراسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار
گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پتنه با غنائم موفوره
بتصرف در آمد * فتح بلاد پتنه * تاریخ است * (۹۸۲)

خانخانان پس ازین فتح به تیولداری بهار کامیاب گشته
با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري یافت
افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده بے جنگ
و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

---
(۲) نسخهٔ [ج] کنک راس پور *

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه داؤد بجانب اوڈیسه گریخت - آن خان سپه سالار (۲) فوجے بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بدنبال او کسیل نموده خود بتانده (که مرکز بنگاله است) در آمده بانتظام ملک پرداخت - کار پردازان حضور عوض جاگیر بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون داؤد مابین بنگاله و اوڈیسه در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلي خان برلاس (که در تعاقب بود) رخت هستي بربست خانخانان بصوابدید راجه تودرمل خود از تانده متوجه شد - در همین سال بین الفریقین محاربهٔ عظیم پیوست - گوجر (که مقدمهٔ (۳) مخالف بود) هراول و قول را برداشته متفرق ساخت - کمے از ملازمان خانخانان توفیق نیکو خدمتي و ثبات پائي نیافت - مگر خود با معدودے بناموس دوستي زخمهای مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر به شد اما به بینائي نقصان رسید - و جراحت گردن اندمال یافت - اما آنقدر توانائي نیست که عقب توانم دید و از زخم درش دست چنانچه باید بسر نمي‌رسد - و با چنین زخمهای عنیف نمیخواست بر گردد - هوا خواهان عنان گرفته بر آوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده بلند میگفت که کار خانخانان باتمام رسید - دیگر امتداد (۴) در جنگ چیست

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنجا سپهسالار (۳) در [بعضی نسخه] که در مقدمهٔ
(۴) نسخهٔ [ج] امتداد جنگ ه

و آهسته میگفت با وصف فیروزي خاطرنمیشگفد - که ناگاه تیرے
باو رسیده درگذشت - داوٗد (که در مقابلهٔ راجه تودرمل بود)
هراس بخود راه داده آوارهٔ دشت ادبار شد - خانخانان پس از
چنان نا امیدي بچنین فتح شگرف ارجمندي یافته راجه را با شاهم
خان جلایر بتکامشي تعین‌کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال
نیافته بود روان شد - داوٗد در قلعهٔ کتک اڑیسه رفته متحصن گردید
و آخرالامر بدر لابه و چاپلوسي زده عهد و پیمان درمیان آورد - و بشرط
قبول نوکري پادشاهي ملاقات قرار یافت - خانخانان غرهٔ محرم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع
آرایش (که حیرت‌افزای نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت
باستقبال شتافته داوٗد را آوردند - خانخانان تا سرگلیم پذیره
گشته گرمجوشیها نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعني
از سرسپاهگري بر آمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهي سپردم
تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب
طبقات اکبري گوید که داوٗد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که
هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگري من بیزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از
زماني از جانب عتبهٔ سلطنت خلعتي والا داده کمر شمشیر مرصع
حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بنوکري پادشاه مي‌بندیم
برخے محال اڑیسه بتیول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معاودت نمود - و درین وقت خانخانان شهر گور را (که در زمان پیش دار الملک بنگاله بود) مستقر گردانید - بجهت آنکه گهوراگهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک است غبار شورش آن حدود یکبارگي فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا (که قلعهٔ شگرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابیِ عمارات هوای آنجا خواص سمیت اکتساب نموده - خاصه در زمان سپري شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد با آنکه سیزده امیر نامیِ عمده (مثل اشرف خان و حاجي محمد خان سیستاني) و بسیارے از اوساط و عوام بر بستر نیستي غنودند چون برخلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس ازانکه این بلیه از اندازه در گذشت در چاره گري شده شورش جنید کرراني را (که در صوبهٔ بهار برخاسته بود) دست آویز ساخته برآمد - چون بټانده رسید باندک بیماري سال بیستم سنه مذکور که (۹۸۳) نهصد و هشتاد وسه هجري بود پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت *

عجب از سخن نشنویِ این کهنه مدبر روزگار - با همه تجربه و پاس مراتب جهالت ترکانه بکار برده دستی بتوکل عام پسند زد و جهانے را در گرداب فنا انداخت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد (که کارساز عالم اسباب است) داشته کارسازیِ آنرا بایزد بیچون حواله کنند - نه بآن عقل

صواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از وبا مکروه داشته اند
ولوج هم بدان ممنوع است *

خانخانان از اعاظم امرای پنجهزاري و سپه سالار اکبري ست
بمراتب سرداري و سپه کشي شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود
مدت چهارده سال در امیرالامرائي و سپه سالاري گذرانید - چون
اولاد نداشت اموال ناطق و صامت او در سرکار والا ضبط گردید
سابق گذشت که غني خان پسرش با هزاران یاس و حسرت از کابل
برگشته بهندوستان مي آمد - چون در راه بپدر ملحق گردید
خانخانان بناخوشي که ازو داشت باخراجش پرداخت - او برهبري
قسمت نزد عادل شاه بیجاپوري رفته روزے چند بسر برده مسافر
ملک فنا گردید - از ابنیهٔ خانخانان (که بمرور دهور و مضي ایام
یادگار خواهد ماند) پل جونپور است - که * صراط المستقیم * ۹۸۱
تاریخ آنست - و از اعاظم جسور ممالک محروسه است *

* خان جهان حسین قلي بیگ *

خواهر زادهٔ بیرام خان خانخانان است - پدرش ولي بیگ ذوالقدر
در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع
امرا تفوق و برتري مینمود - در جنگ قصبهٔ دکدار جالندهر (که
مابین بیرام خان و شمس الدین خان اتگه واقع شد) زخمها برداشته
دستگیر گردید - سو بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشیاني
(که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سرش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلي بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اتصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهي مصحوب او اسباب و ادوات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندي وضعیف‌نالي کارے تواند ساخت - در همان اثنا رکضت خانخانان به پنجاب (که مصرّح بغي و فساد بود) پیدائي گرفت - او را بنابر مصلحت حوالهٔ آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلي امتیاز یافته بود) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندے نرساند - پس از انقضای قضیهٔ بیرام خان مشارالیه رهائي یافته همواره باندازهٔ خدمت واخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراري بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیاني حسین قلي بیگ را بخطاب خاني و تیولداري اجمیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبارافزوده بتعاقب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر زدت حسین قلي خان بے تعب و مشقت آن مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعهٔ جودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و او بمزیدت جاه و افزوني نوکر از سائر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خوردش چندرسین جانشین بود) در اندک زمانے مفتوح ساخت و در ایام محاصرهٔ چیتور در تعاقب رانا اودي سنگهه مساعي فراوان

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امرای اتکه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعاظم ممالک پادشاهي ست) بحسین قلي خان تفویض یافت - اما بنابر پیش آمد مهم رنتهپور جدائي نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب مباهات مي‌اندوخت - پس از کشایش آن قلعهٔ متین چون دارالخلافهٔ آگره مهبط الویهٔ ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بعزیمت تسخیر قلعهٔ نگرکوت (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و اورا مرده انگاشته بسرکشي در آمد) حسب الحکم انتهاض نمود - چون قریب بدهمتهري رسید جنو (۲) نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکنار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعهد راهداري شد خان جمعی از ملازمان خود را برسم تهانه‌داري در موضعیکه برسر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعهٔ کوتله رسید (که در ارتفاع بفلک دعوی همسري مینمود) توپ‌چند از بالای کوهے (که محاذي قلعه بود) سر داده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - ازانجا (۳) (که این قلعه سابقا براجه انمچند راجهٔ گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزبردستي گرفته بود) براجهٔ گوالیاري (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهانهٔ خود

(۲) نسخهٔ [ب] خبو نام (۳) نسخهٔ [ب] ایمچند و نسخهٔ [ج] انمچند *

برنشاند - و چون پیشتر تشابک اشجار بمرتبهٔ بود (که عبور موکب بدشواري میشد) حشرے را بجنگل بري برگماشته هر روز بقدر میسور راه مي پیمود - اوائل رجب سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد حوالی نگرکوت مخیم فوج منصوره گردید - و در صدمهٔ اولی حصار بهون (که بتخانهٔ مهامائی آنجاست) بتصرف درآمد - و جمے غفیر از راجپوتیه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشرده بودند) بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر بند بیرون نگرکوت نیز بدست آمده ساباط و سرکوب طرح انداختند- و هر روز بتوپ‌اندازي در انهدام عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت (۲) طعام خوردن راجه بدیچند توپ کلان سردادند - که قریب هشتاد کس در زیر دیوار بگو هلاک فرو رفتند *

بالجمله کار قلعه نزدیک بانجام رسیده‌بود (۳) که ناگاه آشوب آمدآمد میرزایان باغیهٔ ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را بر شورانید - و غلای تمام نیز در لشکر پیدا شد - ناچار حسین قلي خان به‌پیشکش پنج‌من طلا و اقمشهٔ بسیار بصلح گرائیده در پیش خانهٔ راجه جیچند مسجدے طرح انداخته در دو روز پیشطاق بر آوردند روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبهٔ پادشاهي خوانده حسین قلي خان ازانجا برخاست - و باتفاق اسمٰعیل قلي خان و میرزا یوسف خان رضوي بدنبال فیهٔ باغیه شتاب آورد - و در قصبهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] روزے در وقت (۳) نسخهٔ [ج] رسانیده بود *

(۲)
تلنبه چهل کروهی ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین‌الفریقین جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده بملتان فرار نمود و مسعود حسین با چندسے همراهان گرفتار گشت - حسین قلي خان در سال هیزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که عرش‌آشیاني از فتح گجرات معاودت بآگره نمود - و امرا از اطراف و جوانب بتهنیت فراهم آمدند) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته و دیگر أساري را در پوستهای گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند) در آورد - و بهیئتی غریب از نظر گذرانید - پادشاه از فرط کرم و مروت چشم میرزا کشوده اکثرے را جان‌بخشي فرمودند - و حسین قلي خان بمنصب عمده و خطاب خانجهاني (که درین سلطنت بعد از خانخاناني زیاده برین خطاب نیست) لوای بلندنامي بر افراخت - و چون میرزا سلیمان والی بدخشان از تسلط میرزا شاهرخ پسرزادهٔ خود پناه بدرگاه اکبري آورد بخان‌جهان حکم والا شرف نفاذ گرفت . که با فوج جرار صوبهٔ پنجاب بهمراهی میرزا ببدخشان شتافته آن دیرین حکومت را بر مسند ایالت آن دیار متمکن سازد - درین اثنا سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه منعم خان خانخانان صوبه‌دار بنگاله ودیعت حیات سپرد - و اختلال عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکي از سمّیت هوا (که دران ولایت بهم رسیده) بیمناک گشته و استیلای داؤد افغان
(۳)

(۲) نسخهٔ [ب] تلهنه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استیلای •

(که دعوی ریاست آن مرز و بوم میکرد - و دریذولا نقض عهد نموده بتازگي سر بشورش برداشت) سرباري شده یک دفعه مکانها گذاشته ازان مملکت برآمدند - آزانجا (که اهم را برمهم گزیدن عمده قانون جهانداري ست) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب حضور نموده بصوبهداری بنگاله نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را (که بشجاعت و کاردانی اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور بهار بخانجهان در خورده بعضی بعذر بد هوائی از معاودت تقاعد نمودند و برخی اختلاف مذهب را تقریب کرده بهرزه گوئی در آمدند خان جهان (که کهنه سردارے مزاج گرفته پی بر کرده بود) از جا نرفت - و بدلاسا و دلدهي پرداخته بهیئت مجموعي راهي گشت و با آنکه اکثر الوس چغتائي بودند و بسرداری قزلباش تن در نمیکشتند گذهي را (که دروازهٔ بنگاله است) باندک سعي مستخلص ساخته تا ثاندهٔ ملک از دست رفته را بتصرف آورد - و بحسن تدبیر در گرد آوری پراگندگیها کوشید - داؤد خان کرراني آک محل را مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهي نشست - هر روز جنگے میشد - و آویزشے رومیداد - هرچند خانجهان و راجه تودرمل کوشش فراوان بجا مي‌آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت روزے خواجه عبدالله نقشبندي با برخی از ملازمان از مورچال خود پیشترک رفته طلبکار نبرد شد - جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار

پیشدستی نمودند - همراهان رفاقت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتي پای جلادت افشرد - و نقد جان درباخت - چون این خبر بعرض آشیاني رسید متاسف گشته بمظفر خان صوبه‌دار بهار فرمان واجب الاذعان ترقیم یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بفوج بنگاله پیوندد همین که در سال (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه صوبهٔ بهار ضمیمه گردید خان‌جهان بتسویهٔ صفوف پرداخته معرکه آرا گشت - اتفاقا شبیکه آبستن صبح فیروزي بود توپے از لشکر پادشاهي بر چهار پائیئے (که جنید کرراني عم داؤد غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه (٢) ران او خورد گشت - بعد ازان (که آویزشهای سخت زنگ زدای جوهر مردانگي گردید) کالا پهاڑ سردار میمنهٔ مخالف زخمي رو بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول نرسیده که سنگ تفرقه در جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمهٔ دشت هزیمت گشتند - و بسیارے بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داؤد میخواست بطرفے بدر زند - در خلاے اسپش پای‌بند شده دستگیر گردید - چون پیش خان‌جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بےآزرمي جواب داد - که آن پیوندے بود زباني - تا داستان دوستي سرائیده عهد تازه اساس یابد - خان‌جهان فرمود تا اورا از گرانباری سر شوریده مغز سبکسار گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانهٔ حضور

---

(٢) نسخهٔ [ا ج] مصادمه تا بران او *

ساخت - اورا پادشاه بر اسپ بام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم مژدهٔ فتح راجه مانسنگهه کچهواهه (که با رانا نزد کوکنده نبرد آرا گشته لوای چیره دستي افراشت) و هم نوید نهضت موکب پادشاهي بامرای دیار شرقي رساند - اتفاقا وقت رخصت فرموده بودند چنانچه این مژده مبشري ازان طرف نیز بشارت کشایش بنگاله خواهي آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامے (که پادشاه از فتح پور بعزیمت یورش آن مملکت برآمده بود) رسیده سر آن فتنه سگال را در جلو خانه انداخت - غریو از عالمیان برخاست و فتح نامها باطراف قلمي شد - خانجهان پس ازین فتح نمایان راجه تودرمل را روانهٔ حضور نموده خود بصوب ساتگانون (که زه و زاد داؤد دران حدود بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآویزش درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با منتسبان خود روی نیاز آورد - و آن ملک (که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعني از شورش بدگوهران آن سرزمین هیچ گاه خالي نباشد) بنیروی همت و مردانگی خانجهان از سر نو بحیطهٔ ضبط در آمده مورد امن و عافیت گردید - راجه مالگوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نامور ارسال حضور داشت - چون بعضے افغانان بولایت بهاتي شورش افزا بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتابي مي‌ورزید در سال بیست و سیوم روی بدان صوب آورده لشکرے پیش فرستاد - پس از آویزش

سخت عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهاری گشتند - خان جهان مقضي المرام معاودت نموده بصحت پور (که در حوالي تانده شهرے اساس نهاده بود) پیوسته علم عشرت و کامراني بر افراشت - چون انجام هر نشاطے باندوهے سرشته اند و آخر هر کمالے بزوالے پیوسته * بیت *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق بر گردد *

خان جهان در کمتر زمانے بر بستر رنجوري افتاده یک و نیم ماه کشید - هندي پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستي بر بست - از امرای پنجهزاری اکبري ست - پسرش رضا قلي سال چهل و هفتم اکبري بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازي *

ابتدا در ملازمان اکبري اختصاص داشته بمشرفي خوشبوی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بے التفاتي شده بمهمات او پیچید - روزے با مظفر خان آویزش زباني کرده بودن خود متعذر دیده حرمان گرا شد - پس از ناکامي بجونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش گرفت - چون روزگار سپه سالاري سپري شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

ازانجا (كه در ايام ديواني خانخانان بجهت مهم سازي او بدربار آمده از اداى سخن نويسندگي و سنجيدگي او با كارداني و معامله فهمي معلوم عرش آشياني شده بود) بے وسيلهٔ غيرے در سال بيست و يكم سنه (٩٨٣) نهصد و هشتاد و سه خواجه را (٢) مشمول عنايت ساخته بخدمت وزارت سربلند فرمود - خواجه بفراست درست و دانش رسا كارها را بهين رونقے داده كهنه معاملات را منقح ساخت - و چون ضابطه آن بود (كه هر سال برخے كار داران راستي منش بآوردن تفصيل هر ناحيه و پرگنه تعين گشته سال بسال دستور العملے در اداى حقوق ديواني از روى آن قرار گرفتے) پس ازانكه ممالك محروسه وسعت پذيرفت بدين نمط كار بدشواري كشيد - چه آن نگاشتها بتفاوت رسيدے - و سپاه و رعيت گزند يافته خواهش باقي و فاضل شورش افزودے - و هم نرخ واقعي گذارش نمي يافت - لهذا خواجه در سال بيست و چهارم حال ده سالهٔ هر پرگنه از مراتب كشت و كار و ارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هرسال قرارداده گزين نسخهٔ انتظام داد - و درهمين سال باستصواب خواجه فسحت آباد هندوستان (كه هنوز اوديسه و كشمير و ٹهٹه و دكن مفتوح نگشته بود) بدوازده بخش شايسته قسمت پذيرفت - و هر بخش را صوبه ناميده سپه سالار و ديوان و بخشي و ميرعدل و صدر و كوتوال و ميربحر و واقعه نويس نامزد شدند *

---

(٢) نسخهٔ [ج] هشتاد خواجه را *

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفايت اندوزي و سخت گيري يد طولی داشت در سال بيست و پنجم درصدد باز يافت مطالبهای پيشين شده - بنابر آنکه هوای ولايت بنگاله باسپ ناساز بود (۲) سپاه آنجا را علوفهٔ ده بيست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند خواجه با آنهمه سخن سنجي و دقيقه يابي از هنگام نشناسي و قباحت نافهمي وقت مدارا را از اوان گرفت و گير فرق نکرد و ندانست که درين وقت (که سپاه در يساق دور دست گرم جانفشاني ست) سزاوار رعايت و افزوني ست - نه کاهش و کمي بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست بمظفرخان احکام برنوشت - او (که از ديواني بسپه‌سالاري رسيده بود) حساب را از سر سال برگرفته طلبگار فراوان زر شد - امرای بهار و بنگاله ازين کفايت بے محل و باز خواستهای بيجا يکدفعه راه بيوفائي گزيده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها که ريخته نشد - راجه تودرمل (که بعناد همچشمي وهم پيشگي منتهز قابو بود) درينوقت بعرض رسانيد - که وزير بايد براستي گرد آوری مال نموده در نگاهداشت ملازمان ديده وري بکار برد و از بايست وقت درنگذشته در داد و ستد در درشتي و نرمي ميانه روي گزيند - نه که مستوفي بود - که بدقت مزاجي جز باقي کشيدن و مال افزودن کارے نداشته باشد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پيش شده •

از طبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شرقیه عرضي نموده بود - که معصوم خان فرنخودي را بانواع تدبیر و مدارا همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط درشت نوشته - و زر بسیار بر ذمه‌اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که از امرای کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت (که صد امیدواري باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده بشاه قلي خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهي و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود مجددا بعنایت خلعت وزارت قامت قابلیت اورا بر آراستند *

اتفاقا در همین سال میرزا محمد حکیم بترغیب معصوم عاصي (۲) (که سر حلقهٔ باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در پنجاب خلل انداز گردید - و عرش آشیاني عازم آن سمت شدند - اهل عناد پروانچهٔ چند بخط منشی میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده اورا باتفاق و جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثاني (که از قدیمان (۳) میرزا و دیوان او بود - و خطاب وزیرخان داشت) درین وقت جدائي گزیده در منزل سونپت ملازمت دریافت - و بنابر ربط سابق بنزد خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بجاسوسي آمده - چه درین وقت (که میرزا بوسر تسخیر هندوستان ست) جدا ساخته فرستادن او خالي از تدبیرے نخواهد بود] اتهام سابق را

---

(۲) نسخهٔ [ب] معصوم خان عاصي (۳) نسخهٔ [ج] قدیمیان *

یارر افتاد - و بعد استفسار بعضی سخنان خواجه نیز مقوی
ظن شد - دریں اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم
نوشته بود) بنظر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز
رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خان‌میرزا را ملازمت
کردم - او مرا بخدمت میرزا برد - با آنکه بجمیع پرگنات عمال تعین
شده پرگنهٔ ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او
متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند
تا ضامن بدهد - چون کسے بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای
۹۸۹
کوت کهچوه بدرختی از حلق آویختند * ثانی منصور حلاج *
تاریخ است - عالمے از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابی او
رهائي یافته شادیها اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد
حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویهٔ پادشاهي گردید هرچند از
کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند
کرم الله برادر شهبازخان کنبو باشارهٔ بعضی امرا خصوص راجه تودر مل
خطوط ساخته بود - عرش‌آشیانی از خون ناحق و رفتن چنین کاردان
تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت)
حسابها فرومرد (۲) - و سررشتهٔ محاسبه ازدست رفت - چنین اماره نویس
خرده گیر نکته سنج مشخص کو کمتر یافته میشود - بهزاري منصب
رسیده بود - چهار سال از روي استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(۲) در [بعضی نسخه] فرو برد *

اشتغال داشت * * انتباه *

دیرین رسمے ست - که هرگاه کارها بسیار مشغله بود تمیز و شناسائي کمتر فرادست دهد - قریب (۲) پرستاران هرچند نیکوبندگي کنند از خودغرضي و خویش کامي خالي نباشند - بسا درست اخلاص راست منش را از حسد کالیوگي قسم دیگر وا نموده بکمین جان گزائي برنشینند - شگفت تر آنکه آن راستي مغرور ازین و آن حساب بر نگرفته بشاد خوابي و بے پروائي زید - زود تر آن بیند که کس مبیناد - کارهای فراخنای دنیا بے مسامحه و مساهله تمشیت نپذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهای نبیلهٔ جلیله مختل شود * * مصرع *

* سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

ازینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتواند ایستاد - و این درخرده گیریهای حسابي و دقتهای نفس الامري رود - و الا آن خود آرای فسون ساز [که بجاه طلبي و ترفع جوئي در زي کفایت و دیانت در آمده بسخت پژوهي و تنگ گیری اصناف خلائق (که بدائع ودائع آلهي اند) خشنودی یکتنه خداوند اندیشد] هر آئینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانے باد افراه بد سگالی او آماده ساخته دست فرسود خشم و پی سپر غضب همان بزرگ گردانند * * قطعه *

---

(۲) نسخهٔ [اج] قرب پرستاران

* نباشي بكار جهان سخت گير *
* که هر سخت گيرے بود سخت مير * (٢)
* غم زير دستان بخور زينهار *
* بترس از زبردستي روزگار *

* خداوند خان دکني *

از امراى نظام شاهيهٔ احمدنگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشيه بود - جوانے قوي هيکل با صلابت - بهر زوري و مردانگي اشتهار داشت - چون خواجه ميرک اصفهاني مخاطب بچنگيزخان بمنصب وکالت و پيشوائي مرتضى نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربيت او شده بمرتبهٔ امارت و تيولداري محالات جيده از ولايت برار فايزگردانيد - او در کمتر زمانے دولت و مکنت عظيم بهم رسانيده صاحب جمعيت و دستگاه گرديد - مسجد قصبهٔ رهنکهيره (٣) (که بمرور دهور شکست و ريخت بدان راه ندارد) بنا نهادهٔ دست همت اوست - در سنه (٩٩٣) نهصد و نود وسه همراه مير مرتضى سبزواري (که سر لشکر برار بود - و از استيلاى صلابت خان چرکس تاب توقف دکن نياورد) در فتح پور بملازمت عرش آشياني رسيد - خان مزبور بمنصب هزاري امتياز يافته در بارگاه اکبري خيلے ترقي نمود - اما سال سي و دوم سنه (٩٩٥) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهي در حرف و حکايات راه و رسمے (که

(٢) در [اکثر نسخه] سخت گير (٣) نسخهٔ [ج] روهنکهيره ٭

ازروی ناقدردانی و مرتبه نشناسی میان او و نوکرانش واقع شد) ازان فی‌الجمله در نظرها سبک گردید - چون پتن گجرات در تیولش مقرر شده بود بضبط و ربط آن رخصت گرفته سال سی و چهارم سنه(۹۹۷) نهصد و نود و هفت در قصبهٔ مذکور رخت هستی بر بست *

گویند روزے شیخ ابو الفضل اورا بضیافت طلبید - اکثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تکلف و تنوع دران شیمهٔ کریمهٔ شیخ بود پیش هر نوکر او نه تامی طعام و یک لنگری گوسپند بریان و صد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان رکابیهای بسیار ازمرغ و دراج و اقسام ساگ و سالن چیدند - ناخوش شده برخاست که پیش ما که کباب مرغ آوردند از روی استهزا و سخریت بوده چون بعرض عرش آشیانی این حرف رسید بخداوند خان فرمود - که این چیزها از تکلفات معمولهٔ هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پیش هر نوکر شما نه لنگری گذاشته بودند - معهذا خداوند خان از شیخ صاف نشده باز بخانه‌اش نرفت - ازین است که در هندوستان اهل دکن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند *

* خواجه نظام الدین احمد *

پسر خواجه مقیم هروی ست - که در زمرهٔ ملازمان فردوس مکانی انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدمت دیوانی بیوتات اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس مکانی بمیرزا عسکری پیوسته هنگامی (که جنت آشیانی فتح گجرات نموده احمدآباد بمیرزا

ارزاني داشت) خواجه وزير ميرزا بود - در هنگامهٔ چوسا (۲) (كه شير خان سور غالب آمد - و جنت‌آشياني با چند سوار بآگره ايلغار فرمود) خواجه يكے ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش‌آشياني بخدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام‌الدين احمد در راستي و درستي يگانهٔ وقت و در كارداني و معامله فهمي سرآمد اقران بوده - آنچه در ذخيرة الخوانين نوشته (كه خواجه نظام‌الدين در بدايت حال ديوان حضور عرش‌آشياني بود) جاى ديگر بنظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (كه ايالت گجرات باعتماد خان گجراتي نامزد گرديد) خواجه بخدمت بخشي‌گري آن صوبه تعين‌گشت - در شورش سلطان‌مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را بهمراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه بآوردن شهاب‌الدين احمد خان بقصبهٔ كذهي (كه بيست كروهي احمدآباد است) شتافت - دران‌غيبت (كه شهر بتصرف آشوب‌طلبان فتنه گرا در آمد) خانهٔ خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت شهاب‌الدين‌احمد خان و اعتمادخان در جنگے (كه با آن فيهٔ فتنه پژوه واقع شد) خواجه با مردم قليل هرچند دست و پاى زد بجائے نرسيد ناچار همراهي رفقا از دست نداده باتفاق پٽن در آمد - چون خانخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعين شده در سركيج (۳) سه كروهي احمدآباد با مخالف عرصهٔ نبرد آراست

(۲) نسخهٔ [اب] جوسا (۳) نسخهٔ [ج] سركهيه *

خواجه را با جمعی از امرا تعین کرد - که از عقب غنیم درآمده بعزیمت جان‌فشاني همت بجان ستاني بندند - دران روز مصدر ترددِ گردیده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خود را معاف نداشت مکرر دستبردها نمود - و مدتی ببخشیگری آنصوبه مي‌پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم حکومت گجرات بخان‌اعظم (که صوبه دار مالوه بود) قرار یافت و خانخانان را عوض جاگیر گجرات جونپور مرحمت شد نظام‌الدین احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعی شتر سوار ششصد کروه راه بطریق ایلغار در دوازده روز نوردیده در لاهور مبادی جشن سال سي و پنجم دولت آستان‌بوس ادراک نمود - چون تماشای غریب داشت حکم شد که همه جمازه سوار روبرو بیایند - و بعد ازان خواجه بعواطف بیکران پادشاهي اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار افزایش یافت - و در سال سي و هفتم (که آصف خان میرزا جعفر بخشي‌بیگي بجهت استیصال جلاله رشاني تعین گشت) خواجه بتقرر خدمت والای بخشي‌گري کله گوشهٔ افتخار بر اوج اعزاز رسانید و در سال سي و نهم مبادی‌سنه (۱۰۰۳) هزار و سه (که عرش‌آشیاني بآهنگ شکار برآمد) نزدیک شاهم علي خواجه را از تب افزوني حال دگرگون گشت - پسرانش دستوري گرفته بلاهور بردند - بر ساحل دریای راوي رسیده بود که نهنگ اجل ببحرفنا فرو کشید طبقات‌اکبري تالیف اوست - تا آخر سال سي و هشتم اکبري مطابق

سنه (١٠٠٢) هزار و دو هجري وقائع و احوال هندوستان را بتحریر آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نماید روداد استقبال نیز ترتیب نموده ضمیمهٔ کتاب خواهم ساخت - و الا هرکه توفیق یابد بتسوید آن پردازد - و چون جز رسي و دقت در تنقیح اخبار و سعي تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل میر معصوم بهکري و غیره اهل کمال دمساز تالیف آن بوده اند اعتبار تمام دارد و آن اول تاریخے ست - که احوال جمیع سلاطین اسلام سواد اعظم هندوستان را (که مداحان بسیط غبرا چار دانگ روی زمین گفته‌اند) جامع‌است - و ماخذ صاحب تاریخ‌فرشته و متتبعان او (که مع‌شي‌زائد نگاشته اند) همین نسخهٔ مرغوبه است - اما آنچه بر مسود این سطور ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقیق علامی فهامي - و رتبهٔ هر کدام بر ادیب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتدبر *

از پسرانش میرزا عابد خان است - که در عهد جنت‌مکاني بنوازش خسروانه امتیاز یافته بخدمات پادشاهي مامور میشد در بخشي‌گری صوبهٔ گجرات (که از روی ارث و استحقاق یافته بود) بعبدالله‌خان فیروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد بے‌محابا و خیره بود) در اخفاف و اهانت او کوشیده بےعزت ساخت او ترک روزگار گفته با جمعے از مغلها طاقیه و کفني پوشیده بدرگاه جهانگیري حاضر شد - و این انداز موجب عفو تقصیرش گردید اما بعد ازین بشاهزادهٔ ولیعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهي گشت - و پس ازان بديواني شاهزاده اختصاص يافته در اكبرنگر بنگاله روزے (كه شاهزاده بر مقبرهٔ پسر ابراهيم خان فتح‌جنگ يورش فرمود) عابد خان ديوان و شريف خان بخشي با چندے ديگر جان نثار گشته حيات جاويد يافتند - عابد خان پسر نداشت - دامادش محمد شريف چندگاه در عهد اعلى حضرت قلعه‌دار انكي تنكي دكن بود - پس ازان حاجب حيدرآباد شده باجل طبعي درگذشت *

* خواجه شمس الدين خوافي * (۲)

پدرش خواجه علاءالدين از اعيان و اكابر آنديار بود - در خدمت عرش‌آشياني بحسن ديانت و كارداني فراوان قرب و منزلت بهم رسانيده - سخنش اعتبارے تمام داشت - با عنوان متصدي‌گري از كارنامهاى شجاعت و جلادت خواجه بهمراهي مظفرخان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاريخ اكبري شيوا زباني ميكند - علامي شيخ ابو الفضل در احوال خواجه نوشته - كه در كارهاى صعب (كه تركان را مذبذب مي يافت - و سركرده (۳) را سراسيمه ميديد) از روى پردلي و شگفتگي انجام آن كار بر ذمهٔ خود ميگرفت - و بآئين شگرف بپايان ميرسانيد - چون امراى شورش‌گر بهار با فتنه انگيزان بنگاله پيوستند مظفرخان را دل از جاى رفت - هرچند ترغيب مبارزت مي‌نمودند سودمند نمي افتاد - بهزار گفتگو برخے سپاه بسرداري خواجه

(۲) نسخهٔ [ج] خافي (۳) در [بعضي نسخه] سرگروه را *

شمس الدین کسیل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رود فرمان پذیران را چه حال - خواجه تدرے راه طی کرده بود - که گروها گروه مردم بغنیم پیوستند - خواجه در بکارزار آورده دستگیر گردید - چون مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در هنگامهٔ ناسپاسان آن دیار پیمانهٔ زندگي پر شد خواجه را معصوم خان کابلي بگمان زرداري بحمایت خود گرفت - و چون بملاءمت کارے نساخت بدرشتي پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه قالب تهي نماید عرب بهادر بپاداش پیشین دوستي و آنکه شاید بنصیحت اندوختهٔ اورا فرا کبرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے قابو دیده با چندے کناره گرفت - و در قصبهٔ کهرک پور براجه سنگرام پیوست - از راه بستگي نتوانست بفیروزي سپاه رسید - جمعے را با خود همداستان ساخته اطراف لشکر مخالف را مي تاخت و مواشي آن گروه را (که بچرا بر آمدے) دستبرد مینمود - پس ازان (که در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته بنوازش پادشاهي پایهٔ اعتبار برتر افراخت - در همان ایام مطابق سال بیست و ششم الهي بتادیب میرزا محمد حکیم حوالي دریای سندهه مضرب خیام سلطاني بود - اساس قلعه بر ساحل آن از ناگزیر مصالح ملکي افتاد - باهتمام خواجه در اندک فرصتے بانجام رسید چون در اقصای ممالک شرقي قلعهٔ کتک بنارس بود باتک بنارس موسوم گشت - و گویا درین تسمیه اشعارے ست بدانکه بمذهب

هنوز گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دینی آنها مختل میگردد *

بالجمله خواجه چندے بدیوانی کابل نامزد شده در سال سي و نهم چون قلیج خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبهٔ کابل تعین گردید خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم هجري دوازده دیوان قرار یافت - برای هرصوبه دیوانے - که هریک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند چون در سال چهل و سیوم الویهٔ پادشاهي بعد اقامت چهارده سال در پنجاب بعزیمت یورش دکن سمت آگره باهتزاز آمد بیگمات را با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام خالصهٔ آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مفوض گردید چون سال چهل و چهارم مریم‌مکاني با مردم محل بآگره طلب شدند امور جزوي و کلی پنجاب برای رزین او اختصاص گرفت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یکهزار و هشت هجري در بلدهٔ لاهور روزگارش بسر آمد *

خواجه در راست کاري و وا رسیدگي و مردانگي یگانهٔ روزگار بود کار شناسی او فروغ کردار داشت - ناملایم اورا بر نشوراندے - دلیرانه بکارها همت بستے - و در نویسندگي یکتائي داشت - و دیانت را هیچ گاه از دست نمي‌داد - غریب تر آنکه با وصف دیانت مفرط املا نه پیچیدے - و دقت ننمودے - بسیار سلیم‌النفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصهٔ پنجاب بکهین برادرش خواجه مومن (که بشایستگیها روشناس بود) باز گردید - اگرچه خویش (۲) و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود برادر زادهٔ اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت‌مکاني با آصفجاهي مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزے (که مهابت خان آصف خان را از قلعهٔ اتک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بےباکي روانهٔ صحراى عدم نمود - خوافي پورهٔ لاهور آباد کردهٔ خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیلهٔ کاردانی و دیانت و نیک‌نامیٔ او اهل خواف را درین دودمان تیموریه رشدے و اعتبارے بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل‌سرشت براستي و درستي مفطور اند - و دیانت و حق شناسي دریشها ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - در عهد عالمگیري (که زمان قدرداني و روز بازار دیانت بود) بسیارے ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

اُلکاى خواف از توابع خراسان است - امین رازي در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشاى سلاطین با داد و دین و فحول مشائخ و علما و وزراى کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هرجا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بنفاذ امر و ارتقاى قدر ممتاز بوده اند - ازانجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازان طبقه

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه خویش ه

پنجاه و نه سال در فارس و شیراز فرمانروائي نموده‌اند - و از مشائخ شاه سبحان ست - که از خواجه مودودچشتي تربیت یافته - اشعارش در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوافي مشهور - که نبیرهٔ او شیخ زین صدر است - که از افاضل گرامي قدر زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس‌مکاني امتیاز داشت - و در عهد جنت آشیاني بپایهٔ امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث‌الدین که چهل سال وزارت باستقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه مجدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه‌اش بجائے رسید که پیش تخت نشسته بکارها مي پرداخت * بیت *

* از ره و رسمش یکے این بود کاندر پیش شاه *
* هر کسے بر پای مي‌استاد و او بنشسته بود *

و مردم خواف (۲) همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در تاریخ هرات آورده - که چون حسن صباغ (۳) بحوالي خواف رسید در موضعے درختها کم دیده از کنیزکے بر سبیل امتحان پرسید - که این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا در ذخیرة الخوانین نوشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنت و جماعت شدید التعصب بوده‌اند - گویند چون شاه عباس صفوي در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سب صحابه نمود آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

---

(۲) در [بعضی نسخه] خوافي (۳) در [بعضی نسخه] صباح - یا صالح باشده

بزمین انداخت - که گردن هر یکے خورد شکست - هیچ کس عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع غلو دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبیب الله کاشي ست - که نظر بر کار شناسي و فهم درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه اورا بگوه بندر جهت آوردن تحائف آنجا (۲) روانه ساخته - و سال بیست و دوم با نوادر آنجا ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که از جملهٔ سازهای آن ملک ارغنون بود (که بدان بمحفل سلطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال سي و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور عرش آشیاني بود - و رتبهٔ تقرب داشت - در سالے (که پادشاه ایلغار فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین خان اتکه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آورد - تاکاردانان فرستاده مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا مقدمات امید و بیم برخوانند - او در انجا رسیده موافق فرموده کاربند شده بدستان سرائي خود هم همراه فرستادها به برهانپور رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانهٔ حجاز گردید - پستر ازین حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] تحائف روانه ساخت *

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلي (۲) بر آمرای بنگاله (که بنابر ناسازگاری صحبت (۳) در کارهای پادشاهي تغافل مي‌ورزیدند) تعین گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بمهم جنوبي دیار مقرر گردید) بخشیگری فوج همراهی او بناه‌برده تفویض یافت - سال سي و هفتم بهمراهی شیخ فرید بخشي بدفع یادگار عمزادهٔ میرزا یوسف خان رضوي (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوري پذیرفت سال چهل و پنجم در ایامی (که رایات پادشاهي ببرهانپور رونق افزا بود) او را بهمراهی مظفر حسین میرزا بتسخیر قلعهٔ للنگ فرستادند چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجي قسمی (که در احوال او نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهي بقلعهٔ مذکور رسید - دژ نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخی سپاه خاندیس را (که جویای دست آویز فرمان پذیري بودند) پیمان داده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک رخصت یافت - چون بقلعهٔ کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار آنجا (که از مدتے تمنای بندگي در سرداشت) آمده او را دید و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان سلیم (که در الهآباد رونق افزا بود) او را بمنصب هزاري بر نواخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمحصلیٔ امرای بنگاله (۳) در [اکثر نسخه] بنابر ناسازگاریٔ صحبت •

تعیناتِ شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیری خدمت بخشیگری باو مسلم ماند *

* خواجگی محمد حسین *

کهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمت ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیانی همراه منعم بیگ خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غنی خان پسر خانخانان و حیدر محمد خان آخته بیگی (که خانخانان هر دو را بکابل گذاشته بود) ناسازگاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد خان آخته بیگی فرستاده ابو الفتح برادر زادهٔ خانخانان را بکابل برای کمک غنی خان روانه فرمود - نام برده باتفاق موصی الیه تعین کابل گشت - و چندے درانجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر کشمیر در رکاب پادشاهی بود - چون در راستی و درستی کم همتا بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیانی کوک شد - آخرها بخدمت بکاول بیگی سرافراز و بمنصب هزاری ممتاز گردید - سال پنجم جهانگیری چون حکومت صوبهٔ کشمیر بهاشم خان برادر زادهٔ او (که مرزبانی اودیسه داشت) مقرر شد پادشاه اورا تا رسیدن هاشم خان به بندوبست صوبهٔ مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجری رخت زندگانی بر بست - فرزندے ازو

نماند - پادشاه در جهانگیرنامه مي‌نویسد که کوسه بود - و در محاسن (۲) و بروت اصلا مو نداشت - وقت حرف‌زدن آواز او چون خواجه سرایان بگوش میرسید *

* خواجه جهان کابلي *

خواجه دوست محمد نام - از توطن گزینان کابل بوده - در ایام شاه زادگی جنت‌مکاني بدیوانی سرکار ایشان سرفرازي داشت چون صبیهٔ او بشرف ازدواج شاهي در آمد در اقران و امثال سر عزت برافراشته گلگونهٔ افتخار بر چهرهٔ روزگار خود کشید - و پس از جلوس بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایهٔ اعتبار برتر افراخت و در سال سیوم جهانگیري ببخشیگری کل امتیاز گرفت - و آن خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وري نوعے حسن سرانجام بخشید که مورد تفضلات پادشاهي گردید - و نیکو کاریهای او در پیشگاه خلافت لوامع ظهور داد - هرگاه جنت‌مکاني بشکار اطراف و حوالی آگره نهضت میفرمود خواجه بحراست قلعه و حکومت شهر مامور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای روم تا چهار گهري در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها مي‌پرداخت و بفراست و کار آگهي فصل قضایا و قطع خصومات مي نمود - لختی ازان شگفتي دارد - گویند شخصے دعوي کرد که زن برادرم (که عنین بود) طفلے را صلبیِ او قرار داده مالش متصرف شده - چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] و در ریش و بروت *

ازان استفسار رفت گفت واقعي ست - که او مسلوب الباه بود - اما من بگفتهٔ حکیمے چهل روز سر ماهيِ روهو بخوردش دادم - رجولیت پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار با خود بدوانند و عرقے (که بر رو و بدنش آید) بروپاک بگیرند - پس ازانکه روپاک تر شد گرفته بو کرد - في الواقع بوی ماهي بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخصے همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مرافعه بخواجه بردند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبي ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فورا او بعجز گرائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجلِ طبعي در گذشت - در آگره عمارتے رفیع الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیرے (٢) داشت - رشدے نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع بود - و در چوگان بازي نظیر نداشت - در خدمت جنت مکاني قرب و منزلتے (٣) بهمرسانیده - در بهار جواني گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

اوزبک قرقچي - نیاکانش در توران دیار ابًا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

---

(٢) نسخهٔ [ب] جاگیر نداشت (٣) نسخهٔ [ب] منزلت *

و نامے بشجاعت و مردانگي داشتند - مشار اليه نيز باين صفات متصف بود - چون وارد هند گرديد جنت‌مكاني بتلاقي اكرام معزز گردانيده بمنصب عالي بر نواخت - و چون آثار رشادت و كارداني از وجنات احوالش ظاهر و لايح بود از پيشگاه خلافت و جهانباني بتفويض فوجداري نواحي دهلي و نارنول (كه ديولاخے فتنه زا ومسكن و ماواي فساد پيشگان تبه‌راي است) دستوري يافت - گويند مشار اليه چهار صد سوار اوزبك قرقره دار تركي سوار نوكر داشت و همه مردانه و با تردد - درين فوجداري در قلع و قمع آن گروه لازم الاستيصال دقيقهٔ نامرعي نگذاشت - و آن سر زمين را از خار و خس وجود مفسدان پيرايش داد - و در بارگاه خلافت مورد تحسين و آفرين گشت - چون سال هشتم جهانگيري بلدهٔ اجمير معسكر پادشاهي گرديد شاهزادهٔ وليعهد (كه با لشكر آراسته بر سر رانا تعين‌گشت) خسرو بے نيز در كمكيان انتظام داشت - مشاراليه دران مهم كارهاي دست بسته و تلاشهاي بجا نمود - شاهزاده بذل التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او بدرگاه والا بر نوشت - و چون به نيروي اقبال شاهي در كوهستان رانا تهانه‌بندي پادشاهي قرار يافت او هم بتهانه‌داري مكاني مامور گشت - و درانجا باجل طبعي در گذشت - همت عالي داشت هر روز طعام بسپاه ميخورانيد - و هر كس كه بر سفره حاضر نميشد غير حاضري او وضع ميكرد - در بخشش و انعام افراط ميكرد - اسپ

پیش او حکم بز داشت - راه و روشی را (که در توران داشته) اصلا تبدیل ننمود *

* خان اعظم میرزا عزیز کوکه *

پسر خورد شمس‌الدین محمد خان اتکه است - با عرش‌آشیانی هم سن و همبازي بود - و همواره بقرب و منزلت و فرط مراحم و اشفاق اختصاص داشت - مادرش جیجي انکه نیز نسبت قوي بپادشاه داشت - مراعات خاطر او از والدهٔ حقیقي بیشتر میفرمود - ازین جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان‌اعظم را در میگذرانید و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - ازان نمي‌توان گذشت - و چون پنجاب از اتکه خیل بنابر آنکه از مدتها تمکن گرفته بودند تغیر شد دیپالپور و غیره محال تیول میرزا (که بدوام حضور تحصیل سعادت مي‌نمود) بحال داشتند - چون در سال شازدهم آخر سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ فرید شکرگنج قدس الله سره (۲) (که در پتن پنجاب مشهور باجودهن آسوده‌اند) قصبهٔ دیپالپور معسکر والا گردید عرش‌آشیانی بالتماس میرزا کوکه منزل اورا بقدوم زینت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب داده پیشکش فراوان از اسپان عربي و عراقي با زینهای طلا و نقره و فیلان تنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از اواني و ظروف و تخت و کرسي و جواهر ثمینه و اقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از نظر

(۲) نسخهٔ [ج] قدس سره •

گذرانیده مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزادها و مخدرات تتق عصمت تحفهای گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر منصوره را از مایدهٔ مروت و انسانیت خود بهرهور گردانید - شیخ محمد غزنوي تاریخ این بزم یافته * مصرع *

* میهمانان عزیز ند شه و شهزاده *
۹۷۸

صاحب طبقات گفته چنین ضیافتے بتکلف کمتر شده باشد - و در سال هفدهم چون احمدآباد گجرات بحوزهٔ تصرف اکبري درآمد ایالت آن ولایت تا کنار مهندري بمیرزا مکرمت فرموده خود بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شد - فیهٔ باغیه یعني محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي میدان خالي یافته پٹن را گرد گرفتند - میرزا کوکه با قطب الدین خان و غیره امرا (که بتازگي از مالوه رسیده بودند) بدان سمت شتافته عرصهٔ نبرد آراست اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهب ایزدي عنایت وزید - گویند چون فوج برانغار و هراول و التمش تاب نیاورده بے همتي نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست خود حمله نماید - برخے کهنه عملهٔ سپاهگري عنان گیر شده نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقهٔ فوج است - خصوص در چنین هنگام - میرزا ثبات ورزید - تا سلک جمعیت اعادي (که اکثرے بتعاقب و تاراج گریختها پراگنده شده بودند) از هم گسیخت

و میرزا بفیروزمندي باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که پناه بایدر برده بود) بنواح احمدآباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنبایت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلدهٔ احمدآباد را متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکروئي درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نکرده شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان بهیئت مجموعي آمده گردگرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند میرزا کوکه بتواتر و توالي بپادشاه نوشت * * ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامي نمود * * بیت *

* بجز صرصر بادپایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش آشیاني بعضے امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخے از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار راهي شد * * بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

(۲)
در جالور امرای پیش و در قصبهٔ بالسانه پنج کروهی پتن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگي سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمین‌گاه قرار یافت - و بے تحاشا بتعجیل رانده بسه کروهی احمدآباد رسیده نقاره و کرنا بنوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان‌قلي ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبهٔ دولت پادشاهي ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته‌اند ر اگر خود مي‌بودند فیلان جنگي کو - سبحان قلي گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است که پادشاه بر آمده - پیدا ست که فیلان باین سرعت کی توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج‌هزار سوار بحفاظت دروازها گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویهٔ صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهي از دریا گذشته باهم درآویختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهراول پادشاهي رسد که خود عرش آشیاني با صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس ازو اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بابسانه *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلغارها در کتب نوشته اند چنانچه ایلغار سلطان جلال‌الدین منگبرني (۲) از هندوستان بکرمان و ازانجا بگرجستان - و فتح قرشي (۳) امیر تیمور کورکان - و تسخیر هرات سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل تتبع مخفي نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت یا کمي مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهے (که بر جمع دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف علم کثرت دشمن و سرداري شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام مي‌نمود) و بعد مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروه رسمي‌ست) از ابتدای آفرینش مروي نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد موکب پادشاهي را در دیدهٔ انتظار دیده بجای سرمه کشید و سال دیگر (که نهضت پادشاهي باجمیر واقع شد) میرزا بقاید شوق ملازمت بحضور رسید - عرش‌آشیاني قدمے چند استقبال کرده در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتي سرے بشورش برداشته بودند از آگره دستوري یافت - سال بیستم (که رواج داغ اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهي شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

---

(۲) در [بعض نسخه] منکبرني - یا منگبري باشد (۳) نسخهٔ [ج] قراشي امیر تیمور کورکان *

حضور طلب گشت - تا رونق افزای معاملهٔ داغ گردد - او زیاده بر همه سر باز زد - پادشاه (که بیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین حرکت ناخوش شد - چندے از امارت فرود آمد - و در باغ خودش (که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پند پذیر ساخت و در سال بیست و سیوم میرزا مجددا مشمول عواطف پادشاهي گشته برتبهٔ سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بنابر جهتے از افزونی واهمه گمان بےالتفاتی پادشاه نموده منزوي گشت - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان شرقي دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه‌دار بنگاله بمیان آمد میرزا را (که پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاري اختصاص بخشیده بودند) بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجے گران کسیل نمود - اگرچه میرزا بنابر شورش صوبهٔ بهار رو به بنگاله نیاورد اما در انتظام این دیار و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجي‌پور رحل اقامت افکند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیاني از یورش کابل معاودت بفتح‌پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده بگوناگون نوازش سرافرازي یافت - و چون در سال بیست و هفتم جباري و خبیطه و ترخان دیوانه از بنگاله ببهار آمده حاجي‌پور را از مردم میرزا گرفته برعیت‌آزاري شورش بر انگیختند میرزا در سال بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته داده همت بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزي باد افراه یافته بودند اما موسم بارش سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش ننمود - چون برشکال منقضي گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران الهآباد و اوده و بهار عازم بنگاله گردیده گڈهي (که دروازهٔ آن ملک است) بآساني بر گرفت - معصوم کابلي (که بسروری کافر نعمتان علم مي افراخت) بر ساحل گهاٹي گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها بظهور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران نهاده دلها بصف جنگ قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان دوروئي (۲) تیرگي افزود خان اعظم باستمالت قاقشالان پرداخته پیمان نیکو بندگي برگرفت و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند و ازانجا بمعسکر فیروزي پیوندند - معصوم خان بسراسیمگي افتاده راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهاني (که درین هرج و مرج بر ولایت اوڈیسه و برخے از بنگاله چیره دستي یافته بود) تعین نمود - و خود ناسازی هوای آندیار بحضور نوشت حکم شد که آنولایت را بشهباز خان کنبو (که عنقریب میرسد) بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - درهمین سال (که عرش آشیاني بالهآباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت رسیده بجاگیرداری گڈهه و رایسین کامیاب گشت - و در سال سي و یکم سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

(۲) در [بعضے نسخه] دوئي •

شد رو براه آورد - اما دوروئي و دو زباني رفقا شورش افزود شهاب‌الدین احمد خان (که کمکي بود) بکینهٔ دیرینه نفاق بروی روز آورد - میرزا ببدگماني افتاد - و از توقفهای بیجا و غرضهای پراگنده سپاه کمي پذیرفت - و غنیم که برخود میلرزید چیره گشته باهنگ کارزار روانه شد - میرزا نیروی‌آویزش ندیده یکسو شده بصوب برار گام فراخ برزد - روز نوروز ایلچپور را خالي یافته یغمائي ساخت و با فراوان غنیمت گجرات رویه روان شد - مخالف از برگردیدن بصیرت در شده جریده تعاقب نمود - میرزا از وهم ناکي گرم رفتار گشته تا ندربار عنان باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیافت اما ملک برگرفته از دست داد - و از ندربار جریده بگجرات شتافت تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاکم آنجا گرم جوئیها (۲) نموده در کمتر زمانے گزین‌لشکرے سرانجام داد - اما از هرزه سگالي مردم عزیمت دگرگوني گرفت - و درسال سي و دوم دختر میرزا کوکه را با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن‌عالي ترتیب یافت و در آخر سال سي و چهارم ایالت گجرات از تغیرخانخانان بدو نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود آخر در سال سي و پنجم باحمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر باعانت جام و زمیندار کچهه و حاکم جوناگده شورش مي‌افزود میرزا در سال سي و ششم بدان ملک درآمده بجنگ صعب

---

(۲) یا گرم خوئیها باشد *

هزیمت افکن مخالفان گشت - و سال سي و هفتم جام و دیگر زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شانزده بندر بتصرف در آورده بمحاصرهٔ جوناگده (که حاکم‌نشین ولایت سورتهه است) پرداخت میان خان و تاج خان پسران دولت‌خان خلف امین خان غوري بزینهار در آمده قلعه حواله نمودند - میرزا بهر یکے جاگیر آباد تنخواه کرده همگي همت بگرفتاري سلطان مظفر (که خاربن فتنه بود) گماشت - و فوجے بدوارکا (که به پناه بومي آنجا خزیده بود) تعین کرد - آن زمیندار بآویزش برخاسته فروشد - و آن تیره بخت بکچهه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه اورا بجام دهد - بابلي گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا مي‌آوردند ببهانهٔ خلا جا بگوشهٔ در شده استرهٔ (که با خود داشت) برگلو راند و جان بسپرد *

و چون عرش آشیاني سال سي و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجي استشمام کرده عزیمت حجاز نمود - گویند چون سجده بپادشاه و حلق لحیه و دیگر مراتب مستحدثه (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) اصلا بجا نمي آورد و بخلاف آن ریشے دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش‌شما سنگیني میکند - گویند میرزا هم در مقدمهٔ مذهب حرفهای پوست کنده و تند نوشت - تا اینجا

که بجای عثمان و علي فيضي و ابوالفضل را قرار داده باشند - آيا بجای شيخين کرا مقرر کرده‌اند *

و بالجمله ميرزا کشايش بندر ديو را آوازه انداخته راهي گشت و با فرنگي آشتي نموده در بندر بلاول (که نزديک سومنات است) بجهاز الهي خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطيف و مرتضي و عبد الغفور و شش دختر و مامکان ايشان و صد کس از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشياني افسوس بسيار کرده شمسي و شادمان پسران کلان اورا بمنصب و جاگير آباد نوازش فرمود شيخ عبدالقادر بداوني تاريخ يافته *　　* بيت *

* بجای راستان شد خان اعظم *
* ولی در زعم شاهنشاه کج رفت *
* چو پرسيدم بدل تاريخ اين سال *
١٠٠٢
* بگفتا ميرزا کوکه بحج رفت *

گويند در حرمين زرهای بسيار صرف کرد - و بپاس آبرو بشرفا و اعيان تواضعها نمود - و خرج روضهٔ مبارک جناب رسالت (صلی الله عليه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حوالهٔ شريف نمود - و حجرها خريده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانيهای عرش آشياني بتازگي آگهي يافت بدريا نوردي درآمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه (١٠٠٣) هزار و سيوم ملازمت دريافت - و ببحالي منصب و تيول

صوبهٔ بهار مورد نوازش شده (٢) سال چهلم بخدمت والای وکالت و تفویض مهر پادشاهي (که مولانا علي احمد تا صاحبقران نام آبای قدسیه کنده کارنامهٔ ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل و یکم صوبهٔ ملتان بجاگیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم سنه (١٠٠٨) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر اقدام داشت) والده اش بیبچه جیو ودیعت حیات سپرد عرش آشیاني تابوتش بدوش گرفته در سوگواري موی سر و بروت ستردند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرے نتراشد ممنوع نگشتند - عالمے این رسم بجا آورد - و آخر همین سال بهادر خان مرزبان خاندیس بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زادهٔ راجه مانسنگهه میشد) نیز صبیهٔ میرزا منسوب شده این هردو رکن رکین سلطنت در ارتفاع دولت خسروي کوشش فراوان داشتند - خصوص میرزا (که طرفه محبتے بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست من مژدهٔ سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند در بیماري ارتحال عرش آشیاني برای ولایت عهد سلسله جنبان شدند - پذیرائي نیافت - و هنوز رمقے از عرش آشیاني باقي بود که شیخ فرید بخشي و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشارهٔ پادشاه و از اندیشهٔ غدر این دولت (٣) نا خواهان بیرون قلعه خانه نشین بود)

---

(٢) در[اکثر نسخه] سنه چهلم (٣) در[بعضی نسخه] این نا دولتخواهان*

پیوستند - و راجه مانسنگهه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته بصوبه داری بنگاله شتابد از قلعه با خسرو بر آمد - خان اعظم مضطرب شده قبائل خود بخانهٔ راجه فرستاد - که من هم همراهم اما تحمیل خزانه ناگزیر - و بار بردار موجود نیست - راجه نیز همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین و تجهیز پرداخت - و پس ازانکه در سال اول جهانگیري خسرو گریخته با پدر عالي‌قدر بغي ورزید باغوا (۲) و رهنمونیِ او محمول داشته در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میرفت - و میدانست که او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیمحابا حرف میزد شبی با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشاره کردند - امیر الامرا گفت - کشتن او توقف نمیخواهد - مهابت خان عرض کرد - که مرا در کنکاش دخلی نیست - سپاهیم - شمشیر نیروئی دارم - بکمر او میزنم - اگر دو حصه نکند دست مرا ببرند - چون نوبت بخانجهان لودي رسید گفت - من حیران طالع اویم - که هرجا نام حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر ازو حرکتی سر نزده که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان خواهد شد - ازین حرف اندکی سورت غضب پادشاهي اطفا یافته که درین اثنا سلیمه بیگم والدهٔ سببیِ پادشاه از پس پرده فریاد کرد

---

(۲) نسخهٔ [ج] باغرا *

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده‌اند - اگر تشریف آرند بهتر - و الا بر می‌آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغهٔ آنها عفو تقصیرش فرموده افیون معتاد (که نخورده بود) از حبهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما روزے در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتي خط میرزا کوکه را (که در وقتے براجه علي خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدے سزاوار نیست در حق عرش آشیاني نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - جنت مکاني بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - باریابان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشودند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبتي (که عرش آشیاني با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میکردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه‌داري گجرات بنام او قرار یافته پسر کلانش جهانگیر قلي خان نیابةً بحراست آن ملک تعین گشت *

و چون مهم دکن از بے اتفاقي[۲] امرا متمشي نگردید سال پنجم خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان او از برهان پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

---

(۲) نسخهٔ [ج] بے اتفاقي *

سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت . و چون بر سر کار آمد
برض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهي افتتاح این عقده
دشوار میفماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو
هجري الویهٔ جهانگیري بدارالخیر اجمیر نزول نمود - و بالتماس او
شاهزاده شاهجهان تعین گشته مدار کارها بعهده و صوابدید او ماند
لیکن پادشاهزاده بنابر طرف داري خسرو سلوکهای ناپسند پیش گرفت
لهذا مهابت خان دستوري یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آرد
و در سال نهم حوالهٔ آصف خان شد - که در قلعهٔ گوالیار محبوس
دارند - زبانی میرزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبرے نبود
آصف خان بعرض رسانید - که فلاني بافنا و اعدام من دعوت
مي خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست
و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمهٔ لذیذه
از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند * 　　* ع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

و بعد از سالے (که از زندان بر آوردند) اول نوشته گرفتند - که درحضور
ناپرسیده حرف نزند - چه زبان باختیار نداشت - شبی جنت مکاني
بجهانگیر قلي خان گفتند - ضامن پدر میشوي - عرض کرد که کفیل
همه چیز او هستم - اما ضامن زبان او نمي توانم شد - و چون
خواستند منصب پنجهزاري بحال نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان
نقل کردند - که چون عرش آشیاني خواستند (که خان اعظم را

اضافهٔ دو هزاري بدهند) شیخ فرید بخشي و راجه رام داس را بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگویند - او در حمام بود - تا یک پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (که در دیوان خانه بر آمد) آنها را طلبیده مبارکباد شنید - نشسته دستے بر سر گذاشت - و گفت که ضرور شد برای کار ایشان جمعیت دیگر نگاهداشت - و بآنها هیچ مدارائی نکرده رخصت نمود - این حرف مرا یاد است - شرم می‌آید که برای بحالی منصب میرزا کوکه ایستاده تسلیم نماید وابا شما بنیابت او آداب بجا آرید - و در سال سیزدهم (۲) میرزا کوکه باتالیقي و همراهي سلطان داور بخش پسر خسرو (که بصوبه‌داري گجرات نامزد شده بود) رخصت یافت - و در احمدآباد سال نوزدهم سنه (۱۰۳۳) هزار و سي و سه هجري باجل طبعي در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بیان یکتا بود - و در تاریخ‌داني مستثنی - گاهے شعر هم میگفت - ازوست * بیت *

* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ *

* بعد ازین خواهم زدن بر شیشهٔ ناموس سنگ *

و خط نستعلیق بسیار خوش مینوشت - شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلي ست - که باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان مشهور هیچ کم نیست - در مدعا نویسي ید طولی داشت هرچند عربیت نورزیده میگفت که من در عربي (۳) داه عربم - گویند

(۲) نسخهٔ [ب] شانزدهم (۳) نسخهٔ [ب ج] عربیم *

ر مصاحبت بے نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - ازو سمت *
خصی حرفی گفت - راست انگاشتم - چون مبالغه کرد بشبهه افتادم
مین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که
ودم دولتمند را چهار زن لازم است - یکے عراقي بجهت مصاحبت
همزبانی - دوم خراسانی برای سامان خانه - سیوم هندی بواسطهٔ
اشوئي - چهارم ماوراءالنهري بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند
ما در خبث و نفاق و درشت گوئي هم سرآمد ابنای زمان بود
بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش میآمد
ستوفي زرے (که بر ذمهاش برآورده) اگر فورا ادا کردے رهیدے
الا چندان میزد که تار و پود زندگي میگسیخت - و اگر بعد ازین
ده ماندے دیگر مزاحمت نبود - گو همگي لک روپیه بر ذمهاش
یشد - و سالے نبود که یک دو مرتبه هنود اهل قلم را سر نمي تراشید
یدند هنگامے اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود
ی درک داس گفت - چرا تو نمیروي - عرض کرد که غسل گنگ
ده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد - اگرچه
نماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت
ر مراسم ارتداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده بود) اصلا
عیت ننمود - بے محابا بزشتي و شناعت منسوب ساختے - اصلا
مانه ساز نبود - در عهد جنت مکاني با آنهمه پیش آمد سلسلهٔ
تماد الدوله بخانهٔ هیچکس نرفت - حتی بر دروازهٔ نور جهان

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانهٔ رای گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملے شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخی بکنایه و شیخ عبدالقادر بداونی و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صحافان ممالک محروسه بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام همه از اوضح (٢) براهین این مطلوب است - و زیاده برین چه میباشد که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیکے از آحادالناس نمیتوان گفت - تا بپادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرش آشیانی نوشت - در جواب (٣) تبریه و تزکیهٔ بسیار بتحریر آورده باین قطعه معذرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الاآه ذو ولد *

* قیل ان الرسول قد کهنا *

* ما نجا الله و الرسول معا *

* من لسان الوری فکیف انا *

---

(٢) در [بعضی نسخه] مطلب (٣) نسخهٔ [ب] تنزیه *

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما
آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر (۲) اوراق متفرس شده و بذهن متبادر
میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان
اصلا مقدمات علمي نورزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشت - اما
فطانت رسا و شعور تند (۳) بدرجهٔ اعلی بود - هرچه بعقل پسندیده
مي‌نمود میخواست رواني یابد - اکثر علما مراتب دنیوي مطمح
نظر داشته مزاجگوئي و خداوند ستائي اختیار کردند - پیش آمد
فیضي و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و محتنا
خاطر پادشاهي را بدلیل عقلی سفسطي مدلل مي‌نمودند - و خلع
ربقهٔ تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد
وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه
بود (که هیچ کس از همعصران قوت سرپنجگی آنها نداشتند
و در اصل درویش زاده و مفلوک بیش نبودند و یک دفعه
بقرب و اعتبار سلطاني اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه
عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاهای سقیفه‌بند
(که رشک اندوزي و ناتوان بیني را حمیت دین نام نهند) چه
اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند
و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند
عفا الله عنهم •

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمحرر اوراق (۳) نسخهٔ [ج] بعقاش •

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیرقلي‌خان است که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیري به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم‌است - که وقت عرش‌آشیاني حکومت جونه‌گدهه مضاف صوبهٔ گجرات (که در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنت مکاني بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعین‌یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیري سردار خان خطاب یافته - و پادشاه اورا همراه خان اعظم بقلعهٔ گوالیار محبوس نموده بود - پس از رهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیهٔ زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده هر یکے ازینها بمنصب سه هزاري و دو هزاري رسیده *

* خانخانان میرزا عبدالرحیم *

خلف الصدق بیرام خان است - والده‌اش از نژاد خانان میوات بود - چون جنت آشیاني در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلي نزول‌اقبال نموده مرتبهٔ ثاني سریرآرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن‌طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زادهٔ حسین خان میواتي (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید دو صبیه داشت - کلان را پادشاه درحبالهٔ عقد خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم صفر سنه

(۹۶۴) نهصد و شصت و چهار هجري آخر سال جلوس اکبري
در بلدهٔ لاهور میرزا عبدالرحیم متولد شد - وقتی (که پدرش
در پتن گجرات بر دست افغانی شهادت یافت) چهار ساله بود
بی اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز کردند - محمد امین
دیوانه و بابا زنبور میرزا را با والدهٔ او ازان آشوبگاه بر آوردهٔ
احمد آباد رویه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کنان
بشهر رسیدند - پس از چهار ماه محمد امین دیوانه و برخی پرستاران
میرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پیشگاه
خلافت نیز رسید - سر آغاز سال ششم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت
و نه هجري در آگره بزمین بوس عرش آشیاني استسعاد یافته
پادشاه با هجوم بدگویان و بد اندیشان آثار نجابت و حقیقت
از ناصیهٔ او دریافته مشمول تربیت و پرورش خاص گردانید *

و چون بسن رشد و تمیز رسید بخطاب میرزا خاني
سرفرازي یافته ماه بانو همشیرهٔ خان اعظم کوکه را بازدواج او
درآوردند - سال بیست و یکم سرداري گجرات بنام میرزا نامزد گشته
حل و عقد مهمات بوزیر خان قرار گرفت - در سال بیست و پنجم
بمیر عرضی حضور افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم باتالیقی
شاهزاده سلطان سلیم بلند مرتبه گردید - و در همین سال بر سلطان
مظفر گجراتي ظفر یافت *

تفصیلش اینکه سلطان مظفر در نخستین یورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهي افتاده زنداني گشت - او را نزد منعم خان خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید و بخواجه شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از حبس گریخته بگجرات شتافت - و در حواشي جونه گدهه (۲) در حمایت کاتهي (۳) آرامش گرفت - امرا سهل انگاري نموده بدو نپرداختند درین هنگام (که اعتماد خان از تغیر شهاب‌الدین احمد خان ایالت گجرات یافت) بعضے نوکران حاکم معزول در بے حقیقتي زده سر شورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بسري هنگامه آرا گشته احمدآباد را متصرف شد - عرش‌آشیاني میرزا خان را با فوجے شایسته تعین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده وهمگي مردم پادشاهي ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند و پادشاه نیز نوشت - که تا قلیج خان و غیره امرای کمک از مالوه نرسند جنگ را آماده نگردد - دولت خان لودي (که مصاحب و میرشمشیر میرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر میخواهي خانخانان شوي تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از بکمنامي زیستن است - میرزا خان بهمت افزائي همراهان درآمده همه را دل‌نهاد محاربه ساخت - و بسرکیچ سه کروهي احمد آباد سخت چپقلش رو داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

(۲) در [بعضے نسخه] جونا گدهه - و در [بعضے] چونه گدهه (۳) نسخه [ب] کاتهي •

داد مردي ميدادند - ميرزا خان با سه صد جوان و صد فيل مست ايستاده بود كه مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضے هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانيدن نمودند - ميرزا خان پاى جلادت افشرده برخے را خون بخاک آميخت - و بسيارے راه گريز سپردند - مظفر (كه ايستاده نخوت ميفروخت) سراسيمه گشته رو بهزيمت نهاد - وبكهنبايت رفته مالے از تجاران بر گرفت و باز سر شورش برداشت - ميرزا خان امراى مالوه را (كه بتازگي پيوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مكرر مالشے بسزا داد او سر بطرف نادوت بر آورد - و دران ناحيه از سرنو هنگامهٔ پيكار گرمي گرفت - تهور منشان هر دوسو پياده شده كارنامها ظاهر كردند آخر مظفر رو از جنگگاه برتافته سمت راج پيپله (٢) ره سپر ناكامي گشت - ميرزا خان ا ز پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و خطاب والاى خانخاناني مباهي گشته سر افتخار بآسمان برين رسانيد *

گويند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشيد آخر وقت شخصے آمده گفت كه بمن چيزے نرسيده - يک قلمدان باقي مانده بود - باو داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خوردهٔ گجرات قليج خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دريافت در (٣) سال سي و چهارم وقائع بابري را (كه از زبان تركي بفارسي

(٢) نسخهٔ [ب] راج پله (٣) نسخهٔ [ب] فارسي كرده بود *

برده بود) بنظر پادشاه درآورده فراوان آفرین اندوخت - و درهمین سال (که سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجري بود) بوالا پایهٔ وکالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه ملتان در تیولش قرار یافته تسخیر تتهه و ولایت سندهه پیش‌نهاد همت ساخته عازم گشت - شیخ فیضي تاریخ این عزیمت * قصد تته * یافته *
۹۹۹

و چون خانخانان بچالاکي و تیز دستي از پایان قلعهٔ سیهوان که سیوستان گویند گذشته لکهي (۲) را (که دروازهٔ آن ملک است - مثل گدهي (۳) بنگاله و بارهمولهٔ کشمیر) بدست آورد میرزا جاني حاکم تتهه (که بیازش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت یافته در سال سي و هفتم بآشتي گرائید - بشرط آنکه قلعهٔ سیهوان را (که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر خانخانان را بدامادي بر گیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد چون از کم آذوقي بسپاه پادشاهي هم خستگي راه یافته‌بود خانخانان پذیرش نموده قلعه بحسن علي عرب سپرده بیست کروهي سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بسرآمد میرزا جاني عذرها در نیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانهٔ تتهه شد - میرزا سه کروهي شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهي چیره دست گردید - ناگزیر بلابه‌گري در آمده تمام مملکت بمردم

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] سوسدان (۳) در [بعضی نسخه] لکي را *

پادشاهي باز گذاشته با زه و زاد همراه خانخانان بملازمت رسیده کامیاب عافیت گردید - ملا شکیبي (که نوکر خانخانان بود) مثنویئ درین فتح گفته - این بیت ازانجا ست * * بیت *

* همائي که بر چرخ کردے خرام *
* گرفتي و آزاد کردي ز دام *

خانخانان هزار اشرفي صله داد - میرزا جاني نیز هزار اشرفي بملا داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتي (۲) - اگر شغال میگفتي زبانت که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب الامر پادشاهي بتسخیر دکن از احمدآباد گجرات بر آمده بانتظار لشکر کمکي در بهرونچ نشست خانخانان (که بهمراهئ شاهزاده از حضور تعین شده بود) در بهیلسه (۳) محال جاگیر خود لختے بسر برده بارجین در آمد شاهزاده ازین آگهي برآشفته خشم آلود پیغامے بر گذارد - او نوشت که راجه علي خان مرزبان خاندیس یگانگي داستان بر میسراید - اورا همراه گرفته میرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات روانهٔ دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده خود با راجه علي خان تیزروي فرا پیش گرفت - و در قلعهٔ چاندور سي کروهئ احمدنگر بشاهزاده پیوست - بعد چندے بار دادند اما هیچ التفاتے بحالش نرفت - خانخانان بآزردگي در شده دست

(۲) نسخهٔ [۱] گرفتي (۳) در [بعضی نسخه] بهلسه

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع الآخر سنه (١٠٠٤) هزار و چهار هجري احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دواني و نقب زني پرداختند لیکن بهوشیاري و دلاوري چاند بي‌بي سلطان همشیرهٔ برهان نظام شاه زوجهٔ علي عادل شاه بیجاپوري (که باتفاق ابهنگ خان حبشي تحصن گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکني یکدیگر فتح قلعه بآساني صورت نگرفت *

چون درونیان از دوئي سران لشکر آگهي یافتند آشتي داستان بر سرائیدند - که بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه را از زندان برآورده آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه بوسازند و آباد ملک احمد نگر باقطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف پادشاهي باز گردد - هرچند کارآگهان کم آذوقي و سراسیمگي و دستان سرائي دژ نشینان برگذاردند از بے اتفاقي کسے گوش نکرد و درین‌ضمن آمدآمد سهیل خان خواجه سرا معتمدالدوله بیجاپوري بکمک نظام‌شاهیه یارر پیشین عزم گشته بوساطت میر مرتضی صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور در میمنه و قطب‌الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت افزوده عرصهٔ مبارزت آراست شاهزاده را بسیچ آویزش در سر گرفت امرا از پایه نشناسي (٢) بدان نگرائیدند - خانخانان با میرزا شاهرخ و راجه علي خان از شاه پور بسوی غنیم چالش نمود - آخر

(٢) در [بعضی نسخه] پایه شناسي

جمادی الاخری سنه (١٠٠٥) هزار و پنج هجري نزد قصبهٔ اشتي دوازده کروهی پتهري (٢) نبرد پیرا گردید - آویزش سخت روداد مرزبان خاندیس با پنج سردار و پانصدکس (که در مقابلهٔ عادلخانیه بود) مردانه فرو شد - آنها اورا تول فهمیده بسر آمدن حیات میرزا شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز فوج روبروی خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمان فیروزي بخود برده شب بر پشت اسپ گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهي (که هفت هزار کس بود) چون همه شب بتشنگي گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف با بیست و پنج هزار سوار آهنج پیکار در سر گرفته رو بآویزش نهاد سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستي گشتند *

گویند دولت خان لودي (که هراول خانخانان بود) هنگامی (که سهیل خان توپخانه و فیلان بر رو داده قدم فراتر گذاشت) با خانخانان گفت - که همگي ششصد سواریم - پیش رو رفتن خود را بای دادن است - در کمر غنیم در مي‌آیم - خانخانان گفت که نام دهلي بباد میدهي - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم صد دهلي ایجاد کرده باشیم - و اگر مردیم کار با خداست - و چون خواست (که اسپان بردارد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت که ما و شما هندوستاني ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - ارادهٔ

(٢) نسخهٔ [ب] بتهري *

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت
که چنین انبوهی در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رو دهد
جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها . دولت خان
با سادات بارهه از کمرگاه در آمده غنیم را بر شورانید - و در کمتر
زمانی سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد
و جنس هفتاد و پنج لک روپیه با خود داشت - همه را یغمائی
ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با وصف چنین فتح
سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب
گردید - سال چهل و سیوم بملازمت سربلندی یافت - کوچ او
ماه بانو هم درین سال در گذشت *

چون عرش آشیانی کنگاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب
شاهزاده بحضور و تفویض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود
پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت
کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد
و عرش آشیانی خود نیز عزیمت آندیار فرمود خانخانان را مجددا
برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری شاهزاده باتفاق خانخانان قلعهٔ
احمدنگر را گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت
چاند بی‌بی عهد و پیمانی درمیان آورد - چیته خان خواجه سرا
ازین معنی سر باز زده باتفاق برخی بدگوهران آن گزین بانو را

جان بشکرد - و توپ اندازي فرا پيش گرفته مکرر از قلعه بيرون‌شده در آويختند - پس ازانکه بنقب سي‌گز ديوار بر هوا شد از برج بلبلي (۲) گنداوران درون شده بدم تيغ بسيارے را گذرانيدند - و بهادر پور ابراهيم را (که بنظام شاهي برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس از محاصرۀ چهار ماه و چهار روز قلعه کشايش يافت - خانخانان نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش‌آشياني شرف اندوز گشت - و بهنگام معاودت پادشاهي بدارالخلافه خانديس را بدان ديس موسوم ساخته بشاهزاده دانيال مرحمت فرمودند و جانا بيگم دختر خانخانان را بشاهزاده پيوند بيوگاني دادند و آن سپه‌سالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علي عم مرتضی نظام شاه را بسري برداشته گرد فتنه بر انگيخته بود) بسمت احمدنگر دستوري دادند - و پس از فوت عرش آشياني فتورے عظيم بولايت دکن راه يافت - خانخانان سال سيوم جهانگيري سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسيده متعهد گرديد - که سواي متعينۀ سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکي شود در مدت دو سال مهم دکن بانصرام ميرسد - لهذا فورا رخصت دکن يافته شاهزاده پرويز باتاليقي آصف خان جعفر و اميرالامرا شريف خان و راجه مانسنگهه کچهواهه و خانجهان لودي مرةً بعد اولی بکمک تعين گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عين برشکال

---

(۲) در [بعض نسخه] بليلي *

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآورده و از بے اتفاقی سران سپاه سررشتهٔ تدبیر از دست داده بغلای غله و سقطی دواب خستگی تمام بجنود پادشاهي راه یافت - و ناچار آشتي نازیبا (که شایان این دولت نبود) بامخالفان کرده مراجعت نمود] مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن آن کهنه عملهٔ روزگار تعین شد ٭

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولداری کالپي و قنوج دستوري یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازد و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید و از خانجهان کارے متمشي نشد انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین مرتبه نیز باوصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کارے صورت نگرفت جنت مکاني سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد ازدواج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهي عادل‌شاه پنجاه زنجیر

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد) پیشکش فرستاده بعنوان شایسته اظهار بندگي و فرمان پذیري نمود چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندي امتیاز یافته در عنوان فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت * * فرد *

* شدي از التماس شاه خرم *

* بفرزندی ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بارسال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید ملک عنبر نیز سر خدمت بربقهٔ اطاعت درآورده کلید قلعهٔ احمدنگر و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالا گهات (که متصرف شده بود) تسلیم نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات مقرر ساخت و هر محالی را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت کمکي تنخواه کرده سي هزار سوار موجود و هفت هزار توپچي گذاشته سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکاني وقت ملاقات بے اختیار برخاسته دو سه قدم باستقبال شتافت و منصب سي هزاري بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب شاهجهاني و بجهت نشستن صندلي متصل تخت (که عنایتے ست مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

(۲)
خود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر برسر فرزند اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکفی ملک عنبر و تسلط و استیلای برگیان او تهانه داران پادشاهی عنان تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و ببرهانپور آمده باتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحهٔ دکن مرتبهٔ ثانی بطریق استعجال دستوری یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهی گذشت [که کار برمن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسمی سمت مقرر) بخود داده‌ام] جنت مکانی بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش‌آشیانی خان اعظم را بایلغار خاص از محاصرهٔ گجراتیان رهائی بخشید شما خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد شاهی از هم پاشیدند - شاهزاده ببرهانپور رسیده از سرنو به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوی بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار انتهاض نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام‌تر طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان زمانه طرح دیگر انداخت - و باغوای کوته خردان فساد خانه بجائی رسید که بفتنهٔ بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

(۲) نسخهٔ [ب] خوانچهٔ جواهر *

عون نموده بماندو اقامت ورزید - جنت‌مکاني بتحریک نور جهان بیگم سلطان پرویز را بسپه‌سالاری مهابت خان تعین فرمود - شاهزاده بعد نمک حرامی رستم خان (که پیش روی عساکر پادشاهي فرستاده بود) با خانخانان از نربده گذشته بیرم بیگ بخشي را بکنار آب نگاهداشته روانهٔ برهانپور گردید - دریں‌وقت خط خانخانان (۲) (که پنهان بمهابت خان نوشته بود - و این بیت عنوان ساخته) * بیت *

(۳)
* صد کس بنظر نگاه میدارندم *
* ورنه بپریدمے ز بے آرامي *

بنظر شاهزاده درآمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر مسموعے نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظر بند گشت - چون بحوالی قلعهٔ آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حوالهٔ سید مظفر خان بارهه نموده بقلعه فرستادند - ازانجا (که حبس داراب خان بسبب بےتقصیري بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر پسندیده ننمود) هردو را طلبیده بقول و عهد وا گذاشتند - و چون مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نربده رسیده دید (که کشتیها را بیرم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام داده‌است) بفریب کاري درآمد - و مخفي بخانخانان نوشتها فرستاده آن دیرین سال تجربه‌کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرد خانخانان (۳) نسخهٔ [ج] صد کس بنگاه قید میدارندم *

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي‌ست . اگر روزے چند طرح آشتي اندازند هرآئینه سبب امنیت بندها خواهد بود - شاهزاده (که همواره همت برضع فساد مصروف داشت) سنوح این‌سانحه فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف شریف خاطر ازو مطمئن ساخته روانه نمود . که این طرف آب بوده در انچه صلاح طرفین باشد صلح قرار دهد - چون از رسیدن خانخانان و آوازهٔ آشتي در پاسباني گذرها وهنے راه یافت مهابت خان (که منتهز فرصت بود) هنگام شب جمعے از جوانان کار طلب را از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانهٔ سلطان پرویز و مهابت خان فریفته گشته از دنیا دوستي حق ناشناسي بکار برد و عهد و سوگند تازه نسیا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان از آب تبتي گذشته بتعاقب تدرے راه نوردید - خانخانان براجه بهیم (که از ارکان دولت شاهي بود) برنوشت - که اگر شاهزاده فرزندان مرا را گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف الحیل برمیگردانم و الا کار بدشواري خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد . که هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزدیک رسید (۲) اولادت را بقتل آورده بر تو خواهیم تاخت *

---

(۲) در [بعض نسخه] رسند *

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود
داراب خان را از قید برآورده حاکم آنجا ساخت - مهابت خان
درین هنگام (که بمقابلهٔ شاهزاده رهگرای الهآباد بود) خانخانان را
(که از نیرنگ سازي و افسون طرازی او نگراني داشت) نظر بند
ساخت - در سال بیستم جنت‌مکاني اورا از پیش مهابت خان
بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که
این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را
شرمنده تر از تو مي بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالی منصب
و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازي یافت - آن پیر ننگ و ناموس
بباد دادهٔ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * * بیت *

* مرا لطف جهانگیري ز تائیدات رباني *
* دوباره زندگي داده دوباره خانخاناني *

مهابت‌خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان
و سرانجام کوتاهي ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید
بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود
که مهابت خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلا
احوال پرسي هم نکرد - مهابت خان سوختهٔ بیمروتی او شد - چون
بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعین‌کرد - که اورا از راه برگردانند
خانخانان در دهلي لنگر اقامت انداخت - درهمان ایام شعبده باز
فلک لعبتی دیگر برانگیخت - وقت مراجعت رایات پادشاهي

از کابل مهابت‌خان آوارهٔ ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را طلب (۲) داشته با فوجے بتعاقب او تعین کرد - و دوازده لک روپیه با فیل و اسپ و شتر از طرف خود رعایت نمود - و تیول مهابت خان نیز بدو تنخواه کرد - اما زندگي فرصت نداد - در لاهور بیمار شد - و بدهلي رسیده در سن هفتاد و دو سالگي سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري آخر سال بیست و یکم جهانگیري ودیعت حیات سپرد　* خان سپه سالار کو *　تاریخ است (۱۰۳۶)
و متصل مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و او عربي و فارسي و ترکي و هندي روان داشت - شعر خوب مي‌فهمید ومیگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است بلکه برخے حکایات مستبعد شمارند - گویند روزے بر براتها دستخط میکرد - بر برات پیادهٔ بجای هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزے ملا نظیري (۳) گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکرالله که بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا شکر الهي کند - همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا

---

(۲) نسخهٔ [ج] طلبیده (۳) در [بعضے نسخه] ملا نظري •

میداد - و بدور دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میر علي شهر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکي سرآمد روزگار بود - اما کینه وري و دنیا دوستي و زمانه سازي بیشتر داشت بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستي دشمني نموده آید از برای او گفته‌اند *　　* بیت *

* یک وجب قد و صد گره در دل *
* مشتکے استخوان و صد اشکل *

تقریباً سي سال بدفعات در دکن ماند - هرکه از شاهزادها و امرا بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن باو دیده نفاق و غدر نسبت باو میکردند - حتی شیخ ابو الفضل فتوای بغي در حق او میداد - در عهد جهانگیري بدوستي ملک عنبر متهم شده تغیر کشید - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکي کرده بعرض پادشاه رسانید - که مکاتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوي ست که ملازم خانخانان بود - مهابت خان بپژوهش آن مامور شد چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا لب نگشود *

خانخانان از اعاظم امرای این سلطنت بود - نام نامي او برصفحهٔ ایام نقش دوام گرفته - در عهد عرش آشیاني مصدر خدمات شایسته گردید - ازانجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندهه - و شکست سهیل خان بیجاپوري - چنانچه بتفصیل بجای
خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانباني جنت مکاني کارے ازو
روائي نگرفت - با همه دانائي درست و فهمید پسندیده ذلتها
کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولوعي باخبار
دربار داشت - با آنکه دو سه کس روزنامچه را هر روز بڈاک چوکي
میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچهریها و چبوتره حتی در
چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه بافواه عوام مي‌شنیدند
بتحریر در مي‌آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت
گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه
پر هما که بر سر کسے نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه
مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم محمول بر تقیه
میکردند - لیکن پسرانش سني متعصب بودند - سوای شاهنواز خان
و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکے میرزا رحمن داد - که
والده‌اش از قوم سودهۀ امرکوت بوده - در جواني بحیثیات شگوف
آراسته - پدر بسیار دوست داشتے - در (۲) مهکر قریب العهد بفوت
شاهنواز خان درگذشت - کسے را یارا نبود که باظهار آن پردازد
پدر خواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهي (قدس سره)
بخانۀ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میرزا امرالله
از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جواني زندگي بسپرد

---

(۲) نسخۀ [ب] بهکر ه

و عمدهٔ دولت خانخانانی میان فهیم بود - اگرچه شهرت بغلامی دارد اما در اصل راجپوت پسرے ست مثل فرزندان پرورش یافته کمال صلاح و تقوی داشت - تا دم واپسین نماز تهجد و چاشت و اشراق ازو قضا نشد - درویش دوست بود - با سپاه برادرانه بر خوردے - لیکن تند مزاج - صدای تازیانه همیشه بلند بود *

گویند روزے دید که راجه بکرماجیت شاهجهانی با داراب خان تکیه زده بر یک مسند نشسته - زبان بفحش کشوده گفت - مثل تو برهمنے با نبیرهٔ بیرام خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج این می‌مرد - هر دو بعذر خواهی درآمدند - چون آخر طبیعت خانخانان انحرافے یافته بود اورا بر فوجداری سرکار بیجاگذهه پای مصاب آزرد - او درشتی بسیار بنواب کرده طپانچهٔ بر روی حافظ نصر الله (که دیوان صاحب اختیار بود) زده از شهر برآمد - گویند خانخانان نیم شب خود رفته برگردانید - و در شجاعت و تهور آیتے بود - چون مهابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهیم را خواست که بتطمیع منصب عمدهٔ پادشاهی و انواع مواعید بفریبد راضی نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر سپاهگری خود مینازی فهیم هرچند بخانخانان گفت (که اینجا غدر و مکر معلوم میشود مبادا بذلت و خواری کشد - مسلح و مستعد گشته عزم حضور باید نمود) قبول نکرد - چون نظر بند ش نمودند پیشتر مردم پادشاهی را مهابت خان بر سر فهیم فرستاد - او بپسر خود فیروز

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوگانه
بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل‌کس از ملازمان
خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامي و پرستاري شاهزاده
شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت
و مزاج داني ممتاز گردید - گویند هنگامے (که شاهزاده بمهم رانا تعین
شده بود) روزے در اودیپور بتقریبی پانصد کره خورد - و بر زمین
نه‌افتاد - و آه نکشید - این سخت جاني وسیلهٔ اعتبارش گشت
بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایهٔ امارت تصاعد نموده
بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت
از صوبهٔ بهار در خدمت سلطان مراد بخش اورا از افزوني اعتمادش
باتفاق سید مظفر خان بارهه در قلعهٔ روهتاس گذاشتند - چون بعد
واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده
از کنار تالاب کانکریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم
سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافة آگره کوچ فرمود
از اثنای راه اورا با فرمان از خط خاص نزد یمین‌الدوله بلاهور روانه
نمود - مشتمل برانکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز
جهان را از لوث وجود شاهزادهٔ چند (که مادهٔ فساد اند) پاک سازد
خدمت پرست خان در عرض نه روز بڈاک چوکي بلاهور پیوست

گویند سلطان داور بخش مشهور بسلطان بلاقي (که آصف خان باقتضای مصلحت چند روز اورا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسپ شطرنج مي باخت - غلغلهٔ رضا بهادر شفیده بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامده - قضای ما و شما آمد یمین الدوله حسب فرمان سلطان شهریار مکحول را با سلطان بلاقي و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حوالهٔ خدمت پرست خان نمود - و او بیست و پنجم جمادي الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافهٔ منصب و خدمت میر توزکي و عنایت عصای مرصع تحصیل مباهات نمود - و پس ازان بتفویض میرآتشي بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودي از آگره فرار نمود او پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس کور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خود را بر صف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه‌اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلهٔ خانجهان (که همراه محمد شه لودي دامادش پیشتر بطرف آب چینل روانه بود)

رسیده جنگی عظیم در پیوست - و از طرفین بهادري و مردانگي بتقدیم رسید - که ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودي با دو برادر خود و دوازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمدهٔ خود بکار پادشاهي آمد - نعش اورا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدے بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجي دولت خان (که خانخانان باو بخشیده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقي اینها درانوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان باو میگفت (که من فدوي جان نثار درگاهم امروز فردا بکار ولي‌نعمت مي‌آیم - حال تو چیست) او افیون و زهر که در کنار پارچهٔ خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما ببد حالتي بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - سالے نگشت که بزر مستي و سلسله جنباني بدهمنشینان شیفتهٔ سرود و رقص گشته بمی‌گساري افتاد - چون بپادشاه خبر رسید اورا در عقد ازدواج قلعه‌دار خان چیله در آوردند - و پس از فوتش سر محلوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر دویست کس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکي و سواري باآنها

معاف بود - پس از جلوس اعلی حضرت با فوجے سنگین به تنبیه میوان میوات تعین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را ته تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت تا قطع تناسل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر باگره آورد هر روز جوقے ازان از مجاعت و گرسنگي راه فنا مي پیمودند *

گویند جوهریئے بود - دران وقت بزرداري مشهور - بحضور افضل خان دیوان اعلی آمده بتحصیل ثواب دو لک روپیه بالمقطع بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمهٔ خود قبول کرده أسارا را سرداد - و قسط اول را بخزانه عاید ساخت - و در قسط دوم طومار سي هزار روپیه بابت حویلي و اسباب خانه - و عوض تتمه با پسران و دختران خود آمده در کچهري نشست - چون این کیفیت بعرض پادشاهي رسید و استفسار ازو رفت ظاهر کرد که زنان و اطفال بیگناه هر روز از گرسنگي تلف میشدند - عوض خون بهای آنها جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلی حضرت ازین حسن ادا طومار را واپس داده باقي را هم بخشیدند - لیکن تقید شد که متصدیان دیواني بےتحقیق احوال کسے را ضمان نگیرند *

* خانجهان لودي *

پسر دولت خان لودي شاهوخیل است - پیر خان نام داشته در ریعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده بهبنگاله پیش راجه مانسنگهه رفتند - روزے (که میخواهند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزن و خورد انجامید - اتفاقا دو برادر زادهٔ راجه کشته شدند - پس ازانکه راجه از احوال اینها مطلع شد بذابر سابقهٔ معرفت سي هزار روپيه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان (۲) در عین جوانی در گذشت - و میرزا بیاوری اقبال نزد شاهزاده سلطان دانیال منظور نظر گردید - گویند (۳) بمصاحبت و قرب بجائی رسید که دوئي نماند - در مخاطبات بفرزندي مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگي در خدمت جنت مکاني پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خاني سرفرازي یافته در ایامی معدود بخطاب والای خانجهاني و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري بلند نامي اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیمی نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند و خواستند بیکی از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب بسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطاني مخصوص بشاهزادها ست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید گویند جهانگیر پادشاه آقائي و نوکري با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکري بر نداشته یا از حد خود

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده دانیال (۳) در [بعضی نسخه] مصاحبت و قرب ه

فراتر نمیگذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه و شریف خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعین دکن شده کارے متمشي نگشت در سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجري خانجهان را با دوازده هزار سوار جرار ضمیمهٔ عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت پادشاه خود از جهروکهٔ خاص و عام فرود آمده دستار خود را بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسپ سوار کردند - و حکم شد که از حضور نقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان‌سو خانجهان بے اختیار گریهٔ مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات و ارمغاني از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نکرده عزیمت بالاگهات (که معسکر فوج پادشاهي بود) نمود - در ملکاپور جنگے عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از بزرگي‌گري دکن واقف نبودند) تیز جلوي کرده بسیارے ضایع شدند - پس ازان خانخانان آمده بتواضع تمام ور خورد - و ببالا گهات برد - چون از حضور قرار یافته بود (که از طرفے خانجهان با لشکر دکن و از جانب دیگر عبدالله خان زخمي با فوج گجرات بدولتاباد رفته عنبر را درمیان گیرند - و مالش بسزا دهند) گویند ملک عنبر ازین خبر مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل چندان در ظفرنگر نگاه داشت که عبد الله خان بدولتاباد رسید و هزیمت یافته رجع القهقري نمود - و ملک عنبر ازو وا پرداخته بقزاقي کهي و رسد اردوي خانجهان همت گماشت - گراني غله

بجائی رسید که سیرے بیک روپیه میسر نمیشد - و سقطی دواب علاوه گردید - بکمال آسیمه سري صلح گونه کرده ببرهانپور برگشت واین بدنفسي (۲) بنام خانخانان نشست - خانجهان بحضور نوشت که این همه از نفاق این کهنه عمله بوقوع آمد - بعهدهٔ او را باید گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سي هزار سوار در عرض دو سال باقبال پادشاهي از استخلاص قلاع این ملک را پرداخته بیجاپور را ضمیمهٔ ممالک محروسه میکنم - و الا روی خود به بندهای درگاه ننمایم - بنابرین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال مفوض گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزوده خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تیولداری تهانیسر و اتامت ایلچپور معاتب نموده سرداري بخان اعظم قرار یافت - و بعد سالے (که خانجهان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت سرموئی تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس (که داعیهٔ قزلباش بتسخیر قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال هفدهم (که شاه عباس صفوي در محاصرهٔ چهل روز قلعهٔ قندهار بتصرف در آورد) خانجهان حسب الحکم جهت مشورت این کار بسرعت تمام روانهٔ حضور شد اما مراجعت این وقت در مردم (که از حکم پادشاهي خبر نداشتند)

---

(۲) در [ا کثر نسخه] بدنفشي *

معمول برخفت و تا سرداري خانجهان گردید - و بیقین مردم شد که درین مرتبه از پایه مي‌افتد - بلکه جانبري (۲) نیست - حال آنکه مکرر فرامین بار رسید - که زنهار ارادهٔ قلعهٔ قندهار نداشته - که مقابلهٔ با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومي اگر از سرکار پنج تنکه یومیه بسوار و دو تنکه به پیاده مقرر شود (که از قوت ناگزیر است) با انبوهے تمام در هراولی شما تا صفاهان ملک گرفته میدهیم - و تعهد میکنیم که بیک روپیه پنج آثار غله بلشکر شما تا آنوقت رسانیم خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلابے دیگر زد - که میان پادشاه و شاهزاده ولیعهد شاهجهان برهمزدگي واقع گشته بقتال و جدال منجر گردید - تعین افواج برسر قندهار موقوف شده متواتر بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین وقت شیرخان سور با آن همه عداوت اگر میبود خود را میرسانید شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سیزده شبانه روز هوش نداشته - و بعد ازانکه بحضور رسید جهت حفاظت

(۲) در[بعضی نسخه] جانبر نیست *

قلعهٔ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکري مامور شد و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داري گجرات تعین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داري بنگاله از اتالیقي سلطان پرویز جدا کردند خانجهان بجاي او مقرر شد و در برهانپور بسلطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (که سلطان پرویز ودیعت حیات سپرد) تمام کارهاي دکن بعهدهٔ خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر ملک عنبر (که بملک پادشاهي گرد شورش مي انگیخت) متوجه بالاگهات گشته تا کهرکي عنان باز نکشید - درانوقت حمید خان حبشي (که زنش فوج کشي میکرد) مدارالمهام نظامشاه (۲) بود - لابه‌گري و چاپلوسي پیش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک هون ملک شاهي بعهدهٔ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانه‌داران بالاگهات بموجب نوشتهٔ خانجهان مکانهاي خود را بوکلاي نظام شاه سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپهدار خان که بعذر حکم حضور قلعهٔ احمدنگر نداد - گویند خانجهان باقتضاي عقل دور اندیش باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامي اندیشیدن بالجمله داغ این بدنامي بر چهرهٔ حال او ماند - و در همین ایام (که مهابت خان باندیشهٔ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده بشاهجهان در جنیر پیوست) جنت‌مکاني خطاب سپه‌سالاري اورا

---

(۲) نسخهٔ [ب] نظام شاهیه •

بخانجهان عنایت فرمودند - و چند روزے نگذشته بود که جنت مکاني بملک بقا شتافت - شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان مزاج دان بود) با فرمان عنایت و بحالي صوبه داري دکن نزد خانجهان فرستاده بدریافت مافي الضمیر او و استمزاج آمدن خود از راه برهانپور نیز مامور ساختند - خانجهان با وصف اینکه در مراسم خدمتگاري شاهزاده در حین اقامت جنیر کوتاهي نمیکرد درینوقت باغواي دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار در لاهور دعوي سلطنت میکند - با ایشان (که شما این همه خدمتگاري کردید) پرویز مهابت خان ملحق شد - و خطاب سپه سالاري (که از حضور بشما عنایت شده) بار دادند - نواب بفضل الهي صاحب جمعیت و الوس اند - هرکه پادشاه شود نوکر او هستند] چون زمان نکبت و زوال دولتش تریب رسیده بود با آنهمه دانش و فراست (که یگانهٔ وقت بود) غلط کرده جان نثارخان را بے آنکه عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را بر سر ماندو (که قبائل خانجهان در انجا اقامت داشت) تعین کرده اند] او با نظام شاه بتازگي عهود و مواثیق بر وفق مطلب (۲) خود موکد نموده سکندر دوتاني (۳) را بحراست برهانپور گذاشت - و خود

---

(۲) در [بعضي نسخه] مطالب (۳) در [بعضي نسخه] دونابي *

با امرای کمکي بماندو آمده صوبهٔ مالوه را از مظفر خان معموري صوبه‌دار آنجا بر گرفت - مردم پادشاهي همه گرویدگي داشتند اکثرے گفتند اگر ارادهٔ جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان یکروئي نمیکند و بدنامي مفت عاید حال ما ست) برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس داور بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - ندامت چه سود وکیلے بحضور فرستاد - و بعد سریرآرائي پیشکشے با سهرهٔ مروارید ارسال داشت - اعلی‌حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکی او اغماض کرده صوبه‌داری مالوه باو مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تنبیه ججهار بندیله وا پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنت مکاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسے فرود نمي‌آورد) رخصت دهاي فرمودند لیکن * مصرع * * آن قدح بشکست و آن ساقي نماند * آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معهذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف بایدکرد - و بعضے محالات سیر حاصل

بتقریبی ازو تغیر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود) بتوهم کردار خود بناخوشي و تذبذب گذرانید - شبی در دربار میرزا لشکري پسر مخلص خان از شوریده سري بپسران خانجهان گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این حرف واهي (که فروغی از راستي نداشت) بخانجهان رسید بسکه بے عنایتیها میدید بهراس و وسواس افتاده خانه نشین گشت اعلی حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف فرمودند - او استیلای توهم انحراف مزاج پادشاهي ظاهر کرده مسئلت نمود - که امان‌نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین‌الدوله آصف خان نیز بظاهر رنتها کرده گفت - اگر شما منزوي میشوید انصاف این است که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خسران آماده گشته بود اصلا تشفي و طمانینت نشد - و بحکم الخاین خایف توهم بر توهم مي‌افزود *

گویند شبی (که میخواهد از آگره راه آوارگي پیش گیرد) آصف خان مطلع شده باعلی حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف درمیان بود که آوارگی او بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتي با امرای دیگر بتعاقب تعین شدند *

گویند نصف شب دیوالي بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹)
(۲)
هزار و سي و نه بود - که از حویلیٔ آگره برآمد - چون بدروازهٔ
(۳)
هتیاپول رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت
و گفت - خدایا تو میداني که برای حفظ آبروی خود میروم - بغي
در خاطر نیست - و چون بدهولپور رسید پیش از همه سید مظفر
خان بارهه و راجه بیتهل داس و خدمت پرست خان از فوج
پادشاهي بسر وقتش رسیدند - و جنگی عظیم در پیوست - و آویزش
سخت روداد - حسین و عظمت دو پسر رشید و شمس داماد او
با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودي (که
از کهنه سپاهیان افاغنه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل
(۴)
بهیکن خان قریشي و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود
(۵)
چپقلشهای مردانه کرده زخمي عنان عزیمت بدریای چنبل گردانید
و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران
خود را با بعضي اسامیٔ معتبر در حوضهٔ فیلان نشانده بآسیمه سري
و اضطراب تمام گذشت * * بیت *

* نیم جانی بدر آورده ام از وادیٔ مرگ *
* این قدر زین سفر دور ره آورد بس است *

---

(۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیا پول
و در [بعضی] هتاپول (۴) نسخهٔ [ب] بهنگي خان - و در [بعضی نسخه]
بهنگن خان (۵) در [بعضی جا] چینل آمده *

و بنابر توقف فوج پادشاهي یک شبانه روز بعبور دریا خانجهان خود را بجنگلهای ملک ججهار بندیله انداخت - و راههای نامسلوک پیش گرفته سرے بگوندوانه برآورد - بکرماجیت پسر ججهار عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساختن - خانجهان چندے در لانجي دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه در آمد - بهلول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتانی نیز ملحق گشتند - نظام شاه آمدنش فوز عظیم (۲) دانسته گرمجوشیها کرده از دولتاباد بیرون خیمه زد *

چون خانجهان متصل سراپردهٔ او رسید هنوز از اسپ فرود نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای مسند نشاند - و خود بگوشهٔ آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات داده پرگنهٔ بیر با آنکه تهانهٔ پادشاهي بود تنخواه کرد - و برفقا نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت بارادهٔ استیصال او بلدهٔ برهانپور را بورود مسعود دار السرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی اعظم خان سارجي صوبه‌دار دکن کسیل‌کردند - و خانجهان با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در پالکي نشسته تنباکو میکشید - عزیز خان پسرش گفت - اگر ارادهٔ جنگ است سوار شده باید تاخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] فوزے عظیم*

والا چرا عالمے را بخرابي میدهید - گفت اعتقاد شما این است
که بر لشکر پادشاهي غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است
میخواهم باین حرکت مذبوح اصلاحے واقع شود - و برای شما روزگارے
بهم رسد - و من روانهٔ مکه شوم - وازین تبدیل حرفهای خانجهان
باعث تفرقهٔ افغانان شد - که از هندوستان بکمال دعوی سلطنت
هجوم آورده بودند - چون برشکال در رسید خانجهان در موضع
راجوري چهار کروهی قصبهٔ بیر (که در دامن کوه واقع شده)
اقامت گزید - و بعد انقضای برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي
باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالناپور خود را
بدهارور کشید - و هنوز دریا خان روهله درنه پیوسته بود که اعظم
خان قابو دیده از دیول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از
منجهلي گانون بر خانجهان (که زیاده برچهار صد سوار نداشت)
تاخت - خانجهان آمادهٔ پیکار گشته قبائل را بکوهستان روانه کرد
و خود جنگ کنان بر آمد - و چون بالای (۲) گهات راجوري رسید
با بهادر خان لودي برادر زادهٔ خانجهان و بهادر خان روهله
مقابله شد - از طرفین داد مردانگي داده هرچند بهادر خان روهله
در میدان افتاد اما فوج پادشاهي متواتر بکمک رسید - بهادر خان
لودي دل بای داده میخواست بدر رود - راجه بهار سنگهه بندیله
بآن خون گرفته رسیده از هم گذرانید - خانجهان با زنان اسپ سوار

---

(۲) در [بعضی نسخه] بر بالای گهات ه

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و ازانجا بدولتاباد شتافته چندے طرح اقامت انداخت - هرچند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلی یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخفت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشومیِ او باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه منتهز غدر دید - از درستیِ غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان روهله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیمت پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورشے بر انگیزد - از دولتاباد بانتور (۲) آمد - و از راه دهرنگانون و اندہ پاتر گذشته روی عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروزجنگ و سید مظفر خان بارهه بتعاقب تعین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کنان میرفت - از نواح سرونج پنجاه فیل پادشاهي گرفته بملک بندیله در آمد - تا بکالپي سر بر آرد - بکرماجیت پسر جهجهار بندیله بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آویخت - و دران زد و خورد دریا خان راه فنا پیمود

---

(۲) نسخهٔ [ب] باپاور •

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته روانهٔ پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهي ترتیب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعی کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی کالنجر رسید سید احمد قلعه‌دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کروه دیگر رفته کنار تالاب سهیندره (۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهي دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه‌کوب رسید - تا کی بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگي سیر آمده‌ام - غیر از کشته شدن علاجی نیست - هرکه خواسته باشد بدر رود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیاری جدا شده رفتند - غرهٔ رجب با جمعی پای ثبات افشرده با سید مظفر خان بارهه در آویخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان توبین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده هشت بشمشیر و پهلو بنوک خنجر میبرد - بزخم تیر مادهو سنگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمي سر او را بحضور ارسال داشت وقتی (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتي سیر دریای تبتي میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبرهٔ پدرش مدفون

(۲) در [بعضی نسخه] سیهندره - و در [بعضی] شهیندره م

گودید - طالب کلیم این رباعي گفته گذرانید * * رباعي *

* این مژدۂ لطف از پی هم زیبا بود *

* این کیف در بالا چه نشاط افزا بود *

* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت *

* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعمیه تاریخ این واقعه یافته اند * * مصرع *

۱۰۴۰

* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضے برانند که اصلا بغي و خروج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد محض برای خود داري بود - و برخے گویند همیشه مزاجش مجبول خودسري و طغیان بود - و بے تحاشا زبان طعن و سرزنش برو دراز کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موالف از احوال او که بتفرس میرسد این است - که مرد راست و درست بود (۲) - زمانه سازي و دو روئي نداشت - سیلي روزگار نخورده بود - حرف کاهشے بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه هندوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفتۀ او - از نخوت و بے نیازي سر بفلک و ملک فرونمي‌آورد *

روزے شاهجهان تقریبا بسید خانجهان بارهه گفتند - که این خطاب شخصے ست که ما و جمیع شاهزادها آرزومند نگاه او بودیم

(۲) نسخۀ [ب] راست بود *

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکبارہ نیرنگی چرخ بوقلمون عالمے تازہ بروی کار آورد - و صفے دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت و محرمیت نماند - مردمے (که بار مجرای او نمي یافتند) سر همسري برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و صدور بعضے حرکات بےاخلاصي (که در پیشگاہ خلافت محمول بر بغي و فساد شد) باعث آن گردید که هر بیقدرے بچشم حقارت مي‌نگریست و هر هرزہ گوئے صدای خارج آهنگي بگوش مي‌کشید - بسکه غیور بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل بر کنده آوارگي و بیابان مرگي مرجح پنداشت - و اذا ابتلیت ببلیتین فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعب و جان‌کنیئے ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید بجائے که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مرتبه نبود - بعد ازان اغراض دیگر هم ضم شد - بالله ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج و اتفاق با نظام‌الملکیه - اگر نقشش درست مي‌نشست و زمانه بر سر یاري مي‌بود حب جاہ دنیا کی میگذاشت که بنوکري سر فرود آرد *

بالجمله خانجهان بوقار و حلم متصف بود - و مجوز ضرر احدے نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه سني‌مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقولهٔ اوست

که شجاعت بے غلامیِ مرتضی علي نمي‌باشد - آخرها از صحبت شیخ فضل الله برهانپوري (۲) شوقے بتصوف بهم رسانید - شبها با درویشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاهے سه لک روپیه در ماه و گاهے کمتر - و قلیلے پس‌انداز هم میشد - خود بکارها نمي‌رسید و با هنود التفات نمیکرد - محاسبهٔ عمال و دیگر اکثر امور ملتوي بود - پسرانش بسیار بودند - چندے در معارک جان سپردند و اصالت خان (که سه هزاري منصب داشت) در ایام آوارگي در دولتاباد درگذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت و فرید و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریخته بعد مدتے بحضور آمدند - کسے تا حال از اولاد او ترقي نکرد *

* خان عالم میرزا برخوردار *

پسر میرزا عبدالرحمن دولدي ست - که ابا عن جد (۳) درین دودمان تیموریه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران نیاکان او پشت بپشت امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران بود - و بخیراندیشي و دولتخواهي همواره روشناس - میرزا برخوردار تا سال چهلم اکبري دو صد و پنجاهي منصب داشت - در سال چهل و چهارم [که دایمت اجینیه (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] فضل برهانپوري (۳) نسخهٔ [ج] که احوالش جداگانه بقید رقم آمده ابا عن جد

از سرتابان صوبهٔ بهار بود) از زندان رهائي یافته دستوری بنگاه گرفت] میرزا بکین آنکه پدرش عبدالرحمن بآویزهٔ آن بومي زندگاني سپرده بود با برخے در صحرا برو ریخت - دلیت بدر رفت عرش آشیاني فرمودند که میرزا را بر بسته نزد آن زمیندار برند باستشفاع بعضے بار یابان حضور موقوف شده زنداني گردید اتفاقا در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بسیار مربوط بود - پس ازجلوس چون درفن میرشکاري کمال مهارت داشت بخدمت قوش‌بیگي امتیاز یافت - و در سال چهارم‌جهانگیري بخطاب خانعالم لوای ناموري بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري شاه عباس صفوي پادشاه ایران یادگار علي سلطان (۲) طالش را بتعزیت عرش آشیاني و تهنیت جلوس فرستاد در سال (۳) هشتم بهمراهئ او خان عالم بسفارت دستوري یافت - چون شاه بدفع رومیه در سمت آذربائیجان متوجه بود حسب المرضي چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گویند مردم بسیارے همراه داشت - دویست نفر توشچي و میر شکار بودند - و هزار کس از ملازمان معتبر پادشاهي بود - بنابر امتداد وقفه بیشترے را از هرات برگردانید - در سال (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفتم (که شاه بدارالسلطنت قزوین معاودت نمود) خان عالم (که همگي قریب (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري (۳) در[بعضے نسخه] طاش (۴) نسخهٔ [ج] قریب هشتصد نفر ه

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت) با ده زنجیر فیل قوي هیکل با حوضهای سیمین و زرین و زینهای گونا گون آراسته و اقسام جانوران از سباع و ستور جنگي و طیور و مرغان سخن‌گو و گاوان گجرات و گردونهای مکلف و پالکیهای مقطع بحوالیٔ شهر رسید جمعے از اعاظم امرا استقبال کرده بباغ سعادت‌آباد فرود آوردند روز دوم شاه در میدان سعادت‌آباد (۲) سرگرم چوگان‌بازي و قبق اندازي بود - خانعالم ملازمت نمود - شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورد و فرمود که چون میانهٔ ما و پادشاه عالي‌جاه جهانگیر پادشاه طریقهٔ اخوت مسلوک است و ایشان ترا برادر نامیده اند برادر برادر هم برادر است - برادرانه بآغوش کشید - خانعالم میخواست که از تحف و هدایا هر روز یک چیزے بنظر گذراند - شاه بشکار زنگول (که مخصوص ولایت مازندران است و موسم آن میگذشت) عازم آندیار بود - لهذا آنچه تحفگي داشت در یک روز گذرانیده سایر امتعه را به بیوتات سپرد - که بتدریج ملاحظه فرماید - و شاه بمرتبهٔ شیفتهٔ صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک گردد محمول بر اغراق میشود - از فرط التفات در محاورات جانعالم میگفت - و تا درانجا بود دمے بے او بسر نمیبرد - اگر روزے یا شبے بحسب اتفاق نمیرفت شاه بے تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهرباني را پایه برتر مي‌نهاد - روزے

---

(۲) نسخهٔ [ج] سعادت سرگرم *

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید) بمشایعت آمده عذرها خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگي حسن انجام بخشید و زرهای بسیار درین کار صرف کرده نامی بزرگي برآورد - سکندر بیگ منشي راقم تاریخ عالم آرای عباسي مینویسد - روزیکه خانعالم داخل قزوین شد مشاهدهٔ تجملات ظاهری او کردم - و از ثقات استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الي الآن از ولایت هند باکه روم هم ایلچیئی باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري (که اواخر سال چهاردهم جهانگیري بود) هنگامے (که مرتبهٔ اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جنت مکاني واقع شد) در قصبهٔ کلانور خانعالم از ایران مراجعت نموده بملازمت استسعاد یافت - پادشاه از غایت الطاف و مراحم دو شبانه روز در خوابگاه نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سر برافراخت - عجب از شیخ عبد الحمید لاهوري که در پادشاهنامهٔ شاهجهاني درحق خانعالم نوشته - که چون از چرب زباني و مزاجداني (که ناگزیر سفیر است) بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم نرسید معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریر

سلطنت هندوستان بجلوس صاحبقران ثاني شاهجهان مزین گشت
خانعالم بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازي
یافته بصوبه‌داري بهار از تغیر میرزا رستم صفوي رخصت یافت
و بنابر آنکه از افزوني کوکنار بمهمات ملکي نمي‌توانست پرداخت
در همین سال معزول گردید - و در سال پنجم آخر سنه (۱۰۴۱)
هزار و چهل و یک (که اعلی حضرت از برهانپور باکبرآباد علم
معاودت افراخت) خانعالم بتقبیل سده سنیهٔ مباهي گشت
پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکنار او را از خدمت معاف
داشته مبلغ یک لک روپیه برسم سالیانه مقرر شد - در دارالخلافهٔ
آگره رحل اقامت افکنده بجمعیت خاطر روزگار بسر برد - باجل
طبعي درگذشت - لا ولد بود - برادرش میرزا عبدالسبحان فوجدار
آله آباد بوده ضبط درست داشت - تغیر شده تعین کابل گشت
و در هنگامهٔ افریدي کشته گردید - پسرش شیر زاد خان بهادر
پردل بود - در جنگ سهیندره با خانجهان لودي بکار پادشاهي آمد
صاحب عالم آرا نوشته - که خان عالم از جانب جهانگیر پادشاه
بخطاب بهائي یعني برادر سرافرازي‌داشت - اما در احوال‌نامهاي
هندوستان هیچ جا مذکور نیست - و بر زبانها سایر و دایر نه
و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهارے باین معني فرمود چنانچه
در صدر گذشت دلیلے واضح بر صدق مدعا ست - چه بدون تحقیق
شاه بر زبان نمي آورد - والله اعلم

* خواجه ابوالحسن تربتي ملقب بركن السلطنه *

تربت اُلكائے ست از خراسان - قطب الدين حيدر (كه مظهر آثار غريبه و امور عجيبه بود - و حيدريان بوى منسوب اند) ازانجا ست خواجه در عهد عرش آشياني بخدمت وزارت شاهزاده دانيال و ديواني دكن اختصاص داشت - چون جنت مكاني سرير آراى سلطنت شد خواجه از دكن حضور طلب گرديد - سال دوم (كه آصف خان ميرزا جعفر بمنصب وكالت بلند رتبگي يافت) اورا بهمراهي خود جهت سررشته داري درخواست - پس ازان (كه آصف خان بمهم دكن شتافت - و ديواني باعتماد الدوله بازگرديد) خواجه در ركاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتياز يافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بيست و يك هجري بمنصب والاى مير بخشيگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزين ملك بقا گشت خواجه را بتفويض ديوانى كل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتياز و اعتبار افزودند - در هنگامهٔ مهابت خان در آب بهت پيش روى عمارى نورجهان بيگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعے قليل اسپان شنا كرده و يراقها تر گشته رو بروى فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شپهٔ (۲) تير مخالف جلو مردم بيگم بے اختيار برگشت - و هريكے از امرا بطرفے افتاد خواجه دران آشوب گاه و روا روى ناهنجار از اسپ جدا گشته

---

(۲) نسخهٔ [ا] ببازشپهٔ تير *

بمدد ملاح کشمیري جان بسلامت برد - و چون وکالت بآصف‌جاهي قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگی دارالملک کابل بعهدهٔ خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور دستوري یافت - و در عهد اعلی حضرت بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پایه افزای دولت خود گشت - چون شب یکشنبه بیست و ششم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم خان جهان لودي از آگره فرار نمود همان‌شب اعلی حضرت خواجه را با امرای نامدار بتعاقب تعین فرمود - اگرچه بعضی امرای جلادت کیش سبقت آهنگ پیش شتافته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز بگذار آب رسید - و چون بدون کشتي نتوانست عبور نمود تا دو پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلت این فاصلهٔ هفت پاس فرصت یافته خود را بمالک بندیله انداخت - جگراج پسر ججهار سنگهه پناه داده اورا از ملک خود گذرانید - و براهبران لشکر پادشاهي مواضعه نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت نمایند - بنابرین خواجه با سرداران دیگر در جنگلهای انبوه بهرسمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگرداني طرفی‌نبست - چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطهٔ برهانپور ورود فرمود خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن الکا و تنخواه

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهي بکمک نصیري خان (که محاصرهٔ قلعهٔ قندهار داشت) رو آورد - و از میانهٔ راه خبر فتح شنیده برگشت - و بقصبهٔ پاتور شیخ بابو (که پرگنه ایست از پایان گهات برار) بکنار رودآبے تنک آب فرود آمد - میخواست ایام برشکال را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابے عظیم از سر کوه رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکیِ شب و شدت آب سراسیمه گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر بر اسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد در سال پنجم بصوبه‌داریِ کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسقال دولت بود) اعلی حضرت بے ضرورت دوریِ او را روا نداشته ظفر خان پسرش را بنظم مهام آن ملک بنیابت رخصت فرمود خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در سن هفتاد سالگي مرحله پیمای عقبیٰ گردید - طالب کلیم تاریخ فوتش یافته * ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بترشروئي و درشتخوئي اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است که ذکر او نقش پذیر خامهٔ وقائع طراز میگردد - و پسر دیگر میرزا خورشید نظر است *

* خان زمان بهادر میرزا امان الله *

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خانزادهای میوات بود - بخلاف پدر بملکات رضیه متحلي و بخوبیها در امثال و اقران سر برتري مي‌افراخت - از چنان پدرے چنین پسرے مردم را بشگفت مي‌انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیري قرعهٔ برهمزنی دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت خان افتاد جنت مکاني اورا از صوبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان‌الله بنیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزاري و خطاب خانزاد (۲) خاني سرافراز گردید چون جتي (۳) نام اوزبک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والی بلخ (که او درالسنهٔ عوام بیلنگتوش اشتهار داشته - بجهت آنکه در جنگے سینه را تاخته بود - چه ترکان یلنک برهنه و توش سینه را گویند) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین مي گذرانیده بقزاقي نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران ازو حساب برمي‌داشت و قلعهٔ بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاري مي‌نمودند) دران‌نواحي احداث کرده همشیره زادهٔ خود را با فوجے باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوجے آراسته بر سر آنها شتافت - سردار با جمعے از اوزبکان در جنگ بقتل رسید

(۲) در [بعضی نسخه] خانه زاد خاني (۳) نسخهٔ [ج] جهتي

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمدخان (که تجویز فوج کشي بسرحد پادشاهي نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشرے از اوزبک و ایمانچي (۲) بدوکروهی غزنین رسیده آمادهٔ پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه دران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کارے غریب شد - هرگاه اوزبکان حمله مي‌آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعي اوزبکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزنند - خانزاد خان تا شش کروه دنبال کرده بهمعنانیِ فتح و نصرت معاودت نمود *

چون صاحب صوبگیِ بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعتاب حضور طلب گردید) صوبه داریِ بنگاله بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان ببادافراه کردار ناپسندیدهٔ خود از گذار دریای بهت راه آوارگي سپرد) او از حکومت بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

---

(۲) نسخهٔ [ب] المانچي - و نسخهٔ [ج] ایماجي *

پاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سر موئی تجاوز ننمود
پس از واقعهٔ ناگزیر جنت مکانی در معاملاتے که روداد شریک
آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس آشیانی از لاهور بملازمت
رسیده بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب خانزمان
و صوبه داری مالوه از تغیر مظفر خان معموری سر بر افراخت
و در همان سال (۲) چون صوبه داری دکن بنام پدرش مقرر شد بنیابت
پدر از مالوه بدکن رو آورد - و پس ازان در سال دوم (که نظم
دکن بارادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت) خان زمان
بتقبیل سدهٔ خلافت کامیاب گردیده بجاگیر خود سنبهل شتافت
و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي متوجه دکن شد
خان زمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که
بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعین شده بود) نامزد گشت
و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهي از برهانپور بهندوستان
صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم
دهلي مي پرداخت) مقرر گردید - و بیمین الدوله فرمان صادر شد
که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
محمود خان حارس قلعهٔ کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
ملک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را رهگرای عدم ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ج] همین سال ٠

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بسپارد مستمال نموده آن حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش قلعهٔ فلک شکوه دولتاباد همت گماشت خانزمان با پنج‌هزار سوار آمادهٔ کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف خود را مي‌رسانید - دران ایام بیست هزار گاو و غله و جمعے از تابین امرای کمکي در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقیا نتوانستند ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجي بهونسله و بهلول خان در چکلتهانه سه کروهی کهوکي او را دایره وار احاطه نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزیده ببان اندازي و سردادن گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفے (که مقاهیر قدم جسارت (۲) پیش میگذاشتند) سرچنگ آسا مي‌یافتند - چون شب افتاد طرفین دست از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناوردگاه فرود آمده بهوشیاري صبح نمود - غنیم سعي پیشرفت ندیده مایوس برگشت - و او رسد را گرفته بپدر پیوست - و همواره در مورچال و بر کهي نبردهای مردانه نموده لوای چیرگي مي‌افراشت - دفعهٔ دیگر برای آوردن رسد غله و خزانه و باروت پادشاهي (که بدرهنکهیره رسیده پیش نمي‌توانست آمد) راهي‌گشت - رندوله خان و ساهو و یاقوت حبشي دنبال گرفتند - که قابو یافته دست بخزانه و رسد توانند رسانید خانخانان ازین خبر نصیري خان را بکمک تعین کرد - خان زمان

(۲) نسخهٔ [ج] جسارت مي گذاشتند ٭

بنیروی همت و پردلي همه را همراه گرفته برگشت - چون هنگام رهگرائي فوج هراول و چنداول یک کروه از قول دورتر مي‌بود روزیکه داخل کهرکي میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویزشے سترگ رو داد - اکثرے مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعهٔ متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژدشوار کشای پریندہ تعین شد - خانزمان برسم منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دواندن نقب و نشاندن مورچال دقیقهٔ فرو نگذاشت - اما بنابر دو روئی امرا و برسر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقدهٔ تعویق اُفتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئینان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران اورا دوست‌تر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معاملهٔ الٰهیٰ بودے از سر آن در گذشتے لیکن از سبعیت و بد مزاجي سر دیوان دشنامهای فحش بار میداد - هرچند او کنایةً و تصریحًا پیغام کرد (که شرمے از سن و سال کرده پاس مرتبهٔ مرا نگاهدارند - و خفت ندهند) وی بیشترے بمذلت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زیان زدهٔ دین و دنیا میشوم - چون بسیار بجان آمد از گهات روهنکهیره بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب درمیان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

باندوه و آشفتگي در شده ميگفت - اعيان حضور (كه همه با من مدعي اند) اگر حرفی نكوهيده از من بپادشاه ميرسانيدند محمول بر عداوت و حسد ميشد - الحال [كه چنين پسرے (كه بحسن اخلاق و نيكوئی شيم مشهور آفاق است) اين قسم برود] بد نقشی[(٢)] من يقين خواهد شد - درين پيرانه سالي مرا رسوا كرد آهے سرد ميكشيد - و دست بر زانو ميزد - و ميگفت آه امان الله جوان مرگ شوي - گويند چون آمدنش بعرض رسيد اعلى حضرت خواندند * ع *

* آشنا را حال اين است واى بر بيگانهٔ *

اتفاقا روزے (كه ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت خان رسيد - اعلى حضرت يمين الدوله را با ديگر امرا بتعزيت فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون تا آن زمان يک صوبه دار بنظم خانديس و برار[(٣)] مي پرداخت درينولا دو حصه ساخته بالاگهات را (كه عبارت از دولتاباد و احمدنگر و سنگمنير و جاير و پتن و جالناپور و بير و دهارور و لختے محال برار و تمامی تلنگانه كه جمع آن يک ارب و بيست كرور دام بود) بدو تفويض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش ججهار سنگهه بنديله صوبه داری مالوه بخاندوران بازگرديد خانديس باآنه وردي

---

(٢) يا بدنفسي باشد (٣) نسخهٔ [ب] برار دكن - و نسخهٔ [ج] برار و دكن مي پرداخت *

خان مقرر شده برار نیز ضمیمهٔ بالاگهات بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلی حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد نهضت دکن فرمود) خانزمان را بهراولی راو ستر سال و سایر راجپوت و چنداولی بهادر خان رهله و طایفهٔ افغانان جهت تسخیر محال چمارکونده (۲) وطن ساهو و ولایت کوکن (که در تصرف او بود) و نهب و غارت مملکت بیجاپوریه (که درین سمت واقع است) کسیل نمود او مکرر بساهوی ادبار پژوه مالشهای (۳) مستوفی داده چمار کونده و غیره محالات احمدنگر را تهانه‌نشین پادشاهي ساخت - و تا کولار و ازانجا بمرج و رایباغ بتاخت و تاراج پرداخت - چون عادل شاه سر بربقهٔ اطاعت گذاشت عطف عنان نموده بخطاب بهادري سر برافراخت - و پس ازان بکشایش قلعهٔ جنیر (که از اعاظم قلاع نظام‌شاهیه است) دستوري یافت - خانزمان تنبیه ساهو (۴) و تعاقب آن بدخو مقدم و اهم داشته بدنبالش بکوکن شتافت - و هرجا میرفت دست ازو برنمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعهٔ ماهولي متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفهٔ ساهو را مستخلص ساخته ضمیمهٔ ملک پادشاهي سازد) از یک طرف خانزمان و از جانب دیگر رندوله خان ماهولي را گرد گرفتند - ساهو ترسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمارکنده (۳) نسخهٔ [ج] بساهو مالشهای (۴) نسخهٔ [ج] ساهو مقدم و اهم *

(۲)
و هراسان گشته قلعهٔ جنیر و ترنکلواري و تربنک و هریس و جودهن و هرسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داری هرچهار صوبهٔ دکن بپادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتاباد معاودت نموده بخدمت آن پادشاهزادهٔ اقبالمند قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیر باز طاري شده بود) گاهے ازان بهي مي‌یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور رخت حیات بربست * رستم زمانه مرد * (۱۰۴۷) تاریخ یافته اند - گویند دم واپسین بافاقه آمده این بیت مشهور برسخت * بیت *

* جان بلب دارد اماني چون چراغ صبحدم *
* جنبشے زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري یگانهٔ وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبهٔ ورزیده که آنهائے (که با پدرش مدعی جان بودند) برای او بساط محبت و یکدای مي‌گستردند - اگرچه مهابت خان میگفت - کم دوستی اینها برغم من است - بعد ازمن اگر این اتفاق و وفاق بماند نفرین برمن خواهي کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخے متضمن حالات جمیع سلاطین روی زمین برشتهٔ تالیف کشیده

---

(۲) در [بعضی نسخه] جودهن و چوند و هرسل •

مجموعهٔ گنج باد آورد نیز جمع او ست - امانی تخلص میکرد صاحب دیوان است - ازوست * * قطعه *

* بر دور جام ما بنویسید نام ما *
* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *
* دوران اگر بکام نگردید گو مگرد *
* این بس که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشت - میرزا شکر الله نام - قابل و رو شناس پادشاهی بود در هنگامے (که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد) او بنیابت پدر بحراست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوافی *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس‌آشیانی‌ست - پس از وصول خبر فوت جنت‌مکانی چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت نموده متصل احمدآباد رسید اورا (که بمنصب دو هزاری ششصد سوار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم درخواست (۲) رخصت حرمین شریفین نموده بدین امنیت کامیاب گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق آن دو بقعهٔ مبارکه ارسال نماید) بکار پردازان صوبهٔ گجرات فرمود که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعے (که باب خرید و فروخت آن دو مکان باشد) بنام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] رخصت زیارت حرمین شریفین *

بسپرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن دو بقعه برساند - و سال نهم ازانجا بر گردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن نه اسپ عربي بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید - سال دوازدهم از دیوانی گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري بدار بقا خرامید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاري نقشبندي ست - در زمان جنت مکاني منصبی یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار پردلي و کارداني از ناصیهٔ حالش دریافته درمقام تربیت شد - او بنابر جهتی دست از نوکري برداشته بنظام شاه پیوست - چون درانجا رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان سعي نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز خان مخاطب گشت - باز ازانجا دل بر گرفته در ملازمان شاهزاده شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیري خان اعتبار اندوخت و در گردش فلکي همه جا ملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاري دقیقهٔ فرو گذاشت نمي نمود - حتی بمقتضای وقت گاهے بترتیب زین و لجام اسپ خاصه قیام مي ورزید - در جنگ تونش (۲) سردار فوج شاهي بود - چون دران روز عالمے خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان (که عبدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] تونس - و نسخهٔ [ج] تونس *

بیوفائي گزیده از شاهزاده جدا شد) او نیز نسبت دامادی خان مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوست و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلالی بهم رسانیده بود) مي‌گذرانید - در سال دوم فردوس‌آشیاني روی نیاز بآستان خلافت آورده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیري خان سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطهٔ برهانپور افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظام‌شاهیه و حدود و اطراف آن تعین فرمود او بهمراهی راجه گجسنگهه نامزد شد از کارطلبي عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار (که راو رتن بدان سمت دستوري یافته) بمن بازگردد در کمتر مدتے بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار تحصیل ناموري نموده بدان مهم دستوري یافت و کشایش قلعهٔ قندهار را (که بمتانت و دشوارکشائي اشتهار دارد) پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سرلشکر آن ملک را (که درمیان قصبه و قلعه آمادهٔ پیکار بود) مالشے بسزا داده آواره نمود پس ازان تقسیم مورچالها نموده گردگرفت - مقرب خان و بهلول خان و رندوله خان عادلشاهي (که بکمک قلعگیان رسیده هجوم آوردند) بتلاشهای مردانهٔ او عنان تاب گشتند - دریں‌اثنا اعظم خان صوبه‌دار دکن بیاوري در رسید - متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زینهاري شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

هزار و چهلم هجري صادق داماد یاقوت خداوند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ مالک ضبط و بجاي و عنبري مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده (که هر یکے براي برهم زدن لشکرے و شهرے کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داري بضبط درآمد - نصیري خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاگهات دکن بالتماس او ماهي و مراتب [که به‌پیشین ایام در سلاطین دهلي شیوع داشت - و ایشان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبارے تمام گرفته سلاطین آنجا بکسے (که شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه‌داري مالوه اختصاص یافت *

گویند که چون اجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام در خاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبهٔ بهم رسید که نانے بجانے (۲) مي ارزید - مدار قوت سکنهٔ آنجا بر غلهٔ مالوه شد - نصیري خان خرمنهاي غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محالات مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعهٔ دولتاباد را محاصره نمود نصیري خان بکمک تعین گشته مصدر کارهاي نمایان گردید - روزے (که در مورچال خانزمان نقبیرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند

(۲) نسخهٔ [ب] بجانے ارزید *

و بیست و هشت گز از دیوار عنبرکوت و دوازده گز از برج آن پریده راهے وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعگیان هیچکس اقدام بیورش نمیکرد) مهابت خان خواست که خود پیاده شده در آید - نصیري خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قانون کارداني ست - من در مي‌آیم - سپر حفظ ایزدي بر روی کشیده بقلعه دوید - و از تیر و تفنگ گذشته بجنگ شمشیر و خنجر رسید - متحصنان از مشاهدهٔ چنین جانسپاري و سرافشاني لختی آویزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده برکشودند دژنشینان بزینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت خان هرکرا بحراست قلعه تعین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل سر باز میزد - نصیري خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت کار طلبي پذیرای خدمت شده باتفاق سید مرتضی خان بمحافظت قلعه پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولتآباد برگشتند - و بمورچالها (که هنوز بر جا بود) درآمده قلعه را گرد گرفتند چون نصیري خان آویز و ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر برخاسته آواره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرافرازي یافته قلعه را بموجب حکم بمرتضی خان حواله نموده بمالوه معاودت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهي مامور گردید - روزے (که در نوبت گهي (۲) مقاهیر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته نزدیک بود که چشم زخمے (۳) عظیم برسد) خاندوران آگهي یافته بسرعت خود را رسانیده فوج عقب خانخانان را بر فوجے (که دست راست او حلقة داشت) زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته بخانخانان پیوست - غنیم ازین دستبرد رو بفرار آورد - و این کار دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون مهابت خان ازین سپنجي سرا در گذشت بالا گهات بخانزمان تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت براز باشد) بجمع نود و دو کرور دام بعهدهٔ او قرار گرفت - و حکم شد که سرکار بیجاگدهه و سرکار ندربار و لختے محال سرکار هاندیه (که آنروی آب نربده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون بکرماجیت پسر ججهار سنگهه بندیله (که با جمعیت پدر بهمراهي خانزمان در بالاگهات میبود) باشارهٔ پدر (که در خراب‌آباد موطن خود ارادهٔ سرتابي نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران ازان آگهي یافته از برهانپور بتکامشي درآمد - و در مقام اشته مضاف صوبهٔ مالوه بار رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمي بجنگلهای دشوار گذار زده در دهاموني بپدر ملحق شد - خاندوران

---

(۲) نسخهٔ [ج] گهي نوبت - یا نوبت گهي باشد (۳) نسخهٔ [ب] عرصهٔ خانخانان تنگ ساخته ٭

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور صوبه‌داری مالوه باو متعلق گشته ببرکندن بیخ فساد آن متمرد کوته اندیش تعین گردید و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مساعی شگرف بروی کار آورد و در سال نهم سر ججهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در جلدوی این خدمت تردد بخطاب بهادری ناموری اندوخت و در همین سال (که اعلی‌حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد ظلال‌افگن مرز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهراولی راجه جیسنگهه و سایر راجپوتیه و چنداولی مبارزخان نیازی با دیگر افاغنه بکشایش قلعهٔ اودگیر و اوسه و تاخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعین فرمود - او تا دوازده کروهی بیجاپور هرجا معموری و آبادی یافت بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهلول خان (۲) میانه و خیریت خان حبشي را مالشی بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار راه اطاعت وانقیاد پیمود خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده بسمت اودگیر عنان عزیمت انعطاف داد - و بمحاصرهٔ سه ماه و کسرے آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش از سیدي مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس ازان فرمان شد که فیل گجموتي نام (که سرآمد افیال قطب الملک است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهول خان •

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندی گرفته بثغور دیوگدهه در آمد. و کیاچهر (۲) و اشته را (که از توابع کررماندکانون برابر است) از تصرف گوندان متغلب بر آورد. و ناگپور را بمحاصرهٔ چند روز برکشود. کوکیا راجهٔ دیوگدهه یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *

خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده دویست فیل بقیمت ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر زمینداران لختی برسم پیشکش پادشاهی و برخی باو داده بودند) با فیل گجموتی (که یک لک روپیه قیمت شده بپادشاه پسند موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب داده بود) بنظر اعلی‌حضرت درآورد. چون جوهراخلاص و مردانگی او درین ترددات مردآزما فروغی دیگر داد و پیشکشی (که بدین کیفیت و کمیت در اندک وقتی هیچ یکی از نوئینان والا مکان یک مرتبه از گردن‌کشان گاهی نگرفته بود) او بر گرفت بانواع عواطف و تحسین نواخته بخطاب نصرت‌جنگ و منصب شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرور و هشتاد لک دام که بقرار دوازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد) و تنخواه پرگنهٔ شجاعت پور از خالصه در طامع اضافه بلند مرتبه گردید. و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتقریب

(۲) در [بعضی نسخه] کیلچهر *

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضے حرکات خود (که دران دیار منافیِ مزاج اعلی حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفي از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوي کشیده انزوا گزید اعلی حضرت را ازین داعیهٔ بے سبب ملالت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالوه مي‌پرداخت) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گویند خاندوران در صوبه داریِ دکن بضوابط مخترعهٔ خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بسیارے دیسمکهه و دیسپانڈیه را بمیخ کوب (۲) زده رهگرای بادیهٔ فنا ساخت - و از سرنو همت بآبادیِ ملک گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تنخواه نمود و تمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بر وجه اتم کرد و آنچه خزانهٔ پادشاهي در قلاع و پرگنات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر میرسد (۳) - من در صوبه‌داریِ خود از دکن زر فرستادم - چون از بندوبست آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش‌نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهت برخے مصالح ملکي از دکن طلب حضور گشت - تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهي بود - ازانجا دستوری

(۲) نسخهٔ [ج] بمیخ چوب زده (۳) در [بعضی نسخه] میرسید *

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کروهی شهر فرود آمد - آخر شب
در جامهٔ خواب بود - از نیرنگی تقدیر برهمن پسرے کشمیري
(که اورا باسلام آورده درسلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود)
جمدهر کاري در شکم او زد - گویند هفده تانکه دوخته بودند - ابرو
خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاري گذرانیده
از نقد و جنس بهریک از فرزندان حصهٔ متعین ساخته تتمه جهت
خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضي نوشته روانهٔ حضور
کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بساط حیات در نوردید - اعلیحضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده
از وصیت او عنایت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید
چون مدفن آبای او گوالیر است (۲) آنجا برده مدفون ساختند *

خان دوران در کار پادشاهي اصلا مداهنه (۳) و مساهله نمیکرد
و آزمندي و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگرے نگذاشته بجزو کل
مهمات خود میرسید - اما با رعایا سختگیر بود - و با خلق خدا
بدرشتي و تعدي زندگي میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد - روزے (که خبر فوتش ببرهانپور رسید) شیریني و قند و شکر
در دوکانها نماند که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات
عمدهٔ برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تبتي

---

(۲) در [بعضی نسخه] گوالیاري ست (۳) نسخهٔ [ب] مداهنه نمیکرد *

ازو ست - و از سرونج (۲) تا برهانپور بده کروهي سراها ساخته
و ست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو
منصب هزاري هزار سوار و عبدالنبي (که خرد سال بود) پانصدي
منصبي یافتند ٭

٭ خان جهان بارهه ٭

سید مظفر خان از سادات تهنپوري (۳) ست - ابوالمظفر نام داشت
سال چهاردهم جهانگیري (که شاهزاده سلطان خرم بمهم دکن رخصت
یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قایم کرده زخمے برداشته
در میدان افتاد - و نقش سپاهگري او دلنشین شاهزاده شد - درحیني
(که شاهزادهٔ مزبور از پدر والا قدر خود جدائي گزیده بدکن پرتو
ورود افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان
پرویز از دریای نربده مجال توقف در بلدهٔ برهانپور متعسر دیده
از راه سیکاکول تعلقهٔ قطب الملک متوجه صوبهٔ بنگاله گردید
درانجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد) موصی الیه
در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فترات
ملتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمتگذاري و جانسپاري بظهور
آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده
بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس اورا بعطای منصب
چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونجه (۳) یا رنتهپوري ست ٭

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت
و بحراست قلعهٔ گوالیار مامور گردانیده توابع آن در تیول او
مقرر شد - و درهمین سال باتفاق مهابت خان جهت تنبیه جهجهار
سنگهه بندیله (که هنگام بغي و فساد برپا کرده بود) دستوري یافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان
پادشاهي منجملهٔ ملک (که در تصرف او بود) بقدر طلب
منصبش باو گذاشته تتمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تنخواه
نمودند - و در سال دوم چون خانجهان لودي بنابر توهمے (که درخاطر او
جا کرده بود) از مستقرالخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور
بهمراهي خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامورگشت - و بچستي
و چالاکي همان شب بے انتظار سرکرده روانه شد - شش گهري
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده
چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از
سادات بدرجهٔ شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمي
گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا
طلب داشته باضافهٔ یک هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت
خلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقهٔ خاصه کام اندوز گردیده بهراولي لشکر پادشاهي (که همراه
اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

رخصت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بسبب ورم بالای ناف طاقت سواري نیست) جگجیون جراح را بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع ورم را شگافته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندے بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از وفور قدرداني بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا بالند مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گردیده خانجهان لودي مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا بر گرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوهٔ شجاعت و قبیله داري موصوف بود) بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ قبچاق (۲) از طویلهٔ خاصه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید - و ازانجا (که عبد الله خان بهادر نیز با فوج علیحده بتعاقب او تعین شده بود) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خار بن فساد بر کنند - سید مظفر خان بپای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب نربده نموده خبر گیران عرصهٔ مسافت مي‌پیمود - تا آنکه در منزل موضع تال‌کانون

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنچاق *

تعلقهٔ مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفرکوکب بموضع نیمي از ولایت باندهو (۲) (که پانزده کروهی سهپندره و سي کروهی آله‌آباد است) بدریافت خبر قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که هراول فوج پادشاهي بود) بار رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعے رو براه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامهٔ زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبیرهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجهٔ شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهرهٔ ناموري برافروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافته با یمین الدوله بتنبیه عادل شاه بیجاپوري تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهي شده یک هزار سوار دیگر تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر بلندي اندوخت - پستر بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات شایان و دلیریهای نمایان گردید • و چون تسخیر پرینده ملتوي ماند

(۲) نسخهٔ [ب] ماندهو •

شاهزاده حسب الحکم فردوس‌آشیانی عازم عتبهٔ خلافت گشت سید
خانجهان بسرعت سریعه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سای
آستان خلافت گردید - و در سال هشتم تتمهٔ سواران تابین او دو اسپه
سه‌اسپه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تنبیه ججهار سنگهه بندیله
(که شیوهٔ بغي ورزیده بود) با جمعے از دیگر امرا تعین شده نطاق
عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که ججهار سنگهه دست
و پای زده راه دیوگدهه (که متصل صوبهٔ برار واقع است) پیش
گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتعاقب او
مامور گردیدند] سید خانجهان بر طبق حکم محکم جهت تنسیق
ولایت مفتوده و تفتیش دفائن آنجا متصل چوراگدهه توقف
گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامے (که فردوس آشیاني
عزیمت سیر دولتاباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نربده
گذشته کنار آن مخیم سرادق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت
و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمدهر مرصع با پهول
کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد رایت ناموري بر افراشت
در سال نهم بعطای خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویلهٔ
خاصه فرق مباهات برافراخته با جوقے از امرا بتادیب عادل شاه
بیجاپوري دستوري یافت - و از سمت بیر بدهاور (۲) رسیده بنه و بار
درانجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثنای قطع مسافت

---

(۲) در [بعضی نسخه] بدهار وار *

مردم تعین نموده سرادهون را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر بیجاپوري تاخته قصبهٔ دهاراسین را تهانه نشین گردانید و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد *

گویند روزے رندوله بیجاپوري زخمي شده از اسپ بر افتاد یکے از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان (که بعضے از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات بر سر رسید) خان مزبور باراده چهاوني برگشته بدهارور آمد - پستر چون عادل خان زینهاري شده اطاعت فردوس آشیاني اختیار نمود خان مزبور حسب الطلب بزمین بوس عتبهٔ سلطنت فایز گشت - و چون اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت هر چهار صوبهٔ دکن (که عبارت از خاندیس و برار و پاره از ملک تلنگانه و قابلے از ملک نظام الملکیه باشد) بعهدهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر از تسخیر حصار جنیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود) یافت - و در سال یازدهم باز بعتبهٔ خسرواني رسیده چون عزیمت دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهي شد مشار الیه باجازت تیول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

لاهور شرف ملازمت دریافت نموده بعطای اضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سررشتهٔ اعتبار بدست آورد *

درین ایام (که راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو سر طغیان برداشته بود) مشار الیه به تذبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش با فوجی نامزد گردید - وقت رخصت بعذایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با مادهٔ فیل و یک لک روپیه بطریق مساعده سر بلندي یافت - مشار الیه بموجب حکم پادشاهي موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان (که از کتل بهلوان (۲) و مچهي بهون گذشته نیم کروهی قلعهٔ نور پور معسکر ساخت) مساعی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید اگرچه برجی از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجی دیواری کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستر بر طبق فرمان پادشاهي تسخیر قلعهٔ مؤ وجههٔ همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج پادشاهي از جوانب دیگر بقلعه درآمدند - و جگت سنگهه راه فرار پیمود - در جلدوی آن یکهزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافت - پستر (که راجه جگت سنگهه باظهار ندامت پرداخته صفح جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشار الیه همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلوان *

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه صفي (۲) دارای ایران جهت تسخیر قلعهٔ قندهار بر زبانها افتاده بود شاهزاده دارا شکوه برای دفعیهٔ او دستوري یافت - خان مزبور هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل ازحلقهٔ خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان شاهزادهٔ مزبور تعین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفي شیوع گرفت - درسال شانزدهم خان مزبور برخصت گوالیار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامی (که فردوس آشیاني سمت اجمیر متوجه گردید) اورا بحراست اکبرآباد گذاشت - پس از معاودت موکب خسرواني چندے در حضور بوده درسال هیزدهم رخصت محال جاگیر یافت - و درسال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود دراواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري مفلوج گشته دو ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزید پادشاه قدر شناس تاسف نموده درباره پسرانش سید منصور خان و سید شیر زمان و سید منور (که آخرها بخطاب سید مظفر خان و سید لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هریک درین صحیفه زمزمهٔ کلک وقائع نگار گردیده) توجه مرعي داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي *

خان مزبور نامے ببزرگي و کثرت جمعیت و سخاوت بر آورده تا زیست بآبرو بسر برد - نوکران بیش قرار داشت - و هرکه از ملازمان پادشاهي بوی متوسل میشد سلوک خوب نموده دیهات در جاگیر او میداد - حلیم و متواضع بسیار بود - گویند روزے فردوس آشیاني بر دستار خوان نشانیده شریک طعام ساخت پس ازانکه پادشاه برخاست سید خانجهان دویده جفت پاپوش را زیر پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - که شما را شرم این خطاب عالي باید کرد - شخصے (که بدین خطاب مخاطب بود) اُمرا چه که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کسے حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدوی درگاه است - پادشاه فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت توره و ضابطه باید کرد اما گویند که بمعاملت دنیوي نمي رسید - و بر کارپردازان خود اعتمادے نمیکرد - خدمتگاران هموطنيِ خود را بسیار دوست میداشت - گفتۀ آنها پیش او معتبر بود - روزے عاملے (که پنجهزار روپیه عین المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود) معرفت خدمتگارے سه هزار روپیه را اشرفي پیش خان مزبور آورد - که این حق دیوان و مستوفي ست - اما میترسم که فردا فتوای قتل من خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرفیها برگرفت - بعد ازین هرچند متصدیان ظاهر نمودند (که پنجهزار روپیه عین المال ذمۀ او باقي ست) قبول نکرد *

* خسرو سلطان *

دومي پسر نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان است - چون
در سنه (۱۰۵۱) یکهزار و پنجاه و یک خطبهٔ ماوراء النهر بنام
نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر کلان خود عبدالعزیز
خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خاني گشته مهمات
فرمانروائي را بنهج استقامت جاري گردانید - و در سنه (۱۰۵۵)
هزار و پنجاه و پنج بقرشي رفته ارکنج را (که حاکمش اسفندیار
خان درگذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبکیه (که برادر کلانش
امامقلي خان سلوک تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بندوبست
ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند
بوده) باز خواست آن ایام درمیان اورد - آن قوم خالع العذار
مطلق العنان رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بران شدند که او را
با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحهٔ یکتائی آن
بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها
انداخت - هر یکی را بجائی تعین کرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزیز
خان داده بیگ اوغلي را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگي او
ساخت - و تاشکند را بامضافات ببهرام پسر سیوم خود داد
و باقي یوز را اتالیق او نمود - و نذربي اتالیق امام قلي خان را (که در
اوزبکیه اعتبار تمام داشت - و اورا سرخیل فتنه انگیزان میدانست)
بحکومت بلخ نامزد گردانید - و قندوز را (که حاکم نشان بدخشان

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهمرد[2] را با لواحق و توابع و هزارجات (که از دیر باز تعلق به یلنگتوش داشت) بے سابقهٔ تقصیر تغیر نموده بسبحان قلي پسر چهارم سپرده تردي علي قطان را اتالیق او نمود - و تیول اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را نقدي ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد *

ازانجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او رو بادبار گذاشته) همگي خواجگان توران را (که وضیع و شریف آنجا حلقهٔ ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخے امور آزرده ساخت و ازین رو (که هرجا چراگاهے بود برای دواب خود قرق نموده دیگرے را رخصت نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبد العزیز خان (که خلف ارشد و ولي عهدش بود) هرچند وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلي خان بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ را بمن عطا کنند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار مي‌نمود و نقل و تحویل اندوختهٔ چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجاح مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ (که مدتے ممتد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسي

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کهمرد آورده *

چشم پوشي بکار برد - و يکدست مراسم حزم و کار آگهي از دست واهشته هرکه از روی هوا خواهي حرفي از بد انديشان مخفي باو ميگفت از تنگ ظرفي بافشای آن او را شرمسار و بے اعتبار ميگردانيد - تا آنکه دفعةً تمام توران و همه تورانيان برشوريدند و يکبارگي طبل مخالفت فروکوفته خطبهٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزيز خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بنهب و تاراج بر آورده اکثر کارخانجات (۲) را يغمائي ساختند - آخرالامر نذر محمد خان با پسر بمصالحه (۳) پرداخت - که فرمان روائي ماوراءالنهر بخود متعلق ساخته بلخ و بدخشان باو بگذارد - و خود بعد آشتي از پيکار و نردد بر آسود - اما از دورنگي اوزبکان و خودسري المانان بيم جان و مال هر روز مي افزود - ترک صيد و شکار نموده چندے درون حصار بلخ خانه نشين گشت - و چون بعد وقوع حادثهٔ ناگزير جنت مکاني و بودن وارث تخت و تاج يعني صاحبقران ثاني بر بعد مسافت در جنير (که اقصای دکن است) عرصه خالي پنداشت از شورش طلبي و غرور جواني لشکرے گران بتسخير کابل کشيد - هرچند کارے پيش نبرده از صولت لشکر فيروزي رجعت قهقري نمود اما دست تعدي و تطاول دراز ساخته از سکنهٔ شهر و رعايای نواحي و اطراف هرچه اوزبکان تهي دست يافتند بنهب و غارت بردند - و ابواب بيداد و ستم بر روی اهل آنديار فراز نمود - ازان وقت مرکوز

---

(۲) در [اکثر نسخه] اکثر کارها را (۳) در [بعض نسخه] شناخته *

خاطر اعلی حضرت بود - که بمقتضای * * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

(۲)
فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده آن ملک موروثي را انتزاع نمایند - بسبب اشتغال مهمات ملکي ارادهٔ مذکور از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دران ولایت هرج و مرج افتاد - و المانان بے دین آتش ظلم افروخته در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه هزار سوار بتسخیر آن دیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قریها و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند) از آوازهٔ موکب منصور بپای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو سلطان بر رفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان و دو هزار خانه‌دار از احشام و اهل قندوز (که بیشتر رعایای جور کشیدهٔ المان دیده بودند) ادرام ملازمت شاهزاده بست و چون نزدیک باندراب رسید امیرالامرا علي‌مردان خان پذیره شده بر پشت اسپ دریافت - و پس ازانکه داخل خیمهٔ شاهزاده شد آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهي تا منتهای بساط رفته معانقه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر بلخ و بدخشان *

نموده همراه آرزد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت
و دلجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع
نموده روانهٔ حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت‌خان ولد صادق
خان‌مرحوم با چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیش‌قیمت‌پارچه
از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک پالکي و چهار ڈولي با چوبهای
نقره و غلافهای مخملي برای سواری عورات و در دست پیش‌خانهٔ
مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده
همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر
سنه (۱۰۵۶) یکهزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید
مدار المهام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده
بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجازت آن امتیاز
بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدر شناسي
بدو دست برداشته بآغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن
مباهات اندوخت - و باقسام عنایات و نوازش و انعام پنجاه هزار
روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش‌هزاري دو هزار سوار اختصاص
یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل
برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه
پدر بود) بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو
سلطان مرد ضعیف بنیهٔ افیوني (که مدتها بتعدي و اشتلم
اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست‌انداز المانان

دمے نه آسوده) یک دفعه بے رنج و تعب بدولت خدا داد رسید
بفراغبال و ترفه حال بهره یاب لذت زندگاني گشت - تکاپوی نوکري
درمیان نبود - گاهے در دارالسلطنت لاهور و گاهے در شاهجهان آباد
و احیانا در رکاب بسر میبرد - و در سال بیست و ششم اورا از منصب
باز داشته بالک روپیه مشاهره موظف گردید - و درین سال پسرش
بدیع سلطان بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافت - و تا آخر
سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي رسیده بود *

* خواجه عبدالهادي *

پسر کلان صفدر خان خواجه قاسم است - اوائل سلطنت
فردوس آشیاني در قصبهٔ سرونج (۲) تیول پدر خود مي بود - سال
چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بمالوه
شتافته بقصبهٔ مذکور رسید) از بحراست آنجا از قرار واقع پرداخت
تا سال بیستم بمنصب نهصدي شش صد سوار فایز شده سال
بیست و یکم از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدي هشت صد سوار
مرتقي گشته سال بیست و سیوم باضافهٔ دویست سوار چهرهٔ عزت
برافروخته سال بیست وششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر
قلعهٔ قندهار نامزد شده) دستوري پذیرفته وقت رخصت از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای خلعت و اسپ با زین
نقره و سال بیست و هفتم بعنایت علم لوای بلند رتبگي برافراخت

(۲) در [بعضے نسخه] پرونج *

(۲)
سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجري
پا درعدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاري
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغري *

سال نوزدهم جلوس فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري چهار صد
سوار چهرهٔ عزت بر افروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ
و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزادهٔ
مذکور بهندوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بندوبست
آنجا تعین شد اورا با دیگر کاشغریان بتهانه‌داری شیرپور و سام چاریک
مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکي از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار عزامتیاز اندوخت - و سال
بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب
قندهار مرخص گشته ازانجا همراه رستم خان و قلیج خان در محاربهٔ
قزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار
سررشتهٔ اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ
مذکور بمهم مسطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة‌الملک
بر سر چیتور کسیل شده گام جلادت برداشت - پستر همراه خلیل خان (۳)
بتادیب زمیندار سري‌نگر شتافته اواخر سال سي و یکم با مهاراجه

(۲) نسخهٔ [ب] هزار و شصت هجري (۳) نسخهٔ [ب] خلیل الله خان ٭

جسونت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبهٔ مالوه دستوري یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگذهه بركاب سلطان داراشکوه بود باقي احوالش بنظر نرسید *

* خواص خان بختیار خان دکهني *

در عهد جنت‌مکاني در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جلوس فردوس‌آشیاني بخدمت فوجداري لکهي جنگل و تهاره (۲) از تغیر سردار خان چهرهٔ اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب ورود فرمود) او احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم ازانجا معزول شده در کومکیان صوبهٔ بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجداري ترهت مضاف صوبهٔ بهار عز امتیاز اندوخته سال بیستم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوري پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداري و تیولداري مندسور مضاف مالوه لواي کامراني برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه‌داري مالوه بشاهنواز خان و مندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته او ازانجا تغیر شده بستور داخل کومکیان دکن گردیده در محاصرهٔ گالکنده همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] تهاده - یا تهاره باشد *

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادهٔ مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان برنواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگهه و شرکای سلطنت رو داد) در رکاب پادشاهي بوده بتعیناتی صوبهٔ بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جلوس ثاني قلعهٔ چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مآل حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشي ست - حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جنت‌مکاني هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جلوس اعلیحضرت بخطاب خاني سر برافراخت - پستر بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بخدمت میر آتشي مباهات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزاري صید مراد بدام آورد - و قراول بیگي گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفرازي یافت - و بخدمت قوربیگي کمر خدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نوذر (۲) صفوي از چاریکاران براه آبدره بانتزاع قلعهٔ کهمرد و غوري روانه نمود خان مزبور از چستي و کارطلبي با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمعی را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعین کرد - اوزبکان بمجرد وصول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هریکے بطرفی بدر زد - بعضے ازانها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زینهار پژوه شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن وا پرداخته باز باتفاق میرزا نوذر یک منزل از قلیچ خان پیش راهي گشته بدستور کهمرد جوقے را بسوی غوري کسیل نمود - آنها با قباد میر آخور محافظ غوري (که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) در آویختند - او بکمتر آویزه ره سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه‌کوب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - قباد بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل‌الله خان را دید - خان مسطور قلعه را باهتمام خان سپرده خود با قباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و وصول علامي سعدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] بوذر - یا نودر باشد *

بدلدهٔ بلخ جهت بند و بهمت آندیار خلیل الله خان متعلقان نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور بادشاهي آورد - و در سال بیستم در رکاب شاهزادهٔ فتح‌نصاب ظفر نصیب محمد اورنگ زیب باز رخصت یساق بلخ یافت . بمنزل ضحاک رسیده بود که از واقعهٔ بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از فرط محبت و افزوني وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاویه‌گزیني اختیار نمود با آنکه پادشاهزاده بتعریت شتافته مواعظ شکیب افزا فرموده گفت (که در چنین مهے خود را از کارهای پادشاهي باز داشتن منافي طریقهٔ عقیدت و ارادت است) بخان مذکور درنگرفت - لهذا از پیشگاه فرمانروائي بعزل منصب و جاگیر معاتب گشت - و در سال بیست ویکم نقوش ندامت و پشیماني از سیمای حالش بر خوانده بدستور سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و تیول میوات و فوجداري آن از تغیر شاه بیگ خان سرباند گردانیده امر شد - که دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانهٔ تعلقه گردد - و در سال بیست و دوم بپایهٔ بخشیگري دوم مرتقي گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میر بخشیگري پایهٔ دولت برتر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ هزار سوار کامیاب گشته از انتقال مکرمت خان بصوبه داري شاهجهان آباد مرخص شد - و در سال بیست و ششم بمنصب عمدهٔ پنجهزاري چهار هزار سوار تحصیل بلند نامي نمود - و بهمراهي علي مردان

خان امیر الامرا بحراست کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و بعوش متعلق بود - و شاهزاده درین سال بمحاصرهٔ قندهار عازم شد) با فوجے بسیار تعین گشت - و پس ازان [که مرزبان سري‌نگر (که در کوهستان شمالي دارالخلافه است) باستظهار مصاعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سریر آرائي اعلى‌حضرت دولت‌تقبیل عتبهٔ خلافت در نیافته سر نخوت مي‌افراشت] خلیل‌الله خان بمالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد - که به تیول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن وا پرداخته رو بمقصد نهد - او در سال بیست و نهم از اقطاع خود (۲) بدارالخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نبردکار برهٔ نوردي در آمد - زمیندار سرمور (که سر کوه است شمالي دارالخلافه - و بیخ ازانجا بشاهجهان آباد آرند) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتگاري بر بست (۳) (۴) و چون بدرن [که جاکائے سمت بیرون کوه سري‌نگر بدرازي بیست کروه و پهنائي پنج کروه (که بطول یکسر آن بجون پیوسته - و دیگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال‌آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاگهر شروع بتهانه بندي نمود - تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گاهي قلعه احداث نموده جمعے را باستحکام آن برگماشت و چون بساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در مي‌آیند)

---

(۲) در [اکثرنسخه] سال (۳) نسخهٔ [ب] جنگل است (۴) در [بعضے نسخه] هشت کروه *

رسید جمعی عبره نموده تهانهٔ چاندني را (که از توابع سري‌نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آوردند - بهادر چند مرزبان کماؤن بارادهٔ خدمتگذاري بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سر زمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معهذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنهٔ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموري یک لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در تیول چتربهوج چوهان (که هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانهٔ چاندني را بکروری هردوار سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافهٔ سواران دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافت - و در سال سي و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافهٔ اکبرآباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان‌آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشي را باتهام نظربند نمود آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابلهٔ عالمگیري

بخود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور فدويت (كه بآن عمدهٔ بارگاه خلافت گمان داشت) اورا با فوج جرار (۲) برسم منقلا از اكبرآباد بدهولپور رخصت نمود - در روز جنگ با ساير تورانيه و امراى پادشاهي بسرداري ميمنه قيام داشت - و چون پنهاني عهد و پيمان بندگي و درست اخلاصي استوار ساخته بود در وقت گرمي كارزار با پانزده هزار سوار تيغ زن نيزه گذار از جاى خود حركت ننمود مگر بقدر مدافعه جنود ارزبكيه (كه با او بودند) دست جرأت بر كشودند - و پس از هزيمت دارا شكوه چون ظاهر اكبرآباد مضرب خيام عالمگيري گرديد فاضل خان خانساماں مكرر از جانب اعلى حضرت سلسله جنبان شوق گشته دواعى ادراك ملازمت برانگيخت - جناب عالمگيري سخن او بسمع رضا اصغا نموده ثانيا بتحريك مصلحت كيشان خود كام از قدمبوس پدر والا قدر ابا آورد - اعلى حضرت خليل الله خان را باتفاق فاضل خان بگذارش پيغام فرستاد - خان مذكور بنابر سابقهٔ يكتائي پيش از فاضل خان بارياب خلوت گشته چندان براه عكس مدعا شتافت كه وحشت و كلفت شاهي از يكى بصد رسيده خليل الله خان را نزد خود نگاهداشته فاضل خان را بے نيل مقصود بر گردانيدند - اگرچه مير بخشي‌گري بدستور سابق بمحمد امين خان بحال فرمودند اما عمدة الملك خليل الله خان را بمنصب والاى شش‌هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ب] باذواج جرار *

شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (۲) مشمول التفات خسروانه ساخته
از اعز آباد دهلي بپاشليقي جيوش منصور بتعاقب دارا شكوه
مرخص كردند - و خان مذكور باتفاق بهادرخان كوكه تا ملتان
عنان مسارعت بازپس نكشيد - و در همان ايام مبادي سنه (۱۰۶۹)
هزار و شصت و نهم هجري خليل الله خان بصوبه‌داري پنجاب
مباهي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاري گشت
چون كوفت او بامتداد كشيد بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
ملازمت ناكرده بسر منزل خويش فرود آمد - تقرب خان و ديگر
حكماى پايهٔ سرير خلافت بحكم والا بمعالجهٔ او پرداختند - بسبب
ازمان مرض فتور قوى بمرتبهٔ كمال رسيده بود . باندك نقصي (۳) (كه از
بے‌تدبيرى غذا رو داد كارش از مداوا در گذشت - دوم رجب سنه
(۱۰۷۲) يكهزار و هفتاد و دو (۴) هجري روزگار حياتش بسر آمد
خلد مكان بمقتضاى قدرشناسي سايهٔ عاطفت پايه بر سر بازماندهاى
آن مرحوم افكنده بانواع تسليه و دلجوئي نوازش فرموده ميرخان
و روح الله خان و عزيز الله پسران اورا و افتخار خان و ملتفت خان
و بهاءالدين برادر زادها و سيف الله صفوي دامادش را بعطاى
خلاع فاخره بر نواخته از كدورت ماتم رسيدگي بر آوردند - و زوجه
و صبيه اش را بساليانهٔ پنجاه هزار روپيه كامياب گردانيدند - و پسران

(۲) در [بعضى نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
(۳) در [بعضى نسخه] نقصى (۴) نسخهٔ [ج] هفتاد هجري *

و دامادش باضافهٔ مناصب مطرح انظار خسروانه گشتند (۲) *

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت علیهٔ عالیه دیرین خدمت و قدم بندگي داشت - و آخر عمر را در خیر اندیشي و هوا خواهی خلیفهٔ زمان سپري ساخت - ازین رو اخلافش هریکی بدولت و کامراني کوس بلندنامي بر نواختند - گویند خلیل الله خان نسبت ببرادر کلان اصالت خان درشت خوی تندگو بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بمهم پرینده تعین گشتند مهابت خان سپه سالار آنقدر که از اصالت خان راضي و خرسند گشت همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان نیز از ناسازی مزاجش همیشه ازو ذخیرهٔ خاطر داشت *

* خان دوران *

سید محمود پسر میانهٔ خاندوران نصرت جنگ است - بعد فوت پدر بمنصب هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - و بدستیاری اقبال و پایمردی نیکوخدمتي در تلاش جاه و دولت از برادر کلان سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب دو هزاري سر بر افراخت - و در یساق قندهار متلزم رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم بهنگام معاودت بهمراهی سعد الله خان (که در استلام سدهٔ سلطنت و جهانباني پیش آهنگي کرد) شرف بار یافت - و باولین خطاب پدر نصیري خان چهرهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] انظار عنایت خسرواني

نامورې بر افروخت - و پس ازان بتعیناتي صوبهٔ مالوه و تیولداري
و قلعه داري رایسین دستوري یافت - و در سال سیم بمرافقت
صوبه دار مالوه (که با جمیع کمکیان آن ناحیه تعین شاهزاده محمد
اورنگ زیب ناظم دکن بنا بر تحریک عبدالله قطب شاه شده)
بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (که بآئین شایسته انجام گرفت)
بمکان خود معاودت نمود - و درهمین سال باز بر طبق حکم حضور
بدکن رفته بهمراهي شاهزادهٔ مذکور در تاخت و تاراج ولایت
عادلشاهیه جوهر مردي نمایان ساخت *

و چون سیوا و مناجي بهونسله باشارهٔ بیجاپوریه در حوالي
احمدنگر سر بشورش برداشته برخی محال را تاختند نصیري خان
با سه هزار سوار باتفاق جمعي از امرا مثل کار طلب خان و ایرج خان
بدان سو رو آورده دست و بازوی جرأت برکشاد - و بسیارے را
از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانڈیه بیرگانون (۲) را
اقامت جا برساخت - تا آسیب آن مفتنان بمحالات پادشاهي
نرسد - و پس از کشایش قلعهٔ بیدر (۳) و کلیان مساعي هریک از امرای
کمکي از نوشتهٔ پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هرکدام
از پیشگاه نوازش باضافهٔ درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بلندپایگي

---

(۲) در [بعضی نسخه] پیرگانون (۳) در [اکثر نسخه] بدر - اما در
[اکثر جا] بیدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدور نیکو خدمتي و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشتهٔ عقیدتش با اخلاص تاب یافته و مشام ارادتش از شمامهٔ یکجهتي معطر بوده بعد محاربهٔ راجه جسونت چون نواحی گوالیار مضرب خیام آن شاهزادهٔ ظفر نصیب گشت نصیري خان از قلعهٔ رایسین برطبق یرلیغ طالب جبهه سای عتبهٔ عالمگیري شده بخطاب والای خاندوراني کلاه گوشهٔ مباهات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسرداری فوج طرح میسره اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با برخی از عساکر پادشاهي بنظم صوبهٔ الهآباد و تسخیر قلعهٔ مذکور (که در رصانت و حصانت شهرهٔ ایام است و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و باوجود آگهي بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد ننهاده بر استحکام آن قلعه افزود) دستوري یافت - خان مذکور از کار طلبي چست و چالاک شتافته بمحاصرهٔ آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار از بنارس گذشته نزدیک بالهآباد رسید) خان دوران دست از محاصرهٔ قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منقلا بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه بباد نهب و غارت داد و فوج بباشلیقی محمد سلطان

بتکامشی آن آوارهٔ دشت ناکامي تعین گشت خاندوران نیز کمکی شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم بارهه قلعه دار الهآباد (که بنوشتهٔ دارا شکوه ضمیمهٔ لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او از پختهکاري برسم ایلغار پیش از شجاع بقلعه رسیده داخل شد و از مآل اندیشي ابواب تصرف بر روی آن باس زده (۲) روزگار بر بست و از صواب بیني بندگی پادشاهي برگزید - و پس از وصول سلطان محمد بقرب الهآباد بخاندوران (بمناسبت آنکه قبل ازین حکومت آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجي گشت - و اورا وسیلهٔ صفح جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهي اورا مستمال عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت و ایالت آنصوبه همت برگماشت - ودر سال دوم چون صاحب صوبگی آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان صوبهداری اوڈیسه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت و مدتے دران آلکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري باجل طبعي همانجا بساط هستي در نوردید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیري ست - و داماد

(۲) در [بعضی نسخه] باس زده *

يمين الدوله آصف خان خانخانان سپهسالار - بهمراهي پدر بزرگوار کارهای نمایان و ترددهای شایان بمنصهٔ ظهور آورد - و میر شمشیر و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم خان متعلق بود) بمراتبهٔ درمتمرد افگني و سرکش براندازي کوشید که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گدهے مستحکم شنید یا بهنیروی تدبیر یا بدستیاری دلیري و دلاوري منهدم ساخت - اکثر قلعچها (که مملو به بندوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتد صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برانداخته نشان نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهانباني بمنصب هزاري هفتصد سوار سر عزت بر افراخت *

گویند در فوجداری نارنول (که مفسدزارے ست مقرري قریب دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نامے بشجاعت و مردانگي برآورد ودر ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالابے بر ساخت - که تال شاه‌قلي‌خان محرم را (که چهل ساله جاگیر دار آنجا بود). پیش او آ برو نماند و در سال سیم (۲) باضافهٔ پانصدي سرافرازي یافته با برادر کلان خود ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی توپخانهٔ کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا بدو مفوض گردید - آنچه او بندوبست دریں کارخانه نمود از صوبه‌داران نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بتغییر و تطمیر هر قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سیوم -

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه عمله و فعلهٔ احشام را (که سالها بحمایت و رعایت بکار سازي و زرپاشي بعوض و بلاعوض گذرانیده بودند) (۲) همه را موجودي ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچي سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - تیر هرکه یکبار هم بنشانه نرسید اورا برطرف کرد - و برخي ضعیف و زبون را علوفه کم کرده نگاهداشت - و بدین صیغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه هزار روپیه کفایت پادشاهي نمود - و دیانت و جزرسي و کارداني و معامله فهمي خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب مفتخر خان چهرهٔ افتخار برافروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم بقلعه‌داري فتح‌آباد و دهارور (۳) مامور شد - وچون درین مدت اقامت دکن باظهار بندگي و فدویت نقش حرف یکجهتي و اخلاص خود دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن ساخته بود در ایام برهم خوردگي و آشوب سلطنت (که شاهزاده را عزیمت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید) او نیز کمر مرافقت بنطاق همت چست بست - پس از وصول بلدهٔ برهانپور باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري دو هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] بے عوضي و بلاعوضي و نسخهٔ [ج] بے عوض و بلاعوض

(۳) نسخهٔ [ب] فتح آباد دهار وار*

سوار و خدمت میر بخشیگري و خطاب سپهدار خاني امتیاز یافت - و بعد جنگ جسونت بخطاب خانزماني و بعنایت طوغ و نقاره بانند آوازه گردید - و پس از نگون ساری اعلام داراشکوهي و وزیدن نسائم از مهب عنایت ایزدي بر شقهٔ رایت عالمگیري میر بخشیگري بمحمد امین خان خلف محمد معظم‌خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافهٔ هزاري بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعه‌داری ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمهٔ ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت - و پستر بنظم مهام احمد نگر مامور گردید - و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریشي بصوبه‌داری خاندیس رایت اعتبار برافراشت - و در سال هیزدهم بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بصوبه‌داری برار مورد مراحم گردید و در سال بیستم بانتظام صوبهٔ ظفرآباد بیدر و حراست قلعهٔ مذکور اعزاز اندوخت - و بهمراهی شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سدهٔ خلافت نمود - و روزے چند برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغي و بمالش راجپوتیهٔ ضلالت کیش پرداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه داری برهانپور از تغیر ایرج خان مقرر گشت - و بافزایش یکهزار سوار منصب سرافرازي یافت *

اتفاقا در همین سال [که سنین هجریه (۱۰۹۱) یکهزار و نود

و یک بود] پیش از ورود خان مزبور سنبهای سوائي از سي و پنج کروه شبگیر نموده دفعة بر بهادر پوره دو کروهی برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخے از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیارے بے سر و پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان (که بنیابت خانزمان حراست شهر مي‌نمود) بصد دشواري شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و دوازدهم ذیقعده سال بیست و پنجم بلدهٔ برهانپور بورود موکب پادشاهي رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا ناصیهٔ بندگي را بآستانبوس خلافت نوراني ساخت *

و چون درین سال غرهٔ ربیع‌الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري جانب اورنگ‌آباد نهضت پادشاهي اتفاق افتاد شاهزاده محمد معزالدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزادهٔ مذکور متعین گردید - و در همین (۲) ایام از تغیر مختار خان بایالت صوبهٔ مالوه رخش عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

(۲) در [بعضی نسخه] سال *

یکهزار و نود و پنج هجري همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید از هر علم بهره و در حسن خط شهره داشت - انشاپرداز درست سلیقه دانشور معامله فهم بود - در تمشیت مهام برهنموني غیرے محتاج نه و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدهٔ مار در شب تار به تیر آتشبار میدوختند) مشهور آفاق است - و در فن موسیقي مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوي مواع و شیفتهٔ راگ و رنگ بود - پري چهرگان خوش آواز و مغنیات عشوه ساز در خانه داشت - زین آبادی مشهور (که محبوبه و مرغوبهٔ ایام پادشاهزادگی خلد مکان بود) ازان زمره است - گویند مدخولهٔ اوست *

روزے شاهزاده بباغ عالم آرای زین آباد برهانپور معروف بآهو خانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت گشت و واگشت مي نمود - زین‌آبادي در نغمه سنجي هوش ربا و در شیوهٔ دلبري یکتا بود - همراه اهلیهٔ محترمهٔ خانزمان (که خالهٔ شاهزاده میشد) آمده در عین سیر درخت انبهٔ پر بار دیده بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخي و شنگي پیش رفته بر جست - و دانهٔ ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز[2] دلبري و دلربائي بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

(۲) نسخهٔ [ج] انداز دلربائي بود *

و پارسائي را در باخت *　* نرد *

* عجب گیرنده دامے بود در عاشق ربائیها *

* نگاه آشناي یار بیش از آشنائیها *

بابرام و سماجت اورا از خالهٔ مکرمه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک و تفقه بجهت شیفته و دل‌دادهٔ او شد - و (۲) پیالهٔ شراب بدست خود پر کرده باو میداد *

گویند روزے او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف نمود - هر چند عجز و نیاز بکار برد بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار خواست در نوشد - آن عیارهٔ جادو طراز خود پیاله درکشید - و گفت غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامی شما باین آب پر شر و شور و این عشقبازي بمرتبهٔ سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه (که عناد دلي داشت) این حکایت را دستمایهٔ سعایت و غمازي ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ریائي چه صلاح و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله برباد داد - قضا را در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدي مبتلا ساخت - مقبره‌اش در اورنگاباد است متصل تالاب کلان از آنجا (که فقدان محبوب طاقت ربای مردان است) روز فوتش طرفه تغییر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواری شکار توجه فرمود - میر عسکري عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

(۲) نسخهٔ [ب ج] که پیالهٔ شراب

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحتے خواهد بود
در جواب خواند * * بیت *

* نالهای خانگي دل را تسلي بخش نیست *
* در بیابان میتوان فریاد خاطرخواه کرد *

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند * * بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رقتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در صوبهداري برار موضع هرم را (که سه کروهي ایلچپور حاکم نشین آنصوبه است) اقامتجا برساخته خانزمان‌نگر نامید - و عمارات عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم حویلي دارد - از پسرانش هیچکدام ترقي نکرده در گذشتند *

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاکانش اندجان متعلقهٔ ولایت فرغانه است - پدرش خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیاني وارد هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان داراشکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خلدمکان حصول ملازمت نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود درخدمت پادشاه مذکور اختصاص پذیرفته بمنصب درخور و خطاب خاني لواي کامیابي بر افراشته سال بیست وششم بحجابت بیجاپور تعین گردید - و بعد

معاودت ازانجا بعطای فیل مباهات اندوخت - و سال سي و دوم از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت برافروخت و چون سال سي و سیوم قلعهٔ راهیري مفتوح گشت برای ضبط اموال آنجا متعین شد - بستر از انتقال معتمد خان داروغگی داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجري شربت واپسین در کشید چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که پسرش میر عبدالمنان بدکن رسیده چندے بخدمات خانگی نظام الملک آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر میگفت و عترت (۲) تخلص میکرد - ازوست * * بیت *

* آهوی وحشی چشم تو چسان رام کنم *

* پیچ وتاب دل خود را مگرش دام کنم *

از پسرانش کلاني معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري رحلت نمود - دومین میر نعمان خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیومین میر عبدالقادر که در جواني بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ هردو بقید حیات اند - و با محرر سطور دوستي دارند •

---

(۲) یا عبرت باشد *

* خان زمان شیخ نظام *

حیدرآبادي - از شیخزادهای سپاهي‌پیشهٔ دکن است - از پردلي و جگرداري نصیبهٔ وافر داشت - و در دولت ابوالحسن والی تلنگانه (۲) رتبه افزای امارت گشت - و بسرداري و سرکردگي و صف آرائي و سپه کشي نام برآورد - در ایام محاصرهٔ گلکنده بسری عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهي زد و خورد مي‌نمود - روزے برسر مورچال با خان فیروزجنگ دوچار شده شور قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هرچند پردلان فوج پادشاهي از روی جلادت خواستند (لاش یکے از مردهای خود بدست آرند) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چندے ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختري از ابوالحسن رو تافته آثار تباهي و بیدولتي هر روز در تزاید بود ازین‌رو دل از همراهي و دولتخواهیِ او برکنده بذریعهٔ رسوخ عقیدت بآستان عالمگیري ملتجي گردید چون نوکران عمدهٔ ابوالحسن از آز وري و حرص اندوزي بامید منصب و حکومت خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهي پیوستند وتا آن وقت دیگرے غیر ازو صاحب فوج (۳) نماند افتراق او موجب کار شکنیِ ابوالحسن پنداشته بیشتر باستمالت خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] وافي (۳) یا پیشتر باشد *

منصب شش هزاري پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای
علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربي و عراقي و فیلان
تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسرواني گردید - و پسران
و اقربای او بمناصب نمایان (که چندے ازانها از چهارهزاري کم نیست)
همگي بمنصب بیست و پنجهزاري بیست و یکهزار سوار ممتاز گشت
و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبهٔ ثاني سواد بیجاپور مضرب
خیام پادشاهي شد اورا (که در فنون سپاهگري و سرداري یکتائي
داشت) بکشایش قلعهٔ پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود
خان‌مذکور باقتضای دواعي هوشیاري و خبرداري جواسیس خود را
بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگي و سرداري دکن
مي افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بنابر نزاعے
با قوم بیراگي (که نسبت خویشي بآنها دارد) از راهبري بقلعهٔ کهیلنه
رسیده بعد دار و مدارے بآن‌طایفه و وا پرداختن خاطر از ذخیرهٔ
قلعه در سنگمنیر نام جائے (که پیشکار او کب‌کلس آنجا عمارات و باغات (۲)
عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد
خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کروه بود
و عقبات صعب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگي واي نعمت
دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست
ایلغار کرد - هرچند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسید

---

(۲) نسخهٔ [۱] سنگمیر *

آن مست بادهٔ سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت و بر زبان بطالت بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل دربنجا مي‌تواند رسید - تا آنکه خان شهامت آثار پس از تحمل فراوان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت) بسرعت برق با سه صد سوار بسروقت او رسید - آن سرشار در بالای نشهٔ رعونت و باده نوشي باعتضاد چهار پنج هزار سوار دکنی نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر بکمپ‌کلس رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق فرار گزید - و او در حویلی کپ‌کاس درخزید - و خودش با کپ‌کاس و بیست و پنج کس از عمدهای او با زنان و دختران سوای زام راجه برادر (۲) خوردش (که در یکے از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایلاوج بپادشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان فیروزمند بتدابیر صائبه ازان دیولاخ برآمد) هیچکس از اعوان و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادر گذهه بحضور رسید - اورا زنداني مکافات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت فرود آمد - و گوشهٔ قالین شکسته بادای سجدات شکر سر نیاز بر زمین ابتهال آورد * * مصرع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبها اسیر *

(۲) نسخهٔ [ج] پسر خودش *

تاریخ است - خان مذکور در جلدوی این شگرف خدمتے بخطاب
خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب
سر مباهات بچرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافزونی مناصب
و عطیهٔ خلاع سرافرازي یافتند - پس ازان خانزمان مدتے متعینهٔ
فوج بادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سي و هفتم شاهزاده
بسبب عارضهٔ استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت
گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام بادشاهي شده بهمراهی
شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در
سال چهلم باجل طبعي ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد
بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال
آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران
در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال این خان نیز جدا
بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد
اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملی مرتضی‌نگر گرفت - و در
سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش
زیر محاسبهٔ سرکار اند - و دیگر نظام‌الدین خان - که حضرت خلدمکان
بوصیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور تربیت فرمود
و همشیرهٔ راجه ساهو را (که بدست افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع
مغلي داشت - هیچ بپدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیا

طرح اقامت ریخت - خالي از نام ونشان نبود - بخست میگذرانید و در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجري (۲) بمنزل خاموشان شتافت - پسران (که باهم علاتي بودند) در دعوی ترکهٔ پدر مدتے با یکدیگر منازعت داشتند *

* خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش *

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالي خوافي سمت سیدے بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید چون حلیلهٔ جلیلهٔ او بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میرمظفرحسین و میر ملک حسین بمناصب مناسب سرافرازي یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند نشو و نمای اولین در حضور فردوس آشیاني بود - چنانچه از احوال او پرتو وضوح میدهد - دومین از صغر سن در خدمت شاهزاده تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائي گزید - و بقصد بندگی پادشاهي از دکن بحضور شتافت - اعلی حضرت بمنصب هفت صدي صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک رفاقت او پسندیدهٔ شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر والا قدر فوجداری هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود بدین تقریب اورا بجانبهٔ عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سي

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري *

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعهٔ بیدر همت بکشایش حصن کلیان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلنکه (۲) مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متحصنان در مدافعت وممانعت کوشیدند سر سواري قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامیِ اسپ و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - دران هنگام (که شاهزاده لوای جهان کشائي از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت) اورا بخطاب بهادر خاني نامور ساخت - ازانجا (که جرأت و جلادت او دلنشین شاهي بود) در محاربهٔ جسونت از پیش‌آهنگان مقدمة الجیش گردید - و در صف آرائیِ داراشکوه بسرداریِ طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبي پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکني با همگي فوج جرانغار مخالف باو برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبهٔ تلاش و سپاهگري بود بتقدیم رسانیده زخمے برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیري از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد اورا باضافهٔ هزاري پانصد سوار بر نواختند و بتعاقب داراشکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود) دستوري یافت - خان مذکور بچستي و چالاکي از آب ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور ازان بآساني صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

(۲) در [بعضی نسخه] تیلنکه •

ببخت‌بران ادبار گرفته آورد - آنها عنان تماسک از دست داده
راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن (۲) نیفشرده روی
آوارگي بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان
تا ملتان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق
افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهي انتظام داشت
به نیروی همت داد بردلي داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر
طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق
راجه جیسنگهه بتکامشی آن رمیده همت گام سرعت برداشت - و چون
آن آوارهٔ دشت سرگشتگي بولایت کچهه رفته راه بهکر پیش گرفت
و از دریای سندهه گذشته بنابر سابقهٔ معرفتی (که با ملک جیون
دهادهر داشت) نزد او شتافت و روزے چند از تعب راه برآسوده
بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در
دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت
حال ببهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمعنانی تعجیل خود را
بدان حدود رسانید - و اورا بدست آورده با راجه جیسنگهه از راه
بهکر بر جناح استعجال روانهٔ حضور گردید - و شازدهم ذی الحجه
سال دوم جلوس بدارالخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز
داراشکوه را با پسرش سپهر شکوه در حوضهٔ سر کشاده بر ماده فیل
نشانده از راه میان شهر و بازار بدهلی کهنه برده بخضر آباد

(۲) نسخهٔ [ب ج] تمکین *

در جای محفوظ نگاهداشتند - روز دوم بیست و یکم شهر ذي الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري چراغ زندگانیش خاموش گردانیده در مقبرهٔ جنت آشیاني مدفون گشت - خان مزبور بعطای یکصد راس اسپ (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار ازو تلف شده بود) نوازش یافت - و پس ازان بقلع فساد بهادر بچگوتي (۲) (که بسمت بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم بارسال فرمان صوبه داري الهآباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار چهرهٔ عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگي ولایت مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داري گجرات از تغیر مهابت خان باو تفویض یافت - از الهآباد عازم آندیار گردید - و مدتے به بندوبست آنصوبه قیام نمود - و درسال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرتقي مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر و تفویض صوبه داري دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد معظم لوای بلند نامي افراخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرصع مصحوب گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهي مراتب مرحمت فرمودیم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار شصت کروهي سیوای بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج از حد گذرانیده آرامگاه و جمعیت رعایای سکنهٔ دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضی نسخه] بچکوتي *

فاحش مغلوب و منکوب ساخت (۲) - و غنیمت فراوان بدست آورد پس ازان (که بتاختهای متواتر و قطره و پویهٔ زیاد سر پرشور و شر سیوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان ممالک دکن سعی نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور و حیدرآباد بتحصیل (۳) در آورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه قدرشناس در جایزهٔ کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکهٔ رزم و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري بخطاب خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش و از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام کرور دام بر امثال و اقران سري و برتري بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجري قلعهٔ نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور است) بصرف اسباب قلعه‌گیري و جنگ و پیکار مورچال از دست داود خان پني (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف اولیای دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگي و عالیجاهي بخود رائي و خود آرائي میکشد - و کار سرکردگي و کامیابي باستغنا و رعونت مي‌انجامد - بل از کارطلبي بکهنه عملگي مي‌برد) در پیشگاه خلافت برخي تقصیرات بوی اثبات یافته طلب حضور شده بعزل خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضی نسخه] که بتحصیل (۴) در [اکثر نسخه] معرود ه

و منصب و صاحب خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب
گردید - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته
و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین بندگی و نیکوخدمتیها
علاوه داشت پس از چندے سال بیست و یکم بدستور سابق
بیحالی منصب و خطاب و تفویض رتبهٔ علیا و اعادهٔ دولت عظمی
آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونت
به نیستي سرا درشد و خالفي و جا نشیني (۲) نداشت جهت ضبط ملکش
خانجهان تعین یافت - و رایات پادشاهي بسیر جانب اجمیر
باهتزاز درآمد - و خان مذکور تکتک پای (۳) نموده در جودهپور
(که حاکم‌نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین
ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام
خسرواني بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهي در جلوخانهٔ دربار
زیر زینهای جام جهان نما (۴) انداختند - مدتها پامال مترددین
شد - تا نام و نشانے ازان نماند - اما بند و بست آن ضلع چنانچه
باید صورت نبست - و شورش راجپوتیه و سرکشي رانا سرکشید
و منجر بنهضت پادشاهي گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم
سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري از حوالي چیتور (۵) رانا از تغیر
شاهزاده محمد معظم بنظم صوبهٔ دکن رخصت یافت - او در عین

---

(۲) در [بعضی نسخه] خلفي جا نشیني (۳) یا تکتک پائي باشد (۴) در [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخهٔ [ج] جیت پور ه

برشکال همت بمحاصرهٔ قلعهٔ سالهیر (که رفیع ترین قلاع بکلانه است . و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت . و انواع تعب و صعوبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیاد شتافت . میر محمد رضا لاهوري شارح مثنوی معنوي بعنوان منصب‌داري همراه او بود (۲) . این یساق را منظوم ساخته در کثرت گل ولا گفته * مصرع *

* شده کار بیچاره کار زمین *

القصه در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري سنبهای سوائي از سي و پنج کروهي شبگیر کرده بیخبر بر بهادر پوره (که دو کروهی برهانپور معمورهٔ عظیم بود) ریخته غارت کرد . کاکر خان نایب خانزمان صوبه‌دار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید . آن شقي بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد . و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد . برخے از غیرت قبیله را ته تیغ آورده کشته شدند . خانجهان ازین آگهي از خجسته بنیاد ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکتل فرداپور (که سي و دو کروه مسافت دارد) رسانید . و درانجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید . بر زبانها افتاد که برجوع وکیل سنبها و تعهد مبلغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد . و درین فرصت سنبها با هرچه

(۲) نسخهٔ [ج] همراه بود *

توانست برداشته با جمعے از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعهٔ سالهیر شتافت - خانجهان (که مي بایست از عرض راه بجانب او عنان‌تاب میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماض باور سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهي بناز‌گي شد و فرمان عتاب‌آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقا در همان ایام شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم روی فرار بجانب دکن گذاشت - احکام بجمیع حکام رسید - که اکبر ابتر هرطرف سر بر آرد سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که بارادهٔ گرفتنش گرم‌روي نموده نزدیک رسیده بود) عنان بازکشید - تا آنکه اکبر از کوهستان بگلانه گذشته باعانت بهیل و کولي براهیري رسید - و روزے چند در پناه سنبها بیاسود - هر چند اخبار نویسان از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر اسد الله فوجدار تهانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادي و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته برذخیرهٔ خاطر پادشاهي افزود و کهنه عملگي و عیاري خانجهان بر همگنان ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعي توجه پادشاهي بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات عالمگیري گشت - خانجهان بتسخیر قلعهٔ رام سیج متعلقهٔ کاشن‌آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعي زیاد بکار برد از خبرداري و دیدباني قلعه دار (که از مرهتهای آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوب و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخي تمام بر کنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کروهي اورنگاباد رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت در نیافته سمت بیدر رفته اقامت نماید - و هر طرف خبر آوارگي اکبر برسد بتعاقب پردازد - و چون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بسواري جهاز عازم ایران‌دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجهۀ همت ساخته در سال بیست و هفتم ازسي کروه تاخته بآویزش سخت سلسلۀ جمعیت مقهوران را (که بارادۀ فاسد بر کنار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیارے از کفار اشرار را عرضۀ تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزۀ آن فرمان تحسین و آفرین از حضور اصدار یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري‌خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیري خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب صفدر خان مورد مراحم والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصرۀ بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت تهانهٔ (٢) ایذدي بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده
محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی
شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادي رخصت
یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش‌آهنگ شاهزاده گشت
و با خلیل الله خان سرلشکر و حسیني بیگ (٣) علي مردان خان
(که با سي هزار سوار جرار (٤) درمقابل عساکر پادشاهي سر نخوت
مي افراشتند) کارزار هاي سترگ نمود - روزے از هنگام دمیدن
سپیدهٔ صبح کوس و کرناي رزم بلندآوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار
گرمي داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان
بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشتها پشتها نمودار گردید - دران
هنگام بر پسرش همت خان که هراول بود عرصهٔ جنگ تنگ‌تر گردید
هرچند از پدر طلب کمک نمود اعادي آنچنان هجوم نموده اورا
هاله وار درمیان گرفتند که نمي‌توانست یک قدم برداشت - و دران
اثنا پرب (٥) خان ملقب بهات پتهر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه
بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان
نیزه در دست بمقابلهٔ فیل خانجهان رسیده فریادکرد که سردار کدام
است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیب تمام بانگ

---

(٢) نسخهٔ [ب] تهانه بزدي - و نسخهٔ [ج] تهانهٔ ابزدي (٣) نسخهٔ
[ج] حسیني بیگ خانسامان که (٤) نسخهٔ [ب] سوار درمقابل (٥) نسخهٔ
[ج] بقري خان یا پري خان باشد *

بر زد - که سردار مذم - و اورا فرصت نیزه اندازي نداده به تیر ترکش از زین بر زمین انداخت - و آخرکار صولت‌افزائیهای مخالف بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردد - ناگاه اقبال عالمگیري بصورتے دیگر جلوه نمود - که فیل مستے از لشکر پادشاهي بمیان آنها در آمد - و اسپان را بچراغ پائي در آورد - و دران ته و بالا اسپ و آدم دو سه سردار نامي بزمین سرنگون افتاده فوج حیدرآبادي رو بگریز آورد - و با وصف چنین صف آرائیها (که کرةً بعد اولی و مرةً بعد اخری افواج گران را از پیش رو زده برداشت) و بدست آوردن حیدرآباد * بیت *

۱۰۹۷ (۲)
* شد فتح بجنگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعهٔ گلکنده چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن نبود و اول وهله میخواستند واسطهٔ صلح شده عفو جرائم او از جناب خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او بجنگ و پرخاش رسانیدند در مراسم تعاقب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماض و خود داري بکار مي‌رفت - و این معني در پیشگاه سلطنت علاوهٔ بے دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون او با پادشاه همبازي بود و سرباری آن نسبت رضاعت (که نصیبے ست رعونت افزا) و باز پندار تفوق بخود در کاردانی

---

(۲) در [بعضی نسخه] بے جنگ *

و سرکردگي خصوص مهمات دکن (که میدانست بے او متمشي نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود روبرو گستاخانه عرض مي‌نمود - و در غیبت سردیوان نا گفتني میگفت و در کارهای ملکي هرچه مي‌خواست بے محابا میکرد - اگر حکم حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه ممنوعات و منهیات (۲) (که مزاج پادشاهي مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - اصلا در منع آن نمیکوشید - روزے در جلوخانه بر سر پالکي گذاشتن میان مردم او و معظم خان صفوي خانه جنگیء عظیم برپا گردید - خانجهان را رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش باز دارد او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان تاراج نمایند - و این معني سر باریء سرگرانیهای پادشاه (۳) گردیده ملالت بر ملالت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکنیء او تدبیرے اندیشیده بصوبه داریء هر جا که تعین میگردید هنوز تمتعے از فصل‌سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت سنبذدي (۴) مي آمد *

بالجمله آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات (۵) و مفسدان صوبهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهي مصروف آن بود (۳) نسخهٔ [ا] سرباري و سرگرانیهای پادشاه (۴) نسخهٔ [ب ج] سبندي (۵) نسخهٔ [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوري یافت - و بانعام دو کرور دام مباهات اندوخت و سوای همت خان (که تعین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر فراوان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعین نمودند - و پس ازان بمساعی جمیلهٔ شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹) یکهزار و نود و نه هجري راجا رام جات سرکردهٔ مفسدان آن نواحي بزخم تفنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سنسني (۲) و دیگر مکانهای احداث کردهٔ آن شقي رعب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان بصوبه داری بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیوم بنظم صوبهٔ الهآباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبهٔ پنجاب رخش عزیمت دراند - و در سال سي و هفتم حسب الطلب از لاهور بسجود قدسي‌آستان خلافت ناصیهٔ بندگي آراست - و باز از حضور بجای دیگر نشتافت - تا در سال چهل و یکم در چهاوني اسلام‌آباد برمپوري (۳) نوزدهم جمادي الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه هجري جهان گذاشتني (۴) را واگذاشت - چون مرض او اشتداد داشت خلدمکان وقت معاودت از شولاپور بنگاه اورا بشرف عیادت نوازش فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

---

(۲) نسخهٔ [ب] سینیني و نسخهٔ [ج] سلسي (۳) نسخهٔ [ج] یکصد هجري (۴) نسخهٔ [ج] گذشتني را *

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگي و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقي ست - تابوت اورا بقصبهٔ نکودر (۲) دوآبهٔ پنجاب (که گورخانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادتے نداشتند - نصیري خان مرد دیوانهٔ بےرتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و بپریشاني میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونیٔ مواد ثروت و صولت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شاني عالي داشت - جز او کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابے نبود - زیاده گوئي خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسپ و فیل و ادویهٔ مبهي بود - فراستے غریب داشت - روزے در ایام صوبهداری دکن با جد کلان محرر این سطور امانت خان میرک معین الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] نکو درادانهٔ پنجاب *

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوي (که محمدمعظم علم بغي و طغیان بر افراشته) قبول خواهي کرد - اگرچه ازو متمشي نخواهد شد - و اگر بنام محمد اعظم شهرت دهند زینهار باور نخواهي کرد - هر چند که ميتواند بیش برد - و محمد اکبر طفل است - اما آنچه من متفرس شده‌ام این راه ناهنجار را غیر از اکبر دیگرے نخواهد پیمود - و دران وقت اصلا از سرداري اکبر و ارادهای او اثرے و خبرے نبود - بعد از شش ماه این کچه گل کرد - و دریافت درست خانجهان مطابق واقع گردید و پندار سري و سرداري هم طرفه درسر داشت - بلند پروازیها و کله بر زنیهای او مثل عالمگیر پادشاهے را (که با عزم و همت خود دیگرے را نمي سنجید) به پیچ و تاب ميآورد - ازین جهت بود که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او تعریف سپاهگري و سپه کشي برخے از خانه زادان تازه بعرصه آمده مينمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان خواجه ابو المکارم قضا را در همان ایام اینها را با سختای شقي اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان‌نثار خان نیم‌جانے بهزار تک پا بدر برد - و تهور خان زخمي خود را میان مردها انداخته عمر دو باره یافت - چون این سرگذشت بعرض پادشاه رسید فرمود اینها همه از مقدرات است (۲) - باختیار کسے

(۲) نسخهٔ [ب] این همه مقدرات است ۰

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمي‌باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداري مدتها بمن چشم زخمے نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که عقل از قبول آن آبي‌ست - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خانجهان حرفے نیست که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکیٔ مزاج هم فطري داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدي یک دفعه بمرتبهٔ پنجهزاري رسید - و بر مراتب شتّی (که درین میانه عبور واقع مي شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهے را (که از غضب و غیرت سر زنده نمیخواست) این قسم نوکر بے محابای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها (۲) روزے در عدالتگاه آفتابهٔ خرد چیني مدور از نظر پادشاهي گذرانید - و گفت آفتابهٔ حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاهے انداخته بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم (۳) داد - دو سطر نقشے مانا بخط در گردن آن مرقوم بود - شاشزادها گفتند - این خط عبراني خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبراني مبراني نمیدانم - کسیکه فروخت همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که حرفے سست (۴) چنینک بد نیست *

---

(۲) نسخهٔ [ا] درآخر روزے (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم
(۴) در [بعضی نسخه] خشک *

* خدا بنده خان *

پسر شایسته خان امیر الامرا ست - در حیات پدر والا قدر از پیشگاه خلافت در سال سي و ششم عالمگیري بمنصب هزاري و فوجداري بهرایچ (۲) مضاف صوبهٔ اودهه سرافرازي یافته بود - بعد از فوت پدر در سال سي و نهم (۳) عالمگیري از محال فوجداري بحضور رسیده حسب الارشاد خسرواني وعلت خان مذکور با صبیهٔ جماة الملک اسد خان قرار یافت * • ع •

۱۱۰۱

* سعدین کرده اند ببرج اسد قران *

تاریخ است - در سال چهلم از تغیر مرید خان بمیر بخشیگری احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتاتي رکاب پادشاهي امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر عسکر خان حیدرآبادي بنظم صوبهٔ بیدر مامور شد - و در سال چهل و ششم از تغیر چین قلیچ خان بفوجداري کرناتک بیجاپور دستوري یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني بخدمت خانساماني پایه افزای اعتبار گردید - دو هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدي دو صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اتفاق افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبه‌داري مالوه رخصت یافته بیست کروهي لشکر رفته بود) فورا از سنوح این

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ج] در سال نهم •

سانحهٔ بارروی معاین برگشته سریر آرای سلطنت گردید - اعیان و ارکان عالمگیري کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف غالب مي‌نمود) مرافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهي نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعهٔ خلد مکان رو داد - و دران معرکهٔ مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسیارے از امرای پادشاهي و مردم شاهي دلیرانه شربت واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاري برداشت - و باکبرآباد رسیده با آنکه زخم رو ببهي آورده بود و ملازمت خلدمنزل هم نمود (۲) اما بد پرهیزیها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ اورا با مطلب خان چون برداشته بردند علي مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنشے (که لازمهٔ چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای طرف ثاني میکنند - و نمکے بر جراحتها مي‌پاشند) میکرد - مطلب خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم خدا بنده خان (که بسبب زخمها پارهٔ غشي داشت) مي‌شنید یکدفعه دران‌حالت تند شد - وگفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم که زن و بچهٔ شما را اسیر کنیم - و شما را قتیل نمائیم - خدا نخواست این سر حاضر است - بهرکیدسه که خواسته باشد ببدترین جای خود بیندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیهٔ اسد خان نبودند

---

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌نمود *

یکی ازانها خطاب پدر یافته بخلاف امیر زادها (که بلهو و لعب مشغول می‌باشند) در کمال صلاح و تقوی ست - و بوظائف و اوراد اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمیاب بوده است) بر همگنان ظاهر ساخت - از ناقدردانیها بنارسائی منصوب شده معزول گردید *

* خانعالم اخلاص ، خان *

پسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدولت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیاقت آراست - و سال سی و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آورد او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب خانعالم سرمایهٔ ناموری اندوخت - و سال سی و نهم باضافهٔ هزاری هزار سوار بلند رتبگی یافت - سال چهل و سیوم در جنگی (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله رو داد) مصدر کشش و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست صوبهٔ مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعین گردید - پس از وقوع آن قضیهٔ ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابلهٔ سلطان عظیم الشان

شتافته دلیرانه حمله آورد - و جرأتهای سترگ نمود - بزخم تیر از پا در افتاد - پسرانش یکی خانعالم ثاني - که بعد از پدر بسرداري رسید - پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ارثاً در جاگیر داشت - و بطور وطن قرار داده بود - با منکوحهٔ خود محبت بسیار داشت - کار وبار جاگیر باو گذاشته بود - از نیرنگیِ تقدیر مهمات مذکوره فوت کرده الم بسیار برو طاري گردیده بفاصلهٔ چهار ماه خود هم منتقل گشت (۲) بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد هم معتدبه فراهم آورده بود - پس ازو زیاده بر نصف بضبط سرکار در آمد - پسر نداشت - دومین احتشام خان - که در اوائل حال بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثاني با عم خود خانعالم میگذرانید - و صبیهٔ او در خانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد سعي بسیار بخطاب خانعالم و تیولداریِ محال (۳) ارثیِ مذکور کامیاب شد - اما به نیرنگ سازیِ فلک کج رفتار در اوائل ایام شباب کوس سفر بملک آخرت نواخت *

* خانجهان بهادر کوکلتاش خان ظفرجنگ *

علي مراد نام کوکهٔ سلطان جهاندار شاه است - و بنجابت خاندان موصوف - در اوان شاهزادگي بمزاج آقا جا کرده در صوبه‌داریِ ملتان راتق و فاتق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهي بخطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بجمیع جواهر (۳) نسخهٔ [ب] از محال *

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) او از اصل و اضافه بمنصب نه هزاري نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشیگري پایهٔ عزت برافراخت - و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفرخاني مخاطب بود) و خواجه حسین خان یزنهٔ او و هر یک بمنصب هشت هزاري و اولین باعظم خاني و نظامت اکبرآباد و دومین بخاندوراني و بخشیگري دوم لواي اعتبار بر افراختند و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدین پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابلهٔ محمد فرخ سیر شتافته - و از غوردلي (۲) و بیجگري بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونے از بینئ احدے بریزد باتفاق شاهزادهٔ مذکور وقت شب از لشکر بر آمده راه اکبرآباد گرفت *

بالجمله کوکلتاش خان در مساعئ فدویت کوتاهي نمي ورزید اما چون فیمابین او و ذوالفقار خان هم چشمي واقع شده مواد حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندیشهٔ مآل‌کار نپرداختن شیوهٔ لازم و طریقهٔ واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) رسوم خبرداري و هوشیاري را خیرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهانداري نمي‌پرداخت گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگے (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] غرة دلي *

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري متصل اکبر آباد رو داد) او ثبات قدم ورزیده بکار ولي نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بود - نیاکانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند - بعضے ازانها بزيّ سپاهگري و برخے بلباس درویشي میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از مغزویان با اعتبار بود - قضیۀ شیخ عبدالله واعظ ملتاني با او بتقریب مناقب‌خواني ایمۀ دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلاک یافته - در وقتے (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبۀ مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - ازانجا (که سلیقۀ درست داشت - و بارقۀ لیاقت از ناصیۀ حالش مي تافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوي و کلي گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان اورا بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد - و محمد فرخ سیر بر تخت جهانداري پا گذاشته باتفاق سادات بارهه کمر عزیمت بجنگ عم خود جهاندار شاه بربست) مشار الیه خود را نزد محمد فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونیِ اعتماد بداروغگیِ دیوان خاص و اضافهٔ شایسته وخطاب اشرف خان اختصاص گرفت و چندے میر آتشي هم ضمیمهٔ داروغگیِ دیوان خاص سر براه میکرد و پس ازانکه محمد فرخ سیر بر عم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ لوای ترفع بر افراشت - پستر (که مابین پادشاه و سادات بارهه بنابر در اندازیِ مردم سبک مزاج و ناتجربگیِ والیِ وقت و خود رائیِ سادات بارهه صحبت یکرنگي مبدل بدو رئي شد) مشار الیه (که سیر فکري ضمیمهٔ سنجیدگي داشت) هرچند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات نشکست[(۲)] - سال دوم (که امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ دکن از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوري پذیرفت) او به نیابت میربخشیگري چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخشیگریِ دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سر افرازي یافت - پستر بصوبه‌داریِ گجرات سربلند گشته حیدر قلي خان (که بمتصدیگریِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بشکست *

بقدر سورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقهٔ مذکور را سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علي خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زادهٔ او با فوج خود رو بسرا پردهٔ پادشاهي آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل هراولي (۲) تعین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میر بخشیگري درجهٔ اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقهٔ مذکور پرداخت - خوش وضع و خوش محاوره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش مي آمد - و با همچشمان بر خود مي پیچید - هرچه از جاگیرش مي آمد صرف سپاه (که همه بیش قرار بودند) مي نمود و در معاملات پادشاهي رسم کارسازي مطلق نداشت *

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغی (که تعبیر بلکوک توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهي فرستاد - او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانهٔ پادشاهي ساخت

(۲) نسخهٔ [ب] مثل هراولي *

راجها اکثر با او توسل داشتند - چون شورش مرهتهای دکن در صوبهٔ مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري باتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقهٔ ضاله حسب الحکم روانه شد - و فوجے دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمرالدین خان بود و مقابل خاندوران ملهار راو هولکر - اما کارے که باید صورت نبست صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري (که باجي راو بدور دار الخلافه هنگامه آراست) او از بلده برآمد - باجي راو عطف عنان نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه بهندوستان رسید و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال (۲) نهضت فرمود) برهان الملک سعادت خان صوبه دار اوده (که عقب مانده بود) منزل طولاني کرده بملازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابلهٔ فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق قزاقي بمیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور در زد و خورد کوشید - همراهانش اکثرے بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند روز فردای آن بدیار باقي خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که بعمدگي نام برآورده بود - و چندے صوبه داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر وادی عدم گردیدند

(۲) در[بعضی نسخه] کرمال *

(٢)
خواجه عاشوري نام پسر او (كه اسير مخالف گرديده بود) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتياز اندوخته سنه (١١٦٧) هزار و يكصد و شصت و هفت هجري بمير آتشي و در عصر عالمگير ثاني باميرالامرائي علم بلند رتبگي افراخته پس از چندے در گذشت *

چون مذكور نادر شاه بزبان‌قلم گذشته تحرير پارۀ احوال او نيز ناگزير خامۀ اخبار طراز است - او از ايل قرقلو (كه صنفے از افشار تركمان است) بود - در قديم الايام مسكن اين قوم تركستان - و در ايام استيلاى مغوليۀ توران ازانجا بر آمده در آذر بايجان توطن گزيده در عهد شاه اسمٰعيل صفوي بتقاريب كوچ كرده در سرچشمۀ منات
(٣)			(٤)
كونكان محال انيورد متعلقۀ خراسان (كه در سمت شمالي مشهد مقدس بفاصلۀ ببيست فرسخي قرب جوار مرو واقع شده) اختيار سكونت نمود - تولد او در سال (١١٠٠) هزار و صد هجري بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلي موسوم گرديد - ازانجا [كه اواخر سلطنت سلطان حسين صفوي بنابر وفور حلم و عدم سياست (كه لازمۀ رياست است) نسق عملداري برهم خورده در هر سرے سوداى حكمرانی و در هر خاطرے تمناى فرمانروائي جا كرد - چنانچه در خراسان و قندهار افاغنۀ ابدالي و غلزه

(٢) نسخۀ [ب] عاشور نام (٣) نسخۀ [ب] كولبكان - يا كولكان باشد
(٤) در [بعضي نسخه] اهيورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولي شدند]
او در وطن خود سکهٔ خروج زده اول با هم‌قومان خود (که با او طریق
معاندت مي‌پیمودند) جنگ‌کرده غالب شد - پستر بصف‌آرائیهای
متواتره افاغنه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت
و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱)
هزار و یکصد و چهل و یک هجري اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵)
هزار و یک صد و چهل و پنج هجري افواج روم را شکست داده
مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقهٔ
امامیه را مذهب خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام
(که بایمهٔ اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن
با ایشان شریک بوده بآئین جعفري نماز گذارند - سیوم هر سال
از جانب ایران میر حاج تعین شود - و باعزاز و احترام او پردازند
چهارم اینکه اسارای مملکت ایران و روم نزد هرکس که باشد
مطلق‌العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل
همدیگر در پای تخت هریک حاضر باشد - که امور هر مملکت
بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد
و چهل و هفت هجري بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱)
هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري بهندوستان آمد - و فردوس آرامگاه
آخر بدر صلح زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاؤسي (که
ساختهٔ اعلی‌حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و در هجري معاودت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ
و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (١١٦٠) هزار و یکصد و شصت
هجري مردمے کشک باش وقت شب در سراپرده در آمده کار او را
باتمام رسانیدند - پس ازو چندے پسرانش بهري برخاستند
آخر ازانها هم جزنامے باقي نماند *

* خدا یار خان *

مرزبان سندهه مشهور بایقي در نسب عباسي سمت - و لقب
عشیرهٔ او بزبان سندهه کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند
زیراکه اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعهٔ مابین بهکر و ملتان را
سرا گویند - اجدادش در لباس درویشي بسر میبردند - و سلسلهٔ
طریقت از سید محمد جونپوري مهدوي نیز داشته اند - یکے
از اسلاف او برئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت
سندهه بودند) پیوست - و پارهٔ اراضي بطریق مددمعاش حاصل
کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتے گرفتند - و مریدان
و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغهٔ زمینداري بر آمده
محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب
آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه
نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلالے کلي در امر زمینداري
بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین‌محمد بریاست
نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معز الدین بحکومت

صوبهٔ ملتان قامت مباهات برافراخت و رایات شاهزاده بسیوستان رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر قرآن درمیان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او طلبداشتند - و بعد ازانکه هرسه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوجے را تعین کرد - تا باقي ماندگان را با عیال و اطفال بسته بیارند یار محمد برادر خرد دین محمد بسرعت تمام قبائل را در شعاب جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده شکست یافت - و یار محمد قوي‌دل شده بدرهای کوه متوصد جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معاودت بصوب ملتان بر افراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه (۲) کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوي دره (۳) (که مملکتے وسیع از سندهه و بقندهار پیوسته است) و دیگر محالات را از تصرف زمینداران قدیم بر آورده بتصرف خود در آورد و روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصبی سر افرازي یافت و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن‌عالم کشید (۴) - از جملهٔ اولادش دو فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ داؤد - روزے چند

---

(۲) نسخهٔ [ب] هر سه تن را (۳) در [بعضی نسخه] سیور دهاهر - و در [بعضی] سیوي و دهاا (۴) نسخهٔ [ب] رخت سفر عالم بقا کشید ه

درمیان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده پارهٔ اقطاعی مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیش‌گاه خلافت بخطاب پدر یعنی خدا یار خان و منصبی سر باوج عزت بر افراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش در گذشت - و دبدبهٔ امارت و کوکبهٔ ایالت باقصی الغایة مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را منقاد خود ساخت - و در اوائل حکومت خود با جماعهٔ داؤد پوتره زمینداران شکار پور وغیره جنگهای صعب نموده غالب آمد - و آن جماعه را از مواطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعهٔ داؤد پوتره در عهد شاهزاده معز الدین بزمینداری شکار پور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکار پور فوج فرستاد جماعهٔ داؤد پوتره در رکاب فوج والا ترددات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوی این خدمت آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي (۲) مرزبان کلات (که حصن حصین است مابین سنده و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخت مي‌آورد - و هر سال پیشکشی میگرفت

خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

(۲) یا بردهي باشد *

حرکت نموده بلادکانه (۲) آمده نشست - و فوج جرار پیش فرستاد
عبد الله خان (که در شجاعت و مردانگي یگانه بود) با فوجے قلیل
از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود
و جنگے صعب انداخته بقضای آلهي در معرکه کشته‌گردید - و خدایار
خان هرچند بعضے مضافات کلات را متصرف شد اما بسبب
صعوبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین
فتح از پیشگاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ
و منصب پنجهزاري با اصل و اضافه و عطیهٔ نوبت و خلعت فاخره
پیرایهٔ امتیاز پوشید - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه
هجري حکومت صوبهٔ تتهه و هرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع
مملکت ترخانیان مع شيء زاید در قبضهٔ اقتدار او در آمد *

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که
از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان سر ابا باز زد - و درهای
کوه را مضبوط ساخت - ناچار نادر شاه از راه کابل بهندوستان رفت
و بعد معاودت کابل چون غبار خاطرے از خدا یار خان داشت
توسن عزیمت را جانب سندهه معطوف العنان ساخت - و هرگاه
خبر وصول نادر شاه بدایرهٔ غازي خان (که از ملتان سي کروه
مفاصله دارد) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود
کناره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جرار درانجا

(۲) نسخهٔ [ب] بلارکانه *

محال باشد) انتقال نماید - باراده آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سنده
بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنکاش با جمیع اهل
و عیال و قبائل کلهوره و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان
کوچ کرده بامرکوت (که قلعهٔ مستحکم است) رسید - و نادر شاه
از استماع این خبر ایلغار کرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار
خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه
بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختی - خدا یار خان
جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم
اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمي‌ماند
این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژدهٔ بشارت
تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه
نادر شاه سیوم حصهٔ آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم
داؤد پوتره و یک حصه بزمینداران بهکر سپرد - و قبیل از حالت
تحریر غلام شاه نامي و سرافراز خان پسرش (که نسبت قرابت
با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه مي‌پرداختند
درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتي *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهي بهادر شاهي
که از قاضي‌زاده‌های فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمي
داشت - برخے نسخهٔ متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعليم پسران خان مزبور مامور گرديد - پس ازان با منعم خان (كه ديوان پادشاهزاده محمد معظم بود) مربوط گشته بوسيلهٔ آن خان فيض رسان بمنصب شاهي امتياز يافت - دران هنگام (كه منعم خان از جانب شاهزاده بصوبه‌داري لاهور قيام داشت) كارگذاري و تمشيت اكثر مهام خان مذكور بمشار اليه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعهٔ والد بزرگوار از پشاور بسواد دار السلطنت لاهور رسيد و بر تخت سلطنت متمكن گشته بضرب سكه و خواندن خطبه بساط خرمي چيد ملازمان قديم و جديد را باضافه و افزوني مناصب و عطاي خطابهاي مناسب بر نواخت - مشار اليه از فرط كار طلبي و كارپژوهي بافزايش منصب و خطاب كار طلب خاني فرق اعتبار برافراخت و بعد از جلوه گري شاهد ظفر در آغاز فرمانروائي از پيشگاه سلطنت بخدمت كرور گري گنج اردوي معلى درجهٔ اعزاز پيمود اما چون منعم خان بخطاب خانخاناني والدناسي يافته مربع‌نشين چار بالش وزارت گرديد او بقدم مصلحت و ديرين ربط در ساير شئون ملكي و مالي دخلي تمام نموده بمنصب عمده فايز گشت و دران هنگام [كه شاه دهورا (۲) (كه پرگنهٔ الحسنی مضاف سرهند و بميامن نسبت مزار شاه فيض (۳) قادري مشهور) معسكر بهادر شاهي بود] پيش از فوت خانخانان بساط هستي برچيد - خانزمان (كه درانوقت

(۲) يا دهورا باشد (۳) در [اكثر نسخه] شاه قيص ه

مخاطب بعلي عسکر خان بود) بفوجداري چکلهٔ اتاوه (که از محالات خالصهٔ شریفهٔ اکبرآباد است - برسي کروهي کنار آب جون) فرق اعتبار بسروري و سرداري مي‌افراشت - پس ازانکه نوبت (۲)
فرمان فرمائي بجهاندار شاه رسید شاهزاده اعزالدین نخستین خلف او باتالیقي خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد فرخ سیر (که از پتنه راهي شده بود) تعین‌گردید - اکثر فوجداران سر راه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و روزے چند همراهي گزیده بر رویهٔ سردار و اسلوب دربار آگهي یافت - شاهزاده (که جز نامے بیش نیست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار نا تجربه‌کار بر حیله و غدر است - و از غردلي و نامردي دلے که نداشت باي داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار از سیماي احوال فوج نکبت‌موج پیدا و هویدا ست - در انتهاض قابو و کمین شده چون آمد آمد فرخ سیر تریب گردید با فوج و خزانهٔ تعلقهٔ خویش (که همراه داشت) بر خاسته بایوار و شبگیر باو پیوست - و مورد هزاران آفرین و تحسین شد - در جنگ جهاندار (۳)
شاه باتفاق جهیله رام ناگر بجاد مب کوکلتاش خان خانجهان عنان‌ریز گشته بآویز و ستیز در آمد - و مکرر دلیرانه تاخته معرکهٔ سرتابي و سرفشاني گرم نمود . بعد فتح چون چهرهٔ عقیدت او بگلگونهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرمان روائي (۳) نسخهٔ [ب] چهپله رام ٭

تلاشهای نمایان آراستگي یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب عالي مشمول نوازش پادشاهي گردید - و بعدتر بصوبه‌داري ملتان رخصت یافته رایت بلند نامي برافراخت - در عهد خاقان زمان چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحهٔ نادرشاهي (که نواب آصف جاه عزیمت دکن فرمود) محالات تیول خویش (که در هندوستان تن شده بود) سپرد او نمود - آخر سائیسي کاه فروشي ست - در همین‌کار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید *

* خواجه عبدالله خان *

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده باتفاق برادر خود خواجه رحمت‌الله خان در رفاقت عمادالملک مبارز خان بود هردو عاملي سیکاکول و راجندري (۲) داشتند - چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصف جاه بحیدرآباد آمد هردو پیش نوئین مذکور رسیده او بخدمت خانساماني بانضمام تعلقهٔ محال راجندري و برادرش بخدمت دیواني سرکارش امتیاز یافتند خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش او بدیواني سرکار آن امیر چهرهٔ بخت افروخته در ایامی (که نوبت دوم آصف‌جاه عزیمت دار الخلافه نمود) او را اتالیق ناصر جنگ شهید نموده در دکن گذاشت - و پس ازانکه آصف جاه مراجعت بدکن نمود او همیشه جلیس راز دار بود - چون سعادت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجبندي - یا راجبندري باشد *

تعلق دار کرناتک حیدرآباد فوت نمود و دوست علي خان برادر زاده اش با صفدر علي خان بتفصیلی (که در احوال سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچناپاپي (که از مشاهیر قلاع آن آلکا ست) بتصرف مرار راو کهورپره رفت آصف جاه تعلقداری کرناتک مذکور بنام برده مقرر نموده خود بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام مراجعت جانب صحن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشته دستوری تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجري بمرگ مفاجات از مکارهٔ دنیا باز رست ۱۱۵۷ نقارهٔ آخر تاریخ است - مرد ولایت زای آرمیده مزاج بود - بچون و نان دهي متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکی غصه میشد و دیگرے حسب الاتفاق وارد میگردید با او هم بعنف و درشتي پیش مي آمد - ارشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت پدر چندے بعاملی راجبندري (۲) مامور شد - و در عمل صلابت جنگ به نیابت صوبه داری بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار اندوخت - و بعد چندے مادهٔ سودا بر دماغش ریخته بساط زندگي را در پیچید - دیگر اخلافش خواجه عباد الله خان و خواجه سعد الله خان بنوکری شجاع الملک امیر الامرا بسر مي برند دومي با علم مناسبتے دارد *

---

(۲) د، [بعضی جا] راجندري آمده *

* خواجم قلي خان بهادر *

پسر نذر بے سمت - که از عمدهای توران دیار بود - و بسفارت ازانجا پیش عالمگیر پادشاه آمد - و بعد معاودت یولبارس خان (۲) پسر کلان خود را برای نوکري بهندوستان فرستاد - بعد فوتش پسر دوم او بیگلر بیگي خان با توابع و لواحق پیش برادر کلان خود آمد - خان مذکور درانوقت سن رضاعت داشت - بیگلر بیگي خان در ایام استقلال سادات بارهه بفوجداري و قلعه داري ماندو از تغیر مرحمت خان سر بر افراخته بود - او نیز با برادر همراهي داشت - سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري (که نظام الملک آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاه درخواست رخصت نموده بدکن روانه گردید) او را از اثنای راه همراه گرفت - و پس از جنگ مبارز خان تیول از صوبهٔ برهانپور یافته بفوجداري سرکار کهرکون صوبهٔ خاندیس اوقات را بسر مي‌برد در عمل اول ناصر جنگ شهید نیابت نظامت برار بنام او تقرر پذیرفت - و بعد چند ماه معزول گردید - و پس ازان گاهے بفوجداري بگلانه و کرةً بعد اولی به نیابت صوبه‌داري برهانپور مامور گشت - و در عمل صلابت جنگ بخطاب ذو الفقار الدوله قایم جنگ سرمایهٔ ناموري اندوخت - چون اُلکای خاندیس بتصرف مرهته رفت او بعسرت و پریشاني پیش صلابت جنگ بحیدرآباد

---

(۲) نسخهٔ [ب] یولبارش خان ٭

آمد - و پرگنهٔ جلکانو صوبهٔ برار در اقطاع یافته راهی آنصوب
(۲)
گردید - و بعد چند روز در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد
و نه هجري رخت سفر بدار عدم بر بست - آصف جاه با وی
سلوک بامتیاز مي‌نمود - و وقت مجرا دست بسر میگذاشت
(۳)
اما او بسیار بر خود مي‌چید - شعر ساده میگفت - و موزون تخلص
مي نمود - ازو ست * 　　* بیت *

* بیتو هر گه که بگلشن گذرے بود مرا *
* نکهت غنچه و گل درد سرے بود مرا *

از پسرانش هیچ یک ترقي نکرده - و بعد پدر بفاصلهٔ کم و زیاد پای
بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت‌الله خان بقید حیات است *

* تمام شد *

* جلد اول از مآثرالامرا *

---

(۲) نسخهٔ [ب] هفتاد هجري (۳) نسخهٔ [ب] مي پیچید ؎

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها (که در اولین جلد - **مآثر الامرا** اندراج یافته اند)

بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوی مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربی و فارسی

پریسیڈنسی کالج

در مطبع آردوگائیڈ پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغيره (كه در اولين جلد مآثر الامرا اندراج يافته‌اند) بترتيب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولين براى مردمان - و دومين براي مواضع وغيره *

* شعر *

حسبي اله العالمين فانه * مولى حبيب قادر و نصير



* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغيره *

* حرف الف *

آتش خان جان بيگ ۳۴
.. .. ۲۵۴
آتش خان حبشي ۴۳
.. .. .. ۱۸۸
آدينه بيگ خان .. ۲۶۰
آزادولي شيخ عبدالرحمن درويش
(شف شيخ عبدالرحمن)
.. .. ۶۰۰

آصف الدوله .. ۲۸۶
آصف الدوله امير الممالك
پور نظام الملک آصف جاه
.. .. ۳۶۸ - ۳۴
آصف الدوله جملة الملک
اسد خان محمد ابراهيم
(شف محمد ابراهيم)
۳۴ - ۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -

.. ۳۲۰ - ۴۵۹ - ۸۱۵

آصف الدوله صوبه‌دار لاهور
.. .. ۳۰۰

آصف جاه ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۳۵۷ -
۷۹۸ - ۸۱۶ - ۸۳۳ - ۸۳۵

آصف جاهي (يا) آصف خان
ميرزا ابوالحسن مشهور به
آصف جاهي (شف ميرزا
ابوالحسن ۴۳ - ۱۴۹ -
۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -
۱۸۰ - ۲۰۸ ۶۲۷ - ۶۲۸ -
۶۶۷ - ۷۱۴ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -
.. ۷۴۲ - ۷۸۲

آصف خان خواجه عبد المجيد
هروي (شف خواجه
عبد المجيد) ۴۲ - ۷۷ -
- ۸۰ - ۸۲ - ۸۳

آصف خان خواجه غياث الدين
علي قزويني (شف خواجه
غياث الدين) ۴۲ - ۹۰ -

.. .. ۹۱

آصف خان ميرزا قوام الدين
جعفر بيگ (شف ميرزا
قوام الدين ۴۲ - ۹۳ - ۱۰۷ -
۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -
.. ۶۶۲ - ۷۰۲ - ۷۳۷

آصف خان يمين الدوله (شف
يمين الدوله) ۴۸۶ -
.. ۷۴۲ - ۷۷۵

آغر خان پير محمد ۴۴ - ۲۵۰ -
۲۵۱ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۱ -
.. .. ۶۰۴

آغر خان ثاني پسر آغر خان
پير محمد .. ۲۷۷

آقا بيگ پسر قلندر سلطان چوله
.. .. ۴۹۵

آقا رشيدا .. ۴۸۶

آقا محمد طاهر وصلي (شف
محمد طاهر) ۱۲۸

آقا ملاى دوات‌دار قزويني

(یا) آقا ملا ۹۰ - ۱۰۷
آی خانم دختر عبدالله سلطان
زوجهٔ عبدالمؤمن خان - و
ایشم خان قزاق و پیر محمد
خان و باقي محمد خان و
ولي محمد خان و امام‌قلي
خان ۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۱
ابراهیم حسین میرزا ۵۱۱ -
۵۵۲ - ۵۵۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ -
ابراهیم خان ۱۰۵ - ۱۹۵ -
۲۱۹ - ۲۹۹ - ۵۵۵ - ۶۲۷
ابراهیم خان آق سقال ۷۶
ابراهیم خان اوزبک ۴۲ - ۷۵ -
.. ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۸۶
ابراهیم خان پسر علي مردان
خان .. ۴۴
ابراهیم خان فتح جنگ خلف
اعتماد الدوله میرزا غیاث
۴۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
۱۸۳ - ۱۹۴ - ۶۶۴ - ۷۵۸
ابراهیم عادل شاه ۱۲۳ - ۱۲۴ -
.. ۱۶۳ - ۲۰۱ - ۵۸۰
ابراهیم قلي .. ۱۰۷
ابره (قوم) .. ۸۲۵
ابشر پاشای حلب ۲۴۱ - ۲۴۲
ابوالبرکات خان امام جنگ
.. .. ۳۶۵
ابوالبقا پسر احمد بیگ خان
کابلي .. ۱۲۷
ابوالحسن ۴۵۸ - ۸۰۸
ابوالحسن حیدرآبادی ۳۲۰ -
.. .. ۸۰۷
ابوالحسن قطب شاه ۵۳۷
ابوالحسن والی تلنگ یا تلنگانه
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۷۸۹
ابوالخیر خان بهادر امام جنگ
.. .. ۴۴ - ۳۶۳
ابوالخیر خان پسر امیر خان
سندهي .. ۳۱۰
ابوالفتح .. ۶۳۸

ابوالفتح برادرزادهٔ خانخانان
.. .. ۶۷۱
ابوالفتح پسر منعم خان ۴۷۷
ابوالفتح خان دکني ۴۲
.. ۱۲۰ - ۸۱۱
ابوالفضل .. ۶۸۴
ابوالقاسم حاکم گواليار ۳۷۲ -
.. .. ۳۷۳
ابوالمعالي .. ۱۹۷
ابوالمنصور خان بهادر صفدر
جنگ ميرزا مقيم ۴۶ -
.. ۳۶۵ - ۴۶۶
ابو طالب پسر آصف خان
.. .. ۱۵۳
ابونصر خان پسر شايسته خان
.. ۴۴ - ۲۹۲
ابهنگ خان حبشي ۶۹۹
اپورپ يا آپورپ (نام فيل
سلطان خسرو) ۵۷۱ - ۵۷۲
اتکه خان يا اتکه خان ۳۷۹-۶۳۷
اتکه خيل (طائفه) ۶۴۷
اجيت سنگهه راتهور ۳۲۴
اچلا و راگهو پسران جادو راو
.. .. ۵۲۱
اچم ناير .. ۲۹۱
اچهدروپ اسوم سناسي ۵۷۴
احتشام خان (شف - اخلاص
خان) ۴۳ - ۲۲۰ - ۲۲۲ -
.. .. ۸۱۷
احتشام خان ثاني ۸۱۷
احسن الدوله بهادر شرزه جنگ
.. .. ۱۸۳
احسن خان سلطان حسن عرف
مير ملنگ ۴۴ - ۲۰۱
احشام علي .. ۱۷۰
احمد بيگ خان برادر زادهٔ
ابراهيم خان فتح جنگ
۴۳ - ۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۳۸
۱۲۹ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۳
احمد بيگ خان کابلی ۴۲

.. ١٣٦ - ١٨٦ - ٤٨٣
احمد چک .. ١٨٠
احمد خان ١٨٦ - ١٨٧ - ٥٨٢
احمد خان بنگش ٣٦٦ - ٣٦٧
احمد خان نیازي ٤٣ - ١٨٥
احمد خویشگي ٢٢٢
احمد شاه پادشاه (یا) احمد
شاه ١٩ - ٣٦١ - ٣٦٢ .
.. ٣٦٦ - ٣٦٨ - ٣٦٩
احمد شاه درانی ٣٥٩ - ٣٦٠
اختیار الملک گجراتي ٦٧٩
اخلاص خان اخلاص کیش (یا)
اخلاص خان ٤٣ - ٤٤ -
١٩٨ - ٢٢٢ - ٢٥٠ ٦٠٧
اخلاص خان حسین بیگ ٤٣
.. .. ١٥١
اخلاص خان شیخ آلہدیه ٤٣
.. .. ١٩٨
اخلاص خان شیخ فتحپوري
مخاطب به احتشام خان
(شف احتشام خان) ٤٣ -
... ٢٢٠ - ٢٢٢ - ٨١٧
ادهم خان ٦٨ - ٦٩ - ٧٠ - ٧١
٧٣ - ٣٧٧ - ٣٩٥ - ٦٣٧
ادهم خان کوکه ٤٢ - ٦٧ - ٣٨٩ -
.. .. ٣٩٠ ٣٩٤
ارادت خان ٢٠٣ - ٧٣٧
ارادت خان ساوجي ١٤٩
ارادت خان صوبه دار اودهه
.. .. ٢٤٨
ارادت خان میر اسحق ٤٣ .
.. .. ٢٠٣
ارادت خان میر محمد باقر
مخاطب به اعظم خان (شف
اعظم خان) ٤٣ ١٧٤ -
.. ١٧٦ - ١٧٧ - ٧٤٢
ارجمند بانو بیگم موسوم به ممتاز
محل دختر زادۀ میرزا
غیاث الدین آصف خان
.. .. ١٠ - ١٥١

اردس (طائفه) .. ۴۳۲
ارزاني هندو .. ۶۴۹
ارسطو .. ۳۶
ارسلان خان ارسلان قلي ۴۴
.. .. ۲۷۷
ارشاد خان پسر امين الدوله
امين الدين خان بهادر ۳۵۸
ارشد خان مير ابوالعلا ۴۴ -
.. ۲۸۴ - ۲۹۰
ارغونية (طائفه) .. ۱۴۰
اركات (قوم) .. ۲۰
ارلات (قوم) .. ۵۰۶
اسدالدين احمد پسر پادشاه
قلي خان ۴۵۲
اسدالله حيدر جنگ ۲۵
اسدالله خان .. ۲۸۷
اسد خان .. ۲۰۳
اسد خان مخاطب به
آصف الدوله جملة الملك
(شف آصف الدوله) ۴۴ -
۲۶۲ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۱۰
۳۱۳ - ۳۰۴ - ۳۱۵ - ۳۲۰
.. ۴۵۹ - ۸۱۵
اسد خان معموري ۴۳ - ۱۴۰
اسد علي خان جولاق ۳۵۴
اسفنديار . ۱۱۵ - ۱۱۹
اسفنديار پسر آلهيار خان ۱۸۴
اسفنديار پسر تولک خان ۴۷۷
اسفنديار خان .. ۵۶۸
اسفنديارخان حاکم ارکنج ۷۶۷
اسکندر خان اوزبک .. ۸۴
اسلام خان ۱۱۶ - ۱۸۴ - ۲۱۱
۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -
۲۲۳ - ۲۴۴ - ۴۸۹ - ۷۲۴
اسلام خان رومي ۴۳ - ۲۴۱
اسلام خان شيخ علاءالدين
چشتي فاروقي يا اسلام خان
چشتي (شف علاءالدين)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
اسلام خان مشهدي ۴۳ - ۱۶۲ -

.. ١٦٣ - ١٦٤ - ٢٧٢
اسلام خان میر ضیاء الدین حسین
بدخشی ٤٣ - ٢١٧
اسمعیل .. ٢٧٩
اسمعیل اتُلی .. ١٧٠
اسمعیل برادر زادهٔ محمد عادل
شاه بیجاپوری ٥٧٩ - ٥٨٠ -
.. .. ٥٨١
اسمعیل بیگ دلدی ٤٢ - ٦٤
اسمعیل پسر برهان شاه ١٢١
اسمعیل خان .. ٧٧
اسمعیل خان بهادر پنی ٤٤ - ٣٧٠
اسمعیل خان مکها ٤٤ - ٢٩١
اسمعیل خرس .. ٦٥
اسمعیل قای خان ٤٨
اسمعیل قای خان ترکمان ١٠٩
اسمعیل قای خان ذوالقدر ٤٢
.. ١٠٥ - ١٠٦
اسمعیل نظام شاه ١٢٢ - ١٢٣
اشرف خان ٧٤ - ٢٠٧ - ٢٧٤
.. ٦٤٤ - ٨٢٠
اشرف خان پسر اسلام خان
مشهدی ١٦٦
اشرف خان خواجه برخوردار
.. ٤٣ - ٢٠٦
اشرف خان میرزا محمد اشرف
.. ٤٤ - ٢٧٢
اشرف خان میر منشی ٤٢ -
٦٦ - ٧٣ - ٨٥ - ٤٦٩ - ٦٣٧
اصالت خان ١٧١ - ٢٢١ - ٢٢٤
٢٥٤ - ٣٠٥ - ٤٢٠ - ٤٢١ -
٤٢٢ - ٤٤٢ - ٧٧٧ - ٧٨٢
اصالت خان پسر خانجهان
لودی .. ٧٣٢
اصالت خان میر بخشی ٤٤١ -
.. ٢٥٢ - ٧٧٥
اصالت خان میرزا محمد ٤٣ -
.. .. ٢٢٢
اصالت خان میر عبدالهادی
.. ٤٣ - ١٩٧

اعتبار خان خواجه سرا ۴۳ ·
.. ۹۳ ۱۳۴
اعتبار خان خواجه عنبر ۴۲
اعتبار خان ناظر .. ۶۵
اعتبار راو .. ۱۷۷
اعتقاد خان ۲۲۳ - ۲۳۰ -
.. ۳۴۲ - ۳۴۶
اعتقاد خان محمد مراد
فرخ شاهي ۴۴ ۳۲۹
اعتقاد خان ميرزا بهمن يار
.. .. ۴۳ · ۲۳۲
اعتقاد خان ميرزا شاپور (يا)
شاهپور ۴۳ · ۱۸۰
اعتماد الدوله ۱۲۶ - ۱۸۰ · ۶۹۰ -
.. .. ۷۳۷
اعتماد الدوله جهانگيري ۵۷۳ -
.. .. ۵۷۴
اعتماد الدوله قمر الدين خان
بهادر ۴۴ - ۳۵۰ · ۳۵۸ -
۳۶۱ · ۳۶۶ - ۵۴۰ - ۸۲۲

اعتماد الدوله محمد امين خان
چين بهادر (يا) اعتماد
الدوله محمد امين خان
بهادر ۴۴ · ۳۳۴ - ۳۴۶ -
.. .. ۳۵۸
اعتماد الدوله ميرزا غياث بيگ
طهراني پدر نور جهان بيگم
۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ -
.. .. ۱۵۱
اعتماد الملک .. ۹۵
اعتماد خان ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۶۹۵
اعتماد خان خواجه ادراک ۱۳۷
اعتماد خان خواجه سرا پهول
ملک نام (شف پ) ۴۲
.. .. ۸۸
اعتماد خان شيخ عبدالقوي
.. ۱۳ - ۲۲۵
اعتماد خان گجراتي ۴۲ · ۹۳ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۷ · ۹۸ - ۹۹ -
۱۰۰ - ۵۶۲ - ۶۶۱ - ۶۶۵

اعظم خان ۱۶۱ - ۱۷۸ - ۷۵۹ -
.. .. ۷۸۶
اعظم خان جهانگیري ۲۰۳
اعظم خان ساوجي صوبه‌دار دکن
(یا) اعظم خان ناظم دکن
۴۱۶ - ۵۱۹ - ۷۲۶ - ۷۵۰
اعظم خان کوکه معروف به
فدائي خان مظفر حسین
(یا) خان کوکه (یا) اعظم
خان کوکه (شف فدائي
خان) ۴۳ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -
.. ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۸۱
اعظم خان میر بخشي ۱۵۴
اعظم خان میر محمد باقر عرف
ارادت خان (شف ارادت
خان) ۴۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ -
.. .. ۱۷۷ - ۷۴۲
اعظم شاه ۳۱۵ - ۳۴۷ - ۳۵۱
افاغنه .. ۲۳ - ۶۰۴ - ۸۲۴
افاغنهٔ ابدالي .. ۹۲۳
افتخار خان ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۵۳ - ۴۴۷ - ۷۸۱
افتخار خان ترکمان ۱۸۲
افتخار خان خواجه ابوالبقا
.. .. ۴۳ - ۲۰۰
افتخار خان سلطان حسین
.. .. ۴۳ - ۲۵۲
افراسیاب خان ۲۴۴ - ۲۴۶
افریدي (افغانان) ۱۰۹ - ۷۳۶
افضل بیگ .. ۶۳۶
افضل خان .. ۶۵ - ۱۱۷
افضل خان خواجه سلطان (یا)
خواجه سلطان علي (شف
خواجه سلطان علي) ۴۲ -
.. .. ۶۵ - ۴۶۹
افضل خان دیوان اعلی ۷۱۶
افضل خان شیخ عبدالرحمن
.. ۴۲ - ۱۱۵ - ۱۱۶
افضل خان صدر الصدر ۳۱۰
افضل خان علامي ملا شکرالله

شیرازي (یا) افضل خان
شکر الله ۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
.. ۱۴۸ - ۱۵۰
افضل علي خان .. ۶۰۶
افغانان (طائفه) ۸۶ - ۸۸
افغان بلغاک .. ۲۷۹
افغان پني .. ۱۲۵
اقضی القضاة قاضي عبدالوهاب
.. .. ۴۳ - ۲۳۵
اکبر (یا) اکبر ابتر (یا)
اکبرباغي ۴۵۰ - ۶۴۱ -
.. .. ۷۸۸ - ۸۰۶
اکبر آبادي محل .. ۴۹۲
اکبرا بادشاه (شف جلال الدین
محمد اکبر بادشاه) ۹۵ - ۶۶۹
اکرام خان سید حسن ۴۳ - ۲۱۵
اکرام خان هوشنگ .. ۱۲۰
الغ خان حبشي .. ۴۲ - ۸۷
الف خان امان بیگ ۴۳ - ۹۵
.. .. ۱۹۱ - ۱۹۲

الله قلي خان اوزبک (یا)
الله قلي خان اوزبک ۴۳ -
.. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الله وردي خان ۴۳
الله وردي خان پسر الله وردي
خان .. ۴۳
الله یار خان پسر افتخار خان ۴۳
الله یار خان توزک ۴۳ - ۲۱۶
المان (یا) المانان (قوم)
۱۸۰ - ۱۹۹ - ۴۲۱ - ۴۴۲ -
.. ۷۴۰ - ۷۷۰ - ۷۷۱
النگ توش .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الوس بلوچ .. ۱۰۵
آله وردي خان ۱۵۵ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴
۲۱۵ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۵۹۳ -
.. .. ۷۴۵
آله وردي خان عالمگیر شاهي
.. .. ۲۳۰ - ۲۷۸

الیم سلطان .. ۴۳۲
امام ثامن ضامن علي (یا) ثامن و ضامن موسی رضا ۲۲۲
امام قلي خان ۱۹۰ - ۴۳۲ - ۴۳۸ ۴۴۰ ۴۴۳ ۵۱۹ - .. .. ۷۶۷ - ۷۶۸
امام قلي خان والی توران ۵۸۸
امام قلي سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
امان الله .. ۲۳۱ - ۷۴۴
امان الله خان نبیرهٔ الله وردي خان .. ۴۴ - ۲۹۳ .. .. ۲۹۴ - ۵۰۶
امانت خان ۱۴ - ۱۵ - ۲۶۱ - .. ۲۶۴ ۲۶۶ - ۳۱۱
امانت خان خوافي ۲۸۷ - ۲۹۰
امانت خان میر حسن (یا) امانت خان ثاني ۴۴ - ۲۸۷
امانت خان میرک معین الدین
احمد .. ۴۳ - ۸۱۱
امر سنگهه .. ۲۰۰
امیر ابراهیم خان .. ۲۲۰
امیر ابوالقاسم نمکین .. ۳۰۳
امیرالامرا سید حسین علي خان (یا) حسین علي خان (شف حسین علي خان امیرالامرا) ۱۲ - ۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ ۳۲۴ ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
امیرالامرا شایسته خان (شف شایسته خان امیرالامرا) ۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶
امیرالامرا شریف خان (شف شریف خان امیرالامرا) ۵۴ - ۱۳۴ - ۷۰۲ - ۷۱۸
امیر الامرا علي مردان خان

(شف علي مردان خان
امير الامرا) ۵۶ . ۱۸۲ -
۲۸۴ . ۲۹۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ -
.. ۷۷۰ . ۷۷۷
امير الامرا غازي الدين خان
بهادر فيروز جنگ (شف -
غازي الدين خان بهادر
فيروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ -
.. .. ۳۶۱ - ۳۶۹
امير تيمور (شف صاحبقران)
.. ۹ - ۷۷ ۴۰۷ -
.. ۷۰۳ . ۷۰۴ . ۷۳۲
امير حبيب الله خان ۴۷۲
امير خان سندهي مير
عبد الكريم ۳۰ . ۴۴ . ۳۰۳
امير خان مير ابوالبقا ۴۳ -
.. .. ۱۷۲
امير خان مير ميران (يا)
اميرخان ۴۴ . ۲۷۷ -
۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۴ -
۲۸۵ - ۲۸۶ . ۳۰۳ - ۴۴۵ -
.. .. ۴۹۷ - ۶۰۸
امير خسرو شاه .. ۳۷۲
امير فتح الله شيرازي ۴۲ -
.. .. ۱۰۰ - ۱۰۳
امين احمد رازي (يا) امين
رازي .. ۴ - ۶۶۷
امين اعز الدين استرآبادي
.. .. ۱۲۲
امين الدوله امين الدين خان
بهادر سنبهلي - ۴۴ . ۳۵۷
امين الدين خان پسر امين
الدوله امين الدين خان
بهادر .. ۳۵۸
امين خان .. ۷۰۷
امين خان دکني ۴۴ - ۳۵۲
امين خان غوري .. ۶۸۳
انتظام الدوله خان خانان پسر
قمر الدين خان ۳۶۱ - ۳۶۷
.. .. ۳۶۸

انور الدین خان تعلقه دار
کرناتک .. ۳۶۴
انور الدین خان شهامت جنگ
گوپا موئي .. ۲۰
انور خان پسر وزیر خان ۳۰۶
انوري .. ۵۹۰
انوشه خان والئ اورگنج ۳۴۷
انیراي سنگدلان .. ۵۸۳
اوداجي رام ۴۳ - ۱۴۲ -
.. .. ۱۴۳ - ۱۴۴
اودا چوهان .. ۵۰۷
اورک زئي (افغانان) ۱۰۹
اوزبک (یا) اوزبکیه (قوم)
۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۹ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۶۲۶ -
۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۸۰
اوزبک خان نذر بهادر ۴۳ - ۱۹۵
اهتمام خان کوتوال ۴۳ - ۱۶۰
.. .. ۴۵۸
ایرج خان پسر قزلباش خان
(یا) ایرج خان ۴۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۵۹۷ - ۷۸۳ -
.. .. ۷۸۸
ایسونت راو (یا) ایسونت
راى .. ۵۲۱ - ۵۲۲
ایشم خان قزاق .. ۴۳۸
ایل قرقاو (قوم) .. ۸۲۳
ایمانچي (یا) المانچي ۷۴۱
ایمل خان .. ۲۸۱ ۲۸۳
ایمل خان قرین ۷۲۸ - ۷۲۹

* حرف باء *

بابا خان قاقشال ۴۴ - ۲۲۸
۲۲۹ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۲
بابا دوست بخشي .. ۶۱۵
بابا زنبور .. ۶۹۴
بابا عنایت الله یزدي ۴۲۹
بابا فیروز .. ۵۸۲
بابا قشقه برادر کوکي ۳۹۴
بابا قوچین .. ۴۷۷
بابر پادشاه - (شف - فردوس

مکاني) ۶۴ - ۶۵ - ۳۷۲ -
۴۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ -
..　..　۶۷۹
بابو نایک سردار مرهته　۳۲۴
باجي راو　..　۵۴۶ - ۸۲۲
بادشاهزاده بهادر شاه　۳۱۰
بادشاهزاده سلطان خرم　۶۹۳
بادشاهزاده محمد اکبر　۳۱۲
بادشاهزاده محمد کام بخش
..　..　۴۵۷
بادشاهزاده محمد معظم　۳۱۱
..　..　۸۳۰
باز بهادر　۳۸۷ - ۳۹۰ - ۳۹۱
باز بهادر بایزید　۴۴ - ۶۹ - ۷۰
باقر خان نجم ثاني - ۴۵ - ۱۶۹
۱۸۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۱
باقي خان پسر باقي خان ۴۲۸
باقي خان چیله قلماق
شاهجهاني　۴۵ - ۴۲۷ -
..　..　۵۹۰ - ۶۰۵
باقي خان حیات بیگ　۴۵ -
..　..　۴۵۸
باقي محمد خان کوکه (یا)
باقي خان　۴۵ - ۳۹۴ -
۴۰۰ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ -
۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۶۰
باقي یوز اتالیق بهرام خان ۷۶۷
باگهه پسر رانا　..　۵۱۶
بالاجي راو مرهته　۲۹ - ۳۰۹
بالچو قلیچ شمشیر خان (یا)
بالچو قلیچ　۴۵ - ۴۰۴
بال سندر میرزا کوکه　۶۲۸
بایزید　..　۳۸۸ - ۳۸۹ -
..　..　۳۹۰ - ۶۴۰
بایزید خان　..　۶۰۰
بتک زئي (یا) بتک (یا)
تتک (قوم)　۶۰۱ - ۶۰۲
بختان بیگ روز بهاني　۲۵۵
بختاور خان خواجه سرا　۴
بختیار خان زمیندار شکار پور

.. .. ۸۲۷
بخشي الملک اسد خان ۲۴۴
بخشي الملک اشرف خان ۴۵۵
بدن سنگهه .. ۵۴۶ - ۵۴۷
بدیچند پسر راجه جیچند ۶۴۷
بدیع سلطان ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲
براهمه (قوم) .. ۹۴۸
برج علي .. ۶۲۵
برق انداز خان میر آتش ۵۹۳
برهان‌الدین قلندر ۱۹۴
برهان الملک سعادت خان
صوبه‌دار اوده ۴۵ - ۴۶۳ -
.. .. ۸۲۲
برهان خادم سلطان محمود
گجراتي .. ۹۴
برهان نظام شاه .. ۱۲۳
بزرگ امید خان ۴۵ - ۴۵۲ -
.. .. ۴۵۳
بسالت خان میرزا حفیظ الله
.. .. ۵۲۹

بسالت خان میرزا سلطان نظر
.. ۴۵ - ۳۵۱ - ۴۶۱
بسنت رای (هیمو بقال خود را
باین نام خوانده بود) ۴۶۹
بسواس راو .. ۲۹
بشوتن .. ۱۱۵
بکرماجیت پسر ججهار سنگهه
بندیله ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۵۳
بکرماجیت جگراج .. ۵۲۶
بلوچ (قوم) .. ۴۱۰
بلوکات (قوم) .. ۴۲۰
بندرابن دیوان .. ۴۵۸
بندیله (قوم) .. ۵۲۶
بهادر ۲۳۰ - ۳۹۳ - ۶۲۶
بهادر الملک .. ۴۵ . ۳۹۸
بهادر برادر زادهٔ خانجهان ۱۶۱
بهادر پسر سعید بدخشي ۴۵
بهادر پور ابراهیم .. ۷۰۲
بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه
.. .. ۶۹۹

بهادر جي .. ۵۲۲
بهادر خان ۸۲ - ۸۳ - ۳۸۶ -
۳۹۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۴۷ - ۶۲۵ -
۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۹ -
.. .. ۸۰۰
بهادر خان اوزبک ابو النبي
.. .. ۴۵ - ۴۰۰
بهادر خان باقي بيگ مخاطب
به غيرت خان ۴۵ - ۴۴۴ -
.. .. ۴۴۵
بهادر خان بدخشي ۴۷۳
بهادر خان پسر سليمان كرراني
.. .. ۶۳۹
بهادر خان روهله ۴۵ - ۱۷۱
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۴۱۵ -
۴۱۶ - ۴۴۲ - ۷۲۷ - ۷۴۶
بهادر خان شيباني ۴۴ - ۸۵ -
.. .. ۸۶ - ۳۸۴
بهادر خان فوجدار كرنول ۳۶۴

بهادر خان كوكه ۲۱۷ - ۲۳۱ -
.. .. ۷۸۱ - ۷۸۵
بهادر خان لودي .. ۷۲۷
بهادر خان مرزبان خانديس ۶۸۵
بهادر شاه ملقب به خلد منزل
(شف خلد منزل) ۹ -
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۵ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۵ -
۳۳۹ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۳ - ۵۳۴ - ۵۳۸ - ۵۴۲ -
۵۴۳ - ۵۸۷ - ۶۰۳ - ۶۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۹
بهار سنگهه بنديله (يا) بهار
سنگهه .. ۱۸۶
بهاء الدين .. ۷۸۱
بهدوريه (قوم) ۶۸
بهرام پسر جهانگير قلي خان
.. .. ۵۲۵

بہرام سلطان (ولد نذر محمد خان) ۴۵ - ۴۳۱ - ۴۴۱ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۷۶۷
بہرہ مند خان عززالدین میربخشی ۴۵ - ۲۸۶ - ۳۰۸ - ۴۵۴ - ۴۵۷ - ۴۵۹
بہوجي زمیندار بگلانہ ۴۵ - ۳۹۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴
بہگونت سنگھہ ... ۵۴۰
بہاول ۱۹۱
بہاول بلجہاوري ... ۲۴۵
بہاول خان ۳۷۱ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۴۳
بہاول خان میانہ ۷۲۶ - ۷۵۴
بہو بیگم (یا بیگم) ماماي صالحہ ... ۲۷۱
بہوجبل دایکواري ۲۰۸ - ۲۱۰
بہوجراج حارس قلعۂ اوسہ ۷۵۴
بہیگن خان (یا) بہنگن خان
قریشي ... ۷۲۵
بہیل (قوم) ... ۸۰۵
بہیم نراین زمیندار چوراگدھہ ۵۲۷
بیان خان شیخ فاروقي ۴۵ - ۴۶۲
بےبدل خان سعیدای گیلاني ۴۵ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷
بي بي فاطمہ اردوبیگی جدن آشباني ... ۷۲۰
بیلوجي ... ۵۲۲
بیچہ جیو والدۂ میرزا عزیز کوکہ ... ۴۸۶
بیتر (قوم) ... ۵۸۷
بیراگي (قوم) ... ۷۹۵
بیرام خان خانخانان (شعب خانخانان بیرام خان) ۴۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -

۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۷۰ -
۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ -
۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ -
... ۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۲
بیر بر ... ۱۰۶
بیرساه ... ۸۰ - ۸۱
بیرم بیگ ترکمان (یا) میرم
بیگ ۴۵ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
.. ۶۳۵ - ۷۰۶ -
بیرم ساه پسر بهرجي مخاطب
به دولتمند خان ۴۱۴
بیگ ارغاي اتاليق عبدالعزیز
خان ... ۷۶۷
بیگلر بیگي خان ... ۸۳۴
بیگلر خان ... ۴۵ - ۱۹۳
بیگلر خان تبغ بیگ ۵۰۵
بیگلر خان سعدالله ... ۴۰۱
بیگلر خان میرزا احمد ۵۰۴
بیگلر خان ولد سعید خان ۵۲۵
بیگ محمد خان قلعه دار
ادوني ... ۱۹۳

* حرف پے *

پاپرا ... ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷
پادشاه (نام اسپ شاهجهان
پادشاه) ... ۵۷۸
پادشاه زاده دارا شکوه ۱۹۹ -
۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۶۸ - ۷۷۲
پادشاه زاده عظیم الشان ۲۸۷
پادشاهزاده محمد اعظم شاه
۲۵۱ - ۳۱۴ - ۵۲۹ - ۷۹۷
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر ۱۹۷ - ۱۹۸ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -
... ... ۷۴۷
پادشاه زاده محمد شجاع ۲۲۱
پادشاهزاده مرادبخش ۲۲۱ -
... ... ۵۹۷
پادشزاده ولیعهد شاهجهان

... ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۵۸۳
پادشاه قلي خان تهور خان ۴۰ -
۴۴۷ - ۴۴۹ - ۴۵۱ - ۴۵۲
پاینده خان مغل ۴۵ - ۳۹۴
پاینده محمد سلطان ۳۹۵ -
... ۴۳۲ - ۴۴۴
پتنگ راو .. ۵۲۲
پرب خان (یا) پتري خان
(یا) پري خان ملقب
به هات پتهر ... ۸۰۷
پرتاب زمیندار پلاؤن (یا)
پلاموں ... ۱۸۱ - ۱۸۹
پر تهیراج راتهور ۴۵ - ۴۲۸ -
... ... ۴۲۹
پرتهي سنگهه مرزبان سري نگر
... ... ۲۴۸
پردل خان بیرا (یا) بیرام (یا)
بیرا ۴۵ - ۲۵۶ - ۴۲۴ -
... ۴۲۵ - ۴۲۶
پکهلي وال (سلطان حسین
خان) .. ۵۶۶
پهول ملک اعتماد خان
خواجه سرا ۴۲ - ۸۸
پیر خان ... ۶۰۰
پیر علي ... ۳۷۱
پیرما نایک زمیندار (یا)
هرما نایک ۳۰۲
پیر محمد خان ۴۳۵ - ۴۳۶ -
... ۴۳۸ - ۶۲۵
پیر محمد خان شرواني ۶۹ -
.. ۷۱ - ۳۹۰ - ۶۱۵
پیر محمد سلطان ... ۴۳۶
پیشرو خان .. ۶۲۰
پیشرو خان مهتر سعادت ۴۵ -
... ... ۳۹۶

* حرف تا *

تاتار بیگ ... ۱۹۷
تاتار خان خراساني ۴۵ - ۴۷۱
تاتار سلطان والد محمد خان

شرف الدين ارغلي تكلو ۱۲۸
قاچ خان ۴۵ - ۴۰۱ - ۴۸۳
قاچ خان پسر دولت خان خلف امين خان غوري ۶۸۳
قاچ خان كرراني ... ۶۴۰
قاريكيان (قوم) ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۲
قاش بيگ ... ۴۵
قاي شاه قلي خان محرم ۷۸۶
قاي سجن كلانوت ... ۵۰۹
تختد بيگ سردار خان ۴۵ - ۴۸۱ - ۴۸۲
تربيت خان ۲۰۳ - ۲۲۷ - ۲۴۷ - ۲۹۴
تربيت خان شفيع الله برلاس ۴۶ - ۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷
تربيت خان عبد الرحيم ۴۵ - ۴۸۳
تربيت خان فخر الدين احمد بخشي ۴۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸
تربيت خان مير آتش مير محمد خليل ۴۶ - ۴۹۸ - ۵۰۰ - ۶۰۸
ترخان مولانا نور الدين ۴۵ - ۴۷۸
ترخانيان (قوم) ۸۲۸
تردي بيگ خان (يا) تردي خان تركستاني ۴۵ - ۶۶ - ۹۷ - ۷۳ - ۸۴ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۸ - ۵۴۹ - ۵۵۶ - ۶۲۳ - ۷۶۸
ترسون محمد خان (يا) ترسون سلطان ۴۵ - ۴۳۶ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۵۰ - ۶۵۶
ترك (قوم) ... ۶۲۷

تردتار خان ... ٤٦ - ٥٠٣
تفاخر خان ... ٢٥٤
تقرب خان ... ٧٨١
تقرب خان حکیم داؤد ٤٥ -
... ... ٤٩
تقرب خان شیرازي ٣١٧
تمام عيار (نام اسپ شاهجهان
بادشاه ... ٥٧٨
تمیم انصاري ... ٣٥٧
تورتن (قوم) ... ٦٠١
تولک خان قزاق ... ٤٣٥
تولک خان قوجین ٤٧٥ - ٤٧٦ -
... ... ٤٧٧
توشری ... ٧٤٩
تهور خان پسر ملتفت خان ٨١٢
تهور جنگ بهادر ٨٣٣
تهور خان مخاطب به بادشاه
قلي خان ٤٤
تهور خان میرزا محمود ٤٥ -
... ... ٤٨٤ - ٤٨٥
تیغ بیک خان میرزا گل ٤٦ -
... ... ٥٠٤

* حرف ثاء *

ثاني خان هروي ٤٦ - ٥٠٥
ثناءالله خان امان‌الله خان
... ... ٤٦ - ٥٠٦

* حرف جيم *

جت (قوم) ٢٧٦ - ٥٤٠ -
.. ٥٩٨ - ٨٠٩
جادون (قوم) ... ٥٢٠
جادو راى (يا) راو ١٤٣ -
... ٥٢٠ - ٥٢٢ - ٥٢٣
جادو راى کایتهه (یا) کانتیه
(يا) جادو راو کانتیه ٤٦ -
... ١٤٣ - ٥٢٠
جالینوس الزماني حکیم علي
گیلاني .. ٥٧٢
جام زمیندار نوانگر ١٧٨ -
... ١٧٩ - ٦٨٢ - ٦٨٣

جانا بیگم دختر خانخانان میرزا عبدالرحیم ۷۰۲
جان نثار خان ۴۶ - ۱۳۷ - ۵۲۸ - ۵۳۹ - ۷۲۲
جان نثار خان خواجه ابوالمکارم ... ۴۶ - ۵۳۷ - ۸۱۲
جان نثار خان کمال الدین حسین ... ۵۲۷
جان سپار خان ... ۵۱۸
جان سپار خان پسر مختار خان ۴۶
جان سپار خان ترکمان جهانگیر بیگ ۴۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
جان سپار خان خواجه بابا ۴۶ ... ... ۵۳۰
جانسپار خان میر بهادر دل ۵۳۵
جانش بهادر ۴۶ - ۵۱۱
جانوجي بهونسله پسر رگهو بهونسله ۶۴۰ - ۳۷۰
جاني خان ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۶۰۴
جاوید خان بهادر خواجه سرا ... ۳۶۲ - ۳۶۷
جباري بیگ ... ۱۸۱
جتي (یا) جیتـــي اوزبک ... ۱۸۹ - ۷۴۰
ججهار سنگهه بندیله (یا) بوندیله (یا) ججهـــار بندیله (یا) ججهار سنگهه ۱۱۴ - ۱۹۸ - ۲۲۱ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۷ - ۵۲۷ - ۵۹۰ - ۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۳۸ - ۷۴۵ - ... ۷۵۴ - ۷۵۹ - ۷۶۲
ججهار خان ... ۹۵
جسونت ۲۰۷ - ۷۸۸ - ۷۹۹
جعفر بیگ (یا) جعفر (یا) جعفري ۲۳۱ - ۵۰۸ - ۸۲۴
جعفر خان ... ۲۶۲ - ۷۷۷

جعفر خان تکلو ۴۶ - ۵۰۷
جعفر خان عمدة الملک ۴۶ -
... ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۴
جعفر خان ناظم بنگاله ۱۹۱ -
... ۲۹۰ - ۸۲۱
جعفر میرزا مخاطب به آصف
خان ۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ -
... ۷۰۲ - ۷۳۷
جکتا (یا) چکتا زمیندار موء
... ... ۱۶۹
جگمت پلمه ... ۳۵۵
جگ جیون پسر اراداجي رام
مخاطب به اوداجي رام
... ... ۱۴۴
جگ جیون جراح ۱۴۴ -
... ... ۷۶۰
جگدیو رای ۵۲۲ - ۵۲۳
جگراج پسر جهجهار سنگهه ۷۳۸
جگراج عرف بکرماجیت ۴۶ -
... ... ۵۲۶
جگ مال برادر خورد راجه
بهارهمل ۴۶ - ۵۱۰
جگناتهه پسر راجه بهارهمل
... ... ۴۶ - ۵۱۴
جلال الدین .. ۶۴۰
جلال الدین روشاني (یا) جلالة
روشاني (یا) روستائي
... ۱۰۶ - ۱۰۹
جلال الدین محمد اکبر پادشاه
ملقب به عرش آشیاني
(شف عرش آشیاني ۷ -
۸ - ۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ -
۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ -
۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
۹۱ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ -
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -
۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -

۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ -
۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -
۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۶ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۲ -
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ -
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
جلال الدین محمد ۶۷۳
جلال خان قورچی ۴۶ - ۵۰۹ -
... ... ۵۱۰
جلال کاکر ... ۴۰ - ۵۳۰
جمال الدین خان مخاطب
بصفدر خان ... ۸۰۶
جمال الدین مسعود ۶۱۷
جمال خان حبشی غلام بیرام
خان ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
.. ... ۱۲۴ - ۳۷۹
جمال خان عمزادهٔ حسین خان
میواتی .. ۶۹۳
جمشید خواجه ۶۵۲
جملة الملک اسد خان امیرالامرا
۳۰۸ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ -
... ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۸۱۴
جملة الملک سعدالله خان ۱۹۹ -
... ۴۲۳ - ۷۷۳

جميل بيگ ... ۴۸۳
جنت آشيـــاني (يعنـــي
نصيرالدين محمد همايون
بادشاه) (شف همايون
بادشاه) .. ۹ -
۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ -
۷۸ - ۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۸۲ -
۳۹۶ - ۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -
۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ -
۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ -
۵۶۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ -
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ -
۶۲۴ - ۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ -
۶۵۵ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ -
.. ۶۹۳ - ۷۰۹ - ۸۰۱
جنت مکاني (يعني نور الدين
محمد جهانگير بادشاه)
(شف - جهانگير بادشاه)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ -
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ ۷۷۵

جنو یا خبو .. ۶۴۷
جقین کورانی عم داؤد ۶۱۴
.. .. ۶۵۱
جواهر خان ناظر ۵۴۱ -
.. .. ۵۹۵
جواهر سنگهه .. ۵۴۸
جهان آرا بیگم .. ۱۰
جهاندار شاه .. ۳۱۶ -
۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۳۹ - ۳۴۲ -
۳۵۲ - ۳۵۷ - ۴۶۱ - ۶۱۱ -
.. ۸۱۸ - ۸۲۰ - ۸۳۱
جهانگیر بادشاه (ملقب به جنت مکانی) (شف جنت مکانی) ۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ -
۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ -
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ -
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ -
۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ -
۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ -
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ -
۲۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ -
۴۱۱ - ۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -
۴۹۶ - ۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ -
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ -
۵۷۱ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ -
۵۸۳ - ۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ -
۶۷۲ - ۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ -
۶۹۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ -
۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ -
۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ -
۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ -
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۷۵
جهانگیر بیگ .. ۵۱۷
جهانگیر قلی خان ۵۱۳ -
۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۶۸۸
جهانگیر قلی خان پسر کلان
خان اعظم میرزا عزیز کوکه

.. .. ۶۸۷ - ۶۹۳
جهانگیر قلي خان شمس الدین
مشهور به میرزا شمسـي
.. .. ۴۶ - ۵۲۴
جهانگیر قلي خان لاله بیگ
کابلي .. ۴۶ -
.. .. ۱۱۸ - ۵۱۲
جهیله رام ناگر یا چهیله رام
.. .. ۳۳۲ - ۸۳۱
جي اپا سندهیه .. ۳۶۷
جیجي انگه مادر خان اعظم
میرزا عزیز کوکه ۶۷۵
جي سنگهه .. ۳۲۴

* حرف چے *

چاند بي بي سلطان همشیرهٔ
برهان نظام شاه و زوجهٔ
علي عادل شاه بیجاپوري
.. .. ۶۹۹ - ۷۰۱
چتر بهوج چوهان .. ۷۷۹
چتر بهوج کاتب سرکار اسلام خان

.. .. ۱۶۵ - ۱۶۶
چغتا (یا) چغتائي (قوم)
.. .. ۱۷۰ - ۶۵۰
چغتاي برلاس .. ۱۹۱
چندرمن بندیله ۴۲۰ - ۴۲۸
چندرمن سنگهه .. ۴۲۸
چندرسین پسـر خرد راي
مالدیو .. ۶۴۶
چندرسین راجهٔ ماروار ۵۰۹ -
.. .. ۵۱۰
چنگیز خان .. ۹۵ -
.. .. ۳۹۰ - ۵۶۲
چورامن جات ۴۶ - ۵۴۰ -
.. .. ۵۴۲ - ۶۴۴
چیته (یا) چیته .. ۸۷
چیته خان خواجه سرا ۷۰۱
چین قلي خان .. ۸۱۴

* حرف حا *

حاجم خان والي اورگنـج

دار الملک خوارزم ۴۳۲
حاجي حور پــرور خانم زوجهٔ
ابراهيم خان فتح جنگ
و خالهٔ نور جهان بيگم ۱۳۹
حاجي خان غلام شيرشاه ۴۶۸
حاجي شفيع خان .. ۲۸۸
حاجي عبد الشکور ۳۸ - ۳۹
حاجي محمد .. ۳۹۵
حاجي محمد خان سيستاني
۴۶ - ۸۳ - ۴۷۲ - ۵۴۸ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ - ۶۴۴
حاجي محمد خان قدسي ۴۰۷
حاجي محمد خان کوکي ۳۹۴
حاجي يوسف خان ۴۶ . ۵۵۷
حارث بن کلاوه .. ۵۷۷
حافظ خان .. ۲۰۶
حافظ نصرالله .. ۷۱۲
حاکم بيگ داماد اعتماد الدوله
.. ۴۷ - ۵۷۳ - ۵۷۴
حبش خان سيدي مفتاح
حبشي .. ۴۷ . ۵۷۹
حبيب چک .. ۱۸۰
حرزالله خان .. ۱۹
حسام الدين خان ميــرزا
حسام الدين حسن ۴۷ -
.. ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۸۷
حسن پادشاه آقا قوئيلو ۳۷۱
حسن بيگ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸
حسن بيگ پسر بيرم بيگ ۴۰۰
حسن بيگ خان بدخشي
شيخ عمري .. ۴۶ -
.. ۴۲۴ - ۴۸۳ . ۵۶۵
حسن بيگ صف شکن خان
.. .. ۳۲۳
حسن خان پتني (يا) پني
.. .. ۶۲۴
حسن خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۹
حسن خان خزانچي ۲۹۱
حسن خان کهتريه .. ۴۶

حسن صباغ (یا) صباح (یا)
صالح ۶۶۸
حسن عرب (یا) حسن علي
عرب .. ۱۰۹ - ۶۹۷
حسن علي خان ۲۳۱ - ۲۷۸ -
.. ۵۹۴ - ۵۹۸ -
حسن علي خان بهادر عالمگیر
شاهي ملقب بمیرزا باگهه
درمیان خلف آله وردي
خان .. ۴۷ .
۲۷۱ - ۵۴۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ -
.. .. ۵۹۷ - ۵۹۹
حسین ۶۰۱
حسین بیگ خان اوزبک ۴۷
حسین بیگ خان زیک
خواهر زاده و خویش علي
مردان خان .. ۵۹۱
حسیني بیگ علي مردان خان
(یا) حسیني بیگ
خانسامان .. ۸۰۷
حسین پاشا ولد علي پاشا ۲۴۱
.. .. ۲۴۲
حسین پسر خانجهان لودي ۷۲
حسین خان تکریه ۵۵۱ - ۵۵۲
حسین خان خویشگي پسر کلان
سلطان احمد اعظم شاهي
۴۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
حسین خان میواتي ۶۹۳
حسین شاملو حاکم هرات ۴۸۱
حسین علي خان امیر الامرا
(شف امیر الامرا سید
حسین علي خان) ۱۳ -
۴۴ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۴ -
۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۸ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۸ - ۴۶۲ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۸۲۰ - ۸۲۱
حسین علي خان ناظم دکن
.. .. ۵۳۹

حسين قلي .. ۲۷۴
حسين قلي بيگ ۳۷۸ -
.. .. ۶۴۶
حسين قلي خان مخاطب به
خانجهان ۱۰۵ - ۳۸۱ -
.. ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹
حسين منور خان .. ۷۹۷
حسين نظام شاه .. ۱۲۲
حسيني و برهاني نبادر
اشرف خان .. ۷۵
حقيقت خان .. ۴۷
اسحق بيگ يزدي ۵۹۰ -
.. .. ۵۹۱
حفظ الله خان .. ۶۰۵
حفيظ الدين خان .. ۳۶۳
حکيم الملک مير محمد مهدي
.. .. ۴۷ - ۵۹۹
حکيم ابوالفتح گيلاني ۱۰۱ -
.. ۵۵۸ - ۵۶۱ - ۵۶۳
حکيم حاذق پسر حکيم همام
گيلاني ۴۷ - ۵۶۵ - ۵۸۷
حکيم خوشحال .. ۵۶۵
حکيم داؤد تقرب خان ۴۹۱ -
.. .. ۴۹۲ - ۴۹۳
حکيم رکناى کاشي ۴۱۲
حکيم صدرا ملقب به مسيح الزمان
.. ۴۷ - ۵۷۷ - ۵۸۹
حکيم عبدالوهاب .. ۵۷۳
حکيم علی گيلاني ۴۷ - ۱۰۲ -
.. ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
حکيم عنايت الله .. ۴۹۰
حکيم عين الملک شيرازي ۴۶ -
.. .. ۵۶۲ - ۵۶۹
حکيم فتح الله .. ۵۶۲
حکيم فخرالدين شيرازي ۵۷۷
حکيم محسن خان مخاطب به
تقرب خان .. ۳۰۲
حکيم مسيح الدين ابوالفتح
.. ۴۶ - ۵۵۷ - ۵۶۵
حکيم نورالدين قرارى تخلص

.. .. ٥٥٨ - ٥٦٠
حکیم همام (اصل نامش حکیم
همایون بوده) ٤٦ - ٥٥٨ -
.. ٥٦١ - ٥٦٣ - ٥٦٤
حمیدالدین خان ٥٠٠ -
.. .. ٦٠٦ - ٦١٠
حمیدالدین خان بهادر عالمگیر
شاهي ٤٧ - ٢٩٤ - ٣٠٩ -
.. .. ٣١٤ - ٣١٩
حمید خان حبشي ٣٩٨ - ٧٢١
حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف
خان ١٠ - ٢٧٧ - ٢٧٨ -
.. .. ٧٧٥
حیات خان داروغهٔ آبدار خانه
.. .. ٤٧ - ٥٨٣
حیات خان .. ٤٥٨ - ٤٨٢
حیدر جنگ ٢٥ - ٢٦ -
٣٠ - ٣١ - ٣٢ - ٣٤ - ٤٠
حیدر سلطان .. ٦٢٣
حیدر علي خان بهادر ٦١١
حیدر قاسم کوه بر .. ٦٣٨
حیدر قلي خان .. ٣٣٢ -
.. ٣٣٤ - ٣٥٤ - ٨٢٠
حیدر محمد خان آختهٔ بیگي
.. ٤٦ - ٥٥٤ - ٩٧١
حیدر محمد خان ٥٥٥ -
.. .. ٥٥٦

* حرف خا *

خافي خان .. ٢٢٨
خاقان زمان .. ٨٣٢
خالدي خان .. ٣٩٢
خان احمد والئ ایران ٥٥٨
خان اعظم صوبه‌دار مالوه ١١١ -
.. .. ٦٦٢
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
(یا) خان اعظم میرزا عزیز
کوکه (یا) خان اعظم کوکه
٤٧ - ١٤٠ - ٥٢٤ - ٥٧٦ -
٦٧٠ - ٦٧٥ - ٦٨٦ - ٦٨٧ -
٦٨٨ - ٦٨٩ - ٦٩٣ - ٧٠٥ -

.. .. ۷۱۹ - ۷۲۱
خانجهان بارهه سید مظفر خان
ابوالمظفر ۴۸ - ۷۳۰ -
.. .. ۷۵۸
خانجهان بهادر کوکلتاش میر
ملک حسین علي مراد
مخاطب به ظفر جنگ
۱۵ - ۴۸ - ۸۷ - ۲۴۷ -
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۲ - ۴۵۳ -
۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۹۵ - ۷۹۸ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۱۱ - ۸۱۸
خانجهان ترکمان ۸۹ -
۱۰۸ - ۶۳۱ - ۶۵۰ - ۶۵۱ -
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۷۶۱ - ۸۰۳ -
۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ -
۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۲ -
... ... ۸۱۳
خان جهان حسین قلي بیگ
خواهر زادهٔ بیرام خان
خانخانان ۴۷ - ۶۴۵

خانجهان لودي ۴ - ۴۸ - ۹۳ -
۱۱۱ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۶۱ -
۱۶۳ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۸
۴۰۹ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - ۵۱۸ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۲۸ -
۶۸۶ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۲ - ۷۵۰ -
.. ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۷۲
خانخانان بیرام خان (شف
بیرام خان خانخانان)
۴۴ - ۷۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۸ -
۱۰۱ - ۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ -
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۵ -
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۰ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ -
۵۵۲ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ -

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ -
۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۲
خانخانان سپه سالار ۱۰۲ -
۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۲۷۵ -
۲۷۶ - ۶۳۲ - ۶۳۴ - ۶۳۹ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
۶۵۳ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۸۳۰ -
خانخانان منعم بیگ ۴۷ -
... ... ۶۳۵
خانخانان منعم خان (شف
منعم خان خانخانان) ۶۲ -
۶۵ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ -
۸۶ - ۸۹ - ۲۰۵ - ۳۰۹ -
۳۱۵ - ۳۹۵ - ۵۵۱ - ۵۵۴ -
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۶۱۷ - ۶۲۶ -
۶۲۷ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۴۹ -
۶۵۳ - ۶۷۱ - ۶۹۵ - ۸۳۰
خانخانان مهابت خان (شف
مهابت خان خانخانان)

۶۰ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۵۹
خانخانان میرزا عبدالرحیم
(شف - میرزا عبدالرحیم
خانخانان) ۴۷ - ۱۹۲ -
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۶۹۴ ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۷۰۷ - ۷۰۸ -
.. .. ۷۰۹ - ۷۱۰
خاندوران ۱۶۱ - ۲۰۸ -
۲۱۱ - ۲۲۲ - ۵۸۰ ۷۵۳ -
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۷۱ -
۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۱ - ۸۱۸ -
.. .. ۸۲۲
خاندوران امیرالامرا خواجه عاصم
... ۴۸ - ۳۱۰ - ۸۱۹
خاندوران سید محمود پسرمیانهٔ
خاندوران نصرت جنگ
.. ... ۴۸ ۷۸۲
خاندوران نصرت جنگ ۴۸ -

۱۶۴ - ۲۶۰ - ۷۴۹ - ۷۸۲

خان‌زمان بهادر میرزا امان الله ۴۸ - ۷۴۰ - ۷۶۳ - ۸۳۲

خان‌زمان شیبانی ۸۱ - ۵۰۸ - ... ... ۵۵۳ - ۶۳۱

خان زمان شیخ نظام حیدر آبادی ۴۸ - ۳۵۲ - ... ... ۶۰۶ - ۷۸۴

خان زمان صوبه‌دار بالاگهات ۴۳۰

خان زمان علی قلی خان پسر حیدر سلطان اوزبک شیبانی (یا) خان زمان علی قلی متخلص به سلطان ۴۷ - ... ۳۸۴ - ۶۲۲ - ۶۳۰

خانزمان فتح جنگ ۷۹۷

خان زمان میر خلیل پسر دوم اعظم خان جهانگیری ... ... ۴۸ - ۷۸۵

خان زمان میواتی ۴۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۲۰۴ - ۲۷۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۹ - ۶۵۴ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۵۳ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۸۰۴ - ۸۲۹ - ۸۳۰

خان عالم ۱۶۷ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۴۹۶ - ۶۳۴ - ۷۱۹ - ... ۷۳۴ - ۷۹۷ - ۸۱۷

خانعالم اخلاص خان پسر ارشد خانزمان شیخ نظام ۴۸ - ۸۱۶

خانعالم ثانی ... ۸۱۷

خان‌عالم چله بیگ کوکه پسر همدم کوکه کوکلتاش میرزا کامران - متخلص به همدمی ۴۷ - ۶۳۲ - ... ... ۶۳۳ - ۶۳۵

خان‌عالم میرزا برخوردار ۴۸ -

... ... ۷۳۲ - ۷۳۶
خان فیروز جنگ ۷۹۴
خان قلي اوزبک برادر کلان
قلیچ خان شاهجهاني
... ... ۱۴۸
خانه‌زاد خان خان زمان پسر
مهابت خان ۱۹۰ -
۲۳۳ - ۶۰۷ - ۷۴۰ - ۷۴۱
خدابنده خان پسر شایسته خان
امیرالامرا ۱۴۸ - ۸۱۴ -
... ... ۸۱۵
خداوند خان دکني از امرای
نظام شاهیهٔ احمدنگر ۴۷
... ... ۶۵۹ - ۶۶۰
خدایار خان تتهي مرزبان
سنده مشهور بلیقي
۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷
... ... ۸۲۸ - ۸۲۹
خدمت پرست خان ۷۲۴
خدمت پرست خان رضا بهادر
۴۸ - ۱۵۶ - ۷۱۳ - ۷۱۴ -
... ... ۷۱۵
خدیجه بیگم زن حاکم بیگ
و همشیرهٔ نورجهان بیگم
... ۲۸۷ - ۴۱۰ - ۵۷۴
خسرو بے اوزبک قرقچي ۴۷ -
... ... ۶۷۳ - ۶۷۴
خسرو سلطان پسر نذر محمد
خان والی بلخ ۴۸ -
۴۳۱ - ۴۴۱ - ۷۶۷ - ۷۶۸ -
... ... ۷۷۰ - ۷۷۱
خضر خواجه خان ۴۷ -
۶۴ - ۸۵ - ۵۴۹ - ۶۱۳ -
... ... ۶۱۴
خلد مکان (یعني محي‌الدین
اورنگ زیب بهادر عالمگیر
بادشاه غازي - شف -
محي‌الدین محمد
اورنگزیب) ۸ - ۹ - ۱۷۳ -
۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -

٢٢٣ - ٢٣٢ - ٢٢٤ - ٢٣٧ -
٢٣٨ - ٢٤٠ - ٢٤٥ - ٢٥٥ -
٢٦٦ - ٢٧٤ - ٢٧٧ - ٢٧٨ -
٢٨٠ - ٢٨٤ - ٢٨٧ - ٢٩٠ -
٢٩١ - ٢٩٢ - ٢٩٥ - ٢٩٧ -
٣٠٦ - ٣١٤ - ٣٢٢ - ٣٤٥ -
٣٥٠ - ٣٥١ - ٣٥٤ - ٣٥٨ -
٣٦٣ - ٤٠٨ - ٤١٤ - ٤٤٥
٤٥٧ - ٤٥٩ - ٤٩٣ - ٤٩٥ -
٤٩٦ - ٤٩٨ - ٥٠٢ - ٥٠٣ -
٥٢٩ - ٥٣١ - ٥٣٨ - ٥٤١ -
٥٨٥ - ٥٩١ - ٥٩٥ - ٥٩٨ -
٦٠٥ - ٧٧٥ - ٧٨١ - ٧٩٠ -
٧٩٢ - ٧٩٦ - ٧٩٧ - ٨١٠ -
٨١٣ - ٨١٤ - ٨١٥ - ٨١٦ -
... ٨١٩ - ٨٢٤ - ٨٢٥
خلد منزل (يعني) قطب الدين
محمد معظم شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه
الف - بهادر شاه) ٩ -

٢٠٥ - ٢٥٤ - ٢٥٥ - ٢٥٦ -
٢٨٥ - ٢٨٦ - ٢٩٥ - ٢٩٩ -
٣٠٠ - ٣٠٩ - ٣١٤ - ٣١٥ -
٣٣٩ - ٣٤٨ - ٣٥١ - ٣٥٣ -
٤٥٢ - ٤٥٧ - ٤٦٠ - ٤٦١ -
٥٠٣ - ٥٣٨ - ٥٣٩ - ٥٤٣ -
٥٨٧ - ٦٠٣ - ٦١٠ - ٨١٥ -
.. .. ٨١٧ - ٨١٩
خليل الله خان برادر خرد
اصالت خان ٤٨ -
٢١٦ - ٢٤٨ - ٢٧٨ - ٢٩٨ -
٥٣٢ - ٧٧٣ - ٧٧٥ - ٧٧٦ -
٧٧٧ - ٧٧٨ - ٧٧٩ - ٧٨٠ -
٧٨١ - ٧٨٢ - ٧٠٠ - ٨٠٧
خليل قلي .. ١٠٧
خنجر خان . ٢٤٩ - ٥١٨
خواجگي خواجه ١٢٨
خواجگي فتح الله پسر حاجي
حبيب الله كاشي ٤٧ -
.. ٦٦٩

خواجگي محمد حسين كهين
برادر قاسم خان مير بحر
.. .. ۴۷ - ۶۷۱
خواجم قلي خان بهادر قلعه‌دار
دهار و فوجدار ماندو
.. .. ۴۸ - ۳۶۳
خواجه ابوالحسن تربتي ملقب
به ركن السلطنة ۴۸ -
- ۴۲۹ - ۶۸۷ - ۷۰۳ - ۷۱۴ -
۷۲۴ - ۷۳۷ - ۷۵۱ - ۷۵۹
خواجه ابوالقاسم .. ۷۹۲
خواجه ابوهاشم خواجه ۷۵۸
خواجه پادشاه قلي ۶۱۶
خواجه جلال‌الدين محمود
خراساني بجوق (يا)
شمس‌الدين محمد خان
.. .. ۴۷ - ۶۱۴
خواجه جمال الدين محمود
.. .. ۱۰۰
خواجه جهان خوافي خواجه
جان نام ۴۸ - ۷۴۸ -
.. .. ۷۷۳
خواجه جهان كابلي جهانگيري
.. .. ۴۷
خواجه جهان هروي خواجه
امين‌الدين محمود مشهور
به اميرا مخاطب بخانجهان
۴۷ - ۶۲۷ - ۶۳۰ - ۶۳۱
خواجه حسن عطار ۳۷۵
خواجه حسين .. ۳۷۵
خواجه حسين خان ۸۱۸
خواجه حصاري نقشبندي
.. .. ۷۴۹
خواجه حميد خان ۵۰۴
خواجه حيات خان ۳۰۵
خواجه خان .. ۵۰۳
خواجه خضر خان ۵۴۹
خواجه دوست محمد مخاطب
به خواجه جهان كابلي ۴۷ -
.. .. ۶۷۲

خواجه رحمت الله خان ۸۳۴
خواجه سعد الله خان ۸۳۳
خواجه سلطان علي (شف - افضل خان خواجه سلطان)
.. ۴۲ - ۶۵ - ۴۶۹
خواجه سلطان محمد رشيدي
... ... ۶۱۸
خواجه سليمان ... ۴۸۳
خواجه شاپور ... ۱۲۸
خواجه منصور شيرازي ۴۷ -
... ۶۵۳ - ۶۵۶ - ۶۹۵
خواجه شريف خان ۵۰۴
خواجه شمس الدين خوافي (يا) خافي (يا) خواجه شمس الدين محمد خوافي پسر خواجه علاء الدين ۴۷ -
۲۵۹ - ۵۵۹ - ۶۶۴ - ۶۶۵
خواجه صابر مخاطب به خان دوران نصرت جنگ
... ... ۷۴۹
خواجه صادق بدخشي ۲۷۷
خواجه طاهر محمد مخاطب به تاتار خان خراساني ۴۷۱
خواجه عاشوري (يا) خواجه عاشور ... ۸۲۳
خواجه عباد الله خان ۸۳۳
خواجه عبد الخالق ۶۶۷
خواجه عبد الرحمن ۲۴۰
خواجه عبد الرحيم خان ۴۸ -
... ۲۸۹ - ۵۰۵ - ۷۹۲
خواجه عبد الله خان ۴۸ -
... ... ۳۶۱ - ۸۳۲
خواجه عبد الله نقشبندي ۶۵۰
خواجه عبد المجيد هروي مخاطب به آصف خان (شف - آصف خان) ۴۲
۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲ -
.. .. ۸۳ - ۶۴۶
خواجه عبد الهادي ۴۸ - ۷۷۲
خواجه علاء الدين محمد ۲۵۸

خواجه عنبر .. ٦٥ - ١٦٥
خواجه غياث‌الدين ٦٦٨
خواجه غياث‌الدين علی قزويني
مخاطب به آصف خان
(شف - آصف خان)
.. ٤٢ - ٩٠ - ٩١ - ٩٢
خواجه قدرت الله خان ٨٣٥
خواجه قلندر بلخي ٢٥
خواجه قلي خان بهادر پسر
نذربي .. ٨٣٤
خواجه مجدالدين ٦٦٨
خواجه محسن خاندوران ٨٣١
خواجه محمد باسط پسر خواجه
محمد جعفر .. ٨١٩
خواجه محمد پارسا ٢٣٩
خواجه محمد جعفر ٨١٩
خواجه محمد شريف هجري
.. .. ١٢٧
خواجه معظم برادر اعياني
مريم مكاني ٤٧ -
.. ٦١٨ - ٦٢٠ - ٦٢٢
خواجه معين الدين سنجري
.. .. ٦٠٢
خواجه مكارم جان‌نثار خان ٤٥١
خواجه مودود چشتي ٦٠٢
.. .. ٦٦٨
خواجه مومن .. ٦٦٧
خواجه ميرزا احمد ١٢٨
خواجه ميرک .. ٤٤١
خواجه ميرک اصفهاني مخاطب
به چنگيزخان .. ٤٥٩
خواجه نصيب .. ٤٤١
خواجه نظام‌الدين احمد پسر
خواجه مقيم هروي ٤٧ -
.. .. ٦٦٠ - ٦٦١
خواجه نعمت الله خان ٨٣٣
خواجه ويسي ديوان سلطان
پرويز .. ٩٣ - ١٨٢
خواص خان بختيار خان دكني
.. ٤٨ - ٧٧٤ - ٧٧٥

خواص خان مدار علیه سلطنت
بیجا پور .. ۱۵۷
خوافي خان صاحب تاریخ
لب لباب ۴ - ۲۶۴ - ۴۵۱
خوشحال بیگ کاشغري ۴۸ -
.. .. ۷۷۳
خویشگیان (قوم) ۶۰۱ -
.. .. ۶۰۲
خیرالله .. ۵۹۹
خیریت خان حبشي ۷۵۴
خیریت خان عم زندوله خان
.. .. ۱۵۷

* حرف دال *

داراب خان ۴۵۷ - ۵۳۹ -
۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲
داراب خان بني مختار (یا)
داراب خان بن مختار خان
.. .. ۴۹ - ۴۹۸
داراب خان میرزا داراب ۴۸
دارا شکوه ۱۵ - ۱۲۰
۱۵۸ - ۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۱۵ -
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۲ -
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۳۴ -
۲۴۸ - ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -
۵۳۵ - ۵۸۶ - ۵۹۲ - ۵۹۴ -
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۴ -
۷۸۵ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۰
دانشمند خان میر بخشي
.. .. ۴۸ - ۲۴۴
داود ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
.. ۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲
داود افغان .. ۶۴۹
داود خان .. ۳۲۲ - ۳۲۷ -
.. .. ۳۲۸ - ۳۵۴
داود خان پتني (یا) پني
.. ۳۰۲ - ۴۶۲ - ۸۰۲
داود پوتره (قوم) ۸۲۷ -

.. .. ۷۲۹

داوُد خان قریشي ۴۸ - ۷۸۸

داوُد خان کرراني (یا) داوُد

کرراني ۵۵۱ - ۶۳۳ -

.. .. ۶۵۰

داوُد خان و بهـــادر خان

و سلیمان خان .. ۴۹

دارو بخش پسر خسرو ۱۵۴

دتاجي ۵۲۲

درویش محمد .. ۵۸۰

دریا خان .. ۱۳۸ - ۱۴۶ -

.. .. ۴۱۷ - ۷۲۸

دریا خان داوُد زئي ۴۱۵

دریا خان روهله ۴۸ - ۵۲۶ -

.. ۷۲۲ - ۷۲۷ - ۷۷۲

دریا خان عنایت .. ۴۸

دستم خان .. ۴۸

دلاور خان برنج (یا) پریچ

.. .. ۴۲۴

دلاور خان بهادر ۴۹ -

.. .. ۲۵۷ - ۵۳۰

دلاور پسر بهادر خان ۴۲۴

دلاور خان جماعه‌دار ۲۵۶

دلاور خان کاکر .. ۴۸

دلپت اجینیه ۷۳۲ - ۷۳۳

دلپت بیکانیري .. ۵۱۶

دلیرجنگ .. ۶۰۴

دلیر خان داوزي (یا) داوُدزئي

.. .. ۴۹

دلیر خان عبدالروُف میانه

۴۹ - ۲۷۰ - ۲۹۸ - ۳۱۲ -

.. .. ۴۴۶ - ۵۲۲

دلیر خان هراول .. ۲۷۵

دنت جي .. ۵۲۱

دودائیان (قوم) ۴۱۰

دوست علي خان ۸۲۳

دولت خان خواص خان ۴۸ -

.. .. ۴۲۷ - ۷۱۵

دولت خان لودي شاهو خیل

۴۸ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱

.. .. ۷۱۵
دوندي راو .. ۴۹۸
ده بيدي .. ۴۳۷
دهیراج راجه جیسنگهه سوائي
(شف - راجه دهیــراج
جیسنگهه سوائي (یا) راجه
جیسگهه سوائي) ۴۹ -
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۱ - ۳۴۳ -
.. .. ۵۱۴ - ۵۴۵
دیانت خان ۱۶ - ۱۲۹ -
.. .. ۲۰۵
دیانت خان حکیم جمالا ۴۸
دیانت خان دشت بیاضي (یا)
دست بیاضي ۴۸ ۵۲۸
دیانت خان قاسم بیگ ۴۸
دیانت خان منجم ۳۱۱
دیانت خان میر عبدالقادر ۴۹
دیانت خان میر علي نقي
.. .. ۴۹
دیبي داس .. ۳۵۰
دیسپا نکیه (قوم) ۷۵۶
دیمهکهه (یا) دیسهکهي (قوم)
.. ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۷۵۶
دیندار خان بخاري ۴۸
دین محمد .. ۸۲۶
دین محمد خان مشهور به یتیم
سلطان بن جاني سلطان
بن یار محمد خان ۴۳۲
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ . ۴۳۶
دیو ۷۷۹
دیوي داس .. ۵۱۰

---

* حرف ذال *

ذوالفقارالدوله قایم جنگ ۳۴ -
.. .. ۸۳۴
ذو الفقار الدوله میرزا نجف
خان بهــادر ملقب به
نصرت جنگ (یا) ذو الفقار
خان بهادر ۴۹ - ۲۹۱ - ۳۱۳ -
۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -

۳۲۶ - ۴۶۱ - ۶۱۰ - ۶۱۱ -
.. .. ۸۱۸
ذوالفقار پسر الله یار خان ۱۸۴
ذوالفقار خان قرامانلو ۴۹ -
.. .. ۳۱۰
ذوالفقار خان محمد بیگ (یا)
ذوالفقار بیگ بخشي ۴۹ -
.. .. ۳۲۷
ذوالقدر خان ترکمان ۴۹ -
.. .. ۴۲۳

* حرف را *

راجپوتیه (یا) راجپوتان (قوم)
۴۴۸ - ۴۶۲ - ۶۴۸ - ۷۸۸ -
.. .. ۸۰۳
راج سنگهه .. ۴۴۷ - ۴۴۸
راجومنا ۷۰۲
راجه اندرمن دهندهیرا ۵۱
راجه اندروده کور .. ۵۱
راجه انمچند (یا) ایمچند (یا)
اتمچند راجهٔ گوالیار ۶۴۷
راجه انوپ سنگهه بد گوجر ۵۰
راجه باسو .. ۵۰ - ۷۶۴
راجه بدیچند .. ۹۴۸
راجه بر سنگهه دیو بندیله ۵۰
راجه بکرماجیت (که هیمو بقال
خود را خوانده بود) ۴۶۹
راجه بکرماجیت پتر داس ۴۹ -
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بکرماجیت رای رایان ۵۰
.. .. ۱۴۵ - ۷۱۲
راجه بهارتهه بندیله .. ۵۰
راجه بهار سنگهه بندیله ۵۰ -
.. .. ۷۲۷
راجه بهار همل (یا) بهارامل
۴۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴
راجه بهگونت داس ۴۹ -
... ... ۱۰۵ - ۳۹۵
راجه بهیم ۷۰۷
راجه بیتهـــل داس (یا)

بتهـــل داس و (یا)
پتهل داس ۵۰ ۰ ۲۲۱ -
... ۴۳۱ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
راجه بیر بر ... ۹۴ - ۴۸۲
راجه بیر بهادر ... ۵۱
راجه تودرمل ۸۷ ۰ ۱۰۱ -
۶۴۲ - ۶۴۳ ۰ ۶۵۰ - ۶۵۲ -
۶۵۳ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷
راجه تودرمل شاهجهاني ۵۱
راجه تودرمل کهتري لاهوري
... ۴۹ ۰ ۵۱ - ۵۱۳
راجه ججهار سنگهه بندیله
... ۵۰ ۰ ۴۱۹ - ۵۲۶
راجه جسونت ... ۲۱۸ -
... ... ۵۹۵ ۰ ۷۸۴
راجه جگـــت سنگـــهه ولد
راجه باسو ۵۰ - ۴۲۵ - ۷۶۴
راجه جهیلا رام ناگر ۵۱
راجه جي چند راتهور ۴۱۲ -
... ... ۶۴۷ - ۶۴۸
راجه جیسنگهه ۳۱۴ ۰ ۵۹۴ ۰
... ... ۷۵۴ - ۸۰۰
راجه جي رام بدگوجر ۵۰
راجه چندرسین ... ۵۱
راجه دهیراج جي‌سنگهه سوائي
(یا) راجه جیسنگهه سوائي
(شف - دهیـــراج راجه
جیسنگهه سوائي) ۴۹
۳۲۶ - ۳۲۷ ۰ ۳۳۱ - ۳۴۳ -
... .. ۵۴۴ - ۵۴۵
راجه دیبي سنگهه بندیله ۵۱
راجه راج روپ ... ۵۱
راجه راج سنگهه کچهواهه ۵۰
راجه رام ... ۵۴۲
راجه رام چند بکهیله ۴۹
راجه رامچند جد جیچند ۶۴۷
راجه رام چندر ۲۹ - ۷۹
راجه رام داس کچهواهه ۵۰ -
.. .. ۶۸۹
راجه رام داس نرنوري ۵۰

راجه رام سنگهه کچهواهه ۵۱
راجه رایسال درباري ۵۰
راجه راي سنگهه سیودیه ۵۱
راجه رتن چند ۳۳۱ -
.. .. ۳۳۲
راجه رگهناتهه داس ۳۶۴ -
... ... ۳۶۹
راجه رگهوناتهه .. ۵۱
راجه روز افزون .. ۵۰
راجه ساهو بهونسله ۵۱ -
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ -
۴۹۹ - ۵۲۳ - ۷۹۶ - ۷۹۷
راجه سجان سنگهه بندیله (یا)
سبحان سنگهه ... ۵۱
راجه سلطانجي بنالكر (یا)
نبالکر) ۵۱
راجه سنگرام مرزبان کهر کپور
(یا) کهور کپور ۵۱۳ -
.. ... ۶۶۵
راجه سورج سنگهه راتهور ۵۰

راجه سورجمل پسر راجه باسو
.. .. ۵۰
راجه سیورام گور .. ۵۰
راجه علي خان فاروقي (یا)
راجي علي خان ۱۰۱ -
۱۰۲ - ۱۲۳ - ۳۹۷ - ۶۹۹
راجه علي‌خان مرزبان خاندیس
.. .. ۶۸۷ - ۶۹۸
راجه کشن سنگهه بهدوریه ۵۰
راجه گج سنگهه پسر راجه
سورج سنگهه ۵۰ - ۵۱۶ -
... ... ۷۵۰
راجه گوپال سنگهه گور ۵۱
راجه مالگوسائین زمیندار
ولایت کوچ .. ۶۵۲
راجه مان سنگهه پسر راجه
بهگونت داس کچهواهه
۵۰ - ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۴۷۸ -
۶۵۲ . ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۶ - ۷۱۸

راجه متر سین .. ۳۷۲
راجه محکم سنگهه کتهري ۵۱ -
.. .. ۳۲۸
راجه مدهکر بندیله ۴۹ - ۸۷
راجه منروپ .. ۵۱۶
راجه مهاسنگهه و جگت سنگهه
.. .. ۵۰
راجي حامد شاه مانکپوري
.. .. ۱۲۴
راگهو .. ۵۲۳
رام جات : ۸۱۰
رامچند بگهیله راجهٔ بهته ۵۰۹
رام چند چوهان .. ۴۹
رام چندر مرهتة ۲۶ - ۵۱۶
رام داس پسر جیمل ۵۱۵
رام راجه .. ۷۹۶
رام سنگهه .. ۴۳۱
رام سنگهه ولد کرنسي راتهور
... ... ۵۱
رام سنگهه هادا ... ۵۱

رانا اودیسنگهه ۸۳ - ۳۹۱ -
... ... ۴۴۶
رانا بهونسله (یا) رانا ۱۰۹ -
۱۱۰ - ۱۲۴ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ۴۵۲ - ۸۰۳ - ۸۱۶
رانا پرتاب زمیندار میوار
... ۳۹۵ - ۵۱۱ - ۵۱۵
رانا سکرا پسر رانا اودي سنگهه
... ... ۵۰
رانا کرن پسر رانا امرا ۵۰
راني درگاوتي ۷۹ - ۳۸۸
راو امر سنگهه پسر کلان
راجه گج سنگهه ... ۵۰
راو بالاجي (یا) بالاجي راو ۲۳
راو بهاو سنگهه هادا ۵۱
راو دلپت بوندیله (یا) بندیله
(یا) راودلیپ ۵۱ - ۳۱۳
راو رتن هادا پسر راو بهوج
۵۰ - ۱۴۱ - ۳۹۹ - ۷۵۰
راو ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن

... ... ۵۰ - ۷۴۶
راو سور بهورتهیه ... ۵۰
راو کرن بهورتهیه ... ۵۱
راو مالدیو ... ۴۶۷
رای باگهنی زن اوداجی رام ۱۴۴
رای بهوج پسر رای سرجن هادا ... ۴۹
رای پتر داس ... ۱۱۰
رای پرشاد حاکم امرکوت ۴۶۷
رای درک داس ... ۶۹۰
رای درگا سیسودیه ۴۹
رای رای سنگهه بهورتهیه ۴۹
رای سرجن هادا ... ۴۹
رای کلیان مل ... ۳۷۸
رای گوردهن سورج دهج دیوان اعتماد الدوله ۵۰ - ۶۹۱
رای لونکرن کچهواهه ۴۹
رای مالدیو راجهٔ جودهپور ۳۷۸ - ۶۴۶
رای مکند کایتهه ... ۵۰
رای ناگر گجراتی پیشکار افضل خان علامی شکر الله ۱۵۰
رحمت خان .. ۲۵۲
رحمت خان حکیم ضیاءالدین ۵۱
رحمت خان میر فیض الله ۵۰
رحمن یار برادر الله یار خان ۱۸۴
رحیم بیگ .. ۴۴۱
رحیم خان افغان .. ۳۰۰
رحیم خان دکنی .. ۱۸۵
رستم ... ۱۱۹
رستم و اسفندیار .. ۷۱۵
رستم خان ۱۹۱ - ۱۹۹ - .. ۴۳۱ . ۷۰۶ . ۷۷۳
رستم خان دکنی ۲۰۰ - ... ۲۱۷ - ۲۴۴ - ۷۹۹
رستم خان شغالی ۵۰ . ۳۹۹

رستم خان فیرز جنگ ۴۴۵
رستم خان مقرب خان ۵۱
رستم خان ولد خسرو سلطان
... ... ۴۴۳
رستم دل خان بني مختار
صوبه دار حیدر آباد ۵۱ -
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
... ... ۵۳۷
رستم هند معین الملک مخاطب
به میر منو ... ۳۶۰
رشیدا پسر عقیدت خان بخشی
دکن ... ۱۴۳
رشید خان ... ۱۸۵
رشید خان الهام الله ۵۱
رشید خان انصاري ۵۰
رضا قلي ... ۴۵۳
رضوي خان سید علی بخاري
... ... ۵۱ - ۲۷۳
رضي الدین خان شیخ
رضي الدین ... ۵۹۷
رضي الملک .. ۹۴
رعایت خان ظهیرالدوله ۵۱
رعد انداز خان ... ۲۱۶
رفیع الدرجات ... ۳۴۲
رکن الدوله ... ۳۷۰
رکن الدوله اعتقاد خان بهادر
فرخ شاهي ۳۴۰ - ۳۴۱
رکن الدوله سید لشکر خان
... ... ۳۶۹
رکن الدین ... ۴۰۴
رکن الدین سید لشکر خان بهادر
نصیر جنگ ... ۵۱
رگهو بهوسله ... ۲۲
رگهو جي بهوسله ... ۳۷۰
رندوله خان ۷۴۳ - ۷۴۶
رندوله خان بیجاپوري ۱۷۷ -
... ... ۷۶۳
رندوله خان حبشي ۱۵۷
رندوله خان عادلخاني ۴۱۸
رندوله خان عادلشاهي ۷۵۰

رندوله خان غازي ... ۵۱

رن هتن (فیل عرش آشیاني) ... ۵۷۱ - ۵۷۲

روپ سنگهه راتهور ... ۵۱

روپهي برادر زاده راجه بهارهمل ۴۹

روپ متي (یا) روپ مغي ... ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

روح الله خان ۳۰۸ - ۳۱۳ - ... ۴۵۶ - ۵۰۰ - ۷۸۱

روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان ۵۱ - ۲۲۵

روح الله خان ثاني ۲۸۷ - ۸۱۴

روح الله خان خانسامان ۳۵۰ - ۳۵۱

روح الله خان خانه زاد خان ۵۱

روشن الدوله رستم جنگ ۵۱

رهله (قوم) ... ۵۴۷

ریحان شولا پوري ۷۶۳

* حرف زا *

زاهد خان کوکه ۵۲ - ۵۷ - ... ... ۱۱۳ - ۴۱۳

زاهد خان پسر صادق خان ... ... ۵۲ - ۲۰۴

زبردست خان ۵۲ - ۱۸۱

زبردست خان پسر ابراهیم خان ۳۰۰

زکریا خان بهادر هزبر جنگ ۴۹

زهره آقا دختر فاطمه بي بي ۶۲۰

زیب النسا بیگم ... ۵۹۹

زین آبادي ... ۷۹۰

زینت النسا بیگم ۳۰۱ - ... ... ۳۱۴ - ۳۱۵

زین خان ... ۱۰۶

زین خان کوکه ۵۲ - ۱۰۹ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۵۹ - ۶۹۳

* حرف سين *

سادات خان ذوالفقار جنگ ... ... ۵۳ - ۶۰۴
ساهو بهونسله (يا) ساهوجي بهونسله ۱۶۱ - ۱۸۷ - ۲۰۸ - ۳۲۸ - ۴۳۰ - ۵۲۳ - ۷۳۹ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۶
سجان سنگهه و پرمديو پسران سورجمل سيوديه ۵۲
سبحان قلي (يا) سبحان قلي سلطان پسر نذر محمد خان .. ۴۴۱ - ۷۶۸
سبحان قلي ۱۹۰ - ۴۴۲ - ۶۷۸
سبل سنگهه سيوديه ۵۳
سپهدار خان ۲۹۹ - ۷۲۱ - ۸۱۱
سپهدار خان محمد صالح ۵۲
سپهدار خان مخاطب به اعزالدوله خانجهان بهادر ... ... ۲۹۹ - ۳۲۳
سپهر شكوه ... ۸۰۰
ستر سال بنديله ... ۵۳
ستي خانم صدرالنساء ۱۶۰
سجاول خان ... ۳۸۷
سراج الدوله انورالدين خان بهادر ظفر جنگ ۵۳ - ۲۱۴
سراج الدين علي خان آرزو ۵
سرافراز خان بلولي (يا) بلولي ۵۳
سرافراز خان پسر لشكر خان ... ... ۵۲ - ۸۲۹
سر بلند خان خواجه رحمت الله ... ... ۵۳ - ۳۴۰
سردار خان چيله ... ۵۳
سردار خان خواجه يادگار ۵۲ - ... ... ۴۲۸ - ۴۵۹
سردار خان شاهجهاني ۵۲ - ۷۷۴

سردار خان کوتوال تبیرا
باقي خان چیله قلماق
شاهجهاني ٤٥٨ - ٦٠٥
سرفراز خان چغتا ... ٥٢
سرفراز خان سید لطیف ٥٣
سرمد ٢٢٧
سرمست خان ... ٣٧٠
سریا راو (یا) سربا راو زمیندار
نرمل ٢٢
سعادت الله خان تعلق دار
کرناتک حیدرآباد ٥٣ -
.. ٦٧٠ - ٨٣٢ - ٨٣٣
سعادت خان برهان الملک
ناظم اکبر آباد ... ٥٤٥
سعادت خان پور ظفر خان ٥٣
سعادت خان نیشاپوري ٣٣٤
سعادت یارکوکه ... ١١٥
سعد الله خان بهادر مظفر جنگ
وزیر اعظم فردوس آشیاني
(شف - علامي سعد الله
خان) ١٣ - ٥٢ -
٥٣ - ١٦٥ - ٣٤٢ - ٧٧١ -
.. .. ٧٧٦ - ٧٨٢
سعد الله خان پسر علي محمد
خان روهله ١٩ - ٣٦٦
سعد الله خان هدایت الله
... ... ٥٣ - ٤٩٤
سعیداي سرمد ٢٢٦ - ٢٢٧
سعید بدخشي ... ٣٩٣
سعید خان بهادر ظفر جنگ
پسر احمد بیگ خان کابلي
ناظم کابل ٥٢ - ١٢٦ -
١٢٧ - ١٩١ - ٢٨٠ - ٥٣٠ -
... ... ٥٣٢ - ٥٩١
سعید خان چغتائي ٤٠١
... ... ٤٠٤ - ٤٢٣
سکندر بیگ منشي راقم تاریخ
عالم آراي عباسي ٧٣٥
سکندر بیگ منشي ... ٤
سکندر خان ٥٦٤ - ٦١٥ - ٦٢٧

سکندر خان اوزبک ۷۶ - ۷۷ -
... .. ۳۸۵ - ۳۸۶
سکندر خان پسر عبد الله خان
... ... ۴۳۲
سکندر دوتانی ۷۲۲ - ۷۲۶ -
... ... ۷۲۸
سکندر شاه سور (یا) سکندر
خان سور (یا) سکندر سور
۹۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
... ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سکندر والی بیجاپور ۵۴۶
صلاح خان ۲۵۵
سلاطین آل مظفر ... ۶۶۷
سلطان ابراهیم پسر سلطان
رفیع الشان ... ۴۶۴
سلطان ابراهیم اودي ۶۲۳
سلطان احمدشاه باني احمدآباد
.. ۹۴ - ۲۴۱ - ۳۶۶
سلطان بایسنغر ... ۱۴۹
سلطان پرویز ۱۱۱ - ۱۴۱ -
۲۰۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۷۰۶ -
... ... ۷۰۷ - ۷۲۱
سلطان جلال الدین منکبرني ۶۷۹
سلطان جهاندار شاه ۸۱۷
سلطان حسن خان جلایر (یا)
سلطان حسین خان جلایر
... ۷۷ - ۲۵۳ - ۳۷۹
سلطان حسین افتخار خان پور
اصالت خان ... ۱۷۲
سلطان حسین خان پکهلي وال
... ... ۵۶۵
سلطان حسین صفوي ۸۲۳
سلطان حسین مشهور به میر
ملنگ (یا) سلطان حسن
... ... ۲۹۴ - ۳۰۲
سلطان حسین میرزا ۶۶۸ - ۷۱۰
سلطان خان ... ۳۷۰
سلطان خرم ۵۷۲ - ۶۶۶ - ۷۰۳
سلطان خسرو پسرکلان شاهزاده سلیم
۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۲۹ -

۵۶۱ - ۵۶۶ - ۵۷۲ - ۵۷۶ -
... ... ۶۸۵ - ۷۱۴
سلطان خواجه نقشبندي ۵۲
سلطان دارا شکوه ... ۷۹۲
سلطان دانیال ... ۷۰۱
سلطان داور بخش مشهور به
سلطان بلاقي پسر سلطان خسرو
۱۴۰ - ۶۸۹ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۷۴ - ۷۹۲
سلطان رفیع الدرجات ۳۴۹
سلطان زین العابدین ۱۷۸
سلطان سکندر سور (یا) سکندر
شاه سور (یا) سکندر خان
سور (شف - سکندر شاه)
۶۸ - ۷۵ - ۸۵ - ۳۷۵ -
.. ۵۴۹ - ۶۱۴ - ۶۱۹
سلطان سلیم (یا) سلیم شاه
(شف - سلیم شاه) ۶۸ -
۸۸ - ۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ -
.. ۴۶۹ - ۵۱۲ - ۵۳۹
سلطان سلیمان شکوه (یا)
سلیمان شکوه پسر کلان
دارا شکوه ۲۴۸ - ۲۷۳ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷ - ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۵۴ - ۵۹۳ - ۵۹۴
سلطان سنجر سلجوقي ۲۰۷
سلطان شجاع .. ۷۷۵
سلطان شهریار پسر سلطان خسرو
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
.. ۱۵۶ - ۷۱۴ - ۷۲۲
سلطان عبدالله قطب شاه ۲۰۱
سلطان عظیم الشان ۸۱۶ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۰
سلطان علي .. ۴۷۹
سلطان علي افضل خان ۷۴
سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي
.. .. ۲۴۱
سلطان کام بخش ۳۴۸
سلطان گرشاسپ ۷۱۴
سلطان محمد ۲۱۷ - ۲۴۸ -

.. .. ۵۰۸ - ۷۸۵
سلطان محمد اکبر - ملقب
به عرش آشیانی (شف -
عرش آشیانی) ۷ - ۸ -
۹ - ۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ -
۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۴ -
۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ -
۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱ -
۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -
۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -
۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ - ۳۴۵ -
۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۳۸۵ -
۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ - ۳۹۶ -
۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۰۹ -
۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ - ۴۵۵ -
۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ - ۴۷۸ -
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۴ -
۵۲۴ - ۵۳۷ - ۵۴۹ - ۵۵۰ -
۵۵۱ - ۵۵۳ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -
۵۵۸) ۵۵۹ - ۵۶۲ - ۵۶۴ -
۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ - ۵۸۷ -
۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ -
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۱ -
۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۱ -
۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۹ -
۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۴ -
۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ - ۶۷۷ -
۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ - ۶۸۴ -
۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ - ۶۹۴ -
۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۵ -
.. ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
(شف - خلد مکان) ۸ -
۹ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ -
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ -
۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -

۲۴۵ - ۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ -
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ -
۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ -
۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ -
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -
۴۹۳ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ -
۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -
۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ -
۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۵ - ۷۷۵ -
۷۸۲ - ۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ -
۷۹۷ - ۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ -
۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۲۵
سلطان محمد معظم ۲۰۲
سلطان محمد میرزا پسر کلان
شاه طهماسپ صفوي ۵۰۷ -
.. .. ۵۵۱
سلطان محمود بن سلطان
ابوسعید .. ۳۷۵
سلطان محمود کلان ۱۲۵
سلطان محمود گجراتي ۸۷ -
.. ۹۳ - ۹۶ - ۳۷۳
سلطان محمود میرزا ۳۷۲ -
.. .. ۳۷۳
سلطان مراد بخش ۱۶۶ -
.. ۵۳۰ - ۷۱۳ - ۷۷۳
سلطان مظفر گجراتي ۴۷ -
۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۴۷۸ - ۶۶۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ -
.. .. ۶۹۴
سلطان نصیر الدین .. ۵۶۶
سلیمان خان .. ۶۴۰
سلیمان داؤد پسر لودي خان
.. .. ۶۴۰
سلیمان شکوه پسر کلان داراشکوه
۲۴۸ - ۲۷۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ -
۴۴۷ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
.. .. ۵۹۳ - ۵۹۴

سلیمان کـــررانی حاکم بنگاله
و بهار .. ۸۴ - ۶۳۹
سلیم شاه .. ۶۸ - ۸۸ -
۳۸۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۶۹ -
.. .. ۶۳۹
سلیم قلی .. ۱۰۷
سلیمه سلطان بیگم ۴۴ - ۳۷۵ -
.. .. ۴۸۶
سمان جی خان قرغرچی ۵۲
سنبل (قبیلهٔ از قبائل افغـــان
خیازی) .. ۲۴۹
سنبهای بهونسله ۳۱۲ -
۶۰۶ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۸۰۵ -
.. .. ۸۰۶ - ۸۱۶
سنبهای سوائی ۷۸۹ - ۸۰۴
سنتا کهورپره ۲۹۱ - ۵۳۸ -
.. .. ۸۱۲
سنجر بیگ .. ۲۶۶
سنکراجی ملهار .. ۳۲۹
سنکرام هوسناک .. ۷۲

سنکی جات .. ۵۴۱
سوده (قوم) ۵۲۹ - ۷۱۱
سورجمل جات ۳۶۷ - ۵۴۷
سوم دیو داماد بهرجی ۴۱۳
سومناتهه (فیلبان) .. ۶۲۹
سهراب خان پسر آصف خان
مرزا جعفر .. ۱۱۴
سهیل خان بیجاپوری ۷۰۰ -
.. .. ۷۱۱
سهیل خان خواجه سرا ۶۹۹
سیادت خان سید ارغلان ۵۳
سیادت خان میر زین الدین
علی .. ۵۳
سید ابو سعید .. ۲۳۸
سید ابو الفتح ۱۲۳ - ۱۲۴
سید ابو محمد .. ۷۷۵
سید احمد خان بارهه ۵۲
سید احمد قلعه دار کالنجر ۷۲۹
سید اختصاص خان بارهه عرف
سید صلابت خان .. ۵۲

سید اختصاص خان سید فیروز خان .. ۵۳
سید آله داد .. ۱۲۳
سید امیر خان خوافي ۵۳ -
.. .. ۲۲۷
سید جلال صدر الصدور ۳۴۳
سید جعفر بارهه مخاطب بهشجاعت خان .. ۱۴۸
سید حامد خان بخاري ۵۲
.. .. ۸۷
سید حسن خان بارهه صوبه‌دار لاهور (یا) سید حسین خان بارهه .. ۵۳ - ۶۰۴
سید حسن علي خان ناظم آله‌آباد .. ۳۲۳
سید حسین علي خان ناظم پتنه .. ۳۲۲ - ۳۲۳
سید خانجهان بارهه ۷۶۲ -
.. .. ۷۶۳ - ۷۶۶
سید خان جهان خالوي
قطب‌الملک ۵۴۴
سید خان چغتا .. ۵۲
سید دلاور علي خان ۳۷۰
سید دلیر خان بارهه ۵۲
سید دولت .. ۷۷
سید راجو بارهه .. ۵۲
سید رستم خان دکني ۵۳
سید سالار خان .. ۲۱۶
سید شجاعت خان بهادر بهکري .. ۵۳
سید شیر زمان پسر خانجهان
سید مظفر بارهه ۷۶۵
سید صلابت خان مخاطب به اختصاص خان ۵۸۶
سید عالم بارهه .. ۵۲
سید عالم علي خان بهادر ۳۵۶
سید عبد الله خان ۳۲۵ - ۳۴۲ - ۵۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۲
سید عبد الله خان بارهه ۵۳
سید عبد الله خان پسر

میر خوانندہ .. ۵۲
سید عبدالله خان قطب الملک
.. .. ۴۶۲
سید عبدالوهاب خاندیسي ۴۱۳
سید عـزت خان عبد الرزاق
گیلاني .. ۵۳
سید علي اکبر قاضی لاهور ۲۳۷
سید غیرت خان ۳۲۵ - ۸۲۱
سید غیرت خان بارهه ۴۶۴
سید قاسم بارهه قلعهدار الهآباد
.. .. ۷۸۴ - ۷۸۵
سید قاسم و سید هاشم ۵۲
سید لشکر خان بارهه ۵۳ -
.. .. ۷۶۵
سید ماکهن پسر سید عبدالله
.. .. ۷۶۱
سید مبارک خان بخاري ۹۴ -
.. .. ۳۲۳
سید محمـد پسر خاندوران
نصرت جنگ ۷۵۸ - ۷۸۲
سید محمد جونپوري مهدوي
.. .. ۳۳۵ - ۸۲۵
سیـد محمـد گیسودراز
(قدوة الواصلین) ۱۹۳
سید محمد میر عدل ۸۹
سید محمود پسر نصرت جنگ
خاندوران .. ۷۵۸
سید محمود خان بارهه ۵۲ -
.. .. ۶۳۷
سید مرتضی خان ۷۵۲
سید مظفر خان بارهه ۵۳ -
۷۰۶ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۲۸ -
.. .. ۷۲۹ - ۷۶۱
سید منصور خان بارهه پسر خان
جهان سید مظفـر بارهه
.. .. ۵۲ - ۷۶۵
سید منور پسر خان جهان سید
مظفر بارهه .. ۷۶۵
سید میرک اصفهاني جعفري
.. .. ۶۴۱

سید نجم‌الدین علي خان بارهه ۵۳
سید نیاز خان قلعه دار ۳۰۲
سید وجیه‌الدین گجراتي ۲۳۶
سید هدایت الله صدر ۵۲
سید هزبر خان بارهه ۵۲
سیدي حسن .. ۵۸۲
سیدي سالم .. ۱۷۷
سیدي مرجان قلعه‌دار بیدر ۲۰۱
سیدي مفتاح حبش خان .. ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۷۵۴
سیدي یاقوت خان حبشي ۵۳
سیف الدوله سید شریف خان بهادر ۵۳
سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیرجنگ ۵۳ - ۶۱۱
سیف الدوله عمدة الملک ۲۵
سیف الدین علي خان ۳۲۸ - ۵۳۹
سیف الله خان میربحر ۵۳
سیف الله صفوي ۲۱۴ - ۷۸۱
سیف خان سید علي اصغر ۵۲ - ۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - .. .. ۲۷۸ . ۲۸۷
سیف خان فقیر الله ۵۳
سیف خان کوکه .. ۵۲
سیف خان مرزا صفي ۵۲ - ۲۱۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۷۸ - ۲۸۷
سیف علي بیگ پدر بیرام خان .. ۳۷۲
سیمجه (یا) سمجهه (قوم) ۵۲۹
سیوا (یا) سیوا بهونساه (یا) سیواي بهونساه ۲۷۶ - ۲۹۳ - ۳۱۴ - ۴۹۸ - ۵۲۳ - ۶۰۷ - ۷۸۳ - ۸۰۱ - ۸۰۲

---

* حرف شین *

شادمان پسر میرزا عزیز کوکه ۶۸۴

شاد ملک خانم بنت سلطان
محمد میرزا بن
جهانگیر میرزا پسر امیر
صاحب قران ٤٨٧
شادي خان ازبک ٥٤
شاه ابوالمعالي ٦٥ - ٧٥ -
.. .. ٤٧٦
شاه اسمعیل صفوي ٣٧٢ -
.. .. ٤٠٨ - ٨٢٣
شاه بداغ خان ٥٤ - ٣٨٦ -
.. .. ٤٧١
شاه بیگ خان ارغون ٥٤
شاه بیگ خان ازبک ٥٤
شاه بیگ خان حاکم قندهار
.. .. ٤٨٢
شاه بیگ خان خاندوران ٤٨٣
شاه بیگ خان صوبه‌دار قندهار
.. .. ٤٣٤ - ٧٧٧
شاهجهان بادشاه (ملقب به
صاحب قران ثاني و فردوس
آشیاني) - (شف - فردوس
آشیاني) ٨ - ٩ -
١١٣ - ١٢٦ - ١٣٣ - ١٤١ -
١٤٨ - ١٤٩ - ١٥١ - ١٥٤ -
١٥٦ - ١٥٩ - ١٦٧ - ١٧٥ -
١٨٨ - ١٩١ - ١٩٢ - ١٩٥ -
١٩٦ - ٢٠٦ - ٢٣٦ - ٢٤٧ -
٢٩٥ - ٣٩٩ - ٤٠٤ - ٤٠٥ -
٤٢٢ - ٤٢٤ - ٤٤٣ - ٤٤٥ -
٤٦١ - ٤٧٩ - ٤٩٠ - ٤٩٣ -
٤٩٦ - ٥١٩ - ٥٢٠ - ٥٢٥ -
٥٢٨ - ٥٣٠ - ٥٧٤ - ٥٧٩ -
٥٨٨ ٥٨٩ - ٥٩٠ - ٥٩٢ -
٦٤٩ - ٦٨٨ - ٧٢١ - ٧٢٣ -
٧٣٠ - ٧٣٦ - ٧٤٢ - ٧٤٨ -
٧٥٠ - ٧٦٢ - ٧٦٣ - ٧٦٥ -
.. ٧٦٩ - ٧٩٢ - ٧٩٨
شاه دراني .. ٣٦٦ - ٣٦٧
شاهرخ میرزا .. ٦٦٨
شاهزاده اعزالدین .. ٨٣١

شاهزاده بیداربخت ناظم مالوه
۲۹۹ - ۵۴۲ - ۷۹۷ - ۸۱۰
شاهزاده پرویز ۵۱۷ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۸
شاهزاده خسرو .. ۱۳۴
شاهزاده دارا شکوه ۱۵۶ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۷۳ - ۴۳۱ -
.. ۴۴۴ - ۷۶۵ - ۷۷۸
شاهزاده دانیال ۴۷۸ - ۷۰۲ -
.. .. ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان پرویز ۱۱۰ -
.. .. ۵۱۶ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان خرم مخاطب
بشاهجهان ۱۲۴ - ۱۵۲ -
.. ۲۵۹ - ۵۱۷ - ۷۵۸
شاهزاده سلطان دانیال ۴۷۸ -
.. ۷۰۲ - ۷۱۷ - ۷۳۷
شاهزاده سلطان سلیم ۱۱۰ -
۴۸۱ - ۵۷۲ - ۶۷۰ - ۶۸۵ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۲۳

شاهزاده سلطان محمد معظم
.. .. ۵۳۷
شاهزاده سلطان مراد ۵۱۵ -
.. .. ۶۸۲ - ۶۹۸
شاهزاده سلیمان شکوه ۲۲۱
شاهزاده شاهجهان ۱۳۶ -
۱۴۵ - ۱۵۳ - ۳۹۹ - ۴۱۰ -
۴۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۶۶۳ -
۶۸۸ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۱۳ -
.. ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۴۹
شاهزاده شاه عالم بهادر ۲۸۴ -
.. .. ۳۰۴
شاهزاده شجاع .. ۴۴۵
شاهزاده شهریار پور خرد.
جنت مکانی .. ۱۳۳
شاهزاده عظیم الشان ۳۱۲ -
.. .. ۳۲۲ - ۳۲۳
شاهزاده محمد اعظم (یا) اعظم
شاه ۲۶۳ - ۲۹۹ - ۴۹۷
.. ۵۳۴ - ۵۹۶ - ۸۰۶

شاهزاده محمد اکبر ۶۵ - ۲۲۴ -
۲۵۴ - ۳۷۵ - ۴۴۸ - ۴۴۹ -
۴۵۴ - ۵۳۴ - ۶۱۶ - ۶۳۱ -
.. .. ۶۳۶ - ۸۰۵
شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر ۱۵۶ - ۱۶۲ -
۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
۲۵۲ - ۲۶۳ - ۲۶۹ - ۲۷۵ -
۴۱۳ - ۴۲۳ - ۴۳۰ - ۴۳۱ -
۴۹۴ - ۵۳۵ - ۵۸۲ - ۷۵۲ -
۷۵۵ - ۷۶۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷ -
۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۷ - ۷۹۸
شاهزاده محمد حکیم ۶۳۶
شاهزاده محمد سلطان ۲۲۲
شاهزاده محمد شجاع ۱۶۰ -
۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۵۹۳ -
.. ... ۷۴۴ - ۷۶۱
شاهزاده محمد معزالدین
۲۶۶ - ۷۸۹ - ۸۱۳ - ۸۲۵ -
... ... ۸۲۷
شاهزاده محمد معظم مخاطب
به شاه عالم ۲۵۳ - ۲۸۰ -
۴۵۸ - ۴۹۶ - ۸۰۱ - ۸۰۷
شاهزاده مراد بخش ۱۷۴ -
۲۲۳ - ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۴۲۰ -
۴۴۱ - ۷۰۱ - ۷۴۵ - ۷۷۰
شاه سبحان ... ۶۶۸
شاه شجاع ۱۱۴ - ۱۶۸ -
.. .. ۷۸۲
شاه صفی .. ۲۱۱ - ۷۶۵
شاه طهماسپ صفوی ۹۰ -
۱۰۷ - ۱۲۸ - ۳۹۶ - ۴۷۱ -
... ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۷۷
شاه عالم بهادر ۲۷۹ - ۲۸۰ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۲۲ -
۳۲۳ - ۳۵۱ - ۴۴۸ - ۴۵۰ -
.. ۵۴۳ - ۵۸۲ - ۷۸۸
شاه عباس ثانی ۴ - ۲۱۱ -
۲۲۷ - ۴۲۵ - ۴۴۱ - ۴۹۰ -
.. .. ۴۹۵ - ۷۰۲

شاه عباس ماضی صفوی (یا)
شاه عباس صفوی (یا)
شاه عباس ماضی ۱۶۷ -
-۴۰۷ - ۴۳۳ - ۴۳۹ - ۴۹۰ -
- ۵۸۸ - ۶۶۸ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
... ... ۷۳۳
شاه عیسی سندهی ۷۱۱
شاه فخرالدین .. ۵۴
شاه فیض قادری .. ۸۳۰
شاه قلی چیله ۵۴۱ - ۵۹۵
شاه قلی خان ۴۸۸ - ۵۳۰
شاه قلی خان محرم ۵۴ - ۶۵۶
شاه قلی خان نارنجی ۵۳
شاه قلی خان وقاص حاجی
.. .. ۵۴
شاه محمد .. ۳۹۵
شاه محمد خان قلاتی ۵۴ -
.. .. ۳۸۵
شاه محمد سیف الملوک ۴۷۱
شاهم بیگ (ساربان پسر)
... ... ۶۲۴ - ۶۲۵
شاهم خان جلایر ۵۴ - ۳۹۳ -
.. .. ۶۴۳
شاهم علی .. ۶۶۲
شاه منصور .. ۶۵۷
شاه نواز خان بهادر میرزا ایرج
۵۴ - ۴۹۰ - ۷۰۳ - ۷۰۶ -
.. .. ۷۱۱ - ۷۷۴
شاه نواز خان صفوی ۵۴ -
.. ۱۷۴ - ۲۲۳ - ۴۵۴
شاه نور ۳۳
شاه ولی .. ۶۳۸
شاهی خان .. ۶۲۳
شایسته خان ۱۸۱ - ۱۸۷ -
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۸ -
۲۲۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۳۳۱ -
.. .. ۴۵۲ - ۷۸۶
شایسته خان امیرالامرا (شف -
امیرالامرا شایسته خان)
۵۵ - ۱۹۷ - ۲۴۸ - ۵۳۶

شجاع ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -
۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۴۸ - ۲۴۹ -
۲۵۳ - ۲۷۳ - ۵۹۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۸۵ - ۸۰۰
شجاع الدوله ۵۵ - ۳۶۸ -
.. .. ۸۲۱
شجاع الملک امیرالامرا ۵۵ -
.. .. ۸۳۳
شجاعت خان ۱۹۸ - ۴۸۳
شجاعت خان بهادر محمد شاه
نام .. ۵۵ - ۱۹۸
شجاعت خان رعدانداز بیگ
.. .. ۵۴
شجاعت خان سلام الله عرب ۵۴
شجاعت خان سور ۳۸۷
شجاعت خان شادي بیگ
.. .. ۵۴ - ۵۱۲
شجاعت خان شیخ کبیر ۵۴ -
.. .. ۱۸۳
شجاعت خان عرف مقیم خان
عرب .. ۵۴
شجاعت خان محمد بیگ
ترکمان .. ۵۵
شرف بیگ عامل خواجه شاه
منصور .. ۶۵۷
شرف الدین .. ۳۵۰
شرف الدین پسر بهره مند خان
.. .. ۴۵۵
شریف الملک حیدر آبادي
.. .. ۵۵ - ۱۴۶
شریف خان اتکه .. ۵۴
شریف خان امیرالامرا (شف -
امیر الامرا شریف خان)
۵۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۷۰۲ -
... ... ۷۱۸
شریف خان بخشي ۶۶۴
شریف خان کروره گنج ۳۰۵
شگون پسر قراچه ۴۷۷
شمال خان قورچي ۵۱۰
شمس الدوله ابوالخیر

خان بهادر تیغ جنگ ۳۶۵
شمس الدوله دلاور جنگ ۱۴۱
شمس الدین خان پسر کلان
نظر بهادر .. ۵۴
شمس الدین محمد خان اتگه
۵۳ - ۷۱ - ۸۸ - ۶۱۵ -
.. .. ۶۴۵ - ۶۷۵
شمسي پسر میرزا عزیز کوکه
... ... ۶۸۴
شمشیر خان ارسلان بي اوزبک
.. .. ۵۴
شمشیر خان تربتي ۵۵
شمشیر خان حیات تربتي ۵۴
شنکر راو .. ۱۴۴
شهاب الدین احمد خان ۵۴ -
۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۳۷۷ - ۴۷۸ -
۵۵۱ - ۶۶۱ - ۶۸۲ - ۶۹۵
شهاب الدین محمد صاحبقران
ثاني (یا) فردوس آشیاني
(یعني - شاه جهان بادشاه)
(شف - فردوس آشیاني)
۸ - ۹ - ۱۱۳ - ۱۲۶ - ۱۳۳ -
۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -
۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۹ - ۱۶۷ -
۱۷۵ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۱۹۲ -
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۶ - ۲۳۶ -
۲۴۷ - ۲۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۴ -
۴۰۵ ۴۲۲ ۴۲۴ - ۴۴۳ -
۴۴۵ - ۴۶۱ - ۴۷۹ - ۴۹۰ -
۴۹۳ - ۴۹۶ - ۵۱۹ - ۵۲۵ -
۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۷۴ - ۵۷۹ -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ -
۶۴۹ - ۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ -
۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۵۰ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. ۷۶۹ - ۷۹۲ - ۷۹۸
شهامت خان سید قاسم بارهه
.. .. ۵۴
شهباز خان خواجه سرا ۲۹۸ -

.. .. ۵۱۱
شهباز خان کنبو ۵۴ - ۴۷۳ -
.. .. ۴۷۴ - ۶۸۱
شهباز خان معروف به شیر و روهله .. ۵۴
شهباز خان میر توزک ۹۷ -
۳۸۷ - ۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۷۳
شه بیگم دختر علي شکر بیگ
.. .. ۳۷۵
شهداد خان خویشگي ۵۵
شهریار ۱۷۵
شیخ ابراهیم پور شیخ موسی ۵۴
شیخ ابوبکر قایبادي ۷۷
شیخ ابوالفضل مبارک علامي
(شف - علامي شیخ
ابوالفضل صاحب اکبرنامه)
۴ - ۱۳ - ۵۴ - ۷۳ - ۱۰۰ -
۱۱۵ - ۱۱۸ - ۵۶۹ - ۶۶۰ -
۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۹۲ -
.. .. ۷۱۰
شیخ ابوالفیض فیضي ۵۴ -
... ... ۱۰۳ - ۶۹۷
شیخ احمد فتح پوري ۵۴
شیخ الاسلام خان ۲۳۷ ۲۴۰
شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
سهروردي ... ۹۰
شیخ بتک پسر خویشگي نبیرهٔ
شیخ الاسلام شیخ
مودود چشتي ۶۰۱ - ۶۰۲
شیخ بهاء الدین ... ۳۶۳
شیخ بهلول ... ۵۴
شیخ جمال بختیار ۵۴
شیخ حسام بخارسي ۱۱۶ -
... ... ۱۱۷ ۳۸۱
شیخ دانیال ... ۱۲۴
شیخ داؤد ... ۸۲۹
شیخ دین محمد ... ۸۲۵
شیخ زین الملة و الدین خوافي
... ... ۴۶۸
شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ

زين الدين خوافي ٦٦٨
شيخ سراج الدين ... ٢٤٠
شيخ سليم چشتي ... ١٢٠
شيخ سليم فتحپوري ١١٨
شيخ عبدالحميد لاهوري ٧٣٥
شيخ عبدالرحيم لكهنوي ٥٤
شيخ عبدالسلام لكهنوي ٧١٠
شيخ عبدالعزيز خان ٥٥
شيخ عبدالقادر بداوني ٤٠ -
... ٢٩٤ - ٦٨٤ - ٦٩١
شيخ عبدالله خان ... ٥٤
شيخ عبدالله واعظ ملتاني
... ... ٨١٩
شيخ عبد النبي صدر ٥٤
شيخ علي متقي .. ٢٣٥
شيخ غلام مصطفى كار طلب خان
والاشاهي بهادر شاهي
... ... ٨٢٩
شيخ فاضل متبحر ... ٥٩٨
شيخ فريد الدين شكر گنج
قدس سره (يا) شيخ فريد
شكر گنج ... ٣٦٣ - ٦٧٥
شيخ فريد بخشي ٦٧٠ -
.. .. ٦٨٥ - ٦٨٩
شيخ فريد بهكري ... ٤
شيخ فريد مرتضى خان بخاري
٥٤ - ١٣٥ - ١٣٦ - ٤٠١
شيخ فضل الله برهان پوري
... ... ٧٣٢
شيخ فيضي (شف - شيخ
ابو الفيض فيضي) ٥٤ -
... ... ١٠٣ - ٦٩٧
شيخ كبير شجاعت خان ١١٨
شيخ گدائي كنبو .. ٥٤
شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي
.. .. ٦٠١
شيخ محمد بخاري ٥٤
شيخ محمد برادر زادهٔ داؤد
.. .. ٦٤٣
شيخ محمد طاهر بوهره ٢٣٥

شيخ محمد غزنوي ٦٧٦
شيخ محمد غوث .. ٥٤
شيخ معروف بهكري ٢٦٠
شيخ معظم .. ١٢٠
شيخ مير خوافي ٥٤ - ٢٩٨
شيخ نجيب الدين سهر وردي
.. .. ٩١
شيخ نصير .. ٨٢٥
شيخ نظام حيدر آبادي ٢٢٢-
.. .. ٣٠٤ - ٤٥٨
شيخ نظامي گنجه ١١٢
شيخ نور محمد ٨٢٦ - ٨٢٧
شير افگن خان ١٢٩ - ١٣٣
شير افگن خان استجلو ٥١٣
شير افگن خان علي قلي بيگ
.. .. ٥٤
شير خان .. ٢٧٢ - ٤٣٢
شير خان تربتي .. ٥٤
شير خان تونور ناظم گجرات
.. ٥٤ - ١٢٠ - ١٦٣
شير خان سور ٣٩٤ - ٦٦١ -
.. .. ٧٢٠
شير خان سيد شهاب بارهه ٥٤
شير خان فولادي ٩٦ - ١٠٠
شير خان گجراتي ٣٩٠
شير خواجه ٥٠ - ٥٤ - ١١٥ -
.. .. ١١٦
شيرزاد خان بهادر بردل ٧٣٦
شير شاه ١١٨ - ٣٨٧ - ٦٣٩
شير علي نوكر ميرزا كامران ٦٤
شير محمد ديوانه خدمتكار
خواجه معظم ٤٧٩
شيرويه خان .. ٥٤

* حرف صاد *

صاحبجي ٢٨٤ - ٢٨٥ -
... ... ٢٨٦
صاحب قران (يعني امير تيمور) - (شف - امير تيمور) ٩ - ٧٧ - ٤٠٧ .

.. ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۳۲
صاحب قـــران ثاني (يا)
فردوس آشيـــاني (يعني
شهاب‌الدين‌محمدشاهجهان
پادشاه)-(شف- شاهجهان
پادشاه) ۸ - ۹ - ۱۱۳
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸
۱۴۹ . ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -
۱۵۹ - ۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ .
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -
۴۲۴ - ۴۴۳ . ۴۴۵ - ۴۶۱ -
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶ .
۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۲۸ - ۵۳۰ -
۵۷۴ - ۵۷۹ - ۵۸۸ - ۵۸۹ -
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹ - ۶۸۸ -
۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ - ۷۳۶ -
۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ - ۷۶۲ .
۷۶۳ . ۷۶۵ - ۷۶۹ - ۷۹۲ -
... ... ۷۹۸
صادق خان ۶۹ - ۸۷ - ۱۰۶ -
۳۹۳ - ۴۵۴ - ۵۱۲ - ۵۵۴
صادق خان ميربخشي ۵۵ -
.. ۲۷۱ - ۳۱۱ - ۵۳۱
صادق محمد خان هروي ۵۵
صالح بيگ برادر زادهٔ آصف
خان جعفر .. ۳۹۹
صالح بيگ فواجدار بردوان ۱۹۴
صالح خان .. ۳۲۰
صالح خان فدائي خان ۲۵۱
صالحه بانو مخاطب به پادشاه
محل صبيهٔ قايم خان ۴۸۴
صدرالصدور عابد خان ۴۰۴
صدرالنسا محل ۲۳۴ - ۴۳۳
صدر خان ۷۲۸ - ۷۲۹
صفدر جنگ ۳۵۹ - ۳۶۱ -
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷
صفدر خان .. ۲۵۲
صفدر خان آقاسي ۴۹۶

صفدر خان خواجه قاسم ۵۵ -
.. .. ۷۷۲
صفدر علي خان .. ۸۳۳
صف شکن خان ۲۴۹ ۵۹۴
صف شکن خان محمد طاهر
.. .. ۵۵
صف شکن خان میرزا لشکري
.. .. ۵۵
صف شکن خان میر صدرالدین
.. .. ۵۵
صفـــي خان پسر اسلام خان
مشهدي ۵۵ - ۱۶۶
صلابت جنگ ۳۷۰ - ۷۸۳ -
.. .. ۸۳۳ - ۸۳۴
صلابت خان ۱۶۹ - ۲۰۰ -
.. .. ۳۷۱ - ۴۵۵
صلابت خان چرکس ۶۵۹
صلابت خان روشن ضمیر ۵۵
صلابت خان خواجه میر خوافي
.. .. ۵۵
صمصام الدوله (یعنـــي میر
عبدالرزاق) ۲ - ۱۸
صمصام الدوله خاندوران بهادر
منصور جنگ ۸۲۰
صمصام جنگ .. ۳۱

* حرف ضاد *

ضحاک بامیان .. ۴۰۴
ضیـــاءالدوله پســـر خواجه
سعد الدین خان ۵۵
ضیاء الدین خان .. ۲۷۷
ضیاء الدین یوسف پور امیر خان
میر ابو البقا .. ۱۷۳
ضیاء الله خان .. ۵۰۶

* حرف طا *

طالب کلیم ۲۱۰ - ۷۳۰ -
.. .. ۷۳۹
طاهر خان طاهر شیخ ۵۵
طائفهٔ مهدویه ۱۲۳ - ۱۲۴

طهماسپ خان جلایر ۴۶۶
طهمورث (یا طهمورس) و هوشنگ پسران سلطان دانیال ۱۵۶ - ۷۱۴
طیب خان جویباري .. ۵۵

* حرف ظا *

ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن تربتي .. ۷۳۸ - ۷۳۹
ظفر خان پسر زین خان کوکه ۵۵
ظفر خان خواجه احسن الله ۵۵
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه (ملقب به فردوس مکاني) (شف - فردوس مکاني) ۹ - ۴۶ - ۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ - ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹

* حرف عین *

عابد خان دیوان .. ۶۶۴
عادل خان بیجاپوري ۵۶۲ -
.. .. ۷۶۳
عادل شاه بیجاپوري ۱۰۱ - ۱۴۰ - ۲۰۱ - ۴۱۸ - ۴۳۰ - ۶۴۵ - ۷۴۶ - ۷۵۴ - ۷۶۱ -
.. .. ۷۶۲
عارف خان چیله .. ۶۰۴
عاقل خان .. ۵۶ - ۷۹۲
عاقل خان عنایت الله ۵۹۱
عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ۵۳۶ - ۸۳۰
عاقل میر عسکري .. ۵۶
عالم علي خان ۵۰۳ - ۵۳۹
عالم علي خان برادر زاده و متبناي حسین علي خان ۲۳۲
عالمگیر پادشاه (ملقب به خلدمکان) (شف- خلدمکان) ۴- ۸ - ۹ - ۱۵ - ۲۶ - ۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷ -
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ -
۳۲۲ - ۳۴۵ ۳۵۰ - ۳۵۱ -
۳۵۴ - ۳۵۸ - ۴۹۵ - ۴۹۶ -
۴۹۸ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۲۹ -
۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۸۵ -
۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ - ۶۰۰ -
۶۰۵ - ۶۰۹ - ۷۷۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۴ - ۸۲۵ -
.. .. ۸۳۴
عالمگیر ثاني ۲۳ - ۸۲۳
عباد الله سلطان .. ۴۳۸
عباس سلطان .. ۴۳۶
عبد الباقي .. ۲۵۴
عبد الحق .. ۲۴۰
عبد الحکیم .. ۲۶۲
عبد الحکیم خان میانه ۶۱۲
عبد الرحمن سلطان ولد
نذر محمد خان ۵۶ - ۴۳۱ -
.. .. ۴۴۳
عبد الرحمن حیدرجنگ ۲۵ -
... ... ۶۱۵
عبد الرحیم بیگ اوزبک ۵۶
عبد الرحیم خان پسر اسلام خان
مشهدي ۵۶ - ۱۶۶
عبد الرحیم خواجه جویباري
.. .. ۵۸۸
عبد الرحیم دیوان لاهور ۵۶۷ -
... ... ۵۶۸
عبد الرحیم مخاطب به
تربیت خان ۴۸۴
عبد الرزاق .. ۴۱
عبد الرزاق پسر امیر خان میر
ابوالبقا .. ۱۷۳
عبد الرزاق خان لاري ۵۶ -
.. .. ۲۹۲

عبدالصمد خان ۳۶۱ ۶۰۴

عبدالصمد خان دلیر جنگ

... ... ۳۵۸ ۶۰۳

عبدالعزیز خان ۷۶۸ - ۷۶۹

عبدالعزیز خان بهادر شیخ

مقبول عالم .. ۵۶

عبدالعزیز خان پسر خسروسلطان

.. ... ۷۶۷

عبدالعزیز خان والی بخارا

.. .. ۱۷۱ - ۳۴۷

عبدالقادر خان ۲۶۳ - ۲۷۲

عبدالله خان ۱۱۱ - ۴۰۰ -

۳۰۴ - ۳۳۲ - ۴۳۴ . ۴۳۵ -

۷۰۳ - ۷۴۹ - ۷۵۴ . ۸۲۸

عبدالله خان اوزبک والی توران

۵۶ - ۱۰۹ . ۳۹۰ . ۴۰۹ -

.. ۵۶۴ - ۵۸۸ - ۶۹۱

عبدالله خان بروهي (یا)

بورهي مرزبان کلات ۸۲۷

عبدالله خان بهادر فیروز جنگ

۵۶ - ۱۳۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰ .

۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۸ - ۵۲۹ -

۶۶۳ - ۷۲۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱ -

.. .. ۷۶۲

عبدالله خان خویشگي ۲۵۴

.. .. ۲۸۳ - ۲۸۴

عبدالله خان زخمي ۷۱۸ -

... ... ۷۲۹

عبدالله خان سعید خان ۵۶

عبدالله خان سید میان ۵۳۹

عبدالله صاحب مدني قریشي

... ... ۶۱۱

عبدالله قطب شاه ۷۸۳

عبدالمطلب خان ۵۶ - .

... ... ۴۸۲

عبدالمؤمن خان ۴۰۰ -

... ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۵

عبدالنبي خان ... ۵۴۱

عبدالنبي پسر خاندوران

نصرت جنگ ... ۷۵۸

عبدالغني خان فوجدار کړه
... ... ۳۶۴ - ۵۹۵
عبد الغني خان ميانه ۲۷۲
عبد الوهاب خان عنايتي (يا)
عنائي تخلص .. ۱۴۰
عبد الهادي .. ۲۵۴
عترت (يا) عبرت .. ۷۹۳
عثمان افغان .. ۱۹۸
عثمان خان .. ۱۱۸ - ۱۱۹
عثمـــان خان لوحاني (يا)
لوهاني .. ۱۸۳
عدلي مخاطب به شير شاه
.. .. ۶۲۵ - ۶۳۹
عرب بهادر ۵۶ - ۵۶۲ - ۶۶۵
عرب خان .. ۴۷۳ ۷۸۷
عرب خان نور محمد ۵۶
عـــرش آشيـــاني (شف
جلال الدين محمد اکبـــر
بادشاه) ۷ - ۸ - ۹ -
۵۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ -
۷۱ . ۷۲ - ۷۳ - ۷۸ - ۸۲ -
۸۳ - ۸۴ . ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ -
۹۰ - ۹۱ - ۹۲ . ۹۵ - ۹۶ -
۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۱۱ - ۱۱۵ -
۱۱۸ ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۹ -
۲۳۵ - ۲۵۹ - ۲۷۹ - ۲۹۲ -
۳۳۵ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۳۸۵ ۳۸۶ - ۳۹۱ - ۳۹۳ -
۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۰۱ . ۴۰۷ -
۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۲۵ - ۴۳۳ -
۴۵۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۷ .
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۵۰۸ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ -
۵۱۴ - ۵۲۴ - ۵۳۷ . ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ . ۵۵۶ -
۵۵۷ . ۵۵۸ . ۵۵۹ - ۵۶۲ -
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۸ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ . ۶۲۵ -

- ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۴ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۵ -
۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۳ -
۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۴ ۶۹۵ - ۷۰۱ - ۷۰۲ -
۷۰۵ - ۷۱۰ - ۷۳۳ - ۷۳۷
عزت خان خواجه بابا ۵۶
عزیز الله .. ۷۸۱
عزیز الله خان پسر سیوم
خلیل الله خان ۵۶
عزیز الله خان پسر یوسف خان
.. .. ۵۶
عزیز خان بهادر .. ۴۲۴
عزیز خان پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۶ - ۷۲۹
عسکر خان حیدرآبادي ۸۱۴
عسکر خان نجم ثاني ۵۶
عضد الدوله عوض خان بهادر
قسور جنگ ۵۶ - ۳۷۰
عطاء الله خان .. ۲۹۴
عظمت پسر خانجهان لودي
.. .. ۷۲۵
عظمت خان .. ۳۷۰
عقیدت خان ۱۴۳ - ۲۲۵
علاء الدین چشتي فاروقي
مخاطب به اسلام خان
(شف اسلام خان چشتي)
.. ۴۲ - ۱۱۸ - ۱۸۲
علاء الدین محمد .. ۳۷۵
علامه امیر عضد الدوله شیرازي
.. .. ۵۵۹
علامي سعد الله خان (شف
سعد الله خان) ۱۳ - ۵۲ -
۵۳ - ۱۶۵ - ۳۴۲ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۷۶ - ۷۸۲
علامي شیخ ابو الفضل (شف

شیخ ابو الفضـــل مبارک
علامي) ٤ - ١٣ - ٥٤ -
٧٣ - ١٠٠ - ١١٥ - ١١٨ -
٥٦٩ ٦٦٠ - ٦٦٣ - ٦٦٤ -
.. ٦٦٩ - ٦٩٢ - ٧١٠
علي آقا ترکمان .. ١٢٤
علي بيگ خان ٢٤٤ - ٢٤٥
علي شکر بيگ بهارلو ٣٧١
علي شير خان .. ١٩١
علي عادل شاه (یا) عادل شاه
والی بیجاپور ٢٦٩ -
.. .. ٥٦٩
علي عسکر خان .. ٨٣١
علي قلي خان ٣٨٦ - ٥٥٧
علي قلي خان اندرابي ٥٦ -
.. .. ٦٢٩
علي قلي خان خانزمان ٧٥ -
٧٦ - ٨٤ - ٨٥ - ٨٦ - ٥٠٦
٥٠٨ - ٥٥٦ - ٦٢٣ - ٦٢٤
علي محمد خان روهله ٥٦ -
.. .. ٢٥٩ - ٣٦٦
علي مردان بهادر ٥٦ - ١١٥
علي مردان خان ٣٠٠ -
.. ٤٢٥ - ٥٩١ - ٥٩٢
علي مردان خان امير الامرا
(شف - امیـــرالامـــرا
علي مردان خان) ٥٦ -
١٨٢ - ٢٨٤ - ٢٩٥ - ٤٣١ -
.. ٤٤١ - ٧٧٠ ٧٧٧
علي مردان خان حيدر آبادي
.. .. ٥٦
علي مردان خان کوکلتاش
... ... ٨١٥
علي نقي خان ... ١٧
علي وردي خان ميرزا بندي
ناظم صوبهٔ بنگاله ٥٦ -
... ... ٣٦٥
عماد الملک ... ٣٦١
عماد الملک غازي الدین خان
پسر امیر الامرا فیروز جنگ

... ... ۵۶
عمادالملک مبارز خان ۵۰۷ -
... ... ۸۳۲
عمدة الملک امیر خان میر
اسحق .. ۵۶ - ۳۶۵
عمدةالملک جعفر خان ۲۷۰-
.. .. ۴۵۴
عمدة الملک خان جهان بهادر
ناظم دکن ۲۶ - ۲۴۵ - ۳۵۹ -
عمدةالملک خانخانان ۵۴۳
عمدة الملک خلیل الله خان
.. .. ۷۸
عمدة الملک موسی بوسی ۳۰ -
... .. ۳۲ - ۳۴
عنایت الله پسر قاسم خان ناظم
بنگاله .. ۵۶ ۱۸۳
عنایت الله خان ۵۶ - ۳۰۹ -
... ۳۱۹ - ۵۰۶ - ۶۰۹
عنایت الله خان مخاطب به
[illegible] .. ۱۵۱
عنایت خان ۲۶۲ ۴۵۱
عنایت خان خوافی ۵۶ -
.. .. ۴۴۷
عوض خان بهادر قسوره جنگ
۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۷ ۵۸۲
عوض خان قاقشال ۵۶
عیسی خان منین .. ۵۶
عیسی خیل .. ۴۸۲
عیسی مرزبان بهاتي ۴۷۴
.. .. ۶۵۲ - ۶۵۳

* حرف غین *

غازي الدین خان بهادر غالب
جنگ .. ۵۷
غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ
(شف — امیر الامرا
غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ) ۴۴ - ۵۷ -
.. .. ۳۶۱ - ۳۶۹
غازي الدین خان ثالث مخاطب

بد عمادالملک ۳۶۲
غازي خان ۱۰۵ - ۴۱۵
غازي خان بدخشي ۵۷
غازي خان تنوري .. ۷۸
غازي خان سور .. ۵۵۵
غالب خان بیجاپوري ۵۷
غضنفر خان پسر الله وردي خان
.. .. ۵۷ - ۵۹۲
غلام رضا .. ۲۱۱ - ۲۱۲
غلام شاه .. ۸۲۹
غازه ۸۲۳
غني خان ۵۵۶ - ۶۳۷ -
.. .. ۶۲۸
غني خان پسر منعم بیگ
خانخانان ۴۷۶ - ۴۷۷ -
.. .. ۶۴۵
غني کشمیري .. ۲۱۹
غیاث الدین .. ۷۷
غیاث بیگ ۱۱۶ - ۱۱۷
غیرت خان ۲۱۰ - ۳۵۸
غیرت خان خواجه کامگار ۵۷
غیرت خان محمد ابراهیم ۵۷

* حرف فا *

فاخر خان پسر باقر خان ۴۱۲
فاخر خان نجم ثاني ۵۷ -
.. .. ۲۳۴
فاضل بیگ برادر پادشاه قلي
خان ۴۵۲
فاضل خان .. ۲۵۳ - ۵۹۵
فاضل خان آقا افضل اصفهاني
.. .. ۵۷ - ۱۴۱
فاضل خان برهان الدین ۵۷
فاضل خان خانسامان ۷۸۰
فاضل خان دیوان اعلی ۵۳۳
فاضل خان دیوان دکن ۷۲۲
فاضل خان شیخ مخدوم صدر
.. .. ۵۷
فاطمه بیگم .. ۲۳۴
فتح الله خان بهادر

عالمگیر شاهي ۵۷ - ۳۱۴ -
.. .. ۴۵۶ - ۴۹۹
فتح جنگ خان رهله ۵۷
فتح جنگ خان میانه ۵۷
فتح خان پتني (یا) پني پسر
سلیم شاه .. ۶۲۷
فتح خان حبشي .. ۵۸
فتح خان ولد ملک عنبر ۷۴۲
فتح سنگهه متبناي راجه ساهو
.. .. ۳۵۵
فتو غلام عداي .. ۷۸
فخر الدوله پسر انتظام الدوله
.. .. ۳۶۱
فدائي خان مظفر حسین ملقب
به اعظم خان کوکه (شف
اعظم خان) ۴۳ - ۱۰۱ -
.. ۱۰۲ - ۲۴۷ - ۲۵۱
فدائي خان میرزا هدایت الله
۵۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
.. .. ۴۹۷
فدوي خان محمد صالح ۵۷
فرانسیس .. ۳۶۹
فرحت خان (خاصه خیل) ۷۲
فرحت خان مهتر سکائي ۵۷
فرخ سیر ۳۴۰ - ۳۵۴ - ۴۵۲ -
۵۳۹ - ۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱
فردوس آرامگاه (یعني محمد
شاه بادشاه) ۱۰ - ۲۷۷ -
۳۴۹ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۴۶۴ -
۴۶۵ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۷ -
۵۴۰ - ۵۴۷ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۳۴
فردوس آشیـــاني (یعني
شهـــاب الدین محمد
شاهجهان پادشاه - صاحب
قران ثاني - شف - شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۹ - ۱۱۳ -
۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۸ -
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۶ -

۱۵۹ ۱۶۷ ۱۷۵ - ۱۸۸ -
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۰۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۹۵ -
۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۲ -
۴۲۴ - ۴۴۳ - ۴۴۵ - ۴۶۱ -
۴۷۹ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۶
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۲۸ -
۵۳۰ - ۵۷۶ - ۵۷۹ - ۵۸۸ -
۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۲ - ۶۴۹ -
۶۸۸ - ۷۲۱ - ۷۲۳ - ۷۳۰ -
۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵ - ۷۶۹ -
.. .. ۷۹۲ - ۷۹۸
فردوس مکاني (يعني ظهيرالدين
محمد بابرپادشاه) (شف -
بابر پادشاه) ۹ - ۶۴ -
۶۵ - ۳۷۲ - ۴۰۹ - ۴۷۹ -
.. ۶۶۰ - ۶۶۸ - ۶۷۹
فرزانه بيگم مشهور به
بي بي جيو زوجۀ جعفرخان
عمدة الملک ۵۳۱ - ۵۳۴
فريد برادر امين خان دکني
.. .. ۳۵۲
فريد صاحب .. ۷۹۷
فريدون خان .. ۶۵۷
فضائل خان ميرهادي ۵۷
فضيل بيگ برادر منعم خان
.. .. ۴۷۷
فضيل بيگ کور ۶۳۸
فقير الله سيف خان ۴۹۰
فيروز خان خواجه سرا ۵۷
فيض الله خان .. ۲۴۶
فيضي (شف ابو الفيض فيضي)
.. ۵۶۰ - ۶۸۴ - ۶۹۲

* حرف قاف *

قادر داد خان بهادر انصاري ۵۸
قارلوغ (قوم) .. ۵۶۵
قاسم ارسلان مشهدي ۳۸۱
قاسم باره .. ۷۰۰

قاسم بیگ میر هزاره ۱۷۰
قاسم خان .. .. ۶۰۷ - ۶۶۶
قاسم خان جماعه دار ۲۲۴ -
.. .. ۲۵۶
قاسم خان جوینی و کیفیت
هوگلی بندر ۵۸ - ۱۷۸
قاسم خان کرمانی .. ۵۸
قاسم خان میر آتش ۵۸
قاسم خان میر بحر ۵۸
قاسم خان ناظم بنگاله ۱۸۳
قاسم خان نمکین (یا) تمکین
.. .. ۵۸ - ۱۷۲
قاسم علی خان .. ۵۸
قاسم محمد خان نیشاپوری
.. .. ۵۷
قاضی برهان خوافی ۴۷۹
قاضی خوب الله .. ۴۵۲
قاضی شهاب‌الدین ملک العلماء
(قدس سره) ۳۲۲
قاضی عبدالله صدر ۳۴۷
قاضی عبد الوهاب ۲۳۶ -
.. .. ۲۳۸ - ۲۴۰
قاضی علی بخشی بیگی
.. .. ۱۰۸ - ۱۰۹
قاضی محمد اسلم ۵۸
قاضی محمد حسین جونپوری
.. .. ۵۹۸
قاقشال (طائفه) ۱۰۸ - ۳۹۱
قایم خان .. ۴۸۳
قایم خان بنگش ۳۶۶
قباد خان میر آخور ۵۸ - ۷۷۶
قبچاق خان امان بیگ ۵۸
قتلق سلطان .. ۴۴۲
قتلق قدم خان .. ۵۷
قتلوی لوهانی ۱۱۸ - ۶۸۱
قرا بهادر خان .. ۵۷
قراچه خان .. ۶۴
قرا سکندر .. ۳۷۱
قراقوئیلو (قوم ترکمان) ۳۷۱ -
.. .. ۳۷۲

قرا یوسف .. ۳۷۱
قریش سلطان کاشغري ۵۸
قزق خان ۱۷۳ - ۲۲۸ -
.. .. ۵۰۷ - ۵۰۸
قزاق خان ولد تاتار سلطان ۱۲۸
قزاق خان باقي بیگ اوزبک
.. .. ۵۸
قزلباش (قوم) ۱۲۷ - ۲۴۲ -
۲۴۳ - ۳۸۵ - ۴۰۹ - ۴۲۶ -
۴۳۱ . ۴۳۳ ۴۳۹ - ۴۸۲ -
.. .. ۵۹۱ - ۶۵۰
قزلباش خان افشار ۵۸ - ۲۶۸
قطام الملک بهادر فتح جنگ
.. .. ۲۴۰
قطب الدوله محمد انور خان
بهادر .. ۵۸
قطب‌الدین حیدر ۷۳۷
قطب الدین خان اتکه ۵۷ .
.. .. ۶۶۹
قطب الدین خان خویشگي
پسر دوم نظر بهادر ۵۸
قطب‌الدین خان خویشگي عرف
بایزید .. ۵۸
قطب‌الدین خان کوکلتاش (یا)
کوکه .. ۱۳۰ - ۵۱۳
قطب الدین علي خان پنکوري
(یا) پتاکوري ۲۶۳
قطب‌الدین‌محمد معظم‌شاه عالم
مخاطب به بهـــادر شاه
(شف - خلد منزل) ۱۰
قطب الدین خان شیخ خوبن
.. ۵۸ - ۱۹۸ - ۲۲۰
قطب‌الدین روهله ۹۰۳
قطب الملک سید عبدالله خان
وزیر اعظم ۱۲ - ۵۸ -
۱۱۶ - ۳۱۰ . ۳۲۱ - ۳۲۲ -
۳۴۱ ۳۴۸ - ۴۱۱ . ۶۰۴
قلعه‌دار خان چیله ۷۱۵
قلعه‌دار خان میرزا علي ۵۸
قلندر بیگ ۱۹۲ - ۲۲۸

قلندر خان ایلچی شاہ دارا
.. .. ۳۶۷
قلندر سلطان چراہ تفنگچی
آقاسی .. ۴۹۵
قلیج خان ۹۲ - ۱۹۱ -
۴۲۶ - ۴۷۷ - ۶۶۶ - ۶۹۵ -
.. ۷۵۷ - ۷۷۳ - ۷۷۶
قلیج خان اندجانی ۵۸
قلیج خان تورانی .. ۵۸
قلیج خان جانی قربانی ۴۰۴
قلیج خان خواجہ عابد پور
عالم شیخ ۵۸ - ۳۴۶
قلیج خان صوبہ دار پنجاب
.. .. ۴۳۵
قلیج خان صوبہ دار قندہار
.. .. ۵۴۹
قلیج خان ناظم ظفرآباد ۳۰۵
قمرالدین خان وزیر ۲۶۱
قمر خان .. ۵۷
قنبر دیوانہ .. ۶۲۳
قوام الدین خان اصفہانی ۵۸ -
.. .. ۲۹۸
قوام الدین میرزا جعفر بیگ
مخاطب بہ آصف خان
۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
قیا خان .. ۵۵۷
قیا خان کنگ ۵۷ - ۴۷۸
قیصر .. ۲۴۲ - ۲۴۳

* حرف کاف تازی *

کابلی بیگم .. ۲۲۵
کاتھی (یا) کاٹھی ۶۹۵
کار طلب خان ۵۸ - ۲۶۹ -
.. .. ۷۸۳ - ۸۳۰
کاکام خان .. ۱۶ - ۲۶۷
کاکر خان افغان .. ۷۸۹
کاکر خان عرف جہان خان
.. .. ۵۸ - ۸۰۴
کاکر علی خان .. ۵۸
کام بخش .. ۳۱۳

کامگار خان پسر دوم جعفر خان .. ۵۸ - ۴۵۹ - ۵۳۴
کامل خان (خطاب میرزا خرم) پسر میرزا عزیز کوکه ۶۹۳
کامیاب خان .. ۵۳۹
کانهوجي سرکیا .. ۳۵۴
کپ کلس ۷۹۵ - ۷۹۶
کچهواهه (قوم) .. ۵۴۷
کرجائي زن جادو راو ۵۲۱
کرم الله برادر شهباز خان کنبو ۶۵۷
کریم قلي خان بخشي فوج دلیر جنگ .. ۶۰۴
کشن سنگهه راتهور .. ۵۸
کشور خان شیخ ابراهیم ۱۹۸
کفایت خان ۲۹۰ - ۳۱۱
کلا پسر رام رای .. ۵۱۰
کلهوره (قوم) ۸۲۵ - ۸۲۹
کمال الدین بن رکن الدین روهله .. .. ۴۰۴ - ۵۳۰
کمال الدین خان پسر دلیر خان ۴۵۰
کمال الدین علي خان ۲۸۹
کمال خان ککهر .. ۵۸
کنور ابهي سنگهه .. ۳۲۴
کنور جگت سنگهه .. ۵۸
کنور مانسنگهه ۴۸۱ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۵
کنهر راو (یا) کنهیر راو ۲۰۹
کوتوال خان غلام گرجي دولت خان ۷۱۵
کورامل .. ۲۶۰
کورندرر (کپتان) .. ۲۵
کولا جات .. ۵۴۱ - ۵۹۵
کوکلتاش خان خانجهان ۸۱۸ - ۸۳۱
کوکنا زمیندار دیوگدهه ۵۳۱
کوکیا راجۀ دیوگدهه ۷۵۵
کولي ۸۰۵
کهندو دیهاریه .. ۳۲۷

کهنکار ۵۱۱
کیرت سنگهه (یا) کبرت سنگهه
(یا) کیرل سنگهه (یا)
کیري سنگهه .. ۵۹۴
کیسري سنگهه (یا) کپري سنگهه
... ... ۴۳۱

* حرف کاف فارسي *

گجپتي زمیندار صوبهٔ بهار ۳۹۶
گجموتي (نام فیل قطب الملک)
موسوم به پادشاه پسند
.. .. ۷۵۴ - ۷۵۵
گرانبار (نام فیل جنت مکاني)
.. .. ۵۷۱ - ۵۷۲
گردهر بهادر .. ۳۴۲
گرشاسپ برادر داور بخش ۱۵۶
گکهران (قوم) .. ۶۸
گلبدن بیگم .. ۶۱۳
گلبرگ بیگم .. ۳۷۵
گنجعلي خان عبدالله بیگ ۵۸
گوپال سنگهه .. ۵۱۶
گوجر خان کرراني ۶۳۴ - ۶۴۰ -
.. .. ۶۴۲
گونڈان (قوم) ۷۹ - ۷۵۵
گوهر آرا دختر فردوس آشیاني
.. .. ۱۵۹
گیري سنگهه .. ۵۸

* حرف لام *

لچهمنان .. ۳۳ - ۳۴
لشکر خان ۲۷۳ - ۲۹۸ - ۳۱۱
لشکر خان ابو الحسن ۱۴۳
لشکر خان اکبري .. ۵۸
لشکر خان جان نثار خان ۵۸
لشکر خان مشهدي .. ۵۸
لشکر خان ناظم .. ۴۰۴
لطف الله خان ۵۸ ۲۹۴
لطف الله خان صادق ۵۸ -
.. .. ۴۵۰ - ۴۵۵
لعل کنور .. ۸۱۸

لودي خان .. ۶۴۰

* حرف ميم *

مادهو راو .. ۱۴۴
مادهو سنگهه .. ۷۲۹
مادهو سنگهه هادا ۶۰
مادهو سنگهه کچهواهه ۵۹
مالوجي دکني .. ۳۱۳
ماندهاتا (يا) ماندها پسر
کانهوجي سرکيا قوم مرهته
.. .. ۳۵۴
مان سنگهه ۵۲۲ - ۵۲۳
مانک راى برادر مرزبان مگهه
.. .. ۱۶۳
مانوجي و پرسوجي ۶۱
ماوليه (قوم) .. ۲۹۴
ماه بانو همشيرهٔ ميرزا عزيز کوکه
.. .. ۶۹۴ - ۷۰۱
ماه جوجک بيگم (يا) چوچک
والدهٔ ميرزا محمد حکيم
.. .. ۶۳۸
ماهم انگه (يا) انگه مادر ادهم
خان کوکه ۶۷ - ۷۰ -
۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۳۹۴
ماه يار پسر الهيار خان ۱۸۴
مبارز الملک سر بلند خان ۶۲
مبارز خان روهله .. ۶۰
مبارز خان عدلي .. ۴۶۹
مبارز خان عماد الملک ۶۲
مبارز خان مير کل ۶۱ -
۲۰۵ - ۳۵۷ - ۵۲۳ - ۸۳۴
مبارز خان نيازي ۷۵۴
مبارک خان لوحاني ۲۸۰
مبارک خان نيازي ۶۱ - ۱۹۶
متهور خان بهادر خويشگي
.. .. ۶۲ - ۳۵۶
مجاهد خان برادر فيروز جنگ
.. .. ۴۵۰
مجد الدوله عبد الاحد خان
.. .. ۶۲

مجنون خان قاقشال ۵۹ -
۸۱ - ۸۲ - ۳۹۱ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۲۸
محب علي خان پسر نظام الدين
علي .. ۵۹ - ۴۷۴
محب علي خان رهتاسي ۵۹
محتشم خان .. ۴۴۹
محتشم خان شيخ قاسم ۶۰
محتشم خان مير ابراهيم ۶۲
محتشم خان مير خان ۶۲
محراب خان ۴۲۵ - ۴۲۶
محسن خان .. ۷۹۳
محكم سنگهه ۳۳۸ - ۵۴۵ -
.. .. ۵۴۶
محلدار خان .. ۶۰
محمد ابراهيم آصف الدوله
جملة الملك اسد خان ۴۴ -
.. .. ۳۱۰
محمد ابراهيم ملتفت خان
پور اصالت خان ۱۷۲
محمد اسحق پسر تربيت خان
مير آتش ۵۰۲ - ۵۰۳
محمد اسلم خان .. ۶۲
محمد اصغر - ملقب به
اشرف خان مير منشي
.. .. ۷۳
محمد اعز الدين پسر جهاندار
شاه ۸۱۸
محمد اعظم شاه ۱۹۷ - ۲۹۵ -
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۲۲ -
۳۳۲ - ۳۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -
۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۳ - ۵۹۷ -
۵۹۹ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۸۱۰ -
۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
محمد اكبر بادشاه (شف -
جلال الدين محمد اكبر
بادشاه) ۶۹۱ - ۸۱۲
محمد اكرم .. ۲۴۰
محمد امين خان ۲۷۶ - ۳۲۴ -
.. .. ۳۳۹ - ۷۸۰

محمد امین خان بهادر ۲۹۴ -
.. .. ۴۶۴ - ۸۲۰
محمد امین خان چین بهادر
.. .. ۳۳۰ - ۵۴۳
محمد امین خان خلف محمد
معظم خان .. ۷۸۸
محمد امین خان صوبه دار کابل
.. .. ۲۵۰
محمد امین خان میر محمد
امین .. ۶۱
محمد امین خان میر بخشي
.. .. ۲۷۸ - ۷۷۹
محمد امین دیوانه ۶۹۴
محمد امین مصطفی خان داماد
ملا محمد لاري ۱۵۷
محمد انور خان برهانپوري
.. .. ۳۲۹
محمد اورنگ زیب بهادر
ملقب به خلدمکان (شف
خلدمکان) ۸ - ۹ -
۱۷۳ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۹۰ -
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -
۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۴۵ -
۳۵۰ ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۸ -
۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۴۵ -
۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ ۴۹۵ -
۴۹۶ - ۴۹۸ ۵۰۲ - ۵۰۳ -
۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۱ -
۵۸۵ - ۵۹۱ - ۵۹۵ - ۵۹۸ -
۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ - ۷۹۰ -
۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۱۰ -
۸۱۳ - ۸۱۴ ۸۱۵ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۱۹ - ۸۲۵
محمد باقي قلماق ۴۳۷
محمد بدیع سلطان ۶۱
محمد بقا مخاطب بمظفر خان
.. .. ۸۰۶
محمد بن ابي بکر الصدیق
رضي الله عنهما .. ۹۱
محمد بیدار بخت ۸۱۶

محمد بيرام خان خانخانان (شف - خانخانان بيرام خان) ۴۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۴ - ۷۸ - ۱۰۱ - ۱۰۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۴۷۰ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۸۰ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۵ - ۶۴۶ .. .. ۶۹۳ - ۷۱۲

محمد تقي خان بني مختار ۴۵۷

محمد تقي سيم ساز ۶۰

محمد جعفر .. ۲۰۴

محمد جعفر تقرب خان ۴۶۳

محمد حسين ۳۵ - ۶۲

محمد حسين ميرزا ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹

محمد خان ۶۳۹ - ۷۱۶ - ۷۱۷

محمد خان (خطاب پهول ملك اعتماد خان خواجه سرا) (شف - اعتمادخان خواجه سرا پهول ملك فام) ۴۲ - ۸۸ - ۸۹

محمد خان بنگش ۳۳۲ - ۳۶۶

محمد خان شرف الدين آغلي تكلو ۵۰۷

محمد خان مشهور ببقك ۶۰۱

محمد خان نيازي ۶۰ - ۱۸۵

محمد زمان بخشي سلطان پرويز ۴۰۰

محمد زمان طهراني ۶۰.

محمد سلطان ميرزا ۵۹ - .. .. ۲۱۸ - ۷۸۴

محمد سعيد .. ۳۸۵

محمد سميع مخاطب بنصيري خان .. ۸۰۶

محمد شاه بادشاه ملقب به

فردوس آرامگاه (شف - فردوس آرامگاه) ١٠ - ١٨ - ٢٧٧ - ٣٢٢ - ٣٤٩ - ٣٥٢ - ٣٥٧ - ٣٥٨ - ٣٦١ - ٣٦٤ - ٣٦٥ - ٣٦٦ - ٥٠٤ - ٥٠٥ - ٥٠٧ - ٥٤٠ - ٥٤٧ - ٨٢١ - ٨٢٣ - ٨٢٤ - ٨٣٤
محمد شجاع (شف - شاهزاده محمد شجاع) ١٥٦ - ١٦٠ - ١٧٨ - ١٨٤ - ١٨٥ - ٢٥٥ - ٢٧٥ - ٥٩٣ - ٧٤٤ - ٧٦١
محمد شریف پسر اعتمادالدوله ٩٣
محمد شریف پسر میرزا غیاث بیگ ... ١٢٩
محمد شفیع نبیـــرۀ خواجه ابو الحسن تربتي ٧٥٩
محمد شفیع وارن تخاص ٥
محمد شه لودي ٧١٤ - ٧١٥
محمد صالح خان ترخان ٦١
محمد صالح کنبو ... ٤
محمد طاهر ... ٤١٣
محمد عادل شاه والی بیجاپور ... ١٥٧ - ٥٧٩ - ٧٤٢
محمد عاقل ... ٤٥٤
محمد عظیم الشان (شف - شاهـــزاده عظیم الشان) ٣٠٠ - ٣١٢ - ٣٢٢ - ٣٢٣ ... ... ٥٠٣
محمد عظیم شاه ٤٥٩ - ٤٦٠ ... ... ٥٣٨ - ٦١٠
محمد علي خان ... ٢٠
محمد علي خان پسر حکیم داؤد تقرب خان ٤٩٣
محمد علي خان خانساماں ... ... ٦١ - ٢٦٦
محمد علي خان محمد علي بیگ ... ٦٠
محمد غیاث خان بهـــادر

غياث بيگ ... ۶۲
محمد فرخ سير پادشاه (شف -
فرخ سير ... ۱۴
۲۰۵ - ۲۵۴ - ۳۰۹ - ۳۱۷ -
۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۴۰ - ۳۴۲ -
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۴۵۲ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۳۹ -
۵۴۳ - ۶۰۳ - ۶۱۱ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۳۱
محمد قاسم ... ۴
محمد قاسم خان بدخشي ۵۹
محمد قلي افشار ۱۰۹
محمد قلي ترکمان ۶۰
محمد قلي توقبائي ۵۹
محمد قلي خان برلاس ۵۹ -
... ۸۶ - ۳۸۵ - ۶۴۲
محمد قلي خان بهوسله ۶۱
محمد قلي قطب الملک ۵۸۰
محمد کاظم ... ۳۵۰
محمد کاظم خان ... ۶۲
محمد کاظم منشي ... ۴
محمد کام بخش (شف -
سلطان کام بخش) ۲۵۶ -
... ۲۹۱ - ۳۰۱ - ۳۴۸
محمد ماه ... ۸۱۸
محمد محسن ... ۸۰۲
محمد مراد بخش (شف -
شاهزاده مراد بخش)
۱۷۴ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۹۵ -
۳۱۲ - ۴۲۰ - ۴۴۱ - ۷۰۱ -
... ... ۷۶۵ - ۷۷۰
محمد مراد خان ۳۰۱ - ۳۳۹ -
... ... ۵۰۲
محمد مراد خان اوزبک ۲۸۹
محمد مراد خان پسر امير بيگ
... ... ۵۹
محمد مراد خان پسر
مرشد قلي خان ۶۲
محمد مراد خان حاجب ۳۰۵

محمد مرتضی خان ۴۶۳
محمد مسعود پسر احمد بیگ
خان کابلي ... ۱۲۷
محمد معالي خان ... ۲۴۰
محمد معز الدین (شف -
شاهزاده محمد معزالدین)
۲۶۶ - ۴۵۹ - ۷۸۹ - ۸۱۳ -
... ... ۸۲۵ - ۸۲۷
محمد معصوم ... ۷۱۰
محمد معظم (یعني شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه)
(شف - خلد منزل) ۸۱۲
محمد معظم (یا) محمد عظیم
... ... ۸۱۳
محمد مقیم ... ۵۹۹
محمد مومن خویش ایرج
خان ... ۵۹۸
محمد نیاز خان ... ۳۰۹
محمد وارث ... ۴
محمد والي ... ۱۹۷

محمد و محمود نبایر عالم خان
لودي ... ۷۲۵
محمد یار خان پسر میرزا
بهمن یار ... ۶۲ - ۲۳۴
محمود خان پسر خانجهان
لودي ... ۷۲۹
محمود خان حارس قلعهٔ کانده
... ... ۷۴۲
محي الدین محمد اورنگ زیب
بهادر عالمگیر غازي ملقب
به خلد مکان (شف -
خلدمکان) ۸ - ۹ -
۱۷۳ - ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -
۲۵۵ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۷ -
۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۸۷
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۵ -
۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۲ -
۳۴۵ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ -

۳۵۸ - ۳۶۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ -
۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۹۳ -
۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۸ . ۵۰۲ .
۵۰۳ . ۵۲۹ . ۵۳۱ - ۵۳۸ -
۵۴۱ - ۵۸۵ - ۵۹۱ . ۵۹۵ -
۵۹۸ . ۵۹۹ - ۶۰۵ - ۷۸۱ -
۷۹۰ - ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۷۹۷ -
۸۱۰ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
... ۸۱۶ - ۸۱۹ - ۸۲۵
مختار بیگ ۲۴۵ - ۲۴۶
مختار خان ۲۵۴ - ۲۹۳ -
... ... ۷۸۹
مختار خان سبزواري ۶۰ -
... ... ۵۳۵
مختار خان شمس‌الدین ۶۱
مختار خان قمر الدین ۶۲
مخدوم الملک عبدالله و احوال
شیخ عبد[illegible]ئي ۵۹
مخصوص خان برادر خرد
سعید خان چغتا ۵۹

مخلص‌الله خان افتخار خان پسر
احمد بیگ خان کابلي ۱۲۷
مخلص خان ۲۰۷ - ۲۰۸ -
... ... ۵۰۰ - ۷۲۴
مخلص خان بخشي ۲۶۶
مخلص‌خان برادر کلان الله‌وردي
خان ... ۶۰
مخلص خان عالمگیري ۶۱
مخلص خان قاضي نظاما ۶۱
مراد بخش ۵۱ - ۱۶۲ - ۲۰۳
مرار راو کهور پره ... ۸۲۳
مرتضی پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
مرتضی خان انجو ۶۰ - ۱۷۲
مرتضی خان سید شاه محمد
... ... ۶۱
مرتضی خان سید مبارک خان
... ... ۶۲
مرتضی خان سید نظام ۶۰
مرتضی قلي ... ۵۱۹
مرتضی نظام شاه سلطان حسن

بن سلطان حسين سبزواري
... ... ۱۲۱ - ۶۵۹
مرحمت خان ۲۸۷ - ۳۶۳ -
... ... ۸۳۴
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ
... ... ۶۲
مرحمت خان ولد صادق خان
مرحوم ... ۷۷۱
... ۲۱۰
ترکمان و احوال
مرشد قلي خان لله استجلو
... ... ۹۰ - ۵۴۰
مرشد قلي خان خراساني
و کيفيت دهار و دکن ۶۱
مرهته (قوم) ۱۹۸ - ۲۷۶ -
۲۹۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۵ -
۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۹ -
۴۹۸ - ۵۰۳ - ۵۲۲ - ۵۵۷ -
۶۱۳ - ۷۸۳ - ۸۰۶ - ۳۶۹ -
... ... ۸۳۴
مريم مکاني (يعني والدهٔ
ماجدهٔ عرش آشياني ۱۰ -
۶۵ - ۱۱۰ - ۳۷۷ - ۶۲۱ -
... ... ۶۶۶ - ۸۱۴
مستعد خان محمد ساقي (يا)
محمد شافي ۴ - ۳۵۱
مسعود حسين ... ۶۴۹
مسعود ميرزا ... ۶۴۸
مصاحب بيگ ... ۵۹
مصطفي بيگ ترکمان ۶۰
مصطفي خان پسر علي خان
خويش بايزيد خان ۶۰۴
مصطفي خان خوافي ۶۱
مصطفي خان کاشي و حکايت
آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مکان ... ۶۱
مطلب سبزواري ۶۲ -
... ... ۸۱۵
مظفر ... ۶۶۳
مظفر جنگ ۲۰ - ۲۴ - ۲۵ -

... ... ۳۸ - ۳۶۴
مظفر حسین میرزا ۶۶۹ - ۶۷۰
مظفر خان ۳۹۲ - ۵۴۶ -
۶۳۱ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۸۲۲
مظفر خان بارهه ... ۷۱۳
مظفر خان تربتي ۵۹ -
[illegible] ۱۰۱ - ۱۰۸
مظفر خان دیوان ۶۵۳
مظفر خان سپه سالار
صوبهٔ بنگاله
... ۲۹۲
مظفر خان صوبه دار بهار ۶۵۲
مظفر خان گجراتي ۶۹۵ -
... ... ۶۹۶
مظفر خان مخاطب به همت
خان ... ۸ [illegible]
مظفر خان معمـ[illegible]ي ۱۴۰ -
... ... ۷۲۳
مظفر خان میر عبدالرزاق ۶۰
مظفر خان ناظم بنگ و بهار
... ... ۵۵۸
مظفر شاه گجراتي ۳۹۶
معتقد خان ۲۶۹ - ۷۵۱
معتقد خان میرزا بیگي ۶۰
معتمدالدوله بهادر سردار جنگ
... ... ۷۸۳
معتمد خان ۴۸۷ - ۷۹۳
معتمد خان بخشي ۴ - ۱۱۵
معتمد خان محمد شریف ۶۰
معتمد خان محمد صالح خوافي
... ... [illegible]
معزالدوله معتمد خان بهادر
صلابت جنگ ... ۶۲
معزالدوله حیدر قلي خان
اصفهاني ... ۶۲
معزالدین ۳۱۶ - ۶۰۶
معصوم بیگ صفوي ۵۰۸
معصوم خان ... ۶۸۱
معصوم خان فرنخودي ۵۹ -
... ... ۴۷۳ - ۶۵۶

معصوم خان کابلي　۵۹ -
۱۰۸ - ۲۹۲ - ۳۹۳ - ۴۷۳ -
...　۴۷۴ - ۶۶۵ - ۶۸۱
معصوم عاصي (یا) معصوم
خان عاصي　...　۶۵۶
معظم خان　۱۹۹ - ۲۴۹ -
...　۲۷۵ - ۵۳۲
معظم خان خانخانان　۱۸۵
معظم خان شیخ بایزید　۶۰
معظم خان صفوي　...　۷۰۹
معظم خان میر جمله (شف -
میر جمله معظم خان　۶۱ -
...　۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸
معمور خان میر ابوالفضـــل
۶۱ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۴۴۹
معین الدین　...　۳۳۰
[illegible] خان [illegible] عرف
[illegible]
...　...　[illegible]
معین الدین خان فرنخود[illegible]
...　...　۵۹
مغل (یا) مغولیه (قوم)　۷۹۵ -
...　...　۸۴۳
مغل خان بلخي　۶۱
مغل خان پسر زین خان کوکه
...　...　۶۰
مفتخر خان　۲۳۴ - ۷۸۷
مفوض الله خان بهادر　۷۸۳
مقرب خان　[illegible] -
[illegible]
[illegible]
مقرب خان پسر امین خان　۶۲
مقرب خان شیخ حسو　[illegible]
مقصود علي　...　۶۰
مقیم خان　...　۴۸۳
مکرمت خان　۵۳۴ - ۵۹۰ -
...　...　۷۷۷
مکرمت خان ملا مرشد وکیفیت
[illegible] شاهجهان آباد　۶۰
[illegible] خان　...　۲۱۲

مکرم خان صفوي .. ۱۹۵
مکرم خان میر اسحق ۶۲
مکند سنگهه هادا ... ۶۱
مگهه (قوم) ... ۴۵۳
ملا احمد نایته و تحقیق نوایت
... ... ۶۱
ملا پیر محمد شرواني (شف -
مولانا پیر محمد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
... ... ۶۲۴
ملا شکیبي ... ۶۹۸
ملا عبد الغفور ملک التجار
بندر سورت ... ۳۳۸
ملا عبدالقوي ۲۲۶ - ۲۲۷
ملا عبدالله سيالكوتي ۳۵۰
ملا عبدالله مخدوم الملک ۵۴۹
ملا عبدالمجيد لاهوري ۴
ملا عرفي شيرازي ... ۵۶۰
ملا علاء الملک ... ۶۱
ملا علي ... ۲۴۱
ملا فاضل کابلي ... ۴۸۸
ملا محمد تتهه ... ۶۰
ملا میر محمد خان شرواني
... ... ۵۹
ملا محمد عادل شاهي ۱۴۰
ملا محمد لاري ۱۴۳ - ۵۱۸
ملا محمد یزدي ۴۷۲
ملا میر علي ... ۶۸۹
ملا نظیري ... ۷۰۹
ملتفت خان ۶۱ - ۲۰۳ -
... ... ۷۸۱ - ۷۸۶
ملتفت خان بخشي ۴۵۸
ملتفت خان میر ابراهیم حسین
.. .. ۶۱
ملک بدن .. ۱۷۷
ملک برید مرزبان بیدر ۵۶۹
ملک ثاني مخاطب به وزیر
خان .. ۶۵۶
ملک جیون دهادهر ۸۰۰
ملک عنبر حبشي ۱۱۱ -

١١٥ - ١١٦ - ١٤٠ - ١٤٣ -
٢٦٣ - ٣٩٨ - ٥١٧ - ٥١٨ -
٧٠٤ - ٧١٠ - ٧١٨ - ٧٢١ -
.. .. ٧٥٠
ملک مسعود .. ١٢٩
ماو خان مخاطب به نادرشاه
.. .. ٣٨٧
ملهار راو مرهته .. ٥٤٨
ملهار راو هولکر ٣٦٢ ٣٦٧ .
.. .. ٨٢٢
ممتاز الزماني ٥٩٠
ممتاز محل (یعنی ام محترمهٔ
خلد مکان) ١٠ - ١٥٩
مناجي بهونسله ٧٨٣
منصور حلاج .. ٦٥٧
منصور خان ٢٥٥ - ٥٠٢
منصور خان روزبهاني ٥٠٢ -
.. .. ٥٢٢
منعم خان ٣٨٤ - ٤٣١ -
.. ٦٣٨ - ٦٣٩ - ٨٣٠

منعم خان خانخانان بهادر شاهي
٦٢ - ٦٥ - ٦٧ - ٧١ - ٧٤ -
٧٦ - ٣٠٩ - ٣١٥ - ٣٩٥ -
٥٥٤ - ٥٥٦ - ٥٥٧ - ٦١٧ -
٦٢٦ - ٦٢٧ - ٦٣٦ - ٦٣٧ -
٦٤٩ - ٦٥٣ - ٦٧١ - ٦٩٥ -
.. .. ٨٢٠
منور خان شیخ میران ٦٢ -
.. .. ٣٥٣ - ٧٩٧
مؤتمن الدوله اسحق خان ٦٣
مؤتمن الملک جعفرخان ٦٢
موزون (تخلص خواجم قلي
خان بهادر ذوالفقار الدوله
قائم جنگ) (شفه -
خواجم قلي خان بهادر)
.. .. ٨٣٥
موسوي خان صدر .. ٦٠
موسوي خان میرزا معز فطرت
تخلص .. ٤٥٤
موسوي خان میر معز ٦١

موسی بوسی .. ۲۵
موسی خان فولادي ۳۸۰
مولانا پیر محمد شرواني
۶۶ - ۳۷۸ - ۴۶۹ - ۵۴۹ -
.. .. ۶۲۴
مولانا جمال الدین شرواني
.. .. ۱۰۰
مولانا عبدالرزاق گیلاني ۵۵۸
مولانا عبد الله مخدوم الملک
.. .. ۶۲۷
مولانا علي احمد .. ۶۸۵
مولانا قاسم کاهي ماوراء النهري
.. .. ۱۰۸
مولانا محمد رضای مشهدي
رضائي تخلص .. ۵۷۰
مولانا میر .. ۷۵
مولانا نور الدین محمد خان
.. .. ۴۸۰
مومن خان نجم ثاني ۴۵۸
مهابت خان ۱۱۴ - ۱۴۰ -
۱۴۲ - ۱۵۳ - ۱۵۸ - ۱۸۶ -
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۳۹۹ -
۴۳۰ - ۴۸۴ - ۶۶۷ - ۶۸۶ -
۶۸۸ - ۷۰۳ - ۷۰۶ - ۷۰۷ -
۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -
۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۷ -
۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۵ -
۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۷۵ - ۸۰۱
مهابت خان حیدرآبادي ۶۱
مهابت خان خانخانان (شمس
خانخانان مهابت خان) ۶۰ -
۱۴۳ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۷۵۸ -
.. .. ۷۵۹
مهابت خان زمانه بیگ ۷۴۰
مهابت خان سپه سالار ۱۶۹ -
.. .. ۷۸۲
مهابت خان لهراسپ ۶۱ -
.. .. ۲۳۷
مهاراجه اجیت سنگهه راتهور
و کیفیت فوت سلطان

محمد اكبر ٦٢ - ٣٤٠ -
.. .. ٣٤٢
مهاراجه جانوجي جسونت
بذالكر .. ٦٢
مهاراجه جسونت سنگهه راتهور
٦١ - ٢٠٢ - ٢١٥ - ٢٥٢ -
٤٤٧ - ٧٧٤ - ٧٧٥ - ٨٠٣
مهاماثي .. ٦٤٨
مهتر خان انيس .. ٦٠
مهدويه (طائفه) .. ٢٣٥
مهدي قاسم خان ٥٩ - ٨١ -
.. .. ٥٥١
مهر النسا دختر ميرزا
غياث بيگ ١٢٩
مهر علي خان سلدوز ٥٩
مهيس داس راتهور .. ٦٠
ميان جوه پسر عبد الرحيم
تربيت خان .. ٤٨٤
ميان خان پسر دولت خان
خلف امين خان غوري
.. .. ٦٨٣
ميان شاه نور حمامي ٢٦٤
ميان غني خان پسر خانخانان
.. .. ٩٧١
ميان فهيم .. ٧١٢
مير آزاد .. ٤
مير ابو تراب گجراتي ٥٩ -
.. .. ٩٧ - ٥٦٢
مير ابو القاسم قندزي (يا)
قندرسكي (يا) قندزكي
.. .. ٢٢٦
مير ابو المعالي خوافي ٧٩٨
مير ابو الوفا نبيرة ضياء الدين
خان .. ٣١٠
مير ابو الوفا نبيرة مير ابو البقا
.. .. ١٧٣
مير احمد خان اول ٦٢
مير احمد خان ثاني و كيفيت
هنگامه محبوب خان در
كشمير .. ٦٢

میر احمد خان ناظم برهان پور ۲۹۰
میر الٰهی همدانی ۵۸۹
میران حسین نظام شاه پسر سلطان حسن مرتضی نظام شاه .. ۱۲۱
میران صدر جهان مفتی ۹۰ - ۵۹۴
میران مبارک‌شاه والی‌خاندیس .. ۸۸ - ۸۹ - ۳۹۰
میر بهاء الدین .. ۳۴۶
میر جلال صدالصدور ۷۷۱
میر جمال‌الدین انجو ۹۰
میر جمله خانخانان عبادالله نام .. ۹۲
میر جمله معظم خان و احوال سلطـــان شجاع و کیفیت جنگ بهادر و آسام (شف- معظم خان میر جمله) ۶۱ - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۴۸
میر حسام‌الدین .. ۵۹
میر حسن .. ۲۸۹
میر حسن علي .. ۱۶
میر حسین .. ۲۵۸
میر حسین امانت خان ۱۵ - .. ۱۶ - ۲۵۸ - ۲۵۹
میر حسین امانت خان ثانی .. ۲۵۸ - ۲۵۹ ۲۶۷
میر حیدر پسر میر غلام حسین ۲۹۱
میر حیدر کاشغری .. ۳۳۴
میر خان .. ۲۰۰ - ۷۸۱
میر خلیل الله یزدی و احوال شاه نعمت الله ولی ۹۰ - ۱۶۷
میر زین‌الدین علی سیادت خان .. ۱۸۴
میر سلطان حسین مخاطب به طالع یار خان ۳۰۳
میر سید احمد مخاطب به

امانت خان .. ۲۹۰
میر سید جلال صدر ۶۰
میر سید علی همدانی ۱۰۲
میر سید محمد .. ۴۷۹
میر سید محمد پور میر
غلام حسین .. ۲۹۱
میر سید محمد جونپوری
.. ۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴
میر سید محمد قنوجی وحکایت
شیخ محمدی ۶۱ - ۴۷۹
میر شاه ابوالمعالی ۵۹
میر شریف آملی و تحقیق
مردم نقطویه .. ۵۹
میر شمس .. ۶۱
میر شمس الدین مختار خان
.. .. ۵۳۵
میر عبدالجلیل بلگرامی ۴۹۹
میر عبدالحی خان ۳۱ -
.. ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
میر عبدالرحمن پور اسلام خان
مشهدی .. ۱۶۷
میر عبدالرحمن وزارت خان ۱۶
میر عبد الرزاق مخاطب به نواب
صمصام الدوله شاه نواز خان
(که مصنف این کتابست)
(شف - صمصام الدوله)
.. ۲ - ۱۴ - ۱۸
میر عبدالسلام خان ۳۱ -
.. ۳۴ - ۴۰ - ۴۱
میر عبدالسلام (یا) میر عبدالله
مخاطب به اختصاص خان
(شف - اسلام خان مشهدی)
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ -
.. .. ۱۶۶ - ۲۷۲
میر عبدالغنی خان ۳۳
میر عبدالقادر .. ۷۸۳
میر عبدالقادر دیانت خان
.. ۱۵ - ۱۷ - ۲۶۷
میر عبد الکریم ۳۰۳ ۴۵۸
میر عبدالکریم ملتفت خان ۱۷۴

میر عبداللطیف قزوینی ۳۸۴
میر عبدالله رضوی ۱۷۷
میر عبدالمنان .. ۷۹۳
میر عبدالنبی خان ۳۱
میر عبدالهادی مخاطب به
اصالت خان (شف اصالت
خان میر عبدالهادی) ۴۳ -
.. ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰
میر عسکری عاقل خان ۷۶۲
میر علی اکبری موسوی ۵۹
میر علی شیر .. ۷۱۰
میر عمان .. ۴۸۶
میر غلام حسین پسر ارشد خان
میر ابو العلاء .. ۲۹۱
میر غلام علی متخلص به آزاد
.. ۳ - ۵ - ۱۰ - ۱۱ - ۳۹
میر غلام محمد امروهه ۴۵۲
میر غیاث الدین ترخان ۱۲۶
میر غیاث الدین منصور شیرازی
.. .. ۱۰۰
میر فراغت .. ۶۲۰
میر فضل الله بخاری ۶۰
میر کمال الدین .. ۱۴
میرک جیو .. ۲۶۱
میرک حسین .. ۱۴
میرک حسین خوافی ۱۴ -
.. .. ۲۵۹ - ۲۶۰
میرک شیخ هروی .. ۶۱
میرک عطاء الله .. ۲۵۹
میرک کمال .. ۲۵۹
میرک محمد تقی .. ۱۷
میرک معین الدین احمد ۲۶۰
میرک معین الدین (یا)
میرک معین خان مخاطب
به امانت خان خوافی
۱۴ - ۱۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰ -
.. ۲۶۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰
میر گیسوی خراسانی ۵۹
میر مبارک الله .. ۲۰۳
میر محمد امین برهان الملک

سعادت خان ۴۶۳ -
.. .. ۴۶۵ - ۴۶۶
میر محمد امین میر جمله
و کیفیت اصفهان ۶۰
میر محمد پناه (نام امیرالامرا
غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ) (شف -
غازي الدین خان بهادر
فیروز جنگ) ۴۴ -
۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۹
میر محمد تقي قدریت خان
.. .. ۲۹۰
میر محمد حسین خان ۱۷
میر محمد خان .. ۵۵۶
میر محمد خان مشهور به
خان کلان ۵۹ - ۵۵۶
میر محمد رضا لاهوزي ۸۰۴
میر محمد علي برهانپوري ۵ -
.. .. ۶۱۶
میر محمد غیاث پور اسلام خان
مشهدي .. ۱۶۶
میر محمد فاضل ۳۵۸
میر محمد نعمان ۲۱۹
میر محمود منشي ۶۳۷
میر مرتضی .. ۶۹۹
میر مرتضی سبزواري ۵۹ - ۶۵۹
میر مرتضی شریفي ۶۲۷
میر مظفر .. ۷۵
میر مظفر حسین ۷۹۸
میر معز الملک .. ۲۸۶
میر معز الملک اکبري ۵۹
میر معز الملک مشهدي ۸۵ -
.. .. ۳۸۵
میر معصوم خان بهکري ۵۹ -
.. .. ۶۶۲
میر ملک حسین .. ۷۹۸
میر منو پسر اعتماد الدوله
قمرالدین خان بهادر ۳۶۰
میر مومن .. ۲۷۱
میر میران یزدي .. ۱۶۷

میر نجم گیلانی .. ۴۰۸
میر نظام الدین علي حسام الله
خان .. ۵۸۷
میر نعمان .. ۲۲۰
میر نعمان خان ۵۰۴ - ۷۹۳
میر نورالله پسر میر اسدالله
فوجدار تهانیسر ۸۰۵
میر ویس غازي .. ۶۲
میر هدایت الله .. ۲۰۵
میرزا ابراهیم مرحمت خان
.. .. ۲۸۷
میرزا ابوسعید ۶۱ - ۱۸۰
میرزا ابو الحسن آصف خان
مشهور به آصف جاهي
۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۵۶ - ۲۰۸ - ۶۶۷ -
.. .. ۷۳۷ - ۷۳۸
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران
.. .. ۴۶۸
میرزا ابو المعالي .. ۶۱

میرزا حسن صفوي ۱۷۹
میرزا احمد بیگ .. ۹۰
میرزا اسحق امیر خان ۲۸۷
میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان
.. .. ۴۶۷
میرزا امان ناصر خان ۵۹۳
میرزا امرالله .. ۷۱۱
میرزا امین (مولف هفت اقلیم)
.. .. ۱۲۸
میرزا انور الدین محمد ۳۹۵
میرزا انور پسر میرزا عزیز کوکه
.. .. ۶۹۳
میرزا ایرج پسر خانخانان میرزا
عبدالرحیم ۲۷۱ - ۶۹۷
میرزا باقر ولد ملا میر علي ۶۸۹
میرزا بایسنغر پسر سلطان
دانیال .. ۱۵۵
میرزا بدیع الزمان ۹۰ - ۱۰۷ -
.. .. ۲۰۴
میرزا بدیع مشهدي ۲۲۲

میرزا برخوردار ۷۳۵ - ۷۳۶
میرزا بهرام .. ۴۵۴
میرزا بهره ور پسر مهابت خان .. ۱۵۳
میرزا بیگ متخلص به سپهري برادر زادۀ خواجه جهان ۶۳۲
میرزا پرویز بیگ .. ۱۹۳
میرزا جان .. ۳۶۱
میرزا جان بیگ .. ۱۹۱
میرزا جان بیگ وزیر الملک ۲۹
میرزا جاني بیگ ارغون حاکم تتهه و احوال صوبۀ تتهه .. ۵۹ - ۶۹۷ - ۶۹۸
میرزا جعفر .. ۲۲۹
میرزا جعفر آصف خان ۱۲۶ - ۱۷۴ .. ..
میرزا جعفر بخشي بیگي مخاطب به آصف خان
۹۳ - ۱۱۱ - ۲۰۴ - ۴۶۲ - ۷۰۴ - ۷۳۷ .. ..
میرزا جعفر پسر میرزا زین العابدین پسر آصف خان
میرزا جعفر (همنام و همتخلص جد خود) ۱۱۳
میرزا جعفر عقیدت خان ۲۸۶
میرزا جهان شاه .. ۳۷۱
میرزا چین قلیچ .. ۶۰
میرزا حسن صفوي ۶۰
میرزا حفیظ الله .. ۵۲۹
میرزا حکیم ۴۸۱ - ۵۱۵ ۴۵۷
میرزا حیدر پسر میرزا سلطان نظر بسالت خان .. ۴۶۲
میرزا خان ۱۲۱ - ۶۹۵ - ۶۹۶
میرزا خان حاکم برار ۵۸۲
میرزا خان خانخانان ۴۷۷
میرزا خان عبد الرحیم ۱۰۰
میرزا خان منوچهر (یا میرزا جان) .. ۶۱ - ۱۴۳ - ۵۳۱

میرزا خرم پسر میرزا عزیز کوکه .. ۹۳ - ۶۹۳
میرزا خورشید نظر پسر خواجه ابوالحسن تربتی ۷۳۹
میر زاده علی خان ۵۹
میرزا راجه .. ۲۷۳ - ۴۴۶
میرزا راجه بهار سنگهه ۶۰
میرزا راجه جی سنگهه کچهواهه .. ۶۱ - ۲۲۲ - ۴۴۵
میرزا رحمن داد .. ۷۱۱
میرزا رستم صفوی ۶۰ - ۱۷۸ - .. .. ۵۲۵ - ۷۳۶
میرزا زین العابدین ۱۱۳
میرزا سادی پسر سیف خان ۱۱۳
میرزا سلطان صفوی ۶۱
میرزا سلیمان والی بدخشان ۵۹ - ۳۸۳ - ۵۰۶ - ۶۴۹
میرزا شادمان پسر میرزا کوکه ۶۹۳
میرزا شاه حسین حاکم تتهه ۶۲۶
میرزا شاهرخ ۶۰ - ۴۰۷ - .. ۶۴۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹
میرزا شاهنواز خان صدرالدین ۶۲
میرزا شرف الدین حسین یزنهٔ پادشاه ۵۹ - ۴۱۳ - .. .. ۵۱۰ - ۵۱۴
میرزا شرف الدین حسین احراری .. ۶۴۶
میرزا شکرالله پسر خانزمان بهادر میرزا امان‌الله ۷۴۸
میرزا شمسی جهانگیر قلی خان پسر میرزا عزیز کوکه ۴۸۵
میرزا صابر پسر میرزا باقر ۴۱۲
میرزا صادق اردو بادی ۱۲۲
میرزا صفوی خان ۶۲
میرزا عابد خان ... ۶۶۳

میرزا عارف ... ۶۷۳
میرزا عافیت محمود سزاوار خان ... ۵۸۶
میرزا عبدالرحمن درادي ۷۲۲ ... ... ۱۳۳
میرزا عبدالرحیم خانخانان (شف - خانخانان میرزا عبدالرحیم) ۴۷ - ۱۹۲ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۷ - ۷۰۸ .. .. ۷۰۹ - ۷۱۰
میرزا عبد الرضا ... ۲۷۱
میرزا عبدالسبحان فوجدار الهآباد ... ۷۰۶
میرزا عبد الله پسر میرزا عزیز کوکه مخاطب به سردار خان ... ۶۹۳
میرزا عبدالله مغل ... ۶۱۹
میرزا عزیز کوکه ۲۳۵ ۳۰۲ - ۴۷۳
میرزا عسکري ۶۴ - ۳۹۵ - ۴۹۷ - ۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۶۰
میرزا عطاءالله ... ۵۹۳
میرزا علاءالدوله آقا ملا ۱۲۸
میرزا علي ... ۲۵۷
میرزا علي اصغر پسر میرزا جعفر آصف خان ... ۱۱۴
میرزا علي بیگ اکبرشاهي ۶۰
میرزا علي یوسف خاني ۳۵۵
میرزا عیسی ترخان ۶۰
میرزا غازي بیگ ۶۰ - ۴۰۱ - ۴۸۲
میرزا غیاث الدین علي آصف خان بخشي ۱۰۷ ۵۸۴
میرزا غیاث الدین محمد معروف به غیاث بیگ طهراني ... ۱۲۸
میرزا فریدون خان برلاس ۶۰

میرزا فقیر الله ۵۰۴ - ۵۰۵
میرزا فولاد بیگ پسر خداداد برلاس و احوال ملا محمد تتوي ... ۵۹
میرزا قلي ... ۵۵۶
میرزا قوام الدین جعفر بیگ مخاطب به آصف خان ۴۲ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰
میرزا کاظم ... ۳۲۰
میرزا کامران ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۳۷۴ - ۴۷۶ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۷ - ۶۱۸ ... ... ۶۳۲
میرزا کوکه ۶۸۲ ۶۸۷
میرزا گدا ۵۰۴ ۵۰۵
میرزا لشکري پسر مخلص خان ۷۲۴
میرزا محمد افضل ۴۸۹
میرزا محمد پدر کریم مسیح الزمان ۴۹۰
میرزا محمد پسر افضل خان ۱۴۸
میرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي ... ۷۷۴
میرزا محمد تقي نظیري ۱۲۲
میرزا محمد حکیم ۱۲۶ - ۴۸۲ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۶۲۷ - ۶۳۸ - ۶۵۶ - ۶۶۵ ...
میرزا محمد سعید ۲۷۲
میر محمد شریف پسر اسلام خان مشهدي ۱۶۶
میرزا محمد هاشم خلیفه سلطان ۶۲
میرزا محمد یار ... ۴۶۱
میر محمود ... ۲۲۴
میرزا مظفر حسین صفوي ۵۹
میرزا معالي قلعه دار گلبرگه ۱۹۳
میرزا مقیم نقشبندي ۹۲
میرزا مکرم خان صفوي ۶۱

میرزا نجف خان بهادر ۵۴۸
میرزا منوچهر ... ۲۷۱
میرزا میرک رضوي خان ۵۹
میرزا نعمت الله ... ۵۸۶
میرزا نوذر (یا بوذر یا نوذر)
صفوي .. ۲۱ - ۷۷۶
میرزا نورالدهر ... ۵۷۶
میرزا نورالدین پسر میرزا
غیاث‌الدین آصف خان
... ... ۹۲ - ۹۳
میرزا نورالدین محمد ۳۷۵
میرزا والي ... ۶۰
میرزا هندال ۳۹۴ - ۳۹۵
میرزا یار احمد اصفهاني ۴۰۸
میرزا یار علي بیگ ۶۲
میرزا یوسف خان ۱۰۹ -
... ۵۱۵ ۵۵۷ - ۶۲۷
میرزا یوسف خان رضوي ۵۹ -
... ۱۲۶ - ۵۰۹ - ۶۴۸
میوان (قوم) ... ۷۱۶

* حرف نون *

نادر شاه ۵ - ۳۵۷ - ۳۶۰ -
۴۰۸ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۵۰۳ -
۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۸ - ۸۲۹
ناصر جنگ ۳۶۱ - ۳۶۲ -
.. .. ۳۶۴ - ۳۶۸
ناصر جنگ شهید ۸۳۲ - ۸۳۴
ناصر خان محمد امان ۶۳ -
.. .. ۳۰۰
نامدار خان ۶۳ - ۵۳۴
ناهر (قوم) .. ۴۱۰
نتهو .. ۹۶
نثار محمد خان شیر جنگ
.. .. ۴۶۵
نجابت خان ۲۶۹ - ۳۰۵
نجابت خان میرزا شجاع ۶۳
نجم‌الدین علي خان ۳۴۳
نجیب الدوله شیخ علي خان
بهادر .. ۶۳

نجیب الدوله نجیب خان
.. .. ۶۳ - ۵۴۷
نذر بے (اتالیق امام قلي خان)
.. .. ۷۶۷
نذر بیگ اوزبک خان ۱۹۶
نذر بیگ تغائي ۴۴۱
نذر قلي .. ۸۲۳
نذر محمد خان ۷۶۹ - ۷۷۷
نذر محمد خان والی بلخ
مشهور به یلنگتوش ۱۸۹ -
۲۶۰ - ۴۰۴ ۴۳۱ - ۷۴۰ -
.. .. ۷۴۱ - ۷۶۷
نذر محمد خان والی توران
۱۷۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۳۸ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ ۴۴۳
نذر محمد سلطان ۴۳۶ - ۴۳۷
نراین داس رتهور .. ۹۲
نرمل .. ۲۲
نصارای فراسیس ۲۰ - ۲۴
نصرت جنگ خاندوران ۷۵۶-
.. .. ۷۵۷
نصرت خان (یا) نصیر خان
(یا) نصیري خان ۲۶۹
نصیر الدوله صلابت جنگ ۶۳
نصیرالدین محمد همایون
پادشاه ملقب به جنت
آشیاني (شف - جنت
آشیاني) ۹ - ۶۴ -
۶۵ ۶۶ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ -
۸۴ - ۳۴۳ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۴ - ۲۷۵ - ۳۸۲ - ۳۹۶ -
۴۶۶ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۶ -
۴۷۹ - ۴۸۱ - ۵۰۷ - ۵۵۰ -
۵۴۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۷ -
۶۱۳ - ۶۱۵ - ۶۱۶ ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۴ -
۶۳۲ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۵۵ -
۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۸ - ۶۹۳ -
.. .. ۷۰۹ - ۸۰۱
نصیر خان مخاطب به سپهدار

خان .. ۸۰۶

نصیري خان ۷۳۹ - ۷۴۳ -
۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۸۲ - ۷۸۳ -
.. .. ۷۸۴ - ۸۱۱

نظام الدوله آصفجاه ۶۳
۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۹ - ۳۷۰

نظام الدوله ناصر جنگ ۶۳

نظام الدین احمد ۶۶۲

نظام الدین خان .. ۷۹۷

نظام الدین علي .. ۵۸۴

نظام الملک آصف جاه (شف -
آصف جاه) ۲۹ - ۶۳
۲۸۷ - ۳۵۸ - ۳۶۱ - ۳۶۳ -
۵۰۷ ۵۲۳ - ۵۴۰ - ۵۸۲ -
.. ۷۵۰ - ۷۹۲ - ۸۳۴

نظام الملک دکني ۱۶۱ -
۱۸۸ - ۳۹۱ ۳۹۷ - ۵۱۶

نظام الملک فتح جنگ بهادر

نظام شاه ۲۰۹ ۲۶۳ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ ۷۰۲ -
۷۲۲ - ۷۲۶ - ۷۲۸ - ۷۴۲ -
.. ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۶۰

نظام قلماق چراغچي بزم میرزا
حکیم .. ۵۱۲

نظر بهادر خویشکي .. ۶۳

نعمت خان عالي .. ۴

نعیم بیگ پور اخلاص خان
حسین بیگ ۱۵۱

نقیب خان قزویني ۵۳۰

نقیب خان میرغیاث الدین ۹۳

نهور (یا) نقهور .. ۹۵

نواب آصف جاه ۳ - ۱۲ -
۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۵ - ۲۶ -
۲۷ - ۳۰ - ۳۲ - ۴۱ -
.. .. ۲۵۴ - ۸۳۲

نواب آصفجاه ثاني ۲۹ -
.. .. ۳۱ - ۴۰

نواب امیرالممالک صلابت جنگ
۳ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ -
۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ -

.. ۳۱ - ۳۴ - ۴۱
نواب بائي .. ۴۴۹
نواب سالار جنگ بہادر ۳۷
نواب شجاع الملک بسالت جنگ
.. .. ۲۷ - ۲۸ - ۳۴
نواب صلابت جنگ امیرالممالک
(شف - نواب امیرالممالک
.. .. ۳ - ۲۱
نواب صمصام الدوله شاه نواز
خان خوافي (مصنف
کتاب) ۱۱ - ۱۴ - ۱۶ -
۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ -
۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -
.. ۳۵ - ۳۷ - ۳۸
نواب فتح جنگ .. ۳۵۶
نواب نظام الدولۂ ثاني ۲۹
نواب نظام الدوله شہید
ناصر جنگ ۳ - ۱۲ -
۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۸ -

.. .. ۳۹
نواب یمین الدوله ۳۱ - ۳۳
نوازش خان .. ۲۴۶
نوازش خان عبدالکافي ۹۳ -
.. .. ۴۳ - ۴۰۱
نورالحق .. ۴ - ۲۳۸
نور الدین پسر عم آصف خان
.. .. ۵۶۱ - ۵۶۲
نور الدین قلي .. ۹۳
نورالدین محمد جہانگیر پادشاه
ملقب به جنت مکاني
(شف - جنت مکاني)
۴ - ۹ - ۹۳ - ۱۱۱ - ۱۱۶ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۲۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۶ -
۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۷ -
۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۵ -
۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۸ - ۲۰۶ -
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۰ - ۲۵۹ -

۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ -
۴۰۷ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۴۸۱ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۹۶ -
۵۱۶ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۲۵۸ -
۵۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۷۱ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۶۳ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۶۸۸ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳ -
۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۰۸ - ۷۱۱ -
۷۱۳ - ۷۱۷ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۲۶ -
۷۳۷ - ۷۴۰ - ۷۴۲ - ۷۴۸ -
۷۴۹ - ۷۶۹ - ۷۷۴ - ۷۷۵

نور العیان .. ۱۹۳

نور الله خان پسر اسد الله خان
.. .. ۳۳۵

نور جهان بیگم (مهرالنساء دختر
میرزا غیاث) ۴۲ - ۱۳۰ -
۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۵۱ - ۴۱۰ -
۵۷۴ - ۶۹۰ - ۷۰۶ - ۷۹۹ -

.. .. ۷۳۷

نور قلیچ .. ۶۳

نور محل (مهرالنسا دختر میرزا
غیاث بیگ) ۱۳۰

نوروز بیگ قاقشال ۵۱۱

نوری سفیدونی .. ۴۷۹

نول بائی مخاطب برانی
.. .. ۳۲۰

نول رای کایتهه .. ۳۶۶

نیابت خان (یا) دیانت خان
.. .. ۵۹۲

نیابت خان عرب ۹۳

نیکو سیر پسر بادشاهزاده
محمد اکبر .. ۲۳۱

* حرف واو *

وتو ۶۰۱

وتوزیان (قوم) .. ۶۰۲

وتو شوزبانی (قوم) ۶۰۱

وجيه (يا) جہيه (يا) جہتيه
.. .. ۱۰۵
وحدت علي .. ۱۰۹
وزارت خان متخلص بگرامي
.. .. ۱۷ - ۲٦۷
وزير جميل .. ٦۳
وزير جميل بيگ ۳۸۷
وزير خان ۸۱ - ۸۲ - ۱٦۰ -
.. .. ٦۹۴
وزير خان حکيم عليم الدين ٦۳
وزير خان محمد طاهر ٦۳
وزير خان مقيم نام ٦۳
وزير خان نائب برهانپور ۲٦۹
وزير خان هروي .. ٦۳
وزير معظم جعفر خان ۳۱۱
وقاص حاجي ايلچيِ نذر محمد
خان واليِ توران ۴۸٦
ولي اتکه ٦۳۸
ولي بيگ ذو القدر ٦۴۵
ولي محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳
۴۳۵ - ۴۳٦ - ۴۳۷ - ۴۳۸ -
.. .. ۴۳۹ - ۴۴۰
ونکت رام زميندار پرگنهٔ برلاس
سرکار ايلکندل (يا) برلاس
سرکار يلکندل ۲۵٦
ونکت راو .. ۱۴۴

* حرف ها *

هادي خان .. ۲۸۷
هادي داد خان .. ٦۳
هادي داد خان انصاری ۲۰۱
.. .. ۵۸۵
هاشم خان پسر قاسم خان ٦۳
.. .. ٦۷۱
هانسو پسر عماد .. ٦۴۰
هدايت الله پسر تربيت خان
.. .. ۴۸۲ - ۴۹۷
هزاره (قوم) .. ۴۲۲
هزبر خان خلف الــهوردي

خان .. ٦٣
همـــايون پادشاه ملقب به
جنت آشيـــاني (شف
جنت آشياني) ٩ -
٦٤ - ٦٥ - ٦٦ - ٧٣ -
٧٥ - ٧٨ - ٨٤ - ٣٤٣ -
٣٧٢ - ٣٧٣ - ٣٧٤ - ٣٧٥ -
٣٨٢ - ٣٩٦ - ٤٦٦ - ٤٦٨ -
٤٦٩ - ٤٧٦ - ٤٧٩ - ٤٨١ -
٥٠٧ - ٥٥٠ - ٥٥٤ - ٥٥٥ -
٥٥٦ - ٥٦٧ - ٦١٣ - ٦١٥ -
٦١٦ - ٦١٧ - ٦١٨ - ٦١٩ -
٦٢٢ - ٦٢٤ - ٦٣٢ - ٦٣٥ -
٦٢٦ - ٦٥٥ - ٦٦٠ - ٦٦١ -
٦٦٨ - ٦٩٣ - ٧٠٩ - ٨٠١
همت خان ٢١٧ - ٨٠٧ -
.. .. ٨١٠ - ٨١١
همت خان بهادر ٤٥٢ -
.. .. ٤٥٣ - ٦٠٧
همت خان سپهدار خان ٦٣
همت خان مير بخشي ٢٢٠ -
.. .. ٢٧٤
همت خان مير عيسي ٦٣
هوشدار خان ٦٣ - ٢١٦
هوشنگ پسر سلطان دانيال
.. .. ٧١٤
هيره كنيز داني دل آرام مرضعة
نور جهان بيگم ١٢٣
هيمو بقال ٦٦ - ٦٧ - ٧٣ -
٨٤ - ٤٦٨ - ٤٦٩ - ٤٧٠ -
٥٤٩ - ٥٥٦ - ٦١٣ - ٦١٤ -
.. .. ٦٢٣

* حرف يا *

يادگار علي سلطان طالش (يا)
طالش .. ٧٢٤
يادگار عمزادهٔ ميرزا يوسف خان

رضوي .. ۶۷۰
يار بيگ .. ۳۷۲
يار علي بيگ .. ۳۵۰
يار محمد .. ۸۲۶
يار محمد خان ۴۳۲ - ۴۳۳ -
.. .. ۴۳۶
يافث بن نوح عم ۲۷۴
ياقوت خان حبشي ۶۴ - ۷۴۳
ياقوت خداوند خان ۷۵۰
يحيى پاشا ۲۴۲ - ۲۴۳
يعقوب خان پسر ابراهيم خان
.. .. ۳۰۰
يعقوب خان بدخشي ۶۳
يكه تاز خان عبدالله بيگ ۶۴
يلنگتوش خان بهادر ۶۴ -
.. .. ۴۳۷ - ۴۶۸
يمين الدوله ۱۶۸ - ۱۷۲ -
۱۸۰ - ۲۰۸ - ۴۱۸ - ۷۱۳ -
.. ۷۱۴ - ۷۴۵ - ۷۶۱

يمين الدوله آصفجاهي ۵۸۴
يمين الدوله آصف خان
خانخانان سپهسالار (شف -
آصف خان) ۱۵۶ -
۱۵۷ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۹۵ -
۲۷۸ - ۳۱۱ - ۴۲۹ - ۴۵۴ -
۴۸۶ - ۵۳۱ - ۵۷۷ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۸۶
يمين الدوله منصور جنگ ۱۷
يوسف خان ۲۵۵ - ۲۵۷
يوسف خان روز بهاني ۲۵۶
يوسف خان كشميري ۶۳
يوسف خان ولد حسين خان
تكريه .. ۶۳
يوسف زئي (قوم) ۱۰۶ -
۲۷۸ - ۴۸۱ - ۵۱۱ - ۵۵۹
يوسف محمد خان ۴ - ۵۲۹
يوسف محمد خان تاشكندي
.. ۶۴ - ۱۷۷ - ۴۱۸

یوسف محمدخان کوکلتاش	۶۳	یوام بیگ ..	۱۹۶
یولبارس خان (یا) یولبارش		یهود ..	۲۲۶
یوام بهادر اوزبک	۱۹۵	ییلاق کرمکی ..	۱۷۰

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و یتلوه اسماء المواضع



منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها وغیره

* حرف الف *

آب آمویه .. ۴۳۶
آب بهت ۱۵۳ - ۷۰۸ - ۷۳۷
آب بیاه .. ۵۶۶ - ۵۸۶
آب پن پن .. ۱۱۷
آب تبتي ۱۶۰ - ۷۰۷ - ۷۵۷
آب جمنا .. ۵۴۵
آب جون .. ۱۵۰
آب جوی یعني دریاے جونپور
.. .. ۱۷۹
آب جیحون .. ۴۳۷
آب چیتل .. ۷۱۴
آب سندهه .. ۳۷۳
آب غوربند .. ۴۷۷
آب گنگ ۱۱۵ - ۱۱۶ -
.. .. ۳۸۶ - ۳۹۸
آب لاهور .. ۱۵۴
آب مانجرا (یا) مانچرا ۱۱۶
.. .. ۱۷۷ - ۴۱۷
آب موس .. ۴۱۴
آب مهندري .. ۴۶۶
آب نربده .. ۷۵۳ - ۷۶۰
آذربائیجان (یا) آذربایجان
.. ۳۷۱ - ۷۳۳ - ۸۲۳
آسیر .. ۳۹۷
آشام .. ۱۶۳ - ۲۷۵
آک محل .. ۶۵۰
آگره ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۵ -
۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ -
۱۰۸ - ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -
۱۷۵ - ۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۳۷ -
۲۵۳ - ۲۹۳ - ۳۰۹ - ۳۱۵ -

۲۳۱ - ۳۳۲ - ۳۷۶ - ۳۹۰ -
۴۰۷ - ۴۲۸ - ۴۶۰ - ۴۶۶ -
۵۱۶ - ۵۲۸ - ۵۴۶ - ۵۴۹ -
۵۶۲ - ۵۶۶ - ۶۱۰ - ۶۲۸ -
۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۷ - ۶۴۱ -
۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۶ - ۶۷۲ -
۶۷۳ - ۶۷۹ - ۶۹۴ - ۷۱۳ -
۷۱۴ - ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۲۶ -
.. .. ۷۳۸
آنبیر ۲۳۱
ابراهیم آباد سودهره ۳۰۰
اتاره .. ۳۸۵
اٹک .. ۱۹۱ - ۲۵۴
اجمیر (شف - صوبهٔ اجمیر)
۱۵۱ - ۲۱۶ - ۲۵۴ - ۲۶۰ -
۲۶۳ - ۳۰۰ - ۳۳۵ - ۴۰۱ -
۴۰۲ - ۴۴۷ - ۴۵۵ - ۴۹۵ -
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۴۳ - ۵۹۵ .
۵۹۶ - ۶۴۶ - ۶۶۹ - ۶۷۴ .
۶۸۸ - ۷۶۵ - ۷۸۸ - ۸۹ -

.. ۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲
اجودهن .. ۴۷۵
اجیانا .. ۷۷۲
اجین ۲۳۵ - ۳۴۹ - ۷۵۱
اجیغه (یا) اجغیه ۱۱۶ - ۷۹۸
احمد آباد (یا) احمد آباد
گجـــرات (شف - صوبهٔ
احمدآباد گجرات) ۹۱ -
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ -
۹۹ - ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۷۴ -
۱۷۹ - ۱۹۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ -
۲۴۰ - ۲۹۹ - ۵۲۸ - ۶۶۰ -
۶۶۱ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ -
۶۸۲ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -
.. ۶۹۸ - ۷۱۳ - ۷۴۸
احمدشاه .. ۵۶۲
احمد نگر ۱۲۱ - ۱۲۳ -
۱۴۳ - ۱۹۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۳۱۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ -
۵۰۴ - ۵۱۸ - ۵۲۸ - ۶۰۹ -

۶۱۰ - ۶۵۹ - ۶۹۸ - ۶۹۹ -
۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ -
.. ۷۸۳ - ۷۸۸ - ۸۱۴
ادونی .. ۱۹۳ - ۶۰۷
ادیپور ۲۵۹
اردستان .. ۵۹۹
ارکات (یا) ارکات ۲۰ - ۲۴ -
.. .. ۳۸ - ۳۰۲
ارکنج ۷۶۷
استنبول .. ۲۴۱
اسلام آباد ۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۲۹
اسلام آباد متهرا ۱۷۹ - ۲۷۳
اسلام پوری معـــروف به
برمپوری (یا) اسلام آباد
برمپوری ۳۱۴ - ۴۹۸ -
.. .. ۶۰۷ - ۸۱۰
اسلام گدهه عرف راهیری ۲۹۲
اشتی (یا) آشتی برار ۱۸۸
اصفهان ۱۲۸ - ۴۳۸ - ۸۲۴
اعتماد پور .. ۹۰
اعزآباد .. ۲۴۸
اعظم نگر بنگاپور .. ۱۹۷
افغانستان .. ۵۵۵
اکبرآباد (شف صوبهٔ اکبرآباد)
۱۱۳ - ۱۳۵ - ۱۵۰ - ۱۶۰ -
۱۶۳ - ۱۸۲ - ۲۱۶ - ۲۱۹ -
۲۳۲ - ۲۷۶ - ۲۹۶ - ۳۰۹ -
۳۲۳ - ۳۳۳ - ۴۰۱ ۴۰۷ -
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۹۲ - ۵۰۶ -
۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۳۸ - ۵۳۹ -
۵۴۰ - ۵۷۶ - ۵۸۸ - ۵۸۹ -
۵۹۵ - ۶۱۰ - ۷۳۶ - ۷۶۲ -
۷۶۵ - ۷۸۰ - ۷۹۹ - ۸۱۰ -
۸۱۵ - ۸۱۸ ۸۱۹ - ۸۳۱ -
اکبر نگر (یا) اکبرنگر بنگاله)
۱۱۸ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۲۰۰ -
۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸ - ۶۶۴
الذن (یا) للذن ۵۸۷
اله آباد (شف - صوبهٔ اله آباد)

١٢٤ - ١٧٨ - ٢٢٢ - ٢٣١ -
٢٧٨ - ٢٩٩ - ٣٦٥ - ٣٦٧ .
٣٦٨ - ٤٤٤ - ٤٤٥ - ٤٤٧ -
٤٥٧ - ٤٥٣ - ٥١٩ - ٥٢٥ -
٥٤٧ - ٥٩٥ - ٦٢٨ - ٦٧٠ -
٦٨١ - ٧٠٨ - ٧٣٦ - ٧٦١ -
.. ٧٨٥ - ٨٠١ - ٨١٠
امركوت ٤٦٧ - ٧١١ -
.. .. ٨٢٩
امیتهي پوري (یا) پورب
.. .. ١٣٩
انبه پاتر .. ٧٢٨
انتاپور .. ٤١٤
انتور .. ٧٢٨
انجرئي .. ٢٠٩
اندجان .. ٧٩٢
اندخود ٤٢١ - ٤٣٦
اندراب .. ١٧٠ - ٧٧٠
اندوچهه .. ٤٢٧
اندر (شف پرگنهٔ اندور)

.. .. ٣٥٠
انكر فيروز گدهه (يا) انكرو
(يا) انكير .. ١٩٣
انكي تنكي دكن ٦٦٤
انندي .. ٢٩٢
انيوره .. ٨٢٣
ارجين ٢٤٥ - ٢٤٦ - ٥٧٤ -
.. .. ٥٧٥ - ٦٩٨
اوچهه (يا) اوچه ١١٦
اودگير .. ٥٨٧ - ٧٥٤
اودهه (شف - صوبهٔ اودهه)
٧٥ - ٧٧ - ٨٥ - ٨٦ -
١٨٢ - ٢٠٤ - ٢٤٨ - ٢٥٠ -
٣٠٠ - ٣٦٣ - ٣٦٥ - ٣٦٧ -
٣٦٨ - ٤١٠ - ٤٦٥ - ٤٩٤ -
٤٩٧ - ٦٢٧ - ٨١٤ - ٨٢٢
اوديپور ١٠٩ - ٤٠٢ - ٥٩٦
.. .. ٦٨٨ - ٧١٣
اوديسه (شف - صوبهٔ اوديسه
٨٦ - ١٣٦ - ١٣٧ - ١٨٥ -

۴۹۴ - ۴۹۷ - ۱۹۴ - ۳۲۳ -
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۱ -
۶۲۴ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۳ -
۶۵۴ - ۶۷۱ - ۶۸۱ - ۷۸۵
ارز کنج .. ۳۴۷
اورنگ آباد ۱۵ - ۱۷ -
۱۸ - ۲۱ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ -
۳۱ - ۴۰ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۴۰ -
۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۴ -
۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۶۰ - ۳۶۲ -
۳۶۹ - ۴۶۳ - ۵۲۲ - ۵۲۳ -
۶۱۰ - ۷۸۹ - ۷۹۱ - ۸۰۶
اورنگ گدهه .. ۴۱۴
اوسا (یا) اوسه مضاف دکن
.. .. ۱۹۶ - ۲۰۶
اوندچهه (یا) اوندچه ۸۷ -
.. .. ۴۱۶ - ۴۲۸
ایدر .. ۹۱ - ۱۰۷
ایران (یا) ایران دیار (یا)
ایران زمین ۴ - ۹۰ -
۱۰۷ - ۱۲۵ - ۱۶۷ - ۱۷۸ -
۱۸۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۳ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۵ - ۲۴۳ -
۲۸۲ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۳۷ -
۴۶۵ - ۴۷۶ - ۴۹۰ - ۴۹۵ -
۴۹۷ - ۵۰۷ - ۵۵۷ - ۵۹۱ -
۶۳۶ - ۷۴۰ - ۷۶۵ - ۸۰۶ -
.. .. ۸۲۴ - ۸۲۵
ایرج .. ۲۷۹
ایکلوج .. ۶۰۶ - ۷۹۶
ایلچپور ۲۹ - ۱۴۰ - ۱۸۶ -
۲۱۱ - ۲۴۷ - ۲۷۰ - ۶۸۲ -
.. .. ۷۱۹ - ۷۹۲

* حرف با *

بابا خاتون .. ۴۷
باره ۷۶۳
بارهموله کشمیر .. ۶۹۷
باریک آب .. ۵۶۵

باسم .. ۱۴۴ - ۱۴۵
باغ اعز اباد .. ۵۳۳
باغ بیگم .. ۳۱
باغ زین آباد .. ۱۶۰
باغ سعادت آباد ۷۳۴
باغ فرمانبراری (یا) باغ فرح
نیازی .. ۲۱۷
باغ کامران .. ۵۶۷
باغ مراد .. ۴۴۲
باغ نور منزل ۲۲۰ - ۵۳۲
باقر آباد ملتان .. ۴۱۰
بالا پور (یا) بالا نور براز ۵۸۶ -
.. ۶۹۹ - ۷۰۵ - ۷۲۶
بالاگهات (یا) بالاگهات دکن
(یا) بالاگهات درفاتلب
۱۱۱ - ۱۴۲ - ۳۱۳ - ۵۱۷
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۷۰۳ -
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳
بالکنده ۳۵۴ - ۳۵۵ ۳۵۶
بانمور .. ۷۶۱
بحیرة .. ۱۷۳
بخارا ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ -
۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۳۰ - ۷۶۸
بدان دیس .. ۷۰۲
بدخشان (یا) بدخشانات ۶۴ -
۶۵ - ۱۶۲ - ۱۷۰ - ۱۹۸ -
۲۲۱ - ۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ -
۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰ -
۴۴۲ - ۴۸۸ - ۵۸۸ - ۶۱۸ -
۶۴۶ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۱۹
بدن برة ذبي ذبي .. ۳۷۱
برار (شعب صوبهٔ برار) ۱۸ -
۱۹ - ۲۲ - ۲۹ - ۴۰ - ۲۱۱
۲۴۰ - ۲۷۱ - ۲۹۰ - ۳۵۴ -
۳۵۶ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۲۲ -
۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۷ - ۶۸۲ -
۶۹۹ - ۷۰۴ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
۷۵۳ - ۷۵۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
.. ۷۸۸ - ۷۹۲ - ۱۲۴

برج شیر حاجی ۵۸۱
بردران ۱۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰
برودہ ۹۷
برهان پور (شف صوبهٔ برهانپور)
۱۲۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -
۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱ -
۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -
۱۷۵ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷ -
۲۰۵ - ۲۱۵ - ۲۱۷ ۲۲۳ -
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۷۱ -
۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۹۰ - ۳۲۶ -
۳۶۲ - ۳۷۲ - ۳۹۰ - ۳۹۹ -
۴۲۵ - ۴۶۲ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۸ - ۵۳۹ -
۵۸۷ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۷ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۷۰۷ - ۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -
۷۲۶ - ۷۲۹ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۷۴۲ - ۷۴۴ - ۷۴۸ - ۷۵۰ -
۷۵۳ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۸۷ -
۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۹ -
.. ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۲۴
برهم پتر (دریا) .. ۴۷۴
برهم پوري .. ۴۹۸
بست .. ۱۹۹ - ۴۲۶
بسمت صوبه بیدر (شف -
پرگنه بسمت) ۸۱۷
بسنت پور .. ۵۵۴
بسنت گدهه .. ۴۹۹
بصره ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -
.. .. ۴۹۰ - ۵۷۸
بغداد .. ۹۱ - ۲۴۲
بکلانه (مضاف خاندیس)
۲۱۵ - ۳۹۰ - ۴۱۳ - ۴۳۸
بلیچ .. ۴۲۲
بلخ ۲۵ - ۱۶۲ - ۱۶۹ -
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۹ -
۲۲۱ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
۲۸۰ - ۳۷۲ - ۴۲۰ - ۴۳۱ -
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۴۰

۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۶۱ - ۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۸۸ -
۴۸۹ - ۴۹۴ - ۵۸۸ - ۵۹۷ -
۷۴۰ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ -
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۷۶ - ۷۷۷ -
.. .. ۸۲۵
بلدهٔ برهانپور (شف - برهانپور)
.. .. ۷۸۷
بلدهٔ گور .. ۷۴
بلدهٔ لاهور .. ۶۱۴
بل سالار (یا) پل سالار ۴۲۴
بلوچستان .. ۱۰۵
بنارس ۲۱۳ - ۲۷۷ -
۳۸۶ - ۳۹۴ - ۴۰۰ - ۷۸۴
بندر بلازل ۵۲۴ - ۶۸۴
بندر پهلچري يا - پهلچهري
يا - پهولچهري (شف -
پهلچهري) ۲۰ - ۲۴ -
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸
بندر ديو .. ۶۸۴

بندر سورت (شف - سورت)
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۲۱۱ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۸۶ -
۳۲۸ - ۳۷۳ - ۴۱۲ - ۵۰۴ -
.. .. ۵۷۸ - ۸۲۱
بندر عباسي .. ۲۱۱
بندر لاهري ۴۹۰ - ۵۷۸
بندر هوگلي .. ۱۸۳
بندهيا چل .. ۴۱۴
بنديل كهند ۴۲۰ - ۴۲۷
بنگا پور (يا) بيكاپور ر (يا)
پتكاپور .. ۱۹۳
بنگاله يا بنگ (شف - صوبهٔ
بنگاله) ۲۴ - ۷۴ - ۷۷ -
۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۳۶ -
۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۸ -
۱۵۳ - ۱۶۳ - ۱۷۸ - ۱۸۱ -
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۹۴ -
۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۴ - ۲۵۱ -

۲۷۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۶۵ -
۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵ -
۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۵۳ - ۴۶۰ -
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۵۱۳ -
۵۲۵ - ۵۵۱ - ۵۵۸ - ۵۶۱ -
۵۶۳ - ۵۹۴ - ۶۳۳ - ۶۳۴ -
۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۴ -
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ -
۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۴ - ۶۶۵ -
۶۷۰ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۷۰۷ -
۷۱۶ - ۷۲۱ - ۷۴۱ - ۷۵۸ -
.. ۸۱۰ - ۸۱۹ - ۸۲۱

بنگش ۱۲۷ - ۴۲۵ - ۵۶۶ -
.. .. ۵۹۳

بنگشات .. ۲۵۴

بنگ و بهار (شف - صوبهٔ بنگ و بهار) ۴۷۸ ۵۵۸

بني شاه درک .. ۲۹۲

بني شاه گدهه ۵۰۲ - ۶۰۸

بني نگر عرف آتذور قوال ۳۶۳

بودن مضاف نانديز (شف پرگنه بودن) ۳۵۴

بوريه (يا) پوربه ۲۴۸

بهاتوري ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۵۱۸

بهاتي ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۵۱۱

بهادر پور بنارس ۵۹۳

بهادر پوره ۷۸۹ - ۸۰۴

بهادر گدهه ۶۰۶ - ۷۹۶

بهار (شف - صوبهٔ بهار) ۸۷ -
۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۷۹ -
۱۸۱ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۵۱ -
۲۷۹ - ۲۹۸ - ۳۹۲ - ۳۹۳ -
۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۵ - ۴۵۳ -
۴۵۴ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۹۷ -
۵۱۳ - ۵۴۷ - ۶۱۵ - ۶۳۳ -
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ -
۶۴۴ - ۶۵۱ - ۶۵۵ - ۶۵۶ -
۶۶۴ - ۶۸۰ - ۶۸۵ - ۷۰۸ -
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۳۶ - ۷۷۴ -

.. .. ۷۷۵

بهاگلپور .. ۱۸۹ - ۵۹۷

بهاگلپور بهار .. ۶۵۰

بهالکي ۲۶ - ۱۷۷ - ۴۱۷

بهاندیر ۷۲۹

بهبها یا مخسهسا مضافات شیراز ۲۴۲

بهته ۵۰۹

بهداور ۵۴۷

بهرام پوره ۵۲۵

بهرایچ .. ۱۸۲ - ۸۱۴

بهرونج (یا) بهرونچه ۹۶ - .. .. ۴۷۸ - ۶۹۸

بهکر ۸۹ - ۱۰۵ - ۳۰۳ - ۳۹۵ - ۵۲۹ - ۶۳۶ - ۸۰۰ - .. ۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹

پهلوان ۷۶۴

بهنبهر ۱۵۴

بهوپال مالوه .. ۵۴۶

بهیر ۸۲۲

بهیره ۵۳۱

بهیلسه (یا) بهسایه (یا) بهسله .. .. ۲۷۰ - ۶۹۸

بیاک (شف - پرگنه بیاک) ۸۳

بیانه ۵۵۵

بیت الله ۲۸۶

بیجاپور ۱۶ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۹۳ - ۲۰۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ - ۲۷۴ - ۲۸۸ - ۳۰۲ - ۳۰۷ - ۳۱۲ - ۴۱۸ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۵۰۷ - ۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۶۸ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۷۱۹ - ۷۴۲ - ۷۵۴ - ۷۵۶ - ۷۶۳ - ۷۹۲ - ۷۹۵ - ۸۰۲ - .. ۸۰۶ - ۸۱۰ - ۸۳۳

بیجاگڈهه ۳۹۰ - ۷۱۲ - ۷۵۳

بیدر - (شف صوبهٔ بیدر) ۲۶ -

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۳۵۰ - ۳۶۵ -
۵۳۴ - ۵۶۹ - ۸۰۶ - ۸۱۴
بیر (یا) بیرگانون (شف پرگنه
بیر) ۱۷۵ - ۱۹۷ - ۴۰۲
۴۱۸ - ۶۱۵ - ۷۲۶ - ۷۴۵ -
.. .. ۷۶۳
بیسواره ۱۹۵ - ۲۰۳ - ۲۱۰ -
.. .. .. ۸۰۱
بیهول ۴۱۵
بیضاپور ۷۲۸
بیکانیر .. ۳۴۴ - ۳۷۸

* حرف پے *

پاتهري ۲۹۸
پانباني (یا) پانپاتي ۳۵۰
پاندیه بیرگانون (یا) پیرگانون
.. .. ۷۸۳
پاني پت .. ۵۲۳ - ۶۲۳
پایان گهات ۷۳۹ - ۷۵۳
پپلي .. ۱۳۷ - ۱۹۴
پتهان (شف پرگنه پتهان)
.. .. ۴۸۳
پتهري ۳۵۶ - ۴۸۹ - ۷۰۰
پتن (یا) پتن گجرات ۹۶ -
۹۸ - ۹۹ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -
۳۸۰ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۰ -
۶۶۱ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۸ -
.. .. ۶۹۴ - ۷۴۵
پتنه (شف صوبهٔ پتنه) ۱۱۶ -
۱۸۱ - ۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۵۹ -
۲۸۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۴۰ -
۳۹۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۷۳ -
۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۵۳ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۴ - ۶۴۱ - ۸۳۱
پتنهٔ جالندهر ۲۰۵ - ۲۵۰
پرسرور ۳۶۰
پرگنهٔ الور .. ۴۸۴
پرگنهٔ امیتهي (یا) امهتي
.. .. ۱۹۵
پرگنهٔ اندور .. ۳۵

پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ۸۱۷
پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر ۳۵۴
پرگنهٔ بولاس سرکار ایلکندل
(یا) پولاس سرکار یلکندل
.. .. ۲۵۶
پرگنهٔ بهانیر .. ۳۲۸
پرگنهٔ بیاک .. ۸۳
پرگنه بیر .. ۷۲۶
پرگنهٔ پتهان .. ۴۸۳
پرگنهٔ جایس .. ۱۳۹
پرگنهٔ جلگانون صوبهٔ برار ۸۳۵
پرگنهٔ چندوار .. ۲۲۱
پرگنهٔ سامانه .. ۴۷۹
پرگنهٔ سرور .. ۶۳۷
پرگنهٔ سنکرور ۲۱۱ - ۶۲۸
پرگنهٔ شاد آباد .. ۵۹۵
پرگنهٔ شجاعت پور ۷۵۵
پرگنهٔ کلپاک .. ۲۵۶
پرگنهٔ کوکاک .. ۱۲۴
پرگنهٔ نکرچند .. ۱۶۰
پرگنهٔ رکلور سرکار ناندیر ۵۸۲
پرگنهٔ هندیه .. ۵۶۳
پورناله .. ۵۰۱
پرینده ۱۱۴ - ۱۶۸ - ۱۸۷ -
۲۰۸ - ۵۰۷ ۷۴۴ - ۷۵۲ -
.. .. ۷۶۱ - ۷۸۲
پشاور ۲۵۰ - ۲۵۴ - ۲۸۱ -
.. ۳۰۰ - ۴۸۱ - ۸۳۰
پنجاب (شف - صوبهٔ پنجاب)
۶۶ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۰ -
۱۷۴ - ۲۰۵ - ۲۹۷ - ۳۷۵ -
۳۷۸ - ۴۸۲ - ۵۸۴ - ۵۱۵ -
۵۲۲ - ۵۳۳ - ۵۴۹ - ۶۰۳ -
۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۳ -
۶۲۸ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ -
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۶ - ۶۶۶ -
۶۶۷ - ۷۲۸ - ۷۷۴ - ۷۸۱ -
.. .. ۸۱۰
پنه ۵۴۰
پور ماندل .. ۱۲۴

پونار خاندیس .. ۴۱۴
پون گدهه .. ۵۰۱
پهولجهري (یا) پهــولچري
(یا) پهولچهتري ۲۰ - ۲۴ -
.. ۲۵ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶۸

* حرف تا *

تاجپور .. ۴۷۳
تارا گدهه .. ۱۶۹
تاریکنده .. ۲۵۷
تاشکند .. ۷۶۷
تالاب اناساگر ۴۴۸ - ۴۵۵
تالاب بهکر .. ۲۹۲
تالاب سهیدده .. ۷۲۹
تالاب کانگریه .. ۷۱۳
تالاب کلان .. ۷۹۱
تال کانون .. ۷۶۰
تایباد .. ۷۷
تبت .. ۱۸۰
تبتي (آب) .. ۷۵۷
تبریز .. ۳۹۶ - ۴۳۹
تپلي .. ۴۱۴
تربت .. ۷۳۷
ترچنــاپلي (یا) ترجناپلي
.. .. ۲۰۵
ترکستان ۴۴۲ - ۲۸۳
ترمک .. ۷۳۸
ترنکلــواري (شف - قلعهٔ
ترنکلواي) .. ۷۴۷
ترهت ۳۹۳ - ۴۹۷ - ۷۷۴
تغلق آباد .. ۴۶۹
تکرڈي (یا) تکروڈي مضاف
اڑدیسه .. ۳۲۴
تل کوکن .. ۳۴۷
تلنگانه (یا) تلنگ ۱۱۵ -
۱۳۶ - ۱۴۸ - ۲۰۱ - ۲۵۵ -
۳۹۸ - ۴۱۰ - ۵۸۵ - ۵۸۷ -
۷۰۷ - ۷۴۵ - ۷۵۰ - ۷۶۳ -
.. .. ۷۹۴
تلواره ۳۷۹

تنگ شیر (یا) تنگ شر ۴۲۲
توران (یا) توران دوار ۱۰۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۴۰۰ - ۴۰۹ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ - ۴۴۴ - ۴۸۶ - ۵۰۳ - ۵۶۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۶۷۳ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۸۲۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴
تورکل (یا) تورکل ۲۸۸
تورنا حصار .. ۲۹۳
توره .. ۴۹۵
تون .. ۴۲۲
تهاره (یا) تهاته (یا) تهاره ۷۷۴
تهانهٔ اندی ۳۵۷
تهانهٔ چاری .. ۷۷۹
تهانهٔ کوتهلمیر .. ۲۴
تهانهٔ گندمک .. ۲۵۱
تهانهٔ میسوری .. ۴۹۸
تهانیسر .. ۷۱۹ - ۸۰۵
تیراه .. ۱۰۷ - ۱۰۹

* حرف تے *

تاتته ۱۸۵ - ۲۱۳ - ۲۱۸ - ۳۹۲ - ۴۷۳ - ۵۱۱ - ۶۴۲ - .. .. ۶۴۴ - ۶۵۰
تتهه (یا) تهتهه (شف - صوبهٔ تتهه) ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۲۲۶ - ۳۰۳ - ۳۹۵ - ۴۸۳ - ۵۱۲ - ۵۳۲ - .. ۶۵۴ - - ۶۹۷ - ۸۲۸

* حرف جیم *

جالنداپور ۵۱۷ - ۷۲۷ - ۷۴۵
جالندهر ۱۰۵ - ۳۷۹ - ۵۴۹
جالنه ۱۶۱
جالور .. ۶۷۸ - ۶۹۴
جام .. .. ۴۷۸ - ۶۲۲
جامکهیری .. ۱۶۱
جانبی (یا) جاتپی ۲۳۰
جانپانیر .. ۹۷ - ۴۶۶

جایس مضاف لکھنؤ (شف پرگنۂ جایس) ۱۳۹ - ۱۹۵
جگتا ۲۲۰
جگدلک .. ۲۷۶
جگدیس پور .. ۳۹۶
جلال آباد ۳۵۰ - ۲۵۱ - ۶۳۹ -
جلگانون صوبہ برار ۸۳۵
جمو ۱۲۷ - ۲۵۰ - ۲۶۸ -
.. .. ۵۳۰
جنت آباد عرف گور ۵۵۷
جنیر (یا) جنیر دکن (یا) قلعہ جنیر (شف قلعۂ جنیر) ۱۲۲ - ۲۰۸ -
۶۲۷ - ۷۱۳ - ۷۲۱ - ۷۴۵ -
.. ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۶۹
جودھپور ۳۷۸ - ۳۴۰ - ۴۴۷ -
.. .. ۵۹۵ - ۸۰۳
جوالہپر .. ۴۱۵
جون ۲۴۴ - ۶۲۰ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۳۱
جونپور ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۵ -
۱۷۹ - ۲۱۲ ۲۵۴ - ۳۸۶ -
۳۹۵ - ۴۲۵ - ۴۷۲ ۴۹۷ -
۵۲۵ - ۵۹۳ ۶۲۵ - ۶۲۶ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۴۵ -
.. ۶۵۳ - ۶۶۲ - ۶۹۷
جونہ گدھہ (یا) جونا گدھہ - (یا) چونہ گدھہ مضاف صوبۂ گجرات ۴۰۳ -
۵۲۵ - ۶۸۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
جہانسی .. ۴۲۸
جہانگیرنگر معروف بڈھاکہ .. ۱۶۴ - ۱۸۵ - ۲۱۹
جیتارن .. ۴۴۸
جیمت پور .. ۴۸۷
جیحون .. ۴۳۸

* حرف چے *

چاٹگام .. ۱۶۴
چاکنہ (یا) جاکتہ ۲۰۵

چاندا (یا) چاندرا .. ۴۱۹
.. .. ۲۷۰ - ۲۷۲
چاندي .. ۴۴۶
چتکوبه (یا) چنکوبه (یا)
جتکوبه ۱۷۷ - ۴۱۷
چکلتهانه .. ۷۴۳
چکلۀ اتاوه .. ۸۳۱
چگوتي (یا) چکوتي ۸۰۱
چمار کونده از محالات احمدنگر
.. .. ۷۴۶
چناب .. ۲۴۹
چندا پور .. ۴۱۴
چندن و مندن ۵۵۶
چندوار (اشف پرگنۀ چندوار)
.. .. ۲۲۱
چنگیز متي .. ۱۵۴
چوپره .. ۸۰۵
چورا گدهه مضاف صوبۀ مالوه
۸۰ - ۲۰۱ - ۵۲۷ - ۷۶۲
چوسا (یا) جوسا ۶۳۹ - ۶۶۱
چهتر دوار .. ۴۱۰
چهتره .. ۳۲۷
چیتل درک .. ۶۱۲
چیتور (یا) چیت پور ۵۵۱ -
.. .. ۶۴۶ - ۸۰۳
چیناپتن .. ۳۵

* حرف حا *

حاجي پور ۵۵۳ - ۶۳۱ -
۶۳۴ - ۶۴۱ - ۶۸۰ - ۶۸۱
حجاز ۶۷ - ۷۴ - ۹۷ -
۱۰۵ - ۱۲۵ - ۲۳۸ - ۲۷۳ -
۲۷۷ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۵۲۴ -
۵۵۰ - ۵۷۷ - ۶۱۹ - ۶۳۱ -
.. ۶۳۲ - ۶۳۹ - ۶۸۳
حرمین شریفین ۲۲۰ - ۲۳۵
حسن ابدال ۲۶۲ - ۴۴۹ -
.. .. ۵۵۹ - ۵۶۰
حصار ایرج .. ۵۱۶
حصار بیر .. ۵۱۸

حصار بهوں .. ۶۴۸

حصار تورنا — ۳۰۶

حصار چاندور .. ۲۰۹

حصار دهرپ .. ۲۰۹

حصار شادمان .. ۳۷۲

حصار کاجنه (یا) کاچنه ۲۰۹

حصن راجدهر .. ۲۰۹

حصن کلیان .. ۷۹۹

حلب ۲۴۱

حیدر آباد (شف - صوبهٔ حیدر آباد) ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۱ - ۱۴۷ - ۲۳۸ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۶۳ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۴۵۸ - ۴۶۳ - ۵۰۷ - ۵۳۶ - ۶۶۴ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۸۰۲ - .. ۸۰۸ - ۸۳۲ - ۸۳۴

*** حرف خا ***

خاندیس (شف - صوبهٔ خاندیس) ۶۹ - ۸۸ - ۱۰۱ - ۲۱۵ - ۳۲۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۳۹۰ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۶۲ - ۵۲۲ - ۵۳۱ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۸۵ - ۶۹۸ - ۷۰۰ - ۷۰۲ - ۷۰۴ - ۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۵۱ - ۷۵۳ - .. .. ۷۶۳ - ۷۸۸

خانزمان نگر .. ۷۹۲

ختا ۴۷۴

خجسته بنیاد ۲۸۹ - ۳۱۲ - ۳۲۷ - ۳۳۰ ۳۳۳ - ۳۵۷ - ۳۶۴ - ۳۶۹ - ۴۱۵ - ۵۳۹ - .. .. ۶۰۹ - ۸۰۳

خدا آباد ۸۲۷ - ۸۲۹

خراسان ۱۲۸ - ۱۸۹ - ۲۵۸ - ۴۲۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۷۱ - ۴۹۶ - ۵۰۸ - ۵۸۸ - ۶۶۷ - .. ۷۳۷ - ۷۴۰ - ۸۲۳

خضر آباد .. ۸۰۰

خضر پور .. ۴۷۴
خلدمکان موسوم بخلدآباد ۶۰۹
خذجان .. ۱۷۰
خنچي .. ۳۱۳
خواجه اواش .. ۴۷۷
خواجه سیاران .. ۴۷۷
خواف ۱۴ - ۶۶۷ - ۶۶۸ -
.. .. ۸۲۵
خوافي پوره - یا خوافي پورهٔ
لاهور .. ۲۶۳ - ۶۶۷
خیبر ۲۷۶
خیرآباد .. ۸۵ - ۳۶۳

• حرف دال •

دار الخلافهٔ آگره ۲۳۳ -
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ -
۶۳۱ - ۶۳۹ - ۶۴۷ - ۷۷۸ -
۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۶ - ۷۹۹ -
۸۰۰ - ۸۰۳ - ۸۲۲ - ۸۳۲
دار الخلافهٔ شاهجهان آباد ۱۳۹
دارالسلطنهٔ لاهور ۲۳۳ -
.. .. ۲۶۳ - ۷۷۲
دار لملک دهلي .. ۱۶۹
دریهنگه .. ۴۹۷
دروازهٔ مالوري .. ۴۲۳
درهٔ کز و شادمان ۱۷۱
دریا کنج .. ۳۶۶
دریای بهت ۴۸۴ - ۴۸۸ -
.. .. ۷۴۱
دریا بهیمر .. ۵۰۲
دریای تبتي .. ۷۲۹
دریای جمنا .. ۵۷۵
دریای جون ۳۷۶ - ۴۰۰ -
.. .. ۴۹۷ - ۵۳۳
دریای چناب .. ۵۶۷
دریای چنبل (یا) چیتل
.. .. ۷۲۴ - ۷۵۹
دریای سندهه ۶۳۲ - ۶۶۵ -
.. .. ۶۹۷ - ۸۰۰
دریای سون .. ۶۲۶

دریاي کشنا ۲۸۸ - ۳۱۲ -
.. .. ۴۹۹ - ۶۱۲
دریاي گنذک .. ۶۳۴
دریاي گنگ (یا) گنگا ۱۳۸ -
۲۹۶ - ۴۰۰ - ۴۴۶ - ۴۵۳ -
.. ۴۷۴ - ۶۲۶ - ۶۳۴
دریاي مانجرا .. ۳۹۸
دریاي نربده ۲۰ - ۳۹۰ -
.. .. ۷۵۸ - ۷۶۲
دشت سواد ۱۰۷ - ۱۰۹
دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه
.. .. ۲۰۵
دکن (شف صوبهٔ دکن) ۸ -
۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ -
۴۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۱۱ -
۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۳ - ۱۴۰ -
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ -
۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -
۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۷۹۱ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ -
۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷ - ۲۴۵ -
۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۶۰ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۶۹ -
۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۸۷ -
۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۶ -
۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۱ - ۳۴۸ -
۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۵۸ - ۳۶۱ -
۳۶۶ - ۳۶۹ - ۳۹۸ - ۴۱۲ -
۴۳۰ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۷۸ -
۴۸۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۱۲ -
۴۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۲ -
۵۲۸ - ۵۴۳ - ۵۶۲ - ۵۶۵ -
۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ -
۵۹۹ - ۶۵۴ - ۶۵۹ - ۶۶۰ -
۶۶۶ - ۶۸۱ - ۶۹۸ - ۷۰۱ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۱۰ -
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱ - ۷۲۲ -

۷۳۷ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۸ - ۷۶۳ -
۷۶۹ - ۷۷۲ - ۷۷۵ - ۷۸۳ -
۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ -
۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۸ -
۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۰۹ -
۸۱۱ - ۸۲۰ - ۸۲۲ - ۸۳۲ -
.. .. ۸۳۴
دوآب .. ۵۹۲
دو آبهٔ بتنهٔ جالندهر ۲۰۵
دوارکا ۶۸۳
دولت آباد ۲۷ - ۲۸ - ۱۲۱
۱۷۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۲۴ - ۳۲۳ -
۴۳۰ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۳۶ - ۶۰۹ - ۶۲۳ - ۷۱۸ -
۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۲ -
۷۴۵ - ۷۴۷ - ۷۵۲ - ۷۶۲
درن .. ۷۷۸ - ۷۷۹
درنگر پور .. ۹۵ - ۲۸۸
دهار (مضاف صوبهٔ مالوه)
.. .. ۳۶۳ - ۵۳۴
دهارور ۱۷۸ - ۱۹۸ - ۷۱۲ -
۷۲۷ - ۷۴۵ - ۷۶۲ - ۷۶۳ -
.. .. ۷۸۷
دهاکه ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۹۵
دهامونی ۱۱۴ - ۲۴۶ - ۷۵۳
دهرپ (یا) دهرب ۲۰۸ -
.. .. ۲۰۹
دهرنگانون .. ۷۲۸
دهنکوت (یا) نکوت موسوم
بمعظم نگر .. ۲۴۹
دهلي (شقه صوبهٔ دهلي)
۱۸ - ۲۳ - ۶۵ - ۷۲ - ۷۳ -
۷۴ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۵۸ -
۱۸۱ - ۲۱۰ - ۲۱۵ - ۲۲۶ -
۲۲۸ - ۲۴۱ - ۲۴۸ - ۲۷۸ -
۳۲۲ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۴۶ -
۳۶۷ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۰۳ -
۴۴۶ - ۴۵۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ -

۴۷۱ - ۴۷۹ - ۵۱۱ - ۵۴۰ -
۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۲ - ۶۱۳ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۴۶ - ۶۷۴ -
۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۸ - ۷۰۹ -
۷۲۳ - ۷۴۲ - ۷۵۱ - ۷۸۱
دهلی کهنه .. ۸۰۰
دهمتهری .. ۶۴۷
دهولپور ۴۲۹ - ۷۱۴ - ۷۲۴ -
.. .. ۷۵۹ - ۷۸۰
دهوندا .. ۴۹۰
دیپال پور (یا) دیپال پور مالوه
.. .. ۸۹ - ۶۷۵
دیتا ۵۹۰
دینور ۳۷۱
دیوا پور .. ۳۰۶
دیوگدهه ۲۲۳ - ۲۷۰ - ۵۲۶ -
۵۳۱ - ۵۸۲ - ۷۵۵ - ۷۶۲
دیول گانون ۱۷۵ - ۵۲۳ - ۷۲۷

* حرف را *

راجندری (یا) راجندری (یا)
راجپندری ۲۴ - ۲۶ -
.. ۳۴ - ۸۳۲ - ۸۳۳
راج پیپله .. ۶۹۶
راجگدهه .. ۶۰۷
راجور .. ۱۵۴
راجوری .. ۷۲۷
رامپوری .. ۱۷۵ - ۵۱۲
رامدره .. ۵۳۷
راهگیر (مضاف بکلانه) ۴۱۳
راوی (آب) .. ۶۶۲
راه تلنگانه .. ۱۹۴
راهیری .. ۷۹۵ - ۸۰۵
رای باغ .. ۱۵۷ - ۷۴۶
رای سین .. ۶۸۱ - ۷۸۳
رباط بریان .. ۴۳۴
رخنگ .. ۲۱۹ - ۴۵۳
رسول پور .. ۵۹۸
رنتهپور (یا رنتنبهور) ۳۲۲ -
.. .. ۶۴۷
ردم .. ۲۴۳ - ۷۳۵ - ۸۲۴

روهنکیره (یا) روهنکهیره ۱۲۳ -
.. ۱۸۶ - ۷۴۳ - ۷۴۴
روهیل کهند .. ۴۲۰
روهتاس - ۱۹۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
ري ۱۳۸

* حرف زا *

زابلستان ۱۰۵ - ۱۰۶ -
.. .. ۵۶۵
زمین داور .. ۶۴ - ۳۸۴
زین آباد ۴۶۷ - ۶۱۸ - ۷۵۷
زین آباد باغ عالم آراي برهانپور
معروف به آهو خانه
.. .. ۷۹۰

* حرف سین *

سانکانون ۵۳۷ - ۶۵۲
سارنکپور (یا) سارنکپور مالوه
۶۰ - ۷۰ - ۲۳۵ - ۳۸۹ -
.. .. ۳۸۹ - ۷۵۱
سالوته ۴۱۵
سالهیر موسوم به سلطان گذهه
(قلعه) .. ۴۱۵
سام چاریک .. ۷۷۳
سامانه (پرگنه) ۴۷۹
سانور ۲۵
ساوه ۱۷۴
سبز بنگاه .. ۲۶۳
سبیا (یا) سیبا ۱۳۰
ستاره ۳۲۸
ستلج .. ۲۷۳ - ۷۹۹
سجاوند .. ۶۴
سدهوت .. ۶۱۲
سرا ۸۲۵
سرا دهرن .. ۷۶۳
سراي کوت کهجوه ۶۵۷
سرچشمهٔ منات کونکان (یا)
کولیکان (یا) کولکان ۸۲۳
سرخ آب .. ۵۵۵
سرکار بکلانه .. ۳۶۴

سرکار بیجاگڈھه ۵۸۶
سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن
(یا) صوبهٔ اورنگ آباد دکن
.. .. ۱۷۳
سرکار چیتور .. ۸۳
سرکار حاجي پور .. ۳۹۳
سرکار سنبهل .. ۵۵۱
سرکار سورتهه .. ۴۰۳
سرکار کالپي .. ۴۱۶
سرکار کرهٔ جهان آباد مضاف
اله آباد .. ۵۴۰
سرکار مانکپور .. ۷۸
سرکار ماندو .. ۵۵۱
سرکار ناندیر .. ۵۸۲
سرکار نذر بار .. ۷۵۳
سرکار هاندیه .. ۷۵۳
سرکیچ (یا) سرکچ ۶۶۱
.. .. ۶۹۵
سرمور .. ۷۷۸
سروار .. ۳۸۵
سرونج .. ۷۲۸ - ۷۵۸
سرهر پور (یا) نرهر پور ۷۵ -
.. .. ۷۶
سرهند ۳۵۹ - ۳۶۶ - ۳۷۵ -
.. ۴۰۴ - ۶۲۳ - ۸۳۰
سرهنه .. ۶۱۴
سري رنگ پتن ۳۵۳ - ۶۱۲
سري گهات .. ۱۹۴
سري نگر ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۷۷۳ -
.. .. ۷۷۸ - ۷۷۹
سعد نگر .. ۷۹۹
سفیدون .. ۴۷۹
سکندر آباد دهلي ۳۷۷
سلطان پور .. ۴۱۴
سلطان پور بلهري (یا) ملهري
.. .. ۲۷۷
سمرقند ۱۹۰ - ۴۳۵ - ۴۳۷ -
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۶۷۹ - ۷۶۷
سموگڈهه (یا) سموکر ۱۲۰ -
۱۹۲ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۷۳ -

.. ۲۹۵ - ۵۹۲ - ۷۷۴
سنار گانون .. ۴۷۴
سنبها چل .. ۴۱۴
سنبهل ۳۵۸ - ۳۷۲ - ۵۶۲-
.. ۶۲۴ - ۶۶۳ - ۷۴۲
سندکهیر ۲۹ - ۳۰۰ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۳
سندهه ۳۷۳ - ۶۳۶ - ۶۹۷ -
۷۱۱ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
.. .. ۸۲۸ - ۸۲۹
سنسنی (یا) سیذیذی ۸۱۰
سنکر (یا) سنکهر ۳۱۳
سنکمنیر (یا) ضلع سنکمنیر
(یا) سنکمنیر ۱۸۷ -
۲۰۸ - ۲۲۱ - ۷۴۵ - ۷۹۵
سوجت .. ۴۴۸۰
سورت (یا) سورتهه (شف -
بندر سورت) ۱۵ - ۱۶ -
۴۴ - ۴۸ - ۹۶ - ۹۷ -
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۲۸ ۲۳۸ -
۲۴۰ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۳۲۸ -
۳۸۳ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۵۰۴ -
.. ۵۲۵ ۵۷۸ - ۸۲۱
سومنات ۵۲۴ - ۶۸۳ - ۶۸۴
سون .. ۶۴۰
سونپت .. ۶۵۶
سونده .. ۶۰۸
سهرند که نام سابقش سرهند
است ... ۶۷
سهینده ... ۷۳۶ - ۷۶۱
سیالکوت ۸۵ - ۱۷۴ - ۳۶۰
سیاه آب ... ۵۵۵
سیستان ... ۳۹۵
سیکاکل (یا) سیکاکول ۲۴ -
۲۶ - ۳۴ - ۵۰۷ - ۷۵۸ -
.. ... ۸۳۲
سیوستان ۱۳۹ - ۱۷۳ - ۱۹۵ -
۲۷۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۶۹۷ -
... ۷۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۹

سیوی دره (یا) سیوودهاهر
(یا) سیوي ودها ۸۲۶
سیهوان ... ۸۹

* حرف شین *

شادي آباد ... ۳۶۳
شاه پور ۲۵۷ - ۶۹۹
شاهجهان آباد ۲۰ - ۲۰۴ -
۲۱۲ - ۲۳۷ - ۲۴۴ - ۲۷۹ -
۳۱۵ - ۳۴۶ ۳۵۹ - ۴۰۸ -
۴۵۷ - ۴۶۳ ۵۳۲ - ۵۳۳ -
۵۳۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۹۴ -
۷۷۲ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۸۲۰ -
.. ... ۸۳۰
شاه دهورا ... ۸۳۰
شاه گده ... ۳۰
شاه گنج ... ۲۶۳
شرغان ... ۴۲۱
شکارپور ... ۸۲۷
شکر کهیره ... ۵۲۳
شکوه آباد ... ۳۶۳
شولا پور ۲۴۶ - ۵۹۶ - ۵۹۸ -
... ... ۷۶۲ - ۸۱۰
شهباز گدهه ... ۲۷۸
شهر سانور ... ۲۳
شهر گور ۳۹۲ - ۵۵۱ -
... ... ۶۴۴
شیراز ۱۰۱ - ۱۴۵ - ۲۴۳ -
... ... ۳۷۲ - ۶۶۸
شیر پور ... ۷۷۳

* حرف صاد *

صحت پور حوالی ڈانده ۶۵۳
صحن بنیاد ... ۸۳۳
صفاهان ۴۹۵ - ۷۲۰
صوبهٔ اجمیر ۲۶۰ - ۳۰۰ -
... ... ۵۰۹
صوبهٔ احمدآباد گجرات ۹۱
صوبهٔ اکبرآباد ۴۰۱ - ۴۶۳ -
... ... ۴۶۴ - ۸۱۰

صوبهٔ الهآباد ۱۱۰ - ۳۶۷ -
۳۶۸ - ۴۴۴ - ۴۵۷ - ۵۹۵
... ... ۷۸۴
صوبهٔ اودهه ۱۸۲ - ۳۰۰ -
... ... ۳۶۵ - ۴۶۵
صوبهٔ اڈیسه ۱۸۵ - ۴۹۴ -
... ... ۴۹۷
صوبهٔ بندرنجو و نغر ۴۴۵
صوبهٔ برار ۱۸ - ۲۹ - ۲۱۱ -
... ... ۳۷۰ - ۳۷۱
صوبهٔ برهانپور ۲۷۱ - ۸۳۴
صوبهٔ بنگاله (یا - بنگ ۸۷ -
۸۹ - ۴۷۲ - ۵۱۱ - ۶۶۴ -
... ... ۶۶۵
صوبهٔ بنگ و بهار ۴۷۸
صوبهٔ بهار ۸۷ - ۱۱۰ - ۲۵۱ -
۳۹۶ - ۴۷۲ - ۴۷۳ ۱۹۷ -
۶۴۰ - ۶۴۴ - ۶۶۴ - ۶۸۵ -
۷۱۳ - ۷۳۲ - ۷۷۴ - ۷۷۵
صوبهٔ بیدر ۲۶ - ۳۵۰ -
... ... ۳۶۵ - ۸۱۴
صوبهٔ پتنه ۲۵۹ - ۵۱۳
صوبهٔ پنجاب ۶۶ - ۲۰۵ -
۴۸۲ - ۵۱۵ - ۶۰۳ - ۶۱۴ -
... ... ۶۴۹ - ۸۱۰
صوبهٔ تتهه ... ۵۳۴
صوبهٔ حیدر آباد ۲۵۵
صوبهٔ خاندیس ۳۶۲ - ۳۶۳ -
... ... ۳۶۴ - ۵۳۱
صوبهٔ دکن ... ۲۳۶
صوبهٔ دهلي ... ۱۸۱
صوبهٔ کابل ۲۶۱ - ۲۷۶ - ۷۷۶
صوبهٔ گجرات ۱۱ - ۱۴۰ -
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۷۸ - ۴۰۳ -
.. .. ۴۴۴
صوبهٔ مالوه ۲۰۵ - ۲۱۵ -
۳۴۸ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۴۷۷ -
۴۷۸ - ۵۲۶ - ۷۵۳ - ۷۷۴ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۶ - ۸۲۲ -
صوبهٔ ملتان ۱۷۲ - ۲۶۱ -

.. ۴۰۱ - ۶۸۵ - ۸۲۶
صوبهٔ نیر (یا صوبهٔ نبیر) ۲۶۳

* حرف ظا *

ظفرآباد بیدر ۱۹۳ - ۶۳۵ -
.. .. ۷۸۸
ظفرنگر .. ۱۸۶ - ۷۴۳

* حرف عین *

عراق ۶۴ - ۶۵ - ۱۶۷ - ۱۷۴ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۵ -
۴۳۹ - ۴۴۱ - ۴۶۷ - ۴۷۹ -
۴۹۰ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۶۱۳ -
۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۱ -
.. .. ۶۳۶
عراق عرب .. ۳۷۱
عربستان .. ۵۸۴
عظیم آباد پتنه ۳۲۲ - ۳۶۵
عماد پور .. ۱۹۴
عنبرکوت .. ۱۸۶ - ۷۵۱

* حرف غین *

غازیپور .. ۸ - ۵۰۰
غوربند ۱۲۶ - ۱۷۰ - ۴۹۴

* حرف فا *

فادرت .. ۶۹۶
فارس .. ۳۷۳ - ۶۶۸
فتح آباد .. ۷۸۷
فتح آباد دهارور .. ۱۹۷
فتح پور ۱۰۱ - ۱۲۹ - ۱۳۵ -
۱۵۲ - ۴۵۲ - ۴۵۹ - ۴۷۷ -
.. .. ۴۸۰
فتح پور سیکری ۱۰۸ - ۱۱۹ -
۱۲۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۵۸۷ -
.. .. ۷۲۱
فتح دروازه در حیدرآباد ۴۶۳
فراه .. ۱۲۵ - ۴۲۵
فرخ آباد .. ۳۶۶ - ۴۹۶
فرنگ .. ۲۰۷
فیروز پور میوات .. ۸۲۹

* حرف قاف *

قایق ۴۳۲
قراتیت (یا) قراتیمت ۱۸۱
قرشی .. ۴۴۰ - ۷۶۷
قزین .. ۷۳۳ - ۷۳۵
قصبهٔ اتاره .. ۶۳۱
قصبهٔ آشتی .. ۷۰۰
قصبهٔ ایلچپور .. ۲۷۱
قصبهٔ بارهه .. ۵۵۴
قصبهٔ بالسانه (یا) بایسانه
.. .. ۶۷۸
قصبهٔ بدری .. ۲۸۸
قصبهٔ بریلی .. ۶۲۸
قصبهٔ بیر .. ۷۲۷
قصبهٔ پاتور .. ۷۳۹
قصبهٔ پتهری .. ۵۸۲
قصبهٔ پرندی (یا) پرمنی ۳۵۶
قصبهٔ تلنبه (یا) تلهنه ۶۴۹
قصبهٔ جرن ۳۷۳
قصبهٔ جوهنی .. ۶۴
قصبهٔ جهجهر (یا) جهجر ۵۵۲
قصبهٔ چشت .. ۶۰۲
قصبهٔ چمپاری .. ۶۱۴
قصبهٔ خلیل ساگر ۷۸۶
قصبهٔ خواف .. ۲۴۵
قصبهٔ دکدار جالندهر ۶۴۵
قصبهٔ دهاراسین .. ۷۶۳
قصبهٔ روهنکهیره (یا) زرهنکیره
.. .. ۶۰۹
قصبهٔ ریواری .. ۴۶۸
قصبهٔ سرونج (یا) سرونج ۷۷۲
قصبهٔ سعید آباد .. ۵۴۱
قصبهٔ سندیله .. ۷۷
قصبهٔ سهرند .. ۴۷۰
قصبهٔ سیواس .. ۵۵۲
قصبهٔ قصور ۶۰۰ - ۶۰۲ -
.. ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۴۸
قصبهٔ کره .. ۶۲۵
قصبهٔ کلانور .. ۳۷۵

قصبۀ کہرک پور .. ۶۹۵
قصبۀ کنڈھي ۹۹ - ۶۶۱
قصبۀ لکھنور .. ۳۷۲
قصبۀ متھرا .. ۲۹۷
قصبۀ نکودر دوآبۀ پنجاب
.. .. ۸۱۱
قطب آباد کلکلہ (یا) کلکہ
.. .. ۲۸۸
قطب پورۀ اورنگاباد ۲
قلعۀ آسیر ۸۹ - ۱۲۰ - ۶۸۵ -
.. .. ۶۸۷ - ۷۰۶
قلعۀ آگرہ ۱۵۲ - ۴۶۱ -
.. .. ۴۹۳ - ۷۲۱
قلعۀ اٹک ۱۵۳ - ۶۶۷
قلعۀ احمدنگر ۱۲۱ - ۱۸۷ -
.. ۷۰۱ - ۷۰۴ - ۷۲۱
قلعۀ اختیارالدین .. ۵۰۸
قلعۀ ارک خجستہ بنیاد ۱۴۹ -
.. ۲۸۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳
قلعۀ اکبر آباد ۳۳۱ - ۴۲۸ -

.. .. ۵۴۷
قلعۀ الہ آباد .. ۴۴۶
قلعۀ اودگیر ۵۷۹ - ۵۸۵ -
.. .. ۷۵۴
قلعۀ اوسہ (یا) اوسا ۱۶۱ -
.. .. ۷۵۴
قلعۀ اہونت ... ۲۰۹
قلعۀ باندھو ... ۷۹
قلعۀ بریلي ... ۵۶۳
قلعۀ بست .. ۴۳۱
قلعۀ بہکر .. ۱۷۳
قلعۀ بیرانہ ... ۵۴۹
قلعۀ بیدر ۲۰۱ - ۲۶۹ -
... ... ۷۸۳ - ۷۹۹
قلعۀ پنخہ ... ۹۴۰
قلعۀ پرنالہ ... ۷۹۵
قلعۀ پریندہ ۱۷۸ - ۳۰۲ - ۵۲۷
قلعۀ پونار ... ۲۹۸
قلعۀ تاریکندہ .. ۲۵۶
قلعۀ ترنگ ... ۷۴۷

قلعهٔ ترچناپلي ... ۸۳۳
قلعهٔ تونکلواري ... ۷۴۷
قلعهٔ تلنکي ... ۱۶۱
قلعهٔ تهون ... ۴۶۵
قلعهٔ تانده .. ۱۰۸
قلعهٔ جنير ۱۶۳ - ۲۲۱ -
... ۷۰۶ - ۷۴۷ - ۷۶۳
قلعه جودهپور ... ۶۴۹
قلعهٔ جودهن ... ۷۴۷
قلعهٔ جواه (یا) چواه ۲۰۹
قلعهٔ چارجو ... ۴۳۸
قلعهٔ چاکنه (یا) چاکنه ۱۹۷
قلعهٔ چاندور ۲۰۸ - ۶۹۸
قلعهٔ چنده ۳۹۵ - ۳۸۶ -
... ... ۵۰۸
قلعهٔ چنار ... ۷۸
قلعهٔ چتور ۸۳ - ۱۹۹
قلعهٔ خنجي ... ۲۹۱
قلعهٔ دولت آباد ۲۶ ۳۷ -
۴۰ - ۴۱ - ۱۴۳ - ۴۳۰ -
۵۲۷ - ۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۱ -
... ... ۷۵۴
قلعهٔ رهاور ۱۷۸ - ۱۹۸
قلعهٔ راجگدهه ۲۹۳ - ۵۰۲
قلعهٔ رام سج (یا) رام سیج
.. .. ۱۸۷
قلعهٔ راهیري .. ۷۹۳
قلعهٔ رایسین .. ۷۸۴
قلعهٔ رنتهپور (یا) رنتنبهور ۶ ۵
قلعهٔ رواه (یا) اراه ۲۰۹
قلعهٔ روهتاس ۳۶۵ - ۷۱۳
قلعهٔ سالهیر ۸۰۴ - ۸۰۵
قلعهٔ ستاره .. ۴۹۹
قریهٔ سکراول موسوم بفتحپور
.. .. ۶۲۸
قلعهٔ سرانه .. ۵۰۹
قلعهٔ سورت .. ۹۷۶
قلعهٔ سیهوان (یا) سهوان
.. .. ۶۳۶ - ۶۹۷
قلعهٔ شیرگده .. ۶۲۷

قلعۀ غور .. ۱۶۲
قلعۀ غوري .. ۷۷۶
قلعۀ فیروز آبان .. ۹۲۵
قلعۀ قندهار ۶۴ - ۵۱۲ -
۵۲۸ - ۶۱۳ - ۷۰۵ - ۷۱۹ -
.. .. ۷۷۲
قلعۀ کاگرون (یا) کاگرون ۷۰ -
.. .. ۵۵۱
قلعۀ کالنه ۶۷۰ - ۷۴۲
قلعۀ کانگره .. ۱۳۰
قلعۀ کتک .. ۳۴۰
قلعۀ کتک بنارس موسوم باتک
بنارس .. ۶۶۵
قلعۀ کندانه (یا) کهندانه ۳۱۹
قلعۀ کندانه موسوم به بخشنده
بخش .. ۵۰۲
قلعۀ کوتله .. ۶۴۷
قلعۀ کهمون .. ۷۷۹
قلعۀ کهیلنه (یا) کهیلنا ۳۴۷ -
.. ۴۵۶ - ۵۰۲ - ۷۹۵

قلعۀ گڈهه پتلي (یا) پتهلي
.. .. ۴۵۴
قلعۀ گلکنده ۳۴ - ۴۰ -
.. .. ۳۱۴ - ۸۰۷
قلعۀ گوالیار ۶۲۱ - ۷۵۹ -
.. .. ۶۸۸ - ۶۹۳
قلعۀ لاهور .. ۶۹۴
قلعۀ للنگ .. ۶۷۰
قلعۀ مانکپور .. ۸۱
قلعۀ مانکوت ۵۵۱ - ۶۱۵
قلعۀ ماهور .. ۱۴۲
قلعۀ ماهولي .. ۷۴۶
قلعۀ مو ۱۶۹ - ۲۲۱ - ۴۸۲ -
.. .. ۷۶۴.
قلعۀ مولهیر ۴۰۳ - ۴۱۴
قلعۀ میرتهه ۸۳ - ۵۱۰
قلعۀ ناسک .. ۴۰۳
قلعۀ ناندگڈهه .. ۴۵۶
قلعۀ نگرکوت .. ۶۴۷
قلعۀ نلدرک ۱۹۳ - ۸۰۲

قلعهٔ قندبال عرف غازي پور
.. .. ۳۱۲
قلعهٔ نور پور .. ۷۴۴
قلعهٔ والدکیره ۳۱۲ ۳۴۸
قلعهٔ هرسل .. ۷۴۷
قلعهٔ هریس .. ۷۴۷
قم .. ۷۳۳
قمر نگر عرف کرنول ۲۵۵
قندز یا قندوز ۳۷۴ - ۷۶۷ -
.. .. ۷۷۰
قندهار ۶۴ - ۶۵ - ۱۲۹ -
۱۴۰ - ۱۴۶ - ۱۶۶ - ۱۸۹ -
۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -
۲۱۱ - ۲۶۱ - ۲۶۸ - ۲۷۳ -
۲۸۰ - ۳۶۶ - ۲۷۴ - ۳۸۱ -
۳۸۵ - ۳۹۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ -
۴۲۳ - ۴۳۱ - ۴۲۵ - ۴۲۶
۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۶ - ۴۴۴ -
۴۶۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ -
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۸۸ - ۵۹۱ -

۶۰۵ - ۶۱۶ - ۶۲۲ - ۶۳۶ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۴۰ - ۷۵۰ -
۷۷۳ - ۷۷۸ - ۷۸۲ - ۸۰۰ -
.. ۸۲۳ - ۸۲۶ - ۸۲۷
قنوج ۳۶۷ - ۳۷۲ - ۳۹۵ -
۴۱۲ - ۴۱۸ - ۴۲۳ - ۵۵۷ -
.. .. ۶۲۷ - ۷۰۳
قهستان ۴۳۲

* حرف کاف تازی *

کابل (شف - صوبهٔ کابل)
۱۴ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۱۰ -
۱۲۴ - ۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ -
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ -
۲۲۱ - ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۴۷ -
۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۹ - ۲۶۱ -
۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۲۹۷ -
۳۰۰ - ۳۷۴ - ۳۸۳ - ۳۹۵ -
۴۰۴ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۳ -

۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -
۴۶۵ - ۴۷۱ - ۴۷۶ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۹۷ - ۵۱۵ - ۵۲۳ -
۵۳۰ . ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۹ -
۵۶۲ - ۵۶۷ - ۵۸۹ - ۶۱۷ -
۶۱۸ - ۶۲۲ - ۶۳۶ - ۶۳۷ -
۶۳۸ - ۶۴۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۶۶ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۰۹ -
۷۳۶ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۱ -
۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸ -
.. .. ۸۲۸
کاشان .. ۱۰۷ - ۲۲۶
کاشغر ۶۱۳
کالا پهاڑ ۶۵۱
کالپي ۱۰۷ - ۳۱۸ - ۳۲۳ -
.. ۵۲۶ - ۷۰۳ - ۷۲۸
کالنجر ۱۹۷ - ۴۵۷ - ۷۲۹
کالنه .. ۴۱۴
کامان پهاڑي ۵۴۰
کانت کوله .. ۲۷۹
کانگره .. ۲۶۸
کانوادهن .. ۲۵۰
کترابو .. ۴۷۴
کتل انده گهات .. ۲۴۷
کتل جلک .. ۲۵۱
کتل طول .. ۴۲۰ - ۷۷۰
کتل فرداپور .. ۸۰۴
کتل گندگ .. ۷۷۶
کتنگه .. ۷۹
کتک .. ۱۳۷ - ۱۹۴
کچهه .. ۶۸۲ - ۶۸۳
کرپه (یا) کرپه ۲۱ - ۳۱۲ -
.. ۳۱۳ - ۳۶۴ - ۶۱۲ -
کرد ستان .. ۳۷۱
کرر ماند کانون برار .. ۷۵۵
کرمان .. ۶۷۹
کرناتک .. ۲۷۴ - ۵۳۸
کرناتک بیجاپور ۳۵۳ - ۸۱۴
کرناتک حیدر آباد ۲۹۲ -
.. .. ۳۶۴ - ۸۳۳

کرنال (یا) کرمال ۸۲۴
کرنج کانون .. ۳۷۱
کرنول ۴۱ - ۳۰۴ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۶۴
کروهه (یا) کردهه (یا) کورنیه
.. .. ۱۹۴
کرهلمیر (یا) کوبهلمیر (یا)
کوهنسلمیر ۲۵۹
کره .. ۸۲ - ۴۴۵
کره مانکپور ۸۴ - ۶۲۷ - ۶۳۱
کشمیر ۱۴ - ۱۰۲ - ۱۰۹ -
۱۱۰ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۴۸ -
۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۱۷۹ -
۱۸۰ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ -
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۷۳ -
۲۹۴ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -
۳۳۴ - ۴۰۷ - ۴۸۹ - ۵۱۵ -
۵۲۷ - ۵۳۳ - ۵۶۵ - ۵۷۵ -
۵۷۸ - ۵۹۴ - ۶۵۴ - ۶۷۰ -
۶۷۱ - ۷۳۵ - ۷۳۹ - ۷۵۶

کشنا ۸۰۶
کشن گڈهه مضاف صوبهٔ
اجمیر .. ۳۱۴
کلات .. ۸۴۷ - ۸۴۸
کلال بار دروازه ۳۳۵ - ۵۹۹
کلانور .. ۳۵۰ - ۷۳۵
کلپاک .. ۲۵۷
کلاکاله ۲۸۹
کلهار ۱۷۰
کلیان مضاف صوبهٔ بیدر ۱۹۴ -
.. .. ۷۸۳
کلیکوت .. ۶۱۴
کمایون (یا) کماون ۵۵۴ -
.. .. ۷۷۹
کندایت (قصبه) ۲۳۱
کنجی کوت .. ۶۱۴
کوبنهلمیر (یا) کونهلمیر ۴۰۴
کوت کیر .. ۷۵۴
کوتلهٔ میرک جیو ۲۶۱
کوچ .. ۴۷۴

کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو
.. .. ۱۶۴ - ۱۸۴
کور پال (یا) کوپر پال (یا)
کور پال .. ۶۱۲
کوکاک (پرگنه) ۱۲۴
کوکن ۱۹۷ - ۳۲۹ - ۵۲۵ -
.. .. ۷۴۶
کوکذار ۴۳۵
کوکنده .. ۶۵۲
کول ۳۶۶
کولاپور .. ۷۹۵
کولار ۷۴۶
کول جلالی .. ۱۳۹
کوه برفی .. ۵۴۳
کوه بندر .. ۶۶۹
کوه تن .. ۴۳۷
کوهستان (یا کوه) سری نگر
.. ۲۴۸ - ۴۴۶ - ۷۷۸
کوه سلطان پور .. ۸۰۵
کوه سلیمان .. ۱۰۲

کوهستان بکلانه .. ۸۰۵
کوهستان جمو .. ۲۷۸
کوهستان سواد و بجور ۱۰۶
کوه سوالک (یا) کوهستان
سوالک ۶۸ - ۷۴ -
۳۷۹ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۶۱۴ -
.. .. ۶۱۵
کوه کره مار (یا) کره بار ۲۷۸
کوه کمایون .. ۳۶۷
کوه مداریه .. ۳۶۷
کوه مهادیو .. ۴۹۸
کهائی کنک .. ۶۸۱
کهتانون .. ۴۵۶
کهجوه (یا) کهچوه ۵۹۴ -
.. .. ۸۰۰
کهرکپور (یا) کهورکپور ۵۱۳
کهرکون صوبهٔ خاندیس ۸۳۴
کهرکی ۷۲۱ - ۷۴۳ - ۷۴۴
کهمرد (یا) کمهرد ۱۸۹ - ۸۶۸
کهنبایت ۴۷۷ - ۶۷۷

کهیرله مضاف برار ۱۶۲
کهیره پاتره .. ۴۱۰
کهیلاکهر .. ۷۷۸ - ۷۷۹
کهیلنا .. ۳۱۴
کیلچهر (یا) کیاچهر ۷۵۵

* حرف کاف فارسی *

گجرات (شف - صوبهٔ گجرات)
۹۱ - ۹۲ - ۹۶ - ۹۷ -
۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۶ -
۱۱۰ - ۱۲۵ - ۱۴۰ - ۱۴۶ -
۱۴۷ - ۱۷۴ - ۱۷۸ - ۲۴۱ -
۲۹۵ - ۳۶۰ - ۳۷۲ - ۳۷۳ -
۳۷۸ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۰۳ -
۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۴۴ -
۴۶۶ - ۴۸۵ - ۴۹۵ - ۵۱۰ -
۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -
۶۱۹ - ۶۴۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ -
۶۶۳ - ۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۲ -
۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۴ - ۶۹۵ -
۶۹۶ - ۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۳ -
۷۱۸ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ -
۷۲۴ - ۷۴۸ - ۸۰۰ - ۸۰۱ -
.. .. ۸۲۰
گدهه ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۳۸۸ -
.. ۴۱۹ - ۵۵۲ - ۶۸۱
گدهه کتنکه .. ۳۹۴
گدهه مکنیسر (یا) مکتیسر
.. .. ۵۵۴
گدهي .. ۶۵۰
گدهي بنکاله .. ۶۹۷
گدهی دهندیري ۶۰۷
گدهي سرم .. ۵۳۷
گدهي سن سیني ۵۴۲
گدهی هرسول .. ۲۶۳
گذر اکبرپور .. ۷۶۰
گذر چوسا .. ۵۲۵
گذر کلیف .. ۱۷۱
گرجستان .. ۶۷۹
گلبرگه ۱۹۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶ -

.. .. ۳۰۲
گلشن آباد ۱۸۷ - ۳۶۴ - ۸۰۵
گلکنده ۳۰۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۷۵۴ - ۷۷۴ -
.. .. ۷۹۴
گندمک (گندهک) ۵۵۵
گنگ (یا - آب گنگ) ۱۷۵ -
۱۷۷ - ۲۱۸ - ۲۷۵ - ۵۰۸ -
۵۴۷ - ۶۲۵ - ۶۲۷ - ۶۲۸ -
۶۴۴ - ۶۹۰ - ۷۲۷ - ۷۷۸
گنگداس پور (یا) گنگ راس
پور .. ۶۴۱
گوالیار (یا) گوالیر ۱۳۴ -
۲۳۰ - ۲۵۲ ۲۹۳ - ۳۰۹ -
۳۱۴ - ۴۷۲ - ۵۳۸ - ۶۱۰ -
۶۴۷ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۶۵ -
.. .. ۷۸۴
گورکهپور ۸۶ - ۱۱۶ - ۲۱۱ -
.. .. ۲۴۸ - ۲۵۰
گونڈوانه ۷۹ - ۷۲۶ - ۷۵۵
گهات راجوری .. ۷۲۷
گهات کرناٹک .. ۶۱۲
گهوڑا گهات ۳۹۱ - ۴۷۳ -
.. .. ۳۹۶ - ۶۴۴

* حرف لام *

لات فیروز شاه .. ۳۲۰
لانجی .. ۴۱۹ - ۷۲۶
لادکانه (یا) لاڑکانه ۸۲۸
لاهور ۱۴ - ۱۸ - ۶۸ - ۷۰ -
۸۵ - ۱۱۰ - ۱۳۴ - ۱۴۲ -
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۵ -
۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۴۳ -
۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -
۲۶۵ - ۲۸۰ - ۲۸۶ - ۲۹۲ -
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۲ -
۳۵۰ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۶ -
۳۶۷ - ۴۰۳ - ۴۲۹ - ۴۳۰ -
۴۳۵ - ۴۴۵ - ۴۵۷ - ۴۸۵ -
۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۶۲ - ۵۶۷ -

- ٥٨٨ - ٥٧٨ - ٥٧٣ - ٥٦٨
- ٩١١ - ٦٠٣ - ٦٠٣ - ٦٠١
- ٧٠٨ - ٦٦٦ - ٦٦٢ - ٦٢٧
- ٧٤٢ - ٧٢٢ - ٧١٣ - ٧٠٩
- ٧٦٥ - ٧٦٤ - ٧٦٣ - ٧٥٦
- ٨٠٠ - ٧٩٩ - ٧٨١ - ٧٧٧
.. .. ٨٣٠ - ٨١٠
لحسا ٢٤٢
لکهنؤ ٧٦ - ٨٦ - ١٩٥ -
- ٢٤٨ - ٢١٠ - ٢٠٣ - ٢٠٠
.. ٦٣٢ - ٦٢٤ - ٤٤٦
لکهنوتي (سرکار) .. ٣٩٢
لکهي جنگل ١٤١ - ٥٢٨ -
.. .. ٧٧٤ - ٦٠٣
لکهي دروازه .. ٦٩٧
لنگرکوت .. ٢٧٨
لوهه کاتي .. ٩٨
لودهيانه (يا) لودهانه ٦٣٧
لوه گدهه .. ٥٤٣

* حرف ميم *

ماچنه (يا) ماچنده (حصار)
.. .. ٢٠٩
ماچهيواره ٧٤ - ٣٧٣ - ٣٨٠
مارو چاق .. ٤٢٤
مازندران .. ٧٣٤
مالديو .. ٣٧٣
مالوه (شف - صوبهٔ مالوه)
١٦ - ٦٩ - ٧٠ - ٧٤ - ٩٢ -
٩٦ - ١٣٥ - ١٤٦ - ١٤٧ -
١٥٤ - ١٦٦ - ٢٠١ - ٢٠٢ -
٢٠٥ - ٢٠٨ - ٢١٥ - ٢٢٣ -
٢٣٦ - ٢٤٥ - ٢٥٢ - ٢٧٠ -
٢٩٣ - ٣٢٦ - ٣٣٠ - ٣٣٩ -
٣٤٨ - ٣٥٩ - ٣٦٣ - ٣٧٢ -
٣٨٥ - ٣٨٨ - ٣٨٩ - ٣٩٠ -
٣٩٥ - ٤٧٧ - ٤٧٨ - ٥١٥ -
٥٢٦ - ٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٣٣ -
٥٥١ - ٦٠٩ - ٦٦٢ - ٦٦٩ -

۶۸۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۰۳ -
۷۲۳ - ۷۲۸ - ۷۴۲ - ۷۴۵ -
۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۶ -
۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴ -
۷۸۳ - ۷۸۹ - ۸۱۴ - ۸۱۶ -
.. .. ۸۲۲
مالي گڈھه .. ۳۹۷
مانڈل .. ۸۴۴
ماندو ۸۸ - ۸۹ - ۱۴۷ -
۱۶۴ - ۲۲۴ - ۲۴۷ - ۳۶۳ -
۴۸۷ - ۷۰۴ - ۷۰۶ - ۷۲۲ -
.. .. ۷۲۳ - ۸۳۴
مانکپور ۸۲ - ۱۲۴ - ۶۲۸
مانکوٹ .. ۶۷ - ۳۸۵
ماوراء النهر ۱۹۰ - ۴۰۵ -
۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۴۲ - ۵۸۸ -
.. ۶۲۴ - ۷۶۷ - ۷۶۹
ماهور .. ۱۴۲ - ۱۴۴
متهرا ۱۵۲ - ۲۱۰ - ۲۳۰ -
۲۳۴ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۶۶ -

۵۷۱ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۵۹۸
مچهلي کانون (یا) مچهاي
کانون (یا) منچهاي کانون
.. .. ۱۷۵
مچهلي بندر .. ۲۵ - ۴۱
مچهي بهون .. ۷۶۴
محلهٔ سخوارهٔ بلدهٔ برهان پور
.. .. ۴۶۲
محلهٔ فاضل پورهٔ بلدهٔ اورنگ باد
.. .. ۴۶۳
محمد نگر گلکنده .. ۵۳۶
محي آباد .. ۵۰۲
محي آباد پونا .. ۳۱۹
مخلص پور .. ۵۹۲
مدينهٔ منوره .. ۲۴۱
مراد آباد ۲۲۴ - ۲۳۱ -
۲۴۶ - ۳۴۰ - ۳۴۸ - ۳۴۶
مرتضی آباد مرچ ۱۳۹ -
.. .. ۲۹۲ - ۴۹۸
مرتضي نگر .. ۷۹۷

مرچ .. ۱۵۷ - ۷۴۶
مرد .. ۴۲۳
مران گذهه .. ۴۵۶
مستقر الخلافة اکبراباد ۲۰۴ -
۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۴ -
.. .. ۷۷۹ - ۷۸۷
مشهد مقدس ۷۳ - ۳۸۱ -
۴۰۰ - ۴۷۸ - ۴۸۴ - ۸۲۳ -
.. .. ۸۲۴
مکهٔ معظمه ۱۴۷ - ۲۸۶ - ۶۳۹
ملتان (شف - صوبهٔ ملتان)
۱۴ - ۱۶ - ۱۳۹ - ۱۷۴ -
۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۴۸ - ۲۶۱ -
۲۶۳ - ۳۸۵ - ۴۰۱ - ۴۱۰ -
۴۲۰ - ۶۴۹ - ۶۹۷ - ۷۱۹ -
۷۲۰ - ۷۸۱ - ۸۰۰ - ۸۱۷ -
۷۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۸ - ۸۳۲
ملکاپور برار .. ۲۴۰
ملک میسوریه .. ۶۱۲
ملکوسه (یا) ملکوته ۲۱۸

ملهیر (یا) ملهر عرف
مظفر نگر ۱۹۳ - ۱۹۴
منجهلی کانون .. ۷۲۷
منصور گذهه (شف قلعه منصور
گذهه) .. ۴۱۰
منزل ضحاک .. ۷۷۷
منزل توره .. ۳۳۴
مندسور مالوه ۲۰۵ - ۲۲۴ -
.. .. ۲۴۶ - ۷۷۴
مو .. ۱۶۹ - ۴۲۰
مورنگ .. ۲۳۰
موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تری
کنده (یا) نری کنده سرکار
بهونگیر (یا) بهونگر ۲۵۶
موضع سوره .. ۵۴۱
مهابن .. ۵۴۰
مهاکوت .. ۷۵۲
مهکر صوبهٔ برار ۱۴۲ - ۵۲۱ -
.. .. ۵۲۳ - ۷۱۱
مهندری (آب) .. ۶۷۶

میوات .. ۷۷۷
میانکال .. ۴۳۵
میر پور (یا) رام پور (یا)
رامیر پور سرکار خیر آباد
اودهه .. ۳۶۳
میرتهه ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ -
.. .. ۵۱۰ - ۶۲۳
میسور .. ۲۳
میسوري .. ۴۹۹
میوات ۳۷۷ - ۴۲۵ - ۴۶۸ -
۶۴۶ - ۶۹۳ - ۷۱۶ - ۷۴۰
میوار .. ۵۱۵

* حرف نون *

نار نول ۴۶۸ - ۶۷۴ - ۷۸۶
ناسک ۱۸۷ - ۴۱۴ - ۶۷۰ -
.. .. ۷۳۸
ناگپور .. ۳۷۰ - ۷۵۵
ناگور ۳۷۸ - ۴۷۲ - ۵۱۶ -
.. .. ۵۵۰ - ۶۴۶
ناندیر ۱۱۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴ -
.. .. ۳۵۶ - ۴۱۵
نخاس آگره .. ۷۱۵
ندر بار (یا - نذر بار) ۴۱۴ -
.. .. ۶۸۲
ندیذه .. ۳۴۶
نربده ۲۵۲ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -
.. .. ۳۹۹ - ۷۰۶ -
نرمل .. ۲۲ - ۳۵۵
نصیر آباد دهارور (یا) دهارواز
.. .. ۱۹۳ - ۵۳۱
نگر چند (پرگنه) ۱۶۰
نوا نگر .. ۱۷۹
نور پور .. ۱۶۹
نور محل متعلق صوبهٔ پنجاب
.. .. ۲۰۵
نوشهره .. ۱۵۴ - ۲۱۹
نهرواله .. ۲۳۶ - ۳۸۰
نیلاب .. ۲۴۸
نیلنکه (یا) تیلنکه ۷۹۹

۲۹۵ - ۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۷ - ۳۵۸ -
۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۸ - ۴۰۹ -
۴۲۲ - ۴۳۳ - ۴۴۴ - ۴۵۹ -
۴۶۱ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۷ -
۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
۴۸۹ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۵۰۳ -
۵۱۳ - ۵۴۹ - ۵۶۷ - ۵۶۸ -
۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۸۸ - ۶۰۵ -
۶۱۰ - ۶۱۴ - ۶۱۷ - ۶۱۹ -
۶۲۳ - ۶۳۱ - ۶۳۶ - ۶۳۸ -
۶۳۹ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۴ -
۶۵۶ - ۶۶۰ - ۶۶۳ - ۶۷۴ -
۶۷۹ - ۶۹۳ - ۷۲۴ - ۷۳۰ -
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۴۲ - ۷۵۶ -
۷۷۱ - ۷۷۳ - ۷۹۲ - ۸۱۸ -
۸۱۹ - ۸۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۸ -
... ۸۲۹ - ۸۳۲ - ۸۳۴
هندون بیانه ۳۲۲ - ۴۶۳
هندیه (پرگنه) .. ۵۶۳
هوشنگ آباد .. ۵۳۱

* حرف یا *

یزد .. ۱۲۸
یلغرب صوبهٔ بیدر ۳۶۵

تمام شد

فهرست اغلاطی چند که درهمین انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پثن	پٹن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لا به گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بجرور	بهو
ایضا	۶	تنک	تنک
۱۰۹	۱	ارذیپور	اودیپور
۱۱۱	۳	بالاگهات	بالاگهات
۱۱۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	ببالاي	ببالاي
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۳	صوله دار	صوبه دار
۱۳۷	۸	جولانگاه نگاهی	جولانگاهی
۱۴۱	۱۴	بحفاظت	بحفاظت
ایضا	۱۶	خوشدز	خوشدل
۱۴۲	۱۲	براي	به راي
۱۴۳	۳	ملا محمد لا ري	ملا محمد لازي
۱۵۴	۴	آیام	ایام
۱۶۴	۶	سال نهموزم	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملدان	الماان
۱۸۸	۲۰	درر	و در
۳۲۴	۱	دوسر دار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقلابل	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۲	۹	جاني خلن	جاني خان
۴۴۱	۱	ناچار	ناچار
۴۴۸	۱۳	راچپوتیهٔ	راجپوتیهٔ
۴۸۰	۱۰	بعدم سر افوسقات	بعدم سرا فرستادن
۵۱۴	۱۸	متواترهٔ	متواترهٔ
۵۵۴	۹	بدگوهو	بدگوهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۱۲	دی الحجه	ذی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردي	معتقدانه درخوردي
۶۸۱	۱۷	حاجیپو	حاجیپور
۶۹۰	۲	انگاشم	انگاشتم
۷۱۸	۱۳	ور خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذاشت	را باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	یوان	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳	۶۱۳



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔